مصباح الهدی و سفینة النجاة

از آثار آیة الله العظمی حاج آقا روح الله الموسوی الخمینی

جلد دوم

بیانات

حضرت آیت ... العظمی وحید خراسانی

مدظله العالی

به یاد آن کس که زیارت او زیارت خداست و مدفنش عرش کبریا
و به یاد آن کس که نور او نور خداست که نه خاموش شده و نه هرگز خاموش شود
و خون بهای او ذات قدوس خداست

مصباح الهدی (جلد دوم)
برگرفته از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی وحید خراسانی (مدظله العالی)
ناشر: مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام
چاپ اول :۱۳۹۵ هـ.ش ـ ۱۴۳۷ هـ.ق
تیراژ: ۷۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: پرتو شمس
چاپ: نگارش
شابک: ۲ ـ ۷۹ ـ ۲۶۹۴ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، پلاک ۲۱، تلفن ۳۷۷۴۳۲۵۶ - ۰۲۵
قیمت:۱۳۰۰۰تومان

سرشناسه : وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹.
عنوان و پدیدآور : مصباح الهدی وسفینة النجاة / برگرفته از بیانات حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
مشخصات نشر : قم : مدرسه الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : ج.۲:2 - 79 - 2694 - 964 - 978
وضعیت فهرستنویسی : فیپا
یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۹۵.
یادداشت : ناشر این کتاب را جلد دوم کتاب مصباح الهدی تالیف حسین وحید خراسانی فرض کرده است.
موضوع : وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ -- وعظ.
موضوع : حسین بن علی علیه‌السلام،امام سوم،۴-۶۱ق.
موضوع : Hosayn ibn 'Ali,Imam III , 625 - 680
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.
موضوع : Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680
شناسه افزوده : مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام
رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ ۶م ۲۵و۵/ BP۴۱
شماره رده دیویی : ۲۹۷/۹۵۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی : ۴۲۸۵۲۴۹

مراکز پخش :
۱) قم، بلوار معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف ، واحد ۹ ،انتشارات مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، تلفن ۳۷۸۴۲۴۶۶
۲) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعداز کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۳۷۷۳۷۰۱۱ ـ ۳۷۷۳۷۰۰۱
۳) تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، پلاک ۶۱ ، فروشگاه دلیل ما ، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
۴) مشهد، چهارراه شهداء ، ضلع شمالی باغ نادری ، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵ ـ ۳۲۲۳۷۱۱۳
۵) اصفهان، چهارراه تختی، اول خیابان مسجد سید، خدمات فرهنگی فدک، تلفن ۳۲۲۰۵۴۸۵
۶) اهواز، خیابان حافظ، بین سیروس و سلمان فارسی، کتابفروشی رشد، تلفن ۳۲۲۱۶۳۴۵
۷) شیراز، خیابان احمدی، روبروی چشم‌پزشکی نجابت، کتابفروشی شاه‌چراغ، تلفن ۳۲۲۲۱۹۱۶
برای ارتباط با دفاتر حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (مدظله العالی) با شماره‌های زیر تماس بگیرید.
۰۵۱-۳۲۲۵۰۱۷۸ ۳۳۵۱۱۰۰۰ و ۱-۲۶۶۰۰۳۳۰-۰۲۱ ۰۲۵-۳۷۴۷۵

شبكة الفكر
alfeker.net

بیانات حضرت آیت ... العظمی وحید خراسانی مدظله العالی

جلد دوم

باسمه تعالی

این مجالس برگرفته از بیانات یکی از اساطین آسمان فقاهت و مرجعیت و ارکان قویم حکمت و معرفت است، فقیه و اصولی جامع و بارع، حکیمی صاحب برهان و مفسّر رموز قرآن که در پرتو افاضات انوار تابناک اهل بیت رسالت علیهم السلام، به گنجینه‌های اسرار کتاب و عترت دست یافته و با بیانی مؤید به تأییدات الهی، از چهره حقائق و تأویلات نصوص و ظواهر آیات و روایات پرده برانداخته، و تمام سرمایهٔ علوم عقلی و نقلی، و حکمت علمی و عملی را، ره‌توشهٔ خدمت به آستان صاحبان ولایت و امامت علیهم السلام نموده، و فقه کبری را در عرشهٔ تحقیق و کرسی تدریس با فقه صغری ممزوج داشته، و این دو جوهر فقه و معرفت را، در سیر عملی با عبادت عظمی که اقامه سوگواری بر مصائب آل الله علیهم السلام بالأخصّ عصمت کبری و انسیّه حورا، فاطمهٔ زهرا علیها السلام و امام الموحّدین امیرالمومنین علیه السلام؛ و نور دو دیدهٔ ایشان امام الاولیاء، و مصباح الهدی، و مظلوم کربلا، حضرت شهیدالشهدا علیه السلام است، عجین نموده و در این وادی، اقرب طرق را شرکت در دستهٔ عزا و ماتم، با پای برهنه دانسته، و خود همه ساله با پای پیاده در جمع عاشقان اهل بیت علیهم السلام بر روی سنگ فرشهای خیابان قدم نهاده و ارادت خویش را عرضه می نماید.

این مجالس عمدةً در مسجد اعظم قم ایراد گردیده و مخاطب آن فضلا و اندیشمندان حوزوی اعم از مدرسین سطوح عالیه و فقها و مجتهدین بوده، لذا در برخی موارد سطح گفتار متناسب با چنین مخاطبانی است. و قسمتی از آن از بیاناتی است که معظم له در مجالس مختلف و در سطوح متفاوت، در سال های متمادی ایراد فرمودند.

مجموعهٔ حاضر پس از کتاب «حلقهٔ وصل رسالت و امامت»، و کتاب «نفس نفیس خاتمیت»، سومین اثری است که در دسترس تشنگان معرفت آن ذوات مقدّسه قرار می‌گیرد.

امید است که با عنایات خاصّه اهل بیت علیهم السلام این صفحه جامعهٔ فضائل و مقامات حسینیّه، مورد قبول صاحب و ولیّ عالم امکان عجل الله تعالی فرجه الشریف افتد، و ما را به آن آستان و بارگاه رهنمون آید.

«اللهم اجعلنی عندک وجیهاً بالحسین علیه السلام في الدنیا و الآخرة.»

فهرست مطالب:

مجلس اول
عزای امام حسین علیه‌السلام در آفاق و عوالم وجود / ۱۹

سرّ عزاداری بر امام حسین علیه‌السلام و تازگی آن ۲۳
شهادت امام حسین علیه‌السلام حیات اسلام و توحید و احیای روح انبیا علیهم‌السلام ۲۳
خدای تعالی، اولین عزادار امام حسین علیه‌السلام ۲۴
استدلال از کتب اهل سنّت ۲۵
در هم آمیختن ستارگان و تشویش کواکب ۲۶
امام حسین علیه‌السلام انسان لاهوتی و جوهرهٔ عرشی ۲۷
سرخی آفاق تا شش ماه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام ۲۷
شهادت امام حسین علیه‌السلام بالاتر از رحلت جمیع انبیا علیهم‌السلام ۲۸
ثبوت پریشانی عوالم امکان در شهادت امام حسین علیه‌السلام ۲۹
سرخ شدن آفاق، ظهور غضب الهی ۳۰
بساط عزای امام حسین علیه‌السلام در آفاق و عوالم وجود ۳۱
طیب مولد بشریت در اثر قیام امام حسین علیه‌السلام ۳۲
بقاء طومار فقه و توحید در اثر قیام سید الشهدا علیه‌السلام ۳۳
قیام امام حسین علیه‌السلام برای اصلاح امت ۳۳
عصمت و تقوی و اعلمیّت و افضلیت امام علیه‌السلام در مذهب شیعه ۳۵

بی‌منطقی سقیفه ۳۶
شرائط عالمان دین که جانشینان امام ﷺ هستند ۳۷
اعلمیت و اتقائیت و اعبدیت و باب الحوائجی موسی بن جعفر ﷺ ۳۸
حکایت قاضی ابو یوسف، شاگرد ابوحنیفه ۳۹
امام ﷺ و عالمان جانشین او در منطق شیعه ۴۲
شب آخر عمر سید الشهدا ﷺ ۴۴
اصحاب امام حسین ﷺ اشعهٔ جلال وکمال ۴۶
دلیل گریستن بر اباعبد الله الحسین ﷺ ۴۷
عزا و اشک خاتم بر اباعبد الله ﷺ ۴۸
انبیاء اولو العزم بر مزار اباعبد الله الحسین ﷺ ۴۹
شمع انجمن هستی ۵۱
وداع با اهل حرم ۵۱
پیراهن کهنه ۵۳
وداع آخرین با زینب کبری ﷺ ۵۵
توبه و انابه با توسل به دو دست بریدهٔ قمر بنی هاشم ﷺ ۵۶
پی نوشت: ۵۹

مجلس دوم

اهداف قیام ابا عبد الله الحسین ﷺ / ۹۱

عظمت واقعهٔ عاشورا ۹۳
تلخ شدن گوشت شتر پخته شده ۹۴
جوشیدن خون تازه از زیر هر سنگ ۹۵
بیت المقدس، مطلع وحی و محلّ اشراق دین ۹۶
عکس العمل بیت المقدس، در برابر خون اباعبدالله الحسین ﷺ ۹۶
معجزهٔ عاشورا در نظام هستی ۹۷
تخلّف از عزای امام حسین ﷺ، تمرّد از سنّت تکوین و تشریع ۹۷

انقلاب عاشورا، در تمام نظام هستی ۹۹
نفی باطل و اثبات حق ۹۹
اهداف پنجگانهٔ قیام ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام ۹۹
حکایتی از شیخ انصاری رحمه‌الله نابغهٔ نایاب بشریّت ۱۰۱
رؤیای صادقهٔ شاگرد شیخ انصاری رحمه‌الله ۱۰۲
قصر ملّای دربندی رحمه‌الله یکی از قصرهای اختصاصی ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام ۱۰۳
مقام والای قمر بنی هاشم علیه‌السلام در کلام ملّای دربندی رحمه‌الله ۱۰۴
شفای امراض لا علاج، به پیراهن ملّای دربندی رحمه‌الله ۱۰۴
شفاعت در صحرای محشر، به دستان بریدهٔ حضرت ابالفضل علیه‌السلام ۱۰۵
امام حسین علیه‌السلام صاحب تمام اسرار الهی ۱۰۶
اسم اعظم و اسماء حسنای الهی ۱۰۷
مواریث جمیع انبیا علیهم‌السلام و علم تمامی سفرا علیهم‌السلام ۱۰۷
راه برقراری ارتباط با امام حسین علیه‌السلام ۱۰۹
نماز، یکی از راه‌های ارتباط با ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام ۱۱۰
امیدواری به درگاه اهل بیت علیهم‌السلام ۱۱۱
زیارت ضریح شش گوشه، آرزوی سکّان ملأ اعلی ۱۱۲
صبح عاشورا ۱۱۵
افتتاح و ختم دفتر شهادت بنی‌هاشم علیهم‌السلام ۱۱۶
تصرّف شریعهٔ فرات به یک حملهٔ سید الشهدا علیه‌السلام در لحظات واپسین ۱۱۷
عطش ذوالجناح و ننوشیدن آب ۱۱۸
سید الشهدا علیه‌السلام در کنار فرات ۱۲۰
شیون زینب کبری علیهاالسلام ۱۲۱
وداع آخرین ۱۲۱
لحظهٔ شهادت و شیههٔ ذو الجناح ۱۲۲
پی نوشت: ۱۲۵

مجلس سوم

سید الشهدا علیه السلام عقل و ارادهٔ منزّه از اوهام / ۱۴۳

تمام کمالات در گرو علم و عمل ۱۴۵
حقیقت حکمت ۱۴۶
نتیجهٔ تخلّف از قانون تکوینی الهی ۱۴۷
حکمت دستگاه مغز و هاضمه ۱۴۷
حکمت روییدن گوشت بر تکیه گاههای بدن ۱۴۷
حکمت باز و بسته شدن پلک دیدهٔ انسان ۱۴۸
قدرت اراده و تأثیر شگفت آن ۱۴۹
اثر نیروی مغز و ارادهٔ آدمی در حفظ تعادل بدن ۱۴۹
سقوط بشر در اثر وهم و خیال و ترس سقوط ۱۵۰
قدرت عقل و اراده ۱۵۱
امانت عقل ۱۵۱
حیات عقلانی ۱۵۳
اوهام، سبب خواری عقل ۱۵۳
قدرت عقلانی بر ساختن تکیه گاه ۱۵۴
حقیقت یقین، علم منزّه از اوهام ۱۵۴
رسیدن به توحید با آزادی عقل از وهم ۱۵۵
وهم، سبب ترس از قدرتهای خیالی و نترسیدن از خدای تعالی ۱۵۶
عظمت خدای تعالی ۱۵۶
تابشی از خدا شناسی اباعبد الله الحسین علیه السلام ۱۵۸
تقوا در آیین اباعبد الله الحسین علیه السلام ۱۵۸
عبادت احرار و آزادگان ۱۵۹
کمال عالم به آدم و کمال آدم به عقل و کمال عقل به رهایی از اوهام ۱۶۰
سید الشهدا علیه السلام میوهٔ جهان و عصارهٔ عالم ۱۶۰
شهادت آدمیّت و رفتن انسانیت ۱۶۰

زیارت خدا در عرش ۱۶۱
کرامت انسانی و ارزش بشریت در نزد ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام ۱۶۲
تخییر بین شهادت و پیروزی، و اختیار شهادت ۱۶۳
عطر گل عالم و آدم ۱۶۵
احترام به اربعین، امضای سند آدمیّت ۱۶۵
گل همیشه بهار عالم ۱۶۶
شیشهٔ خون خدا در دستان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۶۶
نالهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام در کنار قبری که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را کَند ۱۶۸
قرآن ورق ورق بر دستان زینب کبری علیهاالسلام ۱۶۹
پی نوشت: ۱۷۱

مجلس چهارم
شفاعت کبرای محشر / ۱۸۹

ثبت تمام گفتارهای آدمیان ۱۹۲
گنهکارانی که منکر اعمال دنیوی خود شوند ۱۹۲
شهادت ملائکه بر گفتار و کردار انسانها ۱۹۳
شهادت زمین بر اعمال آدمی ۱۹۳
شهادت اعضای بدن ۱۹۴
حکم انسان بر علیه خود، در محکمهٔ قیامت ۱۹۵
دیوان نعمتهای الهی و دیوان گناهان و طاعات ۱۹۶
دیوان نعمتها ۱۹۷
دیوان طاعات ۱۹۸
دیوان گناهان ۱۹۹
شفاعت کبرای ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام، مرهم اهل محشر ۲۰۱
حرمان از شفاعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، برای دو شخص ۲۰۴
ارجاع شفاعت خلائق در صحرای محشر، به فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام ۲۰۵

سرّ خطاب «فترضی» به فاطمهٔ زهرا علیها السلام، در نفس راضیهٔ مرضیهٔ سید الشهدا علیه السلام ۲۰۶
سرّ محبت مکنونه در اباعبد الله الحسین علیه السلام ۲۱۰
امام حسین علیه السلام مغناطیس دلها ۲۱۱
رضای فاطمهٔ زهرا علیها السلام به رضای خدای تعالی، در شهادت سید الشهدا علیه السلام ۲۱۲
جامهٔ خونین اباعبد الله الحسین علیه السلام بر سر فاطمهٔ زهرا علیها السلام ۲۱۴
ورود حضرت زهرا علیها السلام به بهشت و آمدن همهٔ انبیا علیهم السلام به زیارت او ۲۱۵
اهمیت تشییع جنازهٔ مسلمان ۲۱۶
تشییع غریبانهٔ میوهٔ باغ رسالت در نیمهٔ شب ۲۱۷
عیادت عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت زهرا علیها السلام ۲۱۸
پریدن رنگ رخسارهٔ امام حسن علیه السلام با دیدن مغیره ۲۲۱
پی نوشت: ۲۲۳

مجلس پنجم

لرزش عرش اعلی از خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام / ۲۳۷

وظیفهٔ مردم ۲۳۹
مکاتبهٔ مروان و معاویه ۲۴۱
نامهٔ معاویه به سید الشهدا علیه السلام ۲۴۲
جواب سید الشهدا علیه السلام به معاویه ۲۴۳
وصیت امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسین علیه السلام ۲۴۷
اعتراف معاویه به پاکی و بی عیبی امام حسین علیه السلام ۲۴۹
مصباح هدایت و کشتی نجات ۲۵۰
شب آخر حیات اباعبد الله الحسین علیه السلام ۲۵۱
زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا ۲۵۲
عطر خون اباعبد الله الحسین علیه السلام در عرش اعلی ۲۵۳
لرزش قائمهٔ عرش از خون سید الشهدا علیه السلام ۲۵۳
تحفهٔ زمین به آسمان ۲۵۴

پی نوشت: ۲۵۶

مجلس ششم
اباعبدالله الحسین ﷺ پرچم دار توحید در محبت / ۲۶۳

مراتب توحید ۲۶۵
توحید ذات ۲۶۵
توحید صفات ۲۶۵
توحید در اسماء حسنی ۲۶۶
توحید در حکم ۲۶۶
توحید در عبادت ۲۶۷
توحید در عمل ۲۶۷
توحید در فعل ۲۶۸
توحید در محبّت ۲۶۸
تفسیر توحید به زبان امیر مؤمنان ﷺ ۲۷۰
ابا عبد الله الحسین ﷺ علمدار توحید در محبّت ۲۷۲
خدا را به خدا شناختن ۲۷۲
همهٔ کمالات در یافتن خدا ۲۷۳
گریهٔ ما بر عالم و آدم ۲۷۴
مصیبت بیگانگی مردم با امام حسین ﷺ ۲۷۵
تناسب با امام حسین ﷺ ۲۷۶
تقوا و دوری از تیرگی گناه، مقدمهٔ وصل شدن به امام حسین ﷺ ۲۷۶
وصل شدن و روشنایی به برق ولایت کبری ۲۷۷
برنامهٔ افلاکیان در بیابان کربلا ۲۷۷
اذان شاهزاده علی اکبر ﷺ ۲۷۸
امام حسین ﷺ بر کرسی کرامت ۲۷۹
لنگر عالم وجود ۲۷۹

ظهور مقام سید الشهدا علیه السلام در غوغای محشر ۲۷۹
پناه اهل محشر به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام ۲۸۰
جمع شدن تمام انبیا علیهم السلام و تمام اُمم، به دور خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله ۲۸۲
گوهر وجود در دستان فاطمهٔ زهرا علیها السلام ۲۸۲
پیراهن غرقه به خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام ۲۸۴
رضای امام حسین علیه السلام ۲۸۴
صف آرایی لشکر امام حسین علیه السلام در عاشورا ۲۸۵
دعایی که ارکان عالم را لرزاند ۲۸۶
ارکان وجود، بر در خانهٔ معبود ۲۸۷
وداع امام حسین علیه السلام با ولی عهد امامت علیه السلام ۲۸۷
سپردن اسم اعظم و مواریث انبیا و سفرا علیهم السلام به امام زین العابدین علیه السلام ۲۸۹
زینب کبری علیها السلام جواب‌گوی تمام مباحث دین ۲۹۰
آنگاه که زمین لرزید و خورشید بگرفت ۲۹۲
پی نوشت: ۲۹۵

مجلس هفتم
ابا عبدالله الحسین علیه السلام اکسیر عالم وجود / ۳۱۷

قرآن خلاصهٔ براهین و فصول علمی ۳۱۹
برهان حیات ۳۲۰
استدلال به برهان حیات بر وجود حیّ قیّوم ۳۲۰
استدلال به برهان حیات بر معاد ۳۲۱
معجزهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در اخبار قرآن به قانون زوجیت نباتات ۳۲۱
تدبّر در قرآن با صفای دل و تقوا ۳۲۲
حیات قلوب با بارش آب قرآن بر دل‌های مرده ۳۲۲
زنده شدن دل به نسیم بهار امامت و ولایت ۳۲۳
نور آفتاب نبوت و نسیم بهار ولایت، در منظومهٔ شمسی روح ۳۲۴

اکسیر و کیمیا ۳۲۵
امیرمؤمنان علیه‌السلام اقیانوس علم وجود ۳۲۷
حضرت علی علیه‌السلام آفتاب عالم انسانیّت و بدر تمام بشریّت ۳۲۹
خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله جامع تمام علوم و وصیّ علیه‌السلام کلید جمیع علوم ۳۳۰
فرق کیمیا و اکسیر ۳۳۱
حیات کیمیایی و حیات اکسیری اولیای خدا ۳۳۲
امام علیه‌السلام اکسیری کیمیا ساز ۳۳۴
قابلیّت اکسیر ۳۳۴
فصل امتیاز امام علیه‌السلام از تمام بشریّت ۳۳۵
امام حسین علیه‌السلام بالاتر از افق زمان ۳۳۵
امام حسین علیه‌السلام اکسیر عالم وجود ۳۳۶
حکایت یوحنّای نصرانی طبیب و مرگ موسی بن عیسی ۳۳۷
پی نوشت: ۳۴۱

مجلس هشتم
قبولی اعمال در پرتو نور سیدالشهدا علیه‌السلام / ۳۵۳

قدرت عقل بر درک اسرار خلقت و رموز وجود ۳۵۵
عظمت کهکشان‌ها ۳۵۶
بازخواست آدمی ۳۵۶
مسئولیّت و وظیفهٔ آدمیان در قبال نعمت عقل ۳۵۷
روزگاری پیشین که نشانی از انسان نبود ۳۵۹
اعطای سمع و بصر برای هدایت انسان ۳۶۱
خلقت روز و شب ۳۶۲
مادّی‌گرایی از قبل میلاد مسیح تا فلسفهٔ مارکس و انگلس ۳۶۳
حکایتی از یک استاد ماده‌گرا ۳۶۴
شخصی منکر خدا در محضر امام هشتم علیه‌السلام ۳۶۵

نمونه‌ای از حکمت‌های الهی..... ۳۶۶
جلوه‌گری خدا در عالم..... ۳۶۸
خداشناسی، غرض خلقت..... ۳۶۸
حدیث پیامبر ﷺ به معاذ..... ۳۶۸
ردّ شدن اعمال در آسمان اول در اثر غیبت..... ۳۶۹
ردّ شدن اعمال در آسمان دوم در اثر دلدادگی دنیا..... ۳۷۰
ردّ شدن اعمال در آسمان سوم در اثر کبر..... ۳۷۰
ردّ شدن اعمال در آسمان چهارم در اثر عُجب..... ۳۷۱
ردّ شدن اعمال در آسمان پنجم در اثر حسد..... ۳۷۲
ردّ شدن اعمال در آسمان ششم در اثر بی‌رحمی..... ۳۷۲
ردّ شدن اعمال در آسمان هفتم در اثر حبّ شهرت و نبودن اخلاص..... ۳۷۴
ردّ شدن اعمال در پیشگاه خداوند در اثر اینکه ارادهٔ خدا را ننموده..... ۳۷۴
سجده بر تربت امام حسین علیه‌السلام سبب قبولی اعمال..... ۳۷۵
ارتباط با حسین بن علی، جبران نواقص اعمال..... ۳۷۶
خاک کربلا و همنشینی با گُل زهرا علیهاالسلام..... ۳۷۶
حکایتی از حضور اهل بیت علیهم‌السلام در کربلا در شب جمعه..... ۳۷۷
سرّ تجلّیات ارواح انبیا علیهم‌السلام و اوصیا علیهم‌السلام در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام..... ۳۸۰
بقاء توحید و رسالت و امامت و نبوت انبیا علیهم‌السلام به امام حسین علیه‌السلام..... ۳۸۱
بقاء قرآن به وجود امام حسین علیه‌السلام..... ۳۸۱
قلب زینب کبری علیهاالسلام و دل خلائق مجذوب قبر سید الشهدا علیه‌السلام..... ۳۸۲
عشق و علاقهٔ فرزندان سید الشهدا علیه‌السلام به زیارت قبر پدر..... ۳۸۲
مقنعهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام و عمامهٔ سید الشهدا علیه‌السلام..... ۳۸۲
طلب نمودن پیراهن خونین ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام..... ۳۸۵
اقامهٔ عزای امام حسین علیه‌السلام و عزیزان آل الله علیهم‌السلام در شام..... ۳۸۶
حکایت باز پس گرفتن سر بریدهٔ سید الشهدا علیه‌السلام..... ۳۸۶
سر بریدهٔ سید الشهدا علیه‌السلام در دستان اهل حرم و بر مزار حضرت رقیه..... ۳۸۷

پی نوشت: ۳۹۱

مجلس نهم
انقلاب ناگهانی نظام وجود در عاشورا / ۴۰۱

ریشهٔ پیدایش عاشورا و عظمت آن ۴۰۳
لزوم اشک ریختن در عزای امام حسین علیه‌السلام بر طبق همهٔ مذاهب ۴۰۴
لزوم تحصیل علوم و معارف نظری در دبیرستان و دانشگاهها ۴۰۴
وضع آخر الزمان ۴۰۴
اقامهٔ عزای امام حسین علیه‌السلام سنّت و ترک آن بدعت ۴۰۵
باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ ۴۰۶
حقیقت باریدن خون از آسمان و جوشیدن خون از زمین ۴۰۸
گسستن شیرازهٔ قوانین خلقت، در شهادت رکن ارکان عالم وجود ۴۰۸
انقلاب ناگهانی در نظام وجود در واقعهٔ عاشورا ۴۰۹
دگرگونی قوانین طبیعت در عوالم علوی و سفلی در بعثت خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۱۰
تغییر قانون خلقت در آسمان و زمین، در واقعهٔ عاشورا ۴۱۱
خورشید گرفتگی و تاریکی آسمان در سه شبانه روز ۴۱۲
عاشورا قیامت و محشر کبری ۴۱۳
دستور رحمانی و قیام سبحانی ۴۱۴
امام حسین علیه‌السلام بر سینهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۱۵
قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرش اعظم و امام حسین علیه‌السلام قلب توحید ۴۱۵
تأثیر شهادت امام حسین علیه‌السلام در تمام خلقت ۴۱۶
استمداد از علم ماوراء طبیعت و حکمت علیا در تبیین واقعهٔ کربلا ۴۱۶
حکومت ارادهٔ مسبّب الاسباب بر قوانین عالم طبیعت ۴۱۷
سرخ شدن آفاق و جوشیدن خون از زمین در عاشورا ۴۱۷
اعتراف ابن حجر به باریدن خون بر در و دیوار ۴۱۷
نمایان شدن غضب پروردگار به صورت سرخی عالم ۴۱۸
لرزیدن زمین جلوهٔ غضب خدا ۴۱۹

احتجاج بر عامّه با روایات بیان شده ۴۲۰
اشک نریختن و نلرزیدن در مصائب امام حسین علیه‌السلام، تخلّف از اراده خدا ۴۲۰
تقصیر ما در گریهٔ اندک بر امام حسین علیه‌السلام ۴۲۱
گریهٔ صبح و شام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و غبار غم بر عالم هستی ۴۲۱
هدف امام حسین علیه‌السلام از کشته شدن ۴۲۲
نام مقابله کنندگان با اهداف امام حسین علیه‌السلام، در طومار عمر سعد ۴۲۲
نام خدمت گزاران به دین، در طومار حسینی ۴۲۲
ترک حجاب بانوان و ترک نماز، باعث حذف نام از دفتر امام حسین علیه‌السلام ۴۲۳
دعوت گنه‌کاران و اهل معصیت به دستگاه امام حسین علیه‌السلام ۴۲۴
دست به دامان امام حسین علیه‌السلام و رهایی از آلودگی‌ها ۴۲۵
انقلاب تمام مراتب هستی در شب و روز عاشورا ۴۲۶
عهد با امام حسین علیه‌السلام ۴۲۷
امید به دامنهٔ شعاع رحمت امام حسین علیه‌السلام ۴۲۷
بیست و پنج سفر پیادهٔ امام حسین علیه‌السلام به زیارت بیت الله الحرام ۴۲۸
عطای امام حسین علیه‌السلام ۴۲۹
سیرهٔ سید الشهدا علیه‌السلام راه سیاست مُدُن ۴۳۱
همنشینی با فقرا و دعوت ایشان، درسی به عالم انسانیّت ۴۳۲
وظایف زینب کبری علیهاالسلام در شب و روز عاشورا ۴۳۴
پی‌نوشت: ۴۴۰

مجلس دهم

چشمهٔ راحوما در کربلا و عطش سید الشهدا علیه‌السلام / ۴۵۱

استعداد تکامل و ترقّی در بشر ۴۵۳
امانت الهی ۴۵۴
انسان فرمانده قوای عالم وجود ۴۵۴
کمال آدمیّت در تأثیر ارادهٔ خلّاقهٔ بشر در عالم خارج ۴۵۵

ارزش آدم بیشتر از تمام عالم ٤٥٥
لزوم عصمت در مربّی بشریت و متمّم آدمیّت ٤٥٦
شرایط و قیود تربیت آدمی (حلّیت مولد و رزق) ٤٥٦
تفکیک بین رشد صنعت و سیر در کمالات آدمیّت ٤٥٨
معنی آدمیّت ٤٥٨
منشأ فساد عقیدهٔ مردم ٤٥٩
خطرات آخر الزمان ٤٦١
آنان که مورد لعن خدا هستند ٤٦٣
حسینیه جایگاه پاکان ٤٦٤
اهمیّت نماز ٤٦٥
محروم بودن تارک نماز از شفاعت و از تابش نور امام حسین علیه السلام ٤٦٧
راه معرفت امام علیه السلام: علم و استجابت دعا ٤٦٨
فناء ارادهٔ امام علیه السلام در ارادهٔ خدا و جلوهٔ ارادهٔ حق از وجود امام علیه السلام ٤٦٩
امام علیه السلام جلوه‌گاه قدرت حق و محلّ مشیّت ربّ ٤٧٠
ظهور قدرت و علم امیرمؤمنان علیه السلام درکربلا درکنار دیر راهب ٤٧٠
آشکار شدن سنگی برّاق ٤٧٠
پدیدار شدن آب سفید نقره فام از چشمهٔ راحوما ٤٧٢
ایمان آوردن راهب ٤٧٣
امیرمؤمنان علیه السلام پدر هستی و پدر وجود امکانی و فرماندهٔ عالم امکان ٤٧٤
چشمهٔ راحوما ذخیرهٔ پروردگار و یادگار عیسی علیه السلام در کربلا ٤٧٤
شهادت راهب در جنگ صفّین ٤٧٤
لبان تشنهٔ حضرت علی اکبر علیه السلام و پشت پا زدن به چشمهٔ راحوما ٤٧٧
سعادت حضور در مجلس عزای امام حسین علیه السلام ٤٧٨
عاشورا اکسیر احمر ٤٧٩
امام حسین علیه السلام، رحمت واسعه وکشتی نجات و وسیلهٔ بین خدا و مردم ٤٨٠
برخاستن رمق از حضرت علی اکبر علیه السلام با دیدن تپشهای قلب زینب کبری علیها السلام ٤٨٠

شهادت رعنا جوان سید الشهدا علیه السلام حضرت علی اکبر علیه السلام ٤٨١
حضرت علی اکبر علیه السلام همچون قرآن ورق ورق، بر روی زمین کربلا ٤٨٢
پی نوشت: ٤٨٥
فهرست ها: ٥٠٥

مجلس اول:

عزای امام حسین علیه السلام در آفاق و عوالم وجود

عزای امام حسین علیه‌السلام در آفاق و عوالم وجود

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[1]

این سوره‌ای که امشب تلاوت شد به نام نامی و اسم سامی سیّد الشهدا امام حسین بن علی علیهماالسلام نامیده شده[2] و تأویل نفس مطمئنّه در این سوره، آن روح مقدّسی

---

۱. الفجر (۸۹):۲۷ و ۲۸.

۲ . امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «اقْرَءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام خَاصَّةً؟ فَقَالَ أَ لَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله الرَّاضُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله خَاصَّةً مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ»؛ سورهٔ فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بخوانید، زیرا این سورهٔ حضرت حسین بن علی علیهماالسلام است. به آن راغب باشید، خدا شما را رحمت کند. ابو اسامه که در مجلس حضور داشت به حضرت گفت: چگونه این سوره مخصوص امام حسین علیه‌السلام است!؟ ایشان فرمودند: آیا نشنیده‌ای که در این سوره می‌فرماید: ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...﴾. منظور از نفس مطمئنه که راضی و مرضی است امام حسین علیه‌السلام است. اصحاب امام حسین علیه‌السلام که از آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند فردای قیامت از خدا راضی و خدا هم از آنان راضی خواهد بود. این سورهٔ مبارکه فقط در شأن حضرت حسین علیه‌السلام و شیعیان آن بزرگوار و شیعهٔ آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است. کسی که در تلاوت سوره مبارکهٔ والفجر مداومت نماید درجهٔ او در بهشت نظیر درجهٔ امام حسین علیه‌السلام خواهد بود. تأویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۷۹۶؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۶۵۷ و ص۶۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص۹۳ و ج٤٤، ص۲۱۸ و ص۲۱۹؛ تفسیر کنز الدقائق، مشهدی، ج۱٤، ص۲۸۰؛ عوالم إمام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۹۷ و ص۹۸.

است که شهادت او، عالَم را تکان داد[۱] ۱.ولی خود او تکان نخورد.

واقعهٔ شهادت سیّدالشهدا ﷺ، یکی از قضایای بزرگیست که هنوز آن چنان‌که باید و شاید دانشمندان جهان به غور این مطلب نرسیده‌اند، عمدهٔ این مطالب، احادیثی است که از بزرگ‌ترین علما و دانشمندان اهل سنّت و جماعت نقل می‌شود و تکیه‌گاهش مصادر متقن است و این مصادر هم از آن مصادری نیست که تنها یک عالم و دانشمند سنّی آن را نوشته باشد بلکه احادیثی را که ذکر می‌کنم از نظر استحکام مدرک به قدری قویست که در چشم منقّدین حدیث و خرده‌گیران رجال اهل سنّت، عالی‌ترین مرتبهٔ اعتبار را دارد، و تمام شرایط صحّت سند به شرط بخاری و مسلم در قسمت عمدهٔ این احادیث، موجود است.

---

۱. امام صادق ﷺ ضمن حدیثی فرمودند: «إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ لَمَّا قَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى بَكَى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ﷺ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هَذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءِ قَالَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ الْبَصْرَةُ وَ لَا دِمَشْقُ وَ لَا آلُ عُثْمَانَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ... أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى...»؛ هنگامی که حضرت ابا عبد اللّه ﷺ از این عالم ارتحال نمودند آسمانهای هفت‌گانه و هفت طبقهٔ زمین و هر آنچه در آنها و بینشان بود بر آن حضرت گریستند؛ چنان که کلّ موجودات در بهشت و جهنّم و آنچه که دیده می‌شد و دیده نمی‌شد بر آن حضرت گریه کردند مگر سه چیز! عرض کردم: فدایت شوم آن سه چیز کدامند؟ حضرت فرمودند: بصره و دمشق و آل عثمان بر آن حضرت گریه نکردند ... شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن گشت و سراپرده‌های عرش خدا را لرزاند و تمام خلائق بر آن گریستند، و آسمانهای هفت‌گانه و طبقات هفت‌گانه زمین و آنچه از موجودات که در آنها و بین آنها هستند بر آن گریستند، و تمام مخلوقات پروردگار که در بهشت و جهنّم قرار دارند بر آن گریه کردند، آنچه از موجودات دیده شده و آنچه دیده نمی‌شود بر آن اشک ریختند، شهادت می‌دهم که تو حجّت خدا و فرزند حجّتش هستی، شهادت می‌دهم که تو کشته شده در راه خدا و فرزند کشته شده در راه خدایی، و شهادت می‌دهم که تو خون خدا و فرزند خون خدا هستی، و شهادت می‌دهم که تویی آن فرد بی همتا در آسمانها و زمین که انتقام خونش گرفته نشده است. کافی، کلینی، ج٤، ص٥٧٥؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٣٦٣؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٥٥؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١٥١.

سرّ عزاداری بر امام حسین علیه‌السلام و تازگی آن

امشب می‌خواهم به چند سؤال جواب بدهم. یک سؤال عبارت از این است که چرا برای حسین بن علی علیهماالسلام عزا می‌گیرند و چرا این عزا کهنه شدنی نیست؟

در مقابل این سؤال دو جواب است. یک جواب از نظر روایی و یک جواب از نظر طبیعی.

مرگ اشخاص از جهت عاطفی فقط در محیط خانواده و خاندان و ارحام آنان مؤثّر است و این تأثیر هم موقّت بوده و هر مصیبتی بر اساس قواعد و اصول در اثر مرور زمان، کهنه و فرسوده می‌شود ولی داستان بهت انگیز عاشورا داستانی است که ریشهٔ عاطفی ندارد بلکه اصل عقلی و اصل طبیعی دارد و هنوز مردم بی‌خبرند که اصلاً عاشورا چیست؟ و حسین بن علی علیهماالسلام کیست؟

شهادت امام حسین علیه‌السلام حیات اسلام و توحید و احیای روح انبیا علیهم‌السلام

از عجایب عالم آن است که شهادت امام حسین علیه‌السلام یعنی حیات اسلام و حیات توحید، قتل سیّدالشهدا علیه‌السلام یعنی زنده شدن روح تمام انبیا و احیای مآثر تمام سفراء.[1]

---

۱. فرازی از زیارت امام حسین علیه‌السلام ...بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَى وَ الشَّكِّ وَ الِارْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى...» جانش را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و تاریکی و شک و شبهه نجات داد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۰۱؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۰۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۹؛ مزار، مشهدی، ص۳۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۷ و ج۹۸، ص۲۱۰.

همچنین در زیارت اربعین: «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» و جان پاکش را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از جهالت و سردرگردانی و گمراهی نجات دهد. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۸۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۱۱۳؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۱۴ و ص۵۱۵؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۱۰۱ و ص۱۰۲؛ مصباح، شیخ إبراهیم کفعمی، ص۴۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۳۱.

خدای تعالی، اولین عزادار امام حسین علیه‌السلام

خدای تعالی اوّلین کسی است که برای امام حسین علیه‌السلام بساط عزا پهن نمود.[۱] [۲].

مطالبی که امشب می‌گویم نه تنها برای محیط این مجلس است بلکه باید تمام طبقات فاضلهٔ مردم این مطالب را بگیرند و پشتوانهٔ این مطالب، منطق قوی و برهان محکم است و استدلالی که بیان می‌شود آن‌چنان روشن است که می‌توانید با تمام مراکز علمی در این مطالب گفتگو کنید. ممکن است عدّه‌ای به این جوانان ساده دل که هنوز معلومات کاملی ندارند و در دانشگاه به تحصیل اشتغال دارند، بگویند که این غوغا و این عزاداری‌ها برای چیست؟

---

۱. «عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّي... [سأل عن مولانا صاحب الزمان علیه‌السلام] فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ تَأْوِيلِ ﴿كهيعص﴾ قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلَ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعاً مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ: ﴿كهيعص﴾ فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِتْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُدْبَتُهُ إِلَهِي أَ تُفَجِّعُ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ إِلَهِي أَ تُنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِفِنَائِهِ إِلَهِي أَ تُلْبِسُ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ ثِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ إِلَهِي أَ تُحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتِهِمَا ثُمَّ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَداً تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَ اجْعَلْهُ وَارِثاً وَصِيّاً وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَافْتِنِّي بِحُبِّهِ ثُمَّ فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تُفَجِّعُ مُحَمَّداً حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى وَ فَجَّعَهُ بِهِ وَ كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ»؛ [سعد بن عبد الله گوید از حضرت علیه‌السلام سوال کردم:] ای فرزند رسول خدا مرا از تأویل آیهٔ ﴿کهیعص﴾ خبر دهید. حضرت علیه‌السلام فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند زکریّا را از آن مطّلع کرده داستان آن را به محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله باز گفته است و داستان از این قرار است که زکریّا از پروردگارش درخواست کرد که اسماء خمسه طیّبه را به او بیاموزد و خدای تعالی جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن اسماء را به او تعلیم داد، زکریّا چون محمّد و علیّ و فاطمه و حسن را یاد می‌کرد اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاریش زایل می‌گشت و چون حسین علیه‌السلام را یاد می‌کرد غصه و بغض گلویش را می‌گرفت و می‌گریست و مبهوت می‌شد. روزی گفت: بار الها! چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم تسلیت می‌یابم و اندوهم برطرف می‌شود، امّا چون حسین را یاد می‌کنم اشکم ←

امشب به حول و قوّهٔ خدا از متقن‌ترین مدرک ثابت خواهیم کرد که اگر ما برای امام حسین علیه‌السلام عزا می‌گیریم، به این دلیل است که خدا برای حسین بن علی علیهماالسلام عزا گرفته و این عزا را هم در عالم منعکس نموده است و بعد هم خواهم گفت چرا خدای تعالی برای امام حسین علیه‌السلام عزا گرفته و فلسفهٔ این عزا چیست؟ آن وقت معلوم می‌شود که حسین بن علی علیهماالسلام آن نیست که ما تاکنون شناخته‌ایم.

استدلال از کتب اهل سنّت

این مطلب را باید قبلاً متوجّه بود که هر امری را از دید محبّت یا بغض دیدن غلط است و همیشه در هر امری باید نگاه ناظر و قضاوت قاضی نه با مهر و محبّت آمیخته باشد، و نه با بغض و کینه معجون باشد و یک چنین قضاوتی معتبر است.

سخن گفتن از زبان دوست، برای حریف چندان اعتبار ندارد و باید استدلال را از زبان طرف مقابل گرفت؛ چرا که ایشان ابداً به دید محبّت نگاه نمی‌کنند؛ بلکه تا

جاری و ناله‌ام بلند می‌گردد؟ خدای تعالی او را از این داستان آگاه کرد و فرمود: ﴿کهیعص﴾ پس کاف، اسم کربلاست و هاء، رمز هلاک عترت است و یاء، نام یزید ظالم بر حسین علیه‌السلام است و عین، اشاره به عطش و صاد، نشان صبر او است. و چون زکریّا این مطلب را شنید نالان و غمین شد و تا سه روز از مسجدش بیرون نیامد و به کسی اجازه نداد که نزد او بیاید و گریه و ناله سرداد و نوحه او چنین بود: بار الها! از مصیبتی که برای فرزند بهترین خلایق خود تقدیر کرده‌ای، دردمندم. خدایا! آیا این مصیبت را در آستانه او نازل می‌کنی؟ و آیا جامه این مصیبت را بر تن علیّ و فاطمه می‌پوشانی؟ و آیا این فاجعه را در ساحت آنها فرود می‌آوری؟ و بعد از آن می‌گفت: بار الها! فرزندی به من عطا کن تا در پیری چشمم بدو روشن باشد و او را وارث و وصیّ من قرار ده و منزلت او را در نزد من مانند منزلت حسین قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی مرا شیفته او کن آنگاه مرا دردمند او گردان همچنان که حبیبت محمّد را دردمند فرزندش گرداندی. خداوند یحیی را به او عطا کرد و او را دردمند وی ساخت و دوره حمل یحیی شش ماه بود و بارداری از حسین علیه‌السلام نیز شش ماه بود و برای آن نیز داستانی طولانی است. کمال الدین، شیخ صدوق، ص٤٦١؛ دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص٥١٣؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج٢، ص٢٧٢؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٢٣٧؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٨، ص٥٧؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٢٢٣.

جایی که بتوانند حقایق را کتمان می‌کنند. من امشب از چنین مدارک متقنی سخن می‌گویم و از خود مدارک آنان استدلال و استنتاج می‌نمایم و نظر خود را در این مطلب دخالت نمی‌دهم.

در هم آمیختن ستارگان و تشویش کواکب

جلال الدّین سیوطی از بزرگترین دانشمندانی است که شخصیّت جهانی دارد و در فنون متعدّد، مرد برازنده‌ایست، مردیست ادیب، فرزانه و مفسّر و مردی است که در حدیث محقّق و در تاریخ مدقّق است و چنین مردی از آن کسانی است که سخنش سند جهانی است. این مرد می‌نویسد که: «وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد تا هفت شبانه‌روز ستاره‌ها به هم آمیخته بودند و اوضاع کواکب مشوّش بود».[۱] ۳.

این سخنی نیست که از زبان یک مرد شیعی مذهب بیان شده باشد، این

---

۱. «لما قتل الحسین[علیه السلام] مکثت الدّنیا سبعة أیّام، و الشّمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة، و الکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتله یوم عاشوراء، و کسفت الشّمس ذلك الیوم، و احمرّت آفاق السّماء ستّة أشهر بعد قتله، ثمّ لا زالت الحمرة تری فیها بعد ذلك، و لم تکن تری فیها قبله.» هنگامی که حسین بن علی[علیه السلام] کشته شد هفت روز دنیا به این صورت بود که آفتاب که به دیوارها تابیده به قدری قرمز بود که گویا چادر رنگین است و کواکب بعضی به بعضی برخورد می‌کرد و روز قتل حسین[علیه السلام] روز عاشورا بود و در آن روز، خورشید گرفت. بعد از کشته شدن حسین بن علی[علیه السلام] آفاق آسمان تا شش ماه سرخ بود، پیوسته آن سرخی در آسمان دیده می‌شد؛ در حالیکه قبل از آن نمی‌دیدی. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۶.

و همچنین در دیگر از منابع اهل تسنن: «عثمان بن أبي شیبة حدثني أبي عن جدي عن عیسی بن الحارث الکندي قال لما قتل الحسین مکثنا سبعة أیام (أیاما سبعة) إذا صلینا العصر نظرنا إلی الشمس علی أطراف الحیطان کأنها الملاحف المعصفرة و نظرنا (بصرنا) إلی الکواکب یضرب بعضها بعضا.» عیسی بن حارث کندی روایت کند که چون حسین بن علی[علیه السلام] کشته شد تا هفت روز هرگاه نماز عصر می‌گزاردیم و نظر می‌کردیم به نورخورشید که روی دیوارها بود، می‌دیدیم آفتاب بر دیوارها چون پارچه‌های زعفرانی، سرخ رنگ شده است و چون به کواکب نظر می‌کردیم می‌دیدیم که بعضی از این کواکب به بعضی دیگر برخورد می‌کردند. معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۴؛ الاتحاف، شبراوی، ص۱۹۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۷؛ ترجمه امام حسین[علیه السلام]، ابن عساکر، ۳۵۶؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲؛ تاریخ الاسلام، ج۵، ص۱۵؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۹، ص۱۹۷.

کلمه‌ایست از زبان یک عالم سنّی آن هم نه یک عالم عادّی بلکه او عالمی است که تمام دانشمندان اهل سنّت در قرون متمادیه در مقابل او همه به خاک شاگردی افتاده‌اند، این مرد می‌گوید: «کواکب به هم می‌خوردند».

باید دید تأثیر این کلمات تا چه حدّ است تا اگر یک روزی سبک مغزی به شیعی مذهبی گفت: روش شما بدعت است. با علم پاسخش را بگوییم که تو بدعت و سنّت را از هم تشخیص نداده‌ای. تو باید در مکتب دانایان آمده و زانو به زمین بزنی تا به تو بفهمانند بدعت کدام است؟ و سنّت کدام است؟

سخنان امشب جنبهٔ جهانی دارد، نه تنها در یک مملکت کوچک و در یک محیط محدود بلکه در سرتاسر جهان علم، باید روی این مطالب حساب بشود.

امام حسین علیه‌السلام انسان لاهوتی و جوهرهٔ عرشی

وقتی چنین مردی که چند قرن است که سیطرهٔ علمی دارد می‌گوید: هفت شبانه‌روز اوضاع کواکب مشوّش بود، آشکار می‌نماید که حادثهٔ شهادت این بشر آسمانی و این انسان لاهوتی و این جوهرهٔ عرشی که درک مقامش میسور نیست، چیست؟

آن حضرت علیه‌السلام کسی است که لنگر آسمان را تکان داده است. امام حسین علیه‌السلام مرد زمینی نیست، مرد آسمانی است که از زمین سر زده است.[۴]

سرخی آفاق تا شش ماه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام

بزرگ‌تر از این امر آن است که هم جلال الدّین سیوطی و هم ابن حجر و هم بزرگ‌ترین دانشمندان متعصّب اهل سنّت نوشته‌اند که: «بعد از شهادت حسین بن علی علیهماالسلام تا شش ماه تمام آفاق سرخ رنگ بود».[۱] تا شش ماه اثر واقعهٔ کربلا در عالم این‌چنین بود.

---

۱. «احمرت آفاق السماء ستة أشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة تری [فیها] بعد ذلك.» بعد از کشته شدن حسین بن علی[علیهماالسلام] آفاق آسمان تا شش ماه سرخ بود سپس پیوسته آن سرخی در آسمان دیده می‌شد. تاریخ ←

ما از دنیا استنطاق می‌کنیم می‌گوییم این کلمات از علمای شیعه نیست. این کلمات از علمای اهل سنّت است. آن هم از کسانی که ابداً شبهۀ این‌که بوی تشیّع به مشامشان خورده باشد، نیست.

ممکن است از عالمی این کلمات را نقل کنم که اهل تسنّن بگویند این عالم ممکن است شیعه باشد؛ ولی اینان کسانی هستند که هستۀ مرکزی علم تسنّند؛ یعنی اگر اینان کنار بروند، پیکر اهل تسنّن به جثّه‌ای بی جان و مرده‌ای بی روح می‌ماند. این‌ها کلمات یک چنین مردانی است. اینان می‌نویسند که شهادت امام حسین علیه السلام در عالم چنان آثاری گذاشت.

شهادت امام حسین علیه السلام بالاتر از رحلت جمیع انبیا علیهم السلام

سؤالی که من این‌جا دارم آن است که وقتی که نوح علیه السلام از دنیا رفت، این انقلاب شد؟ در کدام تاریخ هست؟ وقتی ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت، این انقلاب شد؟ درکدام تاریخ هست و در کدام مدرک هست؟ وقتی موسی علیه السلام از دنیا رفت، این انقلاب شد؟

→ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲٦؛ صواعق المحرقه، ابن حجرهیتمی مکی، ص۱۹٤؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۲۰.

و همچنین: «عن علي بن مدرك عن جده الأسود بن قيس قال احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسين ستة أشهر[ستة أشهر بعد قتله] يرى [نرى] ذلك في آفاق السماء كأنها الدم. قال فحدثت بذلك شريكا فقال لي سألت من الأسود قلت هو جدي أبو أمي قال أما والله إنه كان لصدوق الحديث عظيم الأمانة مكرما للضيف» علی بن مدرک از جدّش اسود بن قیس نقل می‌کند که پس از کشته شدن حسین بن علی[علیه السلام] آفاق آسمان تا شش ماه سرخ شد و همانند خون دیده می‌شد. علی بن مدرک گوید که این جریان را برای شریک نقل نمودم، او به من گفت: اسود را می‌شناسی؟ گفتم که او جدّ من است و به خدا قسم خیلی راستگو و امانتدار و اکرام کننده به میهمان بود. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص٥٤۲.

منابع اهل تسنن: ترجمۀ امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص۹۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۷؛ ترجمۀ امام حسین، ابن عساکر، ص۳٥٦؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۲؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج٥، ص۱٥ (ذهبی می‌گوید: أما و الله إنه [الأسود بن قیس] کان لصدوق الحدیث)؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۲۰.

در کدام تاریخ هست و در کدام مدرک هست؟ وقتی عیسی علیه‌السلام رفت، به عقیدهٔ نصاری به دار آویخته شد،[۱] به اعتقاد ما به سماء برده شد،[۲] آیا چنین وضعی به وجود آمد؟ وقتی پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت، در کدام تاریخ از اهل سنّت، در کدام کتاب از حدیث هست که این اتّفاق افتاده باشد؟

پس شهادت حسین بن علی علیهماالسلام از رحلت تمام انبیا علیهم‌السلام بالاتر است. این برهان ماست.

ثبوت پریشانی عوالم امکان در شهادت امام حسین علیه‌السلام

اقامهٔ عزا برای شهادت او روی قانون و حساب استدلال و برهان و دلیل و منطق است و تمام دانشگاه‌های جهان در مقابل این منطق، سرِ تعظیم فرود می‌آورند، چراکه بر اساس یک استدلال منطقی است.

امشب باید به حول و قوّهٔ خدا و به مدد روح مقدّس سیّدالشهدا علیه‌السلام اثبات نمایم که اوّل عزا گیرنده برای او، ذات پاک خداست. همچنان که این مطالب را از مدارک اهل تسنّن نقل نمودم، استدلال و استنتاج را هم از خود آنان می‌نمایم.

ابن جوزی در مقام بیان مطلب و در مقام تشریح قضیّه که چه شد که شش ماه تمام عالم در شهادت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام این‌گونه بود، وارد تحقیق می‌شود.

---

۱. یوحنا۱۹: ۱۷-۲٤.

۲.﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ﴾؛ [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: «ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم. آل عمران(۳):۵۵.

و همچنین آیهٔ شریفه: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِيناً * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾ و گفتهٔ ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شکّ شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد، و خدا توانا و حکیم است. النساء(٤):۱۵۷-۱۵۸.

از نظر قانون علمی، بحث در حقیقت یک امر، بعد از اثبات آن امر است. «ثبّت العرش ثمّ انقش»[۱] اوّل باید مطلب را ثابت کرد بعد باید تحقیق کرد. پس معلوم می‌شود که انقلاب طبیعی و اضطراب جهانی و پریشانی عوالم امکان، در رحلت سیّدالشهدا حسین بن علی علیه‌السلام، آن‌چنان در مغز دانشمندان و محقّقین و بزرگان علمای اهل سنّت مسلّم شده است که قضیّه را مفروغ‌عنه گرفته‌اند؛ بعد به تحقیق مطلب می‌پردازند و نکتهٔ علمی قضیّه این است. ابن جوزی از نظر فنّی وارد تحقیق می‌شود.

اوّل باید مرحلهٔ تتبّع را تمام کرد بعد باید به مرحلهٔ تحقیق رسید و اوّل نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که ضرورت در میان دانشمندان اهل سنّت قائم شده است بر این که فاجعهٔ عاشورای امام حسین علیه‌السلام در همهٔ عوالم منعکس شده است. پس این قضیّه مرگ یک بشر معمولی عادی نیست.

سرخ شدن آفاق، ظهور غضب الهی

ابن جوزی می‌گوید: معنای احمرار تمام آفاق و معنای سرخ شدن آفاق در کشته شدن حسین بن علی علیه‌السلام، ظهور غضب باری تعالی است. خدا خواست غضبش را در شهادت امام حسین علیه‌السلام نشان بدهد و این عالم محقّق سنّی چه تعبیر علمی شیرین و عمیقی دارد. ابن جوزی می‌گوید: هم‌چنان که انسان وقتی غضب می‌کند چهره‌اش از غضب سرخ می‌شود، و این سرخی چهرهٔ علامت غضب است. خداوند عالم قدّوس و سبّوح است، «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلّا الله و الله اکبر» خدا برای این‌که غضبش را نشان بدهد زمین و آسمان را سرخ رنگ کرد تا انعکاس غضب خدا در فاجعهٔ کشته شدن حسین بن علی علیه‌السلام باشد.[۲] ۷۰

---

۱. مَثَلی است مشهور، کنایه از این که ابتدا باید مطلبی را ثابت نمود و سپس به آثار و لوازم آن پرداخت.

۲. «قال جدي أبو الفرج في كتاب (التبصرة) لما كان الغضبان يحمر وجهه عند الغضب فليستدل بذلك على غضبه و انه أمارة السخط و الحق سبحانه ليس بجسم فاظهر تأثير غضبه على من قتل الحسين[علیه‌السلام] بحمرة ←

بساط عزای امام حسین علیه‌السلام در آفاق و عوالم وجود

پس به حکم استدلال و بدون کمک از هیچ مدرک شیعی ثابت شد که تاریخچهٔ عزای امام حسین علیه‌السلام از خود خدا شروع شده و اوّل کسی که برای امام حسین علیه‌السلام بساط عزا پهن کرده خداست و خدای تعالی بساط عزای امام حسین علیه‌السلام را در آسمان‌ها، و در آفاق، و در عوالم وجود برپا نمود، و بساط عزای ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام فقط در این حسینیّه‌ها و در این شهرها نیست.

از این‌جا یک مطلب مهم و یک امر عظیم ثابت می‌شود و آن امر عبارت از این است که اصلاً روی حساب منطقی و استدلالی از آن‌جا که سیّدالشهدا حسین بن علی علیهما‌السلام در این معامله و در این سودا هرچه بوده یکسره برای احیای اسم خدا فانی کرده است،[۸]* خدای تعالی هم عالم را برای احیای اثر او استخدام کرده و از این‌جا ثابت می‌شود که اثر قیام امام حسین علیه‌السلام چیست؟

→ الأفق، و ذلك دليل على عظم الجناية. و ذكر جدي أيضا في هذا الكتاب و لما اسر العباس يوم بدر سمع رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله أنينه فما نام تلك الليلة فكيف لو سمع أنين الحسين[علیه‌السلام].

قال و لما أسلم وحشي قاتل حمزة قال له رسول اللّه غيب وجهك عني فاني لا أحب من قتل الأحبة قال و هذا و الإسلام يجب ما قبله. فكيف يقدر الرسول أن يرى من ذبح الحسين و أمر بقتله و حمل أهله على اقتاب الجمال.» سبط ابن جوزی گوید که جدّم در کتاب «التبصره» گفته: نشانهٔ غضب هر کسی در صورتش به صورت سرخی چهره مشاهده می‌شود و خداوند جسم نیست پس تاثیر غضبش بر کسانی که حسین را کشته اند را به صورت حُمره ای در افق ظاهر نموده است و این غضب دلیل بر عظمت جنایت است. و نیز گفته: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ بدر هنگامی که صدای نالهٔ عمویش عباس را شنید خواب به چشمهایش نیامد پس چه حالی داشت اگر صدای نالهٔ فرزندش حسین علیه‌السلام را شنیده بود.

و نیز گفته: هنگامی که وحشی، قاتل حضرت حمزه به ظاهر اسلام آورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود که از جلوی چشمان من غایب شو که دوست ندارم ببینم کسی را که محبوب مرا کشته است. پس چگونه رسول خدا قادر است ببیند کسی را که حسینش را ذبح نموده و آن کس را که فرمان به قتل او داده است و اهل بیت او را همچون اسیران در سرزمینها گردانیده است. منابع اهل تسنن: تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۴۷.

طیب مولد بشریت در اثر قیام امام حسین علیه‌السلام

قیام امام حسین علیه‌السلام در دنیا چه کرده است؟ هنوز مردم نمی‌دانند که قیام امام حسین علیه‌السلام چه کاری درعالم نموده است؟ من باید بی‌پرده بگویم اگر قیام حسین بن علی علیهماالسلام در عالم نبود در سرتاسر قلمرو مملکت اسلام اصلاً یک بچّهٔ حلال‌زاده نبود. این اوّلین اثر قیام امام حسین علیه‌السلام است. چرا؟ برای خاطر این‌که قواعد قرآن و قواعد اسلام به قیام امام حسین علیه‌السلام باقی ماند و در تاریخ آمده است که یزید و دودمان بنی‌امیّه کسانی بودند که نه از خواهر می‌گذشتند و نه از دختر می‌گذشتند،[1] وضع این‌جور بود، نقشه این بود. بنا و پایهٔ حکومت آنان بر این بود که تمام معالم دین همه پایمال بشود.

پس اوّل اثر وجود امام حسین علیه‌السلام آن است که اگر سیّدالشهدا علیه‌السلام در دنیا کشته نمی‌شد، بنیان بشریّت خراب می‌شد؛ یعنی دیگر طیب مولد و طهارت دامن در جهان وجود نداشت.

---

۱. قال عبد الله بن حنظلة ذلك الصحابي العظيم المنعوت بالراهب قتيل يوم الحرة يومئذ: «يا قوم! اتقوا الله وحده لا شريك له، فوالله ما خرجنا على يزيد حتى خفنا أن نرمي بالحجارة من السماء، [كان] إن رجلا [إنه رجل] ينكح الأمهات و البنات و الأخوات، و يشرب الخمر، و يدع الصلاة، و الله لو لم يكن معي أحد من الناس لأبليت لله فيه بلاء حسنا» عبد اللّه بن حنظله -صحابی عالیقدر که او را پارسا نامیده‌اند و در قیام "حره" کشته شد- گفت: ای قوم! از خدای یگانه‌ای که شریک ندارد، بترسید. به خدا قسم از قیام علیه یزید آنقدر خودداری کردیم که ترسیدیم از آسمان سنگ بر سرمان فرو ریزد. یزید کسی است که با مادر و دختر و خواهر خود زنا می‌کند و شراب می‌خورد و نماز را ترک می‌کند. به‌خدا اگر کسی از مردم با من نباشد، باز هم در راه خدا و علیه او به تنهایی وجهی قیام و مبارزه می‌کنم. الغدیر، علامه امینی، ج۱۰، ص۲۵۵ و ص۲۵۶.

منابع اهل تسنن: طبقات الکبری، ابن سعد، ج۵، ص۶۶ و ص۶۷؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۲۷، ص۴۲۹؛ منتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن جوزی، ج۶، ص۱۹؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۲۴؛ تاریخ إسلام، ذهبی، ج۵، ص۲۷؛ تاریخ خلفاء، جلال الدین سیوطی، ص۲۲۸؛ صواعق المحرقة، أحمد بن حجر هیتمی مکی، ص۲۲۱، ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی، ج۳، ص۳۳.

بقاء طومار فقه و توحید در اثر قیام سید الشهدا علیه السلام

مردم باید بدانند که اوّل اثری که از قیام امام حسین علیه السلام گرفته شد این است که در اثر قیام حسین بن علی علیهما السلام طومار فقه دین باقی ماند؛ یعنی کتاب صلاة، کتاب طهارت، کتاب صوم، کتاب حج، کتاب زکات، کتاب بیع، کتاب صلح، کتاب مزارعه، کتاب شرکت، تا برسد به کتاب نکاح و طلاق و تا برسد به، کتاب ارث، و کتاب قضا و کتاب قصاص، و کتاب حدود و دیات، تمام این‌ها در اثر روز عاشورای امام حسین علیه السلام باقی مانده است.

بلکه اگر این قیام نبود از بالای این مأذنه بانگ «أشهد أن لا إله إلّا الله»، بلند نمی‌شد. این بود اثر شهادت حسین بن علی علیهما السلام، امام حسین علیه السلام آن کسی بود که در اثر شهادتش به جهان فهماند که باید این دین بماند و باید این آئین حکومت کند.

قیام امام حسین علیه السلام برای اصلاح امت

آنگاه که سیّدالشهدا علیه السلام حرکت نمودند، تمامی سیاست‌مداران به آن حضرت علیه السلام اعتراض کردند که چرا می‌روید؟ برای چه می‌روید؟[1] وضع خطرناک است. صد در صد امام علیه السلام می‌دانستند که عاقبت وضع چیست؟[2] امّا آن‌چه که خود آن

---

۱. «فأتاه كتب أهل الكوفة و هو بمكة فتجهز للمسير فنهاه جماعة منهم أخوه محمد ابن الحنفية و ابن عمر و ابن عباس و غيرهم فقال رأيت رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم في المنام و أمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر» منابع اهل تسنن: أسد الغابه، ابن اثیر، ج۲، ص۲۱؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج۲، ص۲۹۸.

۲. امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه به سوی مکه خطاب به ام سلمه فرمودند: «... يَا أُمَّاهْ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْوَاناً وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَ هُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِراً وَ لَا مُعِيناً.» خدا خواسته مرا به واسطهٔ ظلم و دشمنی دشمنان، مقتول و سر بریده بنگرد. مشیت خدا قرار گرفته که اهل بیت و زنان من اسیر و تبعید گردند، کودکانم سر بریده و مظلوم شوند، آنان اسیر و دچار قید و بند گردند، ایشان استغاثه کنند ولی یار و معینی نداشته باشند. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۳۱.

حضرت ﷺ فرمودند، خلاصه‌اش این بود که: من می‌بینم به حق عمل نمی‌شود و از باطل تناهی پیدا نمی‌شود و امر به معروف نمی‌شود و نهی از منکر نمی‌شود و اصلاح در این امّت از میان می‌رود و من می‌روم برای این‌که معالم دین را اصلاح کنم و اسلام را در امّت جدّم اظهار نموده و امر به معروف، و نهی از منکر نمایم و بلاد را تطهیر کنم.[۱]

پس بهای خون حسین بن علی ﷺ چیست؟ قرآن. بهای خون حسین بن علی ﷺ چیست؟ تمام آثار پیغمبران ﷺ.

---

۱. دعا الحُسینُ ﷺ بِدَواةٍ و بَیاضٍ، و کَتَبَ هذه الوَصِیَّةَ لأخیهِ مُحَمّد: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا مَا أَوْصَی بِهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَی أَخِیهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِیَّةِ أَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنِّي لَم أخرُج أشِرَاً و لا بَطِراً، وَ لا مُفسِداً، وَ لا ظالِما وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي ﷺ أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَی بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّی یَقْضِيَ اللَّهُ بَیْنِي وَ بَیْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاكِمِینَ ... ثُمَّ طَوَی الْحُسَیْنُ الْكِتَابَ وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ وَ دَفَعَهُ إِلَی أَخِیهِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ وَدَّعَهُ وَ خَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّیْلِ.» امام حسین ﷺ قلم و دوات طلب فرمودند و این وصیت را برای برادرشان محمدبن حنفیه نوشتند: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این وصیت نامه‌ای است که حسین بن علی ﷺ برای برادرش محمّد بن حنفیه نوشت: حسین شهادت می‌دهد: خدا یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمّد ﷺ بنده و رسول خدا است که حق را از طرف حق آورد. بهشت و جهنم بر حق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست. خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد برانگیخته خواهد کرد، من نه به انگیزه خودخواهی و هوای نفس و راحت‌طلبی قیام کرده‌ام و نه خوشگذرانی و نه برای تباهی و بیداد؛ بلکه من برای اصلاح امت جدّم قیام می‌کنم من می‌خواهم مطابق سیرهٔ جدم رسول خدا ﷺ و پدرم علی بن ابی طالب ﷺ رفتار نمایم. کسی که مرا به جهت اینکه حق می‌گویم قبول کند او به حق سزاوارتر است و کسی که دست رد به سینه من بگذارد من صبر می‌کنم تا خدا که بهترین حکم‌کنندگان است بین من و او داوری نماید... سپس امام ﷺ آن وصیت نامه را مهر کرد و پیچید و به محمّد بن حنفیه داد و در دل شب از مدینه خارج شد. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲٤۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۲۹؛ عوالم، بحرانی، ص۱۷۹.
منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۷۳.

عصمت و تقوی و اعلمیّت و افضلیت امام علیه السلام در مذهب شیعه

این‌جا باید یک قضیّهٔ مهم برایتان بگویم تا عظمت مذهب شیعه معلوم بشود و قدرت استدلال در این مذهب روشن بشود، گفتم تمام این مطالب از متقن‌ترین مدارک اهل سنّت است. شیعیان می‌گویند: امام باید اعلم و اتقی و افضل مردم باشد.[۱] این عقیدهٔ شیعیان است و آن عالمانی هم که جانشین امامند باید چنین باشند. حساب در مذهب شیعه این چنین دقیق است. اوّلین شرط امام عبارت از عصمت،[۲] اعلمیّت، اتقانیّت، اشجعیّت است؛ یعنی امام علیه السلام در تمام مکارم بشری باید نقطهٔ اولی باشد، این عقیدهٔ شیعه است، دلیلش چیست؟ باید شاهد و گواه صدق در آستین او باشد، چرا این‌گونه است؟ علّت آن است که او امام است و امام یعنی رهبر، امام یعنی پیشوا. این منطق شیعیان است، این منطق خیلی روشن است،

---

۱. الإمام يجب أن يكون أفضل من رعيته لأنه إما أن يكون مساويا لهم أو أنقص منهم أو أفضل. و الثالث هو المطلوب، و الأول محال لأنه مع التساوي يستحيل ترجيحه على غيره بالإمامة، و الثاني أيضا محال لأن المفضول يقبح عقلا تقديمه على الفاضل، و يدل عليه أيضا قوله تعالى: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ و يدخل تحت هذا الحكم كون الإمام أفضل في العلم و الدين و الكرم و الشجاعة و جميع الفضائل النفسانية و البدنية. كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، علامه حلی، المقصد الخامس، ص۴۹۵.

۲. اعتقادنا في الأنبياء و الرسل و الأئمّة و الملائكة صلوات اللّه عليهم أنّهم معصومون مطهّرون من كل دنس، و أنّهم لا يذنبون ذنبا، لا صغيرا و لا كبيرا، ﴿و لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ﴾. و من نفى عنهم العصمة في شيء من أحوالهم فقد جهلهم و اعتقادنا فيهم أنّهم موصوفون بالكمال و التمام و العلم من أوائل امورهم إلى أواخرها، لا يوصفون في شيء من أحوالهم بنقص و لا عصيان و لا جهل.» ابن بابويه رحمة اللّه عليه گويد: اعتقاد ما در شأن انبياء و رسل و ائمه و ملائكه صلوات اللّه عليهم اجمعين اين است كه ايشان معصوم و پاک شده از پليديها هستند. و هيچ معصيتی را مرتكب نمی شوند نه كبيره و نه صغيره، و نافرمانی حق تعالی نمی‌نمايند، هر چه امركند انجام می‌دهند، و هر كه ايشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، به تحقيق كه جاهل به حق ايشان شده، و اعتقاد ما در شأن ايشان آن است كه از ابتداء امرشان تا آخر، معصوم و كامل و تمام و عالم هستند، و در هيچ حالی از احوالشان متصف به نقص و معصيت و جهلی نيستند. اعتقادات فی دين الإمامية، شيخ صدوق، ص۹۶.

می‌گویند کسی که دست امت را می‌گیرد، باید چشم داشته باشد، کسی که دست امت را می‌گیرد، باید دست داشته باشد. آدمی که دست نداشته و شَل است، نمی‌شود دست‌گیری از امت نماید. آدم کور نمی‌تواند راهنما بشود. آدمی که گنگ است نمی‌تواند در جمعیّت ناطق باشد. منطق شیعیان عبارت از این است، می‌گویند امام باید لسانی باشد که از این لسان ترجمان تمام کتاب خدا ظاهر بشود.[1] [12].

بی‌منطقی سقیفه

کسی‌که خودش می‌گوید آمده‌ام بر شما مقدّم شده‌ام و بهتر از شما هم نیستم، اگر کج شدم راستم کنید.[2] [13]. جوابش این است که اگر تو کج هستی، و وضعت

---

۱. «عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأَئِمَّةُ.» بصائر الدرجات، محمد الصفار، ص۲۱۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۹، ص۹۸.

۲. ابوبکر گفت: «أقيلوني فلست بخيركم؛ مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم»؛ منابعی که این اقرار ابوبکر را نقل نموده اند عبارتند از:

منابع شیعه: طرائف، سید ابن طاووس، ص۴۰۲ (به این عبارت: من طرائف ما رأيت في كتبهم أن أبا بكر استقال من الخلافة فقال: أقيلوني أقيلوني فلست بخيركم و علي فيكم)؛ و ص۴۹۷ (به این عبارت: قد رووا بلاخلاف بينهم أن أبا بكر قام على المنبر و قال: أقيلوني فلست بخيركم وفعل ذلك من غير إكراه أحد له على الخلع و لاخوف من القتل)؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج۱، ص۲۵۷ (به این عبارت: إشارة إلى أبي بكر، و طلبه الإقالة هو قوله: أقيلوني فلست بخيركم)؛ النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر، مقداد سیوری، ص۱۱۳؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، قطب الدین راوندی، ج۱، ص۱۲۵؛ در النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۴۴۶؛ صراط المستقیم، عاملی، ج۲، ص۲۹۴ (به این عبارت: ما ذكره الطبري في تاريخه و البلاذري في أنساب الأشرف و السمعاني في الفضائل و أبو عبيدة من قوله على المنبر حين بويع: أقيلوني لست بخيركم و علي فيكم، و هذا يدل على أنه ليس خليفة رسول الله)؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج۵، ص۳۵۴؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص۴۹۶ و ص۵۰۴.

منابع اهل تسنّن: طبقات الکبری، ابن سعد، ج۳، ص۱۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۳۰، ص۳۰۱؛ شرح سیر الکبیر، سرخسی، ج۱، ص۳۶؛ تفسیر کشاف، زمخشری، ج۴، ص۳۰۹؛ تفسیر رازی، ج۲۳، ص۱۱۷؛ تفسیر قرطبی، ج۳، ص۲۶۲؛ تفسیر بحر المحیط، أندلسی، ج۶، ص۳۸۷؛ وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج۳، ص۶۶؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۵، ص۶۰۷؛ إعجاز القرآن، باقلانی، ←

این چنین است و بهتر از ما نیستی، چه شده که تو بر سر ما باشی و ما زیر پای تو باشیم!؟ آیا حساب عقل و منطق چیست؟

آن‌کسی‌که می‌گوید: من بهتر از شما نیستم امّا والی شمایم، مثل این است که این پا به این پا بگوید که من بهتر از تو نیستم امّا من سرم و تو پایی، این منطق در عالم قیمت و ارزشی ندارد.

منتها روزی، چراغ علم روشن می‌شود و این حقایق آشکارا می‌گردد و حقّ مظلوم اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از پشت پرده بیرون میاید، به شرط این‌که شما جوانان درس خوانده و فهمیده، قدرت منطق و استدلال پیدا نموده و در علم دین قوی شده و مذهب را با دلیل و برهان بگیرید و البته هر دلی عاشق منطق و استدلال است، در مقام استدلال نه جنگست و نه مرافعه. زبان شما نباید زبان دشنام باشد، باید زبان ادب و زبان علم باشد، باید زبان منطق و استدلال باشد، اینست زبان آن مردمی که همیشه متّکی به حق و حقیقت هستند، منطق در این مذهب این‌گونه است.

شرائط عالمان دین که جانشینان امام علیه‌السلام هستند

آن‌گاه عالمانی که به جای امام می‌نشینند، باید چگونه باشند؟ شرایط آنان هم بسیار زیاد است، چه قدر شرایط زیاد است. اوّلاً باید صاحب نظر باشند، ناظر باشند در حلال و حرام، عارف باشند به احکام، کور کورانه در مطالب وارد نباشند، ناظر در حرام و حلال، عالم به احکام، مخالف هوی، مطیع امر مولا، چنین آدمی عالم جمعیّت می‌شود.[1] این منطق شیعه است.

ص۱۳۷؛ عیون الأخبار، ابن قتیبه، ج۲، ص۲۵٤؛ المنتظم، ابن جوزی، ج٤، ص٦٨؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۸۰؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج۲۷، ص۱۸۰؛ أضواء البیان، شنقیطی، ج۱، ص۳۱.

* شعری از معظم له در وصف امیرمؤمنان علیه‌السلام: «اقیلونی نشسته بر سرکار ** سلونی لب فرو بسته ز گفتار»

۱. امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالِفاً لِهَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا [فِي] بَعْضِ فُقَهَاءِ الشِّيعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ[كلّهم]...» پس آن ←

اعلمیت و اتقائیت و اعبدیت و باب الحوائجی موسی بن جعفر علیه‌السلام

قضیّه‌ای را می‌گویم که بسیار اهمیّت داشته و ارزش علمی زیادی دارد این‌که در این مطلب مطالعه بشود، و بنا ندارم به مطلبی که ارزش ندارد اهمیّت بدهم.

ابن حجر می‌نویسد: موسی بن جعفر علیه‌السلام اعلم تمام اهل زمانش بود، اعبد تمام اهل زمانش بود، اسخای تمام زمانش بود، این را راجع به موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌نویسد.

این چنین عظمت ائمّهٔ شیعه علیهم‌السلام جلوه‌گر است که خود ابن حجر می‌نویسد موسی بن جعفر علیه‌السلام آن‌قدر گره گشایی‌ها می‌کرد که لقبش «باب الحوائج» شد.[۱] ۱۴.

مردم خیال می‌کنند لقب باب الحوائج در افواه پیرزن‌های شیعیان است، خبر ندارند که لقب باب الحوائج موسی بن جعفر علیه‌السلام در تاریخ خطیب بغداد،[۲] و در

→

دسته از فقها که محافظ و مراقب نفس خویش‌اند، حافظ دینشان هستند، با نفس خویش مخالفت می‌نمایند و مطیع امر مولایشان هستند. عوام باید از ایشان تقلید کنند. و این شرایط را بعضی از فقهای شیعه دارا می‌باشند نه همهٔ ایشان. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام، ص۳۰۰؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۶۳؛ البیان، شهید اول، ص۸؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۳۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۱۴۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۲۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۸۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۲، ص۶۰.

۱. ابن حجر هیتمی مکی در مورد امام کاظم علیه‌السلام گوید: «موسی الکاظم و هو وارثه علما و معرفة و کمالا و فضلا سمي الکاظم لکثرة تجاوزه وحلمه و کان معروفا عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله و کان أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم»؛ موسی کاظم[علیه‌السلام] و او وارث جعفر بن محمد[علیه‌السلام] است از جهت علم و معرفت و کمال و فضل و او را کاظم نامیدند به جهت کثرت حلم و بردباریش و اینکه به کثرت از خطاهای دیگران گذشته و چشم پوشی می‌کرد و نزد اهل عراق به باب الحوائج معروف است. و او عابدترین، عالم ترین و سخاوتمند ترین اهل زمانش بود.

منابع اهل تسنن: صواعق المحرقه،ابن حجر، ص۲۰۳ - ۲۰۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۱۱۷.

۲. «أخبرنا القاضي أبو محمد الحسن بن الحسين بن محمد بن رامين الاستر ابادي قال أنبأنا أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي قال سمعت الحسن بن إبراهيم أبا علي الخلال يقول: مَا هَمَّنِي أَمْرٌ فَقَصَدْتُ قَبْرَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ تَوَسَّلْتُ بِهِ إِلَّا سَهَّلَ اللَّهُ تَعَالَى لِي مَا أُحِب» خطیب بغدادی با سند خودش از ابا علی خلال[که ←

صواعق ابن حجر است، باب الحوائجی موسی بن جعفر علیه السلام این‌گونه سکّه‌اش به عالم خورده است، این‌قدر معجزه کرده است و کرامت نشان داده که به باب الحوائجی مشتهر شده است، ابن حجر که از متعصّب‌ترین مردان عامّه است باب الحوائجی آن حضرت علیه السلام را قبول می‌کند.

حکایت قاضی ابو یوسف، شاگرد ابوحنیفه

شیعیان می‌گویند دین و آئین دین را باید از امام علیه السلام گرفت آن هم به توسط این طبقه از علما. امّا نقطهٔ مقابل چیست؟

شب عاشوراست، اگر شب عاشورا نبود این مطالب را نمی‌گفتم، گریه و زاری زیاد کردید و پس از این هم خواهید کرد ولی باید بدانید برای چه گریه می‌کنید؟ و به جای گریه ارزش دارد که برایش خون ببارید!!

نقطهٔ مقابل این است: می‌نویسند قاضی ابو یوسف، بزرگ‌ترین شاگرد ابو حنیفه، اعلم تمام علمای عصر هارون است.[1] قاضی ابو یوسف گفت: دل شب خوابیده بودم، یک وقت دیدم که به شدّت حلقه بر در خانه‌ام زدند، در را باز کردم نگاه کردم دیدم فرستادهٔ هارون است. گفت: أجِب امیرالمؤمنین.

من دنبال سرش رفتم امّا وصیّتم را کردم. دل از زندگی کندم. وقتی رفتم آن‌جا دیدم یکی از بزرگ‌ترین اعیان با حال منقلب آن‌جا نشسته است، هارون به من نگاه

→

مورد وثوق علمای اهل تسنن است] نقل می‌کند: هیچ امر مشکلی برای من پیش نیامد مگر این که به طرف قبر موسی بن جعفر[علیه السلام] رفتم و به ایشان توسل نمودم و آن چنان که دوست داشتم آن امر برای من آسان گردید. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۴۲۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۹، ص۱.

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱، ص۱۳۲ - ۱۳۳؛ المنتظم، ابن جوزی، ج۹، ص۸۸.

۱. «کان أبوحنیفة یقول عن أبي یوسف: إنه أعلم أصحابه ...کان أول من ولاه القضاء الهادي و هو أول من لقب قاضي القضاة، و کان یقال له: قاضي قضاة الدنیا، لأنه کان یستنیب في سائر الأقالیم التي یحکم فیها الخلیفة.» بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج۱۰، ص۱۹۴.

کرده و گفت: نیمهٔ شب تو را به ترس انداختیم، گفتم: بله، چنان ترسیدم که پنداشتم دیگر رگ حیات من قطع شده است، گفت: داستان این است که این مرد یک کنیزی دارد که من از عشق این کنیز بی‌طاقت شده‌ام. -امامت در دستگاه خلفای عامه این است، و امامت در دستگاه ما آن است!- گفت: از عشق این کنیز بی‌تاب شده‌ام، دل شب صاحب او را آورده و احضارش کردم تا کنیز را از او بگیرم. هارون، امیرالمؤمنینِ آن‌ها است، در تاریخ‌ها ببینید چقدر مناقبش را در مدرسه‌ها می‌خوانند، امّا آنچه پشت پرده است را برای شما نمی‌گویند. در محفل رندان خبرهاست ولی آهسته آهسته.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

گفت: این کنیز را می‌خواهم. رو کرد به صاحب این جاریه و گفت: چه می‌گویی؟ گفت: من قسم خورده‌ام نه این کنیز را بفروشم نه این کنیز را ببخشم. تا گفت قسم خورده‌ام که نه این کنیز را بفروشم و نه ببخشم، هارون ماند و گفت: هر کار در توانت هست باید بکنی، چاره‌ای نیست، اگر زمین و آسمان به هم دوخته بشود، باید این کنیز امشب در آغوش من باشد.

قاضی ابو یوسف چه گفت؟ این است بزرگ عالمان اهل سنّت، هارون پیشوا و امامشان، و ابو یوسف فقیهش. ابو یوسف کمی فکر و تأمّل کرده و رو نمود به این مردی که این کنیز را در خانه دارد و گفت: تو قسم خورده‌ای که نه بفروشی نه ببخشی؟ گفت: بله. هارون گفت: چاره نیست که باید کار را امشب تمام کنی.

دین کجا؟ آئین کجا؟ شهوت است و هوس و باید شهوتش اعمال بشود، منتها باید به صورت دین هم صورت‌گذاری بشود.

قاضی رو کرد به این شوهر که این کنیز زیر دامن اوست، گفت: حالا که چنین قسمی خوردی نصفش را به خلیفه بفروش و نصف دیگرش را به او ببخش، که نه همه را فروخته باشی، و نه همه را بخشیده باشی، نصف این کنیز را بخشید، نصف

کنیز را هم به صد هزار مثقال طلا فروخت. بعد هارون گفت: چه شد؟ گفت: دیگر حلال شد. گفت: قاضی کار تمام شد؟ گفت: صد در صد تمام شد.

عجب، دین خدا این است. دین خدا این‌گونه وارونه و ملعبه می‌شود. غوغا این‌جاست حالا بفهم چه مذهبی داری. حالا بیدار باش، دست بر دامن که زدی؟ به دامن آن امامی که متعصّب‌ترین عالم اهل سنت می‌گوید: اعلم تمام اهل روی زمین است، عابدترین و سخی ترین شخصیت آن زمان موسی بن جعفر علیه السلام است. ولی او باید گوشهٔ زندان جان بدهد.[1] و چنین رذلی سر کار حکومت کند، و عجب این است که باید حقّ او تا به امروز مخفی ولی نام او به عنوان هارون‌الرّشید در کتاب‌ها معنون باشد. آئین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلی الله علیه و آله این‌جور ملعبه می‌شود، مردی که قسم خورده که نه بفروشد، و نه ببخشد، یعنی قسم خورده به هیچ طریقی این زن را از تحت علقهٔ خود خارج نکند ولی بزرگ‌ترین عالم اهل سنت یک مرتبه این فتوا را داد تا کسی را که امیرالمؤمنین نامیده‌اند خوشحال کند.

گفت: کنیز امه است و امه استبراء دارد و من امشب بی‌طاقتم و چاره جز این نیست که باید امشب با همین کنیز همبستر بشوم.

یک همچنین بشری آیا می‌تواند محور قرآن بشود؟! یک همچنین آدمی می‌شود جانشین پیغمبر آخرالزّمان بشود؟!

گفت: باید یک کاری کنی که کار امشب تمام بشود و الّا جان من به لب میاید، قاضی بنا کرد به فکر کردن تا دیگر چه بازی در بیاورد؟ و دیگر چه کلکی بزند؟

قاضی ابو یوسف به خلیفه گفت: چون کنیز است، باید استبراء شود ولی الآن آزادش کن، حرّه استبراء ندارد. هارون فوری کنیز را آزاد کرد، بعد کنیز را به همسری

---

۱. «لا خلاف أن الملوك من ولد العباس لم يزالوا على الإخافة لآباء الإمام و خاصة ما جرى من أبي جعفر المنصور مع الصادق علیه السلام، و ما صنعه هارون بأبي الحسن موسى بن جعفر الكاظم علیه السلام حتى هلك في حبسه ببغداد.» فصول المختاره، شیخ مفید، ص۳۲۸.

به این منابع نیز رجوع شود: عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۹۶؛ مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص۴۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۸، ص۲۲۸ و...

گرفت و همان شب هارون با این کنیز همبستر شد و در همان شب فرمان داد تا دویست هزار درهم از بیت‌المال به این قاضی بدهید.[۱] ۱۶.

امام علیه السلام و عالمان جانشین او در منطق شیعه

شیعیان می‌گویند دین را نباید از این مردمان گرفت، شیعیان می‌گویند: نمی‌شود چنین آدمی پیشوای مسلمانان باشد، شیعیان می‌گویند اگر امام است، علیّ ابن ابی‌طالب علیه السلام است، و اگر فقیه است، سلمان فارسی است؛[۲] اگر امام است جعفر بن محمّد علیهما السلام است ۱۷. و اگر عالم است زرارة ابن اعین است؛[۳] اگر امام است، آن امام علیه السلام موسی بن جعفر علیهما السلام است، و اگر عالم است محمّد بن ابی عمیر است،[۴] این منطق شیعیان است.

---

۱. «عن حماد بن أبي إسحاق، عن أبيه عن بشر بن الوليد عن أبي يوسف. قال: بينا أنا ذات ليلة قد نمت في الفراش، إذا رسول الخليفة يطرق الباب، فخرجت منزعجا فقال: أمير المؤمنين يدعوك، فذهبت فإذا هو جالس و معه عيسى بن جعفر فقال لي الرشيد: إن هذا قد طلبت منه جارية يهبنيها فلم يفعل، أو يبعنيها، و إني أشهدك إن لم يجبني إلى ذلك قتلته. فقلت لعيسى: لم لم تفعل؟ فقال: إني حالف بالطلاق و العتاق و صدقة مالي كله أن لا أبيعها و لا أهبها. فقال لي الرشيد: فهل له من مخلص؟ فقلت: نعم يبيعك نصفها و يهبك نصفها. فوهبه النصف و باعه النصف بمائة ألف دينار، فقبل منه ذلك و أحضرت الجارية، فلما رآها الرشيد قال: هل لي من سبيل عليها الليلة؟ قلت: إنها مملوكة و لابد من استبرائها، إلا أن تعتقها و تتزوجها فإن الحرة لا تستبرأ. قال فأعتقها و تزوجها منه بعشرين ألف دينار، و أمر لي بمائتي ألف درهم و عشرين تختا من ثياب، و أرسلت إلي الجارية بعشرة آلاف دينار.» بدايه و النهايه، ابن كثير، ج۱۰، ص۱۹۵؛ طبقات الشافعية الكبرى، عبد الوهاب بن على سبكى، ج۲، ص۲۰۴ (با اندكى تفاوت).

۲. امير المؤمنين علیه السلام فرمود: «بَخ بَخ سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ علیهم السلام وَ مَنْ لَكُمْ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ»؛ خوشا به حال سلمان، سلمان از ما اهل بيت است و كيست در ميان شما مثل لقمان حكيم كه عالم علم اولين و آخرين بود. احتجاج، طبرسى، ج۱، ص۳۸۷؛ بحارالأنوار، علامه مجلسى، ج۲۲، ص۳۳۰.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ زُرَارَةَ، لَوْلَا زُرَارَةُ وَ نُظَرَاؤُهُ لَانْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي علیه السلام.» خدا زراره را رحمت كند؛ اگر او و دقت نظرهايش نبود هرآينه احاديث پدرم از بين مى‌رفت. رجال كشى، ج۱، ص۳۴۸ و...

٤. «محمد بن أبي عمير من أوثق الناس عند الخاصة و العامة و أنسكهم و أورعهم و أعبدهم و قد ذكره الجاحظ في كتابه في فخر قحطان على عدنان بذلك، و ذكر أنه كان أوحد أهل زمانه في الأشياء كلها أدرك ←

امام حسین علیه‌السلام آن کسی بود که با قیام عاشورا نشان داد که ای مردمان، دین ملعبهٔ هوا و هوس و آئین پروردگار بازیچهٔ هر غرض و هر مرض نخواهد بود. معنای قیام امام حسین علیه‌السلام این بود که این حقایق از پشت پرده بیرون بیفتد تا به دنیا روشن بشود که باید مردم عالم یک سره، سر بر دامن قرآن بگذارند و قرآن را هم باید از در خانهٔ آن خاندانی بگیرند که زبان آنان مهر عصمت دارد و بیان آنان ضمان از طرف پروردگار دارد، این فلسفهٔ قیام امام حسین علیه‌السلام است. حالا در مقابل شهادت چنین بشری نتیجه‌ای که الآن گرفته می‌شود این است که روز به روز ابرها کنار می‌رود و این حقایق از پشت پرده آشکار می‌شود و دم به دم باید به دنیا معلوم بشود که اگر امام حسین علیه‌السلام به شهادت نمی‌رسید مغزها بیدار نمی‌شد تا بفهمند که حقایق اسلام، چه حقایق بلندیست و قرآن چه آئینیست و بازیچهٔ هوس هر متجبّری و ملعبهٔ غرض هر متکبّری نیست.

این است که در دستگاه این مذهب فقط اساس روی علم و عمل و عصمت و تقوا است، و چنین آدمی لازم بود تا به قیامش این حقایق را از پشت پرده بیرون بیاورد و به عالم انسانیّت نشان بدهد، حالا در مقابل شهادت او چه باید کرد؟ آیا عزای او چه اندازه اثر در جهان باید بگذارد؟

من متحیّرم که از کدام گوشه از گوشه‌های عظمتش بگویم، امّا همین اندازه می‌گویم: ای مردمی که این‌جا جمع شده‌اید، وقتی دانستید که عزای حسین بن علی علیهما‌السلام چیست و وقتی فهمیدید که غرض از این قیام چیست و فهمیدید روال و طریقهٔ مذهب شیعه چیست باید بدانید که به این دستگاه جز از راه طهارت و تقوا نمی‌شود راه پیدا کرد.[1]

→

من الأئمة ثلاثة: أبا إبراهيم موسى بن جعفر علیه‌السلام و لم يرو عنه، و روى عن أبي الحسن الرضا و الجواد عليهما السلام، و روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى...» فهرست، شیخ طوسی، ص۲۱۸؛ رجال ابن داود، ابن داود حلی، ص۱۵۹ و...

۱. «قَالَ ابُو عَبد الله علیه‌السلام: مَنِ اتَّقَى مِنْكُمْ وَ أَصْلَحَ فَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْت»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که تقوا داشته ←

شب آخر عمر سید الشهدا علیه السلام

ای جوانانی که امشب پای این منبر آمده‌اید که برای حسین بن علی علیهما السلام اشک بریزید شما مردم باید بدانید که امام حسین علیه السلام آن کسی بود که تنها امشب را که شب آخر عمرش بود، به منظور تلاوت قرآن و اداء نماز مهلت گرفت.[۱]

شما مردمی که می‌خواهید اسمتان را در طومار عزاداران حسین بن علی علیهما السلام ثبت کنید، آنگاه اسم شما را در این طومار می‌نویسند که اوّل یک نشانه از بندگی خدا بر پیشانی‌تان باشد. شما جمعیّتی که در این مجالس جمع شدید باید بدانید که با دست آلوده و با دامن آلوده نمی‌شود راهی به حسین بن علی علیهما السلام پیدا کرد. ای مخدّراتی که در این‌جا جمع شده‌اید که برای پسر فاطمه علیها السلام عزا بگیرید اساس این دین و اساس مذهب شیعه -که دین اسلام یعنی این مذهب- بر طهارت است. اساس این دین بر تقواست. اساس این دین بر پاکی است.

→ باشد و خودش را اصلاح کند، او از ما اهل بیت است. دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۶۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۳۹۱.

۱. [چون عمر سعد در روز تاسوعا لشگر را به سوی خیمه ها حرکت داد. امام حسین علیه السلام، قمر بنی هاشم علیهم السلام را فرستاد تا علّت را جویا شود. حضرت ابوالفضل علیه السلام به نزد امام بازگشت و عرضه داشت: می‌گویند یا با یزید بیعت کن و یا آماده نبرد باش.] حضرت علیه السلام فرمود: «فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْغُدْوَةِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ [كُنتُ] أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ [كثرة] الدُّعَاءَ وَ الِاسْتِغْفَارَ.» اگر می‌توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و امشب ایشان را از ما باز گردان تا امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم؛ زیرا خدا می‌داند همانا من نماز و تلاوت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱۰۶؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۹۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۲۴۳.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج۴، ص۳۱۶-۳۱۷؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۴، ص۵۷.

و به همین مضمون و با اختلاف در عبارت: لهوف، سید ابن طاووس، ص۵۴؛

منبع اهل تسنن: بدایة و النهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۱۹۱.

یک کلمه برای مردها بگویم، یک کلمه برای زن‌ها: ای مردهایی که در این مجلس هستید، ای جوان‌ها، نغمه‌ها امروز بلند است که شراب را آزاد کنند، و شراب‌خوری را رواج بدهند، شما جمعیّت باید بیدار باشید که مذهب شیعه اساسش بر عقل است و بر تقوا و بر طهارت. هیچ خبر دارید که اگر یک نفر آدم شراب بخورد و شب بخوابد صبح که می‌شود چه تکلیف دارد؟ همان طوری که اگر آدم جنب شد باید غسل جنابت کند، یکی از اغسال مستحبّه این جاست که اگر یک آدم شراب خورد و شب سر گذاشت به بستر و خوابید صبح که بیدار شد باید این شراب خورده غسل کند.[۱] این‌قدر این دستگاه، دستگاه طهارت است.

ای زنانی که آمده‌اید در مجلس عزای سیّدالشهدا علیه‌السلام شما هیچ خبر از روح هدف حسینی دارید؟ هیچ خبر دارید که اگر یک زن مسلمان عطر بزند برای غیر شوهر خودش و بوی آن عطر به شامّهٔ مرد بیگانه برسد این زن باید برود غسل کند.[۲] معنای

---

۱. «غسل من شرب مسكرا فنام، ففي الحديث عن النبي ما مضمونه: ما من أحد نام على سكر إلا و صار عروسا للشيطان إلى الفجر، فعليه أن يغتسل غسل الجنابة.» کسی که در حالت مستی بخوابد بر او غسل می‌باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که: اگر کسی در حالت مستی بخوابد تا طلوع فجر عروس شیطان است پس بر او غسل جنابت لازم است. عروة الوثقی، سید یزدی، ج۲، ص۱۵۹.

۲. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: أَيُّمَا امْرَأَةٍ بَاتَتْ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ فِي حَقٍّ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى يَرْضَى عَنْهَا وَ أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ لِغَيْرِ زَوْجِهَا لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى تَغْتَسِلَ مِنْ طِيبِهَا كَغُسْلِهَا مِنْ جَنَابَتِهَا.» امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر زنی که حق شوهرش را ضایع کرده باشد و شوهرش بر او غضبناک باشد، نمازش قبول نمی گردد تا این که شوهرش از او راضی گردد و هر زنی که بوی خوش برای غیر شوهرش به کار ببرد نمازش قبول نمی‌گردد [آثار نماز مقبول برایش مترتب نمی‌گردد] تا این که همانند زمانی که جُنُب می‌شود، غسل نماید. کافی، شیخ کلینی، ج۵، ص۵۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۴۴۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۳، ص۳۳۹.

مسأله: «غسل المرأة إذا تطيبت لغير زوجها. ففي الخبر: أيما امرأة تطيبت لغير زوجها لم تقبل منها صلاة حتى تغتسل من طيبها كغسلها من جنابتها.» غسل کردن زن هنگامی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال نماید. در روایت وارد شده است هر زنی که بوی خوش برای غیر شوهرش به کار ببرد نمازش قبول نمی‌گردد [آثار نماز مقبول برایش مترتب نمی‌گردد] تا این که همانند زمانی که جُنُب می‌شود، غسل نماید. عروة الوثقی، سید یزدی، ج۲، ص۱۵۸.

این کلمه این است که هم‌چنان که یک زن عطر زد و بوی این عطر به شامّهٔ مرد بیگانه رسید یک سمّ شهوت از آن مرد بر روح این زن می‌نشیند که آن سمّ شهوت بدون این غسل پاک نمی‌شود. این است اساس طهارت در مذهب شیعه. این است تعلیمات درخشان این دین.

اصحاب امام حسین علیه‌السلام اشعهٔ جلال و کمال

اگر می‌خواهید در زمرهٔ عزاداران باشید باید بدانید که اصحاب حسین بن علی علیهماالسلام، امشب را تا به صبح به نماز، به قرآن، به ذکر و به تسبیح صبح کردند.[1] ۱۸. این‌ها ستارگان درخشانی بودند که وجودشان اشعّهٔ جلال و کمال را در تمام عوالم ملکوت پخش می‌کرد. دیگر من چه بگویم در مقام تو یا ابا عبد الله علیه‌السلام، ای حسین بن علی علیهماالسلام هرچه بگویم در شأن تو کم گفته‌ام، و تمام گفته‌ها در مقام تو کوتاه است. فقط خواستم به شما مردم این اندازه بگویم عزای حسین علیه‌السلام یعنی عزای عالم. خواستم به شما مردم بگویم اگر این‌جا آمده‌اید به حکم خدا آمده‌اید. اگر این‌جا آمده‌اید به سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده‌اید.

---

۱. قَالَ الرَّاوِي: «بَاتَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ أَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ فَعَبَرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا وَ كَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ كَمَالِ صِفَاتِهِ.» امام حسین علیه‌السلام و یارانش، شب عاشورا را تا به صبح [به راز و نیاز و مناجات با خدا] به سرآوردند، صدای ناله و زمزمه آنها همانند آوای بال زنبور عسل بود، بعضی در رکوع، بعضی در سجده و برخی ایستاده و برخی نشسته، مشغول عبادت بودند. از لشکر عمر سعد سی و دو نفر بر آنان عبور کردند[و تحت تأثیر قرار گرفته و به لشکر امام حسین علیه‌السلام پیوستند] و این چنین بود شیوه سید الشهداء علیه‌السلام از نظر کثرت نماز و کمال صفاتش. لهوف، سید بن طاووس، ص۵۷؛ منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۴۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۹۴؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۴۵؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۶۹؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۲۸۲.

دلیل گریستن بر اباعبد الله الحسین علیه السلام

اگر به شما جوانانی که به مدرسه می‌روید گفتند: چرا برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنید؟[۱۹] به من مراجعه کنید، صحیح بخاری را به شما نشان بدهم. آنجا حدیثی است که پسری از دار دنیا رفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای این پسر گریه کرد، با این که آن پسر بیگانه بود. به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: چرا برای یک پسر بیگانه که مرده است، گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه اثر رحمت است و کسی که این اشک را ندارد، رحم و رحمت ندارد.[۲۰] (۱)

---

۱. «حدثنا عبدان و محمد قالا أخبرنا عبد الله أخبرنا عاصم بن سليمان عن أبي عثمان قال حدثني أسامة بن زيد رضي الله عنهما قال: أرسلت ابنة النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم إليه إن ابنا لي قبض فأتنا فأرسل يقرئ السلام و يقول إن لله ما أخذ و له ما أعطى و كل عنده بأجل مسمى فلتصبر و لتحتسب فأرسلت إليه تقسم عليه ليأتينها فقام و معه سعد بن عبادة و معاذ ابن جبل و أبي بن كعب و زيد بن ثابت و رجال فرفع إلى رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم الصبي و نفسه تتقعقع قال حسبته أنه قال كأنها شن ففاضت عيناه. فقال سعد: يا رسول الله ما هذا؟ فقال هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده و إنما يرحم الله من عباده الرحماء.» صحيح بخاری، بخاری، ج۲، ص۸۰ و ج۷، ص۲۲۳ و ج۸، ص۱۶۵.

همچنین به همین مضمون با اختلاف کم: مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۹، ص۹۱ و...

منابع اهل تسنن: مصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج۳، ص۵۵۲؛ مصنف، ابن أبی شیبه کوفی، ج۳، ص۲۶۶؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج۵، ص۲۰۴ (قال هذه رحمة يضعها الله في قلوب من يشاء من عباده)؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج۳، ص۳۹؛ سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج۱، ص۵۰۶؛سنن أبی داود، سجستانی، ج۲، ص۶۴؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۲، ص۲۰۸؛ تمهید، ابن عبد البر، ج۱۷، ص۲۸۵؛ سنن نسائی، نسائی، ج۴، ص۲۲؛ سنن الکبری، نسائی، ج۱، ص۶۱۳؛ سنن الکبری، بیهقی، ج۴، ص۶۵؛ شعب الإیمان، بیهقی، ج۷، ص۱۲۹؛ تخریج الأحادیث و الآثار، زیلعی، ج۲، ص۱۷۶؛ ریاض الصالحین، نووی، ص۷۶؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج۱، ص۱۵۰؛ مجموعة الفتاوی، ابن تیمیة، ج۱۰، ص۴۷ و ج۱۵، ص۲۹۱؛ فتح الباری، ابن حجر، ج۳، ص۱۲۴ (أن عبد الله بن عثمان بن عفان من رقية بنت النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم لما مات وضعه النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم في حجره و قال إنما يرحم الله من عباده الرحماء.) و ج۱۳، ص۳۰۳؛ عمدة القاری، عینی، ج۸، ص۷۲؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج۴، ص۱۵۰ و...

اگر پیغمبر ﷺ برای یک پسر بیگانه گریه می‌کند و می‌گوید: این اشک علامت رحمت است، مسلمانان برای پسر پیامبر ﷺ اشک نریزند؟! ای بیچارگان بی‌سواد و ای درماندگان نادان، کمی تحصیل علم و معرفت کنید.

عزا و اشک خاتم بر اباعبد الله ؑ

اگر به شما مردم گفتند چرا برای حسین ؑ اشک می‌ریزید؟ اگر گفتند این مجالس عزا را که درست کرده؟ بگویید مجلس عزا را پیغمبر ﷺ درست کرده.

عایشه گفت: وارد شدم بر پیغمبر ﷺ دیدم اشک از چشم‌های پیغمبر ﷺ می‌ریزد. گفتم یا رسول الله ﷺ چرا گریانی؟ گفت: الآن حسینم ؑ را می‌بوسیدم جبرئیل بر من نازل شده و گفت: این پسر را در کنار شریعهٔ فرات در کربلا لب تشنه می‌کشند، برای لب‌های تشنهٔ حسینم ؑ گریه می‌کنم.[1] پیغمبر ﷺ هنوز حسینش ؑ کشته نشده، برایش گریه کرد.[21]

---

۱. عن عائشة قالت: «دخل الحسين بن علي[ؑ] على رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و هو يوحى إليه فنزا على رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و هو منكب و هو على ظهره فقال جبريل لرسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم أتحبه يا محمد قال يا جبريل و مالي لا أحب ابني قال فان أمتك ستقتله من بعدك فمد جبريل ؑ يده فأتاه بتربة بيضاء فقال في هذه الأرض يقتل ابنك هذا و اسمها الطف فلما ذهب جبريل ؑ من عند رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم و التزمه في يده يبكي فقال يا عائشة إن جبريل أخبرني أن ابني حسين مقتول في أرض الطف و ان أمتي ستفتن بعدي...». عایشه روایت می‌کند: هنگامی که جبرئیل وحی را بر رسول خدا ﷺ ابلاغ می‌کرد، حسین[ؑ] وارد شد و بلادرنگ بر پشت و شانهٔ آن حضرت قرار گرفت. جبرئیل گفت: ای محمد! این کودک را دوست می‌داری؟ در پاسخ گفت: چگونه او را دوست نداشته باشم حال آنکه او فرزند من است! جبرئیل گفت: امّتت پس از تو، او را می‌کشند. در همان لحظه جبرئیل دستش را دراز کرد و تربت سفید رنگی را به رسول خدا ﷺ داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندت به شهادت می‌رسد و نام آنجا، "طفّ" است. پس از آنکه جبرئیل از حضور رسول خدا ﷺ بیرون رفت. حضرت رسول ﷺ از خانه بیرون آمد، در حالیکه دست حسین[ؑ] را گرفته بود و می‌گریست. آنگاه به من فرمود: ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد فرزندم حسین، در سرزمین "طف" به شهادت می‌رسد و امتم پس از من، به فتنه و فساد می‌پردازند.
منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۷؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۸۷ - ۱۸۸.

پیامبر ﷺ امشب یقیناً مثل ابر بهار برای حسینش اشک می‌ریزد. شما امشب به پیامبر ﷺ اقتدا کرده‌اید. امشب، شب عاشوراست. قدر دیدهٔ گریان خودتان را بدانید.

یا اباعبدالله علیه‌السلام این است مقام تو، این است جلال تو، هنوز این‌ها کجا و جلال تو کجا؟

انبیاء اولو العزم بر مزار اباعبد الله الحسین علیه‌السلام

الآن انبوه جمعیّت بیرون این حسینیّه، روی زمین‌های نمناک، در هوای سرد نشسته‌اند. برای چه؟ به عشق که؟ من یک کلمه به شما می‌گویم؛ می‌گویم: امشب شما بیداری بکشید که امشب خواب در چشم پسر فاطمه علیهاالسلام نمی‌آید. شما مخدّرات امشب بی‌خوابی بکشید که امشب در چشم سکینه علیهاالسلام و زینب علیهاالسلام خواب راه ندارد. شما جوانمردان و شما محترمینی که بیرون این حسینیّه روی زمین‌های نمناک نشسته‌اید، شما مردم قدر خود را بدانید، متوجّه باشید که اگر امشب به دیدن او آمدی، آن شبی که تو را میان قبر بگذارند به بازدید تو خواهد آمد. امام حسین علیه‌السلام رحمت واسعهٔ الهیّه است. ای مسلمانان! تنها شما بر این درگاه سر نساییده‌اید. تنها شما مردم نیستید که عاشق قبر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام هستید.

حسین، نوادهٔ ابی حمزهٔ ثمالی، گفت: حرکت کردم رفتم به نینوا برای زیارت قبر پسر زهرا علیهاالسلام، در آن شدّت خوف و بیم و هراس! هم‌چنان که دل شب خواستم وارد حائر بشوم یکی آمد راه را بر من گرفت و گفت: امشب حقّ ورود در این آستانه را نداری. گفتم: من بسیار رنج کشیده‌ام و زحمت دیده‌ام. راه طولانی آمده‌ام. در این خوف و مشقّت چگونه ناامید برگردم؟!

گفت: من یکی از آن چهار هزار ملکی هستم که نالهٔ غربت پسر پیغمبر ﷺ را شنیدیم. از آسمان به زمین آمدیم. از خدا خواستیم که دیگر به آسمان برنگردیم و دور این قبر می‌گردیم. من امشب از طرف پرودگار مأموریّت دارم کسی را در این حائر راه ندهم.

پرسیدم مگر امشب چه خبر است؟ گفت: امشب خاتم النبیّین ﷺ به زیارت پسرش آمده. امشب ابراهیم خلیل ﷺ به زیارت حسین بن علی ﷺ آمده. امشب موسی بن عمران ﷺ به زیارت آمده. امشب عیسی بن مریم ﷺ به زیارت آمده. امشب نوح ﷺ به زیارت آمده. پنج پیغمبر اولوا العزم ﷺ پروردگار امشب تا به صبح می‌خواهند کنار قبر حسین ﷺ، خدا را بخوانند.[1] ۲۲۰.

---

۱. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْتِ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي مَرْوَانَ إِلَى زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُسْتَخْفِياً مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَاخْتَفَيْتُ فِي نَاحِيَةِ الْقَرْيَةِ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ نِصْفُهُ أَقْبَلْتُ نَحْوَ الْقَبْرِ فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ أَقْبَلَ نَحْوِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي انْصَرِفْ مَأْجُوراً فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ فَرَجَعْتُ فَزِعاً حَتَّى إِذَا كَادَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا دَنَوْتُ مِنْهُ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي: يَا هَذَا إِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَ لِمَ لَا أَصِلُ إِلَيْهِ وَ قَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ أُرِيدُ زِيَارَتَهُ فَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَ أَنَا أَخَافُ إِنْ أَصْبَحَ فَيَقْتُلُونِي أَهْلُ الشَّامِ إِنْ أَدْرَكُونِي هَاهُنَا قَالَ فَقَالَ لِيَ اصْبِرْ قَلِيلًا فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ﷺ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَذِنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَمَنْ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ قَالَ أَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِحَرَسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ الِاسْتِغْفَارِ لِزُوَّارِهِ فَانْصَرَفْتُ وَ قَدْ كَادَ أَنْ يَطِيرَ عَقْلِي لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ قَالَ فَأَقْبَلْتُ لَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ نَحْوَهُ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَحَدٌ فَدَنَوْتُ مِنَ الْقَبْرِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَتَلَتِهِ وَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ وَ أَقْبَلْتُ مُسْرِعاً مَخَافَةَ أَهْلِ الشَّامِ.»؛ از حسن بن محبوب، از حسین بن بنت ابی حمزة الثّمالی، وی می‌گوید: اواخر حکومت بنی مروان بود که من برای زیارت قبر حضرت حسین بن علی ﷺ -در حالیکه از اهل شام پنهان می‌داشتم- از شهر کوفه خارج شدم تا به کربلا رسیدم. در جایی مخفی شدم تا نیمی از شب گذشت. سپس از مکان خود بیرون آمده و به طرف قبر رفتم و وقتی نزدیک شدم مردی به طرف من آمد و گفت: برگرد که مأجور هستی امشب نمی‌توانی به قبر شریف برسی. نالان و با ناراحتی و ترس برگشتم تا نزدیک طلوع صبح به طرف قبر بازگشتم تا نزدیک آن شدم. باز همان شخص به طرف من آمد و گفت: تو دسترسی به قبر نداری. به او گفتم: خدا سلامتت بدارد چرا به قبر دسترسی ندارم، در حالیکه من از کوفه به نیّت زیارت آن حضرت آمده‌ام؟ از تو تقاضا دارم بین من و قبر حائل نشوی تا زیارت کنم و سریع برگردم؛ زیرا ترس آن دارم که صبح شود و اهل شام مرا در اینجا ببینند و مرا بکشند. راوی می‌گوید: آن شخص به من گفت: کمی صبر کن زیرا حضرت موسی بن عمران ﷺ از خداوند متعال درخواست نموده که به او اذن زیارت قبر حسین بن علی ﷺ را بدهد و حقتعالی به وی اذن داده و او با هفتاد هزار فرشته از آسمان به زیر آمده و هم اکنون در محضر امام ﷺ بوده و آن جناب را زیارت کرده و انتظار می‌کشند صبح طلوع کند تا به آسمان بروند. راوی می‌گوید: به آن شخص گفتم: خدا سلامتت بدارد کیستی؟ گفت: من از فرشتگانی هستم که مأمور حفاظت و حراست قبر حسین بن علی ﷺ ←

شمع انجمن هستی

ای حسین بن علی علیه‌السلام، ای شمع انجمن هستی! تو چه کردی؟ به خدا شهادتت باید عالم را تکان دهد. حالا دل‌ها آماده شد، حالا که قلب‌ها متوجّه است بگویم ای مردم شهادتش زمین را تکان داد، داغش آسمان را لرزاند.

خدایا این مصیبت با دل پریشان زینب علیهاالسلام چه کرد؟ یک نفر زن در مقابل این حادثه چه کرد؟ تمام امیدش این بود اگر برادرزاده‌ها رفتند، اگر علمدار رفت، هنوز سایهٔ یک آفتاب بر سرش هست.

وداع با اهل حرم

همین‌طوری که داشت در میانهٔ خیمه می‌گردید، یک وقت نگاه کرد دید از پشت خیمه قد و بالایش نمایان شد، صدای دلربایش بلند شد. - شب عاشوراست مردم دیگر مهلت نمی‌دهند من مصیبت بخوانم. حق دارند و باید هم بنالند. عاشورای حسین است. مردم امشب، شب انقلاب عالم است.- همچنان که گوش داد، دید صدا می‌زند ای زینب علیهاالسلام، ای امّ کلثوم علیهاالسلام یک به یک دخترانش را صدا زد آخر امر فرمود: «علیکنّ منّي السّلام»[1] تا این کلمه را گفت زینب علیهاالسلام متوجّه شد دیگر سیّدهٔ

→

و طلب آمرزش برای زوّار آن جناب هستند. برگشتم و نزدیک بود به خاطر آنچه از او شنیده بودم عقلم بپرد. وی می‌گوید: هنگامی که صبح شد جلو رفتم کسی مانع نشد به قبر نزدیک شدم و سلام نمودم و بر قاتلان آن حضرت نفرین کردم و همان جا نماز صبح را به جا آوردم و به جهت خوف و هراسی که از اهل شام داشتم سریع برگشتم. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۰۸؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۲۰۶: (به این سند نقل کرده: أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه عن أبیه، عن الحسن بن محبوب، عن الحسین بن ثابت، عن أبي حمزة الثمالي...) ریاض الأبرار، سید نعمت الله جزائری، ج۱،ص ۳۱۲؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۷۱۴.

۱. «...نادی علیه‌السلام: یا أمّ کلثوم! و یا زینب! و یا سکینة! و یا رقیّة! و یا عاتکة! و یا صفیّة علیکنّ منّي السّلام. فهذا آخر الاجتماع، و قد قرب منکم الافتجاع. فصاحت أمّ کلثوم: یا أخي کأنّك استسلمت للموت. فقال لها ←

برادر از سرش کوتاه شد همان‌جا دو دست را روی سر گذاشت صدا زد: ای کاش زینب مرده بود.[۱] فرمود: خواهرم صبر کن. جدّم پیغمبر ﷺ از دار دنیا رفت، پدرم علی ؑ از دار دنیا رفت، مادرم زهرا ؑ از دار دنیا رفت، برادرم امام حسن ؑ از دار دنیا رفت.[۲۳]* اما دختر پیغمبر ﷺ گویی جوابی داد که سیّدالشهدا ؑ را منقلب کرد. برادرم! اگر جدّم پیغمبر ﷺ از دار دنیا رفت، از آل‌عبا، علی ؑ بود، زهرا ؑ بود، تو بودی و برادرم امام حسن ؑ بود، اگر مادرم زهرا ؑ از دار دنیا رفت، سایهٔ پدرم علی ؑ بر سرم بود، برادرم امام حسن ؑ بود تو را داشتم، اگر پدرم علی ؑ از دار دنیا رفت، باز دلم به دو برادر خوش بود، اگر برادرم امام حسن ؑ از دار دنیا رفت به تو دل‌خوش داشتم. ای خامس آل‌عبا، ای یادگار علی و زهرا ؑ. سیّدالشهدا ؑ را منقلب کرد، اشک از چشم‌های گریان می‌ریزد، یکی می‌گوید بابا ما را به حرم جدّمان برگردان.[۲] ۲۴*

→

الحسین ؑ: یا أختاه، فکیف لا یستسلم من لا ناصر له، و لا معین. فقالت: یا أخي ردّنا إلی حرم جدّنا. فقال لها علیه السّلام: یا أختاه! هیهات هیهات! لو ترك القطا لنام. فرفعت سکینة صوتها بالبکاء و النّحیب، فضمّها الحسین علیه السّلام إلی صدره الشّریف و قبّلها، و مسح دموعها بکمّه. مقتل أبی مخنف، ابو مخنف ازدی، ص۸٤؛ دمعة الساکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص۳۵۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودّة، قندوزی، ج۳، ص۷۹(با اختلاف در متن)

۱. حضرت زینب ؑ - در وداعی که حضرت پیراهن کهنه درخواست کردند- پس از اطمینان به اینکه برادرش کشته خواهد شد و چاره ای جز این نیست فرمود: «لیتني لم تلدني امّي و لم أكُ شیئاً و ما أری هذا الیوم». ناسخ التواریخ، حضرت زینب، عباس قلی خان، ج۱، ص۲۲۱.

* این جمله را حضرت زینب ؑ در شب عاشورا نیز فرمودند، رجوع شود به ص۸۵، پی نوشت۲۳.

۲. «إن الحسین لما نظر إلی اثنین و سبعین رجلا من أهل بیته صرعی التفت إلی الخیمة و نادَی یَا سُکَیْنَةُ یَا فَاطِمَةُ یَا زَیْنَبُ یَا أُمَّ کُلْثُومٍ عَلَیْکُنَّ مِنِّي السَّلَامُ فَنَادَتْهُ سُکَیْنَةُ یَا أَبَهْ اسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ فَقَالَ کَیْفَ لَا یَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِینَ فَقَالَتْ یَا أَبَهْ رُدَّنَا إِلَی حَرَمِ جَدِّنَا فَقَالَ هَیْهَاتَ لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ فتصارخن النساء فسکتهن الحسین و حمل علی القوم»؛ هنگامی که امام حسین ؑ دید هفتاد و دونفر از مردان اهل بیتش شهید شده‌اند متوجه خیمه‌ها شد و فرمود: ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم من رفتم خدا حافظ. سکینه فریاد زد: پدر جان! آیا تسلیم موت شده‌اید! فرمود: چگونه تسلیم موت نشود کسی که یار و معینی ندارد؟ گفت: پدر جان! ما را به سوی حرم جدمان پیامبر خدا ﷺ باز گردان. فرمود: هیهات اگر مرغ ←

مردم شب عاشوراست می‌خواهم دو سه کلمه بیشتر مصیبت بخوانم اجر همهٔ شما با پیغمبر ﷺ، امّا مرد و زن با ادب باشید همگی وقتی از حسینیّه بیرون می‌روید با حال توبه بیرون بروید. امشب خیلی محترم است. امشب، شب رحمت واسعهٔ الهیّه است. امشب خود را از هر گناه پاکیزه کن. همه بیدار باشید. مردها وقتی از در حسینیّه بیرون می‌روید با علی علیه‌السلام خداحافظی کنید. شما مخدّرات هم وقتی می‌خواهید بروید بدانید زهرا علیهاالسلام با موی پریشان به شما خوش آمد خواهد گفت. مجلس، مجلس عزای پسر علی علیه‌السلام است، مسلّم صاحب عزا خودش حاضر است.

دختران هر کدام یک نغمه‌ای دادند خدا می‌داند این بلبلان شیرین زبان کلماتشان با دل سیّدالشهدا علیه‌السلام چه می‌کند؟

یکی می‌گوید: بابا در شب تار ما به که پناه ببریم؟! گفتند و گفتند آخر یک نگاه به همه کرد و گفت: همه‌تان را به خدا سپردم و رفتم.[1] ۲۵.

پیراهن کهنه

این کلمه را که گفت خواهرش را خواست گوشهٔ خیمه، آنجا دیگر کسی نبود خودش بود و خواهرش، اوّل خواهر را دلداری داد بعد گفت: خواهرم برو یک پیراهن

قطا را گذاشته بودند که می‌خوابید. ناگاه زنان صدا به گریه بلند کردند و امام حسین علیه‌السلام ایشان را ساکت کرد و بر آن ستمکاران حمله‌ور شد. منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۷؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۲۲۹؛ عوالم، امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۹؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۸؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵.

۱. [حضرت قبل از جهاد] قبای خز مصری در پوشید و عمامهٔ رسول خدا بر سر بست و سپر حمزه سیّد الشهدا بر پس پشت افکند و ذو الفقار شاه ولایت حمایل کرد و بر اسب ذو الجناح سوار شده، آهنگ میدان نمود. پرده‌نشینان حجله عصمت، از پی وی روان و دوان شده گفتند: ای وا ویلاه ما را به که می‌گذاری و این غریبان بی‌کس را به کدام کس می‌سپاری؟ امام حسین «علیه السلام» فرمود: بازگردید شما را به خدا سپردم و او وکیل من است در مهمّات شما، و کفی باللّه وکیلا. روضة الشهداء، کاشفی، ص۴۲۹؛ تاریخ الفی، ج۲، ص۸۳۳.

کهنه برایم بیاور. پیراهن کهنه را گرفت مقابل چشم زینب علیها السلام این پیراهن را پاره پاره کرد. پیراهن را پوشید[۱] ۲۶* و آن جبّهٔ خز قیمتی را روی پیراهن پوشید[۲] ۲۷* بعد سوار شد چه رقم سوار شد دیگر من نمی‌دانم، انبیا علیهم السلام همه این‌جا جمعند، ملائکه همه این‌جا حاضرند.

سورهٔ توحید یزدان شد برون «قل تعالی الله عمّا یشرکون»

* * *

فرش زیر پای شه رخسار حور بر سر شه افسر الله نور

مهر تابان از جمال او خجل عقل فعّال از کمالش منفعل[۳]

---

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام ابْغُوا لِي ثَوْباً لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلْهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجَرَّدَ مِنْهُ فَأُتِيَ بِتُبَّانٍ فَقَالَ لَا ذَاكَ لِبَاسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الذِّلَّةُ [فَأَخَذَ ثَوْباً خَلَقاً] فَخَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ علیه السلام جَرَّدُوهُ مِنْهُ»؛ امام حسین علیه السلام فرمود: پیراهن کهنه‌ای به من دهید که زیر لباسم بپوشم تا مرا از آن برهنه نکنند. پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: این نه. زیرا این لباس اهل ذلّت است. بعد پیراهن کهنه‌ای را گرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید. چون به شهادت رسید آن پیراهن را نیز بردند. لهوف، سید ابن طاووس، ص۷۳؛ إثبات الهداة، حرّ عاملی، ج۲، ص۵۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۴؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۲۹۷.

۲. امام علیه السّلام [به هنگام وداع] خواهر خود زینب را فرمود: جامه فرسوده و کهنه‌ای از برای من حاضر کن که آن را بهایی نبوده باشد تا چون کشته شوم، آن را از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند. جامه حاضر کرد. چون بر بدن آن حضرت تنگ می‌افتاد، فرمود: این جامه اهل ذمت است. از این وسیع‌تر باید بود. برفتند و جامه وسیعتر از آن آوردند. اطراف آن را با دست مبارک پاره‌پاره ساخت تا بی‌بهاتر باشد. آن‌گاه درپوشید و بر زبر آن جامهای دیگر دربر کرد و قطیفه خز زبرپوش فرمود و درعی بتراء درپوشید و سلاح جنگ دربر راست کرد. بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت. ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۳.

و همچنین: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ دَكْنَاءُ فَوَجَدُوا فِيهَا ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ وَ طَعْنَةٍ بِالرُّمْحِ أَوْ رَمْيَةٍ بِالسَّهْمِ.» امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و حال این که لباس بلندی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشتند. در آن لباس جای شصت و سه زخم از ضربات شمشیر و نیزه و تیر یافت شد. کافی، شیخ کلینی، ج۶، ص۴۵۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۴، ص۳۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۹۴.

۳. قصیدهٔ معظم له در وصف اباعبدالله الحسین علیه السلام. رجوع شود به کتاب مصباح الهدی جلد اول.

وداع آخرین با زینب کبری علیها السلام

هم‌چنان که با آن چهرهٔ درخشان از میانهٔ حرم بیرون آمد، رو به میدان تاخت، چه ارواحی دور این جان دارند می‌گردند خدا می‌داند. همچنان که دارد می‌تازد یک مرتبه زمام مرکب را گرفت نگه داشت، ملائکه را حیران کرد که چرا این شهسوار ایستاد؟ انبیا علیهم السلام نگران شدند که با این شور عشق، چرا توقّف کرد؟

گوش داد دید از پشت سر یک نالهٔ دلسوزی بلند است، یکی داد می‌زند: «مهلاً مهلا، یابن‌الزّهرا علیها السلام، یابن‌الزّهرا علیها السلام، یابن‌الزّهرا علیها السلام»[1] ۲۸* تا برگشت دید خواهرش

---

۱. فی کتاب المعدن: فنادی في تلك الحالة: یا زینب یا أم کلثوم و یا سکینة یا رقیة یا فاطمة، علیکنّ منی السلام. فأقبلت زینب علیها السلام فقالت: یا أخي، أیقنت بالقتل؟ فقال علیه السلام: کیف لا أیقن و لیس لي معین و لا نصیر؟ فقالت: یا أخي ردّنا إلی حرم جدنا. فقال علیه السلام: هیهات، لو ترکت ما ألقیت نفسي في المهلکة، و کأنکم غیر بعید کالعبید، یسوقونکم أمام الرکاب، و یسومونکم سوء العذاب. فلما سمعته زینب علیها السلام بکت، و جری الدموع من عینیه، و نادت: وا وحدتاه، وا قلة ناصراه، وا سوء منقلباه، وا شؤم صباحاه. فشقّت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت علی وجهها. فقال الحسین علیه السلام: مهلا لها، یا بنت المرتضی، إن البکاء طویل. فأراد أن یخرج من الخیمة، فلصقت به زینب علیها السلام فقالت: مهلا یا أخي، توقّف حتی أزوّد من نظري، و أودّعك وداع مفارق لا تلاق بعده:

فمهلا یا أخي قبل الممات هنیهة　　لتبرد منی لوعة و غلیل

فجعلت تقبّل یدیه و رجلیه...»؛

ترجمه: ملّا صالح برغانی در معدن البکا گوید: حضرت در آن حال ندا درداد: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سکینة! یا رقیّة! یا فاطمة! علیکنّ منّي السّلام. آنگاه حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: برادر! به قتل خود یقین کردی؟ حضرت علیه السلام فرمود: چگونه یقین نکنم و حال آن که معینی و ناصری ندارم. ای خواهر! گویا می‌بینم که در این نزدیکی، شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده‌اند و شما را در جلو اسب می‌دوانند و عذاب می‌کنند. زینب علیها السلام چون این سخن را شنید، اشک از دیده‌اش جاری شد. با دل سوزان شروع به شیون و فغان کرد و گفت: وای از تنهایی؛ ای وای از کمی یار و یاور؛ وای از صبح شوم فردا؛ و در این هنگام گریبان چاک زد و موها پریشان نمود و لطمه به صورت خود می‌زد. پس امام علیه السلام به خواهرش فرمود: ای دختر مرتضی صبوری پیشه نما که گریه ها زیاد است. چون امام علیه السلام اراده کرد از خیمه خارج شود، زینب علیها السلام برادر را در آغوش گرفت و گفت: ای برادر! آرام گیر. زمانی توقف بنما تا از دیدن روی تو توشه برگیرم که این وداع ←

زینب کبری علیها السلام با پای برهنه می‌دود، آمد کنار مرکبش ایستاد، یک کلمهٔ دلسوزی گفت. من گمان می‌کنم زینب کبری علیها السلام یک وصیّتی داشت یقیناً وصیّت را از مادرش زهرا علیها السلام داشت، گفت: برادر یک خواسته دارم، زینب کبری علیها السلام حق بزرگی دارد، تمام این طفلان یتیم سپردهٔ دست زینب‌اند، او باید این قافله را از کربلا به مدینه برساند، حق دارد یک حاجت بخواهد، حاجتی خواست که عالمی را منقلب کرد. گفت: برادر آرزو دارم یک‌بار دیگر گلویت را ببوسم، هم‌چنان که بالای اسب سوار بود گردن خم کرد، خواهر دو دست به گردن برادر انداخت، دیگر من چطور بگویم، لب‌ها را بر گلوی برادر گذاشت.[1] ۲۹* ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون﴾».[2]

توبه و انابه با توسل به دو دست بریدهٔ قمر بنی هاشم علیه السلام

شب عاشوراست و شب دعا، پنج مرتبه این آیهٔ کریمه را برای قضاء حوائج همهٔ محتاجان بخوانیم. قبل از آن صیغهٔ استغفار بخوانید که امشب، شب توبه و انابه است و هیچ گنه‌کاری، امشب نا امید نباشد.

→ آخرین است که دیگر تو را دیگر نخواهم دید.

"ای برادر! پیش از وصول مرگ، اندک زمانی تأمل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده است، سردی پذیرد." پس از آن بوسه به دست و پای برادر زد. أسرار الشهاده، علامه دربندی، ص ۴۲۳؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۴۵- ۳۴۶.

۱. در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام چند قدمی از خیمه‌ها دور شد، حضرت زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم! لحظه‌ای درنگ کن تا وصیّت مادرم فاطمه علیها السلام را نسبت به تو عمل کنم». امام علیه السلام توقّف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟ زینب علیها السلام فرمود: مادرم به من وصیّت کرده بود: هنگامی که نور چشمم حسین روانه میدان جنگ با دشمن شد، عوض من گلویش را ببوس. آنگاه زینب گلوی برادر را بوسید و به خیمه بازگشت. تذکرةالشهدا، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۲، ص۷۴.

۲. البقرة(۲): ۱۵۶

«إنَّ الحُسَینَ مِصباحُ الهُدَی وَ سَفِینَةُ النَّجَاة»[۱] ۳۰ هر آلوده‌ای در این دریا خودش را بشوید و برود.

خدایا ما همه تهی‌دستیم. پروردگارا نه نمازی داریم و نه روزه‌ای، نه علمی، نه عملی، امّا امشب درِ خانهٔ تو می‌آییم، دست‌ها را ببرید کنار نهر علقمه. آن‌جا دو شاخهٔ گل از بدن جدا شده. این دو دست بریده در درگاه خدا خیلی قیمت دارد. این دو دست را وسیله قرار دهید.

«أستغفرالله و أتوب إلیک»، «أستغفرالله الذی لا إله إلّا هو الحیّ القیّوم بدیع السّماوات و الأرض ذو الجلال و الإکرام و أسئله أن یصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن یتوب علیّ توبة عبدٍ ذلیلٍ خاضعٍ خاشعٍ مسکینٍ مستکین لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرّاً و لا موتاً و لا حیاةً و لا نشوراً».

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم ﴿أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ﴾[۲]

بإسمک العظیم الأعظم الأجلّ الأعزّ الأکرم بدم الحسین علیه السلام، یا الله!

مردمی که در درون حسینیّه‌اند، مردمی که بیرون حسینیّه‌اند همه با صدای بلند آمین بگویند و از خدا امشب گدایی کنند.

---

۱. روي عن الحسین علیه السلام أنه قال: «أتیت یوما جدي رسول اللّه فرأیت اُبَیّ بن کعب جالسا عنده فقال لي جدي: مرحبا بك یا زین السماوات و الأرض، فقال اُبَیّ: یا رسول اللّه و هل أحد سواك یکون زین السماوات و الأرض؟ فقال النبي صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: یا أبي بن کعب! و الذي بعثني بالحق نبیا إن الحسین بن علي في السماوات أعظم مما هو في الأرض و اسمه مکتوب عن یمین العرش؛ إن الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة». منتخب، طریحی، ص۱۹۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۴، ص۵۱.
و به همین مضمون با عبارت: «إِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام فِي السَّمَاءِ أَکْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَکْتُوبٌ عَنْ یَمِینِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًی وَ سَفِینَةُ نَجَاةٍ» همانا حسین بن علی علیه السلام در آسمان بزرگتر است از روی زمین و نوشته شد در طرف راست عرش خدا "چراغ هدایت و کشتی نجات". عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۶۲؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۶۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج۲، ص۱۸۶؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی، ج۲، ص۵۵۱ و ج۳، ص۱۱۶۶؛ قصص الانبیا، قطب راوندی، ص۳۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۲۰۵ و ۴۱۲ و ج۹۱، ص۱۸۴.»
۲. النّمل (۲۷): ۶۲.

پروردگارا تو را قسم می‌دهیم بـه روح مقـدّس سیّدالشّـهداء خـامس آل عبـا علیه‌السلام پروردگارا تو را قسم می‌دهیم به دندان شکستهٔ خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله، پروردگـارا تـو را قسـم می‌دهیم به فرق شکافتهٔ علیّ مرتضی علیه‌السلام، بارالها تو را قسم می‌دهیم بـه دل شکسـتهٔ صدّیقهٔ کبری علیهاالسلام، خدایا تو را قسم می‌دهیم به لب‌های زهرخوردهٔ امـام مجتبـی علیه‌السلام، پروردگارا تو را قسم می‌دهیم به خون پاک گلوی سیّدالشهدا علیه‌السلام، امشب حوائج ما را برآور!

احدی را از مرد و زن امشب ناامید از این حسینیّه بیرون مفرست!

خدایا قلم عفو بر تمام جرائم اعمال ما بکش!

بارالها آن‌چه خطا گفتیم و خطا کردیم ما را به آبروی ولیّـت حسـین بـن علـی علیهماالسلام ببخش!

خدایا اعمال نالایق ما را به کرم خودت و به آقایی ولی و شهید راهت بپذیر!

پی نوشت:

۱. نمونه‌ای از اثرات شهادت امام حسین علیه السلام در نشئهٔ وجود در منابع اهل تسنن:

الف) گریهٔ آسمان و زمین:

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ أَتَيْنَا مع علي فمررنا بموضع قبر الحسين[علیه السلام] فَقَالَ عَلِيٌّ[علیه السلام]هَهُنَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَهُنَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَ هَهُنَا مُهَرَاقُ دِمَائِهِمْ فِتْيَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ[صلی الله علیه و آله]يُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْعَرْصَةِ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.» اصبغ بن نباته روایت می‌کند که با أمیر المؤمنین علیه السلام بودیم که رسید به موضع قبر امام حسین علیه السلام فرمود که اینجا جای خسبانیدن شتران ایشانست و فرود آمدن و محل ریختن خون‌های ایشان، جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله به این عرصه کشته شوند که آسمان و زمین بر ایشان بگریند. ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۹۷؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲۶؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۳.

همچنین: مفسرین مشهور اهل تسنن در تفسیر این آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ می‌نویسند: «قال السدي: لما قتل الحسين بن علي بكت [عليه] السّماء عليه، وبكاؤها حمرتها.» هنگامی که حسین بن علی[علیه السلام] کشته شد آسمان بر او گریست و گریهٔ آسمان سُرخی آن بود. جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ج۲۵، ص۱۶۰؛ الکشف و البیان، ابو اسحاق ثعلبی، ج۸، ص۳۵۳؛ تفسیر البغوی، بغوی، ج۴، ص۱۵۲؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۹؛ صواعق المحرقه، ابن حجرمکی، ص۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۱۰۱.

به همین مضمون در این منابع: تفسیر ابن أبی حاتم، ابن أبی حاتم رازی، ج۱۰، ص۳۲۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر ، ج۱۴، ص۲۲۵؛ ترجمه امام حسین[علیه السلام]، ابن عساکر، ص۳۵۳؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲؛ دُر المنثور، سیوطی، ج۶، ص۳۱.

ب) اُفق به رنگ خون:

رجوع شود به ص۲۷ جلسه اول.

ج) تاریک شدن آسمان و زمین (کسوف)

رجوع شود به مجلس نهم، ص۴۱۲، عنوان: خورشید گرفتگی و تاریکی آسمان در سه شبانه روز

د) سرخ شدن خورشید هنگام طلوع و غروب

«أخبرنا عمرو بن عاصم الكلابيّ، قال حدّثنا خلاد صاحب السّمسم و كان ينزل بني جحدر قال، حدّثتني أمّي قالت:كنّا زمانا بعد مقتل الحسين و أنّ الشّمس تطلع محمرة على الحيطان و الجدران بالغداة و العشي...» عمرو بن عاصم به ما خبر داد و گفت که خلاد برای ما حدیث کرد و او از بنی جحدر که مادرم ←

→

برای من گفت: بعد از کشته شدن حسین[ع] خورشید طلوع می‌کرد در حالی که سرخی آن صبح و عصر[پیش از غروب] روی دیوارها بود. ترجمه امام حسین[ع] من طبقات ابن سعد، ابن سعد، ص۹۱؛ ترجمه امام حسین[ع]، ابن عساکر، ص۳۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر [م. ۵۷۱]، ج۱٤، ص۲۲٦.

به همین مضمون در این منابع: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱٤؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۷؛ ترجمه امام حسین[ع]، ابن عساکر، ۳٥٦؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج٥، ص۱٥؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۷.

هـ) در هم پیچیده شدن و فرو ریختن ستارگان

رجوع شود به : ص۲٦، عنوان: در هم آمیختن ستارگان و تشویش کواکب.

و) باریدن خون از آسمان

رجوع شود به مجلس نهم ص٤۰٦, عنوان: باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ.

ز) ریختن خاک سرخ از آسمان

«خلف بن خلیفة عن أبیه قال لما قتل الحسین اسودت السماء وظهرت الکواکب نهارا ... وسقط التراب الأحمر.» خلف بن خلیفه از پدرش نقل می‌کند که هنگام کشته شدن حسین بن علی[ع] آسمان سیاه شد و در روز روشن، ستاره ها آشکار گشتند و از آسمان خاک سرخ بارید. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲٦؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٥٤؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۲؛ تهذیب ابن بدران، ج٤، ص۳۳۹؛ مختصر ابن منظور، ج۷، ص۱٤۹.

ح) خون تازه زیر هر سنگ و کلوخ

رجوع شود به مجلس نهم ص٤۰٦, عنوان: باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ.

۲. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدّسه: « ... وَ أُقِیمَتْ لَکَ الْمَأْتَمُ فِي أَعْلَى عِلِّیِّینَ وَ لَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُ الْعِینُ وَ بَکَتِ السَّمَاءُ وَ سُکَّانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ خُزَّانُهَا...» و در اعلی علیین برای این مصیبت مجلس عزا بر پا شد و حور العین به صورت خود لطمه می‌زدند...المزار، محمد مشهدی، ص٥۰٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۲۳.

۳. أخرج عثمان بن أبي شیبة: «أن السماء مکثت بعد قتله سبعة أیام تری علی الحیطان کأنها ملاحف معصفرة من شدة حمرتها و ضربت الکواکب بعضها بعضا». صواعق المحرقه، ابن حجرهیتمی مکی، ص۱۹٤.

همچنین: «عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَیْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِیهَا عَشِیَّةَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِيٍّ[ع] قُلْتُ وَ کَیْفَ ذَاکَ... وَ انْشَبَکَتِ النُّجُومُ [وانکبّت النجوم] فَلَمَّا کَانَ مِنْ غَدٍ أُرْجِفْنَا بِقَتْلِهِ فَلَمْ یَأْتِ عَلَیْنَا کَثِیرُ شَيْءٍ حَتَّى نُعِيَ إِلَیْنَا الْحُسَیْنُ»؛ ابی نضره از شخصی از اهالی بیت المقدس نقل کرده که وی گفت: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و حوالی آن به عصری که حضرت ←

→

حسین بن علی﵇ در آن شهید شدند آگاه و مطّلع هستیم. به او گفتم: چه طور؟...گفت: اوضاع ستارگان دگرگون شد. وقتی صبح شد ما راجع به قتل آن حضرت گفتگو کردیم. چند صباحی بیش نگذشت که خبر شهادت امام حسین﵇آمد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۱، باب ۲۴ ح۲؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۴، ص۱۸۶؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۵؛ عوالم امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۵۶.

۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورَانِيِّينَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ لِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسَ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجاً- لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ.» امام صادق﵇ فرمود: خدا (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش ما را (یعنی پیکر و اجساد ما را) از طینتی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و آن نور را در آن، جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بشری نورانی هستیم، و برای هیچ کس از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ای قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائین‌تر از گل ما. و خدا هیچ کس را جز انبیا از خلقت ایشان بهره‌ای نداد. از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردمِ دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و به سوی دوزخ می‌روند. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۸۹؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۸۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۸، ص۴۵.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عِلِّيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا.» امام صادق﵇ فرمود: خدا ما را از علیین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید و پیکرشان را از پائین آن آفرید، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است و دلهای ایشان مشتاق ماست. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۴۰؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۸۹؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۱۷؛ مجمع البحرین، طریحی، ج۲، ص۳۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۸، ص۴۴.

۵. سرخ شدن آفاق به مدت ۴ ماه:

الف) «عن یزید بن أبي زیاد [عن زید بن زیاد] قال: لما قتل الحسین[﵇]، احمرت[له] آفاق السماء أربعة أشهر قال یزید: و احمرارها بکاؤها.»؛ از یزید بن أبي زیاد [زید بن زیاد] این چنین نقل شده: زمانی که حسین بن علی[﵇] کشته شد چهار ماه آفاق آسمان سُرخ بود و سرخی آسمان گریهٔ آن بود.

منابع اهل تسنن: تفسیر عز بن عبد السلام، عز بن عبد السلام، ج۳، ص۱۷۰؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۴، ص۱۵۴؛ دّر المنثور، سیوطی، ج۶، ص۳۱.

ب) حکی جریر عن یزید بن ابی زیاد قال: لما قتل الحسین بن علی احمر له آفاق السماء اربعه اشهر و احمرارها بکاؤها.

←

→

منبع اهل تسنن: تفسیر ماوردی (النکت و العیون) ، ج۵، ص۲۵۳.

ج) عن زید بن ابی زیاد لما قتل الحسین بن علی احمر له آفاق السماء اشهرا و احمرارها بکاؤها.

منبع اهل تسنن: تفسیر روح البیان، اسماعیل بروسوی، ج۸، ص۳۲۰.

همچنین: قال جریر بن عبد الحمید، عن زید بن أبي زیاد قال:...وَ احْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاء.»؛ از زید بن ابی زیاد نقل شده زمانی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد آفاق آسمان سرخ گشت.

منابع اهل تسنن: تاریخ ابن معین، الدوری، یحیی بن معین، ج۱، ص۳۶۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۹۰- ۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۰؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳۶۵؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۵؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۳؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۵؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۳۰۵.

و همچنین: « الْأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ [كنتُ ليالي مقتل الحسين عليه السلام ابن عشرين سنة] لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ارْتَفَعَتْ حُمْرَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ حُمْرَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ فَكَادَتَا يَلْتَقِيَانِ فِي كَبِدِ السَّمَاءِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ.»؛ اسود بن قیس گوید: هنگامی که حسین[ﷺ] کشته شد دو حُمره (سرخی) در آسمان یکی از مشرق و دیگری از مغرب آشکار می‌شد و بالا می‌آمد و این دو حمره تا شش ماه در دل آسمان دیده می‌شد. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۶۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۶؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۷.

و همچنین: «حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ الْقُرَشِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدَّتِي أَنَّهَا أَدْرَكَتِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ حِينَ قُتِلَ فَمَكَثْنَا سَنَةً وَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ السَّمَاءُ مِثْلُ الْعَلَقَةِ مِثْلُ الدَّمِ مَا تَرَى الشَّمْسَ.»؛ پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبد اللّه، از عبد الله بن احمد، از عمر بن سهل، از علی بن مسهر قرشی نقل کرده که وی گفت: جدّه‌ام برایم نقل کرد که هنگام شهادت حسین بن علی[ﷺ] را درک نموده وی گفت: یک سال و نه ماه پس از این واقعه پیوسته آسمان مانند لخته خونی بود و خورشید اصلا دیده نشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۲ باب ۲۸ ح۷؛ مدینه المعاجز، سیدهاشم بحرانی، ج۴، ص۱۴۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۰؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۸.

و همچنین: تَارِيخُ النَّسَوِيِّ رَوَى حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: «تَعْلَمُ هَذِهِ الْحُمْرَةُ فِي الْأُفُقِ مِمَّ هِيَ ثُمَّ قَالَ مِنْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ[ﷺ].» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۶؛ عوالم ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۸؛ ترجمهٔ امام حسین، ابن عساکر، ص۳۵۸؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۵.

و همچنین: «عن أم حکیم قالت قتل الحسین و أنا یومئذ جویریة فمکثت السماء أیاما مثل العلقة» ام حکیم گوید که هنگام کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] من در جویریه بودم و آسمان در آن زمان ایّامی همانند علقه [خون بسته شده] بود.

←

→

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۳؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۶(هیثمی می‌گوید: راویان این حدیث همه مورد اعتماد هستند.).

و همچنین: « عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ قَالَ حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي قَالَتْ كُنْتُ أَيَّامَ الْحُسَيْنِ ﷺ جَارِيَةً شَابَّةً فَكَانَتِ السَّمَاءُ أَيَّاماً [كأنها]عَلَقَة.» علی بن مسهر گوید: جده‌ام می‌گفت، من در زمان [کشته شدن]حسین بن علی[ﷺ] دختر جوانی بودم و آسمان چندین روز به صورت علقه[خون بسته شده] بود.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوه، بیهقی، ج۶، ص۴۷۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۶؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳۵۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۴۳؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲۷.

و همچنین: «و روی ابن الجوزي في كتاب التبصرة، عن محمد بن سيرين قال: لما قتل الحسين اظلمت الدنيا ثلاثة أيام، ثم ظهرت هذه الحمرة في السماء.» منابع اهل تسنن: معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۸؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۱؛ تذکرة الخواصّ، سبط ابن الجوزی، ص۲۴۶.

۶. تفسير القمي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: إِنَّ عِيسَى ﷺ وَعَدَ أَصْحَابَهُ لَيْلَةَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ عِنْدَ الْمَسَاءِ وَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً فَأَدْخَلَهُمْ بَيْتاً ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْهِمْ مِنْ عَيْنٍ فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ وَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ رَافِعِي إِلَيْهِ السَّاعَةَ وَ مُطَهِّرِي مِنَ الْيَهُودِ فَأَيُّكُمْ يُلْقَى عَلَيْهِ شَبَهِي فَيُقْتَلَ وَ يُصْلَبَ وَ يَكُونَ مَعِي فِي دَرَجَتِي فَقَالَ شَابٌّ مِنْهُمْ أَنَا يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ فَأَنْتَ هُوَ ذَا فَقَالَ لَهُمْ عِيسَى أَمَا إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ يَكْفُرُ بِي قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ كَفْرَةً فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنَا هُوَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى أَ تُحِسُّ بِذَلِكَ فِي نَفْسِكَ فَلْتَكُنْ هُوَ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ عِيسَى ﷺ أَمَا إِنَّكُمْ سَتَفْتَرِقُونَ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ فِرْقَتَيْنِ مُفْتَرِيَتَيْنِ عَلَى اللَّهِ فِي النَّارِ وَ فِرْقَةٍ تَتْبَعُ شَمْعُونَ صَادِقَةً عَلَى اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ رَفَعَ اللَّهُ عِيسَى إِلَيْهِ مِنْ زَاوِيَةِ الْبَيْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ إِنَّ الْيَهُودَ جَاءَتْ فِي طَلَبِ عِيسَى مِنْ لَيْلَتِهِمْ فَأَخَذُوا الرَّجُلَ الَّذِي قَالَ لَهُ عِيسَى ﷺ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ يَكْفُرُ بِي قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ كَفْرَةً وَ أَخَذُوا الشَّابَّ الَّذِي أُلْقِيَ عَلَيْهِ شَبَهُ عِيسَى فَقُتِلَ وَ صُلِبَ وَ كَفَرَ الَّذِي قَالَ لَهُ عِيسَى تَكْفُرُ قَبْلَ أَنْ تُصْبِحَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ كَفْرَةً »؛ امام باقر ﷺ فرمودند: که عیسی ﷺ در هنگام عصر آن شبی که خدای تعالی او را به آسمان بالا برد، یاران خود را که دوازده نفر بودند، نزد خود خواند و ایشان را داخل خانه‌ای کرد و سپس از چشمه‌ای که در کنج آن خانه بود در آمد، در حالی که آب از سر و رویش می‌ریخت، فرمود: خدای تعالی به من وحی کرد که همین ساعت مرا به سوی خود بالا می‌برد، و مرا از یهود پاک می‌کند، کدامیک از شما داوطلب می‌شوید به شکل من در آید و خدای تعالی شکل مرا به او بدهد و به جای من کشته و به دار آویخته گردد و در عوض در بهشت با من باشد؟ جوانی از میان آنان گفت: یا روح اللّه من حاضرم، فرمود: بله تو همانی، آن گاه رو کرد به بقیه و فرمود: بدانید که بعد از رفتن من یکی از شما تا قبل از رسیدن صبح دوازده بار بر من کافر می‌شود (و اظهار بیزاری از من می‌کند)، مردی از میان جمع گفت: یا نبی اللّه آن منم؟ عیسی ﷺ گفت: مثل اینکه از نفس خودت چنین چیزی را احساس کرده‌ای، باشد تو همان شخص باش، آن گاه رو کرد به بقیه و فرمود: بعد از من دیری نمی‌پاید که به سه فرقه متفرق می‌شوید، دو فرقه به

←

→

خدای تعالی افتراء می‌بندند و در آتش خواهند بود و یک فرقه اهل نجات است، و آن فرقه‌ای است که از شمعون صادقانه پیروی می‌کند و به خدا دروغ نمی‌بندد که آن فرقه در بهشت خواهد بود، این را که گفت در جلو چشم همه اصحابش از زاویه خانه به طرف آسمان بالا رفت و ناپدید شد. از سوی دیگر یهود که مدتها در جستجوی مسیح بود، در همان شب آن خانه را پیدا کرد. آن جوانی را که داوطلب شده بود به شکل عیسی ﷺ درآید، گرفتند و کشتند و به دار آویختند و سپس آن کس دیگر را که عیسی ﷺ خبر داده بود تا صبح دوازده نوبت کافر می‌شوی گرفته و او همان کفرها را دوازده بار مرتکب شد. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۰۳؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۴۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۶۲۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۴، ص۳۳۷.

۷. «قال الشيخ أبو الفرج ابن الجوزي: كان الغضبان يحمر وجهه عند الغضب فيستدل على غضبه وهو إمارة الشخص، الحق سبحانه و تعالى ليس بجسم فأظهر تأثير عظمته على من قتل الحسين[ﷺ]بحمرة الأفق وذلك دليل على عظيم الجناية. و قال أيضا: لما أسر العباس يوم بدر سمع النبي[ﷺ] أنينه فما نام تلك الليلة، و كيف لو سمع أنين الحسين.» منابع اهل تسنن: نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۹؛ فضائل الثقلين، ایجی شافعی، ص۵۱۶؛ جواهر العقدين، سمهودی، ج۳، ص۳۸۰.

همچنین: قال ابن الجوزي: «و حكمته إن غضبنا يؤثر حمرة الوجه، و الحق منزه عن الجسمية، فأظهر تأثير غضبه على قتلة الحسين بحمرة الأفق، اظهارا لعظم الجناية. قال: و أنين عباس ببدر و هو أسير منع النبي عن النوم، فكيف بأنين الحسين.»

منابع اهل تسنن: صواعق المحرقه، ابن حجر هیثمی، ص۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۲۱.

۸. به روایت امام محمد تقی ﷺ از جانب خدا به همه خلق، اولین وآخرین ندا شد که: بدانید و آگاه باشید که امتی را بهتر از امت محمد ﷺ خلق نفرموده‌ام، ولکن این امت مرحومه، معصیت ما خواهند کرد به حدی که مستحق عذاب جهنم خواهند گردید.آیا در میان این خلق کسی هست که این عاصیان را از ما بخرد و آنها را در قیامت شفاعت نماید تا به جهنم نروند؟ و در بعضی کتب است که چون محمد و آل محمد علیهم السلام در اجابت ندای حق بر همهٔ خلق سبقت گرفتند، نور الهی فروگرفت همهٔ ذرات وجودشان را، و درخشنده شد این نور در غیب و شهودشان. پس خداوند تکلیف نمود تمام خلق را به اینکه تصدیق نمایند به جلالت و بزرگی ایشان. پس قابلیّات خبیثه، چون این مقام و مرتبه را برای آل محمد علیهم السلام مشاهده کردند، حسد برآنها بردند و عداوت آنها دردل گرفتند. کما قال الباقر علیه السلام فی قوله تعالی: ﴿ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله﴾ نحن و الله الناس المحسودون.

پس در آن حال به واسطهٔ این حسد و عداوت، ظلمت متراکم شد و آن عالم را فرو گرفت. پس ندا کرد منادی حق که: آیا کسی که متصدی شود و این ظلمت را بر طرف نماید؛ نه به قهر و غلبه، بلکه به مظلومیت و مقهوریّت؛ یعنی شهادت کلیّه.عرض کردند : بارالها اشهادت کلیّه چیست؟فرمود: دور شدن از وطن و تحمل بلایا و محن و با لب تشنه کشته شدن و فرزندان و برادران و یاران خود را کشته دیدن و از دشمنان،

←

دشنام شنیدن و اموال غارت کردن و زن و فرزند اسیر شدن و در بازارها در میان نامحرمان گشتن و سر در طشت طلا در مجلس شراب گذاشتن و چوب خیزران بر او زدن و دختر به کنیزی خواستن و معجر از سر خواهران کشیدن و اطفال از تشنگی مردن و تیر بر حلقوم طفل شش ماهه خوردن و دستهای برادر بریده دیدن و فرق جوان هیجده ساله شکافته مشاهده کردن و نالهٔ العطش العطش از کودکان شنیدن و به دوازده ضربت، سر از عقب جدا ساختن و بدن را برهنه کردن و در آفتاب انداختن و اسب بر آن تاختن. پس چون اهل آن عرصه، این تفسیر را شنیدند، بر خود لرزیدند و از قبولش رمیدند و خود را قابل تحمل آن ندیدند. کما قال: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾.

عرض کردند: بارالها! ما نتوانیم این بار را بکشیم و این کار را از پیش برداریم و به روایت امام محمد تقی علیه السلام جوابی عرض نکردند؛ بلکه ساکت شدند. پس دوباره به ایشان ندا شد و هیچ کس جواب نداد نا دفعهٔ سیم، که ندا شدند به ندای عظیمی، که کیست مرد این کار و مشتری این بازار و کَشنده این بار؟ یعنی کیست قبول کنندهٔ شهادت کلیّه، تا در روز قیامت لوای شفاعت کلیّه به دستش دهم، تا این عاصیان را از دوزخ برهاند و به درجات بهشت بنشاند؟ و مع ذلک کسی این ندا را نیز اجابت نکرد، مگر گلگون قبای صحرای کربلا حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام. پس عرض کرد که: بارالها! من این بار را می‌کشم و این کار را می‌کنم؛ یعنی در راه تو جان و مال و عیال و اولاد می‌بازم و با هرگونه محنت و بلا می‌سازم و جان این گناهکاران را می‌خرم تا به آتش جهنم نسوزند. و به روایتی آن است که چون عرض کرد که: من می‌خرم ایشان را، ندا آمد که: «يَا حُسَين بِمَ تَشتَرِيهِم وَ تَشفَعُهُم وَ تَعتَقَهَم مِنَ النَّار؟» ای حسین با چه چیز ایشان را می‌خری و شفاعتشان می‌کنی و از آتش جهنم آزادشان می‌نمایی؟ عرض کرد: به هر چیز که در نزد تو عزیز تر است. ندا آمد که: هیچ چیز در نزد من از جان عزیزتر نیست. عرض کرد که: جان می‌دهم و امت را می‌خرم. خطاب رسید که: به جان، مردان را می‌خری؛ زنان را به چه می‌خری؟ عرض کرد: زنان و دختران خود را می‌دهم در راه تو، تا اسیر کنند و در شهرها بگردانند. خطاب آمد که: جوانان آنها را به چه می‌خری؟ عرض کرد که: جوانان خود را می‌دهم تا در راه تو کشته شوند. ندا آمد که: اطفال آنها را به چه می‌خری؟ عرض کرد طفل شیر خواره‌ام را می‌دهم، تا با لب تشنه، تیر بر حلقومش زنند. پس حضرت ربّ الارباب، در این باب از آن جناب، عهد و پیمان گرفت و این عهد در صحیفه نوشته شد. پس به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شد تا امضا نماید و چون پیغمبر این عهد نامه را مطالعه فرمود رنگش تغییر کرد و آثار خون در چهرهٔ انورش ظاهر گردید و گریست، گریستن شدیدی. پس فرمود که: راضی شدم به آنچه خدا برای ما راضی است و بر این مصیبت صبر می‌نمایم؛ چه در ازایش ترویج دین و شفاعت مذنبین است، پس به خاتم مبارکش آن عهد نامه را مهر فرمود؛ در حالی که بی اختیار چشمش اشکبار بود. پس آن صحیفه عهدنامه را برای پدرش علی علیه السلام آوردند؛ او نیز گریست و فرمود: «مَا لِي و لآلِ أبِي سُفيَان؟» ما رابا آل ابوسفیان چه کار؟ پس فرمود که: راضی شدم به آنچه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن راضی شده‌اند. پس آن صحیفه را امضا فرمود و به خاتم شریف مهر کرد. پس آن صحیفه را نزد مادرش فاطمه الزهرا علیها السلام آوردند چون بر مضمونش اطلاع به هم رسانید، گریست، گریستن

→

شدیدی و بیهوش شد و چون بهوش آمد از دل پر سوز ناله واولداه! واحسینا برکشید و چون ملاحظه فرمود که در عوض این مصیبت عظمی، ترویج دین و شفاعت کبری است، فرمود راضی شدم به آنچه خدا و پیغمبر و علی به آن راضی شدند. پس آن صحیفه را به نزد امام حسن علیه السلام آوردند. او نیز گریست. پس راضی شد و مهر کرد. پس تمام انبیا و اوصیا و ملائکه این صحیفه را مهر کردند و این مضمون را در دفاتر ملکوتیه ثبت نمودند. پس منادی حق ندا کرد که: ای معاشر خلق! «هَذا الحُسَینُ بنُ عَلي بنِ إبي طَالِبٍ هُوَ حَبِيبي وَ وَلِيّي وَ صَفوَتِي وَ وَدِيعَتِي فِيكُم أحِبُّوهُ وَ أعِزُّوهُ وَ لَاتُخَالِفُوهُ وَ لَاتُنكِروا عَلَيهِ». اینک دوست من، حسین بن علی است که به جان و مال و فرزند و عیال، شما را از من خرید. پس او را دوست بدارید و عزیز بشمرید... پس اول کسی‌که این ندا را اجابت کرد، محمد صلی الله علیه وآله و آل محمد علیهم السلام بودند و پس از ایشان، شیعیان و دوستان آنها بودند. واز اینجاست که فرمود: حسین علیه السلام را در دلهای دوستانش محبتی است، پوشیده و چون منافقان این منزلت بلند را برای حسین علیه السلام دیدند، بر بغض و حسد و عداوتشان بیافزود و نتوانستند که خودداری نماید. عرض کردند که: آیا این تکلیف؛ یعنی محبت و اطاعت حسین علیه السلام از روی جبر و اضطرار است؛ یا از روی میل و اختیار؟ خطاب رسید که: ما کسی را به اضطرار تکلیف نمی فرماییم ﴿فمن شاءفلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾... خطاب به امام حسین علیه السلام رسید که: اگر خواهی این بلیه را از تو بگردانیم و از مقام و درجهات چیزی نکاهیم. عرض کرد: الها! می‌خواهم در راه رضای تو روزی هزار کرّت کشته شوم، تا دین تو کامل گردد و شریعت جدم رواج یابد و فردای قیامت، عاصیان امتش را شفاعت نمایم. و از این جهت بود که در روز عاشورا، تمام اصناف خلق، از جنّ و ملك به مددش آمدند و خواستند که وی را یاری نمایند، قبول نفرمود و فرمود که: می‌خواهم به عهد خدا وفا نمایم. که در آن حال صحیفه‌ای از آسمان به دستش افتاد. پس چون آن را گشود، دید که همان صحیفهٔ عهدنامه است که در عالم ذرّ نوشته شده به این مضمون: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيم* التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنين﴾. پس نظر در پشت آن صحیفه کرد، نوشته دید به خط واضح روشن که: «يَا حُسَينُ نَحنُ ما حَتَمنا عَليكَ المَوتَ وَ مَا ألزَمنَا عَلَيكَ الشَّهادَةَ. فَلَكَ الخِيارُ وَ لَا يُنقِصُ حَظُّكَ عِندَنا فَإن شِئتَ انصَرَفَ عَنكَ هَذهِ البَلِيَّةُ" ای حسین! ما کشته شدن را بر تو حتم نفرموده‌ایم (و شهادت را بر تو ملزم نساخته‌ایم) اختیار تو راست، اگر خواهی این بلیه از تو بگردانیم و از درجهات چیزی کم نگردانیم. «فَاعلَم؛ أنّا قَد جَعَلنَا السَّمواتَ وَ الأرضينَ وَ المَلائِكَةَ كُلَّهُم فِي حُكمِكَ، فَأمُر فِيهِم بِمَا تُريدُ مِن إهلاكِ هؤلاءِ الكَفَرَةِ الفَجَرَة»؛ ای حسین! ما آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان را در حکم تو قرار داده‌ایم، پس به هر امری خواهی (از نابودی آن کافران ستمکار) آنها را بفرما. «فَإذا بِالمَلائِكَةِ قَد مُلِئُوا بَينَ السَّماءِ وَ الأرضِ، بِأيديهِم حَرابٌ مِنَ النَّارِ يَنتَظِرُونَ لِحُكمِ الحُسينِ وَ أمرِهِ؛ پس آن بزرگوار نظر فرمود و دید که ملائکه پر کرده‌اند میان آسمان و زمین را و به دست آنهاست حربه‌هایی از آتش و همه منتظرند که او حکم بفرماید به هلاکت این کافران. پس چون آن

←

→

امام مظلوم این بدید، صحیفه را به سوی آسمان انداخت و عرض کرد: «يَا رَبِّ! وَددتُ أن أقتلَ وَ أحيي سَبعينَ ألفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ إنّي قَد سَأمتُ الحَيوةَ بَعدَ قَتلِ الأحِبَّةِ» تذکرة الشهداء، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۱، ص۱۰-۱۹.

۹. قال الشعبي: «فلما دخل عثمان رحله دخل إليه بنو أمية حتى امتلأت بهم الدار، ثم أغلقوها عليهم، فقال أبو سفيان بن حرب: أعندكم أحد من غيركم؟ قالوا: لا. قال: يا بني أمية تلقفوها تلقف الكرة، فوالذي يحلف به أبو سفيان، ما من عذاب و لا حساب، و لا جنة و لا نار، و لا بعث و لا قيامة»؛ شعبی از راویان معتبر و معروف اهل تسنن نقل می‌کند: هنگامی که خلافت به عثمان رسید تمام بنی امیه وارد خانهٔ او شدند و خانه پُر از بنی امیه گردید سپس در خانه را بستند در این هنگام ابوسفیان [در حالیکه کور بود] گفت: آیا غیر از بنی امیه کسی در خانه هست؟ گفتند نه. ابو سفیان گفت: ای بنی امیه این خلافت را به مانند گوی در دست بگیرید [کنایه از این که آن را بازیچهٔ خود قرار دهید] چرا که قسم به آن که ابوسفیان به آن قسم یاد می‌کند [یعنی قسم به بتهایی که می‌پرستیدیم] نه عذابی هست و نه حسابی و نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی و مردگان هیچگاه برانگیخته نمی‌شوند و قیامتی هم وجود ندارد.

منابع اهل تسنن: سقیفه و فدک، جوهری، ص۸۷؛ مروج الذهب، مسعودی، ج۲، ص۳۴۳(با اندکی تفاوت)؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۹، ص۵۳

همچنین: حدثني المغيرة محمد المهلبي قال: «ذاكرت إسماعيل بن إسحاق القاضي، عند الحديث و أن أبا سفيان قال لعثمان: بأبي أنت أنفق و لا تكن كأبي حجر، و تداولوها يا بني أمية تداول الولدان الكرة، فوالله ما من جنة، و لا نار...» بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۱۹۸.

منابع اهل تسنن: سقیفه و فدک، جوهری، ص۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۲، ص۴۵.

و همچنین: ﴿وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْياناً كَبِيراً﴾ و لا اختلاف بين احد انه اراد بها بنی امیه... یرویه الرواه من قوله[أي ابو سفيان]: يا بنی عبد مناف تلقفوها تلقف الكره، فما هناك جنه و لا نار و هذا كفر صراح يلحقه به اللعنه.» تاریخ طبری، طبری، ج۸، ص۲۸۵؛ مختصر فی أخبار البشر، أبی الفدا، ج۲، ص۵۷(با اندکی تفاوت) و...

و همچنین: «قال أبو سفيان في أيام عثمان، وقد مر بقبر حمزه، و ضربه برجله، و قال، يا أبا عمارة! إن الامر الذي اجتلدنا عليه بالسيف أمسى في يد غلماننا اليوم يتلعبون به! ثم آل الامر إلى أن يفاخر معاوية عليا.» ابوسفیان در ایام خلافت عثمان به قبر حمزه سید الشهدا علیه السلام مرور کرد و با پایش به قبر زد و گفت: آن امری [یعنی دین اسلامی] که با آن توسط شمشیر با ما جدال می‌کردید الآن بازیچهٔ دست بچه های ماست و آخر الامر نیز معاویه به علی مفاخره خواهد کرد.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۱۶، ص۱۳۶.

و همچنین: بِالْإِسْنَادِ إِلَى الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «... قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ اللَّهِ مَا كَانَ إِلَّا مُنَافِقاً قَالَ وَ لَقَدْ كُنَّا فِي مَحْفِلٍ فِيهِ أَبُو سُفْيَانَ وَ قَدْ كُفَّ بَصَرُهُ وَ فِينَا عَلِيٌّ عليه السلام فَأَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو سُفْيَانَ هَاهُنَا مَنْ يَحْتَشِمُ قَالَ وَاحِدٌ مِنَ الْقَوْمِ لَا فَقَالَ لِلَّهِ دَرُّ أَخِي بَنِي هَاشِمٍ انْظُرُوا أَيْنَ وَضَعَ ←

→

اسْمَهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ أَسْخَنَ اللَّهُ عَيْنَكَ يَا ابَا سُفْيَانَ اللَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ ﴿وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ﴾»؛ ابن عباس گوید به خدا قسم ابو سفیان منافق بود چراکه ما در محفلی بودیم که ابو سفیان هم در آنجا بود در حالی که چشمانش کور بود و در میان ما علی ﷺ هم بود پس شخصی شروع به اذان گفتن کرد پس هنگامی که رسید به این جمله «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» ابو سفیان گفت: آیا این جا کسی هست که از حرف من خشمگین شود؟ شخصی گفت: خیر. ابو سفیان گفت ای بنی هاشم ببینید چطور محمد اسم خودش را بالا برده [کنایه از این که هر چه او آورده و گفته دروغ بوده و فقط می‌خواسته سلطنت طلبی نماید و نامش را بلند گرداند] . پس امیر مؤمنان ﷺ فرمود: خداوند چشمانت را بگرداند و داغ کند مگر نمی‌دانی خداوند در قرآن فرموده: «ای پیامبر، ما نام تو را بلند کردیم». قصص الأنبياء، قطب الدين راوندی، ص۲۹۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص۱۰۸.

و **همچنین**: «أن بعض سُمّاره حدث بحديث عن مطرف بن المغيرة بن شعبة الثقفي، و قد ذكر هذا الخبر الزبير بن بكار في كتابه في الاخبار المعروفة بالموفقيات التي صنفها للموفق، و هو ابن الزبير، قال: سمعت المدائني يقول: قال مطرف بن المغيرة بن شعبة: وَفَدْتُ مع أبي المغيرة إلى معاوية، فكان أبي يأتيه يتحدث عنده ثم ينصرف إليَّ فيذكر معاوية و يذكر عقله و يعجب مما يرى منه، إذ جاء ذات ليلة فأمسك عن العشاء، فرأيته مغتما، فانتظرته ساعة، و ظننت أنه لشيء حدث فينا أو في عملنا، فقلت له: ما لي أراك مغتما منذ الليلة؟ قال: يا بني، إني جئت من عند أخبث الناس، قلت له: و ما ذاك؟ قال: قلت له و قد خلوت به: إنك قد بلغت منا يا أمير المؤمنين، فلو أظهرت عدْلاً و بسطت خيراً فإنك قد كبرت، و لو نظرت إلى إخوتك من بني هاشم فوصلت أرحامهم فو الله ما عندهم اليوم شيء تخافه، فقال لي: هيهات هيهات!! مَلكَ أخو تيمٍ فعدل و فعل ما فعل، فو الله ما عدا إن هلك فهلك ذكره، إلا أن يقول قائل: أبو بكر، ثم ملك أخو عَدِيٍ، فاجتهد و شمر عشر سنين، فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره، إلا أن يقول قائل: عمر، ثم ملك أخونا عثمان فملك رجلٌ لم يكن أحد في مثل نسبه، فعمل ما عمل و عمل به فو الله ما عدا أن هلك فهلك ذكره، و ذكر ما فعلَ به ، و إن أخا هاشم يُصْرَخُ به في كل يوم خمس مرات: أشهد أن محمداً رسول الله، فأي عمل يبقى مع هذا؟ لا أمَّ لك، و الله ألا دفنا دفنا»؛ مُطَرِّف بن المُغِيرَة بنِ شُعبَة گوید: پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و او را به زیرکی و عقل ستایش می‌کرد. اما شبی از پیش معاویه آمد، آنقدر ناراحت بود که غذا نخورد. گمان کردم عملی انجام دادم که از من ناراحت است. پرسیدم: چه شده که امشب اینقدر غمگین هستید؟ گفت: فرزندم، از پیش خبیث‌ترین مردم می‌آیم! گفتم: مگر چه شده؟ گفت: با معاویه تنها بودم. به او گفتم: تو به آرزوی خود رسیدی و دیگر پیر شده ای، کاش اکنون عدالت و خیرخواهی برپا می‌نمودی، و از حال برادرانت بنی هاشم جویا می‌شدی، ای معاویه، چیزی نزد آنها نمانده که از آنها بترسی. معاویه در پاسخ گفت: هیهات هیهات! ابوبکر مدتی پادشاهی کرد و مرد. و نامی از او باقی نماند مگر اینکه گوینده‌ای گاهی بگوید: ابوبکر. بعد از آن عمر به پادشاهی رسید، او هم مرد و نامی از او نماند. پس از آن عثمان به خلافت رسید که در نسب بی همتا بود! او نیز هلاک شد و نامش فراموش شد. اما ابن ابی کبشه (لقبی که کفار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دادند) سالهاست که مرده ولی هنوز مردم روزی پنج بار نام او را ←

→

در مأذنه ها فریاد می‌زنند. نه به خدا قسم؛ با وجود نام او(پیامبر)، هیچ عملی و هیچ نامی از ما نمی ماند، مگر اینکه نامش دفن شود، به طوریکه هیچ اثری از او باقی نماند.

منبع اهل تسنن: الأخبار الموفقیات، زبیر بن بکار [م. ۲۵۶ هـ ق]ج۱، ص۲۱۹؛ مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۵، ص۱۳۰(به نقل از الاخبار الموفقیات)

۱۰. «رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثِّقَةِ وَ عَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَ أَمْنَعُهُ فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فَقَالَ أَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهِ وَ قَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ يَا أَخِي أَ لَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلاً قَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لِي صلى الله عليه و آله إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا.»؛ سید بن طاووس می‌فرماید که من از اصل احمد بن حسین بن عمر بن بریدة که محدّثی مورد اعتماد است، روایت می‌کنم که او از اصل محمّد بن داود قمی از امام جعفر صادق عليه السلام روایت می‌کند که فرمود: آن شبی که امام حسین عليه السلام تصمیم گرفته بود فردای آن از مکه خارج شود محمد بن حنفیه به حضور آن حضرت آمد و گفت: ای برادر! تو پیمان‌شکنی اهل کوفه را نسبت به پدر و برادرت می‌دانی. می‌ترسم از اینکه مبادا حال تو نظیر حال آنان شود. اگر صلاح میدانی در مکه اقامت کن، زیرا مقام تو در مکه از هر کسی بالاتر و منیع‌تر است. امام حسین عليه السلام فرمود: ای برادر! خوف آن دارم که یزید بن معاویه مرا در مکه معظمه که احرام امن خدا است غافلگیر نماید و به وسیله ریختن خون من حرمت و احترام خانهٔ خدا از بین برود. محمد بن حنفیه گفت: اگر این خوف را داری پس متوجه کشور یمن یا گوشه و کنار بیابان ها شو، زیرا بدین وسیله احترام تو محفوظ خواهد بود و احدی دست بر تو نخواهد یافت. امام عليه السلام فرمود: در این باره فکری خواهم کرد. هنگامی که سحر شد امام حسین عليه السلام کوچ کرد و این موضوع به گوش محمد بن حنفیه رسید. محمد نزد امام حسین عليه السلام آمد و مهار ناقه آن حضرت را گرفت و گفت: ای برادر! آیا نه چنین است که به من وعده دادی در باره این مسافرت تجدید نظری کنی؟ فرمود: بلی. گفت: پس چه باعث شد که به این زودی حرکت کردی!؟ فرمود: وقتی از تو مفارقت کردم جدم پیامبر خدا صلى الله عليه و آله را در عالم خواب دیدم که به من فرمود: ای حسین خارج شو! زیرا مشیت خدا این طور قرار گرفته که تو را کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. پس این زن و بچه را برای چه همراه خود می‌بری، در صورتی که با این حال خارج میشوی!؟ فرمود: جدم به من فرمود: مشیت خدا این طور قرار گرفته که ایشان را اسیر ببیند. لهوف، سید ابن ←

→

طاووس، ص٣٩؛ منتخب، طريحي، ج٢، ٤٣٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج٤٤، ص٣٦٤؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحراني، ص٢١٤؛ أسرار الشّهاده، دربندي، ٢٤٣- ٢٤٤؛ مقتل الحسين عليه السلام، مقرم، ص١٧٠؛ معالى السّبطين، علامه مازندراني، ج١، ص٢٥١، ٢٥٢.

منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزي، ج٣، ص٦٠ (با اختلاف كم).

١١. ذهبت الإمامية إلى أن الأئمة كالأنبياء، في وجوب عصمتهم عن جميع القبائح و الفواحش، من الصغر إلى الموت، عمدا و سهوا، لأنهم حفظة الشرع، و القوامون به، حالهم في ذلك كحال النبي، و لأن الحاجة إلى الإمام إنما هي للانتصاف من المظلوم عن الظالم، و رفع الفساد، و حسم مادة الفتن، و أن الإمام لطف يمنع القاهر من التعدي، و يحمل الناس على فعل الطاعات، و اجتناب المحرمات، و يقيم الحدود و الفرائض، و يؤاخذ الفساق، و يعزر من يستحق التعزير، فلو جازت عليه المعصية، و صدرت عنه، انتفت هذه الفوائد، و افتقر إلى إمام آخر، و تسلسل. و خالفت السنة في ذلك. و ذهبوا إلى جواز إمامة الفساق، و العصاة، و السراق، كما قال الزمخشري، و هو أفضل علمائهم: "لا كالدوانيقي المتلصص"، يشير به إلى المنصور. فأي عاقل يرضى لنفسه الانقياد الديني، و التقرب إلى الله تعالى بامتثال أوامر من كان يفسق طول وقته، و هو غائص في القيادة و أنواع الفواحش، و يعرض عن المطيعين، المبالغين في الزهد و العبادة، و قد أنكر الله تعالى ذلك بقوله: ﴿أَمْ مَنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾». نهج الحق، علامه حلي، ص١٦٤ - ١٦٥. و نيز رجوع شود به كشف المراد، علامه حلي، ص٤٩٢ .

١٢. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُنْتَ أَجَبْتَنِي[اجبت] فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْناً وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرِفٌ عَلَى وُجُوهٍ.» محاسن، برقي، ج٢، ص٣٠٠؛ تفسير عياشي، محمد بن مسعود، ج١، ص١٢؛ وسائل الشيعه، حر عاملي، ج٢٧، ص١٩٢؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج٨٩، ص٩١؛ تفسير كنز الدقائق، شيخ محمد قمي مشهدي، ج١، ص٤.

١٣. «فجرى قوله على منبر رسول الله صلى الله عليه[و آله] و سلم: قوموني لست خيركم أفقال هزلا أو جداً أو امتحاناً فإن كان هزلا فالخلفاء منزهون عن الهزل وإن قاله جداً فهذا نقض للخلافة و إن قاله امتحاناً». سر العالمين، ص٢٢؛ تذكرة الخواص، ص٦٥.

همچنين:«... قَالَ أَبُو بَكْرٍ عَائِذاً بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَ سَخَطِكِ يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ بَاكِياً يَكَادُ نَفْسُهُ أَنْ تَزْهَقَ وَ هِيَ تَقُولُ وَ اللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيهَا. ثُمَّ خَرَجَ بَاكِياً فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ لَهُمْ أَ بِيتُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ مُعَانِقاً لِحَلِيلَتِهِ مَسْرُوراً بِأَهْلِهِ وَ تَرَكْتُمُونِي وَ مَا أَنَا فِيهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِكُمْ أَقِيلُونِي بَيْعَتِي...» امامة و السياسه، ابن قتيبه (تحقيق زيني) ،ج١ ، ص٢٠.

و **همچنين:** «[فبايع الناس أبا بكر بيعة عامة بعد بيعة السقيفة] ثم تكلم أبو بكر فقال في خطبته بعد أن حمد ←

→

الله و أثنى عليه [بما هو أهله أما بعد] أيها الناس [إني] قد وليت عليكم و لست بخيركم فإن أحسنت فأعينوني و إن أسأت فقوموني».

منابع اهل تسنن: سيرة النبويه، ابن هشام حميرى، ج٤، ص١٠٧٥؛ تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، ج٢، ص٤٥٠ و ص٤٤٩؛ الثقات، ابن حبان، ج٢، ص١٥٧؛ الكامل فى التاريخ، ابن الأثير، ج٢، ص٣٣١؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج١٧، ص١٥٨؛ تخريج الأحاديث و الآثار، زيلعى، ج٢، ص٤٠٦؛ بداية و النهايه، ابن كثير، ج٥، ص٢٦٩ و ج٦ ، ص٣٣٣ (و قال: هذا إسناد صحيح)؛ سيرة النبويه، ابن كثير ، ج٤، ص٤٩٣ (و قال: هذا إسناد صحيح)؛ كنز العمال، متقى هندى، ج٥ ، ص٦٠٠ - ٦٠٢؛ سيرة الحلبيه، حلبى، ج٣، ص٤٨٣؛ نهاية الأرب، نويرى، ج١٩، ص٤٢؛ الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله و الثلاثة الخلفا، كلاعى، ج٢، ص٥٧؛ تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص٧٧؛ رياض النضره، محب طبرى، ج١، ص٢٤٠.

و اما منابعى كه عبارت «وليتكم و لست بخيركم» را در نقل هاى مختلف با اختلاف كم از ابوبكر نقل كرده‌اند عبارتند از:

منابع شيعه: الإيضاح، فضل بن شاذان أزدى، ص١٢٩؛ تاريخ يعقوبى، يعقوبى، ج٢، ص١٢٧؛ الاستغاثه، أبو القاسم الكوفى، ج٢، ص٤٢؛ دعائم الإسلام، قاضى نعمان مغربى، ج١، ص٨٥؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق ، ج٢، ص٢٠٢ و ص٢٥٥؛ تقريب المعارف، أبو الصلاح حلبى، ص٣١٧؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٤٣٠؛ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانى، ج٣ ، ص١١؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٣٠ ، ص٤٩٦ و ص٥٠٤.

منابع اهل تسنّن: المصنف، صنعانى، ج١١، ص٣٣٦؛ أنساب الأشراف، بلاذرى، ج١، ص٥٩٠؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج٣٠، ص٣٠٤؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج٢، ص٥٥ و ج٦، ص٢٠؛ تخريج الأحاديث، زيلعى، ج٢، ص٤٠٦؛ كنز العمال، متقى هندى، ج٥، ص٥٩٩ و ص٦٣٦.

و همچنين: حضرت رضا عليه السلام [در مناظره بين فقها و متكلمان] خطاب به يحيى بن ضحاك سمرقندىّ فرمود: «يَا يَحْيَى سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ نَتَكَلَّمُ فِي الْإِمَامَةِ كَيْفَ ادَّعَيْتَ لِمَنْ لَمْ يَؤُمَّ وَ تَرَكْتَ مَنْ يَؤُمُّ وَ وَقَعَ الرِّضَا بِهِ فَقَالَ لَهُ يَا يَحْيَى أَخْبِرْنِي عَمَّنْ صَدَقَ كَاذِباً عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقاً عَلَى نَفْسِهِ أَ يَكُونُ مُحِقّاً مُصِيباً أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئاً فَسَكَتَ يَحْيَى فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ أَجِبْهُ فَقَالَ يُعْفِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ جَوَابِهِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَرِّفْنَا الْغَرَضَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ لَا بُدَّ لِيَحْيَى مِنْ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ أَيِّمَتِهِ أَنَّهُمْ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَوْ صَدَقُوا فَإِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ كَذَبُوا فَلَا أَمَانَةَ لِكَذَّابٍ وَ إِنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ صَدَقُوا فَقَدْ قَالَ أَوَّلُهُمْ وُلِّيتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ قَالَ تَالِيهِ كَانَتْ بَيْعَتُهُ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ فَوَ اللَّهِ مَا رَضِيَ لِمَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِمْ إِلَّا بِالْقَتْلِ...»؛ اى يحيى از هر چه مى‌خواهى بپرس. گفت: راجع به امامت مى‌پرسم: شما چگونه ادّعاى امامت مى‌كنى براى كسى كه امامت نكرد، و رها مى‌كنى كسى را كه امامت كرد و مردم هم به امامتش رضايت دادند؟ امام عليه السلام فرمود: اى يحيى! بگو آنكه تصديق مى‌كند كسى را كه او خود را تكذيب مى‌كند و آنكه تكذيب مى‌كند كسى را كه خود را راستگو مى‌داند كدام يک از اين دو حقّند و به واقع رسيده‌اند و كدامين باطل‌گو و خطاكار؟ يحيى ساكت

←

→

شد. مأمون به او گفت: جواب بده. گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد. مأمون گفت: یا ابا الحسن مقصودتان را از سؤال برایم توضیح دهید. امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد از رهبرانش که درباره خود دروغگو بودند یا راستگو. اگر می‌پندارد که آنان دروغ گفتند پس کذّاب شایسته امامت نیست، و اگر می‌پندارد صادق بودند، پس از جمله آنها اولی (یعنی ابوبکر) است که گفته‌است: من بر شما ولایت یافتم و امّا بهترین شما نیستم، و آنکه پس از وی بود (عمر بن خطاب) در باره‌اش گوید که بیعت با اوّلی اشتباه بود. هر کس به مثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید. به خدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنان را تکرار کند مگر به قتل و کشته شدن... عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۲۵۵؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۳۵.

و همچنین: در قسمتی از احتجاج بعضی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر علیه ابابکر پس از غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام: «...فَأُفْحِمَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ حَتَّى لَمْ يُحِرْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ وُلِّيتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ انْزِلْ عَنْهَا يَا لُكَعُ إِذَا كُنْتَ لَا تَقُومُ بِحُجَجِ قُرَيْشٍ لِمَ أَقَمْتَ نَفْسَكَ هَذَا الْمَقَامَ وَ اللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَخْلَعَكَ وَ أَجْعَلَهَا فِي سَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ...»؛ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که چون ابابکر ، شهادت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دلایل اولویت و احقیت آن سرور را از او و از جمیع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید، به غایت مضطر و بی تاب و بی نهایت متحیر و در اضطراب شد. اصلا قدرت بر دفع و جرح شهادت اصحاب نبی با اقامت حجت و دلیل بر تصرف خود در امر ولایت امت نداشت. لذا عاجز و بی تاب گشته بهت و سکوت خود بر همگان در آن مکان ظاهر و عیان گردانید و سر به زیر انداخت و بعد از مدتی سر برآورد و گفت: ای اصحاب و انصار، هر که را به این کار لایق و سزاوار دانید آن کس را اختیار کنید و مرا بگذارید؛ زیرا که تا علی علیه السلام در میان شما است من به امر خلافت امت سزاوار نیستم. عمر بن الخطاب غضبناک شد و روی به ابی بکر کرد و گفت ای الکع به زبان هرگاه تو را قدرت اقامت دلیل و حجت بر قریش و باقی امت نبود پس چرا خود را در این مقام قرار دادی ؟! به خدای عالم قسم که همت خود بر آن مصروف داشتم که تو را خلع نموده و از خلافت امت معزول گردانم و این کار را حواله به مولی بنی حذیفه نمایم و این امر را به او واگذار کنم... احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۱۰۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص۲۰۱.

۱۴. قال ابن الساعي: «اما الامام الكاظم فهو صاحب الشأن العظيم، و الفخر الجسيم، كثير التهجد، الجاد في الاجتهاد، المشهود له بالكرامات، المشهور بالعبادات المواظب على الطاعات، يبيت الليل ساجدا، و قائما و يقطع النهار متصدقا و صائما، و لفرط حلمه، و تجاوزه عن المعتدين عليه كان كاظما، يجازي المسيء باحسانه إليه، و يقابل الجاني بعفوه عنه، و لكثرة عبادته يسمى بالعبد الصالح، و يعرف بالعراق بباب الحوائج الى اللّه لنجح المتوسلين الى اللّه تعالى به، كراماته تحار منها العقول، و تقضي بان له قدم صدق عند اللّه لا تزول» مختصر أخبار الخلفاء، ابن الساعي،[م. ٦٦٦]، ص۳۹.

همچنین: « الامام موسى الكاظم[علیه السلام]، تبارك من انتج مبارك هذه الثمر من تلك الشجرة النبوية المطهرة ما أقدره، فهو امام الصبر على التقوى و العبادة الحائز لقصب السبق في ميدان سيادة الولاية و ولاية السيادة،

←

→

سمي بالكاظم لكثرة تجاوزه و حلمه، و كان معروفا عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند اللّه و بالعبد الصالح من كثرة عبادته و اجتهاده و قيامه الليل فانه كان أعبد أهل زمانه.»

منبع اهل تسنن: الأنوار القدسيه، سنهوتی شافعی، ص۳۸ ط السعادة بمصر(بنابر نقل شرح احقاق الحق، ج۱۹، ص۵۳۸).

همچنین: «في ذكر موسى الكاظم: هو الامام الكبير الأوحد، الحجة الساهر ليله قائما، القاطع نهاره صائما، المسمى لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدين كاظما، و هو المعروف بباب الحوائج لأنه ما خاب المتوسل به في قضاء حاجته قط». أخبار الدول، قرمانی دمشقی[م. ۱۰۱۹]، ج۱، ص۳۳۷.

همچنین: «كان موسى بن جعفر [عليه السلام] من أشد الناس عبادة». تاريخ يعقوبی، ج۲، ص٤١٤.

همچنین: كان الشافعي يقول: «قبر موسى الكاظم الترياق المجرّب». بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٨، ص۳۱۸.

همچنین: «هو [موسى بن جعفر ﷺ]: الإمام الكبير القدر العظيم الشأن الكبير المجتهد الجاد في الاجتهاد، المشهور بالعبادة المواظب على الطاعات المشهود له بالكرامات يبيت الليل ساجدا و قائما و يقطع النهار متصدقا و صائما، لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدين عليه دعي كاظما. كان يجازي المسيء بإحسانه إليه و يقابل الجاني بعفوه عنه، و لكثرة عبادته كان يسمى بالعبد الصالح، و يعرف في العراق بباب الحوائج إلى اللّه لنجح مطالب المتوسلين إلى اللّه به، كراماته تحار منها العقول و تقضي بأن له عند اللّه صدق لا تزل و لا تزول.»

منبع اهل تسنن: مطالب السئول، ابن طلحة شافعی،ص۲۹٦.

و همچنین: «... الكاظم هو الإمام الكبير القدر الأوحد الحجة الحبر الساهر ليله قائما القاطع نهاره صائما المسمى لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدين كاظما و هو المعروف عند أهل العراق بباب الحوائج إلى اللّه و ذلك لنجح قضاء حوائج المتوسلين به (و مناقبه) كثيرة شهيرة...

منبع اهل تسنن: فصول المهمه، ابن صباغ، ج۲، ص۹۳۱؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۳۰۲.

و همچنین: ابن صباغ از علمای قرن هشتم گوید: «كان [أبو الحسن] موسى الكاظم[ﷺ] أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم كفّاً و أكرمهم نفساً، و كان يتفقد فقراء المدينة في الليل و يحمل إليهم الدراهم و الدنانير إلى بيوتهم و النفقات و لايعلمون من أيّ جهة وصلهم ذلك، و لم يعلموا بذلك إلاّ بعد موته» و ابو الحسن موسی کاظم[ﷺ] عابدترین و عالم ترین و سخاوتمند ترین و کریم ترین اهل زمانش بود و شبانه از فقرای مدینه دستگیری می‌کرد و طلا و نقره به سوی خانه های ایشان می‌فرستاد و فقرا نمی‌دانستند که این اموال را چه کسی می‌فرستد.

منابع اهل تسنن: فصول المهمه، ابن صباغ، ج۲، ص۹٤۹ - ۹۵۰؛ ينابيع الموده، قندوزی، ج۳، ص١٦٤.

و همچنین: «من رجالنا موسى بن جعفر بن محمد و هو العبد الصالح جمع من الفقه و الدين و النسك و الحلم و الصبر. و ابنه علي بن موسى المرشح للخلافة، و المخطوب له بالعهد، كان أعلم الناس، و اسخى الناس، و اكرم الناس أخلاقا». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۵، ص۲۹۱.

←

→

و **همچنین**: «ابن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب؛ و يلقب (بالكاظم) و المأمون، و الطيب و السيد، و كنيته أبو الحسن و يدعى بالعبد الصالح لعبادته و اجتهاده و قيامه بالليل؛ ... و كان موسى جوادا حليما و انما سمي الكاظم لأنه كان اذا بلغه عن أحد شيء بعث اليه بمال...» سبط بن جوزی از علمای قرن ششم گوید: [موسی] بن جعفر[ﷺ] که لقب ایشان کاظم و مأمون و طیب و سید و کنیهٔ او ابو الحسن است و ایشان را عبد صالح گویند به جهت عبادت بسیار و شب زنده داری...و موسی بن جعفر[ﷺ] بسیار بخشنده و حلیم و بردبار بود و کاظم نامیده می‌شد به این جهت که هرگاه از کسی به ایشان بدی می‌رسید اموالی را به سوی آن شخص می‌فرستاد[بدی را با خوبی جواب می‌داد.].

منبع اهل تسنن: تذکرة الخواص، سبط بن جوزی،ص۳۱۳.

و **همچنین**: «كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ أَعْبَدَ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ أَفْقَهَهُمْ وَ أَسْخَاهُمْ كَفّاً وَ أَكْرَمَهُمْ نَفْساً وَ رُوِيَ أَنَّهُ... كَانَ أَوْصَلَ النَّاسِ لِأَهْلِهِ وَ رَحِمِهِ. وَ كَانَ يَفْتَقِدُ فُقَرَاءَ الْمَدِينَةِ فِي اللَّيْلِ فَيَحْمِلُ إِلَيْهِمْ فِيهِ الْعَيْنَ وَ الْوَرِقَ وَ الْأَدِقَّةَ وَ التُّمُورَ فَيُوصِلُ إِلَيْهِمْ ذَلِكَ وَ لَا يَعْلَمُونَ مِنْ أَيِّ جِهَةٍ هُوَ» حضرت موسی بن جعفر ﷺ عابدترین مردمان زمان خود و فقیه‌ترین ایشان و باسخاوت‌تر و گرامی‌ترین مردمان آن زمان بود، و روایت شده که آن حضرت .... مهربانترین مردم به خانواده و خویشاوند خود بود، و شب که می‌شد از فقرای مدینه تفقد و دلجویی می‌فرمود، و پول و آرد و خرما برای ایشان می‌برد و آنان نمی‌دانستند از کجا می‌آید و چه کسی می‌آورد. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۲۳۱؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص۲۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۷، ص۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۸، ص۱۰۱.

و **همچنین** امام صادق ﷺ اشاره به فرزندش موسی بن جعفر فرمودند: « ... فِيهِ الْعِلْمُ وَ الْحُكْمُ وَ الْفَهْمُ وَ السَّخَاءُ وَ الْمَعْرِفَةُ بِمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ. وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَ جَلَّ...» در او هست علم و حلم و حکم و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم احتیاج داشته باشند در آنچه اختلاف کنند در امر دین خود. و در او است حسن خلق و نیکی همسایگی و و او دری است از درهای حق تعالی... الإمامة والتبصره، علی ابن بابویه قمی، ص۷۸؛ عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۱، ص۳۳. [مرحوم کلینی نیز این روایت را با سند دیگری از امام کاظم ﷺ ذکر نموده است.]

۱۵. «أَنَّ السِّنْدِيَّ بْنَ شَاهَكَ حَضَرَ بَعْدَ مَا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ السَّمُّ فِي الرُّطَبِ وَ أَنَّهُ ﷺ أَكَلَ مِنْهَا عَشْرَ رُطَبَاتٍ فَقَالَ لَهُ السِّنْدِيُّ تَزْدَادُ فَقَالَ ﷺ لَهُ: حَسْبُكَ قَدْ بَلَغْتَ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِيمَا أُمِرْتَ بِهِ. ثُمَّ إِنَّهُ أَحْضَرَ الْقُضَاةَ وَ الْعُدُولَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ وَ أَخْرَجَهُ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى فِي ضَنْكٍ وَ ضُرٍّ وَ هَا هُوَ ذَا لَا عِلَّةَ بِهِ وَ لَا مَرَضَ وَ لَا ضُرَّ فَالْتَفَتَ ﷺ فَقَالَ لَهُمْ اشْهَدُوا عَلَيَّ أَنِّي مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ اشْهَدُوا أَنِّي صَحِيحُ الظَّاهِرِ لَكِنِّي مَسْمُومٌ وَ سَأَحْمَرُّ فِي آخِرِ هَذَا الْيَوْمِ حُمْرَةً شَدِيدَةً مُنْكَرَةً وَ أَصْفَرُّ غَداً صُفْرَةً شَدِيدَةً وَ أَبْيَضُّ بَعْدَ غَدٍ وَ أَمْضِي إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ رِضْوَانِهِ فَمَضَى ﷺ كَمَا قَالَ فِي آخِرِ الْيَوْمِ الثَّالِثِ» سندی بن شاهک خدمت موسی بن جعفر ﷺ رسید همان موقع که خرمای زهرآلود در مقابل امام بود و ده دانه خرما خورده بود، سندی گفت بیشتر بخورید. فرمود: بس است آنقدر که لازم بود در مورد دستوری که به تو داده‌اند خوردم.

←

→

سپس چند روز قبل از شهادت امام﵇ قاضی‌ها و اشخاص عادل را حاضر کرد و امام را به ایشان نشـان داد و گفت: مردم می‌گویند موسی بن جعفر﵇ در ناراحتی و مضیقه است. اکنون ملاحظه کنیـد کـه نـه نـاراحتی دارد و نه بیمار است و نه آزاری دیده. موسی بن جعفر﵇ رو به جمعیت حاضر نمود و فرمود: گواه باشید که من تا سه روز دیگر به وسیله سم از دنیا می‌روم. گرچه ظاهر من سالم است ولی مرا مسموم کرده‌اند. همـین امروز تا شام رنگم شدید سرخ می‌شود، فردا زیاد زرد می‌شوم پس فردا سفید خواهد شد و به سـوی رحمـت خدا و رضوانش می‌روم. همان طوری که فرموده بود در آخر روز سوم از دنیا رفت. عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص۹۵؛ بحار الأنوار، علامـه مجلسـی، ج۴۸، ص۲۴۷؛ ریـاض الأبـرار، جزائـری، ج۲، ص۳۳۱؛ انوار البهیه، محدث قمی، ص۱۹۷.

منبع اهل تسنن: إثبات الوصیه، مسعودی، ص۲۰۱.

۱۶. گویند در یک شب از دولت او [هارون الرشید]، قاضی ابو یوسف را که شاگرد ابو حنیفه بـود، پنجـاه هـزار دینار برسید و حال چنان بود که ابراهیم برادر هارون را کنیزکی جمیله بود. هارون خواسـت تـا او را بسـتاند، سی هزار دینار از وی می‌خرید. ابراهیم سوگند خورد که آن کنیزک را نه فروشد و نه ببخشد. پشیمان شـد و از آزار خلیفه بترسید. تأویل طلبید. قاضی ابو یوسف گفت یک نیمه ببخش و یک نیمه بفروش تا سـوگند واقـع نشود. چنین کردند. هارون گفت چون تو یک نیمه کنیزک به مـن بخشـیدی، مـن پـانزده هـزار دینـار بـه تـو ببخشم. ابراهیم گفت شکرانهٔ آنکه این راه قاضی به من نمود، سی هزار دینار بـدو دادم. هـارون خواسـت تـا همان شب با کنیزک وطی کند و بی استبراء جایز نمی‌دید. قاضی ابو یوسف گفت او را با غلامی عقـد نکـاح کن و پیش از دخول طلاق بستان تا آن عقد مایهٔ استبراء گردد . هارون کنیزک را با غلامـی عقـد نکـاح کـرد. غلام طلاق نمی‌داد. به ده هزار دینار نوید داد، قبول نمی‌کرد. قاضـی ابـو یوسـف گفـت غـلام را بـه کنیـزک ببخش تا چون ملک کنیزک شود، عقد نکاح منفسخ گردد. هارون چنین کرد و به شکرانه ده هزار دینار که بـه غلام می‌داد، به قاضی داد. چون هارون کنیزک را در تصرف آورد، صد هزار دینار [به روی نما] بداد ، کنیزک ده هزار دیگر بشکرانهٔ آنکه او را به امیرالمؤمنین رساند، به قاضـی داد.» تـاریخ گزیـده، حمـد اللـه مسـتوفی قزوینی، ص۳۰۴، (متوفای: ۷۳۰).

و همچنین نکاح هارون با کنیزی که در ملک پدرش بوده به فتوای قاضی ابو یوسف:

«قال عبد اللّٰه بن المبارك: لمّا أفضت الخلافة إلى هارون، وقعت في نفسه جارية مـن جـواري المهـديّ[ای ابیه]، فأرادها [فراودها] على [عن] نفسها، فقالت: لا أصلح لك؛ إنّ أباك قد أطاف بي، فشغف [فأغري] بها. قال: فبعث إلى أبي يوسف فقال: جارية من جواري المهديّ أردتها فتحصّنت منّي و ذكرت أنّ أبـي قـد وقـع بها، فعندك في هذا شيء؟ قال: نعم يا أمير المؤمنين، لا تصدّقها، ليست بمأمونة على نفسها. [و فـی تـاریخ الخلفاء: فأرسل إلى أبي يوسف فسأله أعندك في هذا شئ فقال يا أميـر المـؤمنين أو كلمـا ادعـت أمـة شـينا ينبغي أن تصدق لا تصدقها فإنها ليست بمأمونة]. قال عبد اللّٰه بن المبارك: فلم أدر من أيّهم أعجب، من هذا الذي قد وضع يده في دماء المسلمين و أموالهم يتحرّج مـن [وطء جاريـة] لأبيـه رغبـت بنفسـها عـن أميـر المؤمنين، أم من هذا فقيه الأرض و قاضيها، قال: تهتك حرمة أبيك و اقـض شـهوتك و صـيّره فـي رقبتـي.»

←

→

تذكرة الحمدونيه، ابن حمدون، ج۹، ص۱۸۸؛ تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص۳۱٦

همچنين نكاح هارون با كنيزى كه در ملك برادرش بوده به فتواى قاضى ابو يوسف:

«حكى جعفر بن قدامة قال: كان لموسى الهادي جارية يقال لها: غادر، و كانت من أحسن النساء وجها و غناء، و كان يحبها حبا شديدا، فبينا هي تغنيه يوما عرض له فكر و سهو تغيّر له لونه، فسأله من حضر عن ذلك، فقال: وقع في فكري أني أموت، و أن أخي هارون يلي الخلافة و يتزوج جاريتي هذه، فقيل له: نعيذك باللّه، و نقدم الكل قبلك، فأمر بإحضار أخيه و عرّفه بما خطر له فأجابه بما يوجب زوال هذا الخاطر ، فقال: لا أرضى حتى تحلف لي إني متى مت لم تتزوجها . فأحلفه و استوفى عليه الأيمان من الحج راجلا، و طلاق نسائه، و عتق المماليك، و تسبيل ما يملكه، ثم نهض إليها فأحلفها بمثل ذلك فما لبث إلا نحو شهر حتى توفي، و ولي الرشيد فبعث يخطب الجارية، فقالت: كيف يميني و يمينك؟ فقال: أكفر عن الكل و أحج راجلا، فتزوجها و زاد شغفه بها على شغف أخيه حتى إنها كانت تضع رأسها على حجره و تنام و لا يتحرك أحتى تنتبه، فبينا هي ذات يوم على ذلك انتبهت فزعة تبكي، فسألها عن ذلك، فقالت: رأيت أخاك الساعة و هو يقول: أخلفت وعدي بعد ما جاورت سكان المقابر و نسيتني و حنثت في أيمانك الكذب الفواجر و نكحت غادرة أخي صدق الَّذي سماك غادر أمسيت في أهل البلاد و غدوت في حور الغرائر لا يهنك الألف الجديد و لا تدر عنك الدوائر و لحقت بي قبل الصباح فصرت حيث غدوت صائر والله يا أميرالمؤمنين فكأني لما سمعتها كتبها في قلبي فما أنسيت منها كلمة، فقال لها الرشيد: أضغاث أحلام، فقالت: كلا. ثم لم تزل تضطرب و ترتعد حتى ماتت بين يديه». المنتظم، ابن جوزى، ج۸، ص۳٤۹.

۱۷. «قال مالك بن انس الفقيه: و الله ما رأت عيني أفضل من جعفر بن محمد [عليهما السلام] زهدا و فضلا و عبادة و ورعا.» مالک، اعظم ائمه اهل سنّت می‌گويد: افضل از جعفر بن محمد نديدم، نه در زهدش، نه در ورعش، نه در فضلش، نه در عبادتش. فضائل الأشهر الثلاثه، شيخ صدوق، ص۳۸؛ امالى، شيخ صدوق، ص٦۳٦؛روضة الواعظين، فتال نيشابورى، ص٤۰۱؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۹٦، (عبارته: فضلا و علما و ورعا). عدد القويه، علامه حلى، ص۱۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج٤۷، ص۳۰۰.

همچنين: «قال مالك بن انس: ما رأت عين و لا سمعت اذن و لا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر الصادق فضلا و علما و عبادة و ورعا.» خلاف، شيخ طوسى، ج۱، ص۳۳، (عبارته: علما و عبادة و ورعا)؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج٤۷، ص۲۸.

۱۸. چون حضرت امر كرد كه خيمه ها را نزديک به هم سراپا كنند: «...رَجَعَ عليه السلام إِلَى مَكَانِهِ فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَدْعُو وَ يَتَضَرَّعُ وَ قَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يُصَلُّونَ وَ يَدْعُونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ.» امام حسين عليه السلام به محل خويش بازگشت و تمام شب را ايشان و اصحابش به نماز و دعا و استغفار و زارى مشغول بودند. مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف ازدى، ص۱۱۲با اين اختلاف:(فلما أمسى حسين و أصحابه قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون)؛ ارشاد، شيخ مفيد، ج۲، ص۹٤؛ إعلام الورى، شيخ طبرسى، ج۱، ص٤۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج ٤۵، ص۳؛ عوالم امام حسين عليه السلام، بحرانى، ص۲٤٦.

←

→

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص٣١٩:(به نقل از ابومخنف)؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٥٩؛ نهایة الأرب، نویری، ج٢٠، ص٤٣٧.

همچنین: «بات الحسین[ﷺ] و أصحابه طول لیلهم یصلون و یستغفرون و یدعون و یتضرعون، و خیول حرس عدوهم تدور من ورائهم.»

منبع اهل تسنن: بدایه والنهایه، ابن کثیر، ج٨، ص١٩٢.

و همچنین: «عن عبد الله بن عاصم عن الضحاك بن عبد الله المشرقي قال: فلما أمسى حسین و أصحابه قاموا اللیل کله یصلون و یستغفرون و یدعون و یتضرعون». مقتل الحسینﷺ أبو مخنف أزدی، ص١١٢.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج٣، ص١٨٦؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج٤، ص٣١٩؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٥٩.

همچنین: «و جاء اللّیل، فبات الحسین علیه السّلام تلك اللّیلة راکعا، ساجدا، باکیا، مستغفرا، متضرّعا، و بات أصحابه، و لهم دویّ کدویّ النّحل. و باتوا قارئین، راکعین، ساجدین». مناقب،ابن شهر آشوب،ج٣، ص٢٤٩.

همچنین: «و قام [کان] الحسین و أصحابه یصلّون اللّیل کلّه، و یدعون». المنتظم، ابن جوزی، ج٥، ص٣٣٨؛ المختصر فی اخبار البشر، ابی الفداء ج١، ص١٩١.

١٩. ثواب گریه در مصائب امام حسینﷺ

عن الربیع بن منذر عن أبیه قال کان حسین بن علي [ﷺ]یقول: «من دمعت عیناه فینا دمعة أو قطرت عیناه فینا قطرة آتاه الله عز وجل الجنة أخرجه أحمد في المناقب»

منبع اهل تسنن: ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص١٩.

همچنین: «ما رواه أحمد بن حنبل في مسنده: إن من دمعت عیناه لقتل الحسین دمعة أو قطرت قطرة بوأه الله عز وجل الجنة.» طرائف، سید ابن طاووس، ص٢٠٢ - ٢٠٣؛ نهج الحق، علامه حلی، ص٢٥٧.

و همچنین: حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرﷺ قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِﷺ يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ دَمْعاً حَتَّى يَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ لِأَذًى مَسَّنَا مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مُبَوَّأَ صِدْقٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذًى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى يَسِيلَ دَمْعُهُ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَضَاضَةِ مَا أُوذِيَ فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَ النَّارِ.» در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت علی بن الحسینﷺ روایت می‌کند که فرمود: هر گاه چشم شخص مؤمنی برای شهادت امام حسینﷺ به قدری پر از اشک شود که به گونه‌های صورتش بچکد خدا او را در غرفه‌های بهشتی جای خواهد داد. هر شخص مؤمنی که چشمش برای آن اذیت‌هایی که در دنیا به ما رسیده به قدری پر از اشک شود که به گونه‌های صورت وی برسد خدا او را در جایگاه صداقت در بهشت جای خواهد داد، هر شخص مؤمنی که در راه ما دچار اذیت و آزاری شود و چشمانش برای آن اذیت‌ها پر از اشک شود و به گونه‌های صورتش بریزد خدا اذیت و آزارها را از او دور می‌کند و روز قیامت وی را از غضب خود و آتش

←

→

جهنم در امان خواهد داشت. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۲۹۱؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۰۱(حدثني الحسن بن عبد الله بن محمد بن عیسی، عن أبیه، عن الحسن بن محبوب...)؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص۸۳(حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیري عن أحمد وعبد الله ابني محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب...)؛ مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۸۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۱۰۲.

و **همچنین:** «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كُلُ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ» امام جعفر صادق ﷺ فرمود: هر جزع و فزع و گریه‌ای مکروه است غیر از جزع و گریه برای امام حسین ﷺ. امالی، شیخ طوسی، ص۱٦۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲، ص۹۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۸۰.

و **همچنین:** روایت شده: هنگامی که پیغمبر اسلام ﷺ فاطمه زهرا ﷺ را از شهادت فرزندش حسین ﷺ و مصائب او آگاه نمود آن بانو گریه شدیدی کرد و گفت: «يَا أَبَهْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فِي زَمَانٍ خَالٍ مِنِّي وَ مِنْكِ وَ مِنْ عَلِيٍّ فَاشْتَدَّ بُكَاؤُهَا وَ قَالَتْ يَا أَبَهْ فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ الْعَزَاءِ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ رِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعَزَاءَ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ.» پدر جان! یک چنین مصائبی در چه موقع رخ می‌دهد؟ فرمود در آن زمانی که من و تو و علی در دنیا نباشیم! گریه حضرت زهرا ﷺ شدیدتر شد و گفت: پدر جان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی متصدی عزاداری وی خواهد شد!؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد. همه ساله هر گروهی پس از دیگری عزاداری را تجدید می‌نمایند. هنگامی که روز قیامت فرا رسد تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. هر یکی از ایشان که در مصیبت امام حسین ﷺ گریه کند ما دست او را میگیریم و داخل بهشت می‌نمائیم.ای فاطمه! هر چشمی فردای قیامت گریان است غیر از چشمی که در مصیبت حسین گریه کند؛ زیرا صاحب آن چشم، خندان است و مژده نعمت‌های بهشت به وی داده خواهد شد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۹۳؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص٥۳٤.

● گریه و شهقهٔ حضرت زهرا ﷺ و منقلب شدن عوالم وجود

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أُحَدِّثُهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ فَقَالَ لَهُ مَرْحَباً وَ ضَمَّهُ وَ قَبَّلَهُ وَ قَالَ حَقَّرَ اللَّهُ مَنْ حَقَّرَكُمْ وَ انْتَقَمَ مِمَّنْ وَتَرَكُمْ وَ خَذَلَ اللَّهُ مَنْ خَذَلَكُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ لَكُمْ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ نَاصِراً فَقَدْ طَالَ بُكَاءُ النِّسَاءِ وَ بُكَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ أَتَانِي مَا لَا أَمْلِكُهُ بِمَا أَتَى إِلَى أَبِيهِمْ وَ إِلَيْهِمْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِنَّ فَاطِمَةَ ﷺ لَتَبْكِيهِ وَ

←

→

تَشْهَقُ فَتَزْفِرُ جَهَنَّمُ زَفْرَةً لَوْ لَا أَنَّ الْخَزَنَةَ يَسْمَعُونَ بُكَاءَهَا وَ قَدِ اسْتَعَدُّوا لِذَلِكَ مَخَافَةَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا عُنُقٌ أَوْ يَشْرُدَ دُخَانُهَا فَيُحْرِقَ أَهْلَ الْأَرْضِ فَيَحْفَظُونَهَا [فَيَكْبَحُونَهَا] مَا دَامَتْ بَاكِيَةً وَ يَزْجُرُونَهَا وَ يُوثِقُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا مَخَافَةً عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَسْكُنَ صَوْتُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ إِنَّ الْبِحَارَ تَكَادُ أَنْ تَنْفَتِقَ فَيَدْخُلَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ مَا مِنْهَا قَطْرَةٌ إِلَّا بِهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ فَإِذَا سَمِعَ الْمَلَكُ صَوْتَهَا أَطْفَأَ نَارَهَا بِأَجْنِحَتِهِ وَ حَبَسَ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ مَخَافَةً عَلَى الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا تَزَالُ الْمَلَائِكَةُ مُشْفِقِينَ يَبْكُونَهُ لِبُكَائِهَا وَ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ وَ يَتَضَرَّعُ أَهْلُ الْعَرْشِ وَ مَنْ حَوْلَهُ وَ تَرْتَفِعُ أَصْوَاتٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ مَخَافَةً عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَنَّ صَوْتاً مِنْ أَصْوَاتِهِمْ يَصِلُ إِلَى الْأَرْضِ لَصَعِقَ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعَتِ الْجِبَالُ وَ زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَظِيمٌ قَالَ غَيْرُهُ أَعْظَمُ مِنْهُ مَا لَمْ تَسْمَعْهُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ فِيمَنْ يُسْعِدُ فَاطِمَةَ؟ فَبَكَيْتُ حِينَ قَالَهَا فَمَا قَدَرْتُ عَلَى الْمَنْطِقِ وَ مَا قَدَرَ عَلَى كَلَامِي مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمُصَلَّى يَدْعُو فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَمَا انْتَفَعْتُ بِطَعَامٍ وَ مَا جَاءَنِي النَّوْمُ»؛ ابو بصیر نقل کرده که: محضر مبارک امام صادق﵇ بوده و برای آن جناب سخن می‌گفتم در این هنگام یکی از فرزندان حضرت داخل شد. امام﵇ به او فرمودند: بارک الله، و او را به سینه خود چسبانده و وی را بوسیده و فرمودند: خدا ذلیل کند کسانی را که شما را ذلیل کنند و انتقام کشد از آنان که به شما ظلم کنند، و خوار کند افرادی را که شما را خوار کنند، و لعنت کند اشخاصی را که شما را می‌کشند و خدا ولی و حافظ و ناصر شما باشد. زنان و انبیا و صدیقین و شهدا و فرشتگان آسمان بسیار بر شما گریستند. سپس آن حضرت گریسته و فرمودند: ای ابو بصیر هر گاه به فرزندان حضرت حسین﵇ می‌نگرم به واسطه مصیبت و ظلمی که به پدرشان و خودشان شده حالتی به من دست می‌دهد که قابل کنترل نیست. ای ابو بصیر: فاطمه﵇ بر آن حضرت گریست و زجّه زده و به دنبال آن جهنّم فریادی کشید و جیغی زد که فرشتگان حافظ و نگهبان بر آن، صدای گریه دوزخ را شنیدند و سریع آماده شدند آن را کنترل کنند؛ زیرا خوف آن بود که از درون دوزخ آتش زبانه کشد یا دود آن بیرون رفته و اهل زمین را بسوزاند. لذا تا وقتی که دوزخ، گریان و نالان است فرشتگان حافظ آن را مهار کرده و به جهت خوف و هراسی که بر اهل زمین دارند آن را محافظت نموده و درب‌های آن را محکم بسته‌اند ولی در عین حال دوزخ ساکت و آرام نمی‌شود مگر صدای فاطمه﵇ آرام گردد. ای ابو بصیر دریاها نزدیک بود شکاف برداشته در نتیجه برخی در بعضی دیگر داخل شوند و قطره‌ای از آب دریاها نیست مگر آنکه فرشته‌ای بر آن موکّل است، لذا هر گاه فرشته موکّل بانگ دریا و خروش آن را بشنود با زدن بالش خروش و طغیان را خاموش و ساکت می‌کند و آنها را حبس کرده و نگاه داشته تا بر یکدیگر داخل و وارد شوند و این نیست مگر به خاطر خوف و هراس بر دنیا و آنچه در آن و کسانی که بر روی زمین می‌باشند و پیوسته فرشتگان از روی شفقت و ترحّم به واسطه گریستن دریاها می‌گریند و خدا را خوانده و به جانبش تضرّع و زاری نموده و اهل عرش و اطراف آن نیز جملگی در تضرّع و ناله هستند. صداهای فرشتگان بلند است که به خاطر خوف و هراس بر اهل زمین همواره حق تعالی را تقدیس و تنزیه می‌نمایند و اگر احیانا صدای آنها به زمین برسد اهل زمین به فریاد آمده و کوهها قطعه قطعه شده و زمین اهلش را می‌لرزاند. ابو بصیر می‌گوید: محضر مبارک امام﵇ عرضه داشتم: فدایت

←

→

شوم این امر بسیار عظیم و بزرگ است! حضرت فرمودند: از این عظیم‌تر غیر آن، [یعنی خبری که نشنیده‌ای] است. سپس فرمودند: ای ابو بصیر! دوست نداری در زمره کسانی باشی که حضرت فاطمه علیها السلام را کمک می‌کنند؟ ابو بصیر می‌گوید: وقتی امام علیه السلام این کلام را فرمودند به طوری گریه به من دست داد که قادر بر سخن گفتن نبودم و چنان بغض گلویم را می‌فشرد که توانایی بر تکلّم نداشتم. سپس حضرت بپا خواسته و به نمازخانه تشریف برده و به خواندن دعا پرداختند. پس از مجلس با چنین حالی برخاسته و بیرون آمدم و نه طعام خوردم و نه توانستم بخوابم. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۸.

• گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

رجوع شود به ص۴۸، عنوان: عزا و اشک خاتم بر اباعبد الله علیه السلام.

• گریه امیر مومنان علیه السلام

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي خُرُوجِهِ [فِي خَرْجَتِهِ] إِلَى صِفِّينَ فَلَمَّا نَزَلَ بِنَيْنَوَى وَ هُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَ تَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ قُلْتُ لَهُ مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبُكَائِي قَالَ فَبَكَى طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ سَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ وَ بَكَيْنَا مَعاً وَ هُوَ يَقُولُ أَوْهِ أَوْهِ مَا لِي وَ لِآلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا لِي وَ لِآلِ حَرْبٍ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ صَبْراً يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ...» ابن عباس گوید در سفر صفین خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم چون به نینوا در کنار فرات رسید به صدای بلند فریاد زد: ای پسر عباس اینجا را می‌شناسی؟ گفتم یا امیرالمؤمنین نه. فرمود اگر مانند من می‌شناختی از آن نگذشتی تا چون من گریه کنی و چندان گریست که محاسنش خیس شد و اشک بر سینه‌اش روان گردید و با هم گریه کردیم و می‌فرمود: وای وای، مرا چه کار با آل ابو سفیان، چه کار با آل حرب حزب شیطان و اولیای کفر! صبر کن ای ابا عبداللّه که پدرت بیند آنچه را تو بینی از آنها. ...» امالی، شیخ صدوق، ص۶۹۴؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۵۳۳؛ فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۲، ص۵۵۲؛ خرائج والجرائح، قطب راوندی، ج۳، ص۱۱۴۵؛ درّ النظیم، عاملی، ص۵۳۸؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۹۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۵۲.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص۲۰۹.

• گریهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ علیه السلام أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ فَقَالَ يَا رَبِّ مَا ←

خَلَقْتَ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي قَالَ فَوُلْدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وُلْدُكَ قَالَ بَلْ وُلْدُهُ قَالَ فَذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وُلْدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ ﷺ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾.» فضل بن شاذان می‌گوید: از امام رضا ﷺ شنیدم که فرمود: چون خداوند به ابراهیم ﷺ فرمان داد به جای پسرش اسماعیل آن قوچی را که فرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که پسرش اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و به ذبح آن قوچ مأمور نمی‌شد تا به قلبش آن رسد که به قلب پدری که عزیزترین فرزندش را ذبح کرد می‌رسد، تا با این کار به بالاترین درجه ثواب مصیبت‌زده نایل گردد. پس خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم محبوب‌ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارا، کسی را که محبوب‌تر از حبیب تو محمد ﷺ باشد نیافریده‌ای، وحی شد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را از خودم بیشتر دوست دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت: بلکه فرزند او را. فرمود: ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برای تو دردناک‌تر است یا ذبح شدن فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت من؟ گفت: پروردگارا ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برایم دردناک‌تر از ذبح فرزندم به دست خودم است. فرمود: ای ابراهیم طائفه‌ای که گمان می‌کنند که از امّت محمد هستند، فرزند او حسین را پس از وی از روی ستم و دشمنی می‌کشند، همان گونه که قوچ را سر می‌برند و با این کار دچار غضب من می‌شوند. ابراهیم با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و قلبش به درد آمد و شروع به گریه کرد، پس به او وحی شد که ای ابراهیم ناراحتی تو بر قتل حسین ﷺ را معادل ناراحتی تو بر فرزندت اسماعیل، در صورتی که او را ذبح می‌کردی قرار می‌دهم و با این کار تو را به بالاترین درجه اهل ثواب در مصیبت می‌رسانم و این معنای سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾. خصال، شیخ صدوق، ص۵۸؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۸۷؛ جواهر السنیه، حر عاملی، ص۲۵۱؛ تفسیرصافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۷۹؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٦١٨؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۲، ص۱۲٤.

• گریهٔ حضرت موسی و خضر ﷺ

«عن علی بن موسی ﷺ:... أَتَى مُوسَى الْعَالِمَ فَأَصَابَهُ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ إِمَّا جَالِساً وَ إِمَّا مُتَّكِئاً فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى فَأَنْكَرَ السَّلَامَ إِذْ كَانَ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا سَلَامٌ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ قَالَ أَنْتَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكْلِيماً قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَاجَتُكَ قَالَ جِئْتُ لِتُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً قَالَ إِنِّي وُكِّلْتُ بِأَمْرٍ لَا تُطِيقُهُ وَ وُكِّلْتَ بِأَمْرٍ لَا أُطِيقُهُ ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ بِمَا يُصِيبُ آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الْبَلَاءِ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاؤُهُمَا ثُمَّ حَدَّثَهُ عَنْ فَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى جَعَلَ مُوسَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ حَتَّى ذَكَرَ فُلَاناً

→

وَ فُلَاناً وَ مَبْعَثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى قَوْمِهِ وَ مَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاه...» امام رضا ﷺ فرمود: وقتی موسی آن عالم را در جزیره‌ای ملاقات کرد و به او سلام نمود، او از موسی پرسید: تو کیستی؟ موسی گفت: من موسی بن عمران هستم، همان که خداوند با او تکلّم نموده آمدم تا علمی از تو فرا بگیرم که رشد و هدایت بیابم، او گفت: تو طاقت همراهی مرا نداری، سپس آن عالم از مصائب آل محمّد ﷺ برای موسی سخن گفت تا آنجا که هر دو به شدّت گریستند، سپس آن عالم از فضل و برتری آل محمّد ﷺ برای موسی سخن گفت، تا آنجا که موسی گفت: ای کاش من هم از آل محمّد ﷺ بودم. بعد همه ماجراها از تکذیب آل محمد ﷺ توسّط مردم و ماجرای خلافت خلفاء غاصب را برای او بیان کرد. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۳۸؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٦٤٨؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۲۷۹؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۸، ص۱۰۷.

• گریهٔ حضرت زکریا ﷺ

رجوع شود به ابتدای جلسه اول، ص۲٤، پاورقی۱.

• گریهٔ ملائکه:

« عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ وَكَّلَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ أَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ شُعْثاً غُبْراً فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ هَبَطَ أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ وَ صَعِدَ أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَ يَشْهَدُونَ لِمَنْ زَارَهُ وَ يُشَيِّعُونَهُ بِالْوَفَاءِ إِلَى أَهْلِهِ وَ يَعُودُونَهُ إِذَا مَرِضَ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ.» ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی عبد اللّه ﷺ نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال چهار هزار فرشته را بر قبر حضرت حسین بن علی ﷺ موکّل قرار داده که جملگی ژولیده و غمگین و گرفته بوده و از طلوع صبح تا زوال آفتاب (وقت ظهر) بر آن جناب می‌گریند و وقتی ظهر می‌شود چهار هزار فرشته دیگر به زمین فرود آمده و این چهار هزار نفر به آسمان می‌روند و فرشتگان به زمین آمده پیوسته می‌گریند تا صبح طلوع کند...کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۵۲.

• گریهٔ جغد:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْبُومَةِ قَالَ هَلْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَآهَا بِالنَّهَارِ قِيلَ لَهُ لَا تَكَادُ تَظْهَرُ بِالنَّهَارِ وَ لَا تَظْهَرُ إِلَّا لَيْلاً قَالَ أَمَا إِنَّهَا لَمْ تَزَلْ تَأْوِي الْعُمْرَانَ أَبَداً فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ آلَتْ عَلَى نَفْسِهَا أَنْ لَا تَأْوِيَ الْعُمْرَانَ أَبَداً وَ لَا تَأْوِيَ إِلَّا الْخَرَابَ فَلَا تَزَالُ نَهَارَهَا صَائِمَةً حَزِينَةً حَتَّى يَجُنَّهَا اللَّيْلُ فَإِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ فَلَا تَزَالُ تَرِنُّ [تَرِتُ] عَلَى الْحُسَيْنِ ﷺ حَتَّى تُصْبِحَ.» محمّد بن الحسین بن احمد بن ولید و جماعتی از اساتیدم، از سعد بن عبد اللّه، از محمّد بن عیسی بن عبید، از صفوان بن یحیی، از حسین بن ابی غندر، از حضرت أبی عبد اللّه ﷺ، وی گفت: شنیدم امام صادق ﷺ دربارهٔ جغد فرمودند: آیا احدی از شما آن را در روز دیده است؟محضر مبارکش عرض شد: خیر ابدا در روز ظاهر نشده و تنها در شب پیدا می‌گردد. حضرت فرمودند: امّا اینکه این حیوان پیوسته در خرابه‌ها مسکن گرفته و در آبادی نمی‌آید جهتش آنست که: وقتی حضرت امام حسین ﷺ شهید شدند این حیوان بواسطه قسم بر خود حتم نمود که ابدا در آبادی سُکنا نکرده و منزلش تنها در خرابه‌ها باشد پس پیوسته در روز صائم و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب در آمد ←

→

از ابتداء آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین﵇ زمزمه و نوحه‌سرائی و مرثیه‌خوانی می‌کند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۱۳.

۲۰. «روی أنه صلی الله علیه [و آله] و سلم: و جعل رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم ابنه إبراهیم في حجره و هو یجود بنفسه فذرفت عینا رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم فقیل في ذلك؛ فقال إنها رحمة و إنما یرحم الله من عباده الرحماء. ثم قال: العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرض ربنا.»

منابع اهل تسنن: فتح العزیز، عبد الکریم رافعی، ج٥، ص۲۵۵ - ۲۵۸؛ تلخیص الحبیر، ابن حجر، ج٥، ص۲۵٦؛ تمهید، ابن عبد البر، ج۱۷، ص۲۸٤.

۲۱. عن عائشة، قالت: «بینا رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم راقد إذ جاء الحسین[﵇] یحبو إلیه فنحیته عنه، ثم قمت لبعض أمري، فدنا منه فاستیقظ یبکي، فقلت: ما یبکیك؟ قال: إن جبریل أراني التربة التي یقتل علیها الحسین، فاشتد غضب الله علی من یسفك دمه، و بسط یده فإذا فیها قبضة من بطحاء. فقال: یا عائشة و الذي نفسي بیده أنه لیحزنني، فمن هذا من أمتي یقتل حسینا بعدي.»

منابع اهل تسنن: ترجمهٔ امام حسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤٦؛ ترجمهٔ امام حسین، ابن عساکر، ص۲٦۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۱۹۵؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۳؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۰، ص۱۵٤؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۲۷.

همچنین: «عن عبد الله بن یحیی الحضرمي عن أبیه أنه سافر مع علي ، و کان أحب مطهرته حتی حاذی نینوی و هو منطلق إلی صفین فنادی: صبرا أبا عبد الله، صبرا أبا عبد الله! فقلت: ماذا أبا عبد الله! قال: دخلت علی النبيﷺ و عیناه تفیضان، قال: قلت: یا رسول الله! ما لعینیك تفیضان؟ أغضبك أحد؟ قال: قام من عندي جبریل فأخبرني أن الحسین یقتل بشط الفرات،[فقال هل لك أن أریك من تربته فقلت نعم. فمد یده فقبض قبضة من تراب فأعطانیها ما ملکت] فلم أملك عیني أن فاضتا.»؛ عبد الله بن یحیی روایت کند از پدرش که او گفت: بیرون رفتم با أمیرالمؤمنین به صفین چون به برابر نینوی شدیم آن حضرت می‌گفت: صبرا أبا عبد اللّٰه! صبرا أبا عبد اللّٰه! گفتم: یا امیرالمؤمنین آنچه فرمودی چه بود؟ فرمود که: روزی رفتم نزد رسول اللهﷺ و چشمهایش گریان بود گفتم بابی و امی یا رسول اللّٰه چیست که چشمهای تو گریان است؟ آیا کسی تو را به خشم آورده؟ فرمود که: جبرئیل نزد من بود پس خبر داد مرا که حسین به کنار فرات کشته شود. آنگاه گفت: می‌خواهی از تربت او به شما نشان دهم؟ گفتم: بله سپس دست دراز کرد و قبضه‌ای از آن خاک به من داد پس مالک نیستند چشمان من که نگریند.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن أبی شیبه کوفی، ج۸، ص٦۳۲؛ آحاد و المثانی، ضحاک، ج۱، ص۳۰۸.

و به همین مضمون در منابع شیعه: مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۹؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۷۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲٤۷.

۲۲. رَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ فِي كِتَابِ أَصْلِهِ فِي فَضْلِ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ وَ لَمْ يَذْكُرْ عَاشُورَاءَ فَقَالَ مَا لَفْظُهُ: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَنَا أُرِيدُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ فَانْتَهَيْتُ إِلَى ←

→

الْغَاضِرِيَّةِ حَتَّى إِذَا نَامَ النَّاسُ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ حَتَّى إِذَا كُنْتُ عَلَى بَابِ الحير [الْحَائِرِ] خَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرِّيحِ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ فَقَالَ انْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَانْصَرَفْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاغْتَسَلْتُ بِهِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِصُفُ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ فَقَالَ يَا هَذَا انْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَانْصَرَفْتُ فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ خَرَجَ إِلَيَّ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَالَ يَا هَذَا إِنَّكَ لَا تَصِلُ فَقُلْتُ فَلِمَ لَا أَصِلُ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ- وَ قَدْ جِئْتُ أَمْشِي مِنَ الْكُوفَةِ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَ أَخَافُ أَنْ أُصْبِحَ هَاهُنَا وَ تَقْتُلَنِي مُصْلِحَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ انْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَقُلْتُ وَ لِمَ لَا أَصِلُ فَقَالَ إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَأَذِنَ لَهُ فَأَتَاهُ وَ هُوَ فِي سَبْعِينَ أَلْفٍ فَانْصَرِفْ فَإِذَا عَرَجُوا إِلَى السَّمَاءِ فَتَعَالَ فَانْصَرَفْتُ وَ جِئْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ اغْتَسَلْتُ وَ جِئْتُ فَدَخَلْتُ فَلَمْ أَرَ عِنْدَهُ أَحَداً فَصَلَّيْتُ عِنْدَهُ الْفَجْرَ وَ خَرَجْتُ إِلَى الْكُوفَةِ.»؛ راوی گوید: در اواخر سلطنت بنی مروان ارادهٔ زیارت آقا ابی عبداللّه الحسین علیه السلام نمودم و پنهانی از اهل شام، خود را به کربلا رساندم. در گوشه‌ای پنهان شدم تا اینکه شب از نیمه گذشت. پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس رسیدم. ناگهان مردی را دیدم که به سوی من می‌آید و گفت خدا تو را اجر و پاداش دهد. برگرد که به قبر حضرت نمی‌رسی! من وحشت زده و ترسان برگشتم و در گوشه‌ای دوباره خود را پنهان کردم تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد. باز دو مرتبه به جانب قبر روانه شدم و چون نزدیک شدم باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت به آن قبر نمی‌توانی برسی. به او گفتم عافاک اللّه. چرا من به آن قبر نمی‌رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت آن حضرت آمده‌ام؟ بین من و آن قبر مانع نشو، زیرا من می‌ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و به قتل برسانند، وقتی این حرف را از من شنید گفت: مقداری صبر کن، چون حضرت موسی بن عمران علیه السلام از خدای خود اجازه گرفته که به زیارت سید الشهدا علیه السلام بیاید و خدا به او اجازه داده و اینک با هفتاد هزار ملک به زیارت حضرت آمده و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند. بعد به آسمان عروج می‌کنند. راوی گوید از آن مرد پرسیدم که تو کیستی؟ گفت من یکی از آن ملائکه‌ای هستم که مأمور پاسداری قبر سید الشهدا علیه السلام هستیم و برای زوار ایشان طلب مغفرت می‌کنیم. تا این را شنیدم برگشتم و پنهان شدم. هنگام طلوع صبح سر قبر حضرت آمدم دیگر کسی را ندیدم که مانع شود پس زیارت کردم و بر قاتلین آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا خواندم و از ترس مردم شام سریع به کوفه برگشتم. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص٦٤؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۲۱۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۵۷.

و همچنین: اسحاق بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: «لَيْسَ نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ [يَعْرُجُ]. کافی، کلینی، ج٤، ص۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۰؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۹٦؛ مزار، شیخ مفید، ص۱٤۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۱۰.

←

→

۲۳. این کلام را حضرت در شب عاشورا نیز به حضرت زینب علیها السلام فرمودند، آنگاه که زینب کبری اشعار: "یَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ..." را از اباعبدالله شنید و بی تابی کردند و فرمود: «وَا ثُكْلَاهْ لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَ ثِمَالَ الْبَاقِي فَنَظَرَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ علیه السلام فَقَالَ لَهَا يَا أُخَيَّةُ لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكِ الشَّيْطَانُ وَ تَرْقَرِقَتْ عَيْنَاهُ بِالدُّمُوعِ وَ قَالَ لَوْ تُرِكَ الْقَطَاةُ لَنَامَ فَقَالَتْ يَا وَيْلَتَاهُ أَفَتُغْتَصَبُ نَفْسُكَ اغْتِصَاباً فَذَاكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَ أَشَدُّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ هَوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ وَ خَرَّتْ مَغْشِيّاً عَلَيْهَا فَقَامَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ علیه السلام فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ وَ قَالَ لَهَا يَا أُخْتَاهْ تَعَزَّيْ بِعَزَاءِ اللَّهِ وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ وَ يَعُودُونَ وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَ لِي وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُسْوَةٌ فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَ نَحْوِهِ ...» وا ثکلاه (ای عزا و مصیبت من) کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم، امروز (چنان ماند که) مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته‌اند! ای بازمانده گذشتگان، و ای دادرس بازماندگان! امام حسین علیه السلام به او نگاه کرده فرمود: خواهرم، شکیبائیت را از دست مده، (این سخن را فرمود) و اشک چشمانش را گرفت و فرمود: اگر مرغ قطا را در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاردند (آسوده) می‌خوابید. زینب گفت: ای وای بر حال من آیا تو به ناچاری خود را به مرگ سپردی (و تن بدان داده‌ای)؟ این بیشتر دل مرا ریش کند، و بر من سخت‌تر است (این سخن را گفت) سپس لطمه به صورت زد و دست بگریبان برده چاک زد و بیهوش به زمین افتاد! امام حسین علیه السلام برخاسته آب به روی خواهر پاشید و به او فرمود: آرام باش ای خواهر، و به آن شکیبائی که خدا بهره‌ات سازد بردباری کن، و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان به جای نمانند، و همانا هر چیز هلاک گردد جز خداوندی که آفریدگان را به قدرت خود آفرید، و مردم را برانگیزد، و دوباره بازگرداند، و او است یگانه و یکتای بی‌همتا، جد من بهتر از من بود، و پدرم بهتر از من بود، و مادرم به از من بود، و برادرم به از من بود (و همه از این دنیا رفتند) و من و هر مسلمانی باید برسول خدا صلی الله علیه و آله تأسی کنیم، و خواهر را به این سخنان و مانند آن دلداری داد... مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف أزدی، ص۱۱۱؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۳؛ إعلام، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۵۷؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۲۵۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲. الدّمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۴، ص۲۷۵؛ أسرار الشّهاده، علامه دربندی، ص۲۶۹؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۲۳۲؛ زینب الکبری، علامه نقدی، ۹۹؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۰۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲۴۴؛ تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۱۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی ،ج۱، ص۳۳۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲۵ و..

و برخی این قضیه را در هنگام ورود به کربلا نقل کردند.

۲۴. این کلام نیز از حضرت زینب علیها السلام و ام کلثوم نیز نقل شده است:

(حضرت ام کلثوم): «ثمّ نادی علیه السلام: یا أمّ کلثوم! و یا زینب! و یا سکینة! و یا رقیّة! و یا عاتکة! و یا صفیّة علیکنّ منّي السّلام. فهذا آخر الاجتماع، و قد قرب منکم الافتجاع. فصاحت أمّ کلثوم: یا أخي کأنّك استسلمت للموت. فقال لها الحسین علیه السلام: یا أختاه، فکیف لا یستسلم من لا ناصر له، و لا معین. فقالت: یا أخي ردّنا

←

→

إلی حرم جدّنا. فقال لها علیه السّلام: یا أختاه! هیهات هیهات! لو ترك القطا لنام. فرفعت سکینة صوتها بالبکاء و النّحیب، فضمّها الحسین علیه السّلام إلی صدره الشّریف و قبّلها، و مسح دموعها بکمّه، مقتل أبی مخنف، ابو مخنف ازدی، ص۸٤.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودّة، قندوزی، ج۳، ص۷۹(با اختلاف در متن)

(حضرت زینب علیها السلام): فی کتاب المعدن: فنادی في تلك الحالة: یا زینب یا أم کلثوم و یا سکینة یا رقیة یا فاطمة، علیکنّ مني السلام. فأقبلت زینب علیها السلام فقالت: یا أخي، أیقنت بالقتل؟ فقال علیه السلام: کیف لا أیقن و لیس لي معین و لا نصیر؟. فقالت: یا أخي ردّنا إلی حرم جدنا. فقال علیه السلام: هیهات، لو ترکت ما ألقیت نفسي في المهلکة، و کأنکم غیر بعید کالعبید، یسوقونکم أمام الرکاب، و یسومونکم سوء العذاب. أسرار الشهادة، علامه دربندی، ص٤۲۳؛ دمعة السّاکبة، علامه بهبهانی، ج٤، ص۳٤۵- ۳٤٦.

۲۵. [امام حسین علیه السلام هنگام وداع] بانگ برداشت که یا سکینه! یا فاطمة! یا زینب! یا أمّ کلثوم! علیکنّ منّي السّلام. چون اهل بیت این ندا شنیدند، فریاد «الوداع الوداع، و الفراق الفراق» برآوردند. سکینه مقنعه از سر برافکند. و قالت: یا أبه! استسلمت للموت، فإلی من اتّکلنا؟ عرض کرد: «ای پدر! تن به مرگ دردادی. ما به کدام کس پناهنده شویم؟ و اتکال از چه‌کس جوییم؟» حسین علیه السّلام بگریست... ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳٦۰- ۳٦۱.

همچنین: پردگیان سرادق عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را به ثواب‌های حق تعالی تسلی بخشید. صدای شیون از خیمه‌های حرم بلند شد. صدای «الوداع! الوداع!» و ناله «الفراق! الفراق!» از زمین به آسمان می‌رسید. پس سکینه، دختر آن حضرت مقنعه از سر کشید و گفت: ای پدر بزرگوار! تن به مرگ درداده‌ای! ما را به که می‌گذاری؟ آن امام مظلوم گریست و فرمود: ای نور دیده من! هر که یاوری ندارد، یقین مرگ را برخود قرار می‌دهد. ای دختر! یاور همه کس خداست و رحمت خدا در دنیا و عقبی از شما جدا نخواهد شد. صبر کنید بر قضای خدا و شکیبایی ورزید که به زودی دنیای فانی منقضی می‌شود و نعیم ابدی و آخرت، زوال ندارد. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص٦۸٤.

۲٦. حدثنا علي بن عبد العزیز ثنا إسحاق بن إسماعیل الطالقاني حدثنا جریر عن بن أبي لیلی قال قال حسین بن علي[علیه السلام] حین أحس بالقتل انتوني [ابغوني] ثوبا لا یرغب فیه أحد أجعله تحت ثیابي [حتی] لا أجرد فقیل له تبان فقال لا ذلك [لا ذاك] لباس من ضربت علیه الذلة فأخذ ثوبا [فخرقه] فمزقه فجعله تحت ثیابه فلما أن قتل جردوه. معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۱؛ ترجمة امام حسین[علیه السلام]، ابن عساکر، ص۳۲٤-۳٤۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۱۷؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص٤۳٤؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۹، ص۱۹۳ (رواه الطبراني و رجاله إلی قائله ثقات).

همچنین: «قال علیه السلام لأخته: (یا أختاه) انتیني بثوب عتیق، لا یرغب أحد فیه من القوم أجعله تحت ثیابي، لئلا أجرد منه بعد قتلي.»؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص٦۷؛ منتخب، طریحی، ص٤۵۰؛ بحر المصائب، ملا محمد جعفر روضه خوان تبریزی، ج۳، ص٤۳؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲٦؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۲۱؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۰۸.

←

→

و **همچنین:** «لمّا قتل أصحاب الحسين كلّهم، و تفانوا، و أبيدوا، و لم يبق أحد، بقي عليه السّلام يستغيث فلا يغاث، و أيقن بالموت؛ أتى إلى نحو الخيمة، و قال لأخته: آتيني بثوب عتيق لا يرغب فيه أحد من القوم، أجعله تحت ثيابي لئلّا أجرّد منه بعد قتلي. قال: فارتفعت أصوات النّساء بالبكاء و النّحيب، ثمّ أوتي بثوب، فخرّقه و مزّقه من أطرافه، و جعله تحت ثيابه، و كان له سروال جديد، فخرّقه أيضا لئلّا يسلب منه. فلمّا قتل عمد إليه رجل، فسلبهما منه، و تركه عريانا بالعراء، مجرّدا على الرّمضاء، فشلّت يداه في الحال، و حلّ به العذاب و النّكال. قال: فلمّا لبس الحسين عليه السّلام ذلك الثّوب المخرّق، ودّع أهله و أولاده وداع مفارق لا يعود. منتخب، طريحى، ج۲، ص٤٥١؛ دمعة الساكبه، بهبهانى، ج٤، ص۳۳۷؛ أسرار الشّهاده، دربندى، ص٤٠٨- ٤٠٩.

۲۷. كان عليه جبّة خزّ دكناء و عمامة موّردة أرخى لها ذؤابتين، و التحف ببردة رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله، و تقلّد بسيفه. و طلب ثوبا لا يرغب فيه أحد يضعه تحت ثيابه لئلّا يجرّد منه، فإنّه مقتول مسلوب. فأتوه بتبّان فلم يرغب فيه، لأنّه من لباس الذّلّة، و أخذ ثوبا خلقا و خرّقه، و جعله تحت ثيابه، و دعا بسراويل حبرة، ففزرها، و لبسها، لئلّا يسلبها. مقتل الحسين، مقرّم، ص٣٤٠- ٣٤١.

و **همچنین:** «أخبرنا خالد بن مخلد ، قال: حدثني معتب مولى جعفر بن محمد ، قال: سمعت جعفر بن محمد[ﷺ] يقول: أصيب الحسين[ﷺ] وعليه جبة خز.» راوی گوید از جعفر بن محمد[ﷺ] شنیدم هنگامی که آن مصیبتها به حسین[ﷺ] رسید ایشان جُبه‌ای از خز به تن داشتند.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسين(من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤۲؛ تاريخ اسلام، ذهبى، ج٥، ص١٠٥.

و **همچنین:** «لقد ذكر أبو القاسم بن عباد في كتاب [الأنوار] كلمات شريفة عن الحسين، فقال ما هذا لفظه: و لم نر أربط جأشا و لأقوى قلبا من الحسين ﷺ قتل حوله ولده و أهل بيته، و كان يشد عليهم فينكشفون عنه انكشاف المعزى و وجد في جبة خز كانت عليه في مقدمه قريبا من مائة و ثمانين ضربة خرقا من طعنة رمح و رمية سهم و ضربة بسيف و حجر.» سعد السعود، سيد ابن طاووس، ص١٣٦.

و **همچنین:** «[قتل الحسين[ﷺ] يوم عاشوراء سنة إحدى و ستين بالطف بكربلاء و عليه جبة خز دكناء...» حسين[ﷺ] در روز عاشورا سال شصت و یک در سرزمین طف در کربلا کشته شد و حال این که لباسی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشت.

منابع اهل تسنن: معجم الكبير، طبرانى، ج٣، ص١١٥؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج١٤، ص٢٥٢؛ مجمع الزوائد، هيثمى، ج٩، ص١٩٣؛ تفسير آلوسى، آلوسى، ج٨، ص١١١.

۲۸. «في النّاسخ: ... فأراد الحسين أن يخرج من الخيمة، فتعلّقت به و قالت: مهلا يا أخي حتّى أتزوّد منك، و من نظري إليك، و أودّعك وداع مفارق لا تلاقي بعده. فجعلت تقبّل يديه و رجليه، و أحطن به سائر النّسوة، و جعل يقبّلن يده و رجله، فسكّتهنّ الحسين و ردّهنّ إلى الفسطاط، ثمّ دعا بأخته زينب و صبّرها، و أمرّ يده على صدرها، و سكّنها من الجزع، و ذكر لها ما أعدّ اللّه من الثّواب للصّابرين ما وعد اللّه من الكرامات للمقرّبين، فرضيت، و أظهرت الفرح و السّرور في وجهه، و قالت: يا ابن أمّي! طب نفسا، و قرّ عينا، فإنّك

←

→

تجدني كما تحبّ و ترضى.» معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵- ۲۶؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۸۸، وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۲۰- ۳۲۱.

همچنین: فی المفتاح البكاء عن مقتل: أن الحسین علیه السلام لما توجه نحو الميدان بقلب حزان سمع نداء نحيفيا و صوتا ضعيفا فنظر إلى ورائه فرأى أخته زينب. پس آنجناب نگاه کرده دیدند که خواهرش زینب با هزار رنج و تعب سر و پا برهنه میآید و آه و ناله را به آسمان بلند مینماید ... و میگفت واغوثاه و وا أخاه توقف یابن أمی و یا ملاذي

فمهلا يا أخي قبل الممات هنيهة　　لتبرد منّي لوعة و غليل

آنجناب از نالهٔ دختر بو تراب بی تاب شده بی اختیار برگردید و فرمود ای یادگار مادرم زهرا و ای پرستار این یتیمان بی نوا چرا از خیمه بیرون آمدی به جای من تو پرستار این یتیمان باش. بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۰.

همچنین: در پارهای اخبار وارد است که چون مالک بن یسر بر آن حضرت ضربتی فرود آورد و برنس مبارکش را از خون مملو ساخت، امام علیه السّلام برنس را از سر بیفکند و به خیمه درآمد و پارچه بخواست و جراحتش را ببست. به روایتی در این حال ندا برآورد و فرمود: «یا زینب و یا أمّ کلثوم و یا سکینة یا رقیّة یا فاطمة، علیکنّ منّي السّلام». زینب سلام اللّه علیها به آن حضرت روی آورد و فرمود: «یا أخي! أیقنت بالقتل؟» عرض کرد: «ای برادر! یقین به قتل فرمودی؟» فرمود: «چگونه یقین نکنم با این که مرا معین و نصیری نیست!» عرض کرد: «ای برادر! ما را به حرم جدّ خود بازگردان!» فرمود: «هیهات لو ترکت ما ألقیت نفسي في المهلكة، و كأنّي بكم غير بعيد كالعبيد يسوقونكم أمام الرّكاب و يسومونكم سوء العذاب». «اگر مرا به خود میگذاشتند، خویش را به مهلکه نمیافکندم، و گویا میبینم که شما را به زودی مانند بندگان در جلو رکاب میرانند، و به سختی عذاب دچار میکنند.» چون زینب این سخن بشنید، بگریست و اشک دیدگانش روان شد و ندا برآورد: «وا وحدتاه! وا قلّة ناصراه، وا سوء منقلباه! وا شوم صباحاه!»؛ پس جامه خود پاره کرد و موی پریشان ساخت و بر چهره لطمه زد. امام علیه السّلام فرمود: «ای دختر مرتضی! سکون و آرام بجوی. همانا گریه بسیار خواهد بود و زمانی دراز خواهد داشت.» آنگاه امام خواست از خیمه بیرون شود زینب به آن حضرت چسبید و عرض کرد: «ای برادر! چندی درنگ فرمای از دیدارت توشه بردارم و با تو آن وداع گویم که دیگرش ملاقاتی نخواهد بود:

فمهلا يا أخي قبل الممات هنيهة　　لتبرد منّي لوعة و غليل

«ای برادر! پیش از وصول مرگ، اندک زمانی تأمل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده است، سردی پذیرد.» آنگاه هر دو دست و هر دو پای مبارکش را همی بوسید و دیگر زنان نیز در گرد آن حضرت انجمن شدند و همان معاملت بهپا بردند. آنگاه آن حضرت جامه کهنه بخواست تا در زیر لباسش بپوشد؛ الی آخر الخبر. ناسخ التواریخ حضرت زینب علیها السلام، عباس قلی خان، ج۱، ص۲۲۵.

۲۹. فی المفتاح و روی أنه لما قتل جميع اصحاب الحسين جعل يودع اهله و يوصيه بوصاياه فضجن النساء في وجهه و بكين بكاء عظيما و هن ينادين واحسيناه و ابن عليا. فقال لهن الحسين علیه السلام صبرا صبراً فإن البكاء ←

أمامكنّ. فقالت زينب بنت علي: ثم خرج [اباعبد الله ﷺ] و جعل ينادى ألا من يقرب لي فرسي و أين من يدني إلى فرسي حتى قالها ثلاثا و كان من عادته إذا أراد أن يركب يأتي إليه بفرسه أخوه العباس و بعض اهلبيته. قالت [زينب] فلما سمعت ذلک منه انکسر قبلي علیه فالتفت یمینا و شمالا فلم أر من یدني إلیه فرسه. فقمت و آتیته به فقلت له یا أخي ارکب علی اسم الله تعالی. قالت: فرکب جواده فقلت له: یا سیدی یا اباعبدالله هل رأیت أختا مثلي قبل هذا؟ قدمت فرس أخیها للموت. فلما سمع کلامها اختنق بعبرته و بکی و انکب علی رأسها و انکبت علی صدره و جعلا یبکیان طویلا. فلما فرغ عن البکاء الوی عنان فرسه و مضی فنادته یا أخي لی حاجة إلیک فقال لها: و ما هي؟ قلت له: اکشف لي عن صدرک فکشف لها عن صدره فشمته طویلا و قبلته و شمته في نحره ثم توجهت إلی جهة مدینة و قلت یا أماه هذه الامانة قد أدیتها. فقال لها الحسین: و ما هي؟ فقلت له اعل یا اخي أنه لما دنت وفاة أمنا فاطمة الزهراء قالت لي یا زینب فقلت لبیک یا اماه فقالت لي أکشفي لي عن صدرک و نحرک. فشکفت لها عن صدري و نحري فشمتني في نحري و قبلتني في صدري. ثم قالت هذه ودیعة مني إلی أخیک الحسین. یا زینب إذا رأیت أخاک الحسین ﷺ في کربلاء وحیدا فریدا یستغیث فلایغاث و یستجیر فلایجار علیه و یطلب الماء فلایسقي منه فلیس له ناصر و معین و لا شفیق حمیم قبلیه في صدره و شمیه في نحره نیابة عني. قال الراوي فلما سمع ذکر أمه بکی الحسین بکاء عالیا صوته ثم ودعها و مضی. بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۱-۸۲.

و همچنین: در کتاب بحر المصائب از کتاب مصائب الابرار مروی است که چون امام حسین علیه السّلام به آهنگ میدان قدمی چند بسپرد، صدایی به سخن بلند شنید. روی مبارک برتافت و خواهرش حضرت زینب را نگران شد که همی گوید: یا سبط الرّسول! ارجع انظر إلی هذه الغریبات کیف عوّلن بالحسرات؛ ای فرزندزاده رسول خدای! بازشو و بر این زنان بی‌شوهر و اطفال بی‌پدر، یکی بنگر که چگونه از روی حسرت به ناله و عویل اندرند. آن حضرت برای تسلیه اهل حرم بازگشت و جمله را به ناله و زاری بدید و از این حالت سخت بگریست و آن جماعت را به ثواب و کرامت بشارت داد و خواست به میدان روی کند. زینب کبری علیها السّلام با آن حضرت به معانقه درآمد و گلوگاه مبارکش را بوسید. و قالت: یا أخا! قد أحرقت قلبي بفراقك، و ألّمت فؤادي بوداعك، فو اللّه شهادتك أجرت دموعي و هیّجت همومي فکیف أری خیامك منهوبة و عیالك و أطفالك مظلومین مسلوبین. عرض کرد: ای برادر! همانا از آتش فراقت و اندوه وداعت دل مرا بسوختی و دردناک ساختی. سوگند به خدای از گزند شهادت تو اشکم ریزان و اندوهم در هیجان است. چگونه می‌توانم خیمه‌های تو را غارت‌شده و عیال و اطفال تو را ستم یافته و تو را برهنه بنگرم؟ سیّد الشهدا صلوات اللّه علیه فرمود: ای خواهر! بر مصائب روزگار شکیبایی جوی و در نوائب جهان به پدرت و مادرت اقتدا کن. آن‌گاه ایشان را وداع کرد و روی به آن قوم مردود فرمود. ناسخ التواریخ، حضرت زینب، عباس قلیخان سپهر، ج۱، ص۲۳۱.

همچنین: در کتاب بحر المصائب، از مفتاح البکاء مسطور است که چون حسین علیه السّلام با قلبی سوزان آهنگ میدان فرمود، ندایی نحیف و آوازی ضعیف بشنید. پس روی برتافت و خواهرش حضرت زینب را

→

بدید که نالان نمایان است. امام علیه السّلام از ناله دختر بو تراب بیتاب شد و برگردید و فرمود: ای یادگار مادرم، زهرا! ای پرستار این یتیمان بی‌نوا! از چه از خیام بیرون شدی و چون تو را حال بر این منوال باشد؟ این زنان و دختران و اطفال را کدام کس تسلی می‌دهد و چگونه آنان را قرار و آرام خواهد بود؟ ای خواهر! جدّ و پدر و مادر و برادرم از من افضل بودند. برفتند و تو این چنین بی‌قرار و پریشان و گریان نشدی؟ مگر ندانی دنیا بر این حال و بر این منوال باشد؟ عرض کرد: وصیت مادرم به خاطرم بیامد و برای مطلبی بیامدم. چون امام علیه السّلام نام مادر بشنید، بگریست و از آن وصیت بپرسید. عرض کرد: سفارش مادرم این است که آن‌جا را که جدّم رسول خدا می‌بوسید، ببوسم. پس آن حضرت با جناب زینب خاتون معانقه کرد و زینب خاتون حلقوم مبارکش را بوسید و هر دو تن بسیار بگریستند. آن‌گاه امام علیه السّلام او را تسلی داد و بازگردانید. ناسخ التواریخ، عباس قلیخان سپهر، ج۱، ص۲۳۰.

*مفتاح البکاء از فقیه بزرگ مرحوم علامه برغانی است که در مورد ایشان می‌فرمایند: «کان فقیها إمامیا، محدثا، مفسّرا، متکلما، من أکابر العلماء.» موسوعة طبقات الفقهاء، اللجنة العلمیة فی مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ج۱۳، ص۵۹۸.

۳۰. «عن مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ قَالَ لَهُ أُبَيٌّ وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ أَحَدٌ غَيْرُكَ قَالَ يَا أُبَيُّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ» حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: وارد شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که ابی بن کعب نزد او حاضر بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود مرحبا به تو ای ابا عبد الله، ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها. پس ابی بن کعب به رسول خدا عرض کرد که یا رسول الله چگونه می‌شود احدی غیر از تو زینت آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟! آن جناب فرمود: بحق آن کسی که مرا بر حق به پیغمبری فرستاد، حسین بن علی علیه السلام در آسمان بزرگتر است از روی زمین و نوشته شد در طرف راست عرش خدا «چراغ هدایت و کشتی نجات». عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۶۲؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۶۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج۲، ص۱۸۶؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی، ج۲، ص۵۵۱ و ج۳، ص۱۱۶۶؛ قصص الانبیا، قطب راوندی، ص۳۵۹؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ص۱۵۰ و ۲۰۳ و ۲۶۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۲۰۵ و ۴۱۲ و ج۹۱، ص۱۸۴.

مجلس دوم

اهداف قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام

اهداف قیام ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام

عظمت واقعهٔ عاشورا

چرا دل بـر ایـن کاروانگـه نهـیم — که یـاران برفتنـد و مـا بـر رهـیم
پس از ما همین گل دمد بوسـتان — نشـینند بـا یکـدگر دوسـتان[1]

* * *

دریغا کـه بـی مـا بسـی روزگـار — برویـد گـل و بشـکفد نوبهـار
بسی تیر و دی مـاه و اردیبهشـت — برآید که ما خاک باشیم و خشت[2]

* * *

جهان بین که با مهربانان خویش — ز نامهربـانی چـه آورد پـیش[3]

این وضع دنیای متعفّن است. روزگار، بسیار فراوان مرگ و زندگی دیـده و طلـوع و افول کواکب وجود مشاهده کرده است.

امّا هزار و سیصد و خرده‌ای سال می‌گذرد که ضایعهٔ امروز مثل روز اوّل، تر و تازه است و هر سال هم بر تازگیش افزوده می‌شود. باید دید فلسفهٔ این مطلب چیسـت؟ و چرا این واقعه هم قبل از وجودش هم بعد از وجودش این‌قـدر در دنیـا عظمـت یافتـه

---

۱ بوستان سعدی، باب نهم در توبه و راه صواب، موعظه و تنبیه

۲ بوستان سعدی، باب نهم در توبه و راه صواب، حکایت در معنی بیداری از خواب غفلت

۳ خمسه نظامی، شرف‌نامه، بخش ۳۸.

است؟ یکی از مطالب بسیار مهم عبارت از این است که در داستان امروز حوادثی اتّفاق افتاد که اصلاً بشر نتوانست این حوادث را فراموش کند و هر چه کرد نتوانست عظمت این واقعه را کم کند. امروز حوادثی اتّفاق افتاد که عقل و مغز بشر را گیج کرده است، نمونه‌ای از آن‌ها را الآن برایتان بیان می‌نمایم. اگر این مطالب را علمای شیعه نوشته بودند، ممکن بود کسی آن را بر عصبیّت حمل کند ولی وقتی مطلبی را مهم‌ترین مورّخین و دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند، دیگر این ادّعا وجهی ندارد.

تلخ شدن گوشت شتر پخته شده

جلال الدّین سیوطی یکی از بزرگ‌ترین محدّثین و مفسّرین و مورّخین اهل سنت است. او صاحب «الإتقان في علوم القرآن» و صاحب «الدر المنثور» و از رجال علم ادب و از اساطین تاریخ و از ارکان حدیث است. چندین قرن است که تمام مراکز علمی اهل سنّت به وجود این مرد افتخار می‌کنند. چنین مردی می‌گوید که در روز عاشورا لشکریان عمر بن سعد یک شتر در میدان نینوا گیر انداختند که این شتر را بپزند و قوت خود کنند وقتی سر دیگ را برداشتند دیدند از زهر تلخ‌ترست[1] چه انقلابی پیدا شده که نه تنها در آفاق بلکه بر لقمهٔ غذایی که آن روز پخته می‌شود هم اثر کرده است.

---

۱. «أخبرنا أبو الحسن، أخبرنا عبد الله، حدثنا يعقوب، حدثنا سليمان بن حرب، حدثنا حماد بن زيد، قال: عَنْ جَمِيلٍ [حميد] بْنِ مُرَّةَ قَالَ: أَصَابُوا إِبِلاً فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ [عليه السلام] يَوْمَ قُتِلَ فَنَحَرُوهَا وَ طَبَخُوهَا قَالَ فَصَارَتْ مِثْلَ الْعَلْقَمِ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَسِيغُوا مِنْهَا شَيْئاً. از جمیل بن مره نقل می‌کند که گفت: در آن روزی که حسین بن علی [علیه السلام] کشته شد لشکر کفر یک شتر از یاران آن حضرت به غارت بردند وقتی آن شتر را کشتند و گوشت آن را پختند آن گوشت نظیر علقم تلخ شد و نتوانستند از آن استفاده نمایند. دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٧٢؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٣١؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص٣٦٧؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٤١؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٣٥؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج٥، ص١٦؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج١٢، ص٢٤٣؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج٢، ص٣٠٦؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج٢، ص١٢٦.

جوشیدن خون تازه از زیر هر سنگ

متعصّب‌ترین عالم سنّی می‌نویسد: در روز عاشورا آنگاه که آفتاب زوال پیدا کرد و سر ابا عبد الله ﷺ بر بالای نیزه رفت، در سرزمین بیت المقدّس هر سنگی را که از روی زمین برداشتند، از زیر سنگ خون تازه می‌جوشید.[۱] این چه انقلابی است در عالم؟ جوشیدن خون از زمین بیت المقدّس یعنی چه؟ زمین که خون ندارد خون یک ترکیب طبیعی است که در بدن حیوان پیدا می‌شود. از جهت قوانین طبیعی ممکن نیست خونِ در قشر زمین پیدا بشود آن هم خون جهنده.

ما دو رقم خون داریم: یک رقم خون جهنده که این خون جستن دارد، مانند خون انسان و قسمت عمده‌ای از حیوانات و یک رقم خونی که جهنده نیست؛ مانند بسیاری از حیوانات خزنده که این‌ها خون دارند، امّا خونشان جهش ندارد. خون ترکیبی است که حامل غذا و هواست و فقط در بدن حیوان باید پیدا بشود و از نظر علمی اصلاً خون در زمین معنا ندارد.

---

۱. «عَنْ مَعْمَرٍ قَالَ: أَوَّلُ مَا عُرِفَ الزُّهْرِيُّ تَكَلَّمَ فِي مَجْلِسِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ الْوَلِيدُ أَيُّكُمْ يَعْلَمُ مَا فَعَلَتْ أَحْجَارُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ بَلَغَنِي أَنَّهُ لَمْ يُقَلَّبْ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ.» ولید بن عبد الملک از زهری پرسید: سنگ‌های بیت المقدس در روز کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] چه حالتی به خود گرفتند؟ زهری گفت: به من خبر دادند که روز شهادت حسین بن علی[ﷺ] هر سنگی را که از زمین بر می‌داشتند در زیر او خون تازه می‌دیدند. إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۶؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۷۲.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوة، بیهقی، ج۶، ص۴۷۱؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۴؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۴؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۲، ص۳۰۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۴۱؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۹۳.

همچنین: «اعلم الامین جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و [آله] سلم قتله و أراه تربته، احمرت السماء لقتله و کسفت الشمس یوم موته و صار الورس في عسکره رمادا و المنحور من جذره دما لم یرفع حجر بالشام إلا رئی تحته دم عبیط و ناحت الجن لرزیته و فقده». معرفة الصحابه، ابو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۹.

معنای این کلمه چیست؟ معنای این کلمه این است که امروز به قوانین خلقت استثناء خورده است. معنای این کلمه این است که امروز شیرازهٔ عالم گسیخته شده است. این مطلب به قدری مهمّ است که از حوصلهٔ فکر بزرگ‌ترین محقّقان عالم خارج است و از عجایب این است که همهٔ بزرگان علمای اهل سنّت اعتراف کردند که در وقت کشتن حسین بن‌علی علیه‌السلام از زمین خون می‌جوشید.

بیت المقدس، مطلع وحی و محلّ اشراق دین

جوشیدن خون از زمین، آن هم از زمین بیت‌المقدّس، به چه معنی است؟ قصّه‌اش عبارت از این است که اصلاً مطلع وحی و مشرق دین برای تمام جوامع بشری و مطلع دین در دنیا بیت‌المقدّس است. محلّ طلوع موسی بن عمران علیه‌السلام، محلّ شروق عیسی بن مریم علیه‌السلام، محلّ جلوهٔ تمام این سلسله انبیاء علیهم‌السلام آن‌جاست؛ همانطور که مطلع ظهور ابراهیم علیه‌السلام، اسماعیل علیه‌السلام و مشرق ظهور نیّر اعظم خاتم انبیا محمّد بن عبد الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، مکّه است.

عکس العمل بیت المقدس، در برابر خون اباعبدالله الحسین علیه‌السلام

از آنجا که بیت المقدّس کانون وحی آسمانی است و مسجد الأقصی قبلهٔ نخست پرستش الهی است و چون امام حسین علیه‌السلام آن کسی است که زنده کنندهٔ وحی و آیین تمام انبیاست، این است که باید این نقطه در شهادت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، عکس‌العمل نشان بدهد. پس معلوم می‌شود که اصلاً داستان امام حسین علیه‌السلام از ریشه و اصل یک داستانی است جدا از همهٔ داستان‌ها.

این‌جا جای حیرت کمّل است، این‌جا جایی است که خواه ناخواه دنیا باید سر فرود بیاورد و در اطراف این قضیّه تحقیق کند. از نظر مدرک، هیچ دانشمند گران مایه‌ای نیست مگر این‌که به این چند کلمه‌ای که الآن گفتم اعتراف کرده است.

معجزهٔ عاشورا در نظام هستی

و از نظر تحقیق مطلب آن‌چنان که گفتم خواه ناخواه نشان می‌دهد که عاشورای امام حسین علیه‌السلام در نظام هستی همان اثری را می‌آورد که شقّ‌القمر پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده، همان کاری را می‌کند که ابراء اکمه و ابرص عیسی علیه‌السلام کرده[۱]، همان کاری را می‌کند که عصای موسی بن عمران علیه‌السلام کرده است.[۲] پس روز عاشورا یک روز عادّی معمولی نیست.

تخلّف از عزای امام حسین علیه‌السلام، تمرّد از سنّت تکوین و تشریع

این مردمانی که از تحصیلات علمی بی بهره و از تمام مدارک بی‌خبرند و به جوانان عزادار می‌گویند که این عزا و این نوحه و این غوغا برای چیست؟ چرا نمی‌آیند تا ما این مدارک متقن را به آنان نشان بدهیم. این مطالب روی یک اصول علمی و مبانی منطقی است که در هیچ یک از مجامع علمی جهان قابل انکار نیست، به آنها

---

۱. ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ في بُيُوتِكُمْ إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ.﴾ در حقیقت، من [عیسی علیه‌السلام] از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام: من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم، آن گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم مسلماً در این [معجزات]، برای شما - اگر مؤمن باشید - عبرت است.» آل‌عمران(۳): ۴۹. و همچنین رجوع شود به سورهٔ: المائدة(۵): ۱۱۰.

۲. ﴿فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبين﴾؛ پس [موسی] عصایش را افکند به ناگاه اژدهایی آشکار شد. الاعراف(۷):۱۰۷؛ الشعراء (۲۶): ۳۲.

﴿فَأَلْقى مُوسى عَصاهُ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُون﴾. الشعراء (۲۶):۴۵؛ ﴿فَأَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظيم﴾. الشعراء (۲۶):۶۳؛ ﴿وَ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّب﴾. النمل(۲۷): ۱۰؛ القصص(۲۸):۳۱؛ ﴿وَ إِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً﴾. البقره(۲): ۶۰؛ ﴿أَوْحَيْنا إِلى مُوسى إِذِ اسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً﴾. الاعراف(۷): ۱۶۰.

بفهمانید که اصلاً تخلّف از عزای حسین بن علی علیه السلام، یعنی تخلّف از عالم هستی؛ سرپیچیدن در مقابل عزای حسین علیه السلام و سر خم نکردن در مقابل این پرچم سیاه، یعنی سرفرازی و گردن‌کشی در مقابل کبریاء پروردگار؛ خضوع نکردن برای حسین بن علی علیه السلام، یعنی تمرّد از سنّت تکوین و تشریع.

باید مغزها با کسب علم بیدارتر شود و دل‌ها بیشتر متوجّه بشود. به قدری واقعهٔ عاشورا مهمّ است که وقتی فلاسفهٔ بزرگ می‌خواهند بگویند که حادثه‌ای در جهان اتفاق می‌افتد که آن حادثه تمام نظام خلقت چه جان‌دار چه بی‌جان را متأثّر می‌کند، مَثَل می‌زنند به روز عاشورای حسین بن علی علیه السلام، قضیّه این‌قدر اهمیّت دارد.

حالا که مطلب این‌جور است اگر بناست زمین بر حسین علیه السلام خون گریه کند اگر آدم بر حسین علیه السلام اشک نریزد، این آدم از جماد پست‌تر است.[۱] مردمی که اصلاً دلشان بر حسین بن علی علیه السلام نسوخته، مردمی که در عمرشان چشمشان بر امام حسین علیه السلام تر نشده است، به حکم سنّت قطعی که مورد اتّفاق بین تمام ملل مسلمان است، این مردم از سنگ سیاه پست‌ترند.[۲] قلوبهم: ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾[۳].

---

۱. قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: «بِأَبِي وَ أُمِّي الْحُسَيْنَ الْمَقْتُولَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوَحْشِ مَادَّةً أَعْنَاقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ يَبْكُونَهُ وَ يَرْثُونَهُ لَيْلاً حَتَّى الصَّبَاحِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَإِيَّاكُمْ وَ الْجَفَاءَ.»؛ حضرت علی علیه السلام فرمود که پدر و مادرم فدای حسینم باد، حسین در پشت کوفه کشته خواهد شد، به خدا قسم گویا می‌بینم که وحوش گردن‌های خود را بر قبرش کشیده و بر او می‌گریند و از شب تا صبح بر او مرثیه می‌خوانند و وقتی حال وحوش چنین باشد پس شما انسان‌ها از جفاء به او حذر کنید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۵؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۸۹.

۲. عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ.»؛ «از اصبغ بن نباته نقل شده که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خشک شدن اشک چشم‌ها به خاطر سختی دل‌ها بوده و سختی دل‌ها به علت گناهان زیاد است.» علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۸۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۴۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص۵۵.

۳. ﴿قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾؛ پس از آن دلهای شما چون سنگ، سخت گردید حتی سخت تر از سنگ. البقرة (۲): ۷۴.

انقلاب عاشورا، در تمام نظام هستی

پس عزای امام حسین علیه السلام تنها از لوازم بشریّت نیست، از لوازم بودن در منطقهٔ قلمرو عبودیّت پروردگار است و فلسفهٔ عزای حسین علیه السلام این است. یک عدّه ابلهان خیال می‌کنند این قضیه یک قضیّهٔ شیعی است. باز یک عدّه‌ای دیگر مانند اینان تصوّر می‌کنند این حادثه یک حادثه اسلامی است، باز یک عدّه نادانان تصوّر می‌کنند یک قضیّه بشری است، ولی محقّقین و متفکّرین عالم روی مبانی علمی استنباط می‌کنند که اصلاً عاشورای حسین علیه السلام یک واقعهٔ جهانی است؛ یعنی در تمام نظام هستی انقلاب ایجاد کرده و موج در اقیانوس وجود انداخته است. این ریشهٔ کار امام حسین علیه السلام است.

نفی باطل و اثبات حق

امّا اثراین کار چیست؟ و این درخت چه میوه دارد؟ وقتی ریشه این بود، میوهٔ این ریشه چیست؟ میوهٔ این ریشه که از امروز برخاست و تمام دنیا را پر کرد، یک مطلب است و آن مطلب عبارت از اینست که دو نقش بستگی دارد به وجود امروز: نقش نفی باطل و نقش اثبات حقّ؛ یعنی اگر امروز نبود و کار حسین بن علی علیهما السلام نبود، طومار تمام قواعد دین یک‌باره در هم نوردیده و هیچ اثری از مآثری که انبیاء علیهم السلام آورده بودند نبود.[1]

اهداف پنجگانهٔ قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام

وقتی سیّدالشهدا علیه السلام حرکت نموده و عازم رفتن شد، وصیتی خطاب به برادرشان محمد حنفیه نگاشت که یک دنیا مطلب است. اهداف این حرکت را بیان فرمود و جهان روز به روز دارد این کلمات را تشریح می‌کند.

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۳، پاورقی۱.

سید الشهدا علیه السلام فرمود:

هدف اوّلم: عبارت از این است که رفتنم برای تنافس در سلطنت نیست، یعنی حرکت من به هوس زمامداری و فرمانروایی نیست، پس چرا می‌روم و به چه منظور می‌روم؟

آن حضرت در نامه‌ای به شیعیان بصره نوشتند: می‌روم تا معالم دین خدا را بنمایانم،[1] معالم یعنی چه؟ معالم یعنی نشانه‌ها، می‌روم تا نشانه‌های دین را ارائه کنم و مظاهر اسلام را به دنیا نشان بدهم، این یک هدفم.

هدف دوّمم: عبارت از این است: «لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي» قیام من برای طلب اصلاح در امّت جدّم می‌باشد.

هدف سوّمم: آن است که امر به معروف بنمایم. «أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ»

هدف چهارمم: آن است که نهی از منکر کنم. «وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».

هدف پنجمم: آن است که کتاب و سنّت را زنده کنم «وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام.»[2]

این نقشه‌ای است که خود ابا عبد الله الحسین علیه السلام بیان می‌کند که رفتن من فقط به این منظور است و بس.

باید فهمید کسی که امروز کشته می‌شود کیست؟ و مردم امروز برای چه گریه

---

۱. امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به شیعیان بصره اینگونه نوشتند: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، من الحسين بن عليّ إلى مالك بن مِسْمَع، و الأحنف بن قيس، و المنذر بن الجارود، و مسعود بن عمرو، و قيس بن الهيثم، سلام عليكم؛ أمّا بعد، فإنّي أدعوكم إلى إحياء معالم الحقّ وإماتة البِدَع، فإن تجيبوا تهتدوا سُبل الرّشاد، و السّلام»؛ بسم اللّه الرّحمن الرّحيم. از حسین بن علی علیه السلام به مالک بن مسمع و أحنف بن قیس، و منذر بن الجارود، و مسعود بن عمرو، و قیس بن الهیثم، سلام علیکم؛ اما بعد. شما را به احیای معالم حق و اماتهٔ بدعت‌ها دعوت می‌کنم. اگر اجابت کنید راه راست یابید. والسلام» روضة الصفا، میرخواند، ج۳، ص۱۱۸.

منبع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتیبة، ص۲۳۳.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۳٤، پاورقی۱.

می‌کنند؟ مردم امروز گریه می‌کنند برای دست بریدهٔ قمر بنی هاشم علیه‌السلام، برای فرق شکافته علی اکبر علیه‌السلام.

اگر می‌خواهید بدانید قمر بنی هاشم علیه‌السلام کیست، این سخن را گوش بدهید. گرچه در مقامات قمر بنی هاشم علیه‌السلام، قضیّه فوق این حرف‌هاست.

اوّل منبر از بزرگترین علمای سنّی گفتم که عاشورا چیست، آخر منبر هم از علمای شیعه می‌گویم تا مردم متوجّه بشوند غوغا چه غوغایی است و داستان چه داستانی است.

حکایتی از شیخ انصاری رحمه‌الله نابغهٔ نایاب بشریّت

شیخ انصاری رحمه‌الله مردی است که مادر علم، کم‌تر مثل او زاییده است. امروز روز وصف عظمت او نیست. این مرد عالی مقام، از یکی از بلاد مورد مطالبه قرار می‌گیرد که از نجف یک شخص عالمی برای ما بفرستید.

شیخ رحمه‌الله نه آن است که ما به این زودی بتوانیم تصوّر کنیم که کیست؟ شیخ انصاری رحمه‌الله آن کسی است که دنیا اعتراف می‌کند که او از آن نوابغ نایاب بشریّت است و از آن مغزهای طراز اوّل عالم بشریّت است. شیخ رحمه‌الله فرماندهٔ صد میلیون شیعه بوده و میلیون‌ها لیره در آن زمان از زیر دستش رد می‌شده، ولی وقتی که از دنیا رفت، تمام دارایی‌اش هفده تومن بوده. آن علمش که سیطرهٔ علم او دنیا را پر کرده و این هم عملش که وضع عملش عالم را گیج کرده است. این است که وقتی خلیفهٔ عثمانی از والی عراق برنامهٔ زندگی شیخ انصاری رحمه‌الله را پرسید، او به خلیفهٔ عثمانی گفت که اگر می‌خواهی علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در علم ببینی و اگر می‌خواهی فاروق اعظم را در زهد ببینی باید شیخ انصاری رحمه‌الله را ببینی، شیخ رحمه‌الله چنین مردی است.

آن‌وقت از یک چنین مردی و از یک چنین فحلی، شخص عالمی را طلبیدند، بسیار تأمّل نمود تا یکی را انتخاب کرد. شیخ انصاری رحمه‌الله آن هنگام که این شخص را فرستاد، تا دم دروازه به همراهی و بدرقه‌اش رفت و برگشت.

رفتن شیخ ﷺ تا دم دروازه نکته‌ای بسیار مهمّ و با عظمت است.

فردای آن روز، به شیخ انصاری ﷺ خبر دادند که این شخص برگشته است. شیخ ﷺ پریشان شد که چرا برگشته، به دیدنش رفت و گفت: چرا آمدی؟

گفت: دیروز که بدرقه‌ام کردی وارد کربلا شدم. خوب گوش بدهید، ببینید چه غوغایی است.

رؤیای صادقهٔ شاگرد شیخ انصاری ﷺ

گفت: از نجف به کربلا رفتم. وارد کربلا شدم. به خواب رفته و خودم را در بهشت دیدم، به من قصری نشان دادند که دیدم تمام قصرهای عالم در مقابل این قصر گویی خرابه‌ای بیش نیست، پرسیدم این قصر از کیست؟ گفتند: این قصر از آنِ توست و تو سه شب دیگر در این قصر منزل می‌کنی.

دنبال آن قصر دیگری به من نشان دادند که دیدم باز قصر من در مقابل آن قصر گویی مثل یک خرابه‌ای بیش نیست. چشمم که به آن قصر افتاد اصلاً تمام بهشت را فراموش کردم. گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: این قصر از شیخ مرتضی انصاری ﷺ است.

بعد از این قصر، قصر سومی را به من نشان دادند که باز دیدم قصر تو در مقابل آن قصر یک خرابه‌ای بیشتر نیست. پرسیدم: این قصر مال کیست؟ گفتند: این قصر از ملّا آقای دربندی ﷺ است. تا من این کلمه را شنیدم در عالم رؤیا متحیّر ماندم. گفتم: شیخ ما کجا، ملّای دربندی ﷺ کجا؟!

ملّای دربندی ﷺ مردی است برازنده[1] ولی چه حسابی در این عالم است که

---

۱. (الدربندي) ملا آقا بن عابد بن رمضان علي بن زاهد الشرواني الحائري شيخ فقيه متكلم محقق مدقق، جامع المعقول و المنقول، عارف بالفقه و الأصول، كان من تلامذة شريف العلماء، و كان له في حب أهل البيت عليهم السلام سيما سيد الشهداء ﷺ مقام رفيع و تغير أحواله من اللطم و البكاء و غير ذلك من شدة ←

قصر شیخ انصاری ﷺ با این تفوّق علمی و عملی‌اش، در مقابل قصر ملّای دربندی ﷺ، مثل یک ستاره در مقابل خورشید باشد؟!

قصر ملّای دربندی ﷺ یکی از قصرهای اختصاصی ابا عبد الله الحسین ﷺ

تا این حیرت برای من پیش آمد، به من گفتند داستان این است: این قصری که به تو داده‌اند زاییدهٔ علم و عمل توست. این قصری هم که به شیخ ﷺ داده‌اند، مولود علم و عمل شیخ است. امّا این قصری که به ملّای دربندی ﷺ داده‌اند، نه از علم اوست و نه از عمل او، این یکی از قصرهای اختصاصی حسین بن علی ﷺ است و چون ملّای دربندی ﷺ برای عزای پسر فاطمه ﷺ منبر می‌رفته، سیّدالشهدا ﷺ از قصور اختصاصی‌اش این قصر را به ملّای دربندی ﷺ حواله داده است. این نه قصری است که به علم و عمل بشود به آن رسید. این قصر اختصاصی حسینی است.

حال توجّه کنید! بعد از این که خواب را برای شیخ انصاری ﷺ تعریف نمود، گفت: شما دو شب به من مهلت بدهید. اگر خواب من تعبیر شد و از دار دنیا رفتم، دیگر مجالی نیست تا به سفر بروم، اگر هم تعبیر نشد من بار سفر می‌بندم.

آن عالم برازنده، خواب را برای شیخ ﷺ گفت. چنان‌که در خواب به او گفته بودند: «این قصر، مال توست و سه شب دیگر جایت این‌جاست» همچنان شد و او در آن شب موعود، در وادی‌السّلام زیر خاک خفته بود.

→ مصیبته علی الحسین المظلوم ﷺ في أیام عاشوراء مشهور. یحکی انه کان یعظم کتب العلم سیما کتب الحدیث، و انه کلما أخذ تهذیب الشیخ یقبله و یضعه علی رأسه و یقول: کتب الحدیث مثل القرآن المجید یلزم احترامه . له الخزائن، و أسرار الشهادة و السعادة الناصریة و غیر ذلك...» الکنی و الألقاب، محدث قمی، ج۲، ص۲۲۸.

همچنین: [الدربندي] فقیه أصولي متکلم محقق مدقق جامع للمعقول و المنقول. أعیان الشیعة، سید محسن امین، ج۲، ص۸۷.

مقام والای قمر بنی هاشم علیه السلام در کلام ملّای دربندی رحمه الله

اینها را گوش دادید، حال ببینید داستان چیست؟ خوب گوش بدهید و توجّه کنید، این مقدّمات برای این کلمه بود: ملّای دربندی رحمه الله به آذربایجان آمد. وارد تبریز که شد، به منبر رفته و گفت: امروز می‌خواهم برای شما مردم از کسی سخن بگویم که از تمام ملائکه بالاتر است، إلّا چهار نفر: یکی جبرئیل، یکی میکائیل، یکی اسرافیل، یکی عزرائیل.

بعد کمی فکر کرد و گفت: از این حرفم گذشتم از هر چهار نفر ملک مقرّب هم بالاتر است، امروز می‌خواهم برای شما از کسی سخن بگویم که از تمام ملائکهٔ کروبیّین بالاتر است، إلّا از حملهٔ عرش.

سپس کمی فکر کرده و برانداز نموده و حساب کرد. بعد از فکر و تأمّل گفت: از حرفم گذشتم و از سخنم برگشتم. نه تنها مقامش از کروبیّین بالاتر است، از هر هشت نفر حملهٔ عرش هم مرتبه‌اش بالاتر است، مردم همه گیج‌اند که ملّای دربندی چه می‌خواهد بگوید؟

ناگهان پرده از کار برداشته و گفت: مردم! من امروز می‌خواهم برای شما از قمر بنی هاشم ابالفضل العبّاس علیه السلام سخن بگویم. من امروز به اسم قمر بنی هاشم علیه السلام دم می‌زنم و در این پیراهن عرق نموده و می‌خواهم این عرق را برای شب اوّل قبرم ذخیره کنم. آن روز ملّای دربندی رحمه الله در تبریز در مقامات قمر بنی هاشم علیه السلام یک مجلس سخن گفت.

شفای امراض لا علاج، به پیراهن ملّای دربندی رحمه الله

بزرگان علماء و فقهای مذهب، به این قضیه اعتراف نمودند. یکی از عجایب عالم این است: ملّای دربندی رحمه الله بعد از این گفتگو از منبر فرود آمد، مردم تبریز پیراهن ملای دربندی رحمه الله را تکه تکه کرده و هر کدام تکه‌ای را برداشتند.

یکی از علمای بزرگ نجف می‌گوید: من در آن وقت در تبریز جزء محصّلین

علوم دینی بودم. یک رشته از پیراهنی که آن روز ملّای دربندی‌ﷺ در آن پیراهن، مصیبت قمر بنی هاشم‌ﷺ را خوانده بود، به دست من افتاد. - البته مصیبت خواندن با آن علم و عمل ملّای دربندی‌ﷺ و با آن صفا و اخلاص ملّای دربندی‌ﷺ-. این تکّه از پیراهن را به نجف آوردم. در نجف اشرف هر شخصی به دردی که طبیبان بغداد جوابش می‌کردند، مریض می‌شد، او را در خانهٔ من می‌آوردند، من آن تکّه پیراهن را که ملّای دربندی‌ﷺ به اسم قمر بنی هاشم‌ﷺ در آن عرق کرده بود، میان آب می‌زدم و به آن مریض می‌دادم، از مرض شفا پیدا می‌کرد.

دستگاه، یک چنین دستگاهی است؛ ملّای دربندی‌ﷺ در گفتگوی قمر بنی هاشم‌ﷺ عرق می‌کند و پیراهن او این اثر را دارد!

شفاعت در صحرای محشر، به دستان بریدهٔ حضرت ابالفضل‌ﷺ

مقام حضرت ابالفضل العباس‌ﷺ این چنین است. ابالفضل العبّاس‌ﷺ آن‌قدر عظمت و مقام دارد که روز قیامت آن گاه که طبق را از روی دستان بریدهٔ او برداشتند، حساب محشر یکسره می‌شود.[1] این مقام قمر بنی هاشم‌ﷺ است. چرا اینجور

---

۱. [قال الدربندي:] سمعت عن بعض من أثق به أنه نقل عن بعض المتتبعين في كتب المقاتل: إذا صار يوم القيامة و اشتد الأمر على أهل المحشر بعث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أمير المؤمنين عليه السّلام إلى فاطمة عليها السّلام لتحضر مقام الشفاعة. فيقول أمير المؤمنين صلّى اللّه عليه و آله: يا فاطمة، ما عندك من أسباب الشفاعة و ما ادّخرت لأجل هذا اليوم الذي فيه الفزع الأكبر. فتقول فاطمة عليها السّلام: يا أميرالمؤمنين، كفانا لأجل هذا المقام اليدان المقطوعتان من ابني العباس»؛ زمانی که روز قیامت امر بر مردم شدت می‌گیرد و کار دشوار می‌شود رسول خدا‌ﷺ و امیرالمومنین‌ﷺ از حضرت زهرا‌ﷺ طلب می‌کنند که چه چیزی برای شفاعت امروز ذخیره کرده‌ای؟ می‌فرمایند: ای امیرالمومنین دو دست بریدهٔ فرزندم عباس، برای شفاعت مرا کفایت می‌کند. اسرار الشهادة، دربندی، ص۳۳۹؛ ترجمه اسرار الشهادة، دربندی، ج۲، ص۱۱۰۰؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۱، ص۲۷۶.

همچنین: «إن ما تحتج به فاطمة الزهراء عليها السّلام يوم الحساب يدا أبي الفضل عليه السّلام، و ثنية أبيها المصطفى صلّى اللّه عليه و آله، و ثوب الحسين عليه السّلام المخرق بالنبال و السيوف.» على الأكبر عليه السّلام، مقرم، ص۸۸ به نقل از جواهر الايقان و أسرار الشهادة.

است؟ نکته‌اش چیست؟ نکته‌اش این است: در مشرق و مغرب عالم بگردید، در تواریخ ملل دنیا بگردید، ببینید کدام جوانمرد است که هنگامی که دستش بریده شده و خون مثل فوّاره می‌ریزد داد بزند:

وَ اللّٰهِ إِنْ قَطَعْتُمُوا يَمِينِي إِنِّي أُحَامِي أَبَداً عَنْ دِينِي[1]

آن بشری که می‌گوید: حتی اگر دست از بدنم جدا بشود، پیوند بین من و دینم جدا شدنی نیست، صاحب دین یک چنین برکتی به وجودش می‌دهد.

امام حسین علیه‌السلام صاحب تمام اسرار الهی

حضرت ابالفضل علیه‌السلام با این عظمت، آن ابالفضل علیه‌السلام که اسمش این‌گونه مشکل گشاست، آن ابالفضل علیه‌السلام که قبرش این‌گونه معجزنماست، آن ابالفضل علیه‌السلام که امام چهارم علیه‌السلام فرمود: «حضرت ابا الفضل العباس علیه‌السلام فردای قیامت مقامی در درگاه خدا دارد که جمیع شهدا به آن مقام غبطه می‌خورند»، «فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ»؛[2] جان خود را فدای امام حسین علیه‌السلام نمود، چراکه امام حسین علیه‌السلام صاحب تمام اسرار خداست.[3]

---

۱. فَفَرَّقَهُمْ فَكَمَنَ لَهُ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْجُهَنِيُّ مِنْ وَرَاءِ نَخْلَةٍ وَ عَاوَنَهُ حَكِيمُ بْنُ طُفَيْلٍ السِّنْبِسِيُّ فَضَرَبَهُ عَلَى يَمِينِهِ فَأَخَذَ السَّيْفَ بِشِمَالِهِ وَ حَمَلَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ يَرْتَجِزُ:

وَ اللّٰهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنِّي أُحَامِي أَبَداً عَنْ دِينِي
وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ نَجْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

فَقَاتَلَ حَتَّى ضَعُفَ فَكَمَنَ لَهُ الْحَكِيمُ بْنُ الطُّفَيْلِ الطَّائِيُّ مِنْ وَرَاءِ نَخْلَةٍ فَضَرَبَهُ عَلَى شِمَالِهِ فَقَالَ:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَيْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي

فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

منابع: مقتل الحسین علیه‌السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱۷۹؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۵۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۰.

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ ←

اسم اعظم و اسماء حسنای الهی

ای مردم، امروز خون کسی روی زمین ریخته شد که با ریخته شدن خون او، اسم اعظم خدا بر روی زمین ریخت.[٤] اسماء حسنای خدا روی زمین ریخته شد.[(۱)] [٥]

مواریث جمیع انبیا علیهم‌السلام و علم تمامی سفرا علیهم‌السلام

امروز مواریث جمیع انبیا علیهم‌السلام روی زمین ریخت. علم تمام سفراء علیهم‌السلام روی زمین ریخته شد. امام حسین علیه‌السلام آن کسی است که هرچه در سینهٔ ابراهیم علیه‌السلام بود، در سینهٔ او بود؛ هرچه در سر انگشت سلیمان علیه‌السلام بود، در بند انگشت او بود؛ هرچه در دست موسی بن عمران علیه‌السلام بود، در چنگ او بود؛ هرچه در نفس عیسی بن مریم علیه‌السلام بود، در دهان او بود؛[٦] امام حسین علیه‌السلام آن کسی است که آن‌چه در چهرهٔ پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، در جبین او بود؛ امام حسین علیه‌السلام آن کسی است که آن‌چه در سینهٔ حیدر کرّار علیه‌السلام بود در سینهٔ او بود.

قَالَ: نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام، فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: ... رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ علیه‌السلام، فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ علیه‌السلام عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»؛ امام سجاد علیه‌السلام به عبید اللّه بن عباس بن علی ابن ابی طالب علیه‌السلام نگاهی کرد و اشک چشمش را گرفت و فرمود ... خدا عمویم عباس را رحمت کند که جانبازی کرد و خود را فدای برادر کرد تا دو دستش قطع شد و خدا در عوض به او دو بال داد که بدانها با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند چنانچه به جعفر بن ابی طالب عطا کرد و برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی مقامی است که در قیامت همهٔ شهدا و اولین و آخرین بدان غبطه خورند.» مقتل الحسین علیه‌السلام، أبومخنف أزدی، ص۱۷٦؛ أمالی، شیخ صدوق، ص٥٤٧؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۲۷٤

۱. امام صادق علیه‌السلام ذیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها﴾ فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَايَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا...» سوگند به خدا ماییم آن اسماء حسنایی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد. کافی، کلینی، ج۱، ص۱٤٤؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص٤۲؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج۲، ص٦۱۷، بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۱، ص٦.

بعد از این وقتی رو به کربلا ایستاده و گفتید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ»[۱]

آن‌وقت می‌فهمید که سیّدالشهدا علیه‌السلام کیست؟ چنین واقعه و داستانی در عالم هستی سابقه نداشته و نخواهد داشت. کار به جایی رسید که یک چنین خونی روی خاک ریخت، آن هم چه‌گونه؟ به گونه‌ای که ارکان وجود را لرزاند.[۲] این است که واقعهٔ شهادت حسین بن علی علیهماالسلام را تا ابد باید زنده نگه داشت.

خوشا به حال شما مردم! فقط کاری کنید مردم که بین شما و صاحب امروز جدایی نیافتد. امروز روز عاشوراست. شما مردها و شما مخدّراتی که امروز در این مجلس و محفل آمده‌اید، جوری نشود که رشتهٔ ارتباط شما با پسر فاطمه علیهاالسلام قطع شود. چه وقت این رشته با پسر فاطمه علیهاالسلام قطع می‌شود؟

---

۱. فرازی از زیارت امام حسین علیه‌السلام. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۰۱؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۰۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۹؛ مزار، مشهدی، ص۳۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۷ و ج۹۸، ص۲۱۰.

۲. فرازی از زیارت امام حسین در نیمهٔ شعبان: « ... أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْكُمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ سُكَّانُ الْجِنَانِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ...» شهادت می‌دهم که به سبب شهادت شما اظله و ارکان عرش و همه مخلوقات به لرزه در آمد و آسمان و زمین و سکّان بهشت و خشکی‌ها و دریا بر شما گریستند. إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۳۴۲؛ مزار، شهید اول، ص۱۴۴؛ مصباح، کفعمی، ص۴۹۲؛ بلد الأمین، کفعمی، ص۲۸۲.

همچنین: فرازی از زیارت امام حسین به روایت امام صادق علیه‌السلام: «...أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ...»؛ شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن گشت و سراپرده‌های عرش خدا را لرزاند و تمام خلائق بر آن گریستند. کافی، کلینی، ج۴، ص۵۷۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۶۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۵۱.

راه برقراری ارتباط با امام حسین علیه‌السلام

ای زنانی که حرف مرا می‌شنوید! کدام وقت رشتهٔ رابطهٔ شما با سیّدالشهدا علیه‌السلام بریده و قطع خواهد شد؟ زینب کبری علیهاالسلام شبانگاه که به زیارت قبر جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از خانه بیرون آمد، پدرش امیرمؤمنان علیه‌السلام چراغ را کم نور می‌نمود تا کسی دخترش زینب کبری علیهاالسلام را نبیند.[1] ۷۰

شما زنان اگر بنا شد با موی پریشان در مقابل چشم بیگانگان در کوچه و بازار بیایید، انتظار نداشته باشید که هنگام مردن، سیّدالشهدا علیه‌السلام به بالین شما قدم رنجه کند. این‌جاست که رابطه قطع می‌شود.

ای مردانی که در این محفلید! رابطهٔ شما با حسین بن علی علیهماالسلام کی قطع می‌شود؟ رابطهٔ شما با امام حسین علیه‌السلام آن دم قطع می‌شود که وقتی دفتر عمل شما را نگاه کنند ببینند آن عملی که در طومار یزید است در طومار شما هم هست. چون روز عاشوراست من به شما مردم می‌گویم بشنوید و به دیگران هم بگویید.

ای جوانانی که انتظار می‌کشید تا روز عاشورا بیاید و برای پسر زهرا علیهاالسلام بر سر و

---

۱. «حدّث يحيى المازني، قال: كنت في جوار أمير المؤمنين علیه‌السلام في المدينة مدّة مديدة، و بالقرب من البيت الّذي تسكنه زينب ابنته، فلا- و اللّه- ما رأيت لها شخصا، و لا سمعت لها صوتا. و كانت إذا أرادت الخروج لزيارة جدّها رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله تخرج ليلا، و الحسن عن يمينها، و الحسين عن شمالها، و أمير المؤمنين أمامها، فإذا قربت من القبر الشريف سبقها أمير المؤمنين علیه‌السلام فأخمد ضوء القناديل، فسأله الحسن مرّة عن ذلك؟ فقال: أخشى أن ينظر أحد إلى شخص اختك زينب.» .یحیی مازنی روایت کرده است: مدّتها در مدینه در خدمت حضرت علی علیه‌السلام به سر بردم و خانه‌ام نزدیک خانه زینب دختر امیر المؤمنین علیه‌السلام بود. به خدا سوگند هیچ‌گاه چشمم به او نیفتاده صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می‌خواست به زیارت جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برود، شبانه از خانه بیرون می‌رفت، در حالی که حسن علیه‌السلام در سمت راست او و حسین علیه‌السلام در سمت چپ او و امیر المؤمنین علیه‌السلام پیش رویش راه می‌رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا نزدیک می‌شد، حضرت علی جلو می‌رفت و نور چراغ را کم می‌کرد. یک بار امام حسن علیه‌السلام از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت فرمود: می‌ترسم که کسی به خواهرت زینب نگاه کند. زینب الکبری، علامه نقدی، ص۶۲-۶۳.

سینه بزنید، باید بدانید که نمی‌شود از یک طرف برای پسر پیغمبر ﷺ نوحه سرایی کرد و سینه زد و عزا گرفت و از یک طرف دست به ورق قمار زد. نمی‌شود از یک طرف گفت یا حسین ؑ و از یک طرف لب به جام شراب، آلوده کرد. شما باید بدانید که سر بریده و چوب خیزران یک طرف بود، شیشهٔ شراب و وسیلهٔ قمار یک طرف بود.(۱)

نماز، یکی از راه‌های ارتباط با ابا عبدالله الحسین ؑ

شما جمعیّت اگر می‌خواهید با پسر پیغمبر ﷺ رابطه داشته باشید، نمی‌شود تا بعد از طلوع آفتاب بخوابید و برای خدا سجده نکنید و اسمتان را در طومار امام حسین ؑ بنویسند.

---

۱. امام رضا ؑ فرمودند: «لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ ؑ إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَوُضِعَ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ فَأَقْبَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفُقَّاعَ فَلَمَّا فَرَغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوُضِعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرَةٍ وَ بُسِطَ عَلَيْهِ رُقْعَةُ الشِّطْرَنْجِ وَ جَلَسَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ يَلْعَبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ أَبَاهُ وَ جَدَّهُ ﷺ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ فَمَتَى قَامَرَ صَاحِبَهُ تَنَاوَلَ الْفُقَّاعَ فَشَرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ صَبَّ فَضْلَتَهُ عَلَى مَا يَلِي الطَّسْتَ مِنَ الْأَرْضِ فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَ اللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى الشِّطْرَنْجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنَ ؑ وَ لْيَلْعَنْ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ بِعَدَدِ النُّجُومِ.» هنگامیکه سر مبارک حسین بن علی ؑ را به شام بردند، یزید ملعون امر کرد که آن سر را در مجلسش گذاشتند و طعام حاضر ساختند آن ملعون با اصحاب خود شروع کردند به طعام خوردن و شراب نوشیدن. پس از فراغت، امر کرد آن سر مبارک را در میان طشتی گذاشتند و در زیر تخت گذاشتند و بر روی تخت سفره شطرنج پهن کردند و آن ملعون نشست به شطرنج بازی و نام حسین و پدر بزرگوارش و جد امجدش ﷺ را می‌برد و سخریه و استهزا به ایشان می‌نمود و چون بر حریف خود در قمار باختن غالب می‌آمد سه مرتبه شراب می‌خورد یعنی سه پیاله پس از آن و باقیماندهٔ آن را در کنار طشت بر روی زمین می‌ریخت. پس هر کسی که از شیعیان ما باشد از شراب خوردن و شطرنج بازی کردن دوری کند و هر کس شراب یا شطرنج ببیند باید حسین ؑ را یاد کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند و اگر چنین کرد حقتعالی گناهان او را محو کند اگر چه به عدد ستاره ها باشد. عیون أخبار الرضا ؑ شیخ صدوق، ج۲، ص۲۵؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج٤، ص٤١٩؛ الدعوات، قطب راوندی، ص١٦٢؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲۰، ص٦٦٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص١٧.

امروز که روز عاشوراست، سپیدهٔ صبح که سر زد، بانگ مؤذّن امام حسین علیه السلام به الله اکبر بلند شد، علی اکبر علیه السلام اذان گفت، صف به جماعت بسته شد، حسین بن علی علیهما السلام نماز جماعت خواند.[۱]

مردمی که می‌خواهند با امام حسین علیه السلام رابطه داشته باشند، راهش این است که گفتم. اگر جز بر این راه بروی:

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی
کین ره که تو می‌روی به ترکستان است[۲]

امیدواری به درگاه اهل بیت علیهم السلام

به خدا آنچنان امیدوارم به ولایت پسر فاطمه علیها السلام که هرگز گمان نمی‌کنم امروز از این مجلس، احدی دست خالی بیرون برود. می‌دانید در خانهٔ چه کسی آمده‌اید؟ می‌دانید امروز به گدایی به درگاه که آمده‌اید؟ به خدا تمام مردم از مرد و زن امروز در این حسینیّه به دریای رحمت آمده‌اید. همهٔ شما وقتی بیرون بروید پاکیزه‌اید، فقط کاری کنید که دیگر آلوده نشوید.

---

۱. [هنگام صبح عاشورا] امام غریب گرم مناجات با قاضی الحاجات بود ناگاه صدای اذان اصحاب به سمع امام علیه السلام رسید. حجاج بن مسروق مؤذن عامه بود و شاهزاده علی اکبر مؤذن خاصه همینکه صدای اذان گفتن علی اکبر به الله اکبر بلند شد امام علیه السلام دل در برش طپید. ریاض القدس، قزوینی، ج۱، ص۲۹۱.

همچنین: سفیده صبح روز عاشورا که طالع شد، حضرت علیه السلام با اصحاب مهیای نماز صبح شدند. اما وضو گرفت، معلوم نیست. باید تیمم کرده باشند. حضرت علیه السلام، مؤذنی داشت، حجاج بن مسروق بود. یکی از شهداست که همیشه او اذان می‌گفت. حضرت علیه السلام فرمود که امروز علی اکبر علیه السلام اذان بگوید. جناب علی اکبر علیه السلام اذان گفت. حضرت علیه السلام نماز کردند، و همه اقتداء کردند. مجالس، علامه شیخ جعفر شوشتری، مجلس ششم ماه محرم.

۲. گلستان، سعدی، باب دوم، حکایت ششم.

زیارت ضریح شش گوشه، آرزوی سکّان ملأ اعلی

الآن می‌خواهم یک قافله دل را از این‌جا بردارم، کجا ببرم؟ کنار قبر شش گوشه. این قبر چه قبری است؟ قبری که امام ششم علیه السلام فرمود: هر روز هفتادهزار ملک از آسمان به زمین فرود می‌آیند[1] ۰۹ هفتاد هزار ملک برای چه می‌آیند؟ چون دور قبر امام حسین علیه السلام یک محیطی است: بیست و پنج ذراع جلوی او، بیست و پنج ذراع پشت سر، بیست و پنج ذراع بالای سر، بیست و پنج ذراع پایین پا، این حدّی که گفتم جایی است که هیچ آنی نیست مگر این‌که یک فوجی از ملائکه از آسمان به این نقطه و از این نقطه به آسمان در حال نزول و صعود هستند.[2] ۱۰ این نقطه است

---

۱. «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ كُلَّ مَسَاءٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ لَيْلَتَهُمْ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ انْصَرَفُوا إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ تَنْزِلُ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ نَهَارَهُمْ حَتَّى إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ انْصَرَفُوا إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَأْتُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَيُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ». داود رقّی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال مخلوقی زیادتر از فرشتگان نیافریده، در هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شده و از اوّل شب تا طلوع صبح بیت اللّه الحرام را طواف می‌کنند و پس از طلوع صبح به طرف قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله برگشته و به آنجا که رسیدند به حضرتش سلام نموده و بعدا به نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام رفته و به آن جناب سلام کرده و پس از آن به نزد قبر حسین علیه السلام آمده و بر آن وجود مبارک سلام داده و قبل از طلوع آفتاب به آسمان عروج می‌کنند و پس از ایشان فرشتگان روز که آنها نیز هفتاد هزار نفر هستند به زمین آمده ابتداء بیت اللّه الحرام را طواف کرده و طول روز به آن اشتغال دارند و پس از غروب آفتاب به طرف قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و بر آن جناب سلام داده و پس از آن نزد قبر امیر المؤمنین علیه السلام می‌آیند و بر آن حضرت سلام کرده و بعد به نزد قبر حسین علیه السلام حاضر شده و بر آن جناب سلام داده و سپس پیش از غروب آفتاب به آسمان می‌روند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲٤؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص۹٦؛ الیقین، سید ابن طاووس، ص۲۵۸؛ عقد النضید، محمد بن حسن قمی، ص۱۳؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۲۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۷، ص۱۱۷.

۲. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ←

که جای اجابت دعاست[۱] و این نقطه است که خزینهٔ کرم خداست هر روز هفتادهزار ملک رخصت دارند بیایند در این نقطه دور این قبر شش گوشه بگردند و

إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ حُرْمَةً مَعْلُومَةً- مَنْ عَرَفَهَا وَ اسْتَجَارَ بِهَا أُجِيرَ قُلْتُ فَصِفْ لِي مَوْضِعَهَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ امْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ فَامْسَحْ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِمَّا يَلِي وَجْهَهُ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رَأْسِهِ وَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ مُنْذُ يَوْمَ دُفِنَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ مِعْرَاجٌ يُعْرَجُ فِيهِ بِأَعْمَالِ زُوَّارِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ.»؛ اسحاق بن عمّار گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: برای جای قبر حسین بن علی ﷺ حریم معلومی می‌باشد، کسی که آن را بداند و پناهنده به آن شود پناه داده می‌شود. محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم مکان حریم قبر را برای من بیان فرمائید: حضرت فرمودند: از مکانی که امروز قبر آن است این طور ارزیابی کن: از هر یک جوانب چهارگانه یعنی: جانب پا و جلو و پشت و سر بیست و پنج ذراع اندازه بگیر و مساحتی که از ملاحظه آن بدست می‌آید حریم قبر می‌باشد. و مکان قبر روزی که حضرت در آن دفن شدند باغی از باغهای بهشت بوده، و در همان جا نردبانی نصب شده و اعمال زوّار آن جناب را بوسیله آن به آسمان می‌برند و هیچ فرشته و پیامبری در آسمان نیست مگر از خدا در خواست می‌کند که به او اذن زیارت قبر حسین ﷺ داده شود پس دسته‌ای برای زیارت به پائین آمده و گروهی پس از زیارت به بالا می‌روند. کافی، کلینی، ج۴، ص۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۵۷؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۹۴ (شیخ صدوق عبارت و لیس من ملك و لانبي .... را نقل نکرده)؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۴، ص۵۱۱.

و با اختلاف در این عبارت: «فليس ملك في السماوات و لا في الأرض..»: مزار، شیخ مفید، ص۱۴۱؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۷۲؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی،ص۷۲۲؛ مزار، مشهدی، ص۳۳۹؛ بحار الانوار، ج۹۸، ص۱۱۰.

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ ﷺ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَانِياً وَ رَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ.» از محمّد بن مسلم روایت شده که گفت: از حضرت امام محمّد باقر و امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین ﷺ مقام امامت را نصیب ذریهٔ آن بزرگوار نمود، و شفاء امراض را در تربت مقدس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. و ایامی که زوار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و بر می‌گردند جزء عمر آنان شمرده نمی‌شود. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۷؛ بشارة المصطفی، طبری، ص۳۲۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۱؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۲۱.

حوائجشان را بخواهند[1] [11]. این هفتاد هزار ملک وقتی به آسمان برمی‌گردند، ملکوتیان به دیدنشان میایند از آنها می‌پرسند: دیگر چه آرزویی دارید؟ جوابی که می‌دهند این است: می‌گویند فقط آرزوی ما این است که ای کاش یک بار دیگر به ما اجازه بدهند برویم دور این قبر بگردیم. این آرزوی سکّان ملأ اعلاست. شب‌های جمعه پیغمبران خدا ﷺ می‌آیند،[2] آن‌ها باید بیایند حوائجشان را بخواهند.

یا اباعبد الله ﷺ:

گرچه دوریم به یاد تو سخن می‌گوییم

بُعد منزل نبود در سفر روحانی

---

۱. «حَدَّثَنِي أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَكَّلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْحُسَيْنِ ﷺ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ شُعْثاً غُبْراً وَ يَدْعُونَ لِمَنْ زَارَهُ وَ يَقُولُونَ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ زُوَّارُ الْحُسَيْنِ ﷺ افْعَلْ بِهِمْ وَ افْعَلْ بِهِمْ [كَذَا كَذَا].» از حضرت أبی عبد اللّه ﷺ نقل کرده‌اند که آن جناب فرمودند: از روزی که حضرت حسین بن علی ﷺ شهید شده‌اند تا زمانی که خدا بخواهد یعنی تا قیام قائم ﷺ خداوند هفتاد هزار فرشته را مبعوث فرموده که با حالی ژولیده و گرفته هر روز بر حضرتش صلوات فرستاده و طلب رحمت می‌کنند. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۸۱؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۵۴.

۲. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا أَتَى الْحِيرَةَ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ صَفْوَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى تُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الْزَمْ ذَلِكَ يُكْتَبْ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيل»؛ از صفوان جمّال نقل شده که وی گفت: وقتی حضرت ابو عبد الله ﷺ به حیره تشریف آوردند به من فرمودند: آیا مایل به زیارت قبر حسین ﷺ هستی؟ عرض کردم: فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می‌کنی؟ حضرت فرمودند: چگونه آن را زیارت نکنم و حال آنکه خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیا و اوصیا به زمین هبوط کرده و او را زیارت می‌کنند. البتّه حضرت محمّد ﷺ افضل انبیا و ما افضل اوصیا هستیم. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۲۲۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۲۰۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۶۰.

صبح عاشورا

حالا که قلب‌ها آماده است وقت رفتن به کربلاست، نزدیک ساعت ده است. حالا در کربلا چه غوغایی است؟ من درست نمی‌دانم. امّا همین اندازه می‌توانم بگویم الآن دیگر نوبت رسیده است که یک نفر، یک نفر بیایند اجازه بگیرند و به میدان بروند.[۱]

صبح امروز آفتاب که طلوع کرد حمله‌ای ناگهانی به خیمه‌ها شد، در این حمله ناگهانی قسمت عمدهٔ اصحاب سیّدالشهدا علیه السلام کشته شدند[۲] ۱۲۰ این جمعیّتی که

---

۱. «كَانَ كُلُّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ وَدَّعَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَيُجِيبُهُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ نَحْنُ خَلْفَكَ وَ يَقْرَأُ: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ [ثمّ يحمل، فيقتل، حتّى قتلوا عن آخرهم (رضوان اللّه عليهم)، و لم يبق مع الحسين إلّا أهل بيته]»؛ یک به یک از اصحاب آن حضرت می‌آمدند و رخصت جهاد می‌طلبیدند و آن امام مظلوم را وداع می‌کردند و می‌گفتند: السّلام علیک یا بن رسول اللّه! حضرت می‌فرمود: و علیک السّلام! برو که ما نیز به زودی پشت سر تو می‌آییم! و این آیه را می‌خواند: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾؛ "پس بعضی مرگ خود را دریافتند و بعضی انتظار می‌کشند". مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۵۰؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۲۸۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۲۹ (با اختلاف کم).

۲. «قَالَ الرَّاوِي فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِسَهْمٍ وَ قَالَ اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى وَ أَقْبَلَتِ السِّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ فَقَالَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السِّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ. فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمْلَةً وَ حَمْلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ علیه السلام جَمَاعَةٌ»؛ راوی گفت: عمر بن سعد پیش آهنگ لشکر کوفه شد و تیری به طرف سربازان حضرت پرتاب نمود و گفت: در نزد فرماندار عبید اللّه گواه من باشید که نخستین کسی که تیر به سوی حسین پرتاب نمود من بودم این بگفت و تیرها مانند قطرات باران باریدن گرفت حضرت به یارانش فرمود: رحمت خدا بر شما باد برخیزید و مرگی را که چاره‌ای از آن نیست آماده شوید که این تیرها رسولان مرگند از دشمن به سوی شما پس دو لشکر پاره از روز را با هم جنگیدند و چند حمله یکی پس از دیگری کردند تا آنکه عدّه زیادی از یاران حضرت شهید شد. لهوف، سید ابن طاووس، ص۶۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۵۵.

باقی ماندند، این‌ها دور هم نشستند و گفتند: ما یک نفر، یک نفر می‌رویم،[۱] شاید هر کدام بتوانیم دو دقیقه، یا سه دقیقه به حیات قلب عالم امکان کمک کنیم. یک نفر، یک نفر رفتند تا نوبت رسید به بنی هاشم.

افتتاح و ختم دفتر شهادت بنی‌هاشم علیهم‌السلام

آن‌گاه که نوبت به بنی‌هاشم رسید، کاری کرد تا افتتاح دفتر از طرف خودش بشود و ختم دفتر هم از طرف خودش بشود. وقتی یک کسی می‌خواهد به یک آستان بزرگی یک دسته گل تقدیم کند، اوّل و آخر، نخبهٔ گل‌ها را اختیار می‌کند، امام حسین علیه‌السلام اوّل گلی که انتخاب کرد، رعنا جوانش بود.[۲] ۱۳ پسرش را خواست، به دست خودش لباس رزم را چون کفن به قد و بالای جوانش پوشاند.[۳] ۱۴ یک

---

۱. کتب مقاتل از جمله ابن نما حلی در مثیر الاحزان ص۴۲ و سید بن طاووس در لهوف ص۶۱ و خوارزمی در مقتل الحسین ج۲، ص۱۲ و ابن صباغ در فصول المهمه، ج۲، ص۸۲۳ و دیگر مقاتل، جنگ انفرادی اصحاب سید الشهدا علیه‌السلام را ذکر نموده اند که البته دلیل بر شجاعت ایشان می‌باشد.

۲. «فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهاً وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقاً فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى علیه‌السلام عَيْنَهُ وَ بَكَى.» یاران امام حسین علیه‌السلام همه به شهادت رسیدند و جز خاندانش کسی باقی نماند، در این هنگام علی اکبر علیه‌السلام برای رفتن به میدان آماده شد، او دارای زیباترین چهره، و نیکوترین سیرت بود، از پدرش اجازه رفتن به میدان طلبید، امام علیه‌السلام به او اجازه داد، سپس نگاهی مأیوسانه به قد و قامت علی اکبر علیه‌السلام نمود، و چشمانش را به زیر افکند و گریه کرد. لهوف، سید بن طاوس، ص۶۷.

و همچنین: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام: «أَنَّ أَوَّلَ قَتِيلٍ قُتِلَ مِنْ وُلْدِ أَبِي طَالِبٍ مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنُهُ عَلِي»؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۵؛ عوالم، إمام حسین علیه‌السلام؛ شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۷؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۱: (با اختلاف در عبارت).

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، أبی فرج اصفهانی، ص۷۶.

۳. پس امام حسین «علیه السلام» از بسیاری ناله و زاری او به دست مبارک خود سلاح در وی پوشانید و زره و جوشن بر وی راست کرد و کمر ادیم که از آن حضرت امیر بود بر میان او بست و مغفر فولادی بر فرق مبارکش نهاد و بر اسب عقابش سوار گردانید. روضة الشهدا، کاشفی، ص۴۱۹.

نگاهی به قد و بالای پسر کرد[۱] و گفت: خدا مرگ را بر تو مبارک کند.[۲] ۱۵.

این اوّل گلی بود که در این دسته گل گذاشت. آخر گلی که گذاشت چه گلی بود؟ دستهٔ گل را به که ختم کرد؟[۳]

تصرّف شریعهٔ فرات به یک حملهٔ سید الشهدا علیه السلام در لحظات واپسین

همین که خواست کار را تمام کند، اوّل وارد شریعهٔ فرات شد. چرا وارد شریعه شد؟ آمد میان شریعهٔ فرات که دو نمایش بدهد: یک نمایشش این بود که بفهماند الآن من برادر ندارم، برادرزاده ندارم، پسرم علی علیه السلام غرقه به خون میان خیمه‌ها آرمیده است،[٤] بچّهٔ شیرخواره‌ام زیر خاک خوابیده است.[۱۶] خودم مانده‌ام یکّه و تنها امّا

---

۱. «...خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ أَكْثَرُ مِنْ عَشْرِ سِنِينَ فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ وَ أَرْخَى عَبْرَتَهُ...». مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۱.
و نیز رجوع شود به صفحهٔ قبل پاورقی۲.

۲. «سید الشهدا علیه السلام به پسرش بشارت و وعدهٔ کشته شدن می‌داد و به عوض آب دادن این را می‌فرمود: إرجع إلى الميدان بارك الله لك في القتل. جواهر الایقان، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲٦۰ و در ص۲٤۸: «وقتی علی اکبر از پدرش آب خواست آن امام مظلوم فرمود: وا غوثاه، یا بنيّ! اصبر قليلا يسقيك جدك شربة لا ظمأ بعدها أبدا فارجع بارك الله فيك»؛ و ص۲۵۷: «فرمود: ای جانم، ای علی اکبر، به سوی میدان مراجعت نما؛ بارك الله لك في القتل» خداوند مرگ را برایت مبارک گرداند.

۳. ختم دفتر شهادت کلیه در کربلا به شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام تحقق پذیرفت و ختم دفتر شهادت، در دائرهٔ اصحاب و مقاتلین کربلا، به حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام و ختم دفتر شهادت، در دائرهٔ اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام به حضرت علی اصغر علیه السلام و به نقلی حضرت عبدالله بن حسن علیه السلام تحقق یافته است.

٤. هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید و امام حسین بر بالین فرزندش آمد به جوانان دستور داد و فرمود: «احْمِلُوا أَخَاكُمْ فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ.»؛ اینک بیائید نعش برادرتان را بردارید پس آنها آمدند بدن مبارک علی اکبر علیه السلام را در پیش خیمه‌ای که برابر آن مقاتله می‌کردند گذاردند. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص١٦٤؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۰۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٦۵(با اندکی تفاوت)؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۵۵(به هیمن مضمون)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص٤٤؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۷.

←

هنوز این قدرت را دارم که شریعهٔ فرات را به یک حمله تصرّف کنم. امروز غوغا کرد با یک چنین آتشی یک حمله کرد، به یک حمله فرات را گرفت[۱] ۱۷۰ فهماند که من بیچاره نیستم، درمانده نیستم، این یک کارش بود.

عطش ذوالجناح و ننوشیدن آب

اما کارم دوّمش: این اسبی که زیر قدمش بود این اسب جگر سوخته بود، لب تشنه بود. راضی نشد این حیوان در عطش بسوزد و بگدازد. راه شریعهٔ فرات را در پیش گرفت. اسب را وارد شریعه کرد. جان جهانی قربان تو، یا اباعبدالله علیه السلام تا کجا را نظر داشت «السّلام علیک یا رحمة الله الواسعة و یا باب نجاة الأمّة»[۲] اسب وارد

→

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص٣٤١؛ مقاتل الطالبیین، أبی الفرج اصفهانی، ص٧٧؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج٢، ص٣٧؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٧٤؛ نهایة الأرب، نویری، ج٢٠، ص٤٥٥: (با اندکی تفاوت).

١. «رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ عَنِ الْجَلُودِيِّ أَنَّ الْحُسَيْنَ حَمَلَ عَلَى الْأَعْوَرِ السُّلَمِيِّ وَ عَمْرِو بْنِ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيِّ وَ كَانَا فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ عَلَى الشَّرِيعَةِ وَ أَقْحَمَ الْفَرَسَ عَلَى الْفُرَاتِ فَلَمَّا أَوْلَغَ الْفَرَسُ بِرَأْسِهِ لِيَشْرَبَ قَالَ علیه السلام أَنْتَ عَطْشَانٌ وَ أَنَا عَطْشَانٌ وَ اللَّهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ فَلَمَّا سَمِعَ الْفَرَسُ كَلَامَ الْحُسَيْنِ شَالَ رَأْسَهُ وَ لَمْ يَشْرَبْ كَأَنَّهُ فَهِمَ الْكَلَامَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ اشْرَبْ فَأَنَا أَشْرَبُ...»؛ ابن شهر آشوب از جلودی نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که با تعداد چهار هزار نفر مرد موکل شریعه بودند حمله کرد و اسب خود را به فرات رسانید هنگامی که اسب سر خود را خم کرد که آب بیاشامد امام حسین علیه السلام فرمود: تو عطشان و من هم عطشانم، به خدا قسم من آب نمی‌آشامم تا تو آب بیاشامی. وقتی آن اسب سخن امام را شنید سر خود را بلند کرد و آب نیاشامید. گویا کلام امام را فهمید. امام حسین علیه السلام فرمود: بیاشام من هم می‌آشامم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٢١٥؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٣، ص٥٠٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥١؛ ریاض الابرار، سید نعمت الله جزائری، ج١، ص٢٢٩؛ عوالم، إمام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص٢٩٤؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندری، ص٤١١؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج٢، ص١٣- ١٤.

٢. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که حضرت فرمودند: «...وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ هُوَ ابْنِي وَ وَلَدِي وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَخِيهِ وَ هُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ كَهْفُ الْمُسْتَجِيرِينَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ ←

شریعه شد آنها که واردند می‌دانند اسب‌های عربی خیلی باهوشند، تربیت شده‌اند، معلَّمند، مهم عبارت از این است که این اسب در عین حالی که حیوان است امّا از نظر ملکوت وجود، خبردار است که جان جهان بر پشت او سوار است. وقتی اسب وارد شریعهٔ فرات شد، هر کاری کرد این حیوان سر نزدیک آب نبرد.[۱] لا إله إلّا الله.

دل مرد و زن می‌لرزد. وقت، وقت خجالت نیست. جمعیّتی که در میان آفتاب نشسته‌اید، ای مردمی که الآن در درون و بیرون این حسینیّه غرق عزایید، مسلّم همه آزرده‌اید. خواب راحتی نکردید. الآن شما هم با بدن‌های خسته این‌جا زانو به زمین زده‌اید ولی آفتابی که اینجا بر تن شما می‌تابد کجا و آفتابی که بر زخم‌های تن پسر زهرا علیها السلام تابید کجا؟ شما مردم دیشب صیحه زدید و عزاداری کردید، خسته‌اید، امّا خستگی شما کجا و خستگی زینب کبری علیها السلام کنار نعش علی اکبر علیه السلام کجا؟[۲]

طَاعَتُهُ طَاعَتِي مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي...» امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۷؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۳۰۸؛ الفضائل، ابن شاذان، ص۱۰؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۹۸؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۲۹۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص۳۹.

۱. رجوع شود به صفحه قبل، پاورقی۱.

۲. هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید: «خَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي يَا أُخَيَّاهُ وَ ابْنَ أُخَيَّاهُ وَ جَاءَتْ حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ.» حضرت زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمده با ناله اندوهناکی برادر و برادرزاده را ندا می‌داد و بالاخره بی‌تاب شده خود را بر اندام پاک او افکند. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱٦٤: با این اختلاف(قال حمید بن مسلم ازدی: و كأني أنظر إلى امرأة خرجت مسرعة كأنها الشمس الطالعة تنادي يا أخياه ويا ابن أخاه قال فسألت عليها فقيل هذه زينب ابنة فاطمة ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله فجاءت...)؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۰۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٦٥(با اندکی تفاوت)؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب،ج۲، ص۳۱٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٤؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۱(از ابومخنف نقل کرده است)؛ مقاتل الطالبیین، أبی الفرج اصفهانی، ص۷۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی،ج۲، ص۳۷.

همچنین همین مضمون در این منابع: لهوف، سید بن طاووس، ص٦۷؛ مثیر الأحزان، ابن نما، ص۵۱.

منابع اهل تسنن: منتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن جوزی، ج۵، ص۳٤۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۸۷.

سید الشهدا علیه السلام در کنار فرات

حال که دل‌ها منقلب است، می‌خواهم روز عاشورا دو سه کلمه مصیبت بخوانم: وقتی دید ذوالجناح لب به آب نمی‌زند، اوّل کاری که کرد، دست‌ها را زیر آب برد، یک کف آب برداشت جلو لب خودش آورد، خواست بفهماند: ای ذوالجناح! لب به آب بزن، تا ما زودتر از میان شریعه بیرون برویم، بعضی توهّم نمودند که سید الشهدا علیه السلام می‌خواستند آب بیاشامند، ولی به خدا امام حسین علیه السلام لب به آب نمی‌زد، برادرش کنار این آب آمد و تشنه لب برخاست، چطور سیّدالشهدا علیه السلام لب به آب خواهد زد؟ همچنان که دست نزدیک لب آمد، تیری به دهان مبارک و تیری به پیشانی اصابت نمود. یک وقت مردم دیدند، خون از دهانش می‌ریزد با دهان خونین از میان شریعه بیرون آمد.[1] ۱۸.

---

۱. خوردن تیر به دهان مبارک حضرت علیه السلام: «و اشتدّ عطش الحسین[علیه السلام] فدنا من الفرات لیشرب، فرماه حصین بن نمیر بسهم، فوقع في فمه، فجعل یتلقّی الدّم بیده، و رمی به إلی السّماء، ثمّ حمد اللّه و أثنی علیه، ثمّ قال اللّهمّ إنّي أشکو إلیك ما یصنع بابن بنت نبیّك، اللّهمّ أحصهم عددا، و اقتلهم بددا، و لا تبق منهم أحدا.» تشنگی حسین علیه السلام شدت یافت. ناگزیر رود فرات را قصد کرد که آب بنوشد. حصین بن نمیر او را هدف تیر قرار داد. تیر به دهانش اصابت کرد. او خون را از دهان خود با کف دست گرفت و حواله آسمان کرد. خداوند را حمد و ثنا کرد و گفت: «خداوندا! من نزد تو شکایت می‌کنم از آن‌چه نسبت به فرزند دختر پیغمبر تو مرتکب شده‌اند. خداوندا! آن‌ها را یک یک بکش و پراکنده کن و یک تن از آن‌ها را باقی مگذار.» منابع اهل تسنن: کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٧٦؛ نهایة الارب، نویری، ج٢٠، ص٤٥٧(با اندکی تفاوت). و به همین مضمون: المنتظم، ابن جوزی، ج٥، ص٣٤٠؛ مختصر فی أخبار البشر تاریخ أبی الفداء، أبی الفدا، ج١، ص١٩١.

* خوردن تیر به پیشانی مبارک حضرت علیه السلام: «فقصدوه القوم و هو في ضمن‌ذلك یطلب شربة ماء، فکلّما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه بأجمعهم حتّی أحالوه عنه ثمّ رماه رجل من القوم یکنّی أبا الحتوف الجعفيّ لعنه اللّه بسهم، فوقع السّهم في جبهته، فنزعه من جبهته، فسالت الدّماء علی وجهه و لحیته، فقال صلوات اللّه علیه: اللّهمّ إنّك تری ما أنا فیه من عبادك هؤلاء العصاة، اللّهمّ أحصهم عددا، و اقتلهم بددا، و لا تذر علی وجه الأرض منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا.» و آن حضرت در دفع آن حملات می‌کوشید و چون عطش بر وی غالب شده بود، هر لحظه به جانب فرات می‌تاخت و دشمنان میان او و فرات حایل شده بودند و نمی‌گذاشتند که به کنار آب رسد. در این اثنا، ملعونی مُکَنی به ابو الحتوف تیری بر پیشانی امام ←

شیون زینب کبری علیها السلام

پشت خیمه‌ها آمد و خواهرش زینب علیها السلام را صدا زد، همچنان که خواهر آمد، یک کلمه آهسته به زینب علیها السلام گفت، امّا شیون زینب علیها السلام اهل حرم را بیچاره کرد، تا نگاه کرد دید برادر با این چهره آمده است، آیا چه خبر است؟ چه داستان است؟ فرمود: خواهر برو یک پیراهن کهنه برایم بیاور.

دیگر زینب علیها السلام فهمید کار از کار گذشته است. دانست چراغ عمر برادرش رو به خاموشی می‌رود. دامن برادر را گرفت. ای یادگار جدّ و پدرم! ای باقی‌ماندهٔ برادر و مادرم! فرمود: خواهرم صبر کن! صبر کن![1] [19] این کلمه را به زینب علیها السلام گفت و پیراهن کهنه را پوشید.[2]

وداع آخرین

پس از آن سیدالشهدا علیه السلام به خواهرش زینب کبری علیها السلام فرمود: بگو دخترانم همه بیایند. خواهرانم همه بیایند. آمدند پروانه‌وار دورش را گرفتند- لا إله إلّا الله- یکی می‌گوید بابا ما را به حرم جدمان برگردان.[3] یکی می‌گوید: بابا فرزندانت در این شب تار به که پناه ببرند.[4] از همه خداحافظی کرد و رفت دیگر این زن و بچّه از حال

→

حسین زد و او تیر را کشید و خون بر روی و موی آن جناب ریخت. سپس امام حسین روی به جانب آسمان کرد و گفت: خداوندا! من نزد تو شکایت می‌کنم از آن‌چه نسبت به فرزند دختر پیغمبر تو مرتکب شده‌اند. خداوندا! آن‌ها را بکش و پراکنده کن و یک تن از آن‌ها را باقی مگذار. تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۳۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۱ و ص۵۲.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۹.

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۵۵، پاورقی۱.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۵۴، پاورقی۱.

۳. رجوع شود به مجلس اول، ص۵۲، پاورقی۲.

۴. رجوع شود به ص۵۳ پاورقی۱.

آقا خبر نداشتند. فقط گاهی حمله می‌کرد، به بالای بلندی می‌آمد و با صدای بلند فریاد می‌زد: «لا حَولَ وَ لا قُوةَ إلّا بِاللّه»[1] [20]. می‌خواست بگوید: خواهرم آسوده باش و زینب کبری علیها السلام می‌فهمید برادر زنده است. می‌گفت: «لا حَولَ وَ لا قُوةَ إلّا بِاللّه»؛ یعنی سکینه‌ام غصّه نخور، هنوز سایهٔ پدر بر سر داری.

لحظهٔ شهادت و شیههٔ ذو الجناح

گوشهٔ میدان آمده و ایستاد تا یک ساعتی استراحت کند، «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً»،[2] [21]. یک مرتبه سنگی آمد و به پیشانی نازنینش خورد. خون از پیشانی جاری شد، دامن

---

۱. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَّارِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ: «... فَيَحْمِلُ عَلَيْهِمْ فَيَنْهَزِمُونَ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَقَامِهِ [مرکزه] و هو یقول: " لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ."»؛ حضرت بر آن جماعت -که شماره آنان به سی هزار رسیده بود- حمله می‌کرد و آنان چون ملخهایی که پراکنده می‌شوند، از مقابل وی فرار می‌کردند و سپس به مقام و مرکز خود برمی‌گشت و پیوسته بر زبانش ورد " لا حول ولا قوة الا بالله " بود. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص٥٤؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٧٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥٠؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٢٩٣؛ شرح الشّافیة،ابن أمیر الحاجّ، ص٣٧٢؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤١٠؛ معالی السّبطین، علامه مازندرانی، ج١، ص٢١٨-٢٢٠ .

۲. «...فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَما هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ فَقَالَ عليه السلام بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرُهُ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ». امام حسین علیه السلام ایستاد تا اندکی استراحت کند. ضعف بر بدنش غالب شده بود و دیگر قدرت جنگ نداشت. در این هنگام ناگاه سنگی آمد و بر پیشانیش خورد. دامنش را بلند کرد تا خون پیشانیش را پاک کند. ناگاه قلب او هدف تیر سه پر زهرآلود قرار گرفت. فرمود:«بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه، به نام خدا و توکّل بر خدا و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.» سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا تو می‌دانی که اینان مردی را می‌کشند که در سراسر زمین، جز او پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. سپس با دست آن تیر را از پشت بیرون آورد، خون همچون ناودان جاری شد. دیگر نتوانست جنگ کند. لهوف، سیدبن طاووس، ص٧١؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص٥٥(با اختلاف‌کم)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥٣؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ بحرانی، ص٢٩٥.

پیراهن را بالا زد تا خون پیشانیش را پاک کند. دیگر این‌جا گفتنی نیست. سه ساعت گذشت. دیگر صدای سیّدالشهدا علیه السلام به حرم نرسید.[۱] ۲۲ خبر ندارند در این میدان چه می‌گذرد. -اگر روز عاشورا نبود من نمی‌گفتم.- دیگر این زن و بچّه ندانستند چه شد، آن‌ها ندیدند چه پیش آمد.

همین اندازه می‌گویم اهل حرم زانوی غم در بغل گرفته بودند، ناگهان صدای شیههٔ ذوالجناح بلند شد. آن وقت بچّه‌ها خبردار شدند که چه خبر است. همه به هم خبر دادند که پدر از میدان برگشت. همه به استقبال پدر رفتند. تا دامن خیمه را بالا زدند، دیدند ذوالجناح بدون سوار و با زین واژگون به سوی خیام می‌آید، ناگاه همه فریاد زدند: وا محمّدا.[۲] ۲۳

---

۱. قال أبو مخنف: «بقي الحسين علیه السلام ثلاث ساعات من النّهار ملطّخا بدمه، رامقا بطرفه إلى السّماء، و ينادي: يا إلهي صبرا على قضائك، و لا معبود سواك، يا غياث المستغيثين. فتبادر إليه أربعون فارسا، يريدون حزّ رأسه الشّريف المكرم المبارك المقدّس المنوّر، و يقول عمر بن سعد: ويلكم عجّلوا بقتله»؛ أبو مخنف می‌گوید: سه ساعت مغشیا علیه و به خون غلطان افتاده بود و لشکریان او را زنده می‌دانستند و بیمناک بودند که با او نزدیک شوند و می‌گفت: صبرا علی قضائك یا ربّ! لا إله سواك یا غیاث المستغیثین! این هنگام چهل تن از اشرار کفار و سران سپاه در گرد آن حضرت پرسه زدند. عمر بن سعد گفت: «مادرتان به عزایتان بنشیند! هرچه زودتر کار او را به پایان برسانید.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودّة، قندوزی، ج۳، ص۸۲.

به همین مضمون در این منابع: ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۹٤؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی ، ص٤۲۵ دربندی با این عبارت آورده است: (بقي الحسين مكبوبا على الأرض ملطّخا بدمه ثلاث ساعات).

۲. «أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَ نَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ جَعَلَ يَرْكُضُ وَ يَصْهَلُ فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله صَهِيلَهُ فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْناً علیه السلام قَدْ قُتِلَ وَ خَرَجَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَنْدُبُ وَ تَقُولُ وَا مُحَمَّدَاهْ هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ قَدْ سُلِبَ الْعِمَامَةَ وَ الرِّدَاءَ»؛ و اسب حسین علیه السلام آمد و یال خود را به خون او آغشته کرد و دوان دوان شیهه می‌کشید چون دختران حسین شیهه او را شنیدند بیرون دویدند و اسب بی‌صاحب دیدند و دانستند که حسین علیه السلام کشته شده، ام کلثوم دختر حسین دست بر سر نهاد و شیون سرداد و می‌گفت وا محمداه! این حسین است که در بیابان است و عمامه و ردایش به غارت رفته. أمالی، شیخ صدوق، ص۲۲٦؛روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۲۲؛ عوالم، إمام حسین علیه السلام شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۷۱؛ نفس ←

→

مهموم، شیخ عباس قمی، ص۳٤۱؛ دمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص۳٦۳.

همچنین: روی انه لما قتل الحسین ﷺ [وضع] فرسه ناصیته فی دمه و أقبل یرکض نحو خیمة الحسین و یصهل، فلما رأیته النسوة علمن قتل الحسین بذلك فرفعن أصواتهن بالصراخ، و أقبل القوم لعنهم اللّه إلی الخیمة فاستلبوا بزة النسوة حتی أخذوا من أذنی أم کلثوم قرطیها و خرموا أذنها و ضربوا الخیمة بالنار.» تاریخ الاسلامی المعروف باسم التاریخ المظفری، ص۲۰۸.

و همچنین: فرازی از زیارت ناحیه مقدسه: «وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً وَ إِلَی خِیَامِكَ قَاصِداً مُحَمْحِماً بَاکِیاً فَلَمَّا رَأَیْنَ النِّسَاءُ جَوَادَكَ مَخْزِیّاً وَ أَبْصَرْنَ سَرْجَكَ مَلْوِیّاً بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ لِلشُّعُورِ نَاشِرَاتٍ وَ لِلْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ وَ لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِیلِ دَاعِیَاتٍ...»؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٥۰٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲٤۰.

پی نوشت:

۱. «حكى ابن عيينه عن جدته ... و نحروا ناقة في عسكرهم ... (و طبخوها) فطبخوها فصارت مثل العلقم.»؛ ابن عیینه از جده اش نقل می‌کند که پس از کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] [لشکر عمر بن سعد] شتری را از لشکر حسین بن علی[ﷺ] نحر کردند و آن را پُختند. گوشت آن همانند علقم بسیار تلخ گشت. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۶؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۱۹.

و همچنین: «عن سفيان بن عيينة، قال: حدّثني جدّتي، قالت: لمّا قتل الحسين بن عليّ صلوات اللّه عليه ساقوا إبلا عليها ورس، فلمّا نحرت رأين[رأينا] لحومها مثل العلقم.»سفیان بن عیینه از جده‌اش نقل می‌کند هنگام شهادت امام حسین[ﷺ] شتری [از لشکر امام حسین[ﷺ]] را که بر روی او ورس (نوعی گیاه) بود برای نحر کردن می‌کشیدند پس هنگامی که شتر را نحر نمودند گوشت آن همانند علقم[گیاهی بسیار تلخ] تلخ گشت. ثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۳۳۷؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۸۱.

و همچنین: «عن أبي الوصي قال: نحرت الإبل التي حمل عليها رأس الحسين و أصحابه، فلم يستطيعوا أكلها، كانت لحومها أمرّ من الصّبر.»؛ ابی الوصی نقل می‌کند شتری را که سر حسین بن علی[ﷺ] و یارانش را بر روی آن حمل می‌کردند، نحر نمودند؛ اما آن قدر گوشت آن شتر تلخ شده بود که نتوانستند آن را بخورند. منتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ابن جوزی، ج۵، ص۳٤۲؛ الرّدّ علی المتعصّب العنید، ابن جوزی، ص٤۵؛ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۷۷.

به همین مضمون با اختلاف در عبارت در منابع شیعه به نقل از ابومخنف: مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۱٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۳۰۵؛ عوالم امام حسین[ﷺ]، بحرانی، ص٦۱۸.

۲. «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي[اعلمتني] أَيُّ عَلَامَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ قُلْتُ لَمْ تُرْفَعْ حَصَاةٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِنِّي وَ إِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لقريبان[قريبان].»؛ زهری گوید که عبد الملک مروان به من گفت: به من خبر بده که چه نشانه ای در روز کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] اتفاق افتاد؟ گفتم: که هیچ سنگی را در بیت المقدس بر نداشتند مگر این که در زیر آن خون تازه یافت شد. پس عبد الملک گفت: من و تو در این حدیث و گفتار قرین و مثل هم هستیم. معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۹؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٦ (هیثمی گوید: رواه الطبرانی و رجاله ثقات)؛ کفایة الطّالب، کنجی شافعی، ص٤٤٤.

همچنین: «حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاقِدُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْبَلْخِيُّ [السُّلَمِيُّ] قَالَ لِي أَبُو الْحُسَيْنِ وَ أَخْبَرَنِي عَمِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ- قَالَ مَا رَفَعْنَا حَجَراً وَ لَا مَدَراً وَ لَا صَخْراً إِلَّا وَ رَأَيْنَا تَحْتَهَا دَماً عَبِيطاً يَغْلِي...»؛ مردی از اهالی بیت المقدس گفت: به خدا قسم ←

→

اهالی بیت المقدس و اطرافش در شام همان روزی که امام حسین﵇ کشته شد، از جرین با خبر شدیم. راوی از او پرسید چگونه؟ پاسخ داد: هیچ سنگ و کلوخ و تخته سنگی از زمین برنداشتیم مگر اینکه زیرش خون تازه‌ای دیدیم که می‌جوشید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۰، باب ۲۴، ح۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۸۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۴؛ عوالم امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۵۶.

«قال أبو سعيد الخدري: ما رفع[لم يرفع] حجر في [من]الدنيا لما [يوم] قتل الحسين[﵇]إلا و[وجد] تحته دم عبيط.» از ابو سعید خدری نقل شده است که: هنگام کشته شدن حسین[﵇] هیچ سنگی در دنیا از زمین برداشته نشد مگر این که در زیر آن خون تازه بود. تذکرة الخواصّ، سبط ابن الجوزی، ص۱۵۵؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۱؛ معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول، زرندی حنفی، ص۹۹؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۴؛ جواهر العقدین، سمهودی، ص۴۱۵- ۴۱۶؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۲۰.

همچنین: «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ﵇ [ابن علي] لَمْ يَبْقَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَصَاةٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ هنگامی که حسین بن علی﵇ شهید شد در بیت المقدّس سنگی باقی نماند مگر زیر آن خون تازه بود. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۱؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۸۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۵.

منبع اهل تسنن: بغیه الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۳۷. با این اختلاف(لم یرفع حجر ببیت المقدس إلا وجد دم عبیط) در این منابع: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۳؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳۶۲؛ الأنس الجلیل، مجیر الدین حنبلی، ج۱، ص۲۸۵.

و همچنین: «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي أَيُّ عَلَامَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇ قَالَ قُلْتُ لَمْ تُرْفَعْ [لا يرفع- ما رفعت] حَصَاةٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۴۴۷؛ ملاحم و الفتن ، سید ابن طاووس، ص۳۳۷؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۶۳؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۶۱ و ص۲۶۸؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۸۷.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۹؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۲۸:(ما رفع بالشام حجر یوما قتل الحسین ابن علي ألا عن دم) ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳۶۳(با اختلاف کم)؛ بغیه الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۳۷؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۹، ص۱۹۶(هیثمی گوید: رواه الطبراني و رجاله ثقات)؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۱۷.

و همچنین: «يوم قتل الحسين﵇اظلمّت علينا ثلاثا، و لم يمس أحد من زعفرانهم شيئا، فجعله على وجهه إلّا احترق، و لم يقلّب حجر ببيت المقدس إلّا وجد تحته دم عبيط.» بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۶.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ←

→

ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٦۲؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳٤؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۷؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦.

و همچنین: «... لَمْ يُرْفَعْ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ حَجَرٌ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ وَ أَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ حَمْرَاءَ كَأَنَّهُ الْمَلَاحِفُ الْمُعَصْفَرَةُ إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِالنِّسْوَةِ وَ رَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ.» ... در بیت المقدس سنگی برنداشتند جز آنکه خون تازه زیرش بود و مردم خورشید را بر دیوارها سرخ دیدید مانند پتوهای رنگین تا علی بن الحسین علیه السلام با زنان بیرون شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا برگرداند. امالی، شیخ صدوق، ص۲۳۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۹۲.

و همچنین: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي فَأَشْخَصَهُ إِلَى الشَّامِ... فَقَالَ لَهُ أَبِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ ... وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام ...» شخصی از یحیی بن بشیر نقل کرده که وی گفت: از ابو بصیر شنیدم که می‌گفت: حضرت ابو عبد اللّه علیه السلام فرمودند: هشام بن عبد الملک به سوی پدرم فرستاد و ایشان را به شام دعوت نمود، ... پدرم به او فرمود: در آن شبی که امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد هر سنگی را که از زمین بلند می‌کردند زیر آن خون تازه بود ... شبی که در آن حسین بن علی علیه السلام شهید گردید زیر هر سنگی که برداشته می‌شد خون تازه دیده می‌شد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۵۹؛ قصص الانبیا، قطب راوندی، ص۱٤٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱٤، ص۳۳٦ و ج٤۲، ص۳۰۲.

و همچنین: « حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي فَأَشْخَصَهُ إِلَى الشَّامِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَشْخَصْنَاكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْهَا غَيْرِي وَ لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ خَلْقاً يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفَ أَوْ عَرَفَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ إِنْ كَانَ إِلَّا وَاحِداً فَقَالَ أَبِي لِيَسْأَلْنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ فَإِنْ عَلِمْتُ أَجَبْتُ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَعْلَمْ قُلْتُ لَا أَدْرِي وَ كَانَ الصِّدْقُ أَوْلَى بِي فَقَالَ هِشَامٌ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ الْغَائِبُ عَنِ الْمِصْرِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى قَتْلِهِ وَ مَا الْعَلَامَةُ فِيهِ لِلنَّاسِ فَإِنْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَ أَجَبْتَ فَأَخْبِرْنِي هَلْ كَانَ تِلْكَ الْعَلَامَةُ لِغَيْرِ عَلِيٍّ علیه السلام فِي قَتْلِهِ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا هَارُونُ أَخُو مُوسَى علیه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام...»پدرم علیه الرحمه و گروهی از از اساتیدم از سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسین بن سعید از شخصی از یحیی بن بشیر نقل کرده که وی گفت: از ابو بصیر شنیدم که می‌گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: هشام بن عبد الملک به دنبال پدرم فرستاد و ایشان را به شام دعوت نمود.

←

→

هنگامی که پدرم بر وی داخل شد او محضر پدرم عرضه داشت: ای ابو جعفر من شما را به اینجا دعوت کرده و آوردم تا مسأله‌ای را از شما بپرسم چه آنکه صلاح نیست دیگری آن را از شما جویا شود و اساسا روی زمین کسی را سراغ ندارم که شایسته دانستن این مسأله بوده یا کاملا از آن اطّلاع داشته باشد و تنها شخصی که از آن آگاه است یک نفر بوده و آن شما هستید. پدرم فرمودند: آنچه را می‌خواهی سؤال کن اگر بدانم جواب داده و اگر ندانم می‌گویم نمی‌دانم و راست گفتن سزاوارتر است به من. هشام عرض کرد: خبر دهید به من از شبی که در آن علیّ بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند و بفرمائید کسانی که در آن شهر نبوده و هنگام شهادت آن حضرت حضور نداشتند به چه علامتی بر کشته شدن آن حضرت آگاه شدند. و اصلا برای مردم چه علامتی دال بر شهادت آن حضرت وجود داشته اگر از آن آگاه هستید و جواب می‌دهید در ضمن به من خبر دهید آیا آن علامت برای شهادت و قتل غیر علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بوده یا نه؟پدرم به او فرمود: ای هشام در آن شبی که امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد هر سنگی را که از زمین بلند می‌کردند زیر آن خون تازه بود چنانچه در شبی که هارون برادر موسی علیه السلام کشته شد و شبی که در آن یوشع بن نون مقتول واقع شد و شبی که در آن حضرت عیسی بن مریم به آسمان رفت و شبی که در آن شمعون بن حمون صفا به قتل رسید چنین بود و همچنین شبی که در آن حسین بن علی علیه السلام شهید گردید زیر هر سنگی که برداشته می‌شد خون تازه دیده می‌شد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ۱۵۸ باب ۲٤ ح ۱؛ قصص الأنبیاء، قطب راوندی، ص۱٤٦؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۱۸٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۰۳؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤۷۳.

و همچنین: « رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ وَ فِي رِوَايَةٍ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ أَنْ وَجِّهْ إِلَيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَخَرَجَ أَبِي وَ أَخْرَجَنِي مَعَه ...قال [هشام]عُرِضَتْ لِي مَسْأَلَةٌ لَمْ يَعْرِفْهَا الْعُلَمَاءُ فَأَخْبِرْنِي إِذَا قَتَلَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِمَامَهَا الْمَفْرُوضَ طَاعَتُهُ عَلَيْهِمْ أَيُّ عِبْرَةٍ يُرِيهِمُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ أَبِي إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَا يَرْفَعُونَ حَجَراً إِلَّا وَ يَرَوْنَ تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً فَقَبَّلَ عَبْدُ الْمَلِكِ رَأْسَ أَبِي وَ قَالَ صَدَقْتَ إِنَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَبُوكَ عَلِيُّبْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام كَانَ عَلَى بَابِ أَبِي مَرْوَانَ حَجَرٌ عَظِيمٌ فَأَمَرَ أَنْ يَرْفَعُوهُ فَرَأَيْنَا تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً يَغْلِي وَ كَانَ لِي أَيْضاً حَوْضٌ كَبِيرٌ فِي بُسْتَانِي وَ كَانَ حَافَتَاهُ حِجَارَةً سَوْدَاءَ فَأَمَرْتُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُوضَعَ مَكَانَهَا حِجَارَةٌ بِيضٌ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَرَأَيْتُ دَماً عَبِيطاً يَغْلِي تَحْتَهَا...» امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هشام بن عبد الملک به والی مدینه نوشت که محمّد بن علی[امام باقر علیه السلام] را به شام بفرستد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم از مدینه خارج شد و من نیز به اتفاق پدرم خارج شدم...هشام به پدرم گفت: مسأله‌ای روی داد و هیچ یک از دانشمندان، نتوانستند جواب دهند و آن اینکه: اگر امتی امام واجب الإطاعه خود را بکشند، خدا چه نشانه‌ای به آنها نشان می‌دهد؟ پدرم فرمود: اگر این گونه شود، در آن هنگام هر سنگی را بلند کنند زیر آن خون تازه می‌یابند. هشام، سر پدرم را بوسید و گفت: راست گفتی. روزی که جدّت علی بن ابی طالب کشته شد، سنگی نزد درب خانهٔ پدرم مروان بود، دستور داد تا آن را بلند کنند، زیر آن سنگ، خون تازه‌ای دیدیم که می‌جوشید. من نیز در باغی حوض بزرگی داشتم که اطرافش با سنگهای سیاه چیده شده بود. روزی دستور دادم که آنها را بردارند و به جایش سنگهای سفید بگذارند، که

←

→

دیدم از زیر آنها خون تازه جوشید. بعد فهمیدم که در همان روز، حسین بن علی علیهما السّلام کشته شده است. خرائج والجرائح، قطب راوندی، ج۱، ص۲۹۳؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۱۸٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۱۵۳.

و همچنین: «عن عمر بن محمد بن عمر بن علي، عن أبيه قال: أرسل عبد الملك إلى ابن رأس جالوت فقال: هل كان في قتل الحسين[ﷺ] علامة قال (ابن راس الجالوت): ما كشف يومئذ حجر إلا وجد تحته دم عبيط.» عمر بن علی از پدرش نقل نموده که: عبد الملک قاصدی را به سوی رأس الجالوت(از بزرگان یهود و از نوادگان حضرت داوود ﷺ) فرستاد و از او پرسید که آیا هنگام کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] نشانه‌ای اتفاق افتاد؟ رأس الجالوت جواب داد که هیچ سنگی در آن روز برداشته نشد مگر این که زیر آن خون تازه بود. طبقات(ترجمه امام حسین)، ابن سعد، ص۹۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ۲۳۰؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٦٤؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱٦؛ مختصر ابن منظور، ابن منظور، ج۷، ص۱۵۰؛ کفایة الطّالب، گنجی شافعی، ص٤٤۳.

۳. حضرت امام حسین ﷺ خطاب به اصبغ بن نباته فرمودند: «نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بَيَانُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا لِأَنَّا أَهْلُ سِرِّ اللَّهِ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي ثُمَّ قَالَ نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ»؛ مائیم که علم و بیان قرآن نزد ما است و آنچه که نزد ما است نزد احدی از خلق نیست؛ چون که ما اهل بیت اهلیت اسرار خدا را داریم. سپس به صورت من خندید و فرمود: ما آل اللّه و وارثهای رسول او هستیم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۱؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۳، ص۵۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۱۸٤؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۵۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۰، ص٤۷۰.

همچنین: امام صادق ﷺ خطاب به خیثمه فرمودند: «يَا خَيْثَمَةُ نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعَةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ نَحْنُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَا بِذِمَّتِنَا فَقَدْ وَفَا بِذِمَّةِ اللَّهِ وَ مَنْ وَفَا بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَا بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ.» ای خیثمه، ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و کانون دانش و محل رسالت و آمد و شدگاه فرشتگان و محل سِرّ و راز خدائیم، ما هستیم امانت خدا در میان بندگانش و ما هستیم حرم بزرگ خدا ما هستیم امان خدا، ما هستیم پیمان خدا، هر که به پیمان ما وفا کند به پیمان خدا وفا کرده و هر که با ما پیمان‌شکنی کند پیمان و عهد خدا را شکسته است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۷۷؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۲۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۲٤۵.

همچنین: امیر المؤمنین ﷺ فرمودند: «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَتُهُ وَ أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ وَ أَنَا خَازِنُ عِلْمِ اللَّهِ وَ أَنَا الْمُؤْتَمَنُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ وَ أَنَا إِمَامُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ.»؛ من حجت خدا و خلیفه خدا و صراط و باب خدا و خازن علم خدا و مؤتمن سِرّ خدا و امام همه مردم پس از بهترین مردم محمد ﷺ که نبی رحمت است هستم. امالی، شیخ صدوق، ص۸۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری،

←

→

ص۱۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۳۳۵.

و همچنین: فرازی از زیارت جامعهٔ کبیره از امام هادی علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكَةِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّه...» سلام بر مراکز معرفت خدا، و قرارگاههای برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهبانان سر خدا.

و همچنین: «قال امیر المؤمنین علیه السلام:...یا سلمان، نحن سرّ اللّه الذي لا یخفی، و نوره الذي لا یطفی، و نعمته التي لا تجزی، أوّلنا محمد، و أوسطنا محمد، و آخرنا محمد، فمن عرفنا فقد استکمل الدین القیم.» مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۲۵۵.

و همچنین: قال امیر المؤمنین علیه السلام:«... أنا سرّ اللّه في بلاده، و حجّته علی عباده. .. أنا الواجب له من الله الطاعة، أنا سِرُّ الله المخزون...» مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۲۶۹.

و همچنین: امیرمومنان علیه السلام در وصف حجتهای خدا می‌فرماید: «...خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ وَلَّاهُمْ أَمْرَ مَمْلَكَتِهِ فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ الْمُقَرَّبُون...» مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۱۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۱۷۳؛ مجمع النورین، شیخ أبو الحسن مرندی، ص۲۲؛ مصباح البلاغه، علامه میرجهانی، ج۱، ص۲۰۰.

٤. «إن أمیر المؤمنین علیه السلام مرّ في طریق فسایره خیبري فمرّ بواد قد سال فرکب الخیبري مرطه و عبر علی الماء ثم نادی أمیر المؤمنین علیه السلام: یا هذا لو عرفت کما عرفت لجریت کما جریت، فقال له أمیر المؤمنین: مکانك، ثم أومأ إلی الماء فجمد و مر علیه. فلما رأی الخیبري ذاك أکبّ علی قدمیه و قال: یا فتی ما قلت حتی حولت الماء حجرا؟ فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام: فما قلت أنت حتی عبرت علی الماء؟ فقال الخیبري: أنا دعوت اللّه باسمه الأعظم، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام و ما هو؟قال: سألته باسم وصي محمد، فقال أمیر المؤمنین: أنا وصي محمد، فقال الخیبري: إنك، الحق. ثم أسلم.» در روایت آمده که امیرمومنان علیه السلام در مسیری می‌گذشت پس یک یهودی خیبری با ایشان همراه شد و به محلی رسیدند که آب فراوانی آنجا را فراگرفته بود و آن خیبری از روی آب عبور نمود و سپس امیرمومنان علیه السلام را صدا زد و گفت اگر می‌دانستی آنچه را که من می‌دانم تو هم از روی آب می‌گذشتی چنان که من گذشتم. امیرمومنان علیه السلام فرمود که سر جایت بایست و سپس اشاره ای به آب نمود و آب، جامد شد و حضرت از روی آب گذشتند. خیبری که این جریان را مشاهده نمود خودش را روی قدمهای امیرمومنان علیه السلام انداخت و گفت ای جوان چه گفتی که که آب به سنگ تبدیل شد؟ امیرمومنان علیه السلام به او فرمود که تو چه گفتی و از روی آب گذشتی؟ خیبری گفت که من خدا را به اسم اعظمش خواندم. امیرمومنان علیه السلام فرمود آن چیست؟ گفت که من خدا را به اسم جانشین محمد خواندم. حضرت علیه السلام فرمود: من خودم وصی محمدم. پس خیبری گفت تو حق هستی و سپس اسلام آورد. مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۲۷۱؛ مدینة المعاجز ، علامه بحرانی، ج۱، ص۴۳۰.

٥. «عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها.﴾» امام رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که دچار مصیبت و سختی و گرفتاری شدید پس به وسیلهٔ ما از خدا یاری بجویید و این همان کلام خداست که می‌فرماید: اسماء حُسنا برای خداست پس خدا را با آن اسماء ←

→

بخوانید. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۴۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۲۵۴؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۱، ص۵؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۵، ص۲۵۱.

همچنین: امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی خطاب به جابر فرمودند: «... نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ...» ما آن اسمای حسنای خدا هستیم که خداوند عملی را از بندگان قبول نخواهد کرد مگر با معرفت ما، به خدا قسم ما همان کلماتی هستیم که آدم از خدا فرا گرفت و بعد توبه‌اش پذیرفته شد. محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۴.

۶. عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً فَأَعْطَى آدَمَ مِنْهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفاً وَ أَعْطَى نُوحاً مِنْهَا خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً وَ أَعْطَى مِنْهَا إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرُفٍ وَ أَعْطَى مُوسَى مِنْهَا أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ وَ أَعْطَى عِيسَى مِنْهَا حَرْفَيْنِ وَ كَانَ يُحْيِي بِهِمَا الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ بِهِمَا الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَعْطَى مُحَمَّداً اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً وَ احْتَجَبَ حَرْفاً لِئَلَّا يُعْلَمَ مَا فِي نَفْسِهِ وَ يَعْلَمَ مَا [فِي] نَفْسِ الْعِبَادِ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۲۸؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۲۵؛ مصباح، کفعمی، ص۳۱۲؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج۴، ص۲۱۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴، ص۲۱۱.

۷. هرگاه علیا مخدره زینب برای زیارت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده مسجد می‌نمود، امام حسن علیه السلام از یک طرف و امام حسین علیه السلام از یک طرف آن مخدره می‌رفتند و امیر المؤمنین علیه السلام کسی را می‌فرستاد که چراغ‌های مسجد را خاموش کنند، مبادا نامحرمی به سوی آن‌ها نظر کند. ریاحین الشریعة، محلاتی، ج۳، ص۶۰؛ خصائص الزینبیّة، جزائری، ص۱۶۸-۱۶۹(به همین مضمون)

۸. اذان علی اکبر علیه السلام هنگام نماز ظهر روز ورود به کربلا: «... فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ قَالَ الْحُرُّ فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْحُسَيْنِ علیه السلام نُودِيتُ ثَلَاثاً يَا حُرُّ أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرَ أَحَداً فَقُلْتُ ثَكِلَتِ الْحُرَّ أُمُّهُ يَخْرُجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ يُبَشَّرُ بِالْجَنَّةِ فَرَهِقَهُ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ علیه السلام ابْنَهُ فَأَذَّنَ وَ أَقَامَ وَ قَامَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً ...»؛ حر بن یزید را با هزار سوار جلوی حسین بن علی علیه السلام فرستاد. حُر گفت چون از منزل بر آمدم که برابر حسین علیه السلام روم سه بار ندائی شنیدم که ای حر مژدهٔ بهشت گیرا نگاه کردم به پشت سرم ولی کسی را ندیدم. با خود گفتم مادر به عزای حر نشیند به جنگ فرزند پیغمبر می‌رود چگونه مژده بهشت دارد. حر هنگام نماز ظهر به حسین علیه السلام رسید امام حسین علیه السلام پسرش را امر کرد اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام با هر دو گروه نماز ظهر را خواند؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۱۴؛ عوالم، إمام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۶۳.

۹. «بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَدْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ قَالَ قُلْتُ يَطْرَحُ عَنْهُ حِجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ لَا هِيَ حِجَّةُ الضَّعِيفِ حَتَّى يَقْوَى- وَ يَحُجَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْبَيْتَ يَطُوفُ بِهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ- حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُمُ اللَّيْلُ صَعِدُوا وَ نَزَلُوا غَيْرُهُمْ فَطَافُوا بِالْبَيْتِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَ إِنَّ ←

→

الْحُسَيْنَ عليه السلام لَأَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِنَّهُ فِي وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ لَيَنْزِلُ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ شُعْثٌ غُبْرٌ لَا تَقَعُ عَلَيْهِمُ النَّوْبَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»؛ از یونس، از حضرت رضا عليه السلام، حضرت فرمودند: کسی که قبر حضرت امام حسین عليه السلام را زیارت بکند پس یک حجّ و یک عمره به جا آورده. راوی می‌گوید: عرض کردم یعنی حجة الإسلام از او دیگر ساقط است؟ حضرت فرمودند: خیر مقصود این است که این زیارت حجّ افراد ضعیف محسوب شده تا قوی گردند و به بیت اللّه الحرام بروند، آیا نمی‌دانی که هر روز هفتاد هزار فرشته بیت اللّه را طواف کرده تا شب فرا برسد و پس از آمدن شب به آسمان رفته و فرشتگان دیگر نازل شده و تا صباح بیت را طواف می‌کنند و اما حضرت امام حسین عليه السلام نزد خدا عزیزتر از بیت بوده چرا که در هر وقت نماز هفتاد هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلوده و گرفته هستند نازل شده و قبر مطهّر را طواف می‌کنند و تا روز قیامت به ایشان دیگر نوبت نمی‌رسد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۹۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۴۰؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۴، ص۴۵۴؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۹۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۴۰؛ وسائل الشیعة، حرعاملی، ج۱۴، ص۴۵۴.

۱۰. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ وَكَّلَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ شُعْثاً غُبْراً فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ هَبَطَ أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ وَ صَعِدَ أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ فَلَمْ يَزَلْ يَبْكُونَهُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَ يَشْهَدُونَ لِمَنْ زَارَهُ وَ يُشَيِّعُونَهُ بِالْوَفَاءِ إِلَى أَهْلِهِ وَ يَعُودُونَهُ إِذَا مَرِضَ وَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ.» ابو حمزة ثمالی از حضرت ابی عبد اللّه عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال چهار هزار فرشته را بر قبر حضرت حسین بن علی عليه السلام موکّل قرار داده که جملگی ژولیده و غمگین و گرفته بوده و از طلوع صبح تا زوال آفتاب (وقت ظهر) بر آن جناب می‌گریند و وقتی ظهر می‌شود چهار هزار فرشته دیگر به زمین فرود آمده و این چهار هزار نفر به آسمان می‌روند و فرشتگان به زمین آمده پیوسته می‌گریند تا صبح طلوع کند...کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۵۶؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۷۷.

۱۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: «إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَالْزَمُوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الْحَفَظَةِ تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ فَتُصَافِحُهُمْ فَلَا يُجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ فَيَنْتَظِرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ حَتَّى يُنَوِّرَ الْفَجْرُ ثُمَّ يُكَلِّمُونَهُمْ وَ يَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ فَإِنَّهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يَفْتُرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ الدُّعَاءِ وَ لَا يَشْغَلُونَهُمْ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ عَنْ أَصْحَابِهِمْ فَإِنَّمَا شُغْلُهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الَّذِي يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ وَ أَيُّهُمْ يَسْأَلُ صَاحِبَهُ الْحَفَظَةُ أَوْ أَهْلُ الْحَائِرِ قَالَ أَهْلُ الْحَائِرِ يَسْأَلُونَ الْحَفَظَةَ لِأَنَّ أَهْلَ الْحَائِرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَبْرَحُونَ وَ الْحَفَظَةُ تَنْزِلُ وَ تَصْعَدُ قُلْتُ فَمَا تَرَى يَسْأَلُونَهُمْ عَنْهُ قَالَ إِنَّهُمْ يَمُرُّونَ إِذَا عَرَجُوا بِإِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ الْهَوَاءِ فَرُبَّمَا وَافَقُوا النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله وَ عِنْدَهُ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ عليها السلام وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام مَنْ مَضَى مِنْهُمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ مَنْ حَضَرَ مِنْكُمُ الْحَائِرَ وَ يَقُولُونَ بَشِّرُوهُمْ بِدُعَائِكُمْ فَتَقُولُ الْحَفَظَةُ كَيْفَ نُبَشِّرُهُمْ وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ كَلَامَنَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ بَارِكُوا عَلَيْهِمْ وَ ادْعُوا لَهُمْ عَنَّا فَهِيَ الْبِشَارَةُ مِنَّا فَإِذَا انْصَرَفُوا فَحِفُّوهُمْ بِأَجْنِحَتِكُمْ حَتَّى يُحِسُّوا مَكَانَكُمْ وَ إِنَّا نَسْتَوْدِعُهُمُ الَّذِي لَا تَضِيعُ وَدَائِعُهُ وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي زِيَارَتِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لَاقْتَتَلُوا عَلَى زِيَارَتِهِ بِالسُّيُوفِ وَ لَبَاعُوا

←

→

أَمْوَالَهُمْ فِي إِتْيَانِهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ ﷺ إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ وَ مَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ صِدِّيقٍ وَ أَلْفُ شَهِيدٍ وَ مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ أَلْفُ أَلْفٍ يُسْعِدُونَهَا عَلَى الْبُكَاءِ وَ إِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى رَحْمَةً لِصَوْتِهَا وَ مَا تَسْكُنُ حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ ﷺ [أَبُوهَا] فَيَقُولُ يَا بُنَيَّةِ قَدْ أَبْكَيْتِ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ شَغَلْتِهِمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ فَكُفِّي حَتَّى يُقَدِّسُوا فَإِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ وَ إِنَّهَا لَتَنْظُرُ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ فَتَسْأَلُ اللَّهَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ لَا تَزْهَدُوا فِي إِتْيَانِهِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِتْيَانِهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى.» وقتی به زیارت حضرت ابا عبد اللّه ﷺ رفتید در آنجا سکوت اختیار کرده و کلامی نگوئید مگر سخن نیک و خیر، زیرا فرشتگان شب و روز که از نگهبانان و حافظین هستند نزد فرشتگانی که در حائر حسینی می‌باشند آمده و با ایشان مصافحه کرده ولی ایشان از شدّت گریه و ناراحتی که دارند جواب آنها را نداده بناچار آنها صبر می‌کنند تا ظهر فردا برسد و صبح طلوع نماید سپس آنان با ایشان سخن گفته و راجع به امور آسمانی سؤالاتی را مطرح می‌نمایند ولی بین این دو وقت (صبح و ظهر) ابدا صحبت نکرده و از گریستن و دعاء نمودن کوتاهی نمی‌کنند و در این دو وقت آن فرشتگان نیز ایشان را از یارانشان منصرف و مشغول نمی‌کنند تنها وقتی شما سخن گفته و تکلم می‌نمائید ایشان مشغول و منصرف می‌گردند.راوی می‌گوید: محضر امام ﷺ عرض کردم: فدایت شوم، چه چیزی را سؤال می‌کنند و کدامیک از دیگری می‌پرسد آیا فرشتگان نگهبان و حافظ از فرشتگان حائر سؤال می‌کنند یا بالعکس؟ حضرت فرمودند: فرشتگان اهل حائر از حافظین و نگهبانان می‌پرسند، زیرا فرشتگان حائر از آنجا دور نشده و به جایی دیگر نمی‌روند ولی حافظین، و نگهبانان به زمین نزول کرده و از آن به آسمان صعود می‌کنند.عرض کردم: نظر شما راجع به سؤال آنها چه بوده و می‌فرمائید از چه چیز سؤال می‌کنند؟حضرت فرمودند: حافظین وقتی به آسمان عروج می‌کنند عبورشان به اسماعیل یعنی صاحب هواء می‌افتد و بسا با نبی اکرم ملاقات کرده در حالی که نزد آن جناب حضرات فاطمه ﷺ و حسن ﷺ و حسین ﷺ و ائمه ﷺ حضور دارند پس فرشتگان از ایشان راجع به اشیائی چند و در باره آنان که از شما در حائر حاضر می‌شوند سؤالاتی می‌کنند؟ حضرات معصومین ﷺ در پاسخ سؤالاتشان می‌فرمایند:زائرین را بشارت دهید و به دعائی که برای ایشان می‌نمائید مژده دهید.فرشتگان حافظ عرض می‌کنند: چگونه به ایشان بشارت دهیم در حالی که صدای ما را نمی‌شنوند؟حضرات معصومین ﷺ به ایشان می‌فرمایند: برای ایشان دعاء کنید که برکات حقتعالی بر ایشان مداوم باشد و نیز از جانب‌ما ایشان را دعاء نمایند و این خود بشارتی است از ما به ایشان و وقتی از زیارت برگشتند با بال‌هایتان ایشان را نوازش کنید، بطوری که شما را حسّ و درک نمایند و ما ایشان را به امانت نزد شما می‌سپاریم و امید است که این ودائع ضایع و تباه نشوند. و اگر خیر و برکتی که در زیارت آن جناب است مردم می‌دانستند قطعا و به طور حتم در نائل شدن به زیارت آن حضرت با شمشیر با یک دیگر به مقاتله پرداخته و مال‌های خود را فروخته و به زیارت آن جناب می‌رفتند. و حضرت فاطمه ﷺ هر گاه به ایشان (زائرین) نظر نمایند در حالی که با وی هزار پیغمبر ﷺ و هزار صدّیق و هزار شهید از کروبین می‌باشند هزار هزار (یک میلیون) نفر آن حضرت را بر گریستن یاری و همراهی می‌کنند و آن حضرت ﷺ چنان فریاد می‌زنند که هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها باقی نمی‌ماند مگر آنکه از صدای ایشان به گریه می‌افتد، و آن حضرت ﷺ آرام نمی‌گیرند تا وقتی که پیامبر اکرم ﷺ به نزد ایشان

←

→

آمده و می‌فرمایند:دخترم، اهل آسمان‌ها را بـه گریـه انـداختی و ایشـان را از تسـبیح و تقـدیس حـق تعـالی بازداشتی، پس خودداری کن تا ایشان به تقدیس حقّ بپردازند چه آنکه امر و فرمان خدا بر همه چیـز نافـذ و روان می‌باشد. سپس امام علیه السلام فرمودند:حضرت فاطمه علیها السلام به کسانی که از شما به زیارت سیّد الشّهداء رونـد نظر فرموده و از خداوند منّان برای ایشان هر خیر و خوبی را مسألت می‌نمایند، مبادا در رفتن، به زیـارت آن جناب علیه السلام بی‌رغبت باشید چه آنکه خیری که در زیارت آن حضرت علیه السلام است بیشتر از آنست که بتوان احصاء و شمارش نمود. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۷۷؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانـی، ج٤، ص١٦٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٢٢٤؛ عوالم ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۵۰۳.

۱۲. فلمّا كان اليوم المذكور، و هو يوم عاشوراء، كان في صبيحته الحرب بين الحسين عليه السّـلام و عمـر بـن سعد، حمل حملة حتّى قتل جمع من أصحاب الحسين عليه السّلام. التّتمه فـی تـواريخ الائمـه، سـيد تـاج الدّين عاملی، از اعلام قرن۱۱، ص۷۸- ۷۹.

همچنین: « فدعا الحسين عليه السلام بفرس رسول اللّه صلی الله علیه و آله المرتجز، فركبه و عبّأ أصحابه، و زحف إليه عمر بن سعد و نادى غلامه دريدا: قدّم رايتك، ثمّ وضع عمر سهمه في قوسه، ثمّ رمى، و قـال: اشـهدوا لـي عنـد الأمير عبيد اللّه أنّي أوّل من رمى الحسين، فرمى أصحابه كلّهـم بـأجمعهم، فمـا بقـي أحـد مـن أصـحاب الحسين عليه السلام إلّا أصابه من سهامهم قيل: فلمّا رموهم هذه الرمية قلّ أصحاب الحسين عليه السـلام، و بقي القوم الّذين يذكرون، و قتل في هذه الحملة الاولى من أصحاب الحسين خمسون رجـلا رحمـة اللّـه عليهم.» امام حسین علیه السلام مرتجز که اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود را طلب فرمود و بر آن سوار شد و عمر بن سـعد به غلامش فریاد زد: ای درید! پرچم را نزدیک بیاور! پس از اینکه پرچم را نزدیـک آورد عمـر تیـری بـه چلـه کمان نهاد و پرتاب کرد. سپس گفت: همه شاهد باشید، اول کسی که از این مردم تیراندازی کرد مـن بـودم. یاران ابن سعد عموما یکی یک تیر انداختند. هیچ کدام از یاران امام حسین علیه السلام نبود مگر اینکه تیـری از آنـان به بدنش اصابت کرد. گفته شده: هنگامی که این تیر اندازی شروع شد. یاران امام حسین قلیل شدند در ایـن حمله تعداد پنجاه نفر مرد کشته شدند. تسلية المجالس، محمد بن ابیطالب،ج۲، ص۲۷۹؛ بحـار الأنـوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۵۵.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین،خوارزمی،ج۲، ص۱۲(با اختلاف کم).

همچنین: « ثُمَّ رَمَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَالَ اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَـنْ رَمَـى. فَقَالَ علیه السلام قُومُوا إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ. فَنَهَضُوا جَمِيعاً وَ الْتَقَى الْعَسْكَرَانِ وَ امْتَـازَ الرَّجَّالَـةُ مِـنَ الْفُرْسَـانِ وَ اشْتَدَّ الصِّرَاعُ وَ خَفِيَ لِإِثَارَةِ الْغَبِيرِ الشُّعَاعُ وَ السَّمْهَرِيَّةُ تُرْعِفُ نَجِيعاً وَ الْمَشْرَفِيَّةُ يُسْمَعُ لَهَا فِي الْهَامِ رَقِيعـاً وَ لَا يَجِدُ الْحُسَيْنُ علیه السلام فِي مَسَاقِطِ الْحَرْبِ لِوَعْظِهِ سَمِيعاً وَ قَدْ كَفَرُوا بِالرَّسُولِ وَ لَا يَمِيلُونَ إِلَى الصَّوَارِمِ وَ النُّصُـولِ وَ لَمْ يَبْقَ بَيْنَهُمْ سِوَى الْهَاذِمِ الرِّزْقِ وَ الصَّوَارِمِ الذَّلْقِ وَ السِّـهَامُ تَسْـرِي كَالْغَيْـثِ الْمُغْـرِقِ وَ الشِّـرَارِ الْمُحْـرِقِ.» «عمر بن سعد»، غلام خویش، «درید»، را صدا زد و او به آن عنصر پلید نزدیکتر شد. «عمر بن سعد» تیری از او ستاند و آن را در چلّه کمان نهاد و رو به سپاه اموی کرد و گفت: هان ای لشکریان خـدا! بنگریـد و گـواه باشید و فردای پیروی نزد امیر شهادت دهید که من نخستین تیر را به سوی «حسین» شلیک کـردم! و آن گـاه ←

→

بود که بارانی از تیر به سوی حسین علیه السّلام و اردوگاه نور باریدن گرفت و در آن شرایط دشوار بود که پیشوای آزادی و آزادگی رو به یاران اصلاح طلب خویش کرد و فرمود: بپا خیزید ای آزاد مردان! رحمت خدا بر شما باد ای بزرگ‌منشان، برخیزید که این باران تیرها از سوی دشمن، پیک‌ها و سفیران آنان به سوی شماست. و افزود: بپا خیزید ای آزاد مردان! بپا خیزید و به سوی شهادت پر افتخاری بشتابید که دیگر راهی جز آن نیست! پس از دستور آن حضرت، همگی به پاخاستند و دو نیروی حق طلب و باطل‌گرا با هم روبرو شده و سواره نظام و پیاده نظام از هم جدا گردیدند و درگیری و پیکار شدّت یافت و گرد و غبار شدیدی که به آسمان برمی‌خاست، شعاع روشنگر خورشید را پوشانید. نیزه‌ها به کار افتاد و خون‌ها را روان ساخت و صدای چکاچک شمشیرهایی که بر فرق‌ها می‌نشست، گوش‌ها را خراشید و حسین علیه السّلام در آن شرایط بحرانی، برای پند و اندرز خیرخواهانه و روشنگری‌های انسانساز خویش گوش شنوایی نیافت. سپاه شوم اموی به پیامبر ﷺ و راه و رسم بشر دوستانه و خداپسندانه او کفر ورزیده و جز به شمشیر برنده و نیزه‌های شکافنده و جنگ و آتش‌افروزی تمایل نشان نمی‌داد و در میان آنان جز مرگ و شمشیر و باران تیر و شراره‌های سوزان باقی نماند، مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۴۱.

و همچنین: قال أبو مخنف: فلما رموهم هذه الرمية قلّ أصحاب الحسين، فبقي في هؤلاء القوم الذين يذكرون في المبارزة، و قد قتل منهم ما ينيف على خمسين رجلا، فعندها ضرب الحسين[ﷺ] بيده إلى لحيته، فقال: هذه رسل القوم- يعني السهام-، ثمّ قال: «اشتدّ غضب اللّه على اليهود و النصارى إذ جعلوا له ولدا، و اشتدّ غضب اللّه على المجوس إذ عبدت الشمس و القمر و النّار من دونه، و اشتدّ غضب اللّه على قوم اتّفقت آراؤهم على قتل ابن بنت نبيهم، و اللّه، لا أجيبهم إلى شيء مما يريدونه أبدا، حتى ألقى اللّه و أنا مخضب بدمي» ثم صاح عليه السّلام: «أ ما من مغيث يغيثنا لوجه اللّه تعالى؟ أ ما من ذاب يذبّ عن حرم رسول اللّه»؟ منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی ، ج۲، ص۱۲.

و همچنین: «...وأحدق عسكر ابن سعد بالحسين[ﷺ] وأصحابه وصفّوا لهم وأرشقوهم بالسهام والنبال واشتدّ عليهم القتال ولم يزالوا يقتلوا من أهل الحسين[ﷺ] واحداً بعد واحد حتّى أتوا على ما ينيف على خمسين منهم ، فعند ذلك صاح الحسين[ﷺ]: أما من ذابٍّ يذبُّ عن حريم رسول الله...» منبع اهل تسنن: فصول المهمه فی معرفة الأئمه، ابن صباغ، ج۲، ص۸۲۳ - ۸۲۵.

۱۳. فرازی از زیارت حضرت علی اکبر ﷺ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ»؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۴۸۷؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۷۳؛ مزار، شهید أول، ص۱۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۶۵؛ عوالم، إمام حسین ﷺ، شیخ بحرانی، ص۳۳۵.

همچنین: «لَمْ يَزَلْ يَتَقَدَّمُ رَجُلٌ [بعد] رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيُقْتَلُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ الْحُسَيْنِ ﷺ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً فَتَقَدَّمَ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ أُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيِّ وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهاً»؛ هم چنان یک یک از یاران سید الشهدا ﷺ پیش می‌آمد و کشته می‌شد تا به جای نماند از همراهان امام حسین ﷺ جز خاندان آن بزرگوار. پس فرزندش علی بن الحسین ﷺ پیش آمد و مادرش لیلی دختر ابی قرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود و از زیباترین مردم آن زمان بود. ارشاد، شیخ مفید، ج۲،

←

→

ص۱۰٦؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٦٤؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص٥٥٥.

همچنین: «حدثني زهير بن عبد الرحمن ابن زهير الخثعمي قال كان آخر من بقي مع[من اصحاب] الحسين من أصحابه سويد بن عمرو بن أبي المطاع الخثعمي قال و كان أول قتيل[من قتل] من [آل] بني أبي طالب يومئذ على الأكبر ابن الحسين بن علي و أمه ليلى ابنة[بنت] أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي وذلك أنه اخذ يشد على الناس[حمل عليهم]» ابو مخنف از زهیر بن عبد الرحمن نقل می‌کند که آخرین نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام سوید بن عمرو بود و اولین شهید از فرزندان ابیطالب در این روز علی اکبر علیه السلام بود و نام مادرش لیلی بود و بر دشمن به سختی حمله می‌کرد. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱٦۰ - ۱٦۳.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۰؛ کامل فی‌التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص۷٤؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤٥٥.

همچنین: «فإذا كانت الزيارة لأبي عبد الله الحسين علیه السلام زار ولده عليا الأكبر، و أمه ليلى بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي، و هو أول قتيل في الوقعة يوم الطف من آل أبي طالب علیهم السلام.» سرائر، ابن إدریس حلی، ج۱، ص٦٥٤.

و همچنین: «كان أول قتيل من آل أبي طالب علي الأكبر ابن الحسين بن علي قتله مرة بن منقذ ».

منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف ، بلاذری، ج۳، ص۲۰۰.

و همچنین: «علي الأكبر بن الحسين بن علي بن أبي طالب، القرشي الهاشمي: من سادات الطالبيين و شجعانهم. قتل مع أبيه الحسين السبط الشهيد، في وقعة الطف (كربلاء) و كان أول من قتل بها من أهل الحسين، طعنه مرة بن منقذ بن النعمان العبدي (من بني عبد القيس) و هو يحوم حول أبيه، يدافع عنه، و يقيه، و ينشد رجزا أوله: أنا علي بن الحسين بن علي».

منبع اهل تسنن: الاعلام، خیر الدین زرکلی، ج٤، ص۲۷۷.

و همچنین: «قاتل حوله أصحابه، حتى قتلوا جميعا، و حمل ولده علي[علیه السلام] يرتجز: أنا علي بن الحسين بن علي * نحن وبيت الله أولى بالنبي.» منبع اهل تسنن: سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۰۲.

و همچنین: «كان أول قتيل قتل من أهل الحسين من بني أبي طالب علي الأكبر بن الحسين بن علي، و أمه ليلى بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي، طعنه مرة بن منقذ بن النعمان العبدي فقتله، لأنه جعل يقي أباه، و جعل يقصد أباه، فقال علي بن الحسين: أنا علي بن الحسين بن علي * نحن وبيت الله أولى بالنبي.»

منبع اهل تسنن: بداية والنهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۰ - ۲۰۱.

۱٤. از سید سجاد علیه السلام مرویست که فرمود: من روز عاشورا به مرض شدید گرفتار بودم که ناگاه در حالت بی‌خودی [بیهوشی] دیدم که یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می‌بوسد. نظر کردم برادرم علی اکبر را دیدم که در کمال ادب بر روی پایم افتاده و صورت خود را به کف پایم می‌مالد. گفتم ای برادر تو را چه می‌شود که حالت دیگرگون و اشکت چون جیحون است؟ گفت پدرم تنها مانده و یارانش کشته شده‌اند اینک قصد آن را دارم که جانم را نثارش کنم. پس شاهزاده مادر و برادر و عمه ام را وداع کرد و به نزد پدر بزرگوار آمد.

←

→

شاه مظلومان به دست خود اسلحهٔ حرب بربالای زیبای شاهزاده پوشانید. و به روایتی عمامه پیغمبرﷺ را بر سرش بست. پس به سویش نگریست و بسیار گریست و آه حسرت چنان از دل کشید که زمین کربلا بتپید. تذکرة الشهدا، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۱، ص٤٦٨.

و همچنین: پس آن شاه بی‌کس، جوان مقدس خود را پیش طلبید ... و رتب علی قامته اسلحة الحرب و البسة الدرع و شد في وسطه له من الادیم فوضع علی مفرقعه مغفرا فولادیا و قلد سیفا مصریا و ارکبه العقاب. ریاض القدس، قزوینی، ج۲، ص۷-۸.

و همچنین: در کتاب روضة الاحباب مسطور است که: حسین علیه السّلام علی اکبر را به دست خود سلاح جنگ درپوشانید. او را درعی عادی و مغفری فولاد داد و ادیمی که از علی مرتضی به یادگار داشت، بر میان فرزند استوار بست. و اسب عقاب را داد تا برنشست و چون به جانب میدان روان گشت، آن حضرت سخت بگریست و سبابه مبارک را به سوی آسمان فراز کرد و گفت: اللّهمّ اشهد...». ناسخ التواریخ سید الشهداﷺ، سپهر، ج۲، ص۳٤۹-۳۵۰.

همچنین: «سلطان شهدا خواهر خود حضرت زینبﷺ را فرمود: ای خواهر، لباسی از برای علی اکبرم بیار. حضرت زینبﷺ بُقچه پیش امام انام بر زمین نهاد. چون آن جناب بقچه را گشاد چشمش بر عمامه رسول خدا افتاد. آه سرد از سینهٔ پردرد کشیده گفت: یا رسول الله، از حال فرزندت خبر داری یا نه پس پیچ‌های آن عمامه را تازه کرده چون مد بسم الله بر سرش گذاشت و کمر ادیم امیرالمؤمنین را بر کمرش بست». بحر المصائب، شیخ جعفر تبریزی(معروف به روضه خوان قرن ۱۳ قمری)، ج۱و۲، ص۷۷٦.

۱۵. «روي أنّه قتل علی عطشه مائة و عشرین رجلا، ثمّ رجع إلی أبیه، و قد أصابته جراحات کثیرة، فقال: یا أبة! العطش قد قتلني، و ثقل الحدید أجهدني، فهل إلی شربة من ماء سبیل أتقوّی بها علی الأعداء؟ ... فأخذ الخاتم في فیه و في روایة، قال الحسین: وا غوثاه! یا بنيّ اصبر قلیلا، یسقیك جدّك شربة لا ظمأ بعدها أبدا، فعد بارك اللّه فیك. أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳٦۹- ۳۷۰؛ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ترجمه، ج۲، ص۱۱۹۹.

همچنین: [چون که حضرت علی اکبر ﷺ جهت تحصیل آب به سوی پدرش مراجعت فرمود و عرض نمود] یا اباه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی... امامﷺ در جواب فرمود وا غوثاه، یا بنيّ! اصبر قلیلا یسقیک جدک شربة لا ظمأ بعدها ... و به روایتی فرمود: فعد بارک الله فیک. یعنی برگرد ای فرزند به میدان قتال که خدا مبارک گرداند بر تو این جهاد را. مخزن البکاء، برغانی، ص۵۷۹- ۵۸۰.

همچنین:«فبکی الحسینﷺ فقال: وا غوثاه، یا بنيّ! یعزّ علی محمّد المصطفی، و علی علیّ المرتضی، و علیّ أن تدعوهم فلا یجیبوك، و تستغیث بهم فلا یغیثوك، یا بنيّ! قاتل قلیلا، فما أسرع ما تلقی جدّك محمّدا صلّی اللّه علیه و اله، فیسقیك بکأسه الأوفی شربة لا تظمأ بعدها أبدا؛ یا بنيّ! هات لسانك. فأخذ بلسانه، فمصّه، و دفع إلیه خاتمه، و قال: امسکه في فیك، و ارجع إلی قتال عدوّك، فانّي أرجو أنّك لا تمسي حتّی یسقیك جدّك بکأسه الأوفی شربة لا تظمأ بعدها أبدا، ولدي عد بارك اللّه فیك. فرجع إلی القتال....»؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص٤۰۹- ٤۱۲.

←

→

۱۶. چون حضرت علی اصغر ﷺ به روی دست اباعبدالله به شهادت رسید: «فنزل الحسین ﷺ عن فرسه و حفر للصبي بجفن سيفه و رمله بدمه و دفنه»؛ امام ﷺ از اسب به زیر آمده و با غلاف شمشیر قبری کند و او را به خونش آغشته ساخته و دفن کرد. احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۹؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۹۲. أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۲.

همچنین: «كَانَ لَهُ ﷺ وَلَدٌ صَغِيرٌ فَجَائَهُ سَهْمٌ مِنْهُمْ فَقَتَلَهُ فَزَمَلَهُ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ حَفَرَ لَهُ بِسَيْفِهِ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ...» برای آن حضرت ﷺ فرزند شیرخواری بود تیری بر حلق طفل مظلوم آن حضرت زدند و به شهادت رسید و آن حضرت با شمشیر قبر وی کند و بر وی نماز گذارد و او را دفن نمود. کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۳۷.

منابع اهل تسنن: مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۳۸۹؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج۲، ص۷۷۲؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲۷۹.

۱۷. [چون] عطش شدید بر آن مظلوم و همچنین بر ذو الجناح مستولی شد پس قصد فرات نمود و چند رؤسا لشکر که با چهار هزار نفر نامرد یا پنجاه هزار موکل بر فرات بودند آنها را متفرق و منهزم گردانید داخل شد به فرات و اشاره به ذوالجناح نمود فرمود ای ذو الجناح تو تشنه و من تشنه ام والله آب نخواهم خورد تا آنکه اول تو بخوری. اسحاق بن جثوه که یکی از رؤسا موکلین بر فرات بود این حالت را از امام مظلوم علیه السلام مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و گفت در پیش خودش والله انت ضلع من اضلاع النبوة آیا این چه فتوت و چه مروت است در این حالت قبل از اسبش آب نمی‌خورد پس ذوالجناح با وفا کلام امام علیه السلام را فهمید و آب نخورد و منتظر آب خوردن امام علیه السلام شد. پس امام علیه السلام فرمود ای ذو الجناح تو آب بخور و من هم می‌خورم پس دست مبارکش را دراز نموده یک غرفه از آب برداشت. جواهر الایقان، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۳۵-۳۳۶.

همچنین: «پس حضرت اراده فرات نمود، جمیع لشکر، اطراف اورا احاطه نمودند، آن بزرگوار بر ایشان حمله کرد چنانکه جمیع لشکر از هم پاشیدند، و میمنه و میسره و قلب بر هم ریختند و یکدیگر را پایمال نمودند، "فَأَقْحَمَ فَرسهُ علی الفرات" پس اسب خود را وارد فرات ساخت و آن حیوان هم تشنه بود و انتظار می‌کشید، که اول امام آب بیاشامد، حضرت به او فرمود: "إشرب فأنا أشرب" آب بیاشام که من هم آب خواهم آشامید، پس کفی از آب برداشت که بیاشامد که ناگاه حصین ابن نمیر تیری انداخت که آمد بر ران مبارک حضرت نشست، حضرت ﷺ آن تیر را کشید و خون آن را می‌گرفت و به آسمان می‌پاشید و می‌فرمود: "یارب الیک المشتکی من قوم أراقوا دمی و منعوا شرب الماء" خدایا به سوی تو شکایت می‌کنم از گروهی که خون مرا ریختند و مرا از شربت آبی منع کردند. باز خواست آب بیاشامد پسر سعد ملعون گفت: وای بر شما اگر حسین ﷺ قطره ای آب بیشامد همه شما را هلاک خواهد کرد که ناگاه ملعونی فریاد کرد که: "یا أبا عَبدِ اللهِ تتلذَّذُ بِشُربِ الماء وَ قد هُتِک حَرَمُک" . ای حسین؛ تو لذت میبری به آشامیدن آب فرات و حال آن که خیمه های تو را غارت کردند. "فَنَفَضَ الماءَ مِن یَدیهِ وَ حمل علی القوم تَکشِفُهم فَإذا

←

→

الخیمة سالمة" پس حضرت، آب را ریخت و حمله کرد بر آن جماعت و ایشان را متفرق ساخت و خود را به خیمه رسانید پس یافت خیمه را صحیح و سالم. انوار الشهاده، شیخ محمد حسن بن علی یزدی، ص۱۹۳.

۱۸. نقلی هست که کف آب پیش دهن آورد هنوز به حلقش نارسیده حصین بن نمیر تیری بر دهن مبارک آن حضرت زد، که آن آب نصیب وی نشد امّا دهان آن حضرت زمان پرخون می‌شد و بیرون می‌افکند. روضة الشهدا، کاشفی، ص۴۳۴-۴۳۶.

همچنین: «و قد اشتدّ عطش الحسین، فحاول أن یصل إلی أن یشرب من ماء الفرات فما قدر، بل مانعوه عنه، فخلص إلی شربة منه، فرماه رجل یقال له حصین بن تمیم بسهم في حنکه، فأثبته، فانتزعه الحسین من حنکه، ففار الدّم، فتلقّاه بیدیه، ثمّ رفعهما إلی السّماء و هما مملوءتان دما، ثمّ رمی به إلی السّماء، و قال: اللّهمّ أحصهم عددا، و اقتلهم بددا، و لا تذر علی الأرض منهم أحدا.» منبع اهل تسنن: بدایة والنهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۳.

۱۹. فی المفتاح [البکاء]: و روی أنه لما قتل جمیع اصحاب الحسین جعل یودع اهله و یوصیه بوصایاه فضجن النساء في وجهه و بکین بکاء عظیما و هن ینادین واحسیناه و ابن علیاه. فقال لهن الحسین ﷺ صبرا صبراً فإن البکاء أمامکنّ...» بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۱-۸۲.

همچنین: آن حضرت چون شیر درنده بر ایشان حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن بپرداخت و اسب به فرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت. قال الحسین: أنت عطشان و أنا عطشان. و اللّه لا ذقت الماء حتّی تشرب. فرمود: «تو تشنه‌ای و من تشنه‌ام. سوگند به خدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری.» کأنّه فرس فهم کرد کلام آن حضرت را و سر برافراشت؛ یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم. پس حسین علیه السّلام دست فرابرد و کفی آب برگرفت و فرمود: «آب بخور که من آب می‌آشامم.» ناگاه حصین بن نمیر تیری به جانب آن حضرت گشاد داد و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون بدوید... پس دیگرباره اهل بیت را وداع گفت و فرمود: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سکینه! اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دل‌های شکسته در نزد آن حضرت فراهم آمدند. در خاطر هیچ آفریده‌ای صورت نبندد که ایشان به چه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید. بالجمله، ایشان را وداع گفت و به صبر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه‌ای که درخور اسیری باشد، درپوشند. و قال لهم: استعدّوا للبلاء و اعلموا أنّ اللّه حافظکم و حامیکم و سینجیکم من شرّ الأعداء، و یجعل عاقبة أمرکم إلی خیر، و یعذّب أعادیکم بأنواع البلاء، و یعوّضکم اللّه عن هذه البلیّة أنواع النّعم و الکرامة، فلاتشکوا، و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص قدرکم. فرمود: «اعداد نزول بلا کنید، و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و حمایت فرماید، و از شرّ دشمنان نجات دهد، و عاقبت امر شما را به خیر گرداند، و دشمنان شما را به انواع عذاب و بلا مبتلا گرداند، و شما را به انواع نعم و کرم پاداش فرماید. لاجرم زبان به شکوی مگشایید و سخنی مگویید که از منزلت و مکانت شما بکاهد.». ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السّلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۰- ۳۶۱.

و همچنین: قد اشتدّ به العطش، فحمل من نحو الفرات علی عمرو بن الحجّاج، و کان في أربعة آلاف،

←

→

فکشفهم عن الماء، و أقحم الفرس الماء، فلمّا ولغ الفرس لیشرب قال الحسین: أنت عطشان و أنا عطشان، فلا أشرب حتّی تشرب، فرفع الفرس رأسه کأنّه فهم الکلام، ... ثمّ إنّه علیه السّلام ودّع عیاله ثانیا، و أمرهم بالصّبر، و لبس الأزر و قال: استعدّوا للبلاء، و اعلموا أنّ اللّه تعالی حامیکم و حافظکم و سینجّیکم من شرّ الأعداء، و یجعل عاقبة أمرکم إلی خیر، و یعذّب عدوّکم بأنواع العذاب، و یعوّضکم عن هذه البلیّة بأنواع النّعم و الکرامة، فلا تشکوا، و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص من قدرکم. مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص۳۴۰- ۳۴۱.

۲۰. قال الرّاویّ: ... لقد کان یحمل فیهم، فقلب أوّلهم علی آخرهم، فانکشفوا من بین یدیه، یدقّ بعضهم بعضا، فینهزمون کأنّهم الجراد المنتشر، ثمّ یرجع إلی مرکزه، و یقف، و ینظر بطرفه إلی مخیمه، و یقول برفیع صوته: لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم. و یسمع صوته إلیهن الرّاثي یقول:

تشطر منه الطّرف طرف إلی العدی و طرف یراعي نسوة شأنها الخدر

ثمّ یرجع إلیهم و یقاتلهم. معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۹.

و همچنین: لقد کان یحمل فیهم، فقلّب أوّلهم علی آخرهم، فانکشفوا من بین یدیه یدقّ بعضهم بعضا، فیهزمون منه کأنّهم الجراد المنتشر. ثمّ یرجع إلی مرکزه، و یقف، و ینظر بطرفه إلی مخیّمه، و یقول برفیع صوته: لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم. وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۱۱.

۲۱. «فَوَقَفَ یَسْتَرِیحُ وَ قَدْ ضَعُفَ عَنْ الْقِتَالِ فَبَیْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَی جَبْهَتِهِ فَسَأَلْتُ الدِّمَاءَ مِنْ جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثَّوْبَ لیسمح عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَّاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ فَقَالَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلًا لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَیْرُهُ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَانْبَعَثَ الدَّمِ كَالْمِیزَابِ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْجُرْحِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ دَمًا رَمَی بِهِ إِلَی السَّمَاءِ فَمَا رَجَعَ مِنْ ذَلِكَ قَطْرَةٌ وَ مَا عَرَفْتُ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ حَتَّی رَمَی الْحُسَیْنِ بِدَمِهِ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْجُرْحِ ثَانِیًا فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْیَتِهِ وَ قَالَ هَكَذَا وَ اللَّهِ أَكُونَ حَتَّی أَلْقَی جَدِّي مُحَمَّداً وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَ أَقُولُ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ»؛ [چون بر بدن مبارک امام حسین علیه السلام ۷۲ زخم وارد شد] ایستادند تا اندکی استراحت کنند، ضعف بر بدنشان غالب شده بود، به طوری که دیگر توان جنگ را نداشت، در این هنگام ناگاه سنگی آمد و بر پیشانیش خورد و خون جاری شد، پس پیراهنش را بالا گرفت تا خون را از پیشانیش پاک کند که ناگاه نیر تیز سه شعبه و مسمومی آمد و بر قلب حضرت نشست. امام حسین علیه السلام گفت: بسم اللّه و باللّه و علی ملة رسول اللّه. آنگاه سر به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدای من! تو می‌دانی که اینان کسی را می‌کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست. امام تیر را از پشت سر بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. دستش را زیر محل زخم گرفت و چون پر از خون شد به آسمان پرتاب کرد. که قطره ای از این خون به زمین بازنگشت و پیش از آن سرخی در آسمان دیده نشده بود. دو مرتبه دسته مبارک را زیر زخم گرفت و چون از خون پر شد به صورت و محاسنش مالید و فرمود: این‌گونه به خون خضاب خواهم بود تا جدّم محمد صلی الله علیه و آله را دیدار کنم و بگویم ای رسول خدا! فلانی و فلانی مرا کشتند. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۳؛

←

→

تسلية المجالس، محمّد بن أبی طالب ، ج۲، ص۳۲۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۲۹۵؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص۳۵۱-۳۵۲؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۲۶؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۳۵.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۹.

۲۲. «...و لقد مكث طويلا من النهار ولو شاء الناس ان يقتلوه لفعلوا ولكنهم كان يتقى بعضهم ببعض ويحب هؤلاء أن يكفيهم هؤلاء قال فنادى شمر في الناس ويحكم ماذا تنظرون بالرجل اقتلوه ثكلتكم أمهاتكم...»

مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص۲۰۰.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۴۶؛ بدایة والنهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۴.

۲۳. «رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ عَنِ الْجَلُودِيِ أَنَّهُ كَانَ صُرِعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَجَعَلَ فَرَسُهُ يُحَامِي عَنْهُ وَ يَثِبُ عَلَى الْفَارِسِ فَيَخْبِطُهُ عَنْ سَرْجِهِ وَ يَدُوسُهُ حَتَّى قَتَلَ الْفَرَسُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَةِ وَ لَهُ صَهِيلٌ عَالٍ وَ يَضْرِبُ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ.» هنگامی که امام حسین علیه السلام افتاده بود اسبش از آن بزرگوار حمایت می‌کرد و بر سوارها حمله می‌نمود و آنان را از بالای زمین به زیر می‌انداخت و می‌کشت تا اینکه تعداد چهل نفر مرد را بدین کیفیت کشت. سپس خود را به خون امام حسین علیه السلام رنگین کرد و متوجه خیمه‌ها شد. آن حیوان در حالی آمد که شیهه می‌کرد و دست خود را به زمین می‌کوبید.؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب ،ج۳، ص۲۱۵؛مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۵۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵ ، ص۵۷؛ عوالم ، إمام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۰؛ أسرار الشّهادة،اصولی مدقق علامه دربندی، ۴۳۵.

و همچنین: نقل: أنّه لمّا قتل الحسین علیه السلام، جعل جواده يصهل و يحمحم، و يتخطّى القتلى في المعركة واحدا بعد واحد، فنظر إليه عمر بن سعد، فصاح بالرّجال: خذوه، و آتوني به. و كان من جياد خيل رسول اللّه صلی الله علیه و آله، قال: فتراكضت الفرسان إليه، فجعل يرفس برجليه، و يمانع عن نفسه، و يكدم بفمّه، حتّى قتل جماعة من النّاس، و نكس فرسانا عن خيولهم و لم يقدروا عليه، فصاح ابن سعد: ويلكم! تباعدوا عنه و دعوه لننظر، ما يصنع. فتباعدوا عنه، فلمّا أمن الطّلب جعل يتخطّى القتلى، و يطلب الحسين علیه السلام حتّى إذا وصل إليه، جعل يشمّ رائحته، و يقبّله بفمه، و يمرغ ناصيته عليه و هو مع ذلك يصهل و يبكي بكاء الثّكلى حتّى أعجب كلّ من حضر، ثمّ انفلت، يطلب خيمة النّساء، و قد ملأ البيداء صهيلا.» منتخب، طریحی، ج۲، ص۴۶۵، اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۳۴- ۴۳۵؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۵۱.

و همچنین: (قال عبد الله بن عباس): حدثني من شهد وقعة الطف: إن فرس الحسين أوصله الله إلى غاية بركاته و منتهى رضوانه و سعاداته جعل يصهل صهيلا عاليا و يمشي عند القتلى واحدا بعد واحد حتى وقف على البدن المبارك للحسين (عليه آلاف آلاف التحية و الثناء) و يقبله، فلما نظر إليه عمر ابن سعد قال لأصحابه: " خذوه وآتوني به " فلما علم طلبهم جعل يلطمهم برجله و يكدم بفمه حتى قتل منهم خلقا كثيرا. و طرح فرسانا عن ظهر خيولهم، فصاح عمر و قال: ويلكم تباعدوا عنه ثم جعل يقبل البدن المبارك المكرم،

←

→

و يمرغ ناصيته بالدم المطهر المعطر، و يصهل صهيلا عاليا، و توجه إلى الخيمة، و قالت أم كلثوم: يا سكينة إني سمعت صهيل فرس أبيك، أظن قد أتانا بالماء، فاخرجي إليه فخرجت سكينة فرأته خاليا من راكبه، فهتكت خمارها، و صاحت: وا قتيلاه وا محمداه وا علياه وا أبتاه وا حسيناه وا فاطماه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقيلاه وا عباساه.

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزى، ج٣، ص٨٤ - ٨٥.

مجلس سوم

سید الشهدا علیه السلام عقل و ارادهٔ منزّه از اوهام

سید الشهدا ﷺ عقل و ارادهٔ منزّه از اوهام

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾[1]. در این آیه کریمه، پروردگار مظاهر تربیت قرآن را بیان نموده است.

تمام کمالات در گرو علم و عمل

البته باید این قسمت را دانست که تمام کمالات و نتایج عالم در گرو دو کلمه است یکی علم و دیگر عمل.[2] ۱۰

---

۱. محمّد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامتِ [مشخّصهٔ] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مَثَلِ آنها در انجیل. الفتح(۴۸):۲۹.

۲. امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ.» ای مردم بدانید کمال دین، طلب علم و عمل به آن است، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم‌تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادلی (که خداست) آن را بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و به شما می‌رساند ولی علم نزد أهلش نگهداشته شده و شما مأمورید که آن را از اهلش طلب کنید، پس آن را بخواهید. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۱۹۹؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۷۵.

این بنا و سرایی که الآن مردم را در خود جا داده، جز میوهٔ علم و عمل بیش نیست، آغاز آن توأم با نقشه و فکری از مهندس و معمار و طراح بوده، و همان نقشه و فکر به وسیله عمل طاقگران منعکس شد و با مصالح ساده ای، آن طرح علمی به صورت ساختمان، مجسّم شد و چنین بنایی به وجود آمد.

آن شاخهٔ ریحانی که در مقابل ماست، او هم جز جلوهٔ علم و عمل بیش نیست. یکی دستگاه دقت و حکمت و نظام عالمانهٔ وجود است و دیگر هم عملی شدن نقشهٔ علم و حکمت، به وسیلهٔ فعالیت ریشه در دل خاک و شکوفا شدن ساقه در فضا است.

پس تمام کائنات طبیعی در نظام طبیعت، و تمام موجودات مصنوعی در نظام زندگی بشر، همگی از برکت علم و عمل موجودند، و بنابر این چون سنّت عالم بر این است، بشر نیز باید از سنن خدا در نظام عالم پیروی کند.

حقیقت حکمت

کمال حکمت، عبارت از این است که آدمی مقررات خدا را بداند و بر طبق مقرراتی که وضع شده است زندگی کند. حقیقت حکمت جز این نیست و به غیر از این هم چاره ای نیست، چرا که در سراسر عالم، هر موجودی که از مقررات او سرپیچی نماید، به جز خسران و زیان نصیبش نمی‌شود و هر موجودی که در مقابل سنن او سر سپرد، جز شهادت میوه‌ای نخواهد چید.

ما که به این صورت در آمدیم و منشاء این آثار در این جهان شدیم، جز این نیست که در میان شکم مادر بدون چون و چرا نقشه‌ای که او طرّاحی نمود، پذیرفتیم و هر چه قلم صورتگران او، در میان رحم، به ما نقش بستند، پذیرفتیم[1] و پس از آن که به دار دنیا آمده و قدم زدیم، اینجا ثمره اش را چیدیم و میوه اش را گرفتیم.

---

۱. ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ اوست کسی که شما را آن گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست. آل عمران(۳): ٦.

نتیجهٔ تخلّف از قانون تکوینی الهی

اگر سرا پا وجود ما در میان شکم مادر به قدر تار مویی از فرمان او سر می پیچید، عکس العمل بدبختی‌اش را اینجا می‌دید، یعنی جای جای مغز ما به آن اصول حکیمانه آفریده شده و قلب ما به جایی گذاشته شده و از او شریان و ورید منشعب شده و از مغز ما اعصاب حسّ و حرکت مایه گرفته، و استخوانهای ما در قالبی اندازه گیری شده و بر طبق آن و متناسب با آن آمده، به گونه ای که کوچکترین مخالفت با این طرح منسجم در جایگاه مغز آدمی، انسان را فلج نموده و ساختمان و پیکرهٔ بدن را از کار می‌اندازد. اگر ما تنها یک حکمت را نمی‌پذیرفتیم و از یک فرمان تخلّف می‌کردیم، آن وقت می‌فهمیدیم که عکس العمل آن تخلّف در زندگانی ما چیست؟

حکمت دستگاه مغز و هاضمه

در خلقت بدن آدمی اسرار و حکمتهایی نهاده شده است تا اصول سعادت انسان در زندگی تنظیم شود؛ منتها چون نعمت، بی پایان و بی حدّ و حصر است و تمامی وجود ما را در بر گرفته، ما اکنون ملتفت نیستیم در چه حکمتی به سر می‌بریم و چه نقشه‌هایی در خلقت ما طراحی شده و ما هم پذیرفتیم، و توانستیم با صورت پذیرفتن آن نقشه، این زندگانی مرتب و منظم را پیدا کنیم. الآن در بدن ما تجهیزات بهت انگیزی مشغول به فعّالیت است.

یک طرف دستگاه مغز ماست، که حکمت و اسرار را از زوایای مختلف عالم در می‌یابد، و جایی دیگر دستگاه هاضمه جای دارد که نیرو و قوت و توان این بدن را مهیّا نموده؛ تمام این دستگاه ها که گویی هر یک هزاران پیچ و مهره دارد و تمام آن منظم و مرتب است به میلیاردها گونهٔ مختلف که هیچ به نظر ما نمی‌آید.

حکمت روییدن گوشت بر تکیه گاههای بدن

مثلاً یک مطلب ساده ای که در زندگی آدمی، مورد توجه نبوده و هیچ به حساب

نمی‌آید، ولی اگر رعایت نمی‌گردید، آنگاه روشن می‌شد که چه ارزشی دارد، همین ترتیب اندام ماست.

این که یک قسمت از اعضای بدن بیشتر از قسمت دیگر گوشت دارد، مثلاً ساق پا و کمر انسان، یعنی آنجا که تکیه گاه بدن است، دارای گوشت بیشتری است و این خصوصیت در این زندگی الآن پیداست. این که مقدار گوشتی که زیر این پوست است، در یک قسمت بدن از قسمت دیگر بیشتر است، اثرش الآن در این زندگی پیدا می‌شود. اگر گوشت بدن به این نظم و ترتیب، زیر این پوست نبود، عکس العملش هنگام راه رفتن و نشستن بر این زمین ظاهر می‌شد. آنجا که تکیه گاه بدن است و صلابت و سختی زمین را تحمل می‌کند، گوشت بیشتری دارد. اگر آنجا مانند سر و صورت و یا پشت دست ما پوستی بر استخوان داشت، راه رفتن و نشستن آدمی به مشکل بر می‌خورد. مگر می‌شد به قدر ساعتی، در این مجلس بنشینید. نشستن به این راحتی برای این است که زیر هر بدنی که در این مجلس نشسته، یک تشک طبیعی انداخته شده است.

حکمت باز و بسته شدن پلک دیدهٔ انسان

اگر فکر کنید از وقتی که اینجا نشسته‌اید این چشم به هر نقطه‌ای دوخته شده، چقدر این پلک ها را باز می‌کند و می‌بندد، همین پلکی که این قدر باز و بسته می‌شود، اگر ساختمان خلقتش به گونه‌ای بود که وقتی باز شد، دیگر انسان قدرت بستن آن را نداشت، اگر انسان یک ربع ساعت، به یک نقطه نگاه می‌کرد و دو پلک او به هم نمی‌خورد، تمام نظام زندگی او مختل می‌شد. فقط به هم خوردن این دو پلک، چه تشکیلاتی را برقرار می‌کند. چشم را مرطوب نگه داشته و از خشکی و عفونت چشم جلوگیری نموده و به مغز آسایش می‌دهد وگرنه اگر به نقطه‌ای چشم می‌دوختید، و پلک بسته نمی‌گردید، قرنیهٔ چشم آسیب می‌دید. این عمل ناچیزی که در این بدن است، دارای چنین آثار مهمّی می‌باشد.

قدرت اراده و تأثیر شگفت آن

امروز مهم ترین مذهبی که دانایان جهان را به خود متوجه کرده است مذهب قدرت اراده و تسهیل است. و البته این مذهب، علمای برازنده بشر را از دیر زمانی به خود متوجه کرد که انسان همچنان که در اثر ورزش، بازویش را قوت می‌دهد و این بازو وزنه بر می‌دارد، اگر یک روزگاری بشر اراده اش را قوت بدهد و ورزش ارادی کند، چه خواهد شد.

اعاظم بشر متوجه این نکته شدند که خصوصیت انسانی اینگونه است که هر قوّه ای از قوایش را که با ورزش پروراند، این ورزش قدرت بشر را در آن قوّه بالا می‌برد. ازدیاد قوت بازو چه اثری دارد؟ روز اول در مقابل یک بار، کمی خسته؛ روز آخر وزنه های طاقت فرسا را به آسانی بر می‌دارد.

حالا اگر بنا باشد عقل و ارادهٔ انسان ورزش کند، چه خواهد شد! برای ورزش عقل و اراده بشر، آفت هایی در پیش بود و آنان متوجه این آفات شدند که من امشب به طور نمونه قسمتی از آن را می‌گویم، تا ببینید اگر عقل ورزش نماید، از بشر چه ساخته می‌شود و اگر اراده، قدرت پیدا کرد از این انسان چه کارها بر می‌آید، تا در آن دم ببینید زدن یک پلک چشم چه می‌کند.

اثر نیروی مغز و ارادهٔ آدمی در حفظ تعادل بدن

البته این مطلب گفت گو ندارد که ما روی زمین که راه می‌رویم، سنگینی خود را روی زمین می‌افکنیم و قوهٔ جاذبهٔ زمین، بدن ما را می‌کشد. حال زمین به چه گونه بدن ما را می‌کشد؟ زمین به وسیله کف پای ما وزن ما را تحمّل مینماید. پس بنابراین تمام تکیه گاه ما روی زمین عبارت از دو کف پای ما است. آیا غیر از این است؟ پس ما برای نیفتادن، چقدر از این زمین را لازم داریم، به قدر دو تا کف پا. بیشتر لازم نداریم. چرا؟ برای این که همچنان که من این پا را در اینجا گذاشتم، آن پا را هم آنجا

گذاشتم، زمین های اطراف که مرا نگه نمی‌دارد. همان نقطه ای که دو پا آنجا گذاشته شده، همان قطعه مرا نگه می‌دارد و نمی‌گذارد بیفتم.

اگر این نکته روشن شد. حالا چه سرّی است که اگر الآن پا را به قدر دو دقیقه بر نقطهٔ مرتفع بگذارم یک مرتبه پرت می‌شوم. چه سرّی است؟ آنجا هم پای ما تکیه گاه دارد. چه سرّی است که از آنجا می‌افتیم، از اینجا نمی‌افتیم؟

اینجا که به حساب عقل و منطق قضیه را تحلیل کنیم، بدون معطّلی در می یابیم که مایهٔ عدم سقوط به قدر تکیه گاه پا است. اگر محیطی به قدر تکیه گاه پا، مایه‌ای از برای نیفتادن است، ما به هر جا برویم، اگر به قدر دو جای پا داشته باشیم، نباید بیفتیم. پس چه سرّی است که می‌افتیم؟

چرا؟ چون همان فلسفه ای که در نیفتادن روی زمین بود آنجا هم هست. آنچه که نمی‌گذاشت ما اینجا بیافتیم چه بود، تکیه گاه پای ما بود. همین تکیه گاه آنجا هم هست، چرا می‌افتیم؟ سرّش عبارت از این است که عقل ما ورزش نکرده است، نکته اش ورزش نکردن عقل ما است. وقتی از زمین بالا رفتیم، یک کمی که فاصله گرفتیم مکرر می‌اندیشیم که مبادا بیافتیم. خود افتادن اصلا از خود ما است. دیوار صد فرسخی من و تو را نمی‌اندازد. خودت خودت را می‌اندازی، آنچه که باعث سقوطت می‌شود، خودت هستی.

آنجا قرار گرفتی، احتیاط می‌کنی. هر چه بیشتر حالت احتیاط به خود بگیری، بیشتر به ترس نزدیک می‌شوی. هر چه دل بیشتر به دریا بزنید، و بگویید نمی‌افتم، قلبتان قوی‌تر شده و قدرتتان بیشتر می‌شود.

اگر این نکته را بشر پیدا کرد و فهمید و توانست تاثیرش را در یابد، مسلم اگر به ارتفاع هزار فرسخ دیواری بکشند، و بالای ارتفاع هزار فرسخ، فقط به قدر تکیه گاه دو پا باشد، هیچ کس سقوط نخواهد کرد.

سقوط بشر در اثر وهم و خیال و ترس سقوط

آنچه که بشر را ساقط می‌کند وهم و خیال است. آن قوهٔ واهمه بشر را ساقط

می‌کند. اگر این وهم از عقل کناره گرفت آن وقت ببینید این عالم چه قدرتی پیدا می‌کند.

ما از این مقدمه سررشته ای بدست می‌آوریم که در وجود ما ذخیره عجیبی است و ما همین ذخیره را به خیال خودمان باخته ایم. آنچه که ما را بیچاره کرده است این است؛ هی ترس «مبادا بیفتم». «ترس مبادا بیفتم» من و تو را پرت می‌کند. اگر بتوانیم ریشه این ترس را بِکنیم هرگز کسی نخواهد افتاد.

این ترس «مبادا بیفتم» خود ریشه ها دارد و میوه ها. این کلمه کوچکی نیست؛ این خود یک باری است از علم و حکمت. شرط موفقیت و شکست بین این تا دو کلمه است. رمز موفقیت فقط این است که نترسید. سرّ شکست این است که بترسیم. غیر از ترس و نترسیدن اینجور در عالم نیست. ترس هم از خود باور ما است و نه از خارج ما. حالا این طلسم را چه جور باید حل کنیم.

اگر خدا توفیق داد فردا در اطراف حل این مطلب کمی حرف می‌زنیم شاید در این دهه بتوانیم یک کمی از آن قدرت باطل در آوریم.

قدرت عقل و اراده

ما تا به حال هر قدرتی که داشته ایم، قدرت گوشت و پوست و استخوان است. هنوز قدرت عقل و اراده را ندیده‌ایم و نمی دانیم که این دو قدرت چه می‌کند؟ و اگر روزگاری قدرت عقل و اراده در عالم به ثمر رسید اثرش چیست؟ و این قدرت در همه هست. بچه خردسالی که اینجا است، این قدرت را دارد، و آن پیرمرد هم قدرت را دارد و این دو قدرت، ذخیرهٔ بزرگ پروردگار در وجود بشر است.

امانت عقل

عقل هم همان امانت است که نه آسمان برداشت و نه زمین، و من و تو برداشتیم.

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند

امانتی که خدا به آسمان عرضه کرد و آسمان نپذیرفت، و به زمین داد و زمین نپذیرفت، و به خورشید و ماه عرضه نمود، نپذیرفت، و به بشر عطا نمود و بشر پذیرفت آن امانت، امانت عقل است.[۱] [۲]* این کلمه خیلی مهم است. پس معلوم می‌شود که قدرتی در وجود من و توست که در دل خورشیدی که دو کرور(یک میلیون) و سیصدهزار برابر زمین است، آن قدرت نیست. این قدرت مرموز چیست؟ برخی مردم خیال می‌کنند که خدای تعالی در وصف این چشم و دهان و ابرو و این قیافه! فرموده است: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ پروردگاری که می‌گوید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.[۲] آنجا که تمام منازل خلقت انسان را بیان می‌کند ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَنَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾[۳] همه اسباب آفرینش انسان را بیان نموده و می‌فرماید: ما انسان را از سلاله گِل آفریدیم، بعد نطفه را علقه، و علقه را مضغه کردیم، بعد مضغه را از استخوان و گوشت ترکیب نمودیم و بر استخوان لباسی از گوشت پوشانیدیم. ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ﴾.[۴]

---

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾؛ ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود. الأحزاب(۳۳):۷۲.

* «قیل[لعل] المراد بالأمانة العقل.» گفته شده که مراد از امانت در آیهٔ شریفه عقل است. زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۵، ص۴۱۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵، ص۳۱۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۰، ص۴۵۰.

۲. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. المؤمنون(۲۳): ۱۴.

۳. و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. المؤمنون(۲۳): ۱۲- ۱۳

۴. ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛ آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. المؤمنون(۲۳): ۱۴.

حیات عقلانی

در آنجا که می‌فرماید ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾، دیگر نمی‌فرماید که به چه خلقتی انشائش کردیم. در مراحل قبلی بیان می‌کند: نطفه، علقه، مضغه، عظام، پوشیدن لحم بر عظام، همه را بیان می‌کند، اما دنبال آن «ثم» می‌فرماید: ﴿أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾ به یک خلقت دیگری انشاء کردیم. اما آن خلقت چیست؟ سربسته است. بیان نمی‌کند، در این اجمال حکمتی است و عدم بیان خصوصیات آن خلقت، نشانهٔ عظمت او است. اینجا است که می‌فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾[1] آن خلق آخر که انشاء شده، آن عبارت است از تبدّل این موجود از زندگانی نباتی به حیات اجمالی و از حیات اجمالی به زندگانی عقلانی است. این تبدّل عجیب، انقلابی است که یک مرتبه این رقم منقلب شده است.

اوهام، سبب خواری عقل

آن امانتی که عالم را به زانو در آورده است، همین عقل است که در وجود انسان قرار دارد. منتها قدرت عقل بشر آن وقت ظاهر می‌شود که از چنگال وهم در آید. و آنچه که عقل را خوار می‌کند وهم است و آنچه که اعتبار فکر بشر را از بین می‌برد اوهام است.

اوهام هم زاییده خود انسان است و گرنه در خارج خبری نیست همچنان که ما می‌بینیم، آنچه ما را از سر دیوار بلند انداخت، نه دیوار بود و نه فضا، آن چه که ما را انداخت وهم ما بود. پس اگر این آفت را از عقل بگیریم، ما بالا می‌رویم، و هر جا که تکیه گاه داشته باشیم، از سقوط آنجا خبری نیست.

---

۱. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. المؤمنون(۲۳): ۱٤.

قدرت عقلانی بر ساختن تکیه گاه

کم کم قدرت انسان به آنجا می‌رسد که روح با قدرت عقلانی، تکیه گاه می‌سازد. این است که انسانهایی روی آب راه می‌رفتند و همچنین بعضی اشخاص، در فضا حرکت می‌کردند.

به پیغمبر ﷺ گفتند: یا رسول الله! ما شنیده ایم عیسی بن مریم ؑ روی آب قدم بر می‌داشت، پیغمبر ﷺ فرمود: اگر بر یقینش افزوده می‌شد، در هوا حرکت می‌کرد.[۱]

آن درجه از یقینی که حضرت عیسی ؑ داشت به مقداری بود که روی آب رفته و در آب فرو نمی رفت. اگر یقین او بیشتر می‌شد، در هوا نیز راه می‌رفت.

حقیقت یقین، علم منزّه از اوهام

یقین چیست؟ یقین، جوهر علم مقدس از اوهام است. اگر این علم منزّه از وهم در انسان پیدا شد، این عروج عقلی بشر است. اولین آفت انسان، آفتی است که از ناحیه وهم برای عقل به وجود می‌آید و همین آفت است که مردم را در مبدأ و معاد و در زندگی دنیوی بیچاره می‌کند.

یک بچه وقتی دچار وهم است، اگر بخواهند او را بترسانند، راه ترساندنش چیست؟ یک پوستین را وارونه می‌کنند. انسانی این پوستین وارونه را با پشمهای گره در گره آن روی سرش می‌اندازد، و با این پوستین، بچه را می‌ترساند. چرا؟ چون بچه

---

۱. «قَالَ الصَّادِقُ ؑ الْيَقِينُ يُوصِلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنِيٍّ وَ مَقَامٍ عَجِيبٍ كَذَلِكَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ عِظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذُكِرَ عِنْدَهُ أَنَّ عِيسَى ؑ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ ﷺ لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمَشَى عَلَى[في] الْهَوَاءِ.»
امام صادق ؑ فرموده است: صفت یقین داشتن آدمی را به حالات بلند و مقام شگفت آوری می‌رساند. همچنین رسول اکرم ﷺ هنگامی که از حالات حضرت عیسی ؑ و از روی آب راه رفتن او مذاکره می‌شد، در مقام عظمت مرتبه یقین فرمود: هر گاه یقین او از این مرتبه نیز بالاتر می‌شد، روی هوا راه می‌رفت. مصباح الشریعه، امام صادق ؑ، ص۱۷۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۷، ص۱۷۹؛ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج۱۱، ص۱۹۸.

عقلش آزاد است از غیر وهم. از خود زنده زیر پوستین نمی‌ترسد اما از پوستین مرده می‌ترسد.

از آفت آن بچه که نگاه کنید تا دوران بزرگی ما، همین آفت در مغز ما است. ما را از شکل می‌ترسانند، خود ما که اینجا هستیم ترس ما از این است، مسلّم است که الان قدرت های عالم ما را تکان می‌دهد. بدون تردید قدرت های بشری، مغز ما را بیچاره می‌کند. ولی اگر انسان به ریشه عقل برسد، اولین میوه عقل این است که آیا این قدرت ها عارضی است یا اصیل است. اگر این قدرت ها اصیل است باید ترسید. اگر این قدرت ها عارضی است باید از عقل بترسیم نه از وهم.

رسیدن به توحید با آزادی عقل از وهم

اولین ثمرهٔ آزادی عقل از وهم این است که بیاندیشد که اگر این برقی که به این شیشه افتاده، ببیند آیا این برق از خود شیشه سر زده است یا از مرکزی دیگر؟ اگر این برق از مرکز دیگری آمده است، در این شیشه عارض است، و عارض صادر است.

اگر مغز از وهم آزاد شد، اولین کار او این است که بیاندیشد که وجود حیات و قدرت که در تمام کائنات قرار داده شده، آیا از خود اینها است یا از غیر اینهاست؟ وقتی با عقل بررسی شود، تمام موجودات از جهت امکان، اگر نباشند، از نبود اینها هیچ محالی در مرکز عقل صادر نمی‌آید. عقل می‌گوید که جایز است این موجودات، و این در و دیوار و این فرش نباشد. این برگ ممکن است، هرگز به وجود نیاید. اگر این برگ نباشد محالی لازم نمی‌آید، این موجودات، وجودشان از مبدأ دیگر است، این مردمی که با این قیافه ها نشسته‌اند، دویست سال قبل نبودند. این افکار نبود. این زندگی ها نبود. این سوداها و این سرها نبود. همهٔ اینها بعد پیدا شد. این موجودات و این افعال، وجودشان عاریتی است، چرا که پیش از این نبودند.

عقل به تمام وجود و حیات عالم و به تمام قدرت و توانایی جهان یک نگاه می‌کند. همه را کنار گذاشته و می‌گوید: لا اله الا الله. آن وقت قدرت اصلی عالم را

پیدا می‌کند. ریشهٔ وجود حیات جهان را پیدا می‌کند. وقتی چنین شد، اثرش این است که این عقل از وهم آزاد شده. دیگر از قدرت عاریتی نمی‌ترسم.

وهم، سبب ترس از قدرتهای خیالی و نترسیدن از خدای تعالی

اگر قدرت عقل بشر گرفتار وهمش شود، قدرتی او را ترسانده و می‌لرزاند که آن قدرت به یک خواب از میان می‌رود؛ ولی از قدرت خدای تعالی نمی‌ترسد، همان قدرتی که میلیاردها حوادث در این جهان بی پایان بدون تصادم و تزاحم، به او متقوّم و پا بر جاست. این عقل، گرفتار وهم است و باید به این آفت پرداخت که به عقل افتاده است.

کسی که در ظاهر، مقتدرترین مرد کره زمین است، و به مشرق و مغرب، اعلام جنگ می‌دهد، و ادعای تصرّف کرهٔ ماه را دارد، همان کس آنقدر عاجز و ناتوان است که به یک چرتی که بزند، اختیارش از دستش رفته، و قدرت او به خیالش از دستش در می‌رود. اینکه چنین موجود ناچیزی، عقل بشر را بترساند، ولی قدرت مدبّر تمام عوالم او را نترساند، ناشی از وهم است.

عظمت خدای تعالی

خدای تعالی این مغز و قلب و صورت و دست و پا را در میانهٔ تاریکی شکم مادر نقش بندی کرده است، اوست که هیچ چیزی بر او نهان نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ﴾[1] محققاً پروردگار، هیچ چیز نه در آسمان و نه در زمین بر او مخفی نیست.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[2] او است آن

---

۱. در حقیقت، هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. آل عمران(۳): ۵.

۲. اوست کسی که شما را آن گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست. آل عمران(۳): ٦.

کسی‌که شما را در رحم ها صورت بندی می‌کند، هر جور که می‌خواهد. ﴿لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[۱] آن عزّتی که باید از عظمتش ترسید، عزت او است، و آن حکمتی که باید از او نگران بود، حکمت او است ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ﴾.[۲]

اگر عقل از وهم آزاد شد، خدا را می‌شناسد، به معرفتی مقدّس از اوهام. دنبال این معرفت، تقوایی متناسب با این معرفت پیدا می‌کند.[۳]* از پروردگار باید بترسید، آنچنان که سزوار عظمت و جلال خدا است.

اگر کسی از خدا ترسید به قدری که از شیر درنده ای بترسد غلط است. برای این که ترس از شیر درنده متناسب با شیر است نه متناسب با خالق شیر. اگر کسی ترسید از پروردگار به قدری که از مقتدرترین مرد روی زمین بترسد غلط است؛ برای خاطر این که این ترس متناسب با این قدرت آدمی نه با آن قدرت اصلی.

اگر به قدری که از زلزله می‌ترسد، از خدا ترسید غلط است؛ به خاطر این که قدرت زلزله، در قشر زمین است و این قدرتی است که طرحش از آن مقتدر بالذات است و این ترس متناسب با مقام ربوبیت نیست. ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ﴾.[۳]

آنچنان که سزاوار عظمت اوست باید او را شناخت و از او ترسید و او را پرستید. اینجاست که معرفت حق، مقدس از وهم می‌شود. برای روشن شدن این قسمت از بحث می‌فهمیم که عقل آزاد از وحی حق کیست.

---

۱. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست. آل عمران(۳): ٦.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حقّ پرواکردن از اوست، پروا کنید. آل عمران(۳): ۱۰۲.

* ابو بصیر گوید: از امام صادق﵇در مورد آیه شریفه از امام صادق سؤال کرد، حضرت فرمودند: «يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَ يُذْكَرُ فَلَا يُنْسَى وَ يُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ.»؛ یعنی همواره مطیع اوامر الهی بودن و هرگز گناه نکردن، پیوسته به یاد خدا بودن و هیچ گاه او را فراموش نکردن، همه نعمتهای خدای را سپاسگزار بودن و هرگز ناسپاسی نکردن. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود، ج۱، ص۱۹٤؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۲٤۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۳٦۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۷، ص۲۹۲.

۳. همان.

تابشی از خدا شناسی اباعبد الله الحسین علیه السلام

امروز روز اربعین سیدالشهدا علیه السلام بود. این غوغا بعد از هزار و سیصد سال تحقق یافت. این یک برقی بود که از یک عقل مقدّس از وهم بر روی زمین تابید. یک بشر پیدا شد که خدا را آن چنان که متناسب عظمت او بود، شناخت.[۴۰] تقوا داشت آنچنان که متناسب با عظمت خدا است. عبادت کرد، آنچنان که متناسب مقام ربوبیت بود. معرفتش آن است که در دامن کوه عرفه فرمود: «عَمِیَتْ عَیْنٌ لَا تَرَاكَ» پروردگارا! کور باد آن دیده ای که تو را نبیند.

این مقام حسین بن علی علیهما السلام بود. مقام معرفت این بود که فرمود: «كَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْكَ، أَیَكُونُ لِغَیْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَكَ حَتَّى یَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ»،[۱] پروردگارا! من در مقام استدلال بر تو، از غیر تو هرگز تو را نمی‌جویم؛ برای خاطر این که هر چیزی که پنهان است، به تو آشکار می‌شود، من چگونه تو را به آن پنهانی که به تو آشکارا می‌شود، پیدا کنم؟! این معرفت حسین بن علی علیهما السلام است. این عقل مقدّس از وهم در مقام معرفت است.

تقوا در آیین اباعبد الله الحسین علیه السلام

آن وقت تقوای این دل چیست؟ نمونهٔ تقوایی که در قلب حسین بن علی علیهما السلام

---

۱. فرازی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام: «...كَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْكَ أَ یَكُونُ لِغَیْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَكَ حَتَّى یَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَیْكَ عَمِیَتْ عَیْنٌ لَا تَرَاكَ ...»؛ چگونه با چیزی که خود در وجودش نیازمند توست به سوی تو راهنمایی شود؟! آیا آنها ظهوری دارند که تو نداری تا بتوانند نشان دهنده تو باشند؟! کی غائب بوده ای که نیاز به راهنمایی باشد که به تو برساند و کی دور شده ای تا آثار، ما را به تو برسانند؟! چشمی که تو را نبیند کور است. مصباح، کفعمی، ص۳۶۲؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۲، ص۸۴ (با اختلاف کم)؛ البلد الامین، کفعمی، ص۲۵۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۵، ص۲۲۲.

است، این است که شب عاشورا هنگام غروب لشکریان دشمن، رو به خیمه هایش حمله می‌کنند. در آن دمی که قلب‌ها همه در اضطراب است، و عدّه ای زن و بچه مقابل هزاران نفر جمعیت قرار دارند، می‌گوید امشب را به منظور تلاوت قرآن و اداء نماز مهلت بگیرید.[۱] ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ﴾.[۲]

عبادت احرار و آزادگان

در مقام عبادت این چنین می‌گوید: پروردگارا، من تو را می‌پرستم، نه مانند عبادت بردگان؛ من تو را می‌پرستم، نه مانند عبادت تاجران؛ من تو را می‌پرستم، تا تو را شکر گذارم، مانند عبادت آزادگان.[۳]

معنی این سخن آن است که: خداوندا، تو را از ترس جهنمت نمی‌پرستم؛ چرا که این پرستیدن، شایسته مقام برده‌ها در مقابل موالیان ظاهری است، و من از عبادت عبید و بندگان گذشته ام و تو از این پرستش بلندتری. خدایا به عشق بهشتت تو را نمی‌پرستم، چرا که این عبادت شایستهٔ تاجران است، آیا خونم را بر زمین بریزم و بگویم پروردگارا در مقابل خونم به من پاداشی عطا کن؟ نه، من از این گونه پرستش گذشته ام و تو هم برتر از این هستی. من تو را به عشق خودت، و به یاد خودت می‌پرستم. من از آنجا که تو را سزاوار عبودیت دیدم، تو را می‌پرستم.[*] من در راه عبادت تو، هم بیم را کنار گذاشتم و هم امید را. منشأ عبادتی که انجام می‌دهم فقط عشق به جلال و کمال تو و عشق به مقام ربوبیت و الوهیت تو است.

---

۱. رجوع شود به ص۴۴، پاورقی۱.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آن گونه که حقّ پرواکردن از اوست، پروا کنید. آل عمران(۳): ۱۰۲.

۳. قَالَ الحسین بن علی علیه السلام: إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.» امام حسین علیه السلام فرمود: برخی خدا را به شوق (بهشت) پرستند، این عبادت تجار و سوداگران است، و گروهی خدا را از ترس پرستند، این پرستش بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری و محبت پرستند که این پرستش آزادگان و برترین نوع عبادت است. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ۲۴۶.

کمال عالم به آدم و کمال آدم به عقل و کمال عقل به رهایی از اوهام

یک چنین کسی در عالم، قد عَلَم کرد. همهٔ اینها برای این است که تمام عالم به وجود آدم به ثمر برسد و وجود آدم به عقل به ثمر برسد و عقل وقتی به ثمر رسیده است که از قید اوهام آزاد شود. وقتی از قید اوهام آزاد می‌شود که هر فکر و عملی جز خدا را پشت سر بیندازد و بگوید: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.[۱]

سید الشهدا علیه السلام میوهٔ جهان و عصارهٔ عالم

این است که قضیهٔ امام حسین علیه السلام کهنه شدنی نیست.[۰۶] سبک مغزان نگویند که بعد از هزار و سیصد سال این پرده‌های سیاه بر در و دیوار چیست. یک چنین کسی پیدا کنید که این چنین کشته شود تا آن وقت روشن شود که در مقابل مرگ او عقل بشر چه تأثّری نشان می‌دهد. او به ظاهر یک نفر انسان، اما در حقیقت میوهٔ جهان است. محصول تمام عالم، این گوهر است که هیچ قدرتی اراده اش را نمی‌تواند بشکند. او فقط در مقابل اراده و خواست خدای تعالی سر خم می‌کند. عقل او هیچ گاه، آلوده به وهم نگشته است. چنین جوهر علم و عملی عصارهٔ عالم است.

شهادت آدمیّت و رفتن انسانیت

شهادت او شهادت جهان است؛ این است که شهادت امام حسین علیه السلام، فقط شهادت یک آدم نیست، بلکه شهادت آدمیّت است. رفتن امام حسین علیه السلام رفتن انسانیت است.[۲]

---

۱. من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. الأنعام(٦): ۸۰.

۲. فرازهایی از زیارت ناحیهٔ مقدسه علیه السلام: « ...لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ وَ عَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ ←

مردم هنوز استعداد ندارند بدانند سیدالشهدا علیه السلام که بود. وقتی مردم لیاقت درک مقام او را پیدا می‌کنند که به مراحل عقل و فکر برسند و از آفت‌های فکر بگذرند و بعد به مقام اراده برسند و از آفات اراده نجات یابند، آن گاه ببینند عقل بی آفت و ارادهٔ بی آفت یعنی چه؟

زیارت خدا در عرش

هیچ انسانی در تمام عالم، این عقل و ارادهٔ مقدّس از وهم را پیدا ننمود، مگر آن شخصیّتی که در مصیبتش فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ».[1] آن وقت ببینند که بیرق به نام او بکوبند هنوز جا دارد.

وَ الْأَحْكَامَ وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَ حَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ هَمْلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَوْتُوراً وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَهْجُوراً وَ غُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرْتَ مَقْهُوراً وَ فُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْرِيمُ وَ التَّحْلِيلُ وَ التَّنْزِيلُ وَ التَّأْوِيلُ وَ ظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَ التَّبْدِيلُ وَ الْإِلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَضَالِيلُ وَ الْفِتَنُ وَ الْأَبَاطِيلُ...» مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۰۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۴۱.

۱. «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم السلام دَخَلَ يَوْماً إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبْيِ ذَرَارِيِّكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثَقَلِكَ فَعِنْدَهَا تَحِلُّ بِبَنِي أُمَيَّةَ اللَّعْنَةُ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ رَمَاداً وَ دَماً وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ.» امام صادق علیه السلام از از اجداد مطهرشان روایت می‌نماید که روزی امام حسین علیه السلام نزد امام حسن علیه السلام رفت. وقتی به امام حسن علیه السلام نظر کرد گریان شد. امام حسن علیه السلام فرمود: یا حسین! برای چه گریان شدی؟ فرمود: برای آن ظلمی که در حق تو خواهد شد. امام حسن علیه السلام فرمود: آنچه موجب قتل من می‌شود یک زهری است که بوسیله دسیسه‌ای به من می‌خورانند ولی ای ابا عبد اللّه! هیچ روزی مثل روز (عاشورای) تو نخواهد بود؛ زیرا سی هزار نفر در اطراف تو جمع می‌شوند و حال آنکه گمان می‌نمایند از امت جد ما خواهند بود و خود را به دین اسلام می‌بندند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج نمودن اموال تو ازدحام خواهند کرد! در یک چنین موقع است که لعنت خدا دامنگیر بنی امیه می‌شود. آسمان خاکستر و ←

صاحب این نظر پاک مقدّس از هر وهم، برخوردش با مردم چگونه است؟ با آن عباداتی که نمود، نسبت به خالق چگونه است؟ اینجا است که ایجاب می‌کند تا بفرماید: «هر کس حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کند، خدا را در عرش زیارت کرده است».[1] ۸.

کرامت انسانی و ارزش بشریت در نزد ابا عبد الله الحسین علیه السلام

بشر برای همیشه باید مدیون او باشد، چرا که هنوز دنیا شخصی را ندیده است که این قدر ارزش برای بشریت قائل باشد.

او شخصیتی است که وقتی به مسند کرم نشست، دستور داد که سائل و محتاج، حوائجشان را بنویسند و بیاورند. وقتی نوشته‌ها را مقابلش آوردند، نخوانده فرمود: حاجت برآورده است. این که به مردم فرمود: حوائجشان را بنویسند، برای آن است که آن کسی که سؤال نموده و حاجتی دارد، در چهرهٔ او آثار رقّت و انکسار دیده می‌شود. اگر حاجتش را در مقابل آن حضرت علیه السلام به زبان بیاورد، درهم می‌شکند. من راضی نیستم، اثر شکستگی به چهرهٔ یکی از بندگان خدا ببینم. شخصی گفت: پس چرا نوشته را نمی‌خوانید؟ اباعبد الله الحسین علیه السلام در جواب فرمود: تا من این نامه را

→

خون می‌بارد. هر چیزی برای مظلومیت تو گریان می‌شود، حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریاها. امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۷؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۱۳؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۱۹؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۳۹٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۱۸.

۱. زید بن شحام گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام؟ قَالَ علیه السلام: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ: قُلْتُ مَا لِمَنْ زَارَ أَحَداً مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.» کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند ثوابش چیست؟ حضرت فرمودند: مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. راوی گفت: عرضه داشتم: چه اجر و ثوابی است برای کسی که یکی از شما اهل بیت را زیارت کند؟ حضرت علیه السلام فرمودند: مثل کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۷، ص۱۱۹.

مرور کنم، دل او در تپش است که آیا حاجتش برآمده است یا نه؟ این اندازه نمی‌توانم دلی را در مقابل خودم در اضطراب ببینم. این امام حسین علیه‌السلام است.[۱] ۹.

یک همچنین جوهر مقدس از هر وهمی و ارادهٔ منزّه از هر هوسی، چنین نظر تیزبینی که در نظر او، نه وهم سرایت می‌کند و نه هوی؛ این جوهر عالم و میوهٔ جهان است.

تخییر بین شهادت و پیروزی، و اختیار شهادت

قدر او را از اینجا بشناسید در هنگامی که از مدینه عزم حرکت به کربلا نمود خوابی دید فرمود: الآن خواب دیدم جدّم در کنار من است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و میان دو دیگانم را بوسید و فرمود: «بِأَبِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرَمَّلًا بِدَمِكَ»؛ پدرم به فدای تو! به زودی تو را چنین می‌بینم که به خونت آغشته‌ای.[۲]

در سحرگاه عاشورا نیز فرمود: جدم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که فرمود ای پسرم! تو شهید آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی. اهل آسمان‌ها و ملاء اعلی به استقبالت آمده‌اند، تو

---

۱. روایت شده که مردی رقعه‌ای به دست امام حسین علیه‌السلام داد. نخوانده فرمود: حاجت تو برآورده است. شخصی عرض کرد که چرا نخوانده چنین فرمودی؟ فرمود: برای آنکه تا میخواندم او خجالت می‌کشید و من دوست نداشتم ذلت او را ببینم. تذکرة الشهدا، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۵۶.

۲. «فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ رَاحَ لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَقَامَ يُصَلِّي فَأَطَالَ فَنَعَسَ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ هُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقَبِّلُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرَمَّلًا بِدَمِكَ بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ.» و امام حسین علیه‌السلام آهنگ عراق کرد شب به مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد تا با قبر آن حضرت وداع کند. چون به قبر رسید نوری از قبر درخشید و به جای خود برگشت و شب دوم برای وداع آمد و به نماز ایستاد و طول داد تا به خواب رفتند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشمش را بوسید و فرمود: پدرم بقربانت گویا به خونت آغشته بینم در میان جمعی از این امت که امید شفاعتم دارند و نزد خدا برای آنها بهره‌ای نیست. امالی، شیخ صدوق، ص۲۱۷؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۸، ص۱۸۲.

امشب باید در نزد من افطار کنی، بشتاب و تأخیر میانداز. این ملکی است که از آسمان آمده تا خون تو را بگیرد.[۱]

ولی در همان روز عاشورا هنگامی که جنگ برپا شد، خدای تعالی سیدالشهدا علیه السلام را بین پیروزی و شهادت مخیّر نمود و آن حضرت علیه السلام شهادت و لقاء خدا را برگزید.[۲] ۱۰.

---

۱. «فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ خَفَقَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بِرَأْسِهِ خَفْقَةً ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ أَ تَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي السَّاعَةَ فَقَالُوا وَ مَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي وَ فِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ وَ أَظُنُّ أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصُ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدِ اسْتَبْشَرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ عَجِّلْ وَ لَا تُؤَخِّرْ فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَ قَدْ أَزِفَ الْأَمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا شَكَّ فِي ذَلِك.» موقعی که وقت سحر شد امام حسین علیه السلام مختصری خواب رفت و بیدار شد و فرمود: آیا می‌دانید من در این ساعت چه خوابی دیدم؟ گفتند چه. چه خوابی دیدید یا ابن رسول اللّه؟ فرمود: دیدم گویا سگ‌هائی به من حمله کردند که مرا بگیرند. در میان آن سگها سگی بود ابقع که بیشتر به من حمله می‌کرد. من این طور گمان می‌کنم: آن کسی که در میان این گروه متصدی کشتن من می‌شود شخصی ابرص یعنی بدنش لك و پیس باشد. سپس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی که با آن حضرت بودند دیدم که به من فرمود: یا بنی! انت شهید آل محمد. یعنی ای پسر عزیزم! تو شهید آل محمّد صلی اللّه علیهم اجمعین هستی. اهل آسمانها و اهل ملاء اعلی به استقبال تو آمده‌اند. تو امشب باید نزد من افطاری نمائی، تعجیل کن، تأخیر میانداز، این ملکی است که از آسمان نازل شده تا خون تو را بگیرد و در میان شیشه سبز جای دهد. حقا که امر شهادت من و کوچ کردن من از این جهان نزدیك گردیده است و در این موضوع شکی نیست. فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۳؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۴۷.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ۲۵۱- ۲۵۲.

۲. «رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي علیه السلام يَقُولُ لَمَّا الْتَقَى الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ أُنْزِلَ النَّصْرُ حَتَّى رَفْرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ خُيِّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى»؛ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که لشکر امام حسین علیه السلام با لشکر ابن سعد لعنة الله علیه روبرو شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید خداوند نصرت خود را فرستاد و بر بالای سر امام حسین علیه السلام پر و بال می‌زد. سپس امام حسین علیه السلام مخیّر شد بین اینکه بر دشمن غالب شود و یا اینکه خدا را ملاقات کند، ولی آن بزرگوار ←

عطر گل عالم و آدم

فلسفهٔ این شیشه چیست؟ فلسفه‌اش عبارت از این است که باغبان دانه‌ای می‌کارد، رنج می‌برد تا این دانه سبز می‌شود، بسیار محنت می‌کشد تا از این دانهٔ سبز، گلی می‌روید. باز عصارهٔ آن گل را می‌گیرد، و نام گلاب روی آن می‌گذارد. باز آن گلاب را به تحمّل رنج، تبدیل می‌کند. وقتی تمام اجزاء خارجی آن را گرفت، عطر آن گل باقی مانده و آن را درون یک شیشه می‌نماید.

سرّ این که شیشه را به کربلا آوردم، برای خاطر این بود که خواستم عطر گل آدم و عالم را بگیرم. عطر گل عالم و آدم، در قلب و دل حسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است چنان که وقتی خون او بر زمین ریخت، فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.»[1]

احترام به اربعین، امضای سند آدمیّت

مردم! هر خدمتی کنید، هنوز کم است. اگر روز اربعین سیدالشهدا علیه‌السلام، دست از کسب و کار برداشتید، سند آدمیتتان را امضاء می‌کنید.

وای بر آن تعلیم و تربیتی که مشتی مردم نادان و بی بند و بار بپروراند تا این سبک مغزها نفهمند که واقعهٔ کربلا چیست؟ بعد از هزار و سیصد سال درنیافتند که جنگ برسر چه بود؟ این اندازه نادانی است. آنان که خود هیچ ندانند، کجا می‌توانند به مردم دانایی بدهند.

ذات نایافته از هستی بخش　　کی تواند که شود هستی بخش

→ ملاقات خدا را برگزید. لهوف، سید بن طاووس، ص۶۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۲؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۵۶؛ دمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۴، ص۲۸۸؛ ترجمهٔ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۴۰؛ تذکره الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۵۳.

۱. رجوع شود به مجلس دوم، ص۱۲۲، پاورقی۲.

گل همیشه بهار عالم

فرزندانتان را با امام حسین علیه‌السلام آشنا کنید تا بفهمند حسین بن علی علیه‌السلام کیست.[۱۱] روز عاشورا چه روزی بود.[۱۲] امروز روز چهلمِ یک چنین کسی است. هر کسی می‌میرد چهلمش یک سال است. اما امام حسین علیه‌السلام چهلمش هر سال است. سیدالشهدا علیه‌السلام گل همیشه بهار عالم است. این گل، خزان ندارد. هر چه مردم بشنوند خضوعشان در مقابل نام حسین علیه‌السلام بیشتر است.

پروردگارا! به آن روز مقدس، تو را قسم می‌دهیم که بین ما و سیدالشهدا علیه‌السلام عملاً جدایی مینداز.

شیشهٔ خون خدا در دستان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

ابن عباس گفت خوابیده بودم یک وقت دیدم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله غبارآلود کنار من ایستاده. گفتم: یا رسول الله! مگر چه خبر است که با این حالت آمده‌ای؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حسین مرا کشتند. گفتم: یا رسول الله! این شیشه چیست؟ فرمود: خون گلوی پسر من است. از طرف پروردگار مأمور بودم این خون را بگیرم و به عرش ببرم.[(۱)][۱۳]

---

۱. إنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي مَنَامِهِ يَوْماً بِنِصْفِ النَّهَارِ وَ هُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ فِي يَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فقلتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الدَّمُ قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: دَمُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَأُحْصِي ذَلِكَ الْيَوْمُ فَوُجِدَ [أَنَّهُ] قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.» إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۰؛ در النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۱؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۵۱۰. و به همین مضمون: مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۶۲.

همچنین: قال ابن عبّاس: «رأیت النّبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، اللّیلة الّتي قتل فیها الحسین علیه‌السلام و بیده قارورة و هو یجمع فیها دما، فقلت: یا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله! ما هذا؟ قال: هذه دماء الحسین علیه‌السلام، و أصحابه أرفعها إلی اللّه تعالی...»؛ ابن عباس گوید: شبی که حسین علیه‌السلام کشته شد، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که قاروره (شیشه‌ای) در دست داشت و در آن خون (شهدا) را جمع می‌کرد. (گفتم: ای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله! این چیست؟) گفت: خون حسین علیه‌السلام و یارانش که نزد خداوند تعالی خواهم برد. کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۴، ص۹۳؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص۴۷۴.

امام ششم علیه السلام فرمود: از آن زمان که آن خون در عالم خُلد گذاشته شد تا قیامت آن قائمهٔ عرش می‌لرزد.[۱] این امانتی است که خدا بر تمام عالمیان عرضه نمود و کسی نتوانست آن را تحمّل نماید، خون حسین علیه السلام این امانت را برداشت.[۲]

ام سلمه می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! چرا گرد و خاک به سر و صورتت نشسته است. فرمود: این گرد و خاک برای این است که برای میوهٔ دلم قبر کندم، و اکنون از کندن قبر فارغ شده و آمدم.[۳] ۱۴۰.

---

۱. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام: عن أبي عبد الله علیه السلام:... أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ...»؛... شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن گشت و سراپرده‌های عرش خدا را لرزاند ... کافی، کلینی، ج۴، ص۵۷۵؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۶۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۵۱. و نیز رجوع شود به ص۱۰۸، پاورقی۲.

۲. رجوع شود به ص۱۷۱، پی نوشت شماره ۲.

۳. عَنْ سَلْمَى [الْأَنْصَارِيَّةِ] قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ [زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله] وَ هِيَ تَبْكِي فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكِ قَالَتْ رَأَيْتُ [الْآنَ] النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ وَ عَلَى رَأْسِهِ [بِرَأْسِهِ] وَ لِحْيَتِهِ التُّرَابُ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ آنِفاً»؛ از سلمی روایت شده که او گفت: من رفتم نزد ام سلمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و او می‌گریست من پرسیدم که سبب گریه چیست؟ ام سلمه گفت: اکنون رسول اللّه صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در سر و روی مبارکش گرد نشسته بود. گفتم: این چه حالی است یا رسول اللّه؟ فرمود که: الآن شاهد کشته شدن حسینم بودم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ عمده، ابن بطریق، ص۴۰۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۷و ص۲۳۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ الکبیر، بخاری، ج۳، ص۳۲۴؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲۳؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۲۳، ص۳۷۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۴، ص۱۹؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج۷، ص۴۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۸؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص۳۸۸؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۲، ص۲۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۳۷۸؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۴۴؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۴۸؛ جوهرة فی نسب امام علی، بری، ص۴۶؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۶ (حدثنا رزین، حدثتني سلمی قالت: دخلت علی أم سلمة...رزین هو ابن حبیب. وثقه ابن معین)؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۷؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱۷؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج۱۲، ص۲۶۵؛ بدایة و النهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۹؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۷؛

←

نالهٔ حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبری که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را کَند

جان به قربان تو یا ابا عبد الله علیه السلام. همین کلمه بس است. همین در مقام تو بس است که آن شخصی که قبر تو را کند، خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله است. دیگر مقامی بالاتر از این تصور نمی‌شود. همین است که الآن هر دلی که به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله راه دارد، عاشق دیدار آن قبر است. برای خاطر این که هنوز نالهٔ زهرا علیها السلام کنار قبر شش گوشه بلند است.[1] باید دل شما مردم جوش بزند.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللهِ أَبَداً مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.»

آن بدن را امام زین العابدین علیه السلام، میان قبر گذاشت.[2] [3] این قبر است که

خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲۶؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۵؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۱۳.

۱. رجوع شود به ص ۷۸ ذیل پی نوشت ۱۸ عنوان: گریه و شهقهٔ حضرت زهرا علیها السلام و منقلب شدن عوالم وجود.

۲. علی بن ابی حمزه که منکر امامت امام رضا علیه السلام بود، در مجلسی که صحبت از امامت بود از حضرت علیه السلام این گونه پرسید: «إِنَّا رُوِّينَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُه فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام كَانَ إِمَاماً أَوْ كَانَ غَيْرَ إِمَامٍ؟ قَالَ: كَانَ إِمَاماً. قَالَ: فَمَنْ وَلِيُّ أَمْرِهِ؟ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. قَالَ وَ أَيْنَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ كَانَ مَحْبُوساً فِي يَدِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؟ قَالَ: خَرَجَ وَ هُمْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ حَتَّى وَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ هَذَا [الَّذِي] أَمْكَنَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنْ يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ فَيَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ فَهُوَ يُمْكِنُ صَاحِبَ الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَغْدَادَ فَيَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ يَنْصَرِفَ وَ لَيْسَ فِي حَبْسٍ وَ لَا فِي إِسَارٍ...» برای ما اینگونه روایت شده که «امر امام را احدی غیر از امام، نمی‌تواند بر عهده بگیرد» امام رضا علیه السلام فرمودند بگو ببینم حسین بن علی علیه السلام امام بود یا خیر؟ گفت: امام بود. پرسید چه کسی عهده‌دار غسل و کفن او گردید؟ گفت: علی بن الحسین علیه السلام. فرمود: علی بن الحسین علیه السلام کجا بود او که در زندان ابن زیاد به سر می‌برد؟ گفت: به طوری که آنها متوجه نشدند خارج شد امر غسل و کفن و دفن پدر خویش را به پایان رسانید، آنگاه برگشت. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در صورتی که ممکن باشد برای علی بن الحسین علیه السلام بیاید به کربلا و کار دفن و کفن پدر را انجام دهد برای امام وقت نیز امکان دارد که وارد بغداد شود و متصدی کفن و ←

مغناطیسش این جور است که دلها را می‌کشد، و اگر دل شما مردم را اینجور می‌کشد، فکر کنید با دل زینب علیها السلام چه می‌کند.

قرآن ورق ورق بر دستان زینب کبری علیها السلام

تا گفتند: این راه، به طرف کربلا است، فرمود: شما را به خدا، مرا کنار قبر برادرم ببرید.[۱] ۱۶ وقتی آمد با چه منظره‌ای روبرو شد. خیلی مشکل است برای زینب علیها السلام. به قدری به این برادر دل داده است که وقتی خواست از کربلا حرکت کند، قرآن ورق ورق را سر دست گرفت و فرمود: «یَا مُحَمَّدَاه! صَلَّی عَلَیْكَ مَلَائِكَةُ [مَلِیكُ] السَّمَاءِ هَذَا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ صَرِیعٌ بِكَرْبَلَاء مُقَطَّعُ الْأَعْضَاء.»[۲] ۱۷

→

دفن پدر گردد و به محل خود مراجعت نماید با اینکه در زندان و اسارت هم به سر نمی‌برده. رجال کشی، شیخ طوسی، ج۲، ص۷٦٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٨، ص۲۷۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳٦۷.

منبع اهل تسنن: اثبات الوصیه، مسعودی، ص۲۰۷.

۱. قَالَ الرَّاوِي: «وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ عِیَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَغُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلدَّلِیلِ مُرَّ بِنَا عَلَى طَرِیقِ كَرْبَلَاءَ فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالاً مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ وَرَدُوا لِزِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَوَافَوْا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ تَلَاقَوْا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَآتِمَ الْمُقْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ وَ اجْتَمَعَ إِلَیْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَیَّاما»؛ راوی گفت: چون زنان و عیالات امام حسین علیه السلام از شام بازگشتند و به کشور عراق رسیدند، به راهنمای قافله گفتند: ما را از راه کربلا ببر. وقتی به قتلگاه رسیدند دیدند که جابر بن عبداللّه انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده‌اند. همگی در یک زمان در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه‌زنی با هم ملاقات کردند و مجلس عزایی برپا کردند که دل‌ها را جریحه‌دار می‌کرد و زنانی که در آن نواحی بودند، جمع شدند و چند روزی به همین منوال گذشت. لهوف، سید بن طاوس، ص۱۹٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱٤٦؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص٤۲٥؛ و..

۲. قَالَ[الراوی]: «فَوَ اللَّهِ لَا أَنْسَى زَیْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ علیه السلام [لا أنسى زینب ابنة فاطمة حین مرّت بأخیها الحسین] تَنْدُبُ الْحُسَیْنَ علیه السلام وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِینٍ وَ قَلْبٍ كَئِیبٍ [فَنَدَبَتْ عَلَیْهِ زَیْنَبُ بِصَوْتٍ مُشْجٍ وَ قَلْبٍ مَقْرُوح] یَا مُحَمَّدَاهْ صَلَّى عَلَیْكَ مَلَائِكَةُ [مَلِیكُ] السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَیْنُ[حُسَیْنٌ] [بالعرا] مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ [صَرِیعٌ بِكَرْبَلَاء]

←

حال که می‌آید برای اول بار چشمش به تربت برادرش می‌افتد. تا چشمش بـه قبـر افتاد، دید لوحی روی این قبر گذاشته‌اند. این همان لوحی اسـت کـه امـام چهـارم علیه السلام گذاشته است. تا نگاه کرد دید نوشته: ای اهل عالم این قبر حسین علیه السلام است. ایـن قبـر همان کسی است که او را کنار آب روان با لب تشنه شهید کردند.[۱]

مُقَطَّعُ الْأَعْضَاء.» راوی گفت: به خدا زینب دختر علی از یادم نمی‌رود هنگامی که کنار بـرادرش حسـین علیه السلام آمد و با صدای غمناک و دل پر درد بر حسین می‌نالید و صدا می‌زد: یا محمد! درود ملائکه آسمان بـر شـما باد این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شـده. مقتـل الحسـین علیه السلام، أبـو مخنـف ازدی، ص۲۰٤؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲٦۰؛ لهوف، سید ابن طـاووس، ص۷۸؛ بحـار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥٨.

۱. «ثمّ وضع کفّه علی القبر، و خطّه بأنامله، و کتب: هذا قبر حسین بن علیّ بن أبي طالب الّذي قتلوه عطشـانا غریبا.» بر قبر حضرتش نوشت: این قبر حسین فرزند علـی بـن ابـی طالـب اسـت کـه تشـنه و غریـب او را کشتند. مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص٤۱۲ - ٤۱۸؛ دمعة الساکبة، مولی محمد باقر بهبهـانی، ص۱٤؛ معـالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص٦۸ - ۷۰؛ وسیلة الدارین، زنجانی، ص۳٤٦ (نقل عن بعض الصالحین).
همچنین: امام بیمار بر پیکر پدر نماز خواند و تنهایی آن جان پاک را در جسد خاک نهاد در میان همان قبری که پیغمبر صلی الله علیه و آله کنده بود گذاشت. بعد از پوشاندن قبر، خاک را از اشک دیده گل ساخت و به انگشت مبـارک نوشت: هذا قبر حسین بن علی بن ابی طالب. ریاض القدس، قزوینی ج۲، ص۲۲۱.

پی نوشت:

۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمَهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ سَالِكٌ بِطَالِبِهِ سَبِيلَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ أَنِيسٌ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ وَ سِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ زَيْنُ الْأَخِلَّاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَاماً يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَئِمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ وَ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ يَمْسَحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ يَنْزِلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَ يَمْنَحُهُ مُجَالَسَةَ الْأَخْيَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ بِالْعِلْمِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَقْلِ وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعَدَاءَ وَ يَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ.» امیر المؤمنین ﷺ فرمود دانش آموزید که آموختنش حسنه است و مذاکره‌اش تسبیح و بحث در آن جهاد و آموختنش به نادان صدقه و برای اهلش نزد خدا قربت است؛ زیرا معالم حلال و حرام است و طالب خود را به بهشت می‌برد و انیس وحشت و رفیق تنهائی است و سلاح بر روی دشمن و زیور نزد دوست است. خدا بدان درجه مردمی را بالا برد و آنها را پیشوای خیر کند که کردارشان مورد توجه گردد و آثارشان اقتباس شود و فرشتگان مشتاق دوستی آنها گردند و در نماز پَرهایشان را به آنها سایند زیرا دانش زندگی دلها و نور چشمها است از کوری و توانائی تن است از ضعف. خدا دانشمند را به مقام نیکان جای دهد و همنشینی خوبان را در دنیا و آخرت بوی ارزانی دارد. به دانش خدا اطاعت شود و پرستیده گردد و یگانه شناخته شود. به دانش صله رحم کنند و حلال و حرام را بشناسند. دانش، رهبرِ عقل است و عقل پیرو او است. خدا آن را به سعادتمندان الهام کند و از اشقیاء دریغ دارد. امالی، شیخ صدوق، ص۷۱٤؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص۲۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱٦٦.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ.» امام صادق ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت می‌فرمایند که آن حضرت ﷺ فرمود: به دنبال علم بودن بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد. محاسن، خالد برقی، ج۱، ص۲۲۵؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۲؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۷۲ و...

۲. در روایات «امانت» در آیهٔ شریفهٔ: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ﴾؛ به «ولایت» نیز تفسیر شده است. از جمله:

امام صادق ﷺ ذیل آیهٔ شریفه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ ..﴾ فرمودند: « هِيَ وَلَايَةُ امیر المؤمنین ﷺ[عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ]»؛ آن امانت، ولایت امیر المؤمنین ﷺ است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۹٦؛ کافی، کلینی، ج۱، ص٤۱۳؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ←

→

ج۱، ص۲۸۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۲۷۵ و ص۲۸۰؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٤٩٨؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد رضا قمی مشهدی، ص٤٥٦.

همچنین: امام رضاؑ ذیل آیهٔ شریفه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ ..﴾ فرمودند: «الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مَنِ ادَّعَاهَا بِغَيْرِ حَقِّ فَقَدْ كَفَرَ»؛ مراد از امانت، ولایت است و هر کس ادعای ولایت کند به خلاف حق و صدق، کافر خواهد بود.عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۷٤؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۲۷۹.

همچنین: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِؑ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾ قَالَؑ: الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ وَ الْإِنْسَانُ أَبُو الشُّرُورِ الْمُنَافِقُ.» ابو بصیر گوید: از امام صادقؑ پرسیدم «امانت» در این آیهٔ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى ...﴾ چیست؟ فرمود: امانت همان ولایت است، و مقصود از انسان، آن کسی است که ریشهٔ شرارتها بوده و منافق است. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۵۸۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۰۷؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۵۰۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۰، ص٤٥٣.

بیان: «علی تأویلهمؑ یکون اللام في الإنسان للعهد و هو أبو الشرور أي أبو بکر أو للجنس و مصداقه الأول في هذا الباب أبو بکر.» بنا بر تأویلی که ائمهؑ راجع به آیه می‌فرمایند "ال" در الانسان عهد ذهنی است و او اصل و ریشهٔ شرارت یعنی ابا بکر است یا الف لام جنسی است و منظور مصداق اول آن در این مورد است که ابا بکر باشد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۵۸۸.

همچنین: و در روایت دیگر از امام باقر نقل شده که فرمود: «الْوَلَايَةُ أَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا كُفْراً بِهَا وَ عِنَاداً وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ وَ الْإِنْسَانُ الَّذِي حَمَلَهَا أَبُو فُلَانٍ.» منظور [از امانت در آیهٔ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى ...﴾] ولایت است که امتناع ورزیدند از روی کفر آن را حمل کنند و آن را انسان حمل کرد آن انسانی که حمل کرد ابو فلان بود. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۹٦؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۵۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۲۸۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۰، ص٤٥٥.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِؑ: «قَالَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّؑ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُه»؛ امام صادقؑ فرمودند: حضرت حسین بن علیؑ از جمع یارانشان بیرون آمده و خطاب به آنها فرمودند: ای مردم، حقّ جلّ ذکره بندگانش را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می‌کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی‌نیاز می‌گردند.مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خداﷺ: پدر و مادرم به فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمودند:

←

→

آنست که اهل هر عصر و زمانی امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۹؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص۱۵۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۵، ص۷۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵، ص۳۱۲.

منبع اهل تسنن: نزهة الناظر، حلوانی، ص۸۰.

٤. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي.» پیامبر اکرم ﷺ به امیرمؤمنان ﷺ فرمود: یا علی! هیچ کس خدا را به حقّ معرفتش نشناخت مگر من و تو و هیچ کس تو را نشناخت مگر خدا و من. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص٦۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۸٤.

و همچنین: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا.» پیامبر اکرم ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ فرمود: یا علی هیچ کس خدا را نشناخت مگر من و تو و هیچ کس مرا نشناخت مگر خدا و تو و هیچ کس به شما معرفت پیدا نکرد مگر خدا و من. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۲۵؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۷۸ و ۲۸۵؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین حسینی، ص۱۳۹؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص٤۳۹؛ درر النجفیة، محقق بحرانی، ج۲، ص۲۸۱.

٥. « قَالَ ﷺ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.» امیر مؤمنان ﷺ فرمود: گروهی خدا را از روی رغبت (در ثواب و پاداش) بندگی می‌کنند و این عبادت بازرگانان است (که سود داد و ستد را در نظر دارند) و گروهی خدا را از روی ترس بندگی می‌نمایند و این عبادت غلامان است (که از بیم، فرمان مولاشان را انجام می‌دهند) و گروهی از روی سپاسگزاری خدا را بندگی می‌کنند و این عبادت آزادگان است (که خدا را با معرفت و اخلاص عبادت نموده و نظری ندارند جز آنکه او را شایسته عبادت و بندگی می‌دانند). نهج البلاغه، حکمت۲۳۷.

و همچنین: « عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ الْعُبَّادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفاً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأُجَرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.» از امام صادق ﷺ که عبادت کنندگان بر سه گروه هستند: مردمی خدا عز و جل را از ترس بپرستند، این عبادت بردگان است. مردمی خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب پرستند، این عبادت اجیر شوندگان است؛ مردمی خدا عز و جل را برای محبت او عبادت می‌کنند، این عبادت آزادگان است و این بهترین عبادت است. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۸٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۷، ص۲۳٦.

٦. «رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ وَ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الْمِحَنِ بَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيداً وَ قَالَتْ يَا أَبَهْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فِي زَمَانٍ خَالٍ مِنِّي وَ مِنْكِ وَ مِنْ عَلِيٍّ فَاشْتَدَّ بُكَاؤُهَا وَ قَالَتْ يَا أَبَهْ فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقَامَةِ الْعَزَاءِ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ

←

→

رِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعَزَاءَ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ وَ أَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَ أَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ.»

روایت شده: هنگامی که پیغمبر اسلام ﷺ فاطمه زهرا ﷺ را از شهادت فرزندش حسین ﷺ و آن مصائبی که دچار آن حضرت شد آگاه نمود آن حضرت گریهٔ شدیدی کرد و گفت: پدر جان! یک چنین مصائبی چه موقع رخ می‌دهد؟ فرمود: در آن زمانی که من و تو و علی در دنیا نباشیم! گریهٔ حضرت زهرا ﷺ شدیدتر شد و گفت: پدر جان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی متصدی عزاداری وی خواهد شد!؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زنان اهل بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه خواهند کرد. همه ساله هر گروهی پس از دیگری عزاداری را تجدید می‌نمایند. هنگامی که روز قیامت فرا رسد تو زنان امت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. هر یکی از ایشان که در مصیبت امام حسین ﷺ گریه کند ما دست او را می‌گیریم و داخل بهشت می‌نمائیم. ای فاطمه! هر چشمی فردای قیامت گریان است غیر از چشمی که در مصیبت حسین ﷺ گریه کند؛ زیرا صاحب آن چشم، خندان و مژده نعمت‌های بهشت به وی داده خواهد شد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٢٩٣؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص٥٣٤.

۷. همچنین امام سجاد ﷺ خطاب به عبیدالله فرزند قمر بنی هاشم، فرمودند: «وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ ﷺ ازْدَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْياً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً». مقتل الحسین ﷺ، أبو مخنف الأزدی، ص١٧٦؛ أمالی، شیخ صدوق، ص٥٤٧؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٢٢، ص٢٧٤.

۸. امام رضا ﷺ فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ [أَبِي عَبد الله] بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»؛ هر که مزار امام حسین ﷺ را در کنار رود فرات زیارت کند، همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرش او زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٧٩؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص٨٥؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٤٦؛ مزار، مشهدی، ص٣٢٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص٦٩.

همچنین: عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ: «... مَنْ زَارَهُ [أي الحسین ﷺ] يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا زَارَ اللَّهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِهِ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٣٢٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص٩٣.

همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». مزار، شیخ مفید، ص٥١؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٥١؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص٧٧١؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج٣، ص٦٤.

و همچنین: امام صادق ﷺ خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٨٢؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص٧٧.

و همچنین: امام صادق ﷺ خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ اسْمَعْ وَ أَبْلِغْ مَنِ احْتَمَلَ قَلْبُهُ مَنْ زَارَ

←

→

الْحُسَيْنِ عليه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ» ای بشیر، بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیت پذیریش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۸۷.

و همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ مِنَ الثَّوَابِ؟ فَقَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عليه السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا عِنْدَهُ لَا مَا عِنْدَ النَّاسِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ أَنَّهَا بِعَدَدِ شَعْرِ مِعْزَى كَلْبٍ إِلَى أَنْ قَالَ وَ هُوَ فِي حَدِّ مَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ» إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۳۴۰؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۴، ص۴۷۱.

۹. «جَاءَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ عليه السلام يَا أَخَا الْأَنْصَارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بِذْلَةِ الْمَسْأَلَةِ وَ ارْفَعْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ فَإِنِّي آتٍ فِيهَا مَا سَارَّكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكَتَبَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ لِفُلَانٍ عَلَيَّ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ وَ قَدْ أَلَحَّ بِي فَكَلِّمْهُ يُنْظِرْنِي إِلَى مَيْسَرَةٍ فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الرُّقْعَةَ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صُرَّةً فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ»؛ مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام رسید و می‌خواست از آن حضرت حاجتی درخواست کند. امام علیه السلام به او فرمود: ای برادر انصار! آبروی خود را از زشتی اظهار نیاز حفظ کن. حاجت خود را در پاره‌ای کاغذ بنویس و آن را نزد من بیاور و اگر خدا بخواهد تو را خشنود خواهم کرد. آن مرد نوشت: یا ابا عبدالله! به فلانی پانصد دینار بدهکارم، و او اصرار و پافشاری در مطالبهٔ آن دارد، از شما تقاضا دارم به او سفارش کنید به من مهلت دهد تا بتوانم به آسانی بپردازم. هنگامی که امام علیه السلام نوشته را قرائت فرمود فوراً به منزل رفت و کیسه‌ای را که در آن هزار دینار بود برداشت و برای او آورد. تحف العقول ص۲۴۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۱۱۸.

۱۰. «و روي أن الله تعالى أهبط إليه أربعة ألف ملك، و خير النصر على أعدائه أو لقاء رسول الله صلی الله علیه و آله، فاختار لقاء رسول الله صلی الله علیه و آله فأمرهم عز وجل بالمقام عند قبره ، فهم شعث غبر ينتظرون قيام القائم عجل الله فرجه.» دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۷۲.

همچنین: در روز عاشورا، تمام اصناف خلق، از جنّ و ملك به مددش آمدند و خواستند که وی را یاری نمایند، قبول نفرمود و فرمود که: می‌خواهم به عهد خدا وفا نمایم. که در آن حال صحیفه‌ای از آسمان به دستش افتاد. پس چون آن را گشود، دید که همان صحیفهٔ عهدنامه است که در عالم ذرّ نوشته شده به این مضمون: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ* التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. پس نظر در پشت آن صحیفه کرد، نوشته دید به خط واضح روشن که: «يَا حُسَينُ نَحنُ ما حَتَمنا عَلَيكَ المَوتَ وَ مَا ألزَمنَا عَلَيكَ الشَّهادَةَ. فَلَكَ الخِيارُ وَ لَا يُنقِصُ حَظُّكَ عِندَنا فَإن شِئتَ انصَرَفَ عَنكَ هَذهِ البَلِيَّةُ" ای حسین! ما کشته شدن را بر تو حتم نفرموده‌ایم (و شهادت را بر تو ملزم نساخته‌ایم) اختیار تو راست، اگر خواهی این بلیه از تو بگردانیم و از

←

→

درجه‌ات چیزی کم نگردانیم. «فَاعلَم؛ أنّا قَد جَعَلنَا السَّمواتَ وَ الأرْضينَ وَ المَلائِكَةَ كُلَّهُم فِي حُكمِكَ، فَأمُر فِيهِم بِمَا تُريدُ مِن إهلاكِ هؤلاءِ الكَفَرَةِ الفَجَرَة»؛ ای حسین! ما آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان را در حکم تو قرار داده‌ایم، پس به هر امری خواهی (از نابودی آن کافران ستمکار) آنها را بفرما. «فَإذا بِالمَلائِكَةِ قَد مُلِئُوا بَينَ السَّمَاءِ وَ الأرضِ، بِأيديهِم حَرابٌ مِنَ النَّارِ يَنتَظِرُونَ لِحُكمِ الحُسينِ وَ أمرِهِ؛ پس آن بزرگوار نظر فرمود و دید که ملائکه پر کرده‌اند میان آسمان و زمین را و به دست آنهاست حربه‌هایی از آتش و همه منتظرند که او حکم بفرماید به هلاکت این کافران. پس چون آن امام مظلوم این بدید، صحیفه را به سوی آسمان انداخت و عرض کرد: «يَا رَبِّ! وَددتُ أن أقتلَ وَ أحيي سَبعينَ ألفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ إنّي قَد سَامتُ الحَيوةَ بَعدَ قَتلِ الأحِبَّةِ» تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۱۰-۱۹.

همچنین: راوی گوید بعد از ان امام حسین علیه السلام به سوی خیمه‌هار فت. ملکی به او رسید پیش از این به خیمه‌ها برسد. و گفت السلام علی یا اباعبدالله. آهسته باش زیرا که من به آسمان ها گذشتم آنها را متغیر و تاریک یافتم و جمیع اهل آنها را دیدم که به مصیبت تو گریه می‌کنند و خدای تو مرا به سوی تو فرستاده است و او تو را مخیر می‌کند در میان دنیا و نعیم آخرت. اگر دنیا رو اختیار نمودی مرا امر کن که ملائکه را به تو نازل نمایم که دنیا را پر می‌کند و اگر ایشان را امر نمایی دنیا و انچه در آن است را به یک چشم به هم زدن نابود کنند و اگر میخواهی که به جد و پدر و مادرت و برادرت ملحق شوی در این روز به ایشان میرسی. امام علیه السلام فرمود: میخواهم به ایشان برسم. ترجمه اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۴۰.

مؤید مطلب: «عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَقْرَبَ آجَالَكُمْ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ هَذَا الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ. فَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةٌ فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ وَ أَتَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَنْعَى إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا وَ فُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِي وَ مَا يَبْقَى وَ بَقِيَ مِنْهَا أَشْيَاءُ لَمْ تَنْقَضِ فَخَرَجَ إِلَى الْقِتَالِ فَكَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورَ الَّتِي بَقِيَتْ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتِ اللَّهَ فِي نُصْرَتِهِ- فَأَذِنَ لَهُمْ فَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ وَ تَأَهَّبَتْ لِذَلِكَ حَتَّى قُتِلَ فَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ قَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ قُتِلَ علیه السلام فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ أَذِنْتَ لَنَا بِالِانْحِدَارِ فِي نُصْرَتِهِ فَانْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتَهُ. فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِمْ أَنْ الْزَمُوا قُبَّتَهُ [قَبْرَهُ] حَتَّى تَرَوْنَهُ [تَرَوْهُ] وَ قَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ وَ أَنَّكُمْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ الْبُكَاءِ عَلَيْهِ فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ حَزَناً وَ جَزَعاً عَلَى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِذَا خَرَجَ ع يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ.» حریز نقل کرده که وی به امام صادق علیه السلام عرض نمود: فدایت شوم چقدر ماندن شما اهل بیت در این دار فانی کم بوده و چقدر اجل شما نزدیك است با اینکه تمام این خلائق به شما احتیاج دارند! حضرت فرمودند: هر کدام از ما صحیفه‌ای داریم که در طول مدّت عمر به آنچه نیازمندیم عمل کنیم در آن ثبت و ضبط شده است پس هر گاه آنچه در صحیفه نوشته شده منقضی گشت معلوم می‌شود اجل صاحب صحیفه فرا رسیده و در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد وی آمده و خبر ارتحالش را اعلام نموده و از آنچه برای او نزد خداست خبر می‌دهند و حضرت امام حسین علیه السلام نیز صحیفه‌ای را که داده شده بودند قرائت فرموده و

←

→

برای آن جناب اموری که باقی مانده منقضی نمی‌گردید تفسیر گردیده بود لذا آنچه می‌باید واقع شود واقع گردید و باقی ماندن اشیائی که به وقوع نپیوست لذا حضرتش به قتال شتافت پس آن اموری که باقی مانده بودند این بود که فرشتگان از حقتعالی طلب نصرت آن حضرت را کردند و به ایشان اذن یاری داده شد پس ایشان درنگ نموده و خود را آماده برای قتال و کارزار کردند تا آن حضرت به شهادت رسیدند و پس از این واقعه فرشتگان به زمین فرود آمدند یعنی پس از انقطاع مدّت عمر آن حضرت و به شهادت رسیدن آن حضرت. و وقتی ملائکه این واقعه را دیدند به درگاه الهی عرض کردند: خداوندا به ما اذن هبوط و فرود آمدن به زمین را دادی و اجازه نصرت و یاری آن حضرت را اعطاء فرمودی پس وقتی ما به زمین آمدیم که حضرتش را قبض روح کرده‌ای؟ خداوند متعال به ایشان وحی نمود که ملازم قبر آن حضرت بوده تا آن جناب را ببینید و وقتی آن حضرت از قبر خارج گشت نصرتش نمائید و نیز بر او و بر آنچه از شما نسبت به یاری آن حضرت فوت گردیده گریه کنید و تنها شما گروه فرشتگان هستید که مختص به این خصیصه گردیده‌اید که او را یاری کرده و بر مصیبتش گریه نمائید، پس فرشتگان به خاطر آنچه از دستشان رفته بود و نتوانسته بودند به آن حضرت کمك کنند محزون گشته و از روی جزع و حزن بر آن جناب به گریه در آمدند و هنگامی که حضرت سیّد الشّهداء از قبر خارج گردیدند این فرشتگان انصار و یارانش می‌باشند. کافي، شيخ كليني، ج۱، ص۲۸۳؛ كامل الزيارات، ابن قولويه، ص۱۷۸؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلي، ص۱۷۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج۴۵، ص۲۲۵.

۱۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ...» امام صادق ﷺ فرمود: کسی که خداوند خیر را برای او اراده کرده باشد در قلبش محبّت امام حسین ﷺ و حبّ زیارت آن حضرت را می‌اندازد... كامل الزيارات، ابن قولويه، ص۲۶۹؛ وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي، ج۹۸، ص۷۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسي، ج۹۸، ص۷۶.

۱۲. «قَالَ الرِّضَا ﷺ إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هُتِكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَ سُبِيَ فِيهِ ذَرَارِيُّنَا وَ نِسَاؤُنَا وَ أُضْرِمَتِ النِّيرَانُ فِي مَضَارِبِنَا وَ انْتُهِبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ ﷺ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثَتْنَا [يَا أَرْضَ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرَثْتِنَا] الْكَرْبَ [وَ] الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الِانْقِضَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ ﷺ كَانَ أَبِي ﷺ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكاً وَ كَانَتِ الْكَآبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُ عَشَرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ ﷺ.»؛ امام رضا ﷺ فرمود محرم ماهی بود که اهل جاهلیت نبرد را در آن حرام می‌دانستند و خون ما را در آن حلال شمردند و حرمت ما را هتک کردند و ذراری و زنان ما را اسیر کردند و آتش بخیمه‌های ما زدند و آنچه در آن بود چپاول کردند و در امر ما رعایتی از رسول خدا ﷺ نکردند. روز شهادت حسین ﷺ چشم ما را زخم کرد و اشك ما را روان ساخت و عزیز ما را در زمین کربلا خوار کرد و ما را به گرفتاری و بلا دچار ساخت. تا روز قیامت بر مانند حسین ﷺ باید گریست. این گریه گناهان بزرگ را بریزد. سپس فرمود وقتی محرم می‌شد لبهای پدرم خنده نداشت و اندوه بر او غالب بود تا ←

→

روز دهم. روز دهم روز مصیبت و حزن و گریه‌اش بود و می‌فرمود: در این روز حسین کشته شد. امالی، شیخ صدوق، ص۱۹۰؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۶۹؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۲۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۸٤؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۳۸.

۱۳. «استیقظ ابن عباس من نومه فاسترجع و قال: قتل الحسین والله. فقال له أصحابه: حلاء [کلا] [لم] یا بن عباس. قال: رأیت رسول الله في النوم و معه زجاجة من دم. فقال: ألا تعلم ما صنعت أمتي من بعدي، قتلوا [ابني] الحسین، و هذا دمه و دماء [دم] أصحابه أرفعه [أرفعهما] إلی الله تعالی».

این روایت به همین مضمون با اختلاف در عبارت در این منابع آمده است: درّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی عاملی، ص۵٦۷.

منابع اهل تسنن: إحیاء علوم الدین، غزالی، ج۱٦، ص۱۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۳۷؛ ترجمة الإمام الحسین، ابن عساکر، ص۳۸۷؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۸؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۵.

همچنین: حدثنا عمار بن ابی عمار عن ابن عباس، قال: «رَأَیْتُ النبی صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ بِنِصْفِ النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَعَهُ قَارُورَةٌ فِیهَا دَمٌ یَلْتَقِطُهُ أَوْ یَتَتَبَّعُ فِیهَا شَیْئاً قَالَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا قَالَ دَمُ الحسین علیه السلام وَ أَصْحَابَهُ لَمْ أَزَلْ أَتتبعه مُنْذُ الْیَوْمِ. قَالَ عَمَّارٍ فحفظنا ذَلِكَ الْیَوْمِ فَوَجَدْنَا قُتِلَ ذَلِكَ الْیَوْمِ»؛ عمار بن ابی عمار از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، درحالیکه غبار آلود و ژولیده بود و در دستش شیشه‌ای پر از خون بود. به ایشان عرض کردم یا رسول الله! این شیشه چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: خون حسین و اصحابش. عمار گوید: آن روز را حفظ کردیم بعدها دانستیم که در همان روز امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود.

خواب ابن عباس به همین مضمون ولی با عبارات مختلف در این منابع آمده است:

شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱٦۸؛ ملاحم و الفتن، سید ابن طاووس، ص۳۳٤.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۲٤۲؛ ترجمة الإمام الحسین (از طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤۷؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر، ص۲۳۵؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۰ و ج۱۲، ص۱٤۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج٤، ص۳۹۸: (حاکم گوید: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه)؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج۱، ص۳۹٦؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤۷۱ و ج۷، ص٤۸؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغازلی شافعی، ص۳۱۷؛ تذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۹، ص۲٤۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱، ص۱۵۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۳۷؛ ترجمة الإمام الحسین، ابن عساکر، ص۳۸٦؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۵؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱٤۸؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۲، ص۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۵؛ تاریخ الإسلام، ←

→

ذهبی، ج۵، ص۱۷؛ الجوهرة في نسب الإمام علی و آله، بری، ص٤٦؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج٦، ص۲۵۸ و ج۸، ص۲۱۸: (ابن کثیر گوید: إسناده قوی)؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۹؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۲، ص۳۰٦؛ اصابه، ابن حجر، ج۲، ص۷۱؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۹، ص۱۹٤: (هیثمی گوید: رواه أحمد و الطبراني و رجال أحمد رجال الصحیح)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲٤۱؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۷؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ الصواعق المحرقة، هیتمی، ص۱۹۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج۱، ص۲٦۵.

و همچنین: «أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ فِي نِصْفِ النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ وَ بِيَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْقَارُورَةُ قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمَ فَحَفِظَ الْيَوْمَ فَإِذَا هُوَ يَوْمُ قَتْلِه.» «ابن عباس»گفت: پیامبر اکرمﷺ را در خواب نیم روزی، در عالم رؤیا دیدم که به موهای مبارکش غبار غم نشسته و در دست مقدّسش شیشه‌ای است و در آن شیشه، خونی است. پیش رفتم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد ای پیامبر خدا! این شیشه‌ای که در دست دارید، چیست؟پیامبر فرمود: این خون فرزند گرانمایه‌ام، حسین است. مثیر الأحزان، ابن نما الحلی، ص٦۲.

و همچنین: «عن ابن عبّاس قال: رأیت رسول اللهﷺ و أنا قائل، فرأیتُه أشعثَ أغبرَ بیده قارورةٌ فیها دَم، فقلت له: بأبي أنت یا رسول الله! ما هذا؟ قال: هذا دَم الحسینؑ و أصحابه لم أزل التقِطُه مُنذُ الیوم، فأحصینا ذلك الیوم فوجدناه قتل ذلك الیوم.» منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالبؑ، ابن مغازلی شافعی، ص۳۱۷.

و همچنین: «فِي أَثَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّﷺ فِي مَنَامِهِ بَعْدَ مَا قُتِلَ الْحُسَيْنُؑ وَ هُوَ مُغْبَرُّ الْوَجْهِ حَافِي الْقَدَمَيْنِ بَاكِي الْعَيْنَيْنِ وَ قَدْ ضَمَّ حَجْزَ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الآيَةَ وَ قَالَ إِنِّي مَضَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَ الْتَقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِؑ مِنَ الْأَرْضِ وَ هُوَ ذَا فِي حَجْرِي وَ أَنَا مَاضٍ أُخَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳٦.

و همچنین: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِﷺ فِي النَّوْمِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَعَهُ قَارُورَتَانِ فِيهِمَا دَمٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا فَقَالَ: دَمُ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ». کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲٦۷.

و همچنین: «رُوِيَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «كُنْتُ نَائِماً فِي مَنْزِلِي فِي الْمَدِينَةِ قَائِلَةَ الظُّهْرِ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ هُوَ مُقْبِلٌ مِنْ نَحْوِ كَرْبَلَا وَ هُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَ التُّرَابُ عَلَى شَيْبَهُ وَ هُوَ بَاكِيَ الْعَيْنِ حَزِينَ الْقَلْبِ وَ مَعَهُ قارورتان مَمْلُوءَتَانِ دَماً فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ القارورتان المملوّتان دَماً فَقَالَ هَذِهِ فِيهَا مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ وَ هَذِهِ الْأُخْرَى مِنْ دَمِ أَهْلِ بيته و أصحابه، و إنّي رجعت الآن من دفن ولدي الحسین، و هو مع ذلك لا یفیق من البكاء و النّحیب». منتخب، طریحی، ص٤۵۹.

۱٤. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍؑ قَالَ: «أَصْبَحَتْ يَوْماً أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي فَقِيلَ لَهَا مِمَّ بُكَاؤُكِ فَقَالَتْ لَقَدْ قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ اللَّيْلَةَ وَ ذَلِكَ أَنَّنِي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُنْذُ مَضَى إِلَّا اللَّيْلَةَ فَرَأَيْتُهُ شَاحِباً كَئِيباً

←

→

فَقَالَتْ قُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِباً كَئِيباً قَالَ مَا زالت [زِلْتُ] اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ الْقُبُورَ- لِلْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.» امام صادق﵇ فرمود: یک روز صبح دیدند ام سلمه گریه می‌کند. به وی گفته شد: برای چه گریه می‌کنی؟گفت: امشب پسرم حسین﵇ کشته شده است. زیرا من پیغمبر خدا ﷺ را از موقعی که از دنیا رحلت کرده در خواب ندیدم. ولی دیشب آن حضرت را در حالی خواب دیدم که رنگ مبارکش تغییر کرده بود و محزون بود. گفتم: یا رسول اللّه چرا محزونی؟ فرمود: شب گذشته برای حسین﵇ و اصحابش﵇ قبر می‌کندم. امالی، شیخ مفید، ص۳۱۹؛ امالی، شیخ طوسی، ص۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۰.

و همچنین: «أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْشٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي غَوْثُ بْنُ مُبَارَكٍ الْخَثْعَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهُ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَ أَقْبَلَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُكِ تُصْرِخِينَ وَ تُغَوِّثِينَ فَلَمْ تُجِبْنِي، وَ أَقْبَلَتْ عَلَى النِّسْوَةِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ قَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَيْحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ. فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكِ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعِثاً مَذْعُوراً، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَ السَّاعَةَ فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ. قَالَتْ: فَقُمْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ أَنَا لَا أَكَادُ أَنْ أَعْقِلَ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَماً فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ، وَ أَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: اجْعَلِي هَذِهِ التُّرْبَةَ فِي زُجَاجَةٍ- أَوْ قَالَ: فِي قَارُورَةٍ- وَ لْتَكُنْ عِنْدَكِ، فَإِذَا صَارَتْ دَماً عَبِيطاً فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الْآنَ وَ قَدْ صَارَتْ دَماً عَبِيطاً تَفُورُ. قَالَ: وَ أَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَلَطَخَتْ بِهِ وَجْهَهَا، وَ جَعَلَتْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَأْتَماً وَ مَنَاحَةً عَلَى الْحُسَيْنِ﵇، فَجَاءَتِ الرَّكْبَانُ بِخَبَرِهِ، وَ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. قَالَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ: قَالَ أَبِي: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَنْزِلَهُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ رِوَايَةَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ﵇: حَدَّثَنِيهِ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهِ أُمِّ سَلَمَةَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْهُ قَالَ: فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِي أَغْبَرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَ لَمْ تَعْلَمِي أَنِّي فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ.» ابن عباس گوید که: در آن بینی که من در منزلم خواب بودم ناگاه صدای گریه و فریادی از خانه ام سلمه زوجه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم: من خارج شدم و راهنمای من مرا بسوی منزل ام سلمه برد و مرد و زن اهل مدینه هم متوجه منزل وی شدند. وقتی من به ام سلمه رسیدم به وی گفتم: یا ام المؤمنین! تو را چه شده که فریاد می‌زنی و استغاثه می‌کنی!؟ او جواب مرا نگفت. بعدا متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! بیائید مرا در گریه کردن یاری کنید. به خدا قسم آقای شما و بزرگ جوانان اهل بهشت شهید شده. به خدا قسم که سبط و ریحانه پیامبر خدا، حسین کشته شده است.

←

→

من گفتم: یا ام المؤمنین! تو این موضوع را از کجا دانستی؟ گفت: من اکنون پیغمبر خدا را در حالی در خواب دیدم که ژولیده مو و مضطرب بود. به آن حضرت گفتم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش شهید شدند. من الآن از دفن آنان فراغت یافتم. ام سلمه می‌گوید: من برخاستم و با حالتی مجنون‌وار داخل خانه شدم و به آن تربتی نظر کردم که جبرئیل از کربلاء آورده بود و گفته بود: هر وقت این تربت به خون تبدیل شد بدان که پسرت کشته شده است. آن تربت را پیامبر اسلامﷺ به من داد و فرمود: این تربت را در میان شیشه بگذار و نزد خود نگاه‌دار. هنگامی که به خون تازه تبدیل شد حسین شهید شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن می‌جوشد! ام سلمه از آن خون برداشت و به صورت خود مالید. آن روز روز ماتم و نوحه شد برای امام حسین‌ؑ. وقتی خبر آوردند که حسین‌ؑ شهید شده معلوم شد در همان روز بوده است. و ...ابن عباس می‌گوید: من شب بعد، پیغمبر خدا را در عالم خواب دیدم که غبار آلود و ژولیده مو بود. وقتی از این حالت جویا شدم فرمود: آیا نمی دانی من اکنون از دفن حسین و یارانش فراغت یافتم. و... امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۱؛ عوالم امام حسین‌ؑ، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

و همچنین: أَحْمَدُ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ أَنَسٍ وَ الْغَزَالِيُّ فِي كِيمِيَاءِ السَّعَادَةِ وَ ابْنُ بُطَّةَ فِي كِتَابِهِ الْإِبَانَةِ مِنْ خَمْسَةَ عَشَرَ طَرِيقاً وَ ابْنُ حُبَيْشٍ التَّمِيمِيُّ وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ هِيَ تَقُولُ يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي فَقَدْ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ فَقِيلَ وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ شَعِثاً مَذْعُوراً فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ فَدَفَنْتُهُمْ. قَالَتْ فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَ قَالَ إِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ فَأَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ فَقَالَ اجْعَلِيهَا فِي زُجَاجَةٍ فَلْيَكُنْ عِنْدَكِ فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الْآنَ صَارَتْ دَماً عَبِيطاً يَفُور»؛ ابن عباس گوید: هنگامی که من در منزلم استراحت می‌کردم فریادی عظیم و بلند از خانه ام‌سلمه همسر پیامبرﷺ شنیدم، که می‌گفت: ای دختران عبدالمطلب! مرا یاری کنید و با من گریه نمایید. به درستی که کشته شد آقای شما. شخصی به او گفت: ای امّ‌المؤمنین! از کجا این را دانستی؟ فرمود: رسول خداﷺ را در خواب دیدم که آشفته موی و متحیّر بود، از او در این رابطه سؤال کردم، فرمود: کشته شد پسرم حسین و اهل‌بیت اوﷺ ، و من ایشان را دفن نمودم. ام سلمه گوید: بعد از بیدار شدن از خواب، سراغ تربتی رفتم که جبرئیل آن را از کربلا برای رسول خداﷺ آورد و به ایشان فرمود هرگاه این خاک به خون تبدیل شد، فرزندت حسین کشته شده است. پس حضرت آن را به من عطا فرمودند و گفتند: آن را در شیشه‌ای قرار ده و هرگاه تبدیل به خون شد فرزندم حسین کشته شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن می‌جوشد. مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۲۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۷؛ عوالم امام حسین‌ؑ، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

۱۵. ذكر بعض الثّقات أنّه روى السّيّد نعمة اللّه الجزائريّ في كتاب مدينة العلم، عن رجاله، عن عبد اللّه الأسديّ، أنّه قال: و كان إلى جنب العلقميّ حيّ من بني أسد، فتمشيت نساء ذلك الحيّ إلى المعركة، فرأوا جثث أولاد الرّسول و أفلاذ حشاشة الزّهراء البتول، و أولاد عليّ أمير المؤمنين، فحل الفحول، و جثث

←

→

أولادهم في تلك الأصحار، و هاتيك القفار تشخّب الدّماء من جراحاتهم، كـأنّهم قتلـوا فـي تلـك السّـاعة، فتداخل النّساء من ذلك المقام العجب. فابتدرن إلى حيّهنّ و قلن لأزواجهنّ ما شاهدنه، ثمّ قلن لهـم: بمـاذا تعتذرون من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، و أمير المؤمنين، و فاطمة الزّهراء إذا أوردتم عليهم حيـث أنكـم لم تنصروا أولاده، و لا دافعتم عنهم بضربة سيف، و لا بطعنة رمح و لا بحذفة سهم، فقالوا لهـنّ: إنّـا نخـاف من بني أميّة. و قد لحقتهم الذّلّة و شملتهم النّدامة من حيث لا تنفعهم. و بقين النّسوة يجلن حولهم، و يقلن لهم: إن فاتتكم نصرة تلك العصابة النّبويّة و الذّبّ عـن هاتيـك الشّنشـنة العليّـة العلويّـة، فقومـوا الآن إلـى أجسادهم الزّكيّة، فواروها، فإنّ اللّعين ابن سعد قد وارى أجساد من أراد من موارتـه مـن قومـه، فبـادروا إلـى مواراة أجساد آل رسول اللّه، و ارفعوا عنكم بذلك العار، فماذا تقولون إذا قالت العرب لكم: إنّكم لن تنصـروا ابن بنت نبيّكم مع قربه، و حلوله بناديكم؟ فقوموا، و اغسلوا بعض الدّرن منكم. قالوا: نفعل ذلك. فـأتوا إلـى المعركة، و صارت همّتهم أوّلا أن يواروا جثّة الحسين عليه السّلام، ثمّ الباقين، فجعلوا ينظـرون الجثـث فـي المعركة، فلم يعرفوا جثّة الحسين عليه السّلام من بين تلك الجثث، لأنّها بلا رؤوس، و قد غيّرتها الشّـموس. فبينا هم كذلك و إذا بفارس أقبل إليهم حتّى إذا قاربهم، قال: ما بالكم؟ قالوا: إنّا أتينـا ليـوارى جثّـة الحسـين عليه السّلام، و جثث ولده و أنصاره، و لم نعرف جثّة الحسين عليه السّـلام. فلمّـا سـمع ذلـك حـنّ و أنّ، و جعل ينادي: وا أبتاه! وا أبا عبد اللّه! ليتك حاضرا، و تراني أسيرا، ذليلا. ثمّ قال لهـم: أنـا أرشـدكم. فنـزل عـن جواده، و جعل يتخطّى القتلى، فوقع نظره على جسد الحسين عليه السّلام، فاحتضنه و هو يبكي، و يقول: يـا أبتاه! بقتلك قرّت عيون الشّامتين، يا أبتاه بقتلك فرحت بني أميّة، يا أبتاه بعدك طال حزننا، يا أبتاه بعـدك طـال كربنا. ثمّ قال: أنّه مشى قريبا من محلّ جثّته، فأهال يسيرا من التّراب، فبان قبر محفور، و لحد مشـقوق، فنـزل الجثّة الشّريفة، و واراها في ذلك المرقد الشّريف، كما هو الآن. قال: ثمّ أنّه عليـه السّـلام جعـل يقـول: هـذا فلان، و هذا فلان و الأسديّون يوارونهم، فلمّا فرغ مشى إلى جثّة العبّاس بـن أميـر المـؤمنين عليـه السّـلام، فانحنى عليها، و جعل ينتحب، و يقول: يا عمّاه! ليتك تنظر حال الحرم، و البنات، و هنّ تنادين: وا عطشاه! وا غربتاه! ثمّ أمر بحفر لحده، و واراه هناك. ثمّ عطف على جثث الأنصار، و حفر حفيرة واحدة، و واراهم فيهـا إلّا حبيب بن مظاهر حيث أبى بعض بني عمّه ذلك، و دفنه ناحية عن الشّهداء، قال: فلمّا فرغ الأسديّون مـن مواراتهم، قال لهم: هلمّوا لتواري جثّة الحرّ الرّياحيّ. قال: فتمشّى و هم خلفه حتّى وقـف عليـه، فقـال: أمّـا أنت فقد قبل اللّه توبتك و زاد في سعادتك ببذلك نفسك أمام ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله. قـال و أراد الأسديّون حمله إلى محلّ الشّهداء، فقال: لا بل في مكانه واروه. قال: فلمّـا فرغـوا مـن مواراتـه ركـب ذلـك الفارس جواده، فتعلّق به الأسديّون، فقالوا له: بحقّ من واريته بيدك من أنت؟ فقال: أنا حجّة اللّه علـيكم، أنـا عليّ بن الحسين عليه السّلام جئت لأواري جثّة أبي، و من معه من إخواني، و أعمـامي، و أولاد عمـومتي، و أنصارهم الّذين بذلوا مهجهم دونه، و الآن أنا راجع إلى سجن ابن زياد لعنه اللّه، و أمّـا أنـتم فهنيئـا لكـم، لا تجزعوا إذ تضاموا فينا. فودّعهم، و انصرف عنهم، و أمّا الأسديّون فإنّهم رجعـوا مـع نسـائهم إلـى حـيّهم.»؛ علامهٔ دربندی در کتاب اسرار الشهاده گوید که بعضی از ثقات گفته‌اند کـه روایـت کـرد سـید نعمـت‌اللـه جزایری در کتاب مدینة العلم از رجال خود از عبدالله اسدی که او گفت که قبیله [ای] از بنی‌اسد در پهلـوی ←

نهر علقمه منزل داشتند. زنان آن گروه را بر قتلگاه گذار افتاد، دیدند که بـدنهای اولاد رسـول بـر روی خـاک بیابان افتاده و چنان خون از ایشان در آن بیابان جاری است که گویا در همین ساعت ایشان کشته شـدند. آن زنان در عجب افتادند و به سوی قبیله خود برگشتند و به شوهران خود بیان کردند آن چه را که مشـاهده کـرده بودند. پس از آن گفتند که عذر شما چه خواهد بود در نزد پیغمبر خدا و علی، امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهـرا در وقتی بر ایشان وارد شوید؟! شما یاری فرزند ایشان نکردید نه به ضربت شمشیر و نه به طعن نیزه و نـه بـه انداختن تیر. ایشان گفتند به زنان خود که ما از بنی‌امیه ترسیدیم. و لیکن آن مردان در ذلت و ندامت شـدند، و سودی نداشت. زنان گفتند که اگر چه شما را این سعادت عظمی فوت شده اکنون برخیزیـد و برویـد و آن اجساد پاکیزه را دفن کنید، پس به درستی که ابن‌سعد بدنهای قوم خود را دفن نمود. پس شما نیـز اجسـاد آل پیغمبر خدا را دفن کنید و از خود این عار را بردارید. پس عرب چه خواهند گفت که شما یاری نکردید پسـر دختر پیغمبر خود را با این که در این نزدیکـی منـزل داشـتید و آن جنـاب در همسـایگی شـما آمـده؟! پـس برخیزید و بعضی چرک از دلهای خود بشوئید. گفتند: ما چنین می‌کنیم. پس آمدند آن مردان به سوی قتلگاه و در اول عزم ایشان بر آن شد که بدن انور حضرت امام حسـین را دفـن کننـد، پـس از آن بـه دفـن سـایرین بپردازند. پس هر چه گردیدند، جسد اطهر آن سرور را نشناختند، زیرا که سر بر بـدن نداشـت و آفتـاب او را تغییر داده بود، پس در همین حالت بودند که سواری به جانب ایشان آمد و گفت که شما برای چـه آمدیـد؟ عرض کردند که ما آمدیم که جثه‌ی حسین را پنهان کنیم و اولاد و انصار او را دفن نمائیم و جثه‌ی آن جنـاب را نمی‌شناسیم. چون آن سوار این سخن را شنید، فریاد کرد: وا ابتاه، وا ابا عبدالله! کاش تو حاضر مـی‌شـدی و می‌دیدی که مرا اسیر کردند، ذلیل کردند. پس از آن به ایشان گفت که مـن شـما را راهنمـائی مـی‌کـنم. از اسب به زیر آمد، و در میـان کشـتگان گردیـد، نظرش بـر جسـد حسـین افتـاد، او را در بغـل گرفـت و او می‌گریست و می‌گفت: ای پدر! به سبب کشته شدن تو، چشم سرزنش کنندگان روشن شـد، پـدر جـان! بـه سبب قتل تو بنوامیه خوشحال شدند، ای پدر جان! بعد از تو دراز شد اندوه مـا. آن جنـاب بـه قـدر کمـی راه رفت از محل بدن مبارک آن سرور و قدر کمی از خاک را بر هم زد. ظـاهر شـد قبـری کنـده شـده و لحـدی شکافته شده و آن بدن را پنهان کرد در آن مرقـد شـریف، چنـان کـه الان بـه همـان نحـو اسـت. پـس از آن می‌فرمود که این فلان و آن فلان است و بنی‌اسد آنها را دفن می‌نمودند. پس چون فارغ شدند، به جانب بدن مبارک عباس بن علی آمد و خود را بر آن بدن انداخت و گریست و گفت: ای عمو جان! کاش می‌دیدی حال حرم و دختران را که گریه و فریاد می‌کردند: وا عطشاه وا غربتاه، پس امر کرد که قبری کندند و آن بـدن اطهـر را در آنجا دفن کردند، پس به جانب ابدان انصار منعطف شد و یـک گـودلی کنـد و همـه را در آنجـا پنهـان ساخت، مگر حبیب بن مظاهر را که بعضی از پسرعموهای او امتنـاع نمـود کـه او را در میـان شـهداء دفـن نماید، پس او را در کناری از شهداء دفن نمود. وقتی قبیله‌ی بنی‌اسد از دفن فارغ شدند، آن سـوار بـه ایشـان گفت که بیائید تا بدن حر بن یزید ریاحی را دفن نمائیم؛ پس روانه شد و ایشان در پشت سر او روانـه شـدند تا این که بر کنار جسد پاکیزه‌ی حر ایستاد و فرمود: اما تو، قبول فرمـود خـدا توبـه‌ی تـو را و زیـاد نمـود در سعادت تو به سبب بذل نمودن جان در پیش فرزند رسول خدا. قبیله‌ی بنی‌اسد خواستند که جسد مبارک حر

→

بن یزید ریاحی را به قبور شهداء ملحق سازند ولی آن سوار نگذاشت و فرمود که او را در مکانش دفن کنید. چون از دفن او فارغ شدند، آن جناب بر اسب خود سوار شد. قبیله‌ی بنی‌اسد به او در آویختند و گفتند که به حق آن کسی که او را به دست خود پنهان ساختی، تو کیستی؟ آن جناب فرمود که: منم حجت خدا بر شما، منم علی بن حسین. آمدم که دفن کنم بدن پدرم را و کسانی که با او بودند از برادران من و عموهای من و پسرعموهای من و یاوران او که جانهای خود را به قربان او کردند و من اکنون برمی‌گردم به زندان ابن‌زیاد و اما شما، پس گوارا باد شما را! جزع نکنید زیرا که در راه ما مورد ظلم واقع شدید. پس وداع نمود ایشان را و از نزد ایشان برگشت. الدّربندی، أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۵۱- ۴۵۲؛ معالی السّبطین، حائری مازندرانی، ج۲، ص۶۵- ۶۷. و به همین مضمون با اختلاف کم: مقتل الحسین، مقرّم، ص۴۱۲- ۴۱۸؛ دمعة السّاکبة، بهبهانی، ص۱۱- ۱۴؛ مقتل الحسین، بحر العلوم، ص۴۶۶- ۴۷۰. (بحر العلوم گوید: قصّة الدّفن و أنّه کان بإشراف من الإمام علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام، تنقل القصّة عن السّیّد نعمة اللّه الجزائریّ في کتابه (الأنوار النّعمانیّة) و الدّربندیّ في کتابه (أسرار الشّهادة)، و السّیّد العظیمیّ في کتابه (الإیقاد) و عن کتاب (الکبریت الأحمر) أیضا للتستریّ و غیرها.)

همچنین: صاحب جنات الخلود می‌نویسد: روایت شده است که بعد از شهادت آن حضرت عمر سعد تا یک روز آنجا ماند و ابدان نحس کشتگان خود را دفن نمود و بدن‌های مبارک آن معصوم و یارانش را در میان خاک و خون در آفتاب گذاشتند و رفتند. روز دیگر جمعی از قبیلهٔ بنی اسد آمدند و آن ابدان مقدسه را دفن نمودند و سید سجاد با اعجاز آمد و بر بدن پدر خود نماز خواند. جنات الخلود، مدرسی، ص۲۲.

همچنین: روایت شده است که چون امام سجّاد علیه السّلام بعد از واقعه عاشورا، برای دفن آن پیکرهای به خون خفته در کربلا حضور یافت، به بنی اسد اجازه عنایت کرد تا آن اجسام مطهّر را به خاک سپارند و تنها پیکر سیّد الشّهدا علیه السّلام و عمویش را استثنا نمودند و اظهار داشتند که خود به تنهایی به دفن آنان خواهند پرداخت، و فرمودند: با من کسانی هستند که یاریم دهند. ترجمه العباس، پاپ پَروَر، (به نقل از کتاب ایقاد محقّق عالیقدر، سیّد محمّد علی شاه عبد العظیمی قدس سرّه)

۱۶. «لَمَّا مَرَّ عِیَالُ الْحُسَیْنِ بِکَرْبَلَاءَ وَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَدِمُوا لِزِیَارَتِهِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَتَلَاقَوْا بِالْحُزْنِ وَ الِاکْتِئَابِ وَ النَّوْحِ عَلَى هَذَا الْمُصَابِ الْمُفْرِحِ لِأَکْبَادِ الْأَحْبَابِ.» هنگامی که کاروانیان در شهادتگاه امام حسین پیاده شدند، خاندان و فرزندان او با جابر بن عبد اللّه و گروهی از بنی هاشم روبرو شدند که درست در همان روز [روز اربعین]به زیارت پیشوایشان آمده بودند و بدینسان این دو گروه و این دو کاروان کوی حسین، با موجی از غم و اندوه و آه و ناله جانسوز در آن سرزمین گرد آمدند و بر این سوگ سهمگین و مصیبت بزرگ به سوگواری و عزاداری پرداختند و با دیدار یک دیگر داغشان تازه شد. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۸۶.

همچنین: قال: فسار القائد و کان یتقدّمهم تارة و یتأخّر عنهم تارة . فقلن النِّساء له: بحقّ اللّه علیك إلّا ما عرجت بنا علی طریق کربلاء، ففعل ذلك حین وصل إلی قرب النّاحیة و کان قدومهم إلی ذلك المصرع یوم العشرین من صفر، فوجدوا هناك جابر بن عبداللّه الأنصاريّ و جماعة من نساء بني هاشم فتلاقوا في وقت

←

→

واحد، فأخذوا بالنّوح و البكاء و اقامة المآتم إلى ثلاثة أيّام فلمّا انقضت توجّهوا إلى نحو المدينة. منتخب، طريحي، ص۴۹۸؛ دمعة السّاكبه، بهبهاني، ج۵، ص۱۵۵- ۱۵۶.

همچنين: فسار القائد بهم و قال الإمام والنِّساء للقائد: بحقّ معبودك أن تدلّنا على طريق كربلاء، ففعل ذلك، حتّى وصلوا كربلا يوم عشرين من صفر فوجدوا هناك جابر بن عبداللّه الأنصاريّ و جماعة من بني هاشم، فأخذوا بإقامة المآتم إلى ثلاثة أيّام ثمّ توجّهوا إلى المدينة.

منابع اهل تسنن: ينابيع المودّة، قندوزى، ص۳۵۳.

و همچنين: فسألوا أن يسار بهم على العراق ليجدّدوا عهداً بزيارة أبي عبداللّه عليه السلام، فلمّا بلغوا كربلاء، و نزلوا موضع مصرعه عليه السلام وجدوا جابر بن عبداللّه الأنصاريّ، و جماعة من بني هاشم، و رجالاً من آل الرّسول قد و ردوا لزيارة قبر الحسين عليه السلام لما كانوا يعلمون من فضل زيارته، فوافوا في وقت واحد، و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللّطم، و أقاموا المآتم المقرّحة للأكباد، و اجتمع إليهم نساء أهل السّواد، و أقاموا على ذلك أيّاماً. قال: ثمّ فصلوا عن كربلاء، يريدون المدينة. تسلية المجالس، ج۲، ص۴۵۹.

همچنين: فلمّا بلغوا أرض كربلاء نزلوا في موضع مصرعه و وجدوا جماعة من بني هاشم و غيرهم، و قد وردوا إلى زيارة الحسين عليه السلام فتلاقوا في وقتٍ واحد، و أخذوا بالبكاء و النّحيب و اللّطم، و أقاموا العزاء إلى مدّة ثلاثة أيّام، و اجتمع إليهم نساء أهل السّواد، فخرجت زينب عليها السلام في الجمع، و أهوت إلى جيبها، فشقّته، و نادت بصوتٍ حزين يقرح القلوب: وا أخاه! وا حسيناه! وا حبيب رسول اللّه! وا ابن مكّة و منى! وا ابن فاطمة الزّهراء! وا ابن عليّ المرتضى! آه، ثمّ آه. و وقعت مغشيّة عليها. و خرجت أمّ كلثوم لاطمة الخدّين تنادي برفيع الصّوت: اليوم مات محمّد المصطفى، اليوم مات عليّ المرتضى، اليوم ماتت فاطمة الزّهراء و باقي النِّساء لاطمات ناعيات نائحات قائلات: وا مصيبتاه! وا حسناه! وا حسيناه. فلمّا رأت سكينة ما حلّ بالنِّساء رفعت صوتها تنادي: وا محمّداه! وا جدّاه! يعزّ عليك ما فعلوا بأهل بيتك ما بين مسلوب و جريح، و مسحوب و ذبيح، وا حزني أسفاً. ثمّ أمر عليّ بن الحسين عليهما السلام بشدّ رحاله، فشدّوها، فصاحت سكينة بالنِّساء لتوديع قبر أبيها، فدرن حوله فحضنت القبر الشّريف، و بكت بكاءً شديداً، و حنّت و أنّت و أنشأت تقول:

ألا يا كربلاء نودعك جسماً ... بلا كفن ولا غسل دفينا

ألا يا كربلاء نودعك روحاً ... لأحمد والوصيّ مع الأمينا

ثمّ فصلوا من كربلاء طالبين المدينة.» الدمعة السّاكبه، بهبهاني، ج۱، ۵ص۶۲- ۱۶۳؛ معالى السبطين، مازندرانى، ج۲، ص۱۹۷، ۱۹۸؛ وسيلة الدّارين، زنجانى، ص۴۰۴، ۴۰۵.

و همچنين: اسباب سفر امام زين العابدين عليه السلام و ساير اهل بيت عليهم السلام را تهيه كرده سرهاى شهدا را بديشان سپرد و نعمان بن بشير انصارى را با سى سوار به همراهى آن طايفه واجب التعظيم مامور گردانيد و امام چهارم با خواهران و عمات و ساير اقربا متوجه مدينه طيبه گشته در بيستم شهر صفر سر امام حسين عليه السلام و ساير شهيدان كربلا را به ابدان ايشان منضم شاخت. تاريخ حبيب السير، خواند امير، ج۲، ص۶۰.

و همچنين: در روايت ابو المؤيّد چنان است كه يزيد اسباب سفر أهل بيت ساخته همه را جامه داد و زاد راه

←

→

چنانچه لایق باشد تعیین نمود و نعمان بن بشیر را مقرّر کرد تا با سی سوار مکمّل در ملازمت ایشان باشد و او را در محافظت ایشان بسیار مبالغه کرده به جانب مدینه روان ساخت و امام زین العابدین «علیه السلام» سر پدر بزرگوار با سرهای دیگر فرا گرفته به کربلا رفت و در بیستم ماه صفر سر آن سرور به بدن اطهر انضمام یافت، و سرهای شهدای دیگر نیز به أبدان ایشان پیوست. روضة الشهداء، کاشفی، ص۴۸۵.

۱۷. «مَرَرْنَ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ مُعَفَّرٌ بِدِمَائِهِ مَفْقُودٌ مِنْ أَجِبَّائِهِ فَنَدَبَتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ بِصَوْتٍ مُشْجٍ وَ قَلْبٍ مَقْرُوحٍ يَا مُحَمَّدَاهْ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مَقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ إِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا قَتِيلُ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ وَا حُزْنَاهْ وَا كَرْبَاهْ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» پس از غارت سراپرده حسین ﷺ و به آتش کشیده شدن اردوگاه نور، بانوان حرم و دختران پیامبر از آنجا بیرون ریختند و به سوی شهادتگاه آن حضرت روی آوردند. آنان بر پیکر به خون خفته حسین ﷺ گذر کردند و در حالی کنار آن نازنین بدن ایستادند که پیشوای شهیدان بر خون پاکش آغشته و از برابر چشم دوستداران و شیفتگانش نهان شده بود. خواهرش زینب ﷺ با دیدن آن منظره جانسوز با صدای شکسته اندوهگین و با قلب داغدار فریاد برآورد که: هان ای محمّد! ای نیای گرانقدر زینب! سلام و درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین عزیز توست که در این دشت خونبار به خون غلتیده و با پیکر قطعه قطعه بر روی زمین، در خون غوطه‌ور افتاده است، و دختران آزاده و سرفرازت بجرم همراهی و همدلی و همگامی با برنامه نجات‌بخش و سیاست ستم ستیز و عدالت‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه و شجاعانه پیشوای آزادی به اسارت رفته‌اند!! اینک من از اینجا شکایت خود را به بارگاه خدا می‌برم و به امیر مؤمنان و به فاطمه، دخت ستم ستیز و فرزانه‌ات ای پیامبر خدا! و به حمزه، سالار شهیدان، از آنچه بر فرزندان شما رفته است شکایت می‌برم! هان ای پیامبر خدا!! این حسین عزیز تو است که با پیکر چاک و چاک بر این پهن دشت نینوا افتاده است و باد صبا بر این نازنین بدن می‌وزد! این حسین عزیز است که به دست فرزندان بی‌اصل و تبار و تاریک اندیش و بی‌فرهنگ و شیفته جاه و مقام و مال و منال باد آورده و بی‌حساب و کتاب روزگار به‌شهادت رسیده است! امان از اندوه گران! ای داد از این فاجعه بزرگ! ای وای از این مصیبت! امروز جدم محمّد را از دست داده‌ام. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۹.

و همچنین: «صاحت زینب: یا محمّداه! صلّی علیك ملیك السّماء، هذا حسین بالعراء، مزمّل بالدّماء، معفّر بالتّراب، مقطّع الأعضاء. یا محمّداه! بناتك في العسكر سبایا، و ذریّتك قتلی تسفي علیهم الصّبا، هذا ابنك محزوز الرّأس من القفا، لا هو غائب فیرجی، و لا جریح فیداوی. و ما زالت تقول هذا القول حتّی أبكت و اللّه كلّ صدیق، و عدوّ، و حتّی رأینا دموع الخیل تنحدر علی حوافرها.»

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۹.

و همچنین: «جعلت زینب بنت علي تقول: یا محمداه! صلی علیك ملیك السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالدماء مقطع الأعضاء».

منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰۶.

و همچنین: «فاجتازوا بهم علی الحسین و أصحابه صرعی، فصاح النساء و لطمن خدودهنّ، و صاحت

←

→

زینب أخته: یا محمّداه، صلّی علیك ملائکة السماء! هذا الحسین بالعراء، مرمّل بالدماء، مقطع الأعضاء»
منابع اهل تسنن: الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٨١؛ نهایة الأرب، نویری، ج٢٠، ص٤٦٤؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج٢، ص٢٩١.

مجلس چهارم:

شفاعت کبرای محشر

شفاعت کبرای محشر

از این آیاتی که امروز قرائت می‌شود، همین یک آیهٔ مختصر برای ما بس است که خدا می‌فرماید: ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً﴾[1] ﴿اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً﴾[2].

هر بندِ این آیه، خود فصلی از علم و حکمت است. به این جمله ختم می‌شود که روز قیامت به بشر می‌گویند: ﴿كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴾[3] کتاب خودت را بخوان، و بر خودت و بر زیان خود حسیب باش.

اولاً در این کتاب که ﴿لَا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاهَا﴾[4] هیچ کوچک و

---

۱. «و کارنامهٔ هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم.» الإسراء(۱۷): ۱۳.
امام باقر﵇ در تفسیر آیهٔ: ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ فرمودند: «يَقُولُ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ فِرَاقَهُ حَتَّى يُعْطَى كِتَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا عَمِلَ» [در همین دنیا] خیر و شرّش با اوست هر کجا که باشد و از او جدا نمی‌شود تا روز قیامت که نامهٔ اعمالش به او داده می‌شود. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۱۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۱۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵، ص۱۱۹.
۲. «نامه‌ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.» الإسراء(۱۷): ۱٤.
۳. همان.
٤. ﴿وَ وُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾؛ و کارنامهٔ [عمل شما در میان] نهاده می‌شود، بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی، و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. الکهف(۱۸): ٤۹.

بزرگی نیست که فرو گذار شود مگر اینکه در این کتاب احصاء شده است و در روز قیامت آن را در این کتاب منشور خواهد یافت. ﴿یَلْقاهُ مَنْشُورا﴾.[۱]

ثبت تمام گفتارهای آدمیان

این گفته‌ها در این عالم گرفته می‌شود و می‌ماند. هضم این قضیه، برای مردم بسیار سنگین است. اگر می‌گفتند عمل بشر در این عالم می‌ماند، هضم این مطلب بسیار مشکل بود. کم کم گذشت روزگار، کار را به اینجا رساند که امروز یک نوار می‌گذارند و تمام گفته‌های انسان در این نوار ضبط می‌شود. اگر صدا بم است، همان صدا را با زیر و بمش مضبوط می‌نماید، اگر غلط گفته‌ای همان غلط را بر می‌گرداند. اگر درست گفته‌ای، درست را بر می‌گرداند.

امروز دنیا به این نکته رسیده، که در میان خانه‌ها که گفتگو می‌کنند، امواج آن گفته‌ها، در لابلای پاره‌های آجر اثر گذاشته، و خود خشت‌های در و دیوار آن خانه، حرفها را ثبت می‌کنند.

اگر در مسجد «الله اکبر» گفته شده، در این خشت‌ها نقش بسته و مضبوط و ثبت شده است، و یک روزی بروز می‌کند. اینها معجزاتی است که در اخبار آل عصمت علیهم‌السلام بیان شده تا مردم بفهمند که در دین پروردگار چه مجموعه حکمتی است.

گنهکارانی که منکر اعمال دنیوی خود شوند

حدیثی بسیار عجیب در ابواب حشر است، که روز قیامت به مردم گناهانشان گفته می‌شود، و به بنده می‌گویند تو چنین کاری کرده‌ای. گناهکاران متموّل سرکش، در مقابل پروردگار منکر گناهشان می‌شوند و می‌گویند خدایا ما چنین کاری نکردیم. تعجب نکنید که روز قیامت خدا به یکی بگوید چنین کاری کردی و او منکر شود.

---

۱. الإسراء(۱۷): ۱۳.

بشر اگر در دنیا سرکش شد، وقتی هم بمیرد، متمرّد است. چون پس از مرگ همان انسانی که در این عالم است، بیرون می‌آید. وقتی بمیرد، عوض نخواهد شد. یزید بن معاویه، تغییر نخواهد کرد. همان یزید خواهد بود. شمر، همان شمر خواهد بود. همان روح خبیث شقی‌ای که در دنیا در شکوفهٔ بدن است. با ریختن شکوفهٔ بدن، بیرون می‌آید.

شهادت ملائکه بر گفتار و کردار انسانها

وقتی متمرّدین، منکر گناه شدند، پروردگار به شهادت ملائکه استشهاد می‌کند[۱] که تو چنین عملی کردی و چنین جنایتی از تو سر زد. سرکشان می‌گویند: پروردگارا! اینها نویسندگان تو هستند و به سود تو حرف می‌زنند، و ما شهادت اینها را قبول نداریم.

شهادت زمین بر اعمال آدمی

نوبت می‌رسد به زمینی که در آن زمین گناه کرده است.[۲] آن زمین به گناهش شهادت می‌دهد. خود آن زمین که بر آن زنا کرده، به زنا شهادت می‌دهد. مضمون این حدیث، در روز قیامت، مثل خورشید جلوه می‌کند. مثل یک نوار عیناً همه

---

۱. قَالَ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَفَعَ إِلَى كُلِّ إِنْسَانٍ كِتَابَهُ فَيَنْظُرُونَ فِيهِ فَيُنْكِرُونَ أَنَّهُمْ عَمِلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ يَا رَبِّ مَلَائِكَتُكَ يَشْهَدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْمَلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ خَتَمَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَ يَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۲۱۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۱۲.

۲. حضرت رسول ﷺ ذیل آیهٔ شریفه ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها﴾ فرمودند: «أ تدرون ما أخبارها؟ قالوا الله و رسوله أعلم. قال ﷺ: أخبارها أن تشهد على كل عبد و أنه بما عمل على ظهرها تقول عمل كذا و كذا يوم كذا و كذا و هذا أخباره». مجمع البیان، شیخ طبرسی، ۱۰، ص۷۹۸.

همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَافِظُوا عَلَى الْوُضُوءِ وَ خَيْرُ أَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ وَ تَحَفَّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمُّكُمْ وَ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ يَعْمَلُ خَيْراً أَوْ شَرّاً إِلَّا وَ هِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ». بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۹۷.

کلمات شما ثبت می‌شود. حرکات شما در حال نماز، در این زمین ثبت می‌شود؛ حرکات یک زناکار هم، در حال زنا ضبط می‌شود. در قیامت همان حرکات استخراج می‌شود. وقتی زمین شهادت داد، باز این روح سرکش می‌گوید: پروردگارا! زمین، مقروض توست، به سود تو حرف می‌زند و من قبول ندارم.

شهادت اعضای بدن

در اینجا امام علیه السلام فرمود نوبت می‌رسد به استنطاق اعضاء که ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾[1] [2]. نوبت به این می‌رسد که از دست خود انسان، عمل انسان را در می‌آورند. از زبان انسان، تمام دروغ‌های خود انسان را در می‌آورند. از خود چشم انسان، تمام نگاه هایی که به زن بیگانه کرده است در می‌آورند. از خود این بدن تمام اعمالی که انجام داده است استنطاق می‌شود. ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾.[2] وقتی به اینجا رسید، آن وقت دیگر احتجاج تمام می‌شود. پس روز قیامت کار به جایی می‌رسد که خود ما را، خصمِ خودمان می‌کنند.[3] [3].

---

۱. امروز بر دهان‌های آنان مُهر می‌نهیم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان به آنچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند. یس(۳۶): ۶۵.

۲. همان.

۳. «﴿حَتَّى إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ فَإِنَّهَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ يَعْرِضُ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فَيُنْكِرُونَهَا فَيَقُولُونَ مَا عَمِلْنَا مِنْهَا شَيْئاً فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ كَتَبُوا عَلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فَيَقُولُونَ لِلَّهِ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ مَلَائِكَتُكَ يَشْهَدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا فَعَلُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ وَ هُمُ الَّذِينَ غَصَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْتِمُ اللَّهُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَ يَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ فَيَشْهَدُ السَّمْعُ بِمَا سَمِعَ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَشْهَدُ الْبَصَرُ بِمَا نَظَرَ بِهِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ تَشْهَدُ الْيَدَانِ بِمَا أَخَذَتَا وَ تَشْهَدُ الرِّجْلَانِ بِمَا سَعَتَا مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ وَ تَشْهَدُ الْفَرْجُ بِمَا ارْتَكَبَتْ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ ثُمَّ أَنْطَقَ اللَّهُ أَلْسِنَتَهُمْ فَيَقُولُونَ هُمْ ﴿لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا فَيَقُولُونَ أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ﴾ أَيْ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ الْجُلُودُ الْفُرُوجُ وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ ←

حکم انسان بر علیه خود، در محکمهٔ قیامت

در محکمهٔ قیامت، حکومت را به خود طرف واگذار می‌نمایند. مدعی بیاید ادعا کند، طرف مقابل را که اتهام به او متوجه شده و طرف دعوا است، در محکمه بیاورند، و به او بگویند: هرچه تو نظر بدهی ما می‌پذیریم. آیا هیچ محکمه‌ای اینگونه دیده‌اید که در آن محکمه فصل خصومت را به خود طرف دعوا وا بگذارند. در دنیا در هیچ محکمه‌ای چنین چیزی ندیده‌ایم که در مقام حل خصومت، بگویند تو طرف ادعا هر چه خودت رأی بدهی ما قبول داریم. در هیچ محکمه‌ای چنین داستان رخ نداده و رخ نخواهد داد، که در محکمه، حلّ و فصل دعوا را به طرف دعوا وا بگذارند،

→ کَثِیراً مِمَّا تَعْمَلُون.» تا چون بدان رسند، گوششان و دیدگانشان و پوستشان به آنچه می‌کرده‌اند، بر ضدّشان گواهی دهند؛ به درستی که این آیه در مورد کسانی نازل شده است که اعمالشان بر آنها عرضه می‌گردد و ایشان منکر این اعمال می‌شوند و می‌گویند هیچ یک از این اعمال را ما انجام نداده‌ایم. پس ملائکه‌ای که اعمالشان را ثبت کرده بودند بر ضد آنها شهادت می‌دهند. سپس امام صادق﵇ فرمودند: پس ایشان به خدا می‌گویند که پروردگارا، اینها ملائکهٔ تو هستند و به نفع تو شهادت می‌دهند. سپس قسم یاد می‌کنند که ما این اعمال را انجام نداده‌ایم. امام﵇ فرمود: خدا در مورد اینها می‌فرماید: روزی که خدا همهٔ آنان را برمی‌انگیزد، همانگونه که برای شما سوگند یاد می‌کردند برای او [نیز] سوگند یاد می‌کنند و چنان پندارند که حقّ به جانب آنهاست و اینها کسانی هستند که حق امیر مؤمنان﵇ را غصب کردند. در این هنگام [که منکر اعمالشان می‌شوند] خداوند زبانشان را مُهر می‌نماید و اعضا و جوارحشان را به زبان می‌آورد. پس گوش، شهادت می‌دهد به آنچه از محرمات الهی مرتکب شده است و همچنین چشم و دست و پاها نیز به آنچه از محرمات الهی انجام داده‌اند شهادت می‌دهند و نیز فرج شهادت می‌دهد. سپس خداوند زبانشان را گویا می‌کند و ایشان به پوست [بدنِ] خود می‌گویند: چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است، و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می‌شوید. یعنی [شما] از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان و مقصود از پوست، فروج است؛ بر ضدّ شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که می‌کنید نمی‌داند. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۲٦٤؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۳٥٦؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۷۸٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۱۲.

جز در محکمهٔ قیامت. در محکمهٔ قیامت، خدا حلّ و فصل دعوا را به خود گنهکاران وا می‌گذارد. چه جور؟ می‌گوید: ﴿اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيبا﴾[۱].

و اعجوبهٔ قیامت این قسمت است که روز قیامت مردم را در محکمهٔ عدل حاضر می‌کنند، می‌گویند خودتان هم حساب خودتان را بگیرید؛ خودتان هم معیّن کنید که سزای شما چیست؟ این وضع قیامت است. وضع آن روز اینجور است. ﴿اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيبا﴾.

این است که راستی کلمات خدا در قرآن اگر تدبّر بشود، دل را بیچاره می‌کند که در محکمه، مدعی، به طرف دعوا بگوید: تو پرونده را بخوان، هر چه حکم دادی تمام است. پرونده هر کسی را می‌گذارند جلوی رویش، می‌گویند این پرونده را بخوان، حکم تو نسبت به خودت درست است. هر چه بگویی ما پذیرفته‌ایم.

دیوان نعمتهای الهی و دیوان گناهان و طاعات

باز در تفسیر همین آیه که خوانده شد، حجّت پروردگار می‌فرماید: برای هر کسی سه دیوان نشر می‌شود.[۲] در یک دیوان، تمام جزئیات نعمتهایی که به او داده اند،

---

۱. « نامه‌ات را بخوان. کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.» الإسراء(۱۷): ۱٤.
امام صادق﵇ ذیل آیهٔ شریفه فرمودند: «يَذَّكَّرُ الْعَبْدُ جَمِيعَ مَا عَمِلَ وَ مَا كُتِبَ عَلَيْهِ حَتَّى كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلِذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها﴾». هر بنده‌ای آنچه را عمل کرده متذکر می‌شود تا جایی که گویا در همین ساعت این اعمال را انجام داده است؛ لذا آن بنده می‌گوید: «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۲۸٤؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج٦، ص۲۳۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۱۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۱٤.

۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ﵇ الدَّوَاوِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةُ دِيوَانٌ فِيهِ النِّعَمُ وَ دِيوَانٌ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ دِيوَانٌ فِيهِ الذُّنُوبُ فَيُقَابَلُ بَيْنَ دِيوَانِ النِّعَمِ وَ دِيوَانِ الْحَسَنَاتِ فَيَسْتَغْرِقُ عَامَّةَ الْحَسَنَاتِ وَ تَبْقَى الذُّنُوبُ»؛ امام صادق﵇ فرمود: دفترها در روز قیامت سه دفتر است: دفتری که نعمتها در آن ثبت شده، و دفتری که کارهای نیک در آنست، و دفتری که کارهای بد در آن ثبت است. دفتر نعمتها را با دفتر کارهای نیک برابر کنند، و نعمتها همه ←

همه ثبت و ضبط است. در یک دیوان تمام جزئیات گناهایی که از او سر زده، همه ثبت و ضبط است. در یک دیوان هم تمام جزئیات طاعت‌هایی که از او سر زده، همه مضبوط است.

دیوان نعمتها

اول باب نعم را باز می‌کنند که به تو چه داده‌ایم. داده‌ها همه در آن دیوان نوشته است، بدون این که چیزی فرو گذار شود. ﴿یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً إِلاَّ أَحْصاها﴾[1]. از وقتی که انسان نطفه بوده، داده‌ها ثبت است. بلکه از آن وقتی که عالم را خدا آفریده، داده‌ها ثبت است. چرا؟ برای این که از وقتی که خشت آفرینش را به کار گذاشتند، بر من و تو نعمت ریختند. اگر این خانه را نمی‌ساختند روز اول که من و تو اینجا رسیدیم، جا نداشتیم. پس از آنجا شروع می‌شود. از وقتی که عالم را آفریدند، نعمت ثبت است. چرا؟ برای این که عالم نبود و دنبال این سلسله نبود که نوبت به حلقهٔ وجود من و تو نمی‌رسید. پس نه خیال کنی از وقتی به دنیا آمدی نعمت بوده است، قبل از آمدن نعمت بارید آن هم نعمتهای بی‌نهایت. همهٔ نعمت‌ها ضبط است. آن چه در سلسله وجود آمده است، همه مضبوط است.

بعد که تمام این نعمت‌های ضبط شده رسیدگی شد، تا وقتی که نطفه‌ای از صلب پدری در رحم مادری قرار گرفته است، به این نطفه چه دادند، همه را نوشتند. در این عالم چه جور چرخ جهان را گردانده‌اند و برای او میوه ساخته و پرداخته‌اند بعد از

کارهای نیک را فراگیرد و در خود فرو برد، و دفتر کارهای بد به جا ماند. کتاب الزهد، حسین بن سعید، ص۹۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۷۳.

با اختلاف در عبارات: کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۶۰۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۶۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۶۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۷، ص۴۲۱.

۱. «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است. الکهف(۱۸): ۴۹.

گرداندن چرخ وجود و بروز ثمرات آنچه به دست او رسیده است همه ثبت است. این دفتر نِعم است که عالم برای تو چه کرده است.

اگر روزی نعمتهای نهفته در همین لقمه نانی را که امروز خوردید، بشمارند، انسان مبهوت می‌گردد. نور خورشید از مسافتی بسیار، هشت دقیقه و هجده ثانیه با سیر نوری آمده و در دل زمین رفته، به صورت این لقمه، ثمر داده است. در این کارخانه، از کجا تا به کجا کار شده است تا این محصول در آمده است!

استعداد زمین، تأثیر قابلیت آفتاب، همهٔ این ثمرات را بوجود آورده است تا بشر بداند که در هر لقمه‌ای نعمتهای بی‌پایان ثبت است.

در این لقمه‌ای که خورده‌اید خورشید چه کرده است؟ ماه چه کرده است؟ زمین چه کرده است؟ دریا به وسیله تبخیرش چه کرده است؟ ابر به وسیله بارِیدنش چه کرده است؟ حرکت فضا و تولید هوا برای رفتن در خُلل و فُرَج[1] زمین چه کرده است؟ و حرکت و جنبش درون خاک و آب رساندن به این دانه، چه کرده است؟ تا یک دانه گندم در کاهی متکوّن شده و آن دانه به ثمر رسیده است و در مسیر این دانه، چه قدر قدرت‌ها به کار افتاده، چقدر رمق خرج شده است تا این لقمه امروز صبح بر سر سفره گذاشته شده است؟! تمام اینها در آن دفتر ثبت است. آنجا دیگر فرو گذار نیست، این دفتر و دیوان نعمت‌هاست.

دیوان طاعات

امام علیه السلام فرمود: در مقابل دیوان نعمت‌ها، دیوان دیگری باز می‌شود، آن دیوان دیوان طاعت‌هاست. چه کرده‌ای؟ یک «لااله الا الله» که گفته‌ای و یک قدمی در مجلس دینی برداشته‌ای، همه باز در آن دیوان ثبت است.[2] آنجا هم بدون کم و بیش ضبط شده است. در اینجا خدا حساب را می‌رسد، منتها به فضل نه به عدل. چرا؟

---

۱. منافذ و سوراخ های ریز.

۲. امام صادق علیه السلام ذیل آیهٔ شریفه فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ إِلَى الْإِنْسَانِ كِتَابُهُ ثُمَّ قِيلَ لَهُ اقْرَأْ قُلْتُ ←

چون اگر به عدل حساب برسد، عبادت جن و انس در مقابل یک لقمه قرار نمی‌گیرد. عبادت جن و انس محدود است. اما آنچه در مقابل یک لقمه به کار رفته است، نامحدود است. محدود در مقابل نامحدود قرار نمی‌گیرد.

منتها باز جای فضل است ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا﴾[1] دفتر عبادت هر چه باشد قابل شمارش و احصا است ولی دفتر نعمت قابل شمارش و احصا نیست؛ پس باز اینجا جای فضل است، نه جای عدل. منتها از باب فضل و احسان اینگونه کار را خاتمه می‌دهند که می‌گویند هر یک از این طاعت‌ها که تو کرده‌ای، در مقابل یک نعمت که به تو داده‌ایم، قرار دادیم تا زود حساب کار بگذرد، با این که طاعت در مقابل نعمت برابر نمی‌شود، اما خدای تعالی به فضلش می‌گوید هر طاعتی را در مقابل نعمتی قرار دادیم. وقتی یک یک طاعت‌ها را در مقابل نعمت‌ها ردیف کردند، دو دفتر بسته می‌شود.

دیوان گناهان

وقتی دو دفتر نعمت و طاعت بسته شد، هر بشری می‌ماند و دفتر معصیتش. در جایگاه محاسبهٔ اعمال، که آتش قیامت زبانه می‌کشد، همهٔ انبیا علیهم‌السلام می‌گویند

فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُذَكِّرُهُ فَمَا مِنْ لَحْظَةٍ وَ لَا كَلِمَةٍ وَ لَا نَقْلِ قَدَمٍ وَ لَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ فَلِذَلِكَ قَالُوا: ﴿يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها﴾.» امام صادق علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت نامهٔ اعمال به انسان داده می‌شود و به او گفته می‌شود که بخوان نامهٔ اعمالت را. راوی گوید که سوال کردم آیا آنچه در نامه اعمال هست را می‌فهمد و می‌شناسد؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: به درستی که خداوند اعمالش را به او متذکر می‌کند پس تمام لحظات و سخنان و قدمهایی که در طول عمرش بر داشته متذکر می‌گردد و همچنین تمام اعمالش را به یادش می‌آورد گویا همین الآن این اعمال را انجام داده است؛ پس در این هنگام می‌گوید:﴿یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا...﴾. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۳۲۸؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٦٤١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۱۵ و...

۱. و اگر نعمت‌های خدا را بشمارند، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید. ابراهیم(١٤): ٣٤.

«وانفساه»[۱] ». جایی که همه داد «وانفسا» می‌زنند اینجاست. چون دو دفتر نعمت و طاعت بسته شد، دیوان طاعت هر چه هست با دیوان نعمت، با این که گفتیم خود قابل مقایسه و تفتش نیست اما پروردگار به فضل خود همهٔ نعمت‌های بی‌شمار را در قبال طاعات محدود و متناهی می‌بخشد. پس از سنجیدن هر طاعتی در مقابل نعمتی، کیست که در دفترش گناه نباشد؟ غیر از چهارده معصوم علیهم‌السلام که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا﴾[۲] دیگر بقیه یا گناه دارند یا اگر

---

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا وَقَفَ الْخَلَائِقَ وَ جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أُتِيَ بِجَهَنَّمَ تُقَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ أَخَذَ بِكُلِّ زِمَامٍ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغِلَاظِ الشِّدَادِ وَ لَهَا هَدَّةٌ وَ تَحَطُّمٌ وَ زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ وَ إِنَّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَّرَهَا إِلَى الْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ مَلَكٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا وَ يُنَادِي يَا رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي وَ أَنْتَ تَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي»؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که روح الامین (جبرئیل) به من خبر داد که آن خدائی که جز او خدائی نیست هنگامی که خلائق را در محشر نگهدارد و اولین و آخرین را گرد آورد در آن هنگام جهنم را با هزار مهار بیاورند و هر مهاری را صد هزار فرشته خشن و سخت گرفته است، و آن را بانک و ناله و فریادی است، و ناله‌ای زند که اگر خدای تعالی عذاب آن را تا پایان حساب عقب نینداخته بود همه را هلاک می‌کرد. سپس از جهنم زبانه و شعله‌ای برآید که همه خلایق را چه نیکوکار و چه بدکار همه را فراگیرد در آن هنگام هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست حتی فرشته و پیغمبر که فریاد زند: پروردگارا، خودم را خودم را (نجات ده) و تنها تو هستی که می‌گوئی: پروردگارا امتم، امتم (را نجات بخش). کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۳۱۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۶۵۲.

۲. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. الأحزاب: ۳۳.

نکته: آیهٔ شریفه تنها در شأن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است و هیچ یک از همسران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داخل در کساء نبوده‌اند:

منابع شیعه: کتاب سلیم، سلیم بن قیس، ص۲۰۰؛ مناقب إمام أمیر المؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۱، ص۱۳۲؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۸۷؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۳۷؛ امالی، شیخ صدوق، ص۵۵۹؛ خصال، شیخ صدوق، ص۴۰۳؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۰۵؛ دلائل الامامة، طبری شیعی، ص۲۱؛ فصول المختاره، شیخ مفید، ص۵۳ و...

منابع اهل تسنن: مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج۱، ص۳۳۱ و ج۳، ص۲۵۹؛ صحیح مسلم، مسلم ←

گناه ندارند، لا اقلّ ترک اولی دارند، و با ترک اولی یک لکه‌ای در دفتر اعمال خویش ثبت نموده‌اند. تمام خوبی‌ها در قبال دفتر نعمتها حسابش رسیده شد. اینجا همه بیچاره، همه درمانده، همه گرفتار، چرا که هر کسی را در دفتر گناهان لکه‌ای است، مگر چهارده معصوم و اهل بیت علیهم‌السلام. ﴿اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً﴾.[۱]

شفاعت کبرای ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام، مرهم اهل محشر

حال می‌بینی پیراهن غرقه به خون، برای چه وقتی ذخیره شده است.[۲] جان به

→

نیشابوری، ج۷، ص۱۳۰؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۰؛ معجم الأوسط، طبرانی، ج۳، ص۱٦٦؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۲، ص٤١٦؛ سنن الکبری، نسائی، ج۵، ص۱۰۸؛ تفسیر رازی، فخر رازی، ج۸، ص۸۵؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۷، ص۹۱؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۸۵؛ اصابه، ابن حجر، ج٤، ص٤٦٧ و...

۱. نامه‌ات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی. الإسراء(۱۷): ١٤.

۲. قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله الصِّرَاطَ قَالَ فَتَغُضُّ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُ علیهاالسلام عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفاً شَرِيفاً مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام بِيَدِهَا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ وَ تَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ فَيَأْتِيهَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا فَاطِمَةُ لَكِ عِنْدِيَ الرِّضَا...»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می‌کند. آنگاه منادی ندا می‌نماید: چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه علیهاالسلام دختر حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله عبور کند. مردم چشمان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه علیهاالسلام در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است می‌آید و تعداد هفتاد هزار ملک آن بانوی با عظمت را مشایعت می‌نمایند. آنگاه آن حضرت در یکی از مکان‌های شریف قیامت توقف می‌کند و پیراهن امام حسین علیه‌السلام را در حالی که به خون آغشته است به دست می‌گیرد و می‌گوید: بارالها، این پیراهن فرزند من حسین علیه‌السلام است، تو می‌دانی با او چه کردند. بعد از این جریان از طرف خدا خطاب می‌رسد: رضای من از آنِ توست. أمالی، شیخ مفید، ص۱۳۰؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج٤۳، ص۲۲٤.

قربان آن کسی که گفت، برو به عراق، «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلا»[۱] ۰۶ آن وقت باید معلوم شود که فلسفهٔ سر بریدهٔ سیدالشهداؑ چیست؟ ۰۷

خدای تعالی فرمود: برای تو عندالله درجاتی است که «لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَة»، هرگز به آن درجات نمی‌رسی، مگر در اثر شهادت.[۲] ۰۸

---

۱. «رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثِّقَةِ وَ عَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ: ... فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ ؑ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهِ وَ قَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ يَا أَخِي أَ لَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا قَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لِي ﷺ إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى.» امام جعفر صادق ؑ فرمود: ... هنگامی که سحر شد امام حسین ؑ (به سمت مکه) حرکت کرد و این موضوع به گوش محمد ابن حنفیه رسید. محمد نزد امام حسین ؑ آمد و مهار ناقه آن حضرت را گرفت و گفت: ای برادر! آیا نه چنین است که به من وعده دادی درباره این مسافرت تجدید نظری کنی؟ فرمود: چرا. گفت: پس چه باعث شد که به این زودی حرکت کردی!؟ فرمود: وقتی از تو مفارقت کردم جدم پیامبر خدا ﷺ را دیدم که به من فرمود: یا حسین خارج شو! زیرا مشیت خدا این طور قرار گرفته که تو را کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾. پس این زن و بچه را برای چه همراه خود می‌بری، در صورتی که با این حال خارج می‌شوی!؟ فرمود: جدم به من فرموده: مشیت خدا این طور قرار گرفته که ایشان را اسیر ببینند. محمد بن حنفیه به امام حسین ؑ وداع کرد و رفت. لهوف، سید ابن طاووس، ص۳۹؛ منتخب، طریحی، ج۲، ۴۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۶۴؛ عوالم امام حسین ؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۱۴؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ۲۴۳- ۲۴۴؛ مقتل الحسین ؑ، مقرم، ص۱۷۰؛ معالی السّبطین، علامه مازندرانی، ج۱، ص۲۵۱، ۲۵۲.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۶۰ (با اختلاف کم).

۲. قال رسول الله ﷺ للحسین بن علی ؑ فی المنام: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَى أَبِيكَ وَ أُمِّكَ وَ أَخِيكَ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ...» پسرم تو نزد پدر و مادر و برادر خود می‌آنی و همه مشتاق تواند و در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت بدان نرسی. امالی، شیخ صدوق، ص۲۱۷؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۴۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۸، ص۱۸۲؛ عوالم امام حسین ؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۶۱.

همچنین: ذكر أبوعليّ السّلاميّ البيهقيّ في تاريخه: إنّ النّبيّ صلى الله عليه [و آله] و سلم قال للحسين بن عليّ عليهما السلام: إنّ لك في الجنّة درجة لا تنالها إلّا بالشّهادة. مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۴۷.

←

اول درجه، درجهٔ شفاعت است؛ چراکه شفاعت را بـرای شـیعیان آن حضـرت ﷺ قرار می‌دهند.[۱]

در آن روز بیچاره‌گی و درماندگی که این چنین هـول انگیـز و خطرنـاک اسـت، او دادرس و فریاد رس است. امیدواریم که پروردگار متعال به آبروی دیده‌بـان وحـی، در چنین روزی، ما را از شفاعت کبری بهره‌مند کند.

همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ ﷺ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِهِ جَائِياً وَ رَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: هَذَا الْجَلَالُ يُنَالُ بِالْحُسَيْنِ ﷺ فَمَا لَهُ فِي نَفْسِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَلْحَقَهُ بِالنَّبِيِّ ﷺ فَكَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ...» محمّد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: از حضرت امام محمّد باقر و امام صادق ﷺ شنیدم می‌فرمودند: خدای سبحان در عـوض شـهادت امام حسین ﷺ مقام امامت را نصیب ذریهٔ آن بزرگوار نمود، شفای امراض را در تربت مقـدس آن حضـرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. ایامی را که زوار آن بزرگوار به زیارتش می‌رونـد و بـر می‌گردند جزء عمر آنان قرار نمی‌دهـد. محمّـد بـن مسـلم می‌گویـد: بـه حضـرت صـادق ﷺ گفـتم: ایـن خصلت‌ها که برای زوار امام حسین ﷺ باشد پس خود آن بزرگوار چه مقامی خواهد داشت!؟ فرمود: خـدای مهربان، امام حسین ﷺ را به پیغمبر اکرم ﷺ ملحق نموده و امام حسین ﷺ هم دارای درجه و منزلـت پیـامبر خدا ﷺ است. امالی، شـیخ طوسـی، ص۳۱۷؛ بشـارة المصـطفی، أبـی القاسـم طبـری، ص۳۲۷؛ إعـلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۱؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین، ج۲، ص۶۱۷؛ تفسـیر برهـان، سـید هاشم بحرانی، ج۵، ص۱۷۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسـی، ج۴۴، ص۲۲۱؛ تفسـیر کنـز الـدقائق، شـیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۲، ص۴۵۲.

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّغْلِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا لَا يَدْخُلْ عَلَيَّ أَحَدٌ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ هُوَ طِفْلٌ فَمَا مَلَكَتْ مَعَهُ شَيْئاً حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَدَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى صَدْرِهِ وَ إِذَا النَّبِيُّ ﷺ يَبْكِي وَ إِذَا فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقَبِّلُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ وَ هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَضَعِيهِ عِنْدَكِ فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ أَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِهِ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهِ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» امام باقر ﷺ فرمود: پیغمبراکرم ﷺ در خانه ام سـلمه بـود و به او سفارش کرد کسی نزد او نیایـد امـام حسـین ﷺ آمـد و ام سـلمه نتوانسـت مـانع ایشـان شـود تـا وارد

اینجا مرهم نهایی درد همهٔ اهل محشر، شفاعت ابا عبدالله الحسین علیه السلام[۱] است، دیگر بعد از مرهم شفاعت او، مرهمی نیست. شفاعت، مرهمی است که با وجود آن، تمام مرهم‌ها از کار می‌ماند و فقط مرهم شفاعت او به کار می‌آید.

حرمان از شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله، برای دو شخص

پیغمبر صلی الله علیه و آله به دو نفر اعلان یأس و ناامیدی از شفاعت داد؛ فرمود: این دو نفر از شفاعت من بی‌نصیب هستند. این کلمه خیلی عجیب است برای خاطر این که نشان می‌دهد که درد این مردم به جایی می‌رسد که آخرین مرهم طبیب نیز علاجشان نمی‌کند. مرهم شفاعت روی درد آنها گذاشته نمی‌شود، چرا که این مرهم برای درد آنها اثر ندارد. آن دو نفر، یکی شراب خوار است، که از شرب خمر توبه نکرده است. یکی تارک الصلاة است.[۲]

پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و ام سلمه دنبالش رفت و امام حسین علیه السلام روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله گریه می‌کرد و چیزی را در دست خود زیر و رو می‌نمود، پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه این جبرئیل است که به من خبر می‌دهد که این حسین علیه السلام کشته می‌شود و این خاکی است که روی آن کشته شود آن را نزد خود نگهدار و چون خون شد حبیبم کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول اللّه از خدا بخواه که از او دفع کند، فرمود خواستم و خدا فرمود او را درجه‌ای باشد که احدی از مخلوقات بدان نرسیده و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و پذیرفته شود و به راستی مهدی عجل الله تعالی فرجه از فرزندان او است خوشا بر کسی که از اولیاء حسین علیه السلام باشد و شیعیانش همانا روز قیامت رستگارانند. امالی، شیخ صدوق، ص۲۰۳؛ إثبات الهداه، حرّ عاملی، ج۱، ص۵۲۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۲۵؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۱٦۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، بحرانی، ص۱۲۹.

۱. به روایتی اهل محشر هزار صف هستند. نهصد و نود و نه صف از آنها به شفاعت امام حسین علیه السلام به بهشت می‌روند و یک صف آن را سایر امامان شفاعت کنند و در آن صف هم امام حسین علیه السلام شریک باشد. تذکرة الشهداء، علامه ملاحبیب الله شریف کاشانی، ج۱، ص۳۹.
همچنین رجوع شود به ص٦٤، پی نوشت۸.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ وَ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ اللَّهِ لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ اللَّهِ.» امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیغمبر ﷺ فرمود: این دو نفر از شفاعت من بی‌نصیب هستند. در چنین روزی، کار به جایی می‌رسد که زخم اینان در اثر بزرگی گناهشان، آن قدر بر این جان و دل جا باز می‌کند، که مرهم نهایی شفاعت هم، دیگر به داد این جراحت نمی‌رسد. مگر اینکه مردم کاری کنند که از مرحلهٔ شفاعت وا نمانند.

ارجاع شفاعت خلائق در صحرای محشر، به فاطمهٔ زهرا علیها السلام

اینجا مرحلهٔ نهایی است و پناه تمام انبیا و رسل علیهم السلام این مقام شفاعت است. آن وقت است که تمام اولین و آخرین، بیچاره می‌شوند. وقتی دو تا دفتر بسته شد، مردم همه می‌مانند و دفتر گناه. همهٔ مردم به آدم ابوالبشر علیه السلام پناه می‌برند. آدم علیه السلام حواله می‌دهد به نوح علیه السلام که نهصد و پنجاه سال[۱] در راه پروردگار رنج کشیده تا از او کمک بگیرند. وقتی به او پناه آوردند، او به ابراهیم علیه السلام حواله می‌دهد که ﴿إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ﴾[۲] تا از او کمک بگیرند. وقتی همگی یکباره به جانب ابراهیم علیه السلام هجوم می‌آورند، از خود می‌گذراند، و حواله می‌دهد به کلیم علیه السلام که ﴿وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا﴾[۳]. بروید رو به آن کسی که با خدا سخن گفت. مگر او درد شما را دوا کند. وقتی به موسی علیه السلام پناه بردند، می‌گوید بروید نزد پسر مریم بتول، مگر

→

روایت می‌فرمایند که آن حضرت ﷺ فرمود: به شفاعت من نمی‌رسد کسی که نماز را سبک می‌شمارد و به خدا قسم که بر حوض وارد نمی‌شود و به شفاعت من نمی‌رسد کسی که شراب می‌خورد و به خدا قسم که بر حوض وارد نمی‌شود. کافی، شیخ کلینی، ج۶، ص۴۰۰؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۱۰۶؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۵، ص۳۲۸.

۱. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحًا إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ﴾ و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد، تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فراگرفت. العنکبوت(۲۹): ۱۴.

۲. ابراهیم پیشوایی مطیع خدا بود. به فرمان خدا بر پای ایستاد و صاحب دین حنیف بود. النحل(۱۶): ۱۲۰.

۳. و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی‌که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم. مریم(۱۹): ۵۲.

مسیح بن مریم علیه السلام کار شما را علاج کند. وقتی پناه بردند به عیسی علیه السلام، او نیز می‌گوید: ﴿وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾[۱] من مبشّر بودم، اینجا هم شما را مژده می‌دهم، که مگر آن کس که خدا در شأن او فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾[۲] او درد شما را دوا کند. در این هنگام همهٔ امت به جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله هجوم می‌آورند.[۳]

سرّ خطاب «فترضی» به فاطمهٔ زهرا علیها السلام، در نفس راضیهٔ مرضیهٔ سید الشهدا علیه السلام

این بار که خلائق به پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم می‌آورند، پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل می‌فرماید: برو بگو دخترم زهرا علیها السلام بیاید. آن‌وقت وقتی است که معلوم می‌شود که سرّ رگهای

---

۱. و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارتگرم. الصف(٦١): ٦.

۲. و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. الأنبیاء(۲۱): ۱۰۷.

۳. «عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَا وَ مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ لَيْلاً لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فَقَالَ لَهُ مُفَضَّلٌ الْجُعْفِيُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدِّثْنَا حَدِيثاً نُسَرُّ بِهِ قَالَ: نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حَشَرَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا. قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْغُرْلُ؟ قَالَ كَمَا خُلِقُوا أَوَّلَ مَرَّةٍ فَيَقِفُونَ حَتَّى يُلْجِمَهُمُ الْعَرَقُ فَيَقُولُونَ لَيْتَ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ يَرَوْنَ أَنَّ فِي النَّارِ رَاحَةً فِيمَا هُمْ فِيهِ ثُمَّ يَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ أَنْتَ أَبُونَا وَ أَنْتَ نَبِيٌّ فَاسْأَلْ رَبَّكَ يَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ. فَيَقُولُ آدَمُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ خَلَقَنِي رَبِّي بِيَدِهِ وَ حَمَلَنِي عَلَى عَرْشِهِ وَ أَسْجَدَ لِي مَلَائِكَتَهُ ثُمَّ أَمَرَنِي فَعَصَيْتُهُ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى ابْنِيَ الصِّدِّيقِ الَّذِي مَكَثَ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً يَدْعُوهُمْ كُلَّمَا كَذَّبُوا اشْتَدَّ تَصْدِيقُهُ (نوح). قَالَ فَيَأْتُونَ نُوحاً فَيَقُولُونَ: سَلْ رَبَّكَ يَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ. قَالَ: فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنِ اتَّخَذَهُ اللَّهُ خَلِيلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا ايتُوا إِبْرَاهِيمَ قَالَ: فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ إِنِّي سَقِيمٌ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ تَكْلِيماً (موسی). قَالَ: فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ لَهُ فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قَتَلْتُ نَفْساً وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ كَانَ يَخْلُقُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ (عیسی). فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ بَشَّرْتُكُمْ بِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا (أحمد). ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا مِنْ نَبِيٍّ وُلِدَ مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَ هُمْ تَحْتَ لِوَاءِ مُحَمَّدٍ. قَالَ: فَيَأْتُونَهُ ثُمَّ قَالَ فَيَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ سَلْ رَبَّكَ يَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ ...» تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۲، ص۳۱۱؛ نوادر الاخبار، فیض کاشانی، ص۳۵۰؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۵۷۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص۲۰۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۷، ص٤٨٤.

گلوی بریده چه بود؟ ﴿يَأَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[۱]، اینکه خدای تعالی در شأن فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرمود: ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾[۲]؛ سرّ آن «فترضی» در اثر آن نفس مطمئنه است که: ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ و کانون رضوان آن جاست.

صدیقهٔ کبری علیها السلام با همان جلالی که می‌دانید می‌آید. میان محملی نشسته، که در آن محمل چه غوغاست، «دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ»[۳] آن سواره‌ای که هفتاد

---

۱. ای نفس مطمئنّه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد. الفجر(۸۹): ۲۷ - ۲۸.
رجوع شود به مجلس اول، ص۲۱، پاورقی۲.

۲. و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی. الضحی(۹۳): ۵.
* شأن نزول: عَن جابِر الأنصاري انّه رَأى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ علیها السلام وَ عَلَيْهَا كِسَاءٌ مِنْ أَجِلَّةِ الْإِبِلِ وَ هِيَ تَطْحَنُ بِيَدَيْهَا وَ تُرْضِعُ وُلْدَهَا فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا بِنْتَاهُ تَعَجَّلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نَعْمَائِهِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى آلَائِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى﴾»؛
از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده، روزی رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را در حالی دید که کسانی از پوست شتر بر شانهٔ فاطمه علیها السلام بود و او به آسیاب کردن گندم مشغول بود و فرزند خود را شیر می‌داد. (وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، دخترش را اینگونه مشاهده نمود،) اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: یا فاطمه علیها السلام! سختی و تلخی دنیا را برای رسیدن به حلاوت و آسایش آخرت تحمّل کن. آن گاه آیه کریمه ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ...﴾ نازل شد. تمحیص، إسکافی، ص٦؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۲۰؛ مکارم الأخلاق، طبرسی، ص۱۱۷ و ص۲۳۵(با اختلاف کم)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۵، ص۳٤۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۳، ص۸٦.

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تُقْبِلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ علیها السلام عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الْجَنْبَيْنِ خِطَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ ذَنَبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ عَيْنَاهَا يَاقُوتَتَانِ حَمْرَاوَانِ عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْناً كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ يُضِيءُ كَمَا الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ وَ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ جَبْرَئِيلُ آخِذٌ بِخِطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ علیها السلام بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَ لَا رَسُولٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ علیها السلام بنت محمد صلی الله علیه و آله فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَاذِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَخْرُجُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَ تَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِي فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ يَا حَبِيبَتِي وَ ابْنَةَ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطَيْ وَ اشْفَعِي تُشَفَّعِي فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا جَازَنِي ظُلْمُ ←

هزار نفر، ملائکه مقربین، زمام ناقه‌اش را سر شانه می‌کشند و با این جلال او را می‌آورند. او شه سوار قیامت است که با لوای تکبیر، با لوای تسبیح، با لوای نور به استقبالش می‌آیند.

چند بیرق به استقبال حضرت فاطمه علیها السلام می‌آیند. یکی لوای سبحان الله، یکی

ظَالِمِ فَتَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شِيعَتِي وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُحِبِّيَّ وَ مُحِبِّي ذُرِّيَّتِي فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَ شِيعَتُهَا وَ مُحِبُّوهَا وَ مُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا فَيُقْبِلُونَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقُدُمُهُمْ فَاطِمَةُ حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ»؛ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام از جابر بن عبد اللّه انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است: موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد دخترم فاطمه علیها السلام در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است و از دو پهلوی آن ناقه حریرهای بهشتی آویزان، مهار آن از مروارید تر، پاهایش از زمرد سبز، دم آن از مشک ناب، دیدگانش از درّ و یاقوت سرخ خواهد بود. قبه‌ای از نور بر پشت آن ناقه نصب شده که اندرون آن از بیرون آشکار، بیرون از اندرون (که اندرونش) حاوی عفو پروردگار و بیرون آن رحمت خدای رحیم است. فاطمه علیها السلام تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد پایه باشد؛ هر پایه‌ای از آن به وسیله یک مروارید مرصع به درّ و یاقوت در حالی که می‌درخشد همانند ستاره ای درخشنده در افق آسمان،از طرف راست و چپ حضرت فاطمه علیها السلام هر کدام هفتاد هزار ملک خواهد بود و جبرئیل که در آن موقع مهار ناقه حضرت فاطمه علیها السلام را گرفته است با صدای بلند خواهد گفت: چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله عبور نماید. در آن روز هیچ پیغمبر و رسول و صدیق و شهیدی نیست مگر اینکه دیدگان خویشتن را می‌بندند تا اینکه حضرت زهرا علیها السلام از صحرای محشر عبور نماید و وقتی آن حضرت علیها السلام به زیر عرش پروردگار می‌رسد، از آن ناقه فرود می‌آید و می‌گوید: ای پروردگار! بین من و آن افرادی که در حق من ظلم نمودند و فرزندان مرا شهید کرده‌اند قضاوت کن. آنگاه از طرف خداوند رئوف ندا می‌رسد: ای حبیبه و فرزند رسول من، از من بخواه تا عطا نمایم. شفاعت کن تا من بپذیرم. به عزت و جلال خودم که امروز ظلم و ستم هیچ ستمگری از نظر من محو نخواهد شد. در این هنگام حضرت علیها السلام می‌گوید: بار خدایا! فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوستان دوستان فرزندان مرا به من ببخش! آنگاه از طرف پروردگار جهان منادی ندا می‌کند: فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوست دوستان ذرّیه فاطمه علیها السلام کجایند؟ ایشان در حالی که ملائکهٔ رحمت پروردگار آنان را احاطه کرده باشند می‌آیند. سپس حضرت فاطمه علیها السلام جلو می‌رود تا ایشان را داخل بهشت می‌نماید. امالی، شیخ صدوق، ص۶۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۴۸؛ بشارة المصطفی، عماد الدین طبری، ص۴۳؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۰۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۱۹؛ و با اختلاف کم: فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۱ (عبارته: عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ عَفْوِاللَّهِ وَ ظَاهِرُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ).

لوای الله اکبر، یکی لوای نور. وقتی با این مقام وارد شد، مقابل وسیلهٔ خاتم انبیاء ﷺ که هزار درجه دارد یک تخته هفت پایه برایش نصب می‌کنند، وقتی بر آن تخت قرار گرفت، جبرئیل می‌آید و می‌گوید: ای حبیبهٔ پروردگار، خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید آنچه ما در دنیا از تو خواستیم انجام دادی، آنچه امروز تو از ما بخواهی بر آورده و برآمده است.[۱]

---

۱. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ يَقُولُ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ ﷺ وَ هِيَ حَزِينَةٌ فَقَالَ لَهَا مَا حَزَنَكِ يَا بُنَيَّةِ؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِ ذَكَرْتُ الْمَحْشَرَ وَ وُقُوفَ النَّاسِ عُرَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ إِنَّهُ لَيَوْمٌ عَظِيمٌ وَ لَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ [يَنْشَقُّ] عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ [و] أَبِي إِبْرَاهِيمُ ثُمَّ بَعْلُكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [ﷺ] ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْكِ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكِ سَبْعَ قِبَابٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَأْتِيكِ إِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكِ فَيُنَادِيكِ يَا فَاطِمَةُ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ قُومِي إِلَى مَحْشَرِكِ [فَتَقُومِينَ] آمِنَةً رَوْعَتَكِ مَسْتُورَةً عَوْرَتُكِ فَيُنَاوِلُكِ إِسْرَافِيلُ الْحُلَلَ فَتَلْبَسِينَهَا وَ يَأْتِيكِ رُوفَائِيلُ بِنَجِيبَةٍ مِنْ نُورٍ زِمَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَيْهَا مَحَفَّةٌ مِنْ ذَهَبٍ فَتَرْكَبِينَهَا وَ يَقُودُ رُوفَائِيلُ بِزِمَامِهَا وَ بَيْنَ يَدَيْكِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّسْبِيحِ وَ إِذَا جَدَّ بِكِ السَّيْرُ اسْتَقْبَلَتْكِ [اسْتَقْبَلَكِ] سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالنَّظَرِ إِلَيْكِ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مِجْمَرَةٌ مِنْ نُورٍ يَسْطَعُ [تَسْطَعُ] مِنْهَا رِيحُ الْعُودِ مِنْ غَيْرِ نَارٍ وَ عَلَيْهِنَّ أَكَالِيلُ الْجَوْهَرِ مُرَصَّعٌ بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ فَيَسِرْنَ عَنْ يَمِينِكِ فَإِذَا مِثْلُ الَّذِي سِرْتِ مِنْ قَبْرِكِ إِلَى أَنْ لَقِيَتْكِ [اسْتَقْبَلَتْكِ] مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فِي مِثْلِ مَنْ مَعَكِ مِنَ الْحُورِ فَتُسَلِّمُ عَلَيْكِ وَ تَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا عَنْ يَسَارِكِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْكِ أُمُّكِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ [بِرَسُولِهِ] وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّكْبِيرِ فَإِذَا قَرُبْتِ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلَتْكِ حَوَّاءُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ مَعَهَا آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فَتَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا مَعَكِ فَإِذَا تَوَسَّطْتِ الْجَمْعَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيَسْتَوِي بِهِمُ الْأَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ الصِّدِّيقَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ إِلَيْكِ يَوْمَئِذٍ إِلَّا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ [ﷺ] وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ يَطْلُبُ آدَمُ حَوَّاءَ فَيَرَاهَا مَعَ أُمِّكِ خَدِيجَةَ أَمَامَكِ ثُمَّ يُنْصَبُ لَكِ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ [النُّورِ] فِيهِ سَبْعُ مَرَاقٍ [مِرْقَاةٍ] بَيْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَى الْمِرْقَاةِ صُفُوفُ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيهِمُ أَلْوِيَةُ النُّورِ وَ تَصْطَفُّ الْحُورُ الْعِينُ عَنْ يَمِينِ الْمِنْبَرِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ أَقْرَبُ النِّسَاءِ مِنْكِ [مَعَكِ] عَنْ يَسَارِكِ حَوَّاءُ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فَإِذَا صِرْتِ فِي أَعْلَى الْمِنْبَرِ أَتَاكِ جَبْرَئِيلُ ﷺ فَيَقُولُ [فَقَالَ] لَكِ يَا فَاطِمَةُ ﷺ سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ فَيَأْتِيَانِكِ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ ﷺ تَشْخُبُ دَماً»؛ روزی پیامبر ﷺ نزد حضرت زهرا ﷺ رفت و آن بانو را محزون یافت. به فاطمه ﷺ فرمود: دختر عزیزم! سبب غم و اندوه تو چیست؟ فاطمه ﷺ گفت: روز محشر و برهنگی مردم به خاطرم آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: آری آن روز روز بسیار بزرگی است. ولی جبرئیل از طرف خداوند رئوف به من خبر داد: هنگامی که در آن روز زمین شکافته شود، اوّل کسی که ←

سرّ محبت مکنونه در اباعبد الله الحسین علیه السلام

در اباعبد الله الحسین علیه السلام یک محبت مکنونه‌ای است.[۱] یک سرّ محبت در امام حسین علیه السلام وجود دارد که این سرّ اصلا گفتنی نیست.

→

از زمین خارج شود من هستم، بعد از من ابراهیم خلیل علیه السلام، بعد از او شوهر تو علی بن ابی طالب علیه السلام، آنگاه خداوند مهربان جبرئیل را با هفتاد هزار ملک نزد قبر تو خواهد فرستاد، بر قبر تو هفت قبه نور نصب خواهد شد، اسرافیل سه حله نور برای تو می‌آورد و نزد سر تو توقف می‌کند و صدا می‌زند: ای دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بیا به صحرای محشر! تو در حالی از قبر بیرون می‌آیی که بدنت پوشیده باشد و از خوف آن روز در امان خواهی بود، اسرافیل آن حله‌ها را به تو می‌دهد و تو آنها را می‌پوشی، آنگاه ملکی که او را زوقانیل می‌گویند ناقه‌ای برای تو می‌آورد که مهار آن از مروارید و کجاوه‌ای از طلا بر پشت آن نصب شده باشد. تو بر آن ناقه سوار می‌شوی و زوقانیل در حالی که در پیش تو هفتاد هزار ملک باشد و علم‌های تسبیح در دست داشته باشند مهار آن را خواهد کشید. هنگامی که حرکت کنی تعداد هفتاد هزار ملک به استقبال تو می‌آیند و از نظر کردن به تو خوشحال می‌شوند، هر یک از آنان منقلی از نور بدون آتش در کف دارند که عود از آن ساطع می‌شود. هر یک از ایشان تاجی مرصّع از زبرجد بر سر خواهد داشت. آنان در طرف راست تو خواهند بود. و چون مقداری از راه را طی کنی، مریم علیها السلام با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می‌آیند و بر تو سلام می‌کنند و در طرف چپ تو خواهند بود. آنگاه مادرت خدیجه علیها السلام که در میان زنان عالم اوّل کسی است که به خداوند و رسول ایمان آورده، با هفتاد هزار ملک که علم‌های تکبیر در دست دارند به استقبال تو می‌آیند. پس از آنکه نزدیک محشر رسیدی، حوّا با هفتاد هزار ملک و آسیه زن فرعون به استقبال تو خواهند آمد و با تو حرکت می‌نمایند. هنگامی که وارد صحرای محشر شوی منادی از زیر عرش ندایی می‌کند که خلایق می‌شنوند و می‌گوید: چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیها السلام دختر محمّد صلی الله علیه و آله و این زنان مطهّره که با او هستند عبور نمایند! در آن روز غیر از ابراهیم علیه السلام و شوهرت علی علیه السلام کسی به تو نظر نخواهد کرد. سپس آدم، حوّا را طلب می‌کند و با مادرت خدیجه علیها السلام نزد تو می‌آیند. آنگاه منبری از نور برای تو نصب می‌شود که هفت پایه داشته باشد. در میان هر پایه تا پایه دیگری صف‌هایی از ملائکه ایستاده‌اند، عَلَم‌هایی از نور در دست خواهند داشت. حوریه‌ها در طرف چپ و راست منبر تو صف می‌کشند. نزدیکترین زنان از طرف چپ به تو حوا و آسیه خواهند بود. هنگامی که بر فراز منبر روی، جبرئیل از طرف خداوند سبحان نزد تو می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه علیها السلام! حاجت خویشتن را بخواه! تو خواهی گفت: پروردگارا! حسن و حسینم علیهما السلام را به من نشان بده! حسنین علیهما السلام در حالی نزد تو می‌آیند که خون از رگهای گردن حسین علیه السلام فرو می‌ریزد. تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم کوفی، ص٤٤٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۵۳.

۱. «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام مُحَبَّةً مَكْنُونَةً». فوائد المشاهد، علامه شیخ جعفر شوشتری، ص۱۹۱؛ تذکرة الشهدا، ←

دو نفر دارای این راز محبت هستند، یکی موسی بن عمران علیه‌السلام. ﴿وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾[۱] که فرعون به دیدارش، در مقابل رخسار موسی علیه‌السلام دل داد. و یکی هم حسین بن علی علیه‌السلام است که او کانون محبت در این امت است. همچنین حسینی علیه‌السلام که مغناطیس او اینگونه است.

امام حسین علیه‌السلام مغناطیس دلها

الان بنگرید و ببینید خستگی دیشب بیرون نرفته است. پریشانی برای کار امروز در دل است. اما هنوز از یا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام دل نمی‌کنی. بر این بیرق‌ها نوشته شده یا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام. هنوز دل بر نمی‌داری. این مغناطیس امام حسین علیه‌السلام است.[۲] این مغناطیس در اسم امام حسین علیه‌السلام است. به قلبت رجوع کن ببین این مغناطیس در قبر امام حسین علیه‌السلام است.[۳] اگر آمالت را بشماری، یکی از این آرزوها

→

ملاحبیب الله شریف کاشانی، ج۱، ص۴۲.

و همچنین: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً»؛ مؤمنین در باطن خودشان یک معرفت مخصوصی نسبت به امام حسین علیه‌السلام دارند. خرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، ج۲، ص۸۴۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۷۲ و ج۱۰۹، ص۷۳.

۱. ﴿أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾. که او را در صندوقچه‌ای بگذار، سپس در دریایش افکن تا دریا [رود نیل] او را به کرانه اندازد [و] دشمن من[فرعون] و دشمن وی، او را برگیرد و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی. طه(۲۰): ۳۹.

۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام قَالَ نَظَرَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ هُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَ قَالَ إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَداً ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام بِأَبِي قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ قِيلَ وَ مَا قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى» امام صادق علیه‌السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امام حسین علیه‌السلام را در دامن خود نشانید و فرمود: شهادت امام حسین علیه‌السلام در قلبهای مؤمنین حرارتی ایجاد می‌کند که هرگز سرد شدنی نیست. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج۱۰، ص۳۱۸؛ جامع أحادیث شیعه، بروجردی، ج۱۲، ص۵۵۵.

۳. امام صادق علیه‌السلام، فرمودند: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ ...». کسی که ←

این است که ای کاش قبر شش گوشه را در بغل می‌گرفتیم. خود امام حسینی علیه السلام که دارای این جاذبه است، حالا ببین صورت امام حسین علیه السلام چه جور است. دیدار امام حسین علیه السلام چه جور است.

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی　　روا بود که ملامت کنی زلیخا را

آنوقت یک همچنین قیافه و رخساره ای، فکر کن ببین اثر این صورت و این قیافه، به دیدهٔ مادرش چقدر است. مادر وقتی جمال این پسر را ببیند و نگاه کند، دل از این دیدار برداشتنی نیست.

رضای فاطمهٔ زهرا علیها السلام به رضای خدای تعالی، در شهادت سید الشهدا علیه السلام

صبح روز اول ولادت سیدالشهدا علیه السلام، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. تا آمد نگاه کرد، چنین فرزندی را در آغوش دخترش دید. در اول نگاهی که کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم الآن جبرئیل می‌گوید: همین پسر را کنار آب روان، لب تشنه می‌کشند.

روز اول تولّد پسر، این کلمه را به مادر گفت. هر وقت این فرزند پستان مادر را می‌مکد و این لب ها باز و بسته می‌شود، این مادر نگران آن روز است. این کلمه را به زهرا علیها السلام می‌گویند: تا قدرت فاطمه علیها السلام در مقام سودا با خدا روشن شود. تا این کلمه را شنید، فرمود: بابا، تو از دار دنیا می‌روی و مرگ تو هر مرگی را آسان کرده است. البته فاطمهٔ زهرا می‌داند که فرزندش در چه راهی کشته می‌شود و برای چه خونش ریخته می‌شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله از کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام خبر داده و فرمود: فرزند تو کشته نشود

→

خداوند خیر را برای او اراده کرده باشد در قلبش محبّت امام حسین علیه السلام را قرار داده و در دلش محبت زیارت آن جناب را می‌اندازد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲٦۹؛ هدایة الأمة، حر عاملی، ج۵، ص٤۹۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۷٦.

مگر اینکه امامی جای او قرار گیرد... فاطمهٔ زهرا علیها السلام در آن‌دم سکوت نموده و از گریه باز ایستاد.[۱] ۱۲.

اینجا است که در قیامت به زهرا علیها السلام بگویند، آنچه ما در دنیا از تو خواستیم بر آوردی؛ آنچه که تو می‌خواهی برآورده است.

ای خوش آن شیری که به این بچه داده شود. این شیر تبدیل شود به خون، آن

---

۱. «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ ... فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ كَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ... فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَهَنَّأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَزَّاهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله تَقْتُلُهُ أُمَّتِي فَقَالَ لَهُ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَا هَؤُلَاءِ بِأُمَّتِي أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ قَالَ جَبْرَئِيلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ فَدَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام فَهَنَّأَهَا وَ عَزَّاهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ وَ لَكِنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلِيٌّ وَ الْمُهْتَدِي الْحَسَنُ وَ النَّاصِرُ الْحُسَيْنُ وَ الْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ الشَّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ النَّفَّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ الْفَعَّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْمُؤْتَمَنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام الْقَائِمُ علیه السلام فَسَكَتَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِقِصَّةِ الْمَلَكِ وَ مَا أُصِيبَ بِهِ...» از ابن عبّاس روایت است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: ... وقتی حسین بن علیّ علیهما السلام پنجشنبه شب و در لیله جمعه به دنیا آمد... جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و همان گونه که خدای تعالی فرموده بود بدو تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا امّت من او را خواهد کشت؟ گفت: آری ای محمّد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنها از امّت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است. جبرئیل گفت: ای محمّد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا نیاورده بودم؛ قاتل حسین علیه السلام در آتش است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می‌دهم و لیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریّه او باشند. سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند: علی الهادی و حسن المهتدی و حسین النّاصر و علیّ بن الحسین المنصور و محمّد بن علیّ الشافع و جعفر بن محمّد النفّاع و موسی بن جعفر الأمین و علیّ بن موسی الرّضا و محمّد بن علیّ الفعّال و علیّ بن محمّد المؤتمن و حسن بن علیّ العلّام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف. آنگاه فاطمه علیها السلام از گریه باز ایستاد. کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۸۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۴۳۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۴۸.
منبع اهل تسنن: فرائد السمطین، جوینی، ج۲، ص۱۵۱(با اختلاف کم).

خون بریزد در پای درخت لااله الا الله. وقتی این جور عمل باشد، سزا این است که بگویند: هرچه می‌خواهی بخواه. وقتی گفتند هر چه می‌خواهی بخواه، دو حاجت است. اول کاری که می‌کند پیراهن را روی سر می‌گذارد. آن پیراهن و موی پریشان زهرا علیها السلام دیگر ببین چه خواهد کرد.

جامهٔ خونین اباعبد الله الحسین علیه السلام بر سر فاطمهٔ زهرا علیها السلام

در احادیث ورود حضرت زهرا علیها السلام به محشر این کلمه آمده است که وقتی فاطمه علیها السلام وارد محشر می‌شود، یک جامهٔ «متلطخ بدم»، یک جامه‌ای آغشته به خون، به دست فاطمهٔ زهرا علیها السلام است.[۱] ۱۳.

این جامهٔ آمیخته به خون، چه جور است؟ در روز عاشورا قدری شمشیر به آن بدن و آن کهنه پیراهنی که پوشیده بود، اصابت نمود که پیراهن پاره پاره و آمیخته به خون شد. این پیراهن با بیش از سیصد و بیست جراحت، چه حالتی پیدا کرده است؟[۲] ۱۴. وقتی این پیراهن را از بدن امام حسین علیه السلام کشیدند چه جور کشیدند؟! یک چنین پیراهنی ذخیرهٔ آن روز است.

وقتی فاطمهٔ زهرا علیها السلام آن پیراهن را روی سر انداخت، اول کلمه‌ای که می‌گوید این

---

۱. عَنْ رَسُول الله صلی الله علیه و آله: «تُحْشَرُ فَاطِمَةُ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْحُلَلُ وَ هِيَ آخِذَةٌ بِقَمِيصِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِيَ الْحُسَيْن»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: دخترم فاطمه محشور می‌شود در حالی که خلعت های بهشتی بر ایشان پوشانده شده و پیراهن آغشته به خون حسین را به قائمهٔ عرش می‌آویزد و عرض می‌کند بارالها حکم فرما بین من و بین قاتل فرزندم حسین علیه السلام. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۰۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۱، ص۶۰.

۲. امام باقر علیه السلام فرمودند: «أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ وُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ بضعا [بِضْعٌ] وَ عشرين [عِشْرُونَ] طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ أَوْ رَمْيَةً بِسَهْمٍ فَرُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدَّمِهِ لِأَنَّهُ علیه السلام كَانَ لَا يُوَلِّي.» حسین بن علی علیه السلام شهید شد و سیصد و بیست و چند زخم نیزه و شمشیر و تیر در او یافتند و روایت شده که همه در جلوی تن آن حضرت بود؛ چون پشت به دشمن نمی‌کرد. امالی، شیخ صدوق، ص۲۲۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۸۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۳۰. و به همین مضمون: مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۵۸.

است که خدایا حسن و حسینم را به من نشان بده! تا گفت حسن و حسینم را بـه مـن نشان بده، خطاب می‌آید: نگاه کنید! نگاه می‌کنند، آن طـرف محشـر چـه می‌بیننـد؟ مادر نگاه کند، ببیند پسر می‌آید «وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ عليه السلام تَشْخُبُ دَماً»،[1] با همان حال که بـه شهادت رسیده، این بدن بر می‌خیزد. تا چشم مادر بیفتد به رگهای گلوی بریده‌ای کـه خون می‌جوشد، به یک ناله عرش را می‌لرزاند.

دوباره می‌گویند: ای کنیز ما، آنچه می‌خواهی بخواه. اینجا است که کار به جـایی می‌رسد، خطاب می‌آید، که برو هر کس دوستی به دوستان تو ابراز کرده است، امروز طفیل نعمت تو است.[2] ۱۵.

ورود حضرت زهرا علیها السلام به بهشت و آمدن همهٔ انبیا علیهم السلام به زیارت او

اول کسی که به بهشت وارد می‌شـود، صـدیقه کبـری علیها السلام اسـت.[3] وقتـی فاطمـهٔ زهرا علیها السلام در بهشت قرار گرفت، دیگر چه مقامی است؟ ایـن مقـام را، خـدا خـود بهتـر می‌داند. وقتی قرار گرفت در بهشت، اول برنامهٔ بهشـت ایـن اسـت کـه: «زَارَكِ آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ»[4] صد و بیست و چهار هزار پیغمبـر علیهم السلام بـه زیـارت فاطمـه زهـرا علیها السلام

---

۱. رجوع شود به صفحهٔ ۲۰۹، پاورقی ۱.

۲. رجوع شود به صفحهٔ ۲۰۷ ، پاورقی ۳.

۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَوَّلُ شَخْصٍ [مَنْ] يَدْخُلُ [دخـل] [عَلَـى] الجَنَّـة فَاطِمَـةُ [بِنْـت مُحَمَّـد(صلی الله علیه و آله)]؛ رسـول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نخستین کسی‌که وارد بهشت می‌شود، فاطمه علیها السلام، دختر محمد صلی الله علیه و آله است. مناقـب آل أبـی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص۷۰ و ج۴۳، ص۴۴.

منابع اهل تسنن: نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۱۸۰؛ فصول المهمه، ابن الصباغ، ج۱، ص۶۵۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۱۰؛ سبل الهدی و الرشـاد، صـالحی شـامی، ج۱۰، ص۳۸۶؛ ینـابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳۲۲.

همچنین: «قال رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم: أول شخص یدخل الجنة فاطمة.» اخرجه أبو صالح المؤذن، في مناقب فاطمه. میزان الاعتدال، ذهبی، ج۲، ص۶۱۸؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۴، ص۱۶.

۴. «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ [أَمِيـرَ الْمُـؤْمِنِينَ] عَلِـيَّ بْـنَ أَبِـي طَالِـبٍ عليه السلام يَقُـولُ دَخَـلَ رَسُـولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ...وَ إِذَا [فَإِذَا] اسْتَقَرَّ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ زَارَكِ آدَمُ وَ مَنْ دُونَـهُ مِـنَ النَّبِيِّـينَ»؛ ابـن ←

می‌آیند. این اول برنامهٔ بهشت است. این چه مقامی است که ما فوق درک عقل است؟

اول برنامهٔ بهشت، زیارت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و روز قیامت و این غوغا. کار روی حسابی عجیب است. و آن چنان نظام عالم، ضبط و عدل و حساب دارد.

تمام عالم گشته تا آدم پیدا شده است. تمام آدم رو به کمال گذاشته، تا خاتم ﷺ پیدا شده است. خاتم ﷺ محصول وجودش در زندگی یک دختر بوده است، که این دختر صدف یازده گوهر خلافت او است و تمام اینان، همه میوهٔ این شجره مبارکه هستند و یک دختر از چنین پیغمبری باقی مانده است.

اهمیت تشییع جنازهٔ مسلمان

از آن طرف، ابواب دین را نگاه کن. اگر یک مرد یا زن مسلمانی، از دار دنیا رفت، یکی از وظایفی که مردم دارند این است، که جمع شوند و آن جنازه را تشییع کنند. تشییع جنازه را ببین. تشییع جناره به قدری اهمیت دارد که امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: من ضامنم اگر کسی در تشییع جنازه مرگش برسد، بهشت را پروردگار به او بدهد.[1] اگر

→

عباس گوید: از امیر مؤمنان ﷺ شنیدم که روزی رسول خدا ﷺ بر حضرت فاطمه ﷺ وارد شد...[و سپس پیامبر ﷺ به حضرت فاطمه ﷺ فرمود:] هنگامی‌که اولیای الهی در بهشت مستقر می‌شوند، عموم پیامبران، از آدم ﷺ تا خاتم ﷺ به زیارت تو می‌آیند. تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم کوفی، ص٤٤٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۱۷۲ و ج۴۳، ص۲۲۷.

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ضَمِنْتُ لِسِتَّةٍ الْجَنَّةَ رَجُلٌ خَرَجَ بِصَدَقَةٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ يَعُودُ مَرِيضاً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مُجَاهِداً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ حَاجّاً فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ فِي جِنَازَةِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّة.» حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: برای شش کس من ضمانت بهشت میکنم: مردی که صدقه واجب یا مستحبّی را بیرون برد تا به اهلش برساند و در آن حال بمیرد او به بهشت رود؛ دیگر کسی که برای عیادت بیماری ←

کسی در تشییع جنازه مؤمنی بمیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام برای این کسی که در تشیع جنازه مرده است، ضمانت بهشت را کرده است. خود ببین تشیع جنازه چقدر مهم است. جنازه یک مسلم، یک مسلمه به عظمت برداشته شود.

تشییع غریبانهٔ میوهٔ باغ رسالت در نیمهٔ شب

اگر تشییع جنازهٔ یک مسلمان چنین اهمیتی دارد، بنگرید که از تمام عالم و آدم، و از آدم و خاتم، یک دختر، برگزیده شد. آیا باید در دل شب تار، جنازهٔ حضرت زهرا علیها السلام از روی زمین برداشته شود؟[1] ۱۶* با آن غربت این بدن غسل داده شود؟ جزای آن نیمه شب[شب غسل و تدفین مخفیانه] آن نیمه روز[صحرای محشر] است.

آن نیمه شب بدن فاطمه علیها السلام را با آن وضع دلخراش برداشتند، او دانه‌ای است که میوه‌اش روز قیامت، با آن جلال وارد محشر می‌شود.

→ از خانه بیرون آید و در راه بمیرد، بر او نیز بهشت واجب است، دیگر کسی که برای جهاد در راه خدا از خانه درآید و وفات یابد؛ دیگر کسی که به عزم حجّ خانه خدا بیرون آید و بمیرد، و آن کسی که برای نماز جمعه از خانه بیرون آید و وفات یابد او نیز به بهشت رود، و کسی که برای تشییع جنازه و برگزاری دفن مسلمانی از خانه بیرون آید و در آن حال بمیرد، بهشت بر او نیز واجب می‌گردد. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۱٤۰؛ منتهی المطلب، علامه حلی، ج۷، ص۱۳۱؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲٤، ص۲۷۱.

۱. «فَلَمَّا أَنْ هَدَأَتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى شَطْرٌ مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَقِيلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ خَوَاصُّهُ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.» هنگامی که چشم مردم به خواب رفت و قسمتی از شب گذشته بود علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام با عمّار، مقداد، عقیل، زبیر، ابو ذر، سلمان، بُریده و گروهی از بنی هاشم جنازه مبارک حضرت زهرا علیها السلام را خارج نمودند(تشییع کردند) و بر بدن آن بانو نماز خوانده او را شبانه به خاک سپردند. روضة الواعظین، فتال نیسابوری، ص۱۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۳، ص۱۹۳.

عیادت عباس عموی پیامبر ﷺ از حضرت زهرا علیها السلام

حالا وضع چه جور است؟ وضع آن جور است که دو یا سه روز قبل عموی پیغمبر ﷺ آمده برای عیادت حضرت زهرا علیها السلام. با دل پر تپش، این کلمه را گفت: اگر خدای نکرده حادثه‌ای رخ داد به من خبر بده تا من بروم به اطراف مدینه، مردم مهاجرین و انصار را خبردار کنم. بگویم اگر به تشییع جنازه پدر نرسیدید، به تشییع جنازه دختر بیایید. این گفتگو بین عباس و امیرالمومنین علیه السلام گذشت.[1]

---

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «لَمَّا مَرِضَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَرْضَتَهَا الَّتِي تُوُفِّيَتْ فِيهَا وَ ثَقُلَتْ جَاءَهَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَائِداً فَقِيلَ لَهُ إِنَّهَا ثَقِيلَةٌ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا أَحَدٌ فَانْصَرَفَ إِلَى دَارِهِ وَ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ لِرَسُولِهِ قُلْ لَهُ يَا ابْنَ أَخٍ عَمُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ لِلَّهِ قَدْ فَجَأَنِي مِنَ الْغَمِّ بِشَكَاةِ حَبِيبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قُرَّةِ عَيْنَيْهِ وَ عَيْنَيَّ فَاطِمَةَ علیها السلام مَا هَدَّنِي وَ إِنِّي لَأَظُنُّهَا أَوَّلَنَا لُحُوقاً بِرَسُولِ اللَّهِ يَخْتَارُ لَهَا وَ يَحْبُوهَا وَ يُزْلِفُهَا لِرَبِّهِ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهَا مَا لَا بُدَّ مِنْهُ فَاجْمَعْ أَنَا لَكَ الْفِدَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ حَتَّى يُصِيبُوا الْأَجْرَ فِي حُضُورِهَا وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ فِي ذَلِكَ جَمَالٌ لِلدِّينِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لِرَسُولِهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ أَبْلِغْ عَمِّيَ السَّلَامَ وَ قُلْ لَا عَدِمْتُ إِشْفَاقَكَ وَ تَحِيَّتَكَ وَ قَدْ عَرَفْتُ مَشُورَتَكَ وَ لِرَأْيِكَ فَضْلُهُ إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ تَزَلْ مَظْلُومَةً مِنْ حَقِّهَا مَمْنُوعَةً وَ عَنْ مِيرَاثِهَا مَدْفُوعَةً لَمْ تُحْفَظْ فِيهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَا رُعِيَ فِيهَا حَقُّهُ وَ لَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِماً وَ مِنَ الظَّالِمِينَ مُنْتَقِماً وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا عَمِّ أَنْ تَسْمَحَ لِي بِتَرْكِ مَا أَشَرْتَ بِهِ فَإِنَّهَا وَصَّتْنِي بِسَتْرِ أَمْرِهَا» امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که: حضرت زهرا علیها السلام [در اثر مصائب وارد به ایشان] مبتلا به مریضی شدند که از آن مریضی بهبودی پیدا نکرده و در بستر شهادت قرار گرفتند، در همان لحظات که حال ایشان سنگین شده بود عباس بن عبد المطلب برای عیادت آن حضرت علیها السلام آمد به عباس گفتند: حال فاطمه علیها السلام سنگین است و کسی نزد او نمی‌رود. عباس به سوی خانه خویشتن بازگشت و شخصی را نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد و گفت: از قول من به حضرت امیر علیه السلام بگو: عموی تو به تو سلام می‌رساند و می‌گوید:به خدا قسم که غم و اندوه حبیبه و نور چشم رسول خدا ﷺ و نور چشم من مرا به شدت رنج می‌دهد، من این طور گمان می‌کنم آن بانو زودتر از همه ما به رسول خدا ﷺ ملحق شود و خدا او را برمی‌گزیند و به رحمت خود نزدیک می‌کند. فدایت شوم اگر فاطمه اطهر علیها السلام رحلت کند مهاجرین و انصار را آگاه و جمع کنم تا برای تشییع جنازه‌اش و نماز خواندن بر بدنش حاضر شوند و ثواب ببرند، زیرا این عمل باعث سرافرازی دین می‌شود. راوی گوید: من در حضور حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بودم که به فرستاده عباس بن عبد المطلب فرمود: سلام مرا به عمویم برسان و به وی بگو: -لطف و مرحمت تو زیاد شود- من ←

از دار دنیا رفت، مردم چه جور فهمیدند؟ یک وقت دیدند کنار قبر پیغمبر ﷺ ناله‌ای دلخراش بلند شد. گفتند: ای جدّ بزرگوار ما! خبر مرگ مادرمان را برایت آوردیم. شهر یک باره منقلب شد. مردم سراسیمه در خانهٔ امیرالمومنین ؑ ریختند.

حالا با آن سابقه که جنازهٔ پیغمبر ﷺ دفن شده است، و مردم تشییع نکردند،[1] یک وقت جمعیت ریختند در خانهٔ رسول خدا ﷺ، برای تشییع جنازهٔ حضرت زهرا ؑ.

همچنان که مردم ایستاده بودند، ناگهان دیدند درب خانهٔ پیغمبر ﷺ باز شد. امیرالمومنین علی ؑ سر برهنه بیرون آمد. یک طرفش امام حسن ؑ، یک طرفش امام حسین ؑ. چشم مردم که به سر برهنه علی ؑ افتاد، صدای ناله از هر سنگدلی بلند شد. ایستاد و به دیوار خانه‌اش تکیه داد. به مردم یک نگاهی کرد. تا نگاه کرد دیدند دستمالش را در آورد مقابل صورتش گرفت، با صدای بلند گریه کرد. صدای گریه علی ؑ ...

→ از مشورت تو آگاه شدم؛ رأی و نظریه تو بسیار نیکو است. ولی فاطمه ؑ دختر پیغمبر خدا ﷺ دانما مظلوم، از حق خود ممنوع، از میراث خویشتن محروم بوده است. ملاحظه آن وصیتی را که پیامبر ﷺ درباره‌اش کرده ننمودند. حق آن حضرت ؑ و حق خدا را رعایت نکردند. کافی است که خدا بین ما و آنان حکم کند و از ظالمین انتقام بگیرد. ای عمو، من از تو خواهش می‌کنم از این مطلبی که گفتی صرف نظر فرمایی؛ زیرا فاطمه زهرا ؑ به من وصیت کرده که امر شهادت او را پوشیده بدارم. امالی، شیخ طوسی، ص۱۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۰۹.

۱. [قال امیر المؤمنین ؑ]: أَمَّا بَعْدُ، مَا لَقِيتُ مِنَ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا مُنْذُ قُبِضَ ﷺ:فَأَقَامَ عُمَرُ وَ أَصْحَابُهُ الَّذِينَ ظَاهَرُوا عَلَيَّ أَبَا بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ وَ أَنَا مَشْغُولٌ بِغُسْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كَفْنِهِ وَ دَفْنِهِ، وَ مَا فَرَغْتُ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى بَايَعُوهُ وَ خَاصَمُوا الْأَنْصَارَ بِحُجَّتِي وَ حَقِّي. وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ يَقِيناً وَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُ «أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَبِي بَكْرٍ...» امیرمؤمنان ؑ فرمود: امّا بعد، من چه چیزهایی از این امّت بعد از پیامبرشان از زمانی که آن حضرت رحلت نموده دیده‌ام. عمر و اصحابش که بر علیه من متّحد شدند، ابو بکر را به پا داشتند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول غسل پیامبر ﷺ و کفن و دفن او بودم، و هنوز از آن فراغت نیافته بودم که با او بیعت کردند و برای تصاحب حجت و حق من با انصار مجادله کردند. به خدا قسم او و آنان که با او متّحد شدند به طور یقین می‌دانستند که من از ابو بکر به خلافت سزاوارترم. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس، ص۴۳۶؛ حلیة الأبرار، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۶۵؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۱۹۷.

مدتی گریه کرد و به اندرون خانه برگشت. بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت می‌کرد که آمده تا با مردم حرف بزند. وضعی به وجود آمد که امیرمؤمنان علیه السلام با دیدهٔ گریان، برگشت.

ابوذر غفاری بیرون آمد و گفت: مردم پراکنده شوید. تشییع جنازه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مدت نامعلومی به تأخیر افتاد. مردم با حال یأس برگشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام از این طرف به خانه برگشت.[1]

---

۱. « فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْحَةً وَاحِدَةً وَ اجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا فَصَرَخُوا صَرْخَةً وَاحِدَةً كَادَتِ الْمَدِينَةُ أَنْ تَتَزَعْزَعَ مِنْ صُرَاخِهِنَّ وَ هُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهْ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِثْلَ عُرْفِ الْفَرَسِ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ هُوَ جَالِسٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيَانِ فَبَكَى النَّاسُ لِبُكَائِهِمَا وَ خَرَجَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ وَ عَلَيْهَا بُرْقُعَةٌ وَ تَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً بِرِدَاءٍ عَلَيْهَا تُسَبِّجُهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْآنَ حَقّاً فَقَدْنَاكَ فَقْداً لَا لِقَاءَ بَعْدَهُ أَبداً وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَجَلَسُوا وَ هُمْ يَضِجُّونَ وَ يَنْتَظِرُونَ أَنْ تُخْرَجَ الْجِنَازَةُ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهَا وَ خَرَجَ أَبُو ذَرٍّ وَ قَالَ انْصَرِفُوا فَإِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ أُخِّرَ إِخْرَاجُهَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ فَقَامَ النَّاسُ وَ انْصَرَفُوا فَلَمَّا أَنْ هَدَأَتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى شَطْرٌ مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام وَ عَمَّارٌ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَقِيلٌ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ خَوَاصُّهُ صَلَّوْا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ سَوَّى عَلِيٌّ علیه السلام حَوَالَيْهَا قُبُوراً مُزَوَّرَةً مِقْدَارَ سَبْعَةٍ حَتَّى لَا يُعْرَفَ قَبْرُهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مِنَ الْخَوَاصِّ قَبْرُهَا سُوِّيَ مَعَ الْأَرْضِ مُسْتَوِياً فَمَسَحَ مَسْحاً سَوَاءً مَعَ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يُعْرَفَ مَوْضِعُهُ.» آنگاه اهل مدینه عموما صدا به ضجه و فریاد بلند کردند، زنان بنی هاشم در میان خانه حضرت فاطمه علیها السلام اجتماع نمودند و بنحوی صدا به صیحه و گریه بلند کردند که نزدیک بود مدینه طیبه به علت گریه آنان از جا کنده شود! مردم فریاد می‌زدند: یا سیدتاه! یا بنت رسول اللّه! مردم همچنان پشت سر یکدیگر متوجه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شدند و آن بزرگوار نشسته بود، حضرت حسنین علیهما السّلام در حضور آن حضرت و مشغول گریه بودند و مردم برای گریه آنان اشک می‌ریختند! ام کلثوم در حالی خارج شد که نقاب به صورت داشت و دامن لباسش به زمین کشیده می‌شد، فریاد می‌زد و می‌گفت: ای پدر بزرگوارم، یا رسول اللّه! گویا ما در این ساعت تو را به نحوی از دست دادیم که بعدا ملاقاتی در کار نخواهد بود! مردم مدینه اجتماع کردند و نشستند. در انتظار بودند که جنازه حضرت فاطمه علیها السلام خارج شود و بر آن نماز بخوانند. ولی ابوذر بیرون آمد و به مردم گفت: برگردید؛ زیرا خارج کردن جنازه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به تأخیر افتاد. مردم برخاستند و رفتند. هنگامی که چشم مردم به خواب رفت و قسمتی از شب گذشت حضرت علی بن ابی طالب و حضرت حسنین علیهم السلام با عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده و گروهی از بنی هاشم جنازه مبارک حضرت زهرای اطهر علیها السلام را خارج نمودند و بر بدن آن بانو نماز خواند و او را شبانه به خاک سپردند. آنگاه حضرت علی علیه السلام در اطراف قبر ←

حال چه فکر می‌کنید! علی‌ؑ بیرون آمده، با یک چنین حالی که نشان می‌دهد برای گفتگو آمده است. حرف نزده برگردد به اندرون خانه.

پریدن رنگ رخسارهٔ امام حسن‌ؑ با دیدن مغیره

این قضیه از کجا روشن می‌شود؟ از آن جا که در مجلس شام، تمام سیاست مداران اموی حرف زدند. همچنان که نوبت به مغیرة بن شعبه رسید تا مغیره حرف زد، رنگ از چهره امام حسن‌ؑ پرید. مردم همه نگران شدند که چرا در حرف زدن مغیره، امام حسن‌ؑ رنگ رخساره را باخت. وقتی جواب همه را داد نوبت رسید به مغیره، فرمود: «أَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.»[۱]

→

فاطمه‌ؑ صورت هفت قبر تشکیل داد که قبر مطهر حضرت فاطمه‌ؑ تشخیص داده نشود. بعضی از خواص گفته‌اند که قبر حضرت زهراؑ را با زمین یکسان نمودند تا موضع قبر معلوم نشود. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۵۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۱۹۲.

۱. «فِيمَا احْتَجَّ بِهِ الْحَسَنُ‌ؑ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ أَنَّهُ قَالَ لِمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ: وَ أَمَّا أَنْتَ يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ فَإِنَّكَ لِلَّهِ عَدُوٌّ وَ لِكِتَابِهِ نَابِذٌ وَ لِنَبِيِّهِ مُكَذِّبٌ وَ أَنْتَ الزَّانِي وَ قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ وَ شَهِدَ عَلَيْكَ الْعُدُولُ الْبَرَرَةُ الْأَتْقِيَاءُ فَأُخِّرَ رَجْمُكَ وَ دُفِعَ الْحَقُّ بِالْأَبَاطِيلِ وَ الصِّدْقُ بِالْأَغَالِيطِ وَ ذَلِكَ لِمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ أَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلْقَتْ مَا فِي بَطْنِهَا اسْتِذْلَالاً مِنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ وَ انْتِهَاكاً لِحُرْمَتِهِ وَ قَدْ قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا فَاطِمَةُ أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ مُصَيِّرُكِ إِلَى النَّارِ.» امام حسن‌ؑ در احتجاجاتی که با معاویه و اصحابش داشت خطاب به مغیرة بن شعبه فرمود: امّا تو ای مغیره، دشمن خدا و تارک قرآن و تکذیب کنندهٔ حضرت رسول‌ﷺ هستی. تو زنا کردی و حدّ شرعی بر تو واجب بود، یعنی رجم، زیرا که انسانهای با تقوا و عادل و نیکوکار شهادت بر زنای تو داده بودند، اما سنگسار تو را به تأخیر انداختند و دفع حقّ به باطل و رفع صدق به سخنان غلط و باطل کردند. در دنیا خداوند عذاب خار کننده و پستی در دنیا را برای تو مقرر کرده است و عذاب آخرت پست کننده‌تر است. با تو همان کسی هستی که فاطمه‌ؑ دختر پیغمبر خدا را زدی و بدنش را خون آلود نمودی، او بدین جهت جنین خود را سقط کرد. تو این عمل را به علّت اینکه رسول خدا را ذلیل شمری و با امر آن حضرت مخالفت کنی و نسبت به آن بزرگوار هتک حرمت کرده باشی انجام دادی. در صورتی که پیغمبر اسلامﷺ به حضرت زهرای اطهرؑ می‌فرمود: ای فاطمه! تو برترین زنان اهل بهشت می‌باشی. امّا تو ای مغیره!

←

آن وقت معلوم شد چرا رنگ از صورتش پرید. وقتی سخن گفتن مغیره را شنید، فرمود: مغیره، تو همان کسی هستی که بر فاطمهٔ زهراعليها السلام ضربت زدی تا اینکه بدنش را خونین نمودی.

ای حجت پروردگار! ای حسن بن علی‌عليه السلام! ای مظهر صبر!

خداوند تو را به آتش جهنم می‌کشاند. احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤١٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص٦٤٥.

پی نوشت:

۱. ﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ... * وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سائِقٌ وَ شَهِيدٌ * ...وَ قالَ قَرِينُهُ هَـذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ﴾. آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ، مراقب نشسته‌اند هیچ سخنی را به لفظ درنمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او است [آن را ضبط می‌کند.]... و هر کسی می‌آید [در حالی که] با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است؛ و [فرشته] همنشین او می‌گوید: «این است آنچه پیش من آماده است [و ثبت کرده‌ام].» قاف(۵۰): ۱۷- ۱۸ و ۲۱ و۲۳.

* حضرت علی﵇ ذیل آیهٔ شریفه فرمودند: «سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا وَ شَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا»؛ مأموری که گنه‌کار را به سوی محشر (محکمهٔ الهی) هدایت می‌کند و فرشته‌ای که (در دنیا) شاهد اعمال او بوده و در آن محکمه بر علیه او شهادت می‌دهد. نهج البلاغه: خطبه۸۵.

همچنین: ﴿وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ * كِراماً كاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ﴾ الانفطار(۸۲): ۱۰-۱۲.

۲. **همچنین:** ﴿وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْداءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ * وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَ ذلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْداكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾ فصلت(۴۱): ۱۹-۲۳.

و همچنین: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ﴾. النور(۲۴):۲۴.

و همچنین: امام صادق﵇ فرمودند: «اجْعَلْ ذَهَابَكَ وَ مَجِيئَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ السَّعْيِ فِي رِضَاهُ فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ مصباح الشریعه، ص۱۲.

۳. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇ فِي خُطْبَةٍ يَصِفُ هَوْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ خُتِمَ عَلَى الْأَفْوَاهِ فَلَا تَكَلَّمُ وَ قَدْ تَكَلَّمَتِ الْأَيْدِي وَ شَهِدَتِ الْأَرْجُلُ وَ نَطَقَتِ الْجُلُودُ بِمَا عَمِلُوا فَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً: «أَتَى عَلِيّاً﵇ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي شَكَكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ﵇ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ كَيْفَ شَكَكْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ لِأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً قَالَ فَهَاتِ الَّذِي شَكَكْتَ فِيهِ فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفّاً لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً﴾ وَ يَقُولُ حَيْثُ اسْتَنْطَقُوا: ﴿قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ وَ يَقُولُ ﴿يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً﴾ وَ يَقُولُ﴿إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ﴾ وَ يَقُولُ ﴿لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ﴾ وَ يَقُولُ ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾. فَمَرَّةً يَتَكَلَّمُونَ وَ مَرَّةً لَا يَتَكَلَّمُونَ وَ مَرَّةً يَنْطِقُ الْجُلُودُ وَ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ وَ مَرَّةً لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً فَأَنَّى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ﵇؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ﵇ إِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ هِيَ فِي مَوَاطِنَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي مِقْدَارُهُ ←

→

خَمْسُونَ أَلْفَ سَنَةٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي مَوْطِنٍ يَتَعَارَفُونَ فِيهِ فَيُكَلِّمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يَسْتَغْفِرُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ بَدَتْ مِنْهُمُ الطَّاعَةُ مِنَ الرُّسُلِ وَ الْأَتْبَاعِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ يَلْعَنُ أَهْلُ الْمَعَاصِي بَعْضُهُمْ بَعْضاً الَّذِينَ بَدَتْ مِنْهُمُ الْمَعَاصِي فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ الْمُسْتَكْبِرُونَ مِنْهُمْ وَ الْمُسْتَضْعَفُونَ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ثُمَّ يَجْمَعُونَ فِي مَوَاطِنَ يَفِرُّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ﴾ إِذَا تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فِي دَارِ الدُّنْيَا لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ثُمَّ يُجْمَعُونَ فِي مَوْطِنٍ يَبْكُونَ فِيهِ فَلَوْ أَنَّ تِلْكَ الْأَصْوَاتُ بَدَتْ لِأَهْلِ الدُّنْيَا لَأَذْهَلَتْ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ عَنْ مَعَايِشِهِمْ وَ صَدَعَتِ الْجِبَالَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُونَ يَبْكُونَ حَتَّى يَبْكُوَنَ الدَّمَ ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَنْطَقُونَ فِيهِ فَيَقُولُونَ وَ اللَّهِ رَبَّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ وَ لَا يُقِرُّونَ بِمَا عَمِلُوا فَيُخْتَمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ يُسْتَنْطَقُ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ وَ الْجُلُودُ فَتَنْطِقُ فَتَشْهَدُ بِكُلِّ مَعْصِيَةٍ بَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يُرْفَعُ الْخَاتَمُ عَنْ أَلْسِنَتِهِمْ فَيَقُولُونَ لِجُلُودِهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا فَتَقُولُ أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يُجْمَعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَنْطَقُ فِيهِ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ فَلَا يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً وَ يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يَخْتَصِمُونَ فِيهِ وَ يُدَانُ لِبَعْضِ الْخَلَائِقِ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ الْقَوْلُ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الْحِسَابِ فَإِذَا أُخِذَ بِالْحِسَابِ شُغِلَ كُلٌّ بِمَا لَدَيْهِ نَسْأَلُ اللَّهَ بَرَكَةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ.» تفسير عياشى، محمد بن مسعود عياشى، ج۱، ص۳۵۷؛ تفسير برهان، علامه بحرانى، ج۲، ص۴۰۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۷، ص۳۱۳.

۴. «في تفسير الإمام العسكري عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: أَمَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَمَرَكُمْ أَنْ تَحْتَاطُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ أَدْيَانِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ بِاسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ الْعُدُولِ عَلَيْكُمْ فَكَذَلِكَ قَدِ احْتَاطَ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَكُمْ فِي اسْتِشْهَادِ الشُّهُودِ عَلَيْهِمْ فَلِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ رُقَبَاءُ مِنْ كُلِّ خَلْقِهِ وَ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ يَحْفَظُونَ عَلَيْهِ مَا يَكُونُ مِنْهُ مِنْ أَعْمَالِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَلْفَاظِهِ وَ أَلْحَاظِهِ وَ الْبِقَاعُ الَّتِي تَشْتَمِلُ عَلَيْهِ شُهُودُ رَبِّهِ لَهُ أَوْ عَلَيْهِ وَ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ وَ الشُّهُودُ شُهُودُهُ عَلَيْهِ أَوْ لَهُ وَ سَائِرُ عِبَادِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ شُهُودُهُ عَلَيْهِ أَوْ لَهُ وَ حَفَظَتُهُ الْكَاتِبُونَ أَعْمَالَهُ شُهُودٌ لَهُ أَوْ عَلَيْهِ فَكَمْ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَعِيدٍ بِشَهَادَتِهَا لَهُ وَ كَمْ يَكُونُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ شَقِيٍّ بِشَهَادَتِهَا عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِبَادَهُ أَجْمَعِينَ وَ إِمَاءَهُ فَيَجْمَعُهُمْ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ يَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ وَ يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَ يُحْشَرُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ وَ يُسْتَشْهَدُ الْبِقَاعُ وَ الشُّهُورُ عَلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ فَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً شَهِدَتْ لَهُ جَوَارِحُهُ وَ بِقَاعُهُ وَ شُهُورُهُ وَ أَعْوَامُهُ وَ سَاعَاتُهُ وَ أَيَّامُهُ وَ لَيَالِي الْجَمْعِ وَ سَاعَاتُهَا وَ أَيَّامُهَا فَيَسْعَدُ بِذَلِكَ سَعَادَةَ الْأَبَدِ وَ مَنْ عَمِلَ سُوءاً شَهِدَتْ عَلَيْهِ جَوَارِحُهُ وَ بِقَاعُهُ وَ شُهُورُهُ وَ أَعْوَامُهُ وَ سَاعَاتُهُ وَ لَيَالِي الْجَمْعِ وَ سَاعَاتُهَا وَ أَيَّامُهَا فَيَشْقَى بِذَلِكَ شَقَاءَ الْأَبَدِ فَاعْمَلُوا لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَعِدُّوا الزَّادَ لِيَوْمِ الْجَمْعِ يَوْمَ التَّنَادِ وَ تَجَنَّبُوا الْمَعَاصِيَ فَبِتَقْوَى اللَّهِ يُرْجَى الْخَلَاصُ ...» تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام، ص۶۵۵؛ نوادر الاخبار، فيض كاشانى، ص۳۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۷، ص۳۱۵.

۵. «قَالَ[سليمان بن سالم]: بَيْنَمَا فَاطِمَةُ جَالِسَةٌ، إِذَا أَقْبَلَ أَبُوهَا حَتَّى جَلَسَ عِنْدَهَا فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكِ حَزِينَةً؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ كَيْفَ لَا أَحْزَنُ، وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُفَارِقَنِي. فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ: لَا تَبْكِي وَ لَا تَحْزَنِي، وَ لَا بُدَّ مِنْ فِرَاقِكِ. قَالَ: فَاشْتَدَّ بُكَاؤُهَا، فَقَالَتْ: يَا أَبَتِ، أَيْنَ أَلْقَاكَ؟ فَقَالَ: تَلْقَيْنَنِي عَلَى حَمْلِ لِوَاءِ الْحَمْدِ، أَشْفَعُ لِأُمَّتِي. قَالَتْ: يَا أَبَتِ، وَ إِنْ لَمْ أَلْقَكَ؟ قَالَ: تَلْقَيْنَنِي عِنْدَ الصِّرَاطِ، جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِي، وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِي،

←

→

وَ إِسْرَافِيلُ آخِذٌ بِحُجْزَتِي، وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْفِي وَ أَنَا أُنَادِي: أُمَّتِي أُمَّتِي [أُمَّتِي]، فَيُهَوِّنُ اللَّـهُ عَـنْهُمُ الْحِسَـابَ، ثُمَّ أَنْظُرُ يَمِيناً وَ شِمَالاً إِلَى أُمَّتِي وَ كُلُّ نَبِيٍّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ[يومئذ] مُشْتَغِلٌ بِنَفْسِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ، نَفْسِي نَفْسِي، وَ أَنَـا أَقُولُ يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَأَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي أَنْتِ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ...» راوی می‌گوید: در حالی که فاطمه علیها السلام نشسته بود پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و نزدیک او نشسـت و فرمـود: ای فاطمـه! چـرا تـو را گریـان و غمگـین می‌بینم؟ حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول اللّه! چگونه نگریم و حال آن که مـی‌خـواهی از مـن جـدا شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه! گریه مکـن و غمگـین بـاش، نـاگزیر بایـد از تـو جـدا شـوم. گریـه حضرت فاطمه علیها السلام فزونی گرفت، و عرض کرد: ای پدر! کجا شما را ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: تو را زیر پرچم حمد ملاقات می‌کنم و امّتم را شفاعت می‌نماییم. حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای پدر! اگر شـما را ندیدم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر صراط مرا دیدار خواهی کرد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیـل در سمت چپ من قرار دارد و اسرافیل قسمت جلوی جامه مرا گرفته است و فرشتگان پشت سر من قرار دارند و من ندا در می‌دهم: ای خدا! امّت من، امّت من، حساب را بر آن‌ها آسان گیر. سپس به راسـت و چـپ امّـتم می‌نگرم و در آن هنگام هر پیامبری به خود مشغول است و می‌گوید: خدایا! خودم را، خودم را[نجات ده]، و من می‌گویم: خدایا! امّتم، امّتم. نخستین کسانی که در روز قیامت به من مـی‌پیوندنـد تـو هسـتی و علـی و حسن و حسین... . الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، شاذان بن جبرئیل قمـی، ص۹۲؛ فضـائل، شـاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۲۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۱۸.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۲۴۳.

۶. «فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِيُوَدِّعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ رَاحَ لِيُـوَدِّعَ الْقَبْـرَ فَقَـامَ يُصَـلِّي فَأَطَالَ فَنَعَسَ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَـى صَـدْرِهِ وَ جَعَـلَ يُقَبِّـلُ عَيْنَيْهِ وَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرَمَّلاً بِدَمِكَ بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِـنْ خَلَاقٍ.» و امام حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد شب به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد تـا بـا قبـر آن حضـرت وداع کنـد. وقتی به قبر رسید نوری از قبر درخشید و به جای خود برگشت و شب دوم برای وداع آمد و به نمـاز ایسـتاد و طول داد تا به خواب رفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابش آمد و او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و چشـمش را بوسید و فرمود: پدرم به قربانت، گویا به خونت آغشته بینم در میان جمعی از این امت کـه امیـد شـفاعتم دارند و نزد خدا برای آنها بهره‌ای نیسـت. امـالی، شـیخ صـدوق، ص۲۱۷؛ مدینـة المعـاجز، سـید هاشـم بحرانی، ج۳، ص۴۸۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۸، ص۱۸۲.

و همچنین: «ثم أتى الحسين[علیه السلام] إلى قبر جده[صلی الله علیه و آله] و بكى و قال: يا جدي إني أخـرج مـن جـوارك كرهـا، لأني لم أبايع يزيد شارب الخمور و مرتكب الفجور. فبينا هو في بكائه أخذته النعسة، فرأى جـده[صلی الله علیه و آله] و إذا هو قد ضمه إلى صدره، و قبل ما بين عينيه، و قال: يا ولدي، يا حبيبي، إنـي أراك عـن قليـل **مـرملا بـدمائك**، مذبوحا من قفاك، بأرض يقال لها كربلا، و أنت عطشان، و أعداؤك يرجون شفاعتي، لا أنالهم الله ذلـك. يـا ولدي، يا حبيبي، إن أباك و أمك و جدتك و أخاك و عمك و عم أبيـك و أخوالـك و خالاتـك و عمتـك هـم

←

→

مشتاقون إليك، و إن لك في الجنة درجة لن تنالها إلا بالشهادة، و إنك و أباك و أخاك و عمك و عم أبيك شهداء تحشرون زمرة واحدة حتى تدخلون الجنة بالبهاء و البهجة.»

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزى، ج۳، ص٥٤.

همچنين: «روي أن الحسين عليه السلام لما عزم على السير إلى الكوفة بعد مجيئه من مكة إلى المدينة خرج ذات ليلة إلى قبر جده فصلى ركعات كثيرة فلما فرغ من صلاته جعل يقول: اللهم هذا قبر نبيك و انا ابن بنته و قد حضرني من الامر ما قد علمت فاني امر بالمعروف و انهى عن المنكر وانا أسألك بحق صاحب هذا القبر الا ما اخترت لي من أمري ما هو لك فيه رضا ولرسولك رضا. قال: و جعل الحسين عليه السلام يبكي، و يتوسل، و يسأل الله عند قبر جده صلى الله عليه و آله إلى قرب الفجر، فنعس، فرأى في منامه جده صلى الله عليه و آله قد أقبل إليه في كبكبة من الملائكة، و هم عن يمينه و شماله، و ضم الحسين عليه السلام إلى صدره و قبّل ما بين عينه، و قال: يا حبيبي يا حسين كأني أراك عن قريب، و أنت مرمل بدمائك[مرملا بدمائك] مذبوح من قفاك، مخضب شيبك بدمائك، و أنت وحيد غريب بأرض كربلاء، بين عصابة من أمتي تستغيث فلا تغاث، و أنت مع ذلك عطشان لا تسقى و ظمآن لا تروى. و قد استباحوا حريمك و ذبحوا فطيمك و هم مع ذلك يرجون شفاعتي (لا أنالهم الله شفاعتي) يوم القيامة، يا حبيبي يا حسين إن أباك و أمك و أخاك قد قدموا علي و هم إليك مشتاقون، و ان لك في الجنان لدرجة عالية، لن تنالها إلا بالشهادة فاسرع إلى درجتك. فجعل الحسين عليه السلام يبكي عنده جده صلى الله عليه و آله في منامه، و يقول: يا جداه خذني إليك إلى القبر لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا، و النبي صلى الله عليه و آله يقول: لابد من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة، لتنال ما كتب لك من السعادة، و إني و أباك و أخاك و أمك نتوقع قدومك عن قريب، و نحشر جميعا في زمرة واحدة.» مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانى، ج۳، ص٤٨٣- ٤٨٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٤، ص۳۲۸(با اختلاف كم).

و همچنين: «...فأتاه كتب أهل الكوفة و هو بمكة فتجهز للمسير فنهاه جماعة منهم أخوه محمد ابن الحنفية و ابن عمر و ابن عباس و غيرهم فقال رأيت رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم في المنام و أمرني بأمر فأنا فاعل ما أمر..»

منابع اهل تسنن: أسد الغابه، ابن اثير، ج۲، ص۲۱؛ تاريخ الخميس، ديار بكرى، ج۲، ص۲۹۸.

۷. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ هِيَ حَزِينَةٌ فَقَالَ لَهَا مَا حَزَنَكِ يَا بُنَيَّةِ؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِ ذَكَرْتُ الْمَحْشَرَ وَ وُقُوفَ النَّاسِ عُرَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ إِنَّهُ لَيَوْمٌ عَظِيمٌ وَ لَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ [يَنْشَقُّ] عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ [و] أَبِي إِبْرَاهِيمُ ثُمَّ بَعْلُكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [عليه السلام] ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْكِ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكِ سَبْعَ قِبَابٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَأْتِيكِ إِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكِ فَيُنَادِيكِ يَا فَاطِمَةُ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله قُومِي إِلَى مَحْشَرِكِ [فَتَقُومِينَ] آمِنَةً رَوْعَتَكِ مَسْتُورَةً عَوْرَتُكِ فَيُنَاوِلُكِ إِسْرَافِيلُ الْحُلَلَ فَتَلْبَسِينَهَا وَ يَأْتِيكِ رُوفَائِيلُ بِنَجِيبَةٍ مِنْ نُورٍ زِمَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَيْهَا مَحَفَّةٌ مِنْ ذَهَبٍ فَتَرْكَبِينَهَا وَ يَقُودُ رُوفَائِيلُ بِزِمَامِهَا وَ بَيْنَ يَدَيْكِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّسْبِيحِ وَ إِذَا جَدَّ بِكِ السَّيْرُ اسْتَقْبَلَتْكِ [اسْتَقْبَلَكِ] سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالنَّظَرِ إِلَيْكِ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مِجْمَرَةٌ مِنْ نُورٍ يَسْطَعُ ←

→

[تَسْطَعُ] مِنْهَا رِيحُ الْعُودِ مِنْ غَيْرِ نَارٍ وَ عَلَيْهِنَّ أَكَالِيلُ الْجَوْهَرِ مُرَصَّعٌ بِالزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ فَيَسِرْنَ عَنْ يَمِينِكِ فَإِذَا مِثْلُ الَّذِي سِرْتِ مِنْ قَبْرِكِ إِلَى أَنْ لَقِيتِكِ [اسْتَقْبَلَتْكِ] مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فِي مِثْلِ مَنْ مَعَكِ مِنَ الْحُورِ فَتُسَلِّمُ عَلَيْكِ وَ تَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا عَنْ يَسَارِكِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْكِ أُمُّكِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ [بِرَسُولِهِ] وَ مَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّكْبِيرِ فَإِذَا قَرُبْتِ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلَتْكِ حَوَّاءُ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ مَعَهَا آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فَتَسِيرُ هِيَ وَ مَنْ مَعَهَا مَعَكِ فَإِذَا تَوَسَّطْتِ الْجَمْعَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيَسْتَوِي بِهِمُ الْأَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ الصِّدِّيقَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ إِلَيْكِ يَوْمَئِذٍ إِلَّا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ [ﷺ] وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ يَطْلُبُ آدَمُ حَوَّاءَ فَيَرَاهَا مَعَ أُمِّكِ خَدِيجَةَ أَمَامَكِ ثُمَّ يُنْصَبُ لَكِ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ [النُّورِ] فِيهِ سَبْعُ مَرَاقٍ [مِرْقَاةٍ] بَيْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَى الْمِرْقَاةِ صُفُوفُ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ النُّورِ وَ تَصْطَفُّ الْحُورُ الْعِينُ عَنْ يَمِينِ الْمِنْبَرِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ أَقْرَبُ النِّسَاءِ مِنْكِ [مَعَكِ] عَنْ يَسَارِكِ حَوَّاءُ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فَإِذَا صِرْتِ فِي أَعْلَى الْمِنْبَرِ أَتَاكِ جَبْرَئِيلُ ﷺ فَيَقُولُ [فَقَالَ] لَكِ يَا فَاطِمَةُ ﷺ سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ فَيَأْتِيَانِكِ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ ﷺ تَشْخُبُ دَماً.. ثُمَّ يَقُولُ جَبْرَئِيلُ: «يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ يَا رَبِ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةَ وُلْدِي فَيَقُولُ اللَّهُ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةَ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ انْطَلِقِي فَمَنِ اعْتَصَمَ بِكِ فَهُوَ مَعَكِ فِي الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكِ يَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيِّينَ فَتَسِيرِينَ وَ مَعَكِ شِيعَتُكِ وَ شِيعَةُ وُلْدِكِ وَ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آمِنَةً رَوْعَاتُهُمْ ...»؛ روزی پیامبر ﷺ نزد حضرت زهرا ﷺ رفت و آن بانو را محزون یافت. به فاطمه ﷺ فرمود: دختر عزیزم! سبب غم و اندوه تو چیست؟ فاطمه ﷺ گفت: روز محشر و برهنگی مردم به خاطرم آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: آری آن روز روز بسیار بزرگی است. ولی جبرئیل از طرف خداوند رئوف به من خبر داد: هنگامی که در آن روز زمین شکافته شود، اوّل کسی که از زمین خارج شود من هستم، بعد از من ابراهیم خلیل ﷺ، بعد از او شوهر تو علی بن ابی طالب ﷺ، آنگاه خداوند مهربان جبرئیل را با هفتاد هزار ملک نزد قبر تو خواهد فرستاد، بر قبر تو هفت قبه نور نصب خواهد شد، اسرافیل سه حله نور برای تو می‌آورد و نزد سر تو توقف می‌کند و صدا می‌زند: ای دختر حضرت محمّد ﷺ بیا به صحرای محشر! تو در حالی از قبر بیرون می‌آیی که بدنت پوشیده باشد و از خوف آن روز در امان خواهی بود، اسرافیل آن حله‌ها را به تو می‌دهد و تو آنها را می‌پوشی، آنگاه ملکی که او را زوقائیل می‌گویند ناقه‌ای برای تو می‌آورد که مهار آن از مروارید و کجاوه‌ای از طلا بر پشت آن نصب شده باشد. تو بر آن ناقه سوار می‌شوی و زوقائیل در حالی که در پیش تو هفتاد هزار ملک باشد و علم‌های تسبیح در دست داشته باشند مهار آن را خواهد کشید. هنگامی که حرکت کنی تعداد هفتاد هزار ملک به استقبال تو می‌آیند و از نظر کردن به تو خوشحال می‌شوند، هر یک از آنان منقلی از نور بدون آتش در کف دارند که عود از آن ساطع می‌شود، هر یک از ایشان تاجی مرصّع از زبرجد بر سر خواهد داشت، آنان در طرف راست تو خواهند بود. و چون مقداری از راه را طی کنی، مریم ﷺ با هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می‌آیند و بر تو سلام می‌کنند و در طرف چپ تو خواهند بود. آنگاه مادرت خدیجه ﷺ که در میان زنان عالم اوّل کسی است که به خداوند و رسول ایمان آورده، با هفتاد هزار ملک که علم‌های تکبیر در

←

→

دست دارند به استقبال تو می‌آیند. پس از آنکه نزدیک محشر رسیدی، حوّا با هفتاد هزار ملک و آسیه زن فرعون به استقبال تو خواهند آمد و با تو حرکت می‌نمایند. هنگامی که وارد صحرای محشر شوی منادی از زیر عرش ندایی می‌کند که خلایق می‌شنوند و می‌گوید: چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیها السلام دختر محمّد صلی الله علیه و آله و این زنان مطهّره که با او می‌باشند عبور نمایند! در آن روز غیر از ابراهیم علیه السلام و شوهرت علی علیه السلام کسی به تو نظر نخواهد کرد. سپس آدم، حوّا را طلب می‌کند و با مادرت خدیجه علیها السلام نزد تو می‌آیند. آنگاه منبری از نور برای تو نصب می‌شود که هفت پایه داشته باشد، در میان هر پایه تا پایه دیگری صف‌هایی از ملائکه ایستاده‌اند، عَلَم‌هایی از نور در دست خواهند داشت. حوریه‌ها در طرف چپ و راست منبر تو صف می‌کشند. نزدیکترین زنان از طرف چپ به تو حوا و آسیه خواهند بود. هنگامی که بر فراز منبر روی، جبرئیل از طرف خداوند سبحان نزد تو می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه علیها السلام! حاجت خویشتن را بخواه! تو خواهی گفت: پروردگارا! حسن و حسینم علیهما السلام را به من نشان بده! حسنین علیهما السلام در حالی نزد تو می‌آیند که خون از رگهای گردن حسین علیه السلام فرو می‌ریزد... پس از این جریان جبرئیل به تو می‌گوید: یا فاطمه حاجت خود را بخواه! تو می‌گویی: پروردگارا! من شیعیان خود را می‌خواهم. خداوند رئوف می‌فرماید: من گناه آنان را آمرزیدم. تو می‌گویی: بار خدایا! من شیعیان خود و دوستان ایشان را می‌خواهم. خداوند سبحان می‌فرماید: برو هر کدام از آنان را که دست به دامن تو شود، او را وارد بهشت کن! در آن روز عموم خلایق آرزو می‌کنند: کاش از شیعیان و دوستان فاطمه بودند! آنگاه تو با شیعیان و دوستان و فرزندان خویشتن و شیعیان علی در حالی حرکت می‌کنید که خوف و بیم آنان بر طرف شده باشد، عورت‌های ایشان پوشیده شده. تفسیر فرات، فرات بن إبراهيم الكوفي، ص٤٤٤ -٤٤٦؛ بحار الأنوار، ج٨، ص٥٣.

٨. قال رسول الله صلی الله علیه و آله للحسين بن علی علیه السلام في المنام: «حبيبي يا حسين إن أباك و أمك و أخاك قدموا علي و هم مشتاقون إليك و إن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلا بالشهادة.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب به امام حسین علیه السلام فرمود: ای محبوب من حسین! پدر و مادر و برادرت نزد من آمدند و مشتاق تو هستند تو در بهشت دارای درجاتی هستی که جز با شهید شدن به آن نخواهی رسید. فتوح، أحمد بن أعثم كوفي، ج٥، ص١٩؛ تسلية المجالس، محمد بن ابيطالب، ج٢، ص١٥٧؛ منتخب، طريحي، ج٢، ص٤٢٠- ٤٢١؛ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني، ج٣، ص٤٨٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج٤٤، ص٣٢٨.

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزي، ج٣، ص٥٤.

و همچنین: و ذكر عمّار في حديثه: إنّ الحسين عليه السّلام لمّا خرج من المدينة أتى قبر رسول اللّه عليه السّلام فالتزمه و بكى بكاء شديدا و سلّم عليه و قال: بأبي أنت و أمّي يا رسول اللّه، لقد خرجت من جوارك كرها، و فرّق بيني و بينك، و أخذت قهرا أن أبايع يزيد (لعنه اللّه) شارب الخمور، و راكب الفجور، و إن فعلت كفرت، و إن أبيت قتلت، فها أنا خارج من جوارك كرها، فعليك منّي السّلام يا رسول اللّه. ثمّ نام ساعة، فرأى في منامه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و قد وقف به، و سلّم عليه و قال: يا بنيّ لقد لحق بي أبوك، و أمّك، و أخوك، و هم مجتمعون في‌دار الحيوان، و لكنّا مشتاقون إليك، فعجّل بالقدوم إلينا، و اعلم يا بنيّ أنّ لك درجة مغشّاة بنور اللّه، و لست تنالها إلّا بالشّهادة، و ما أقرب قدومك علينا. مقتل أبي مخنف (المشهور)، ص١٥.

←

→

۹. « قال: امير المومنين ﷺ ايضا عن ابى ذر و ابن عباس...أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ أَنْ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي وَ أَنْ يُمْسِكَ قَضِيباً غَرَسَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ اللَّهُ كُنْ فَكَانَ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لْيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لْيَتَوَلَّ ذُرِّيَّتَهُ الْقَاضِلِينَ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي وَ رُزِقُوا فَهْمِي وَ عِلْمِي فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ[للمكذّب] بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.» امير مؤمنان ﷺ فرمود كه پيامبر اكرم ﷺ فرمودند: هر كه مايل است بـه زنـدگى مـن زندگى كند و به مرگ من بميرد و داخل بهشت عدنى كه خدايم وعده داده بشود و شاخه‌اى كه خـدا درخـت آن را به دست خويش غرس نموده كه خداوند به آن فرمود باش پس به وجود آمد، بگيرد بايد علـى بـن ابـى طالب ﷺ را دوست بدارد، با دوست او دوست و با دشمنش دشمن باشد و فرزندانش از امامان معصـوم كـه شخصيت‌هاى برجسته و پيرو خدايند بعد از او دوست بدارد آنها از طينت من آفريده شده‌اند و فهم و علـم، نصيب ايشان شده است. واى بر كسانى كه منكر مقام آنها اسـت و ارتبـاط بـا ايشـان را قطـع نمـوده باشـد خداوند آنها را از شفاعت من محـروم كنـد. امـالى، شـيخ طوسـى، ص۵۷۸؛ بشـارة المصـطفى، طبـرى، ص۲۴۲؛ مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشـوب، ج۱، ص۲۵۱؛ خصـائص الـوحى المبـين، ابـن بطريـق، ص۳۰؛ تفسير برهان، بحرانى، ج۱، ص۳۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۲۳، ص۱۲۳.

منابع اهل تسنن: كنز العمال، متقى هندى، ج۱۲، ص۱۰۳؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج۱، ص۳۸۰.

۱۰. «حدثني محمد بن الحسين، قال: حدثنا أحمد بن المفضل، قـال: حـدثنا أسـباط، عـن السـدي: أهـؤلاء الضعفاء الذين أقسمتم لا ينالهم الله برحمة ادخلوا الجنـة لا خـوف علـيكم ولا أنـتم تحزنـون. قـال: فقـال حذيفة: أصحاب الأعراف قوم تكافأت أعمالهم فقصرت بهم حسناتهم عن الجنة، وقصرت بهم سيئاتهم عن النار، فجعلوا على الأعراف يعرفون الناس بسيماهم. فلما قضي بين العباد، أذن لهم في طلب الشفاعة، فـأتوا آدم عليه السلام، فقالوا: يا آدم أنت أبونا فاشفع لنا عند ربك فقال: هل تعلمون أحدا خلقه الله بيده و نفخ فيـه من روحه وسبقت رحمة الله إليه غضبه و سجدت له الملائكة غيري؟ فيقولون لا. قال: فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، ولكن ائتوا ابني إبراهيم قال: فيأتون إبراهيم عليه السلام، فيسألونه أن يشفع لهم عند ربه، فيقول هل تعلمون من أحد اتخذه الله خليلا؟ هل تعلمون أحدا أحرقه قومه في النـار فـي اللـه غيـري؟ فيقولون: لا فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، ولكن ائتوا ابني موسى فيأتون موسى عليه السلام، فيقول: هل تعلمون من أحد كلمه الله تكليما وقربه نجيـا غيـري؟ فيقولـون: لا، فيقـول: مـا علمـت كنـه مـا أستطيع أن أشفع لكم، ولكن ائتوا عيسى فيأتونه فيقولون: اشفع لنا عند ربك فيقول: هل تعلمون أحـدا خلقـه الله من غير أب غيري؟ فيقولون: لا، فيقول: هل تعلمون مـن أحـد كـان يبـرئ الأكمـه و الأبـرص و يحيـي الموتى بإذن الله غيري؟ قال: فيقولون: لا، قال: فيقول: أنا حجيج نفسي، ما علمت كنه ما أسـتطيع أن أشـفع لكم، ولكن ائتوا محمدا رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم قال رسول الله: فيأتوني، فأضرب بيدي على صدري ثم أقول: أنا لها . ثم أمشي حتى أقف بين يدي العرش، فأثني على ربي، فيفتح لي مـن الثنـاء مـا لـم يسمع السامعون بمثله قط، ثم أسجد فيقال لي: يا محمد ارفع رأسك، سل تعطه، واشفع تشفع فـأرفع رأسـي فأقول: رب أمتي فيقال: هم لك . فلا يبقى نبي مرسل و لا ملك مقرب إلا غبطني يومئذ بذلك المقـام، وهـو

←

→

المقام المحمود. قال: فآتي بهم باب الجنة فأستفتح، فيفتح لي و لهم، فيذهب بهم إلى نهر يقال له نهر الحياة، حافاته قضب من ذهب مكلل باللؤلؤ، ترابه المسك، و حصباؤه الياقو، فيغتسلون منه، فتعود إليهم ألوان أهل الجنة و ريحهم، و يصيرون كأنهم الكواكب الدرية، و يبقى في صدرهم شامات بيض يعرفون بها، يقال لهم مساكين أهل الجنة. جامع البيان، محمد بن جرير طبرى، ج۸، ص۲۶۰ - ۲۶۱.

روايت فوق با اختلاف در الفاظ و مضمون يكسان در اين منابع آمده است:

منابع اهل تسنن: مصنف، ابن أبى شيبه كوفى، ج۷، ص۴۱۶ و ص۴۱۷؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج۱، ص۲۸۱؛ صحيح بخارى، بخارى، ج۴، ص۱۰۶ و ج۵، ص۲۲۶ و ج۸، ص۲۰۱؛ صحيح مسلم، مسلم نيشابورى، ج۱، ص۱۲۴؛ سنن ترمذى، ترمذى، ج۴، ص۴۵ (هذا حديث حسن صحيح)؛ السنه، ابن أبى عاصم، ص۳۶۶ و ص۳۷۳؛ سنن الكبرى، نسائى، ج۶، ص۳۳۱؛ مسند أبى يعلى، أبو يعلى موصلى، ج۱، ص۵۷ و ج۷، ص۳۱۱؛ صحيح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۴، ص۳۹۴؛ تمهيد الأوائل، باقلانى، ص۴۱۷؛ تمهيد، ابن عبد البر، ج۱۹، ص۶۶؛ دلائل النبوة، بيهقى، ج۵، ص۴۷۷؛ معالم التنزيل، بغوى، ج۳، ص۱۳۱؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج۵۹، ص۳۳۳؛ تفسير رازى، رازى، ج۳، ص۶۳؛ ترغيب والترهيب من الحديث الشريف، عبد العظيم منذرى، ج۴، ص۴۳۸؛ رياض الصالحين، نووى، ص۷۲۳؛ تهذيب الكمال، مزى، ج۲۸، ص۲۴۲؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج۲، ص۲۲۷؛عمدة القارى، عينى، ج۱۵، ص۲۲۰ و ج۱۹، ص۲۷؛ در المنثور، سيوطى، ج۳، ص۸۷ و...

همچنين: «إِنَّ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا قَالَتْ لِأَبِيهَا يَا أَبَتِ أَخْبِرْنِي كَيْفَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ يُشْغَلُونَ فَلَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ وَ لَا وَالِدٌ إِلَى الْوَلَدِ وَ لَا وَلَدٌ إِلَى أُمِّهِ. قَالَتْ: هَلْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ أَكْفَانٌ إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْقُبُورِ؟ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ تَبْلَى الْأَكْفَانُ وَ تَبْقَى الْأَبْدَانُ تُسْتَرُ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ وَ تُبْدَى عَوْرَةُ الْكَافِرِينَ. قَالَتْ يَا أَبَتِ مَا يَسْتُرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: نُورٌ يَتَلَأْلَؤُ لَا يُبْصِرُونَ أَجْسَادَهُمْ مِنَ النُّورِ. قَالَتْ: يَا أَبَتِ فَأَيْنَ أَلْقَاكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: انْظُرِي عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ أَنَا أُنَادِي رَبِّ أَرْجِحْ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ انْظُرِي عِنْدَ الدَّوَاوِينِ إِذَا نُشِرَتِ الصُّحُفُ وَ أَنَا أُنَادِي رَبِّ حَاسِبْ أُمَّتِي حِسَاباً يَسِيراً وَ انْظُرِي عِنْدَ مَقَامِ شَفَاعَتِي عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَشْتَغِلُ بِنَفْسِهِ وَ أَنَا مُشْتَغِلٌ بِأُمَّتِي أُنَادِي يَا رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي وَ النَّبِيُّونَ حَوْلِي يُنَادُونَ رَبِّ سَلِّمْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ.» جامع الاخبار، شعيرى، ص۱۷۵؛ معارج اليقين، سبزوارى، ص۵۰۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج۷، ص۱۱۰.

۱۱. عَنْ جَابِرٍ [قَالَ:] إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ رَأَى عَلَى فَاطِمَةَ كِسَاءً مِنْ أَوْبَارِ الْإِبِلِ وَ هِيَ تَطْحَنُ فَبَكَى وَ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ اصْبِرِي عَلَى مَرَارَةِ الدُّنْيَا لِنَعِيمِ الآخِرَةِ غداً. وَ نَزَلَتْ ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى﴾؛ از جابر بن عبد الله انصارى نقل كرد، روزى رسول ﷺ وارد منزل فاطمه ﷺ شد، در حالى كه كسائى از پوست شتر بر شانهٔ فاطمه ﷺ بود و او به آسياب كردن گندم مشغول بود تا براى بچه‌ها نان تهيه كند. وقتى پيغمبر خدا ﷺ، دخترش فاطمه ﷺ را در آن حالت مشاهده نمود، اشك از چشمانش سرازير شد و فرمود: يا فاطمه ﷺ! سختى و تلخى دنيا را براى رسيدن به حلاوت و آسايش آخرت تحمّل كن. آن گاه آيه كريمه ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ...﴾ نازل شد. مقتل الحسين، خوارزمى، ج۱، ص۱۰۵؛ كنز العمال، متقى هندى، ←

←

ج۱۲، ص۴۲۲؛ جامع الاحادیث، سیوطی، ج۳۴، ص۳۹. و نزدیک به همین مضمون: درالمنثور، سیوطی، ج۶، ص۳۶۱؛ فتح القدیر، شوکانی، ج۵، ص۴۶۰؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج۳۰، ص۱۶۰.

همچنین: دخل رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم علی فاطمة[ﷺ] و علیها کساء من جلد الإبل، و هي تطحن بیدها، و ترضع ولدها، فدمعت عینا رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم لمّا أبصرها، فقال: یا بنتاه تعجّلي مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة، فقد أنزل الله علیّ: ﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى﴾.

منابع اهل تسنن: تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۱۰، ص۲۲۵؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۴۴۵.

۱۲. امام جعفر صادق﵇ فرمود: «كَانَ الْحُسَيْنُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ سَالِبَكَ وَ أَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ قَالَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ يَا أَبَتِ أَيَّ شَيْءٍ تَقُولُ قَالَ يَا بِنْتَاهْ ذَكَرْتُ مَا يُصِيبُهُ بَعْدِي وَ بَعْدَكِ مِنَ الْأَذَى وَ الظُّلْمِ وَ الْغَدْرِ وَ الْبَغْيِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عُصْبَةٍ كَأَنَّهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادَوْنَ إِلَى الْقَتْلِ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسْكَرِهِمْ وَ إِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَ تُرْبَتِهِمْ قَالَتْ يَا أَبَهْ وَ أَيْنَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي تَصِفُ قَالَ مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ وَ هِيَ دَارُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْأُمَّةِ يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ شَفَعَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ مَا شُفِّعُوا فِيهِ وَ هُمُ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ قَالَتْ يَا أَبَهْ فَيُقْتَلُ قَالَ نَعَمْ يَا بِنْتَاهْ وَ مَا قُتِلَ قَتْلَتَهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرَضُونَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْوَحْشُ وَ النَّبَاتَاتُ وَ الْبِحَارُ وَ الْجِبَالُ وَ لَوْ يُؤْذَنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ وَ يَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُحِبِّينَا لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ لَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ وَ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرُهُمْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْجَوْرِ وَ هُمُ الشُّفَعَاءُ وَ هُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي غَداً أَعْرِفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ بِسِيمَاهُمْ وَ كُلُّ أَهْلِ دِينٍ يَطْلُبُونَ أَئِمَّتَهُمْ وَ هُمْ يَطْلُبُونَنَا لَا يَطْلُبُونَ غَيْرَنَا وَ هُمْ قِوَامُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الْغَيْثُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ﵄ يَا أَبَهْ إِنَّا لِلَّهِ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتَاهْ إِنَّ أَفْضَلَ أَهْلِ الْجِنَانِ هُمُ الشُّهَدَاءُ فِي الدُّنْيَا بَذَلُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا قَتْلَةٌ أَهْوَنُ مِنْ مِيتَةٍ وَ مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَى مَضْجَعِهِ وَ مَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَ مَا تُحِبِّينَ أَنْ تَأْمُرِينَ غداً بِأَمْرٍ فَتُطَاعِينَ فِي هَذَا الْخَلْقِ عِنْدَ الْحِسَابِ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ ابْنُكِ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ أَبُوكِ يَأْتُونَهُ يَسْأَلُونَهُ الشَّفَاعَةَ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ بَعْلُكِ يَذُودُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْعَطَشِ عَنِ الْحَوْضِ فَيَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَاءَهُ وَ يَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ بَعْلُكِ قَسِيمَ النَّارِ يَأْمُرُ النَّارَ فَتُطِيعُهُ يُخْرِجُ مِنْهَا مَنْ يَشَاءُ وَ يَتْرُكُ مَنْ يَشَاءُ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَنْظُرِينَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ عَلَى أَرْجَاءِ السَّمَاءِ يَنْظُرُونَ إِلَيْكِ وَ إِلَى مَا تَأْمُرِينَ بِهِ وَ يَنْظُرُونَ إِلَى بَعْلِكِ قَدْ حَضَرَ الْخَلَائِقُ وَ هُوَ يُخَاصِمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا تَرَيْنَ اللَّهَ صَانِعٌ بِقَاتِلِ وُلْدِكِ وَ قَاتِلِيكِ وَ قَاتِلِ بَعْلِكِ إِذَا أُفْلِجَتْ حُجَّتُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ وَ أُمِرَتِ النَّارُ أَنْ تُطِيعَهُ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ الْمَلَائِكَةُ تَبْكِي لِابْنِكِ وَ تَأْسَفُ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ مَنْ أَتَاهُ زَائِراً فِي ضَمَانِ اللَّهِ وَ يَكُونَ مَنْ أَتَاهُ بِمَنْزِلَةِ مَنْ حَجَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَ اعْتَمَرَ وَ لَمْ يَخْلُ مِنَ الرَّحْمَةِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ إِذَا مَاتَ مَاتَ شَهِيداً وَ إِنْ بَقِيَ لَمْ تَزَلِ الْحَفَظَةُ تَدْعُو لَهُ مَا بَقِيَ وَ لَمْ يَزَلْ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ أَمْنِهِ حَتَّى يُفَارِقَ الدُّنْيَا قَالَتْ يَا أَبَهْ سَلَّمْتُ وَ رَضِيتُ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ فَمَسَحَ عَلَى قَلْبِهَا وَ مَسَحَ عَيْنَيْهَا وَ قَالَ إِنِّي وَ بَعْلَكِ وَ أَنْتِ وَ ابْنَيْكِ فِي مَكَانٍ تَقَرُّ عَيْنَاكِ وَ يَفْرَحُ قَلْبُكِ.» امام حسین﵇ در آغوش مادرش بود، پیامبر اکرم ﷺ امام حسین﵇ را ←

→

گرفت و فرمود: خدا قاتل و ربایندگان اشیاء تو را لعنت کند! خدا افرادی را که بر علیه تو قیام میکنند هلاک نماید! خدا بین من و آن افرادی که بر علیه تو قیام مینمایند حکم فرماید! حضرت زهراﷺ گفت: پدرجان! چه میگونید؟ فرمود: ای دختر عزیزم! به یاد آن اذیت و ظلم و ستم و غدری آمدم که بعد از من و تو دچار حسینم خواهد شد، حسینم در آن روز در میان گروهی است که گویا، ستارگان آسمان هستند و به سوی شهادت می‌شتابند. گویا، من لشکرگاه و موضع اثاث و تربت آنان را می‌بینم. فاطمه زهراﷺ گفت: پدر جان! این موضعی که شما آن را توصیف می‌کنید کجا است؟ فرمود: موضعی است که آن را کربلا مینامند و آن موضع برای ما و امامان و اعتت خانه کرب و بلا است. گروهی از اشرار امت من بر حسین و یارانش حمله می‌کنند که اگر اهل آسمانها و زمین برای احدی از ایشان نزد خدا شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد و آنان تا ابد در دوزخ خواهند بود. فاطمهﷺ گفت: پدر جان! آیا حسین من شهید خواهد شد!؟ فرمود: آری، ای دختر عزیزم! به نحوی شهید می‌شود که احدی قبل از او شهید نشده باشد! آسمانها، زمین‌ها، ملائکه، وحوش، گیاهان، دریاها و کوه‌ها برای حسینم گریان میشوند. اگر خدا به آنها اجازه دهد نفس کشی در روی زمین باقی نیست که تنفس کند. گروهی از دوستداران ما نزد حسین میایند که در روی زمین به خدا عالمتر و به حق ما ثابت‌تر از ایشان نخواهد بود. در روی زمین احدی غیر از آنان نیست که متوجه حسین شود. ایشان در تاریکی‌های ظلم و ستم چراغ‌های درخشنده‌ای هستند، آنان شفاعت خواهند کرد، ایشانند که فردای قیامت وارد حوض کوثر من خواهند شد، موقعی که بر من وارد شوند ایشان را بوسیله علائمی که دارند میشناسم، اهل هر دینی امامان خود را می‌طلبند، ولی آنان غیر از ما کسی را نخواهند طلبید. ایشانند که باعث قوام زمین میباشند و باران برای خاطر آنان نازل می‌شود. حضرت زهراﷺ گریان شد و گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾! رسول خداﷺ به آن بانوی معظمه فرمود: .... ای فاطمه، ای دختر محمّد! آیا دوست نداری فردای قیامت هر دستوری که بدهی نزد این خلق از تو اطاعت شود، آیا راضی نیستی که پسرت از حاملین عرش محسوب شود، آیا راضی نیستی که مردم نزد پدرت بیایند و طلب شفاعت نمایند، آیا دوست نداری که شوهرت در روز قیامت مردم عطشان را از حوض کوثر سیراب نماید، دوستان خود را سیراب کند و دشمنان خویش را تشنه بگذارد، آیا راضی نیستی که شوهرت اختیار دوزخ را داشته باشد، دوزخ از او اطاعت کند، هر کسی را که وی بخواهد در میان خود نگاه دارد؟ آیا راضی نیستی بنگری ملائکه در اطراف آسمان ایستاده و به تو و هر دستوری که بدهی نظر داشته باشند، نیز ملائکه نظر کنند و بنگرند که شوهرت با خلائقی که حاضر شده‌اند نزد خدا مخاصمه کند، چه اعمالی خواهی دید که خدای توانا با قاتل فرزند تو حسین و قاتل شوهرت انجام خواهد داد، زیرا حجت آن حضرت بر خلق تمام و دوزخ مطیع وی خواهد شد، آیا دوست نداری که ملائکه برای پسرت گریه کنند و هر چیزی برای او تأسف بخورد، آیا راضی نیستی که هر کسی به زیارت حسین تو بیاید خدا ضامن او باشد، هر کسی به زیارت حسین برود ثواب یک حج و عمره خواهد داشت و یک چشم به همزدن از رحمت خدا دور نخواهد بود و هر گاه بمیرد شهید مرده باشد و مادامی که زنده باشد ملائکه برای او دعاء کنند، و همیشه در امان خدا باشد تا از دنیا رحلت نماید. حضرت زهرای اطهرﷺ گفت: پدر جان تسلیم و راضی شدم، به خدا توکل کردم. سپس پیغمبر خدا اسلام

←

→

صلّى اللّه عليه و آله و سلّم دست روى قلب و چشمان فاطمه كشيد و فرمود: من و شوهرت و دو فرزندت در يك مكانى خواهيم بود كه چشم تو روشن و قلب تو خوشحال شود. تفسير فرات كوفى، فرات بن إبراهيم كوفى، ص۱۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج٤٤، ص٢٦٤.

۱۳. امام رضاؑ از اجدادشان از پيامبرﷺ روايت مى‌كنند كه حضرتﷺ فرمودند: «تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدَّمِ [بِدَمٍ] فَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ يَا عَدْلُ [يَا جَبَّارُ] [احكم الحاكمين] احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي»؛ دخترم فاطمهؑ فردای قيامت در حالى كه چند جامهٔ به خون آغشته همراه دارد وارد صحراى محشر مى‌شود و آن لباس‌هاى خونين را به قائمه‌اى از قوائم عرش الهى مياويزد و عرض مى‌كند حكم فرما ميان من و قاتل فرزندم اى عادلترين حكم‌كنندگان. عيون اخبار رضاؑ، شيخ صدوق، ج۲، ص۲۹ و ص۱۲؛ الحدائق الوردية، محلى، ج۱، ص۲۰۳؛ كشف الغمه، اربلى، ج۳، ص٦٢؛ المنتخب، طريحى، ص۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٣، ص۲۲۰ و ج۳۷، ص۷۰.

منابع اهل تسنن: مناقب على بن ابى طالب، ابن مغازلى، ص۲۹۵؛ مناقب آل محمد، عبد الواحد موصلى، ص۲۱۷؛ مقتل الحسين، خوارزمى، ج۱، ص۹۰؛ جواهر العقدين، سمهودى، ج۳، ص۳۸۹؛ فرائد السمطين، جوينى، ج۲، ص۲۲۵؛ ينابيع الموده، قندوزى، ج۳، ص٤٧ و ج۲، ص۳۲۳.

همچنين: قال سليمان بن يسار هلالى: وجد حجر مكتوب عليه:

لا بد أن ترد القيامة فاطم — و قميصها بدم الحسين ملطخ

ويل لمن شفعاؤه خصماؤه — و الصور فى نشر الخلائق ينفخ

تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، ج۲، ص۲۳۵؛ جواهر العقدين، سمهودى، ج۳، ص۳۸۸؛ نظم درر السمطين، زرندى حنفى، ص۲۱۹؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج۳، ص٤٦.

و همچنين: «إنّ فاطمة تجيني يوم القيامة بيدها قميص أخضر، و بأخرى قميص أحمر، فتقول: يا ربّ انتصف من قتلة ولدي، لِمَ سمّ أحدهما وذبح الآخر، فيحكم اللّه لها أوّلًا يعني الحسن عليه السلام من معاوية وثانياً من يزيد لعنه اللّه»؛ همانا فاطمهؑ روز قيامت به عرصهٔ قيامت درآيد؛ جامهٔ سبز بر دستى و جامهٔ سرخ بر دستى فرياد برآورد كه: حكم كن ميان من و كشندگان فرزندم كه ايشان را به چه دليل كشتند؛ يكى را به زهر و ديگرى را به شمشير. كامل بهائى، عماد الدين طبرى، ص٥١٨.

و همچنين: ذكر صاحب اللطائف: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَجِيءُ فَاطِمَةَ وَ بِيَدِهَا الْيُمْنَى الْحَسَنَ وَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى الْحُسَيْنَ وَ عَلَى كَتِفِهَا الْأَيْمَنِ قَمِيصِ الْحَسَنِ مُلَطَّخٌ بِالسَّمِّ وَ عَلَى الْأَيْسَرِ قَمِيصِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَتُنَادِي وَ تَقُولُ رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِي وُلْدِي فَيَأْمُرُ اللَّهُ الزَّبَانِيَةَ فَيَقُول لَهُم: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. شرح احقاق الحق، مرعشى نجفى، ج۲٦، ص۳۰٤، (به نقل از تبر المذاب).

و همچنين: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍؑ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍﷺ الصِّرَاطَ قَالَ فَتَغُضُّ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُؑ عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفاً شَرِيفاً مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّؑ بِيَدِهَا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ وَ ←

→

تَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ فَيَأْتِيهَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا فَاطِمَةُ لَكِ عِنْدِي الرِّضَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ ائْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُنُقاً مِنَ النَّارِ فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَقِطُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيُعَذَّبُونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ ثُمَّ تَرْكَبُ فَاطِمَةُ عليها السلام نَجِيبَهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُشَيِّعُونَ لَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا»؛ حضرت امام صادق عليه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می‌کند. آنگاه منادی ندا می‌نماید: چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه عليها السلام دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله عبور کند. مردم چشمان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه عليها السلام در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است می‌آید و تعداد هفتاد هزار ملک آن بانوی با عظمت را مشایعت می‌نمایند. آنگاه آن حضرت در یکی از مکان های شریف قیامت توقف می‌کند و پیراهن امام حسین عليه السلام را به دست می‌گیرد در حالی که به خون آغشته است و می‌گوید: بار خدایا، این پیراهن فرزند من حسین عليه السلام است، تو می‌دانی با او چه کردند. بعد از این جریان از طرف خدا خطاب می‌رسد: رضای من از آن توست. حضرت زهرا عليها السلام خواهد گفت: پروردگارا انتقام مرا از قاتلین فرزندم بگیر، خدای قهار دستور می‌دهد: هیمنه ای از آتش جهنم بیرون می‌آید و کشندگان امام حسین عليه السلام را نظیر مرغی که دانه برچیند از صحرای محشر می‌رباید و به طرف دوزخ بازمی‌گردند و آنان را دچار انواع عذاب می‌نماید. سپس فاطمه عليها السلام بر ناقه خویش سوار و داخل بهشت می‌گردد. آن ملائکه‌ای که آن حضرت عليها السلام رامشایعت می‌کردند و فرزندان بزرگوار حضرت زهرا عليها السلام نزد آن بانو خواهند بود و دوستان ایشان طرف راست و چپ حضرت زهرا عليها السلام قرار می‌گیرند. امالی، شیخ مفید، ص۱۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۲۴.

و همچنین: قَالَ ابْنُ نَمَا: «وَ رَأَتْ سُكَيْنَةُ فِي مَنَامِهَا وَ هِيَ بِدِمَشْقَ كَأَنَّ خَمْسَةَ نُجُبٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ شَيْخٌ وَ الْمَلَائِكَةُ مُحْدِقَةٌ بِهِمْ وَ مَعَهُمْ وَصِيفٌ يَمْشِي فَمَضَى النُّجُبُ وَ أَقْبَلَ الْوَصِيفُ إِلَيَّ وَ قَرُبَ مِنِّي وَ قَالَ يَا سُكَيْنَةُ إِنَّ جَدَّكِ يُسَلِّمُ عَلَيْكِ فَقُلْتُ وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّلَامُ يَا رَسُولُ مَنْ أَنْتَ قَالَ وَصِيفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَّةِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْمَشِيخَةُ الَّذِينَ جَاءُوا عَلَى النُّجُبِ قَالَ الْأَوَّلُ آدَمُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ الثَّانِي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ وَ الثَّالِثُ مُوسَى عليه السلام كَلِيمُ اللَّهِ وَ الرَّابِعُ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا الْقَابِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى فَقَالَ جَدُّكِ رَسُولُ اللَّهِ صفَقُلْتُ وَ أَيْنَ هُمْ قَاصِدُونَ قَالَ إِلَى أَبِيكِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَقْبَلْتُ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ لِأُعَرِّفَهُ مَا صَنَعَ بِنَا الظَّالِمُونَ بَعْدَهُ فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَمْسَةُ هَوَادِجَ مِنْ نُورٍ فِي كُلِّ هَوْدَجٍ امْرَأَةٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبِلَاتُ قَالَ الْأُولَى حَوَّاءُ عليها السلام أُمُّ الْبَشَرِ الثَّانِيَةُ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ الثَّالِثَةُ مَرْيَمُ عليها السلام ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ الرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ عليها السلام بِنْتُ خُوَيْلِدٍ فَقُلْتُ مَنِ الْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَى فَقَالَ جَدَّتُكِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أُمُّ أَبِيكِ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ لَأُخْبِرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِنَا فَلَحِقْتُهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ يَا أُمَّتَاهْ جَحَدُوا وَ اللَّهِ حَقَّنَا يَا أُمَّتَاهْ بَدَّدُوا وَ اللَّهِ شَمْلَنَا يَا أُمَّتَاهْ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهِ حَرِيمَنَا يَا أُمَّتَاهْ قَتَلُوا وَ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَبَانَا فَقَالَتْ كُفِّي صَوْتَكِ يَا سُكَيْنَةُ فَقَدْ أَحْرَقْتِ كَبِدِي وَ قَطَعْتِ نِيَاطَ قَلْبِي هَذَا قَمِيصُ أَبِيكِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَعِي لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ ثُمَّ انْتَبَهْتُ وَ أَرَدْتُ كِتْمَانَ ذَلِكَ الْمَنَامِ وَ حَدَّثْتُ بِهِ أَهْلِي فَشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ» ابن نما می‌گوید: سکینه در دمشق در عالم خواب دید گویا پنج شتر از نور آمدند و

←

→

بر هر یک از آنها شخص بزرگواری سوار بود و ملائکه در اطراف آنان گرد آمده بودند. با هر یک از آنان یک خدمتگزار بود. وقتی آن شتران رفتند آن خدمتگزار نزدیک من آمد و گفت: ای سکینه علیها السلام جدت به تو سلام می‌رساند. من گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد. تو کیستی؟ گفت: من یکی از خدمتگزاران بهشت می‌باشم. گفتم این بزرگ مردانی که بر این شتران سوارند چه کسانی هستند؟ گفت: شخص اول آدم صفی اللّه علیه السلام. دوم: ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام. سوم: موسی کلیم اللّه علیه السلام. چهارم: عیسی روح اللّه علیه السلام. گفتم آن کسی که دست بر محاسن خویش دارد گاهی بر زمین می‌افتد و بر می‌خیزد کیست؟ گفت: جد تو رسول اللّه صلی الله علیه و آله می‌باشد، گفتم: ایشان قصد کجا را دارند؟ گفت: نزد پدرت حسین علیه السلام می‌روند: من به سرعت به دنبال جدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم تا او را از آن ستمی که ظالمین بعد از آن حضرت به ما کردند آگاه نمایم. در همین حال بودم که دیدم تعداد پنج هودج که از نور بودند آمدند. در میان هر هودجی یک زن بود. من گفتم: این زنانی که می‌آیند چه کسانی هستند؟ گفت: اولی آنان حوا علیها السلام مادر بشر است. دومی آسیه دختر مزاحم علیها السلام. سومی مریم دختر عمران علیها السلام. چهارمی خدیجه دختر خویلد علیها السلام است. من گفتم: پنجمین زن کیست که دست خود را بر سر خویش نهاده است. گاهی بر زمین می‌افتد و بر میخیزد؟ گفت: جده تو فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مادر پدرت میباشد. من گفتم: بخدا قسم من جده‌ام را از این ظلم و ستم هائی که شده آگاه می‌نمایم. من خود را به حضرت زهرا علیها السلام رساندم و پس از اینکه در مقابلش قرار گرفتم شروع به گریه نمودم و گفتم: ای مادر! به خدا قسم حق ما را انکار کردند، به خدا قسم جمعیت ما را پراکنده نمودند، به خدا قسم هتك حرمت ما را مباح دانستند. به خدا قسم حسین علیه السلام پدر ما را شهید کردند. جده‌ام زهرا علیها السلام فرمود: ای سکینه! از گفتن این مصائب خودداری کن! جگرم را آتش زدی، رگ قلب مرا قطع کردی این پیراهن پدرت حسین علیه السلام است که با من می‌باشد، از من مفارقت نمیکند تا خدا را با آن ملاقات نمایم. سپس بیدار شدم و تصمیم گرفتم این خواب را پنهان کنم. اما وقتی آن را برای قوم و خویشاوندان خود نقل کردم در بین مردم شیوع پیدا نمود. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۸٤؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۰۹ (به صورت تلخیص)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱٤۱.

۱٤. قَالَ الصَّادِقُ [جعفر بن محمد علیه السلام] وُجِدَ [فیه] بِالْحُسَیْنِ علیه السلام ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً.»

امام صادق علیه السلام فرمود: در پیکر امام حسین علیه السلام سی و سه ضربهٔ نیزه و سی و چهار ضربهٔ شمشیر بود. مقتل الحسین علیه السلام، أبومخنف ازدی، ص۲۰۰؛ دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص۱۷۸؛ مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۸؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۷٦؛ درّ النظیم، عاملی، ص۵۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۵۷.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص٦۲؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج٤، ص۳٤٦؛ کامل، ابن اثیر، ج٤، ص۷۹؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤٦۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص٤۲.

همچنین: حمید گوید: سیصد و شصت تیر و شمشیر و نیزه بر تن امام حسین علیه السّلام آمد. عماد الدّین طبری، کامل بهائی، ج۲، ص۲۸٦.

←

→

و همچنین: «قِيلَ أَلْفٌ وَ تِسْعُمِائَةِ جِرَاحَةٍ وَ كَانَتِ السِّهَامُ فِي دِرْعِهِ كَالشَّوْكِ فِي جِلْدِ الْقُنْفُذ». مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۲.

همچنین: «وَ أَمَرَ الرُّمَاةَ أَنْ يَرْمُوهُ فَرَشَقُوهُ بِالسِّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ فَأَحْجَمَ عَنْهُم»؛ شمر به تیراندازان دستور داد تا بدن شریف او را هدف تیرها ساختند و بالاخره آن قدر تیر بر بدن آن حضرت وارد شد که همانند خارپشت گشت. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۱۱؛ اعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۶۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۹؛ درّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۵۸.

و همچنین: علی بن اسباط در کتاب نوادر خود ضمن روایتی از حضرت امام محمّد باقر﵇ نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «وَ لَقَدْ قَتَلُوهُ [أي: حسين بن علي] قَتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَ السِّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصَا وَ لَقَدْ أَوْطَنُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ»؛ امام حسین﵇ را به نحوی کشتند که رسول خداﷺ نهی کرده بود حتی حیوانات درنده را بدین نحو بکشند؛ زیرا آن مظلوم به وسیلهٔ شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید شد و بعدا بدن مبارکش را پایمال سم ستور نمودند. اصول ستة عشر، عده‌ای از محدثین، ص۱۲۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۹۱؛ عوالم امام حسین﵇، ص۳۱۷.

و همچنین: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇ وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ دَكْنَاءُ فَوَجَدُوا فِيهَا ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ وَ طَعْنَةٍ بِالرُّمْحِ أَوْ رَمْيَةٍ بِالسَّهْمِ.» امام باقر﵇ فرمود: امام حسین﵇ به شهادت رسید و حال این که لباس بلندی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشتند. در آن لباس جای شصت و سه زخم از ضربات شمشیر و نیزه و تیر یافت شد. کافی، شیخ کلینی، ج۶، ص۴۵۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۴، ص۳۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۹۴.

همچنین: مورد چهار هزار تیر و شمشیر واقع شده که جای درستی در بدن نداشت. از امام زین العابدین﵇ سئوال کردند بدن پدر بزرگوارت چقدر جراحت داشت؟ حضرت بعد از گریهٔ بسیار انگشتر از انگشت نازنین به در آوردند فرمودند بخدا قسم به قدر نگین انگشتر جای درست در بدن پدرم نبود. ریاض القدس، ج۲، ص۱۳۱.

۱۵. قال أبو جعفر﵇: «وَ اللَّهِ يَا جَابِرُ إِنَّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَتَلْتَقِطُ شِيعَتَهَا وَ مُحِبِّيهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيءِ»؛ امام محمّد باقر﵇ فرمودند: ای جابر بخدا قسم که فاطمه﵄ در آن روز شیعیان خود را به گونه‌ای از میان اهل محشر جدا می‌کند و نجات می‌دهد که پرنده دانه‌های نیکو را از میان دانه‌های بی‌ارزش بر می‌چیند. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم الکوفی، ص۲۹۹؛؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج۸، ص۵۲ و ج۴۳، ص۶۵. و با اختلاف کم: شرح الأخبار، القاضی النعمان المغربی، ج۳، ص۶۳ ..

۱۶. «فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ دَعَا عَلِيٌّ﵇ الْعَبَّاسَ وَ الْفَضْلَ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَلْمَانَ وَ أَبَاذَرٍّ وَ عَمَّاراً فَصَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنَهَا.» هنگامی که شب شد علی بن ابی طالب﵇ عبّاس، فضل، مقداد، سلمان، ابو ذر و عمار را خواست. آنگاه بر بدن مبارک آن مظلومه نماز خواندند و او را به خاک سپردند. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی کوفی، ص۳۹۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۱۹۹.

مجلس پنجم

لرزش عرش اعلی از خون ابا عبد الله الحسین علیه السلام

لرزش عرش اعلی از خون ابا عبد الله الحسین ﷺ

وظیفهٔ مردم

بدانید هر نغمه‌ای که بخواهد در حدود دین دخالت کند، آن نغمه باطل است. دخالت در حدود قرآن روا نیست.[1]

اگر انسان‌ها مشکل قلب دارند به متخصص قلب رجوع می‌کنند. کسی که متخصص رشتهٔ دیگری است، حق ندارد طبابت کند و قلب انسان را معالجه نماید. اشخاصی هستند که در دین مجتهد بوده و علوم کتاب و سنت را تعلّم نموده و عمری بر سر این راه جان کنده‌اند تا رموز دین را فهمیده‌اند.

دین اسلام آیین یهود نیست که آن را با هوای نفس مردم همرنگ کنند.[2] هواهای نفسانی باید با دین همرنگ شود،[2] نه دین با هواها.[3] شهوت باید اسیر دین شود نه

---

۱. ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. ﴾ این است حدود الهی پس، از آن تجاوز مکنید . و کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند. البقرة(۲): ۲۲۹.

۲. ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ پس اگر اجابتت نکردند، بدان که از پی هوای نفس خویش میروند و کیست گمراه‌تر از آن کس که بی آنکه راهنمایی از خدا خواهد، از پی هوای نفس خویش رود؟ خدا مردم ستمکاره را هدایت نمی‌کند. القصص(۲۸): ۵۰.

۳. ﴿وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ. ﴾ اگر حق از پی هوسهایشان می‌رفت، آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباه می‌شد. ولی ما اندرزشان فرستادیم و آنها از اندرزشان رویگردان شدند. المؤمنون(۲۳): ۷۱.

دین اسیر شهوت. دین بازیچه و ملعبه نیست. در این روزگار وظیفهٔ حسّاس مردم این است.

امام پنجم علیه السلام می‌فرمایند: در آخر الزمان آن چنان دین از دل مردم می‌رود که گویا سرمه از چشم می‌رود[1] ۲. یک وقت در آیینه می‌نگرند که از سرمه اثری در چشم باقی نمانده است.

فرزندانتان را به دین خدا تربیت کنید.[3] در هر پیشامد و در هر حادثه‌ای به متخصّصین دین رجوع کنید.[2]

امشب من مسئول شما نیستم، من امشب مسئول صاحب دینم. من امشب مسئول آن خونی هستم که الآن دارد می‌جوشد و می‌گوید: یاران من امشب شب آخر

---

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَتُمَحَّصُنَّ يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ[يا معشر الشيعة] تَمْحِيصَ[كمخيض] الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَدْرِي مَتَى يَقَعَ الْكُحْلُ فِي عَيْنِهِ وَ لَا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ [يذهب] مِنْهَا وَ كَذَلِكَ يُصْبِحُ الرَّجُلُ [أحدكم وهو يرى أنه] عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُمْسِي وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا وَ يُمْسِي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا.» امام باقر علیه السلام فرمود: ای شیعه آل محمّد حتما باید پاک شوید همانطور که سرمه در چشم پاک می‌شود آدمی داخل شدن سرمه را به چشمش می‌فهمد ولی نمی‌فهمد چه زمانی از چشم او بیرون می‌رود همچنین یکی از شما که صبح می‌کند در حالی که بر طریق امامت ما است و شب می‌کند در حالی که از این راه، خارج شده است و شب می‌کند در حالی که بر طریق امر ما است و صبح می‌کند در حالی که از راه به در شده است. کتاب غیبت، نعمانی، ص۲۱۴؛ کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص۳۳۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۱۰۱.

۲. «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام: ... وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِم...» اسحاق بن یعقوب گوید: از محمّد بن عثمان عَمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشوارم بود برساند پس در توقیع به خط مولای ما صاحب الزّمان علیه السلام چنین وارد شد:... و امّا حوادث واقعه، در آن مسائل به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجّت من بر شما هستند و من نیز حجّت خدا بر آنها هستم. کمال الدین، شیخ صدوق، ص۴۸۴؛ کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص۲۹۱؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۸۳؛ خرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج۳، ص۱۱۱۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص۳۳۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹۰.

عمر ما است، به نماز و قرآن بپردازید.[۱] در مقابل یک چنین کسی، ما مسئولیم.

مکاتبهٔ مروان و معاویه

مروان به معاویه نوشت: ای معاویه فکری کن که حسین علیه السلام برای اهل حجاز و اهل عراق خطرناک است و هر چه زودتر اندیشه بکن که مردم دور او جمع نشوند. شمع هر جا که روشن شود پروانه‌ها دور او جمع شوند. گُل هر جا که باشد، بلبلان به سوی او رو می‌آورند. کاری کن که وجود حسین علیه السلام برای حجاز و عراق خطرناک است.

معاویه به مروان جوابی داده و نامه‌ای هم به امام علیه السلام نوشت. این نامه مفصّل است. من در هر سالی یک تکّه از این نامه را شبی توضیح می‌دهم. امسال هم یک تکّه از آن را توضیح می‌دهم.

آنچه برای مروان نوشت، سخن بسیار عجیبی است.

معاویه گفت: ای مروان به هر چه دست زدی، زدی؛ اما به حسین(علیه السلام)دست درازی مکن.[۲] ٤.

---

۱. «طناب خیمه‌ها درهم کشید و به هم نزدیک شوید تا عدو ناگاه شبیخون نیاورد، و قرآن بخوانید و استغفار کنید که شب آخرین عمر ماست.» عماد الدین طبری، کامل بهایی، ج۲، ص۲۸۰- ۲۸۱.

برای تحقیق بیشتر، رجوع شود به مجلس اول: صفحهٔ٤٤، پاورقی۱ و صفحهٔ٤٦ پاورقی۱.

۲. «أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ كَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَةِ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَمْرَو بْنَ عُثْمَانَ ذَكَرَ أَنَّ رِجَالًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ وُجُوهِ أَهْلِ الْحِجَازِ يَخْتَلِفُونَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَا يَأْمَنُ وُثُوبَهُ وَ قَدْ بَحَثْتُ عَنْ ذَلِكَ فَبَلَغَنِي أَنَّهُ لَا يُرِيدُ الْخِلَافَ يَوْمَهُ هَذَا وَ لَسْتُ آمَنُ أَنْ يَكُونَ هَذَا أَيْضاً لِمَا بَعْدَهُ فَاكْتُبْ إِلَيَّ بِرَأْيِكَ فِي هَذَا وَ السَّلَامُ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ: أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي وَ فَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ فِيهِ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَعْرِضَ لِلْحُسَيْنِ فِي شَيْءٍ وَ اتْرُكْ حُسَيْناً مَا تَرَكَكَ فَإِنَّا لَا نُرِيدُ أَنْ نَعْرِضَ لَهُ فِي شَيْءٍ مَا وَفَى بَيْعَتَنَا وَ لَمْ يُنَازِعْنَا سُلْطَانَنَا فَاكْمُنْ عَنْهُ مَا لَمْ يُبْدِ لَكَ صَفْحَتَهُ وَ السَّلَام»؛ مروان بن حکم که در مدینه عامل معاویه بود برای معاویه نوشت: عمرو بن عثمان می‌گوید: مردانی از اهل عراق و بزرگان اهل حجاز نزد حسین بن علی[علیه السلام] رفت و آمد می‌کنند و او از قیام حسین علیه السلام ایمن نیست. من در این باره تحقیق کرده‌ام و این طور فهمیده‌ام که حسین فعلا در صدد مخالفت نیست ولی از اینکه مبادا بعدا مخالفت کند ایمن نیستم. نظرخود را در این ←

ای مگس، عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما مـی‌داری

نامهٔ معاویه به سید الشهدا علیه السلام

نامه‌ای هم برای امام علیه السلام فرستاد، و در آن نامه نوشت: از تو به من سـخنانی رسـیده است. شقّ عصای[۱] امّت نکن. فتنه و آشوب راه نینداز. نگران باش بـرای خـودت، و برای دینت، و برای امت جدّت.[۲] ۰

→

باره برای من بنویس! و السّلام. معاویه در جوابش نوشت: نامهٔ تو واصل و از مندرجاتش که دربـارهٔ حسـین بود اطلاع حاصل شد. مبادا در بارهٔ هیچ موضوعی متعرض حسین شوی! مادامی کـه حسـین کـاری بـا تـو نداشته باشد تو نیز او را واگذار! زیرا ما تا هنگامی که حسین به بیعت ما وفا کند و با پادشـاهی مـا مخالفـت نکند متعرض وی نخواهیم شد. مادامی که حسین صورتش را برای تو آشکار نکرده است. تو نیز خویشتن را از او پنهان بدار و السّلام. رجال کشی، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۵۰؛ بحار الأنوار، علامـه مجلسـی، ج٤٤، ص۲۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۹۰.

و همچنین: «کان رجال من أهل العراق و أشراف أهل الحجاز یختلفون إلی الحسـین یجلُّونـه و یعظمونـه و یذکرون فضله و یدعونه إلی أنفسهم و یقولون: إنا لك عضد و ید. لیتخذوا الوسیلة إلیه، و هم لا یشـکون فـي أنّ معاویة إذا مات لم یعدل الناس بحسین أحدا، فلمّا کثر اختلافهم إلیه، أتی عمـرو بـن عثمـان بـن عفـان، مروان بن الحکم - و هو إذ ذاك عامل معاویة علی المدینة - فقال له: قد کثـر اخـتلاف النـاس إلـی حسـین، والله (إني) لأری أن لکم منه یوما عصیبا. فکتب مروان ذلك إلی معاویة، فکتب إلیه معاویة: أن اترك حسـینا ما ترکك و لم یظهر لك عداوته، و (ما لم) یبد (لك) صـفحته، و اکمـن عنـه کمـون الشّـری إن شـاء اللـه و السلام.»؛ منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۱۵۲.

۱. ایجاد اختلاف.

۲. نامهٔ معاویه به امام حسین علیه السلام: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدِ انْتَهَتْ إِلَيَّ أُمُورٌ عَنْكَ إِنْ كَانَـتْ حَقّـاً فَقَـدْ أَظُنُّـكَ تَرَكْتَهَـا رَغْبَـةً فَدَعْهَا وَ لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّ مَنْ أَعْطَى اللَّهَ عَهْدَهُ وَ مِيثَاقَهُ لَجَدِيرٌ بِالْوَفَاءِ فَإِنْ كَانَ الَّذِي بَلَغَنِي بَاطِلًا فَإِنَّكَ أَنْتَ أَغْـزَلُ النَّاسِ لِذَلِكَ وَ عِظْ نَفْسَكَ فَاذْكُرْ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفِ فَإِنَّكَ مَتَى مَا تُنْكِرْنِي أُنْكِرْكَ وَ مَتَى مَا تَكِـدْنِي أَكِـدْكَ فَـاتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ يَرُدَّهُمُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ فِي فِتْنَةٍ فَقَدْ عَرَفْتَ النَّاسَ وَ بَلَوْتَهُمْ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِـدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ السُّفَهَاءُ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.»؛ اما بعـد امـوری از تـو بـه مـن ابـلاغ شـده، اگـر سخنانی که دربارهٔ تو گفته شده حق باشد گمان می‌کنم که آن امور را رها کرده و روی گردانده‌ای آن کارهـا را ←

ای بیچاره بشر، وقتی آدمی مست شد، این گونه می‌شود که، معاویه برای امام حسین علیه السلام تکلیف معین می‌کند.

جواب سید الشهدا علیه السلام به معاویه

در آن هنگام که نامهٔ معاویه به امام حسین علیه السلام رسید، در جوابش جملاتی مرقوم فرمودند. از جواب امام حسین علیه السلام چند جمله را نقل می‌نمایم. امام علیه السلام در جواب فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ وَ أَنَا بِغَيْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَ لَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللهُ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَّاقُونَ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِيمِ وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْباً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافاً وَ ايْمُ اللهِ إِنِّي لَخَائِفٌ للهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ وَ مَا أَظُنُّ اللهَ رَاضِياً بِتَرْكِ ذَلِكَ وَ لَا عَاذِراً بِدُونِ الْإِعْذَارِ فِيهِ إِلَيْكَ وَ فِي أُولَئِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ حِزْبِ الظَّلَمَةِ وَ أَوْلِيَاءِ الشَّيَاطِينِ.»

«نامهٔ تو به من رسید، نوشته بودی: اموری از من به تو رسیده که تو به آنها رغبتی نداری، و به نظر تو من بر ترک آن امور سزاوارم. جز خدا به

ترک کن. به خدا قسم آن کسی که با خدا عهد و پیمان بسته باشد سزاوار است که به عهد خود وفا کند. و اگر این سخنانی که از تو به گوش من رسیده باطل باشد [باید هم باطل باشد، زیرا] موعظهٔ خودت را به یاد آور و به عهد خدا وفا کن! زیرا تو هر وقت منکر من شوی من نیز منکر تو خواهم شد. و هر وقت نسبت به من مکر کنی من هم دربارهٔ تو مکر و حیله خواهم کرد. بترس از اینکه ما بین این امت اختلاف ایجاد کنی و خدا ایشان را به دست تو دچار فتنه نماید!! تو که این مردم را می‌شناسی و آنان را امتحان کرده‌ای، پس نظر به خویشتن و دین خود و امت محمّد بکن! مبادا افراد سفیه و نادان تو را وسیلهٔ دست قرار دهند. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۵۲؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۰(با اختلاف کم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۱۲؛ عوالم امام حسین علیه السلام،شیخ عبد الله بحرانی، ص۹۱.
منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۵، ص۱۲۰.

کارهای نیکو راهنمایی و توفیق نخواهد داد. اما اینکه نوشته بودی اموری از من به تو رسیده، این گونه سخنان را افراد سخن‌چین و متملّق برای تو گفته‌اند، زیرا من با تو تصمیم جنگ و مخالفت ندارم. ولی به خدا قسم در عین حال من از اینکه با تو مبارزه نکنم خائف می‌باشم و گمان نمی‌کنم که خدا به ترک جنگیدن با تو راضی باشد و عذری در ترک مبارزه با تو و این گروه ملحد که حزبی ستم کیش و دوستان شیاطین می‌باشند، قرار داده باشد.»

سپس امام حسین علیه السلام به شهادت حُجر و عمرو بن الحمق به دست معاویه اشاره نموده و فرمود:

«أَ لَسْتَ الْقَاتِلَ حُجْراً أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ يَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ وَ لا يَخافُونَ فِي اللهِ لَوْمَةَ لائِمٍ ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً.»

«آیا تو همان کس نیستی که حُجر بن عدی را با آن افرادی که نمازگزار و عابد بوده و ظلم و ستم را انکار نموده و با بدعت مخالف بودند و در راه خدا از ملامت ملامتگران باک نداشتند شهید نمودی!؟ تو آنان را به ظلم و دشمنی کشتی!!»

معاویه چه کسانی را کُشت؟ آخر گناه این کشتگان چه بود؟ اینان که بودند؟ برای چه کشته شدند؟ اینان مردمی نمازگزار بودند. این کشته ها مردمی خداپرست بودند. مصلین و عابدین بودند. برای چه اینان را کشت؟ مگر جز این بود که با او این دو کلمه را می‌گفتند که ظلم منکر و قبیح است و ما نمی توانیم بدعت در دین را ببینیم. آیا این کشته‌ها غیر از این گناهی داشتند؟

سپس امام حسین علیه السلام با اشاره به این مطلب که معاویه [بر اساس شهادت شخصی، بر زنای ابوسفیان با سمیه]، زیاد را به فرزندان پدرش ملحق نمود، و چنین مردمان بی ریشه‌ای را بر جان و ناموس مردم، مسلط کرد، فرمودند:

«... أَ وَ لَسْتَ الْمُدَّعِي زِيَادَ ابْنَ سُمَيَّةَ الْمَوْلُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ

فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ تَعَمُّداً وَ تَبِعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ. ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ يَقْطَعُ أَيْدِيَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَرْجُلَهُمْ وَ يَسْمُلُ أَعْيُنَهُمْ وَ يَصْلِبُهُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَيْسُوا مِنْكَ.»

«آیا تو همان کس نیستی که مدعی شدی که زیاد بن سمیه که در خانهٔ ثقیف متولد شد[با اقامهٔ شاهد بر زنای ابوسفیان با سمیه مادر زیاد] فرزند پدرت است؟ در صورتی که پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: فرزند از صاحب فراش است و زناکار را باید سنگباران نمود. تو سنت پیامبر اسلام ﷺ را عمدا رها نمودی و از هوا و هوس خود متابعت نمودی!! بدون اینکه هدایتی از خدا داشته باشی.

سپس آن زنازاده را (زیاد بن سمیه) بر عراق و بصره مسلط کردی تا دست و پای مردم را قطع نماید، و چشم آنان را از حدقه درآورد، و ایشان را بر شاخه‌های درخت خرما به دار بزند! گویا تو از این امت نیستی و آنان هم از تو نیستند!! »

معنی این سخن آن است که: ای معاویه، تو جوری رفتار می‌کنی که گویا نه تو از این مردمی، نه این مردم از تو هستند. اگر تو از این مردم و اینان از تو بودند، درد این مردم تو را به درد می‌آورد. تو قلب تپندهٔ این مردم نیستی. تو مغز ساختگی و مصنوعی حاکم بر این پیکر هستی. تو از این مردم نیستی و این مردم از تو نیستند. اگر تو از این مردم بودی و این مردم از تو بود، شکم های گرسنهٔ اینان، نمی‌گذاشت سیر بخوابی، و تن‌های خستهٔ این مردم، آرامت نمی‌گذاشت، و دل‌های آزردهٔ ایشان، قرارت نمی داد. کأنّه تو از این مردم نیستی، و مردم از تو نیستند.

سر و قلب پیکر اسلام اباعبد الله الحسین ﷺ است که اگر خاری به پایی برود، مغز و قلب او قرار ندارد. سر و قلب پیکر اسلام آن کسی است که ظهر سوزان، تازیانه به دست گرفته بیرون آمده است، می‌گویند یا علی ﷺ کجا می‌روی، می‌گوید می‌روم تا داد مظلومی را از ظالمی بستانم. سر و قلب پیکر اسلام آن کسی است که

وقتی سر سفره می‌نشیند می‌گوید دخترم ظرف شیر را بردار، نمک را بگذار که هر کس امشب سر سفره بنشیند، سفره من از او رنگین تر نباشد.

«أَ وَ لَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمُ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ أَنِ اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ فَقَتَلَهُمْ وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِينُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ اللهِ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرَفُكَ وَ شَرَفُ أَبِيكَ الرِّحْلَتَيْنِ»

«آیا تو همان معاویه‌ای نیستی که یار قبیله حضرمی‌ها بودی؛ و زیاد بن سمیه برای تو نوشت: قبیله حضرمی‌ها معتقد به دین حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام می‌باشند و تو در نامه ای به زیاد نوشتی: هر کسی را که به دین علی عليه السلام باشد به قتل برسان! و زیاد به دستور تو آنان را کشته و مُثله[1] نمود!! و حال آنکه به خدا قسم دین علی عليه السلام همان دینی است که تو و پدرت به ضربهٔ شمشیرش مسلمان شده‌ای! و در منصب ریاست جلوس کرده‌ای! و اگر دین علی عليه السلام نبود، شرافت و شخصیت تو و پدرت همان دو مسافرت زمستانی و تابستانی[2] بود»

«وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا وَ لَا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُجَاهِدَكَ»

«اما اینکه گفته بودی: من به خودم و دینم و امت حضرت محمّد صلى الله عليه و آله نظری کنم و از تفرقه این امت و اینکه بوسیلهٔ من دچار فتنه گردند بپرهیزم، من فتنه‌ای برای این امت بزرگتر از این نمی‌بینم که تو خلیفهٔ آنان

---

۱. یعنی؛ اعضای بدنشان را جدا کرد.

۲. مراد همان رحلة الشتاء و الصیف است که قریش از مکه به شام سفر نموده تا تجارتی نموده و خود را از گرسنگی نجات دهند!

باشی؛ و نظری را برای خودم و دینم و امت حضرت محمّدﷺ افضل از این نمی‌بینم که با تو جهاد نمایم.»

«... وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنْكِرْنِي وَ إِنْ أَكِدْكَ تَكِدْنِي فَكِدْنِي مَا بَدَا لَكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرَّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ.»

«... اما اینکه نوشته بودی: اگر من منکر تو گردم تو نیز منکر من خواهی شد و اگر حیله کنم تو نیز با من حیله خواهی کرد، تو هر مکر و حیله‌ای که به نظرت می‌رسد در باره من بکن. من امیدوارم که مکر و حیله تو به من ضرری نخواهد رسانید.»

«... فَأَبْشِرْ يَا مُعَاوِيَةُ بِالْقِصَاصِ وَ اسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللهَ تَعَالَى كِتَاباً ﴿لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها﴾[1] ... وَ السَّلَامُ.»

«... ای معاویه! مواظب باش که از تو قصاص خواهد شد و یقین داشته باش که حساب تو را خواهند رسید! بدان خدای توانا نامه اعمالی ترتیب داده که هیچ گناه کبیره و صغیره‌ای نیست مگر اینکه آن را به شمار آورده است! ... و السّلام.»

وصیت امیرمؤمنانؑ به امام حسینؑ

این همان سخنی است که پدر به پسر گفته بود. امیرالمومنینؑ به امام حسینؑ وصیت کرده بود و آن وصیت را در این شب عاشورا بشنوید، و از مکتب حسینی حکمت بگیرید و بروید.

امیرالمؤمنینؑ فرمود:

پسرم تو را وصیت می‌نمایم به تقوای الهی در غنا و فقر، و به کلمهٔ حق در رضا و غضب. یعنی هنگامی که راضی هستی و دمی که غضبناک

---

۱. الکهف (۱۸): ۴۹.

هستی، نگران باش که رضا و غضب، گفتار تو را از حق منحرف نکند. پسرم در روزگار فقر و غنا، میانه روی را از دست مده. فرزند من! نسبت به دوست و دشمن، عدل را اجرا کن. و در مقابل عدل نه دوستی ببین و نه دشمنی ببین.

ای جان به قربان شما چه کردید؟ به خدا دِینتان را به عالم و آدم ادا کردید و رفتید و تا ابد زنده باشید. هم تو پدر زنده باشی، هم تو پسر زنده باشی، هم تو ناطق زنده باشی، هم تو مستمع زنده باشی. این چه بلاغتی است؟ این چه حکمتی است؟ هم در لفظ و هم در معنا قیامت کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«...وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بِئْراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا»

فرزندم! هر آن کس که به ستم شمشیر بکشد با همان شمشیر کشته شود. و هر کس که برای برادرش چاهی بکند در همان چاه بیفتد.

«وَ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنِ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ»؛

پسرم هرکس به رأی خودش معجب شود، گمراه خواهد شد. هر کس به عقل خودش اکتفا کند لغزش پیدا خواهد کرد. هر کس بزرگی به خودش ببندد ذلیل خواهد شد.

«... وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»

کسی که سخن گفتنش بسیار شود، خطایش زیاد شود؛ و کسی که خطایش بسیار شود، حیائش کم خواهد شد؛ و کسی که حیائش کم شود، ورعش کم خواهد شد؛ و کسی که ورعش کم شود، دلش خواهد مرد؛ و کسی که دلش بمیرد، در آتش جای خواهد گرفت.

«...يَا بُنَيَّ بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ»

فرزندم! ستم کردن بر بندگان خدا، بد توشه‌ایست برای معاد.[۱] ۶.

کسی‌که این وصیت از پدر دارد باید این چنین با معاویه حرف بزند.

اعتراف معاویه به پاکی و بی عیبی امام حسین علیه‌السلام

معاویه مجمعی تشکیل داد تا چه در جواب بنویسد. گفتند لکه‌ای بزنید به حسین(علیه‌السلام). او را در نظر مردم از اعتبار ساقط کنید. نشستند فکر کردند چه لکه‌ای بزنند. همه گفتند، باید لکه‌ای بزنیم به حسین(علیه‌السلام). از نظر ساقطش کنیم. خودش گفت: این سخن غلط است. من اگر لکه‌ای زدم به حسین علیه‌السلام، باید فردا به مردم نشان بدهم. به خدا قسم من هر چه نگاه می‌کنم، می‌بینم از سر تا پا عیب ندارد.[۲]

---

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۴، ص۲۳۶.

۲. «فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِيَةُ الْكِتَابَ قَالَ: لَقَدْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَبٌّ [عَلَيَّ] مَا [كُنْتُ] أَشْعُرُ بِهِ فَقَالَ يَزِيدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَجِبْهُ جَوَاباً يُصَغِّرُ إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ تَذْكُرُ فِيهِ أَبَاهُ بِشَرٍّ فِعْلِهِ قَالَ وَ دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَ مَا رَأَيْتَ مَا كَتَبَ بِهِ الْحُسَيْنُ؟ قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: فَأَقْرَأَهُ الْكِتَابَ فَقَالَ: وَ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُجِيبَهُ بِمَا يُصَغِّرُ إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ فِي هَوَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ يَزِيدُ كَيْفَ رَأَيْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأْيِي؟ فَضَحِكَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ أَمَّا يَزِيدُ فَقَدْ أَشَارَ عَلَيَّ بِمِثْلِ رَأْيِكَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَقَدْ أَصَابَ يَزِيدُ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَخْطَأْتُمَا أَ رَأَيْتُمَا لَوْ أَنِّي ذَهَبْتُ لِعَيْبِ عَلِيٍّ مُحِقّاً مَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ فِيهِ وَ مِثْلِي لَا يُحْسِنُ أَنْ يَعِيبَ بِالْبَاطِلِ وَ مَا لَا يُعْرَفُ وَ مَتَى مَا عِبْتُ رَجُلًا بِمَا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ لَمْ يُحْفَلْ بِصَاحِبِهِ [بِهِ]وَ لَا يَرَاهُ النَّاسُ شَيْئاً وَ كَذَّبُوهُ وَ مَا عَسَيْتُ أَنْ أَعِيبَ حُسَيْناً وَ وَ اللَّهِ مَا أَرَى لِلْعَيْبِ فِيهِ مَوْضِعاً وَ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ أَتَوَعَّدُهُ وَ أَتَهَدَّدُهُ ثُمَّ رَأَيْتُ أَنْ لَا أَفْعَلَ وَ لَا أُمْحِكَهُ.»؛ هنگامی که معاویه نامهٔ امام حسین علیه‌السلام را خواند گفت: حقا که در سینهٔ حسین بغض و کینه‌ای است نسبت به من که من آن را نمی‌دانستم! یزید به معاویه گفت: جوابی برای حسین بنویس که او را کوچک کند و در آن پدرش را به فعل شرّش یاد کن! در همین موقع بود که عبد اللّه بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به او گفت: نامه‌ای را که حسین نوشته دیدی؟ گفت: مگر چه نوشته؟ معاویه آن نامه را برایش خواند. عبد اللّه به معاویه گفت: چه مانع شد که جوابی برای حسین بنویسی تا اینک او را کوچک کند؟ عبد اللّه این سخن را برای خوش آمد معاویه گفت. یزید به معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین! نظر من را چگونه دیدی؟ معاویه خندید و به عبد اللّه گفت: یزید هم همین نظر تو را داد. عبد اللّه گفت: نظر یزید صحیح است. معاویه ←

مصباح هدایت و کشتی نجات

به خدا در شهادتِ تو باید عالم خون گریه کند، تویی که معاویه برایت این جور حرف می‌زند. اگر معاویه از زیر پردهٔ بغض و کینه این جور می‌گوید. غیر او وقتی به تو نگاه کند، چه باید بگوید؟

اگر تو آب و گلی همچنان که سایر خلق — گل بهشت مخمّر به آب حیوانی
به هر چه خوبتر اندر جهان نظر کردم — که گویمش به تو ماند، تو خوبتر زآنی
وجود هر که نگه می‌کنم، ز جان و جسد — مرکّبست، و تو از فرق تا قدم جانی[۱]

اگر معاویه این چنین تو را می‌بیند، پیغمبر ﷺ چگونه تو را می‌بیند. پیغمبر ﷺ تو را دید و فرمود: شبی که رفتم به عالم بالا، دیدم به طاق عرش نوشته شده است «إنَّ الْحُسَیْن علیه السلام مِصْبَاحُ الْهُدی وَ سَفِینَةُ النَّجَاة».[۲] دیگر بس است.

شب عاشقان بیدل، چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب، در صبح باز باشد[۳]

دیگر گفتار من تمام است. الآن چقدر از شب گذشته، شاید چنین اوقاتی بوده.

گفت: نظر هر دوی شما خطا است. به نظر شما اگر من بخواهم عیوب علی[علیه السلام] را بگویم مثلا می‌توانم چه بگویم؟ شخصی مثل من نباید عیبی را بگوید که در وجود کسی نباشد، و شناخته شده نباشد. اگر من عیب شخصی را بگویم که مردم آن را نمی‌دانند اعتنایی به آن نشود و مردم آن عیب را موجب خواری نبینند، بلکه آن را تکذیب می‌نمایند. من چگونه عیب حسین را بگویم، در صورتی که به خدا قسم عیبی در وجود او نیست!! نظر من این بود که نامه‌ای به حسین بنویسم و او را تهدید نمایم. سپس این طور دیدم که با وی لجاجت نکنم. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۵۲؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۰ (با اختلاف کم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۱۲.

منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۵، ص۱۲۰.

۱. کلیات سعدی.

۲. رجوع شود به ص۵۷، پاورقی۱.

۳. کلیات سعدی.

... در میان هر یک از این خیمه‌ها، یک عالَم شهد و شکر نهفته بود. اینان نغمهٔ مناجات داشتند.

شب آخر حیات اباعبد الله الحسین علیه‌السلام

امشب شب امام حسین علیه‌السلام است. خطبه‌ای خواند و فرمود: پروردگارا حمدت می‌کنم که ما را به نبوّت گرامی داشتی، به ما علم قرآن دادی. به ما فقه در دین دادی. بارالها ما را از شکرگزاران قرار بده.

بعد که خطبه‌اش را خواند، تکلیف رادمردان را معین کرد. گفت: بروید و امشب را غنیمت بشمارید.[1] و خودش هم رفت به گوشه‌ای. برنامه خودش امشب چیست؟ برنامه خواهرش چیست؟

---

۱. «فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام أَصْحَابَهُ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه‌السلام فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذْ ذَاكَ مَرِيضٌ فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْراً أَلَا وَ إِنِّي لَأَظُنُّ أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.» نزدیک غروب آفتاب امام حسین علیه‌السلام یاران خود را گردآورد، حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید من در آن هنگام بیمار بودم خواستم بدانم پدرم چه بیاناتی با آنان اظهار می‌دارد به همین دلیل نزدیک خیمه‌گاه آن حضرت آمدم چنین شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود: خدا را حمد می‌گویم به بهترین ثناها، و او را بر راحتی و سختی‌هایش ستایش می‌کنم و خدا را شکر می‌کنم که ما را به نعمت نبوت گرامی داشت، و کتاب خود را به ما آموخت و ما را فقیه در دین قرار داد و ما را بینا و شنوا نمود؛ و از شکرگزاران قرار داد! اما بعد من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر و به حقیقت نزدیکتر از خویشاوندان خود نمی‌شناسم. خدا شما را از من پاداش نیک دهد. یاران من متوجه باشید امروز آخرین روز ما بود از دست این مردم و ما فردا (از دست این مردم) به سلامت نخواهیم بود، من به شما اجازه می‌دهم که همه‌تان دسته‌جمعی از این سرزمین خارج شوید و من بیعت خود را از شما برداشتم و اینک شب و تاریک است، آن را شتر خود گردانید. و با کمال آسودگی خود را از چنگال دشمنان برهانید. مقتل الحسین علیه‌السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱۰۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۳؛ إعلام الوری، ←

برنامهٔ خودش، سرکشیدن به حرم، و رسیدگی به اطراف خیمه‌ها بود. برنامهٔ دیگرش قرآن و نماز و دعا و استغفار بود.[۱]

زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا

برنامهٔ خواهرش چه بود؟

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: شب عاشورا من مریض بوده و در بستر افتاده بودم. ولی عمه‌ام زینب کبری علیها السلام در آن شب در حال نماز بود.[۲] ۷۰ - لا اله الا الله-. نزدیک صبح شد. زینب کبری علیها السلام به سراغ برادر رفت. دید در خیمه‌ای یکّه و تنها نشسته است، زانو بغل گرفته، سر روی زانو نهاده است. تا وارد شد، سر بلند نمود و گفت: انا لله و انا الیه راجعون.

پرسید: برادر چرا استرجاع کردی؟ گفت: خواب دیدم.[۳]

→

شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۹۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۱۷؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص۴۳۴.

۱. رجوع شود به ص: ۴۴، پاورقی۱.

۲. قال بعض الأعلام: إنّ تهجّدها لم يترك بحال في مدّة عمرها حتّى في اللّيلة الحادية عشر من المحرّم مع تلك المصائب و الشّدايد كما روي عن السّجّاد عليه السّلام من أنّه رآها في تلك اللّيلة جالسة مشغولة بالعبادة و من أنّها سلام اللّه عليها في اللّيلة العاشرة لم تزل قائمة في محرابها تستغيث إلى ربّها. عيون العبرى، ص۳۰۶.

۳. «حُسَيْنٌ علیه السلام جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبٍ بِسَيْفِهِ إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ سَمِعَتْ أُخْتُهُ الصَّيْحَةَ فَدَنَتْ مِنْ أَخِيهَا فَقَالَتْ يَا أَخِي أَ مَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدِ اقْتَرَبَتْ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام رَأْسَهُ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا فَلَطَمَتْ أُخْتُهُ وَجْهَهَا...» امام حسین علیه السلام جلوی خیمه خود نشسته بود و بر شمشیر خود تکیه زده و سر بر زانو نهاده بود، خواهر آواز خروش لشکر شنید، به نزدیک برادر آمده گفت: برادر آیا این هیاهو و آواز خروش را نشنوی که نزدیک شده؟ امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو به سوی ما خواهی آمد، پس خواهرش لطمه به صورت زد. مقتل الحسین علیه السلام، أبو مخنف ازدی، ص۱۰۴؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۳؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۵۴؛ بحار الأنوار، علامه ←

چه خوش یوسفی که یعقوب به خواب ببیند. آن هم چه یوسفی! و چه یعقوبی! و چه رؤیای صادقی!

عطر خون اباعبد الله الحسین علیه السلام در عرش اعلی

فرمود: خواب دیدم جدم کنار من آمد. ملکی همراهش بود و در دستش شیشه‌ای قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسرم تو شهید آل محمد هستی، اهل آسمان‌ها و اهل ملأ اعلی تو را بشارت گویند پس باید تو امشب برای افطار نزد من باشی. بشتاب و تأخیر مکن. این ملکی است که از آسمان آمده تا خون تو را بگیرد و در شیشه‌ای سبز جای دهد.[1]

یعنی: پسرم! من از این سرزمین نخواهم رفت، مگر خون گلوی تو را با خودم ببرم. ای گل عالم! من گلابگیر آدمیّتم. عطر خون تو، باید عرش را معطر کند.

چون که مبدأ، منتهای سیر ماست
پس در این ره، اول و آخر خداست

لرزش قائمهٔ عرش از خون سید الشهدا علیه السلام

امام ششم علیه السلام فرمود: آن شیشهٔ خون را جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله به بالا برد، به هر آسمانی که رسید لرزید، تا آن را به قائمهٔ عرش خدا برد و در آنجا گذاشت. آن قائمه تا قیامت می‌لرزد.[2] ای حسین! عرش باید در مقابل خون تو بلرزد.

→
مجلسی، ج۴۴، ص۳۹۱.
منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۱۵؛ المنتظم، ابن جوزی، ج۵، ص۳۳۷؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۴، ص۵۶؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص۴۳۲؛ بدایه والنهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۱۹۰.

۱. رجوع شود به مجلس سوم: ص۱۶۴، پاورقی۱.
۲. رجوع شود به مجلس دوم: ص۱۰۸، پاورقی۲.

دلی که مطمئن به یاد خداست، باید عرش در مقابل او بلرزد. ﴿الَّذينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾[۱]. خونی که لنگر آن خون اسم خداست، باید عالم در مقابل او بلرزد. شیشهٔ خون حسین علیه‌السلام گلاب عالم امکان است.

تحفهٔ زمین به آسمان

نزدیک غروب آفتاب مدینه یک پارچه زنده شد. چه خبر است. مردم سراسیمه رو به خانهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دوند. ابن عباس آمد و دید شیون ام‌سلمه بلند است. گفت: چه حادثه‌ای برای حرم رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داده است؟ ...

ام سلمه فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که غبار آلود و مضطرب بودند. گفتم یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله چرا گرد و خاک به صورت شما نشسته است؟ برای چه با چهرهٔ غبار آلوده آمده‌اید؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: امروز فرزندم حسین و اهل بیتش به شهادت رسیدند و الآن بدن حسینم و اهل بیتش را در خاک قبر دفن نمودم.[۲]

---

۱. آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد. رعد: ۲۸.

۲. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهُ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَ أَقْبَلَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُكِ تُصْرِخِينَ وَ تَغُوثِينَ فَلَمْ تُجِبْنِي، وَ أَقْبَلَتْ عَلَى النِّسْوَةِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ قَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَيْحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ. فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكِ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعِثاً مَذْعُوراً، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَ السَّاعَةَ فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ.» ابن عباس گوید که: در آن بینی که من در منزلم خواب بودم ناگاه صدای گریه و فریادی از خانه ام سلمه زوجه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم: من خارج شدم و راهنمای من مرا بسوی منزل ام سلمه برد و مرد و زن اهل مدینه هم متوجه منزل وی شدند. وقتی من به ام سلمه رسیدم به وی گفتم: یا ام‌المؤمنین! تو را چه شده که فریاد می‌زنی و استغاثه می‌کنی!؟ او جواب مرا نگفت. بعدا متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! بیائید مرا در گریه کردن یاری کنید. به خدا قسم آقای شما و بزرگ جوانان اهل بهشت شهید شده. به خدا قسم که سبط و ریحانه پیامبر خدا، حسین کشته شده است. من گفتم: یا ام المؤمنین! تو این موضوع را از کجا دانستی؟ گفت: من اکنون پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در حالی در خواب دیدم که ←

ای حسین بن علی علیه‌السلام به کجا رسیدی؟ به آنجا رسیده‌ای که در مقابل تو عقل، بال و پرش می‌ریزد.

خود ابن عباس نیز می‌گوید در خواب دیدم که یک شیشهٔ خون در دست پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. گفتم: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله این شیشهٔ خون چیست؟ فرمود: خون گلوی فرزندم حسین علیه‌السلام است. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله به عرش رفت. این تحفهٔ زمین است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آسمان می‌برند.[1]

→ ژولیده مو و مضطرب بود. به آن حضرت گفتم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش شهید شدند. من الآن از دفن آنان فراغت یافتم

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس سوم: صفحهٔ۱٦۷، پاورقی۲.

۱. رجوع شود به مجلس سوم: صفحهٔ۱٦٦، پاورقی۱.

پی نوشت:

۱. بعضی از قوانین و احکام یهودیان و مسیحیان در کتب موجودشان:
«وقتی در ابتدای پیدایش انسان، آدم و حوا گناه کردند خداوند برای هر یک جریمه‌ای مقرر کرد و به زن گفت: درد حمل تو را بسیار افزون گردانم با درد، فرزندان خواهی زایید ...» (سفر پیدایش باب ۳)
«در میان هزار مرد می‌توان یک مرد خوب یافت، اما در میان همهٔ زنان یک زن خوب هم یافت نمی‌شود»(جامعه ۷: ۲۸)

۲. [قال رسول الله لابن مسعود]...«يَا ابْنَ مَسْعُودٍ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ يَقُولُ لِذَلِكَ الزَّمَانِ إِنْ كَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ ذِئْباً وَ إِلَّا اَكَلَتْهُ الذِّئْب[الذناب]» پیامبر اکرمﷺ به عبد الله بن مسعود فرمود: ای پسر مسعود زمانی بر مردم بیاید که صبرکنندهٔ بر دینش مانند کسی است که آتش در دست خود بگیرد می‌گوید اگر در این زمان گرگ بود که هیچ، وگرنه گرگان او را می‌خورند. مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص٤٥٠؛ وافی، فیض کاشانی، ج٢٦، ص٢٠٩؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٧٤، ص٩٨.

۳. در زیارت حضرت علی﵇ ایشان را به دین الله خطاب می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ، وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ» مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٢٦٤؛ مزار، شهید اول، ص٦٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٧، ص٣٦٠.
همچنین: «كَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ يَدُورُ فِي سِكَكِ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ وَ هُوَ يَقُولُ عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ يَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَدِّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ فَمَنْ أَبَى فَانْظُرُوا فِي شَأْنِ أُمِّه.» جابر بن عبد اللّه انصاری در کوچه‌های انصار مدینه می‌گشت و این جمله را می‌گفت: علی﵇ بهترین مردم جهان [از اولین و آخرین] است و هر کس منکر باشد کافر است ای انصار، فرزندان خود را به دوستی علی﵇ تربیت کنید، و هر که امتناع کرد، به حال مادر او نظر کنید. امالی، شیخ صدوق، ص١٣٦؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج١، ص١٤٢؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج٣، ص٤٩٣؛ رجال کشی، شیخ طوسی، ج١، ص٢٣٧؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص١٢٤؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج٢، ص٢٦٥؛ وافی، فیض کاشانی، ج٢٣، ص١٣٨١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٣٨، ص٧.
و همچنین: پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «أدّبوا اولادکم علی ثلث خصال حبّ نبیّکم و حبّ اهل بیته و تلاوة القرآن...»؛ فرزندانتان را بر سه چیز تأدیب کنید: دوستی پیغمبرتان، دوستی اهل بیت ایشان و تلاوت قرآن.
منابع اهل تسنن: جامع الصغیر، سیوطی، ج١، ص٥١؛ کنز العمال، متقی هندی، ج١٦، ص٤٥٦؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص١٧٢؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج١، ص٧٤؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج٢، ص٣٦١.

٤. « فخرج نفر من أشراف أهل الكوفة إلى الحسين بن علي[﵇]، فأخبروه الخبر، فاسترجع وشق عليه، فأقام أولئك النفر يختلفون إلى الحسين بن علي[﵇]، وعلى المدينة يومئذ مروان بن الحكم، فترقى الخبر إليه، ←

→

فكتب إلى معاوية يعلمه أن رجالا من أهل العراق قدموا على الحسين بن علي[ﷺ]، وهم مقيمون عنده يختلفون إليه، فاكتب إلي بالذي ترى . فكتب إليه معاوية: لا تعرض للحسين في شيء.»

منبع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتيبه، ص۲۲٤.

۵. «كتب [معاوية] إلى الحسين[ﷺ]: أما بعد، فقد انتهت إلى أمور عنك لست بها حريا، لأن من أعطى صفقة يمينه جدير بالوفاء، فاعلم رحمك الله إني متى أنكرك تستنكرني، و متى تكدني أكدك، فلا يستفزنك السفهاء الذين يحبون الفتنة و السلام. فكتب إليه الحسين[ﷺ]: ما أريد حربك، و لا الخلاف عليك. قالوا: و لم ير الحسن و لا الحسين طول حياة معاوية منه سوءا في أنفسهما و لا مكروها، و لا قطع عنهما شيئا مما كان شرط لهما، و لا تغير لهما عن بر.» اخبار الطوال، ابن قتيبه دينورى، ص۲۲٤ - ۲۲۵.

همچنين: «كتب معاوية إلى الحسين[ﷺ]: أمّا بعد فقد أنهيت إليّ عنك أمور إن كانت حقّا فإني لم أكن أظنها بك رغبة عنها، و إن كانت باطلا فأنت أسعد الناس بمجانبتها، و بحظ نفسك تبدأ، و بعهد الله توفي فلا تحملني على قطيعتك و الإساءة إليك، فإني متى أنكرك تنكرني و متى تكدني أكدك فاتق الله يا حسين في شقّ عصا الأمّة، و أن تردّهم في فتنة فكتب إليه الحسين[ﷺ] كتابا غليظا يعدّد عليه فيه ما فعل في أمر زياد، و في قتل حجر، و يقول له: إنك قد فتنت بكيد الصالحين مذ خلقت؟! فكدني ما بدا لك و كان آخر الكتاب: و السلام على من اتبع الهدى. فكان معاوية يشكو ما كتب به الحسين إليه إلى الناس! فقيل له: اكتب إليه كتابا تعيبه و أباه فيه. فقال: ما عسيت أن أقول في أبيه إلّا أن أكذب و مثلي لا يعيب أحدا بالباطل! و ما عسيت أن أقول في حسين و لست أراه للعيب موضعا إلّا أنّي قد أردت أن أكتب إليه فأتوعّده و أتهدّده، ثمّ رأيت أن لا أجيبه». أنساب الأشراف، بلاذرى، ج۳، ص۱۵۳ - ۱۵۵.

٦. وصية أمير المؤمنين ﷺ للحسين ﷺ: «يَا بُنَيَّ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ كَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ بِالْعَدْلِ عَلَى الصَّدِيقِ وَ الْعَدُوِّ وَ بِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَ الْكَسَلِ وَ الرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِي الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ أَيْ بُنَيَّ مَا شَرٌّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ بِشَرٍّ وَ لَا خَيْرٌ بَعْدَهُ النَّارُ بِخَيْرٍ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ- وَ اعْلَمْ أَيْ بُنَيَّ أَنَّهُ مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ وَ مَنْ تَعَرَّى مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى لَمْ يُسْتَرْ بِشَيْءٍ مِنَ اللِّبَاسِ وَ مَنْ رَضِيَ بِقَسْمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بِئْراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ وَ مَنْ نَسِيَ خَطِيئَتَهُ اسْتَعْظَمَ خَطِيئَةَ غَيْرِهِ وَ مَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ وَ مَنِ اقْتَحَمَ الْغَمَرَاتِ غَرِقَ وَ مَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنِ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ وَ مَنْ خَالَطَ الْعُلَمَاءَ وُقِّرَ وَ مَنْ خَالَطَ الْأَنْذَالَ حُقِّرَ وَ مَنْ سَفِهَ عَلَى النَّاسِ شُتِمَ وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السَّوْءِ اتُّهِمَ وَ مَنْ مَزَحَ اسْتُخِفَّ بِهِ وَ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ أَيْ بُنَيَّ مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ وَ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فَذَاكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ وَ مَنْ تَفَكَّرَ اعْتَبَرَ وَ مَنِ اعْتَبَرَ اعْتَزَلَ وَ مَنِ اعْتَزَلَ سَلِمَ وَ مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرّاً وَ مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ- أَيْ بُنَيَّ عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ وَ الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُهُ أَيْ بُنَيَّ الْعَجَبُ مِمَّنْ يَخَافُ الْعِقَابَ فَلَمْ يَكُفَّ وَ رَجَا الثَّوَابَ

←

→

فَلَمْ يَتُبْ وَ يَعْمَلْ أَيْ بُنَيَّ الْفِكْرَةُ تُورِثُ نُوراً وَ الْغَفْلَةُ ظُلْمَةً وَ الْجِدَالَةُ ضَلَالَةً وَ السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ وَ الْأَدَبُ خَيْرُ مِيرَاثٍ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ لَيْسَ مَعَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ نَمَاءٌ وَ لَا مَعَ الْفُجُورِ غِنًى أَيْ بُنَيَّ الْعَافِيَةُ عَشَرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ وَ وَاحِدٌ فِي تَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ أَيْ بُنَيَّ مَنْ تَزَيَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ فِي الْمَجَالِسِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ عَلِمَ يَا بُنَيَّ رَأْسُ الْعِلْمِ الرِّفْقُ وَ آفَتُهُ الْخُرْقُ وَ مِنْ كُنُوزِ الْإِيمَانِ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى كَثْرَةُ الزِّيَارَةِ تُورِثُ الْمَلَالَةَ وَ الطُّمَأْنِينَةُ قَبْلَ الْخِبْرَةِ ضِدُّ الْحَزْمِ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ يَدُلُّ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ أَيْ بُنَيَّ كَمْ نَظْرَةٍ جَلَبَتْ حَسْرَةً وَ كَمْ مِنْ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً أَيْ بُنَيَّ لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَ لَا مَعْقِلَ أَحْرَزُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ وَ لَا مَالَ أَذْهَبُ بِالْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقُوتِ وَ مَنِ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ تَعَجَّلَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ أَيْ بُنَيَّ الْحِرْصُ مِفْتَاحُ التَّعَبِ وَ مَطِيَّةُ النَّصَبِ وَ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ وَ الشَّرَهُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ كَفَاكَ تَأْدِيباً لِنَفْسِكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ لِأَخِيكَ عَلَيْكَ مِثْلُ الَّذِي لَكَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُورِ بِغَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلنَّوَائِبِ التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ النَّدَمَ مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ الصَّبْرُ جُنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ الْبُخْلُ جِلْبَابُ الْمَسْكَنَةِ الْحِرْصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ وَصُولٌ مُعْدِمٌ خَيْرٌ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ لِكُلِّ شَيْءٍ قُوتٌ وَ ابْنُ آدَمَ قُوتُ الْمَوْتِ أَيْ بُنَيَّ لَا تُؤْيِسْ مُذْنِباً فَكَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ خُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ وَ كَمْ مِنْ مُقْبِلٍ عَلَى عَمَلِهِ مُفْسِدٌ فِي آخِرِ عُمُرِهِ صَائِرٌ إِلَى النَّارِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا أَيْ بُنَيَّ كَمْ مِنْ عَاصٍ نَجَا وَ كَمْ مِنْ عَامِلٍ هَوَى وَ مَنْ تَحَرَّى الصِّدْقَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤَنُ فِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُهَا السَّاعَاتُ تَنْقُصُ الْأَعْمَارَ وَيْلٌ لِلْبَاغِينَ مِنْ أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ وَ عَالِمِ ضَمِيرِ الْمُضْمِرِينَ- يَا بُنَيَّ بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ فِي كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ لَنْ تَنَالَ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى مَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ النَّصَبِ وَ الْبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ وَ الْمَوْتَ مِنَ الْحَيَاةِ وَ السُّقْمَ مِنَ الصِّحَّةِ فَطُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخْذَهُ وَ تَرْكَهُ وَ كَلَامَهُ وَ صَمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ وَ بَخٍ بَخٍ لِعَالِمٍ عَمِلَ فَجَدَّ وَ خَافَ الْبَيَاتَ فَأَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ إِنْ سُئِلَ نَصَحَ وَ إِنْ تُرِكَ صَمَتَ كَلَامُهُ صَوَابٌ وَ سُكُوتُهُ مِنْ غَيْرِ عِيٍّ جَوَابٌ وَ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ بُلِيَ بِجِرْمَانٍ وَ خِذْلَانٍ وَ عِصْيَانٍ فَاسْتَحْسَنَ لِنَفْسِهِ مَا يَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِهِ وَ أَزْرَى عَلَى النَّاسِ بِمِثْلِ مَا يَأْتِي وَ اعْلَمْ أَيْ بُنَيَّ أَنَّهُ مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ وَفَّقَكَ اللَّهُ لِرُشْدِهِ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ بِقُدْرَتِهِ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ.»؛ پسرم ترا وصیت می‌کنم به پرهیزکاری در حال فقر و ثروت و به سخن حق در حال خوشنودی و خشم و میانه روی در حال نیاز و بی‌نیازی، و دادگری بر دوست و دشمن به و عمل در حال شادمانی و کسالت، و خوشنودی از خدا در حال سختی و آسانی. پسرم! بدیی که پس از آن بهشت باشد بدی نیست و خوبیی که بعد از آن آتش باشد خوبی نیست و هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است و هر بلائی در برابر جهنم عافیت است. بدان ای پسرم که هر کس زشتی خویش را ببیند به زشتی دیگری نپردازد، هر کس لباس پرهیزکاری از بدن خارج نماید به هیچ لباسی پوشیده نگردد، هر کس به قسمت خدا خوشنود شود بر آنچه که از دست دهد محزون نخواهد شد، هر کس شمشیر ستم را از نیام کشد خودش به آن کشته گردد، هر کس چاهی برای برادرش بکند خود در آن افتد، هر کس بدَرَد پردهٔ دیگری را عورات خانه‌اش آشکار شود. هر کس گناه خود را فراموش کند گناه دیگری را بزرگ شمارد، هر کس رنج کارها را

←

→

کشد نابود گردد، هر کس در آب فرو رود غرق گردد، هر کس رأی خودش را بزرگ ببیند گمراه گردد. هر کس خود را به خردش بی‌نیاز بیند بلغزد، هر کس خویش را بزرگ شمارد خوار گردد، هر کس رفت و آمد با دانشمندان کند با وقار گردد، هر کس مصاحبت با مردان خسیس و پست کند کوچک شود، هر کس مردم را نسبت به نادانی دهد دشنامش دهند، هر کس به کانونهای بد وارد شود متهم گردد، هر کس شوخی کند سبک شمرده شود.کسی که چیزی را زیاد انجام دهد. شناخته به همان می‌شود کسی که پر حرف باشد خطایش بسیار است، کسی که لغزشش زیاد شود شرمش اندک است و کسی که شرمش اندک است پارسائیش کم است و کسی که پارسائیش اندک است دلش مرده است، دل مرده هم که در آتش است. ای پسرک من هر کس به عیب‌های مردم نگاه کند و و برای خودش راضی شود به آنها احمق است هر کس اندیشه کند عبرت گیرد هر کس عبرت گیرد گوشه‌نشین شود، هر کس گوشه‌نشین شود سالم ماند هر کس شهوتها را واگذارد آزاد است، هر کس حسد را ترک نماید در دل مردم محبت دارد. پسرم بی‌نیازی مؤمن بی‌نیاز بودنش از مردم است، قناعت مالی است که تمام نمیشود، هر کس فراوان به یاد مرگ باشد از دنیا به اندک خوشنود است، هر کس بداند سخن گفتنش جزء کردارش میباشد سخنش اندک شود مگر در جایی که فائده‌ای برایش دارد، پسرم! شگفت از کسی است که از کیفر می‌ترسد و [از گناه] خودداری نمی‌کند امید ثواب دارد ولی توبه و عمل نمی‌کند. پسرم اندیشه نور بهره دهد، غفلت ظلمت آورد و دعوا گمراهی، خوشبخت کسی است که از غیر خود پند بگیرد. بهترین میراث ادب است خوی پسندیده بهترین همراه است، با قطع خویشاوندی افزایش و نموّی نیست، با گناه بی‌نیازی نباشد. پسرم عافیت ده بخش است نُه تای از آن در خاموشی است مگر بیاد خدا و یکی از آنها در واگذاشتن همنشینی با نادانانست، ای پسرم هر کس به گناه و نافرمانی خدا در مجالس زینت کند خداوند او را خوار نماید، هر کس دانش جوید دانا شود. ای پسرم اصل دانش مدارا است و آفتش مدارا نکردن است، از گنجینه‌های ایمان شکیبانیست بر مصیبت‌ها، عفت زینت فقر است، سپاسگزاری زینت ثروت، زیادی دیدار ملامت آورد، آرامش قبل از آزمودن ضد دوراندیشی است، خود بینی بر ناتوانی خرد دلالت میکند، پسرم چقدر نگاه است که پشیمانی آورد، چقدر سخن است که نعمت را سلب می‌کند. پسرم شرافتی بالاتر از اسلام نیست، کرامتی عزیزتر از پرهیزکاری نیست، پناهی بهتر از پارسائی نیست، واسطه‌ای مؤثرتر از توبه نباشد، لباسی زیباتر از سلامتی نیست ثروتی دورکننده‌تر برای تهی دستی از راضی بودن به روزی نیست، هر کس اکتفا کند باندازهٔ کفاف براحتی شتابد و بر زندگی راحتی برمیگردد. پسرم حرص کلید رنج و مرکب سختیها و دعوت‌کننده به فرو رفتن در گناهانست، طمع گردآورنده‌ی بدیها و عیبهاست، کافیست برای تربیت نفست آنچه برای تو ناخوشایند است. از دیگری برای برادرت بر عهد توست مثل آنچه برای تو بر عهده اوست. هر کس در کارها بدون اندیشه عاقبت داخل شود با گرفتاریها هم عنان شود، دوراندیشی پیش از کار ترا از پشیمانی ایمن دارد، کسی که به رأیها رو آورد جاهای اشتباه آن را می‌شناسد شکیبائی نگهداری کند از آسیب رساندنِ تهی دستی، بخل لباس ذلت است، آز نشانه‌ی تهی دستی است، فقیری که سر می‌زند بهتر است از ثروتمند جفاکار، از برای هر چیزی قوت است و فرزند آدم قوت مرگ است. پسرم گنه‌کار را ناامید مکن، چه بسا

←

→

کسی که همیشه با گناه است سرانجامش به خیر پایان یابد. چه بسا کسی که بر عمل خویش رو آورد اما در آخر عمرش عملش را فاسد سازد و به آتش کشیده شود، از آتش [جهنم] به خدا پناه می‌برم. پسرم چقدر گناهکار است که نجات پیدا می‌کند، چقدر نیکوکار است که ساقط گردد، کسی که در پی راستی است. روزیش آسان گردد در مخالفت نفس هدایت است، ساعتها عمرها را کم کند، وای بر سرکشان از [عذاب] احکم الحاکمین و از دانای نهان پنهان کننده. پسرم بد توشه‌ایست برای قیامت ظلم کردن بر بندگان، در هر جرعه‌ای گلوگیریست و در هر لقمه‌ای نیز گلوگیریست هرگز به نعمتی نخواهی رسید مگر به جدایی نعمت دیگر، چقدر نزدیک است آسایش به زحمت، و نیازمندی به نعمت و مرگ به زندگی و بیماری به تندرستی، خوشا به حال آنکه خالص کند برای خدا کردار، دانش و دوستی، دشمنی، گرفتن و واگذاشتن، سخن و سکوت، کردار و گفتارش را، خوشا به حال دانشمندی که عمل دارد و کوشش و می‌ترسد از این که شب بخوابد [و مرگش فرا رسد] پس توشه تهیه کند و مستعدّ [مرگ] گردد. اگر از او بپرسند نصیحت و خیرخواهی کند وگرنه خاموش است سخنش درستی و خاموشی او نه از روی ناتوانی جواب است. وای پس وای بر کسی که گرفتار ناامیدی و ناتوانی و نافرمانیست نیکو شمارد برای خود آنچه را برای دیگری ناخوش دارد، ملامت می‌کند مردم را به آنچه خودش به جا می‌آورد. بدان ای پسرم کسی که سخنش نرم است دوستیش واجب است خداوند ترا توفیق هدایتش دهد و از فرمانبردارانش به نیرویش قرار دهد زیرا که او سخی و بخشنده است.

۷. عالم جلیل و فاضل نبیل، الشیخ الموثق، شیخنا الاستاد حاج شیخ محمد باقر، صاحب کتاب کبریت احمر دام دوامه در بعض نوشتجات خود از بعض مقاتل معتبره نقل نموده و فرمایش حضرت سجاد﵇ که حاصل فرمایشش این است: «در این سفر محنت فرجام شام با ان همه مصیبت و زحمت و مشقت که بر عمه ام زینب وارد آمده مع ذلک نماز شب او ترک نشده». خصائص زینبیه، آیة الله سید نور الدین جزائری، ص۱۲۰.

همچنین: (أمّا زینب) صلوات اللّه علیها فلقد کانت في عبادتها ثانیة أمّها الزّهراء علیها السّلام، و کانت تقضي عامّة لیالیها بالتّهجّد و تلاوة القرآن. قال بعض ذوي الفضل: إنّها صلوات اللّه علیها ما ترکت تهجّدها للّه تعالی طول دهرها حتّی لیلة الحادي عشر من المحرّم. (قال) و روي عن زین العابدین علیه السّلام أنّه قال: رأیتها تلك اللّیلة تصلّي من جلوس، و عن الفاضل القائیني البیرجندیّ عن بعض المقاتل المعتبرة عن مولانا السّجّاد علیه السّلام أنّه قال: إنّ عمّتي زینب مع تلك المصائب و المحن النّازلة بها في طریقنا إلی الشّام ما ترکت نوافلها اللّیلیّة، عن الفاضل المذکور أنّ الحسین علیه السّلام لمّا ودع أخته زینب علیها السّلام وداعه الأخیر قال لها: یا أختاه! لا تنسیني في نافلة اللّیل، و هذا الخبر رواه هذا الفاضل عن بعض المقاتل المعتبرة أیضا. زینب الکبری، علامه نقدی، ص۵۸.

همچنین: در بحر المصائب از امام زین العابدین علیه السّلام روایت مذکوره را چنین نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «عمه‌ام زینب با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا به شام به نافله شب قیام و اقدام داشت و با آن حال گرفتاری و پرستاری عیال و تحمل زاری اطفال و تفقد احوال جمعی پریشان روزگار، از مراسم ←

→

عبادت غفلت نداشت. اما در یکی از منازل نگران شدم؛ نشسته به نماز نافله اشتغال داشت. من سبب این ضعف را پرسیدم. گفت: سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می‌دهم و امشب از نهایت گرسنگی، قدرت به پای ایستادن ندارم. چه آن مردم نکوهیده خصال، بر اهل بیت بسیار سخت می‌گرفتند.». ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۴۰.

همچنین: «قالت فاطمة بنت الحسین علیها السلام: و أمّا عمّتي زینب، فإنّها لم تزل قائمة في تلك اللّیلة في محرابها تستغیث إلی ربّها». فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام فرمود: اما عمه ام زینب علیها السلام در شب عاشورا پیوسته در محراب خود قیام نموده بود و به سوی پرودگارش استغاثه می‌نمود. مثیر الاحزان، شیخ الشریف(سبط صاحب جواهر)، ص۵۶؛ زینب الکبری، علامه کبری، ص۱۹؛ ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۴۰؛ ناسخ التواریخ حضرت زینب، ج۱، ص۴۲.

مجلس ششم:

اباعبدالله الحسین علیه السلام پرچم دار توحید در محبت

اباعبدالله الحسین علیه السلام، پرچم دار توحید در محبت

مراتب توحید

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم؛ ﴿یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[1].

مبنای دین مقدّس اسلام بر توحید خداست[1]. توحید دارای درجات و مراتبی است و مردم در اثر امتیاز علم و عقلشان به آن مراتب و درجات نائل می‌شوند.

توحید ذات

اوّل مرتبهٔ توحید توحید ذات خداست و معنای این کلمه این است که پروردگار مرکب از اجزاء نیست، نه اجزاء خارجی، نه اجزاء ذهنی و عقلی، و این مرتبه از توحید در کلمهٔ «أحد» در ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾[2] گنجانده شده است.[2]

توحید صفات

مرتبهٔ دوم توحید، توحید در صفات خداست و معنای این توحید این است که صفات حق عین ذات اوست. خدا علم است و قدرت، و تمام کمالات عین ذات

---

۱. ای نفس مطمئنّه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، الفجر(۸۹): ۲۷و ۲۸.

۲. بگو: او خدایی است یکتا. الإخلاص(۱۱۲): ۱.

است و ذات عین کمالات. آن ذات ذاتیست که علم را پیدا نمی‌کند بلکه ذات او عین علم است[۳]. غیر خدا موجودیست که دارای قدرت است ولی ذات خداوند عین قدرت است[۴]. پس در این‌جا صفات با ذات یکی است و معنای توحید در درجهٔ دوّم این است.

توحید در اسماء حسنی

مرتبهٔ سوّم در توحید عبارت است از این‌که بشر در مقام اسماء حُسنی موحّد باشد. توحید در اسماء حسنی یعنی چه؟ یعنی هر اسم کمالی به حقیقت معنی و تمام معنای کلمه، منحصر به خدا است. عالم و قادر و حیّ و مرید و مدرک اوست. و غیر او نه عالمی است نه قادری است و نه زنده ای همه زنده به او هستند، او زنده به خود؛ همه توانا به او هستند، او توانا به خود؛ همه دانا به او هستند، او دانا به خود؛ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾[۱].

و این معنای توحید در مرتبهٔ سوّم یعنی در اسماء حسنی است.

توحید در حکم

مرتبهٔ چهارم در توحید، مرتبهٔ توحید حکم است. تمام عالم اسلام باید از مکتب شیعه درس توحید بگیرد و تمام مراتب توحید به برکت بیانات اولیاء این مذهب به بشر آموخته شد و کلمهٔ «لا إله إلّا الله» به تمام بطونش برای مردم تفسیر شد.

معنای توحید در حکم این است که هیچ موجودی حقّ حکم و حقّ فرمان ندارد.

---

۱. و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید. الأعراف(۷): ۱۸۰.

امام صادق﵇ ذیل آیهٔ شریفه فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَايَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» سوگند بخدا مائیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد. کافی، کلینی، ج۱، ص۱٤٤؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص٤۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص٦۱۷، بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۱، ص٦.

فرمانده فقط یکی است و جز او همه فرمانبرند؛ و آمر یکی است و غیر از او همه مأمورند؛ و حاکم یکیست و غیر از او همه محکوم‌اند ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾[1] و هر حکمی و هر ولایتی باید به خدا منتهی بشود. اگر حکم منتهی به خدا شد، تمام است و الّا عین شرک است و این مرحلهٔ چهارم در توحید است.

توحید در عبادت

مرحلهٔ پنجم در توحید، توحید در عبادت است. معنای توحید در عبادت این است که پرستش منحصر به ذات پروردگار است و معبود یکی است و جز او، هرچه و هرکه هست، همه و همه عابدند و هر چه در آسمان و زمین است ﴿آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا﴾[2] از شخص اوّل عالم تا ارذل موجودات همگی برای یک معبود سکّهٔ عبودیّت به سینه زدند و اوست معبود به حق و این مقام، مقام توحید در عبادت است.[3]

توحید در عمل

مرحلهٔ ششم در توحید عبارت از توحید در عمل است. توحید در عمل عبارت از این است که باید کار برای خدا باشد و هر کاری که جز برای خدا باشد آن کار عاطل است و باطل.[3] معنای توحید عملی این است که هر کاری باید از غیر خدا خالص شود. این هم یک مرتبه از توحید است.

---

۱. فرمان جز برای خدا نیست. الأنعام(٦): ۵۷.

۲. بنده‌وار به سوی [خدای] رحمان می‌آید. مریم(۱۹): ۹۳.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ مَنْ أَشْرَكَ مَعِي غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً.»؛ خدای عز و جل می‌فرماید: من بهترین شریکم، هر کس در عملی که انجام میدهد، دیگری را شریک من سازد من آن را نپذیرم [و برای آن دیگری قرار می‌دهم] جز عملی که خالص برای من باشد. محاسن، برقی، ج۱، ص۲۵۲؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۳۵۳؛ فقه الرضا علیه السلام، علی ابن بابویه قمی، ص۳۸۱؛ کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۹۵؛ مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص٤١؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص٤٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٩، ص۲۸۸.

توحید در فعل

در قبال این مرتبه، توحید فعل در حق است که او هم یک مرتبه از توحید است. جای این مرتبه از توحید، بعد از توحید ذات بود ولی آن را در این‌جا بیان می‌نمایم تا تناسب بین فعل خالق و خلق را حفظ کنم.

معنای توحید فعل خدا این است که خداوند به خودش کار کننده است[۱] و مستمدّ از هیچ موجودی نیست. خالق و رازق و محیی و مُحیط خود اوست و هیچ مخلوقی مدد پروردگار نیست، و خداوند اعلی و اجل و اکبر از این است که از مخلوق خودش استمداد کند.[۲]

أزمّة الأمور طُرّاً بیده و الکلّ مستمدّةٌ من مَدده[۳]

این هم یک مرتبه از توحید.

توحید در محبّت

مرتبهٔ هشتم، آخر مرتبه از توحید است که اگر بشر به آن مقام رسید دیگر توحیدش کامل شده است.

بعد از توحید در ذات بعد از توحید در صفات بعد از توحید در مقام افعال بعد از توحید در اسماء بعد از توحید در حکم بعد از توحید در عبادت بعد از توحید در تمام اعمال، نوبت می‌رسد به عالی‌ترین مرتبهٔ توحید، و آن عبارت است از توحید در

---

۱. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ و شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کُشت. و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند. الأنفال(۸): ۱۷.

۲. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِين﴾. همانا که خدا از جهانیان بی نیاز است. آل عمران(۳): ۹۷.
همچنین: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیازِ ستوده است. فاطر(۳۵): ۱۵.

۳. زمام تمام امور به دست اوست و همه موجودات از مدد او یاری می‌جویند.

محبّت؛ یعنی بشر وقتی حقیقتاً موحّد شده که در قلب و مغزش، یعنی در آنجا که کانون مهر و محبّت و دوستی است، به جز یک محبوب و به جز یک مقصود نباشد.[۸]

هست آیین دو بینی ز هوس　　قبلهٔ عشق یکی باشد و بس

به این‌جا که رسید توحید کامل می‌شود. از نظر مکتب تشیّع توحید عبارت از این است. این تفسیر کلمهٔ توحید، به بیان آن کسانی است که پیغمبر ﷺ هنگام از دنیا رفتنش فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتِي أهلَ بَيتِي إِنْ تَمَسَّكتُم بِهِما لَنْ تَضِلّوا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض».[۱] [۹]

---

۱. في المناقب: عن أحمد بن عبد الله بن سلام، عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الظهر ثم أقبل بوجهه الكريم إلينا فقال: معاشر أصحابي أوصيكم بتقوى الله و العمل بطاعته، و إني أدعى فأجيب، و إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، إن تمسكتم بهما لن تضلوا، و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.» شرح إحقاق الحق، مرعشی نجفی، ج۹، ص۳۴۱؛ منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۱۱۲.

همچنین: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِي كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانْظُرُوا بِمَا ذَا تَخْلُفُونِّي فِيهِمَا.» ابو سعید خدری از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند(کنایه از رحلت) و اجابت کنم و من در میان شما دو چیز نفیس باقی می‌گذارم؛ کتاب خدای تعالی و عترتم، کتاب خدا رشته‌ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آن دو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می‌سازید؟ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۳۵؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۹۰ العمدة، ابن بطریق، ص۷۲؛ الطرائف، سید ابن طاووس، ص۱۱۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۱۰۸.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص ۳۲۹؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ح۱۳۸۳؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج ۵، ص ۲۱۵؛ مسند ابن الجعد، علی بن الجعد بن عبید جوهری، ص ۳۹۷؛ معجم الأوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۱۰۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج ۱۲، ص ۲۳۲؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۶.

تمام مراتب توحید از توحید ذات خدا شروع می‌شود تا می‌رسد به توحید در محبّت. معنای توحید در محبّت این است که بشر موحّد باید دوستی‌اش به خدا منتهی بشود. معنای این کلمه این است که باید علی علیه‌السلام را دوست داشته باشی، چون علی علیه‌السلام حجّت خداست و باید دوست‌دار علی علیه‌السلام باشی چون علی علیه‌السلام منصوب از طرف خداست.[۱۰] معنای توحید در تمام مراتب عبارت از این است. وقتی بشر این‌جا رسید توحیدش کامل است. این است توحید در مذهب شیعه.

آن گروه بی عقل و اندیشه که خیال می‌کنند شیعیان مُهر را می‌پرستند درکشان چون درک چهارپایان است!! توحیدی که من امروز بیان نمودم، مغز توحید مذهب شیعه است و این توحیدی است که در عالم ابداً وجود ندارد الّا در اسلام.

تفسیر توحید به زبان امیر مؤمنان علیه‌السلام

این توحید تفسیر نشده است الّا به زبان آن کسی که باب مدینهٔ علم است «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا».[۱۱(۱)] او بشر را به این مرحله از توحید رساند و انسان را به

---

۱. «قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أنا مدینة العلم و علیّ بابها».

این روایت با عبارات مختلف در این منابع آمده است: تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص۶۳۰؛ مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۵۵۸؛ امالی، شیخ صدوق، ص۴۲۵؛ توحید، شیخ صدوق، ص۳۰۷؛ خصال، شیخ صدوق، ص۵۷۴؛ عیون أخبار رضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۱۱؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۴۳۰؛ مجازات نبویه، شریف رضی، ص۲۰۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۳۳؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۳۸؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج۱، ص۲۰۱؛ تعجب، أبی فتح کراجکی، ص۶۱؛ أمالی، شیخ طوسی، ص۵۵۹؛ تنبیه الغافلین، إبن کرامه، ص۲۹؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۸؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۱۰۲؛ خرائج و الجرائح، راوندی، ج۲، ص۵۴۵؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۱۱۱؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۱، ص۵۰۷؛ کشف الغمه، إربلی، ج۱، ص۱۱۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۵۱؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۶۶؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور أحسائی، ج۴، ص۱۲۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۳۴.

منابع اهل تسنّن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۱۱، ص۵۵؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه‌السلام، ابن مردویه ←

آنجایی رساند که بگوید خدا ذات بسیط قدّوسی است که تمام موجودات مستمدّ از اوست. صفات او عین ذات و ذات او عین صفات است. او بشر را به جایی رساند که بشر جز به خدا عالِم نگوید، جز به خدا قادر نگوید، جز به خدا حیّ نگوید، بقیّه چه هستند؟ بقیّه جاهل عالم نما، بقیّه عاجز قادرنما، بقیّه مردهٔ زنده‌نما، مثل سرابی که لب تشنه، آبش می‌پندارد و گرنه عالم به تمام معنای کلمه، قادر به تمام معنای کلمه، زنده به تمام معنای کلمه، پاینده به تمام معنای کلمه، اوّل و آخر و ظاهر و باطن، جبّار و متکبّر و مهیمن و عالم غیب و شهود و خالق ملک و ملکوت یکی است. بشر در آن هنگام که به این توحید رسید، کامل می‌شود. وقتی که بگوید «لا إله إلّا الله» بعد از گفتن «لاإله إلّا الله» بگوید﴿لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾[1] یعنی منحصراً اسماء حُسنی برای خداست. بعد از آن بشر هنوز کامل نیست مگر بگوید ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ یعنی منحصراً معبود اوست، بعد از آن هم هنوز کامل نیست مگر این‌که بگوید ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[2] یعنی جز تو شایسته نیست که ما از او مدد بگیریم، ولی بشر هنوز کامل نیست مگر وقتی برسد به جایی که هر حولی و هر قوّه‌ای هست، همه را از او ببیند

اصفهانی، ص۸۵؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۱۰۲؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۳، ص۱۸۱؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱۰۴؛ مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص٦٤؛ الفایق فی غریب الحدیث، زمخشری، ج۲، ص١٦؛ مناقب، موفق خوارزمی، ص۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج٤۲، ص۳۷؛ أسد الغابه، ابن أثیر، ج٤، ص۲۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۷۵، و ص۱۲۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۷، ص۲۱۹؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی وآله، بری، ص۷۱؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج٤، ص۱۲۳۱؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج۱، ص۱۱۰؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص٤۷؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۹، ص۱۱٤؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۷، ص۲۹٦؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام، باعونی شافعی، ج۱، ص۷٦؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج۱، ص۲۰٤؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج۱، ص٤۱۵؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱، ص۵۰۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص۱٤۸؛فیض القدیر، مناوی، ج۳، ص٦۰؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۲۰۳.

۱. و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، الأعراف(۷): ۱۸۰.

۲. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ فقط و فقط تو را می‌پرستیم، و به جز تو از کسی یاری نجوییم. الفاتحة(۱): ۵.

«لاحول و لا قوّة إلّا بالله». باز این آدم هنوز توحیدش کامل نیست. وقتی توحید کامل می‌شود که دیگر مهری در دل و محبّتی در قلب نماند و سویدای دل از هر عشقی خالی بشود، نه عشق زن و نه مهر فرزند[۱۲]* و نه عشق مقام و نه مهر مال، و هنوز توحید کامل نیست مگر آن وقتی که عشق بهشت از سر برود و محبّت حور و قصور از مغز برود. آن وقت می‌رسد به توحید در محبّت.

ابا عبد الله الحسین علیه السلام علمدار توحید در محبّت

یک چنین بشری علمدار توحید است. آن کسی که امروز سرش بالای نیزه رفت[۱] در چنین مقامی است. امام حسین علیه السلام آن کسی است که می‌گوید: من خدا را به عشق بهشت و برای ترس از عذاب نپرستیدم. من فقط خدا را به عشق خود خدا و برای خود خدا پرستیدم[۲] و آنچه خدا فرمود انجام دادم.

من آن خدا پرستم که اگر مرا به جهنّم بسوزاند یا به بهشت غرق نور کند، در نظر من یکسان است و هر جا رضای او باشد من آنجا خوشم.

تنها مغز عالم وجود و تنها گوهر این صدف کسی است که امروز کشته شد، همان کسی است که دعای عرفه از او به یادگار مانده و این دعا شأنش اجلّ است از این که فکر بشر به آنجا برسد. دعای امام حسین علیه السلام آن دعائی است که باید عیسی بن مریم علیه السلام بخواند و بفهمد، باید ابراهیم خلیل علیه السلام بخواند و بفهمد.

خدا را به خدا شناختن

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه توحیدی مجسّم کرده که عقل ابراهیم خلیل علیه السلام را

---

۱. «أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى خَشَبَةٍ» به درستی که اول سری که بر فراز نی کشیده شد، رأس مقدس حسین بن علی علیه السلام بود. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۶۰.
منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۱۹.

۲. رجوع شود به مجلس سوم: ص۱۵۹، پاورقی۳.

حیران می‌کند، کجا؟ آنجایی که می‌گوید پروردگارا «أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ»[۱] امام حسین علیه‌السلام یک چنین کسی است می‌گوید پروردگارا همه از مخلوقات پی به تو می‌برند، یعنی مردم نگاه می‌کنند که در یک نطفهٔ گندیده آثار صنع تو چه کرده و در گردش ستاره‌ها حکمت تو چه کرده و در نباتات و حیوانات، تقدیر و علم و قدرت تو چه آثاری به وجود آورده، همه به این‌ها نگاه می‌کنند و به تو پی می‌برند ولی من آنم که از خودت به تو پی می‌برم و این کائنات کوچک‌ترند از این‌که برای من راهنمای تو باشند. پروردگارا من به تو عالَم را می‌بینم نه عالَم را به تو. این‌جاست که ابراهیم خلیل علیه‌السلام زانو به زمین می‌زند.

عالم باید بر حسین بن علی علیهماالسلام گریه کند امروز از نظر عقل باید این را بفهمیم یعنی اگر بشری عالم و دانا باشد، حکیم و عارف باشد، آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان، علم و تقوا، فهم و ادراک، همه باید بر چنین بشری اشک بریزند.

همهٔ کمالات در یافتن خدا

اصلاً امام حسین علیه‌السلام شناخته نشده و هنوز هم بشر استعداد ندارد که او را بشناسد. او کسی است که می‌گوید: «خدایا آن‌کس که تو را پیدا کرد چه چیز را گم کرده، آن‌کس که تو را گم کرد چه چیز را پیدا کرده»،[۲] امام حسین علیه‌السلام در چنین مقامی است. چه کسی حسین بن علی علیهماالسلام را شناخته است؟

این است سرّ این‌که امام زین العابدین علیه‌السلام وقتی حال پدرش را شرح می‌دهد می‌فرماید: روز عاشورا آن گاه که کار بر امام حسین علیه‌السلام دشوار می‌شد و شدّت می‌گرفت، صورت پدر من افروخته‌تر می‌شد و چهرهٔ او مبتهج‌تر می‌شد[۳].

---

۱. رجوع شود به مجلس سوم: صفحهٔ۱۵۸، پاورقی۱.

۲. فرازی از دعای عرفه: «ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ وَما الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ؟». همان.

۳. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ ←

امروز عالم بر امام حسین علیه السلام گریه کرد ولی خودش خنده کنان از دار دنیا رفت.[۱] این است معنای ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[۲]. امام حسین علیه السلام را به منطق عامیانه نشناسید.

گریهٔ ما بر عالم و آدم

امام حسین علیه السلام علی اکبر علیه السلام را که از دست می‌دهد، سر نعش پسرش می‌گوید: پسرم «فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا»[۳] ۰۱۳ تو آسوده شدی، گریهٔ من بر بیچارگی این

بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ»؛ حضرت زین العابدین علیّ بن الحسین علیه السلام فرمود: (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت نگاه بر چهره‌اش می‌افکندند، می‌دیدند او بر خلاف آنان است چرا که آنان هرچه امر، شدید و سخت می‌شد رنگهایشان تغییر می‌کرد و بندهای بدنشان می‌لرزید ولی حسین علیه السلام و چند تن از خواص، رنگ [صورت] شان درخشان و اعضایشان آرام و جانهایشان بی اضطراب بود. اعتقادات فی دین الإمامیه، شیخ صدوق، ص۵۲؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۲۸۹؛ المحجة البیضاء، فیض کاشانی، ج۸، ص۲۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۹۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۵۱.

۱. در آن حال که شمر بر سینه‌اش نشست و شروع کرد به جدا کردن سرش عرض کرد: «هل وافیت بعهدی»؛ آیا ای خداوند من به عهدی که در عالم ذر با تو کردم وفا نمودم؟ یعنی ای محبوب من تو هم به عهد خود وفا کن. پس گناهان شیعیان مرا به من ببخشای پس در آن حال ندایی از عالم بالا به گوشش رسید: که یا حسین دل خوش دار که ماهم به وعدهٔ خود وفا کردیم، پس اینقدر از دوستان تو را بیامرزم که تو خشنود گردی... پس چون آن غرقه به خون این سخن بشنید "تبسم کرد" و گفت «الان طاب لي الموت» الان مردن برایم گوارا شد. چه غم من برای شیعیان بود و اینک به این مژده از دلم زدوده شد. تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله شریف کاشانی، ج۱، ص۲۹-۳۰.

۲. ای نفس مطمئنّه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، فجر(۸۹): ۲۷و ۲۸.

۳. «قال أبو مخنف: لمّا قتل عليّ بن الحسين عليه السلام، صرخن النّساء بالبكاء و النّحيب، فصاح بهنّ الحسين عليه السلام أن: اسكتن، فإنّ البكاء أمامكنّ. و جعل يتنفّس الصّعداء، قال: ثمّ دعا ببردة رسول اللّه، فلبسها، و أفرغ على نفسه درعه الفاضل، و تعمّم بعمامته السّحاب، و تقلّد بسيفه ذي الفقار، و استوى على ظهر جواده، و حمل على القوم، و فرّقهم عنه، و أخذ رأسه، و وضعه في حجره، و جعل يمسح الدّم و التّراب عن ←

مردم است. چرا ما باید گریه کنیم؟ برای خاطر این‌که درخت عالم یک چنین میوه‌ای آورد و این میوه در تندباد حوادث این گونه پرپر شد و روی زمین ریخت و بشریّت نتوانست از این میوه ثمر بگیرد. گریه برای عالم و آدم است و الّا خود امام حسین علیه السلام آن نفس مطمئنّهٔ راضیّهٔ مرضیّه است. این است که توحید به آخر معنای کلمه در اوست و علمداران موحّدان جهان، اصحاب اویند آنان بودند که توحید را برای عالم تفسیر کردند. خدایا به ما توفیقی بده که از این مکتب استفاده کنیم.

مصیبت بیگانگی مردم با امام حسین علیه السلام

مصیبت عبارت از این است که مربّی به این عظمت، و تربیت به این رفعت، و دستگاه تعلیم به این رشد و ارتقاء ولی مردمی که خودشان را به امام حسین علیه السلام وصل نموده و نسبت می‌دهند، این‌گونه از حسین بن علی علیهما السلام بیگانه و این‌طور از سیّدالشهدا علیه السلام آواره‌اند.

→ وجهه، و يقول: يا بنيّ! لعن اللّه قاتلك، ما أجرأهم على اللّه و رسوله. و هملت عيناه بالدّموع حزنا لمصابه، ثمّ إنّ الحسين علیه السلام وضع ولده في حجره، و قال: يا ولدي[يا بنى]! أمّا أنت فقد استرحت من همّ [كرب] الدّنيا، و غمّها، و سرت إلى روح، و ريحان، و جنّة، و رضوان، و بقي أبوك لهمّها، و غمّها، فما أسرع لحوقه بك [اللحوق بك]». هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید زنان صدا به شیون بلند کردند، سید الشهدا علیه السلام فرمود: "ساکت باشید که بعد از این گریه بسیار خواهید نمود." [امام حسین علیه السلام خود را به سر نعش فرزندش علی رسانید] و سر علی اکبر علیه السلام را گرفت و آن را در دامن خود گذاشت و خاک و خون را از صورت جوانش پاک می‌کرد و می‌فرمود: "ای فرزند! خدا لعنت کند قاتل تو را؛ چه بسیار جرأت کردند بر خدای و رسول او." و اشک چشمهای آن حضرت علیه السلام به خاطر حزن از آنچه به علی اکبر علیه السلام اصابت کرده بود فرو ریخت، سپس حسین علیه السلام فرزندش را در دامن خود نهاد و فرمود: تو ای فرزندم آسوده شدی ازهمّ و غمّ دنیا و شتافتی به سوی راحت و ریحان و جنت و رضوان؛ و باقی ماند پدر تو برای همّ و غمّ دنیا و چه بسیار زود است که به تو ملحق شود.» مقتل أبی مخنف (مشهور)، ص۸۱- ۸۳؛ منتخب،طریحی، ج۲، ص۴۴۳- ۴۴۴؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰- ۳۷۱؛ (ترجمه اسرار الشهاده: ج۲، ص۱۲۰۱)؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۴۹۲؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۲۸- ۳۲۹.

تناسب با امام حسین علیه‌السلام

جوانان و پیرمردان و زنانی که حرف مرا می‌شنوید، این انبوه جمعیّت که در این حسینیّه، بالا و پایین را پر کرده و خیابان را مسدود کرده و در این خیابان پشت حسینیّه روی خاک نشسته‌اید، به تمام این جمعیّت می‌گویم: باید جمعیّت با اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، در چنین مقامی تناسب پیدا کنند تا از او استفاده نمایند. تناسب چیست؟

این شیشه‌ای که می‌بینید اگر این شیشه در دل سنگ بود هرگز روشن نمی‌شد. اگر این شیشه از دل سنگ درآمد و آب شد ولی جدا از سیم برق بود. این شیشه هرگز نور نمی‌گرفت.

معنای تناسب این است که این شیشه باید از دل سنگ درآید و آن کدورت‌ها سیاهی‌ها، چرک‌ها از او گرفته شود، بعد که گرفته شد، آن‌وقت باید خودش را به کانون نور وصل کند. تا اتّصال به کانون نور پیدا نکند و لو صفا پیدا کند باز روشن نخواهد شد.

تقوا و دوری از تیرگی گناه، مقدمهٔ وصل شدن به امام حسین علیه‌السلام

جان سخن دو کلمه است ای مردم دل شما جمعیّت تا وقتی که با سنگ معصیت و گناه همنشین است تا وقتی که با تیرگی نافرمانی خدا همنشین است، ممکن نیست از حسین بن علی علیهماالسلام نور بگیرد. دلی که می‌خواهد از امام حسین علیه‌السلام نور بگیرد، از این شیشه که از کارخانهٔ برق نور می‌گیرد کمتر نیست. این شیشه اگر سنگ را از خود جدا نمی‌کرد، کجا می‌توانست مشعل نور بشود؟ شما مردم باید گناه را از خود جدا کنید امام حسین علیه‌السلام جوهر فضل است، آلوده به ظلم کجا؟ و حسین بن علی علیهماالسلام کجا؟ آلوده به فحشاء کجا؟ حسین بن علی علیهماالسلام کجا؟ آلوده به منکر کجا؟ حسین بن علی علیهماالسلام کجا؟ تارک الصّلوة کجا؟ و آنکسی که دیشب تا به صبح بانگ نماز شبش

عرش را به لرزه آورده بود کجا؟ تناسب باید محفوظ باشد و مردم باید راه تقوا را پیش بگیرند اگر این راهی که گفتم پیش بگیرید بعد مرحلهٔ وصل می‌رسد.

وصل شدن و روشنایی به برق ولایت کبری

مرحلهٔ وصل چیست؟ آنجاست که اعلان کرد اگر کسی عبادت جن و انس را بکند ولی مربوط به شاه سیم ولایت کبری نشود برق نخواهد گرفت[۱] ۰۱۴ اگر این شیشه از دل سنگ درآمد و لامپ درخشان شد، یک میلیون سال در میان انبار الکتریک فروش‌ها باشد، روشنی نخواهد داد. اتّصال به سیم برق لازم است. معنای ولایت این است. «أشهد أنّ علیّاً ولیّ الله» معنایش این است که باید دل ما بعد از صاف شدن، به شاه سیم برق بندگی خدا وصل شود. وقتی به این شاه سیم وصل شد و ارتباط با آن‌کسی که او مربّی و معلّم دین و توحید است، پیدا شد ۰۱۵ آن وقت است که این دل منوّر می‌شود.

برنامهٔ افلاکیان در بیابان کربلا

مثل دیشبی تا صبح در میان بیابان نینوا برنامهٔ ملائکهٔ سماوات بر پا بود. دیشب حرم امام حسین علیه‌السلام عکس فلک بود.

ملائکه در آسمان چهار دسته‌اند: یک دسته در حال رکوع‌اند؛ یک دسته در حال سجودند؛ یک دسته در حال قیام؛ یک دسته در حال قعود.[۲] ۰۱۶

---

۱. رجوع شود به مجلس هفتم، ص۳۲٤، پاورقی۱.

۲. حضرت علی علیه‌السلام در مورد خلقت ملائکه، فرمودند: «...فَتَقَ مَا بَیْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِکَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا یَرْکَعُونَ وَ رُکُوعٌ لَا یَنْتَصِبُونَ وَ صَافُّونَ لَا یَتَزَایَلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لا یَسْأَمُونَ...»؛ [خدای تعالی] برگشود میانه هفت آسمان بلند را، و پر کرد آنها را از فرشته‌های گوناگون، برخی همیشه در سجده‌اند و رکوع ندارند برخی دائم در رکوع که برپا نایستند، برخی صف بسته که از صف به در نشوند، و تسبیح‌گویانی که خسته نشوند. نهج البلاغه، خطبه۱؛ تفسیر المحیط الاعظم، سید حیدر آملی، ص۱۵۰؛ ←

دیشب برنامهٔ خیمه‌ها را اینطور تنظیم کرد. اصحابش بین قائم و قاعد و راکع و ساجد بودند. دیشب در کربلا غوغایی بر پا نمود که اصلاً تاریخ به خود ندیده است. این بزم حسین بن علی علیه‌السلام بود. یک عدّه ایستاده دست به دعا برداشته؛ یک عدّه نشسته در حال تلاوت قرآن و ذکر؛ یک عدّه در حال رکوع؛ یک عدّه در حال سجود؛ «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ»[1] [17]. مانند زمزمهٔ زنبورهای عسل در میان کندوها از اوّل شب تا وقت اذان صبح، زمزمهٔ ذکر و قرآن و استغفار میان خیمه‌ها برقرار بود، دیشب وضع حرم این گونه بود.

اذان شاهزاده علی اکبر علیه‌السلام

مؤذّنش را خواسته و فرمود: تو همه جا برای ما اذان گفتی، از مدینه تا مکّه، از مکّه تا کربلا ولی من امروز صبح از تو یک درخواست دارم. عرض کرد: آقا امر، امر توست؛ فرمان، فرمان توست. از تو به یک اشارت، از ما به سر دویدن.

فرمود: آرزو دارم اذان امروز صبح را با کمال رضایت به پسرم علیّ اکبر علیه‌السلام واگذاری، او امروز اذان بگوید،[2] چون روز آخر است و این روز روز معراج ماست. نماز امروز باید با اذان او شروع شود. یک چنین اذانی و یک چنین نمازی.

اذان صبح گفته شد و نماز اقامه گردید و برنامهٔ امروز شروع شد که عالم را منقلب و جهان را بیچاره کرد و من از برنامهٔ امروز نمی‌گذرم و همگی باید آماده شوند و حدّاکثر فیض را از درگاه سیّدالشهدا علیه‌السلام بگیرند.

مردم! اوّلاً باید بدانید که کجا آمده‌اید؟ و در خانهٔ که را می‌کوبید؟ بیدار باشید! درِ خانهٔ آن کسی آمده‌اید که در روزگار دستی از درگاهش نا امید نرفته است.

→ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ص۱۰۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵٤، ص۱۷۷. منابع اهل تسنن: ربیع الابرار، زمخشری، ج۱، ص۳۱۳؛ مطالب السؤول، ابن طلحه شافعی، ص۱۵٦.

۱. رجوع شود به مجلس اول: صفحهٔ٤٦، پاورقی۱.

۲. رجوع شود به مجلس دوم: ص۱۱۱، پاورقی۱.

امام حسین علیه‌السلام بر کرسی کرامت

امروز در خانهٔ کسی آمده‌اید که وقتی به کرسی کرم می‌نشست، وقتی بر مسند سخاء تکیه می‌داد، اعلان می‌کرد که مردمان گرفتار و حاجتمند، وقتی با من روبرو می‌شوند، حاجتشان را به زبان نیاورند.

چرا؟ برای این‌که وقتی یک محتاج اظهار حاجت می‌کند به اظهار حاجت، عرق خجلت به جبینش می‌نشیند و در سؤال یک ذلّی است و او نمی‌تواند این مذلّت را در چهرهٔ آفریدگان خدا ببیند، لذا می‌فرماید: حوائجتان را در نامه‌ها بنویسید. وقتی در نامه می‌نوشتند و می‌خواستند نوشته را تحویلش بدهند نوشته را تحویل نمی‌گرفت. به غلامش اشاره می‌کرد و می‌فرمود: حاجت، روا هر چه نوشته، نوشته باشد. گفتند آقا ممکن است حوائج، سنگین باشد. چرا نامه‌ها را نمی‌خوانید؟ فرمود: از این می‌ترسم که تا نامه را می‌خوانم دل او مضطرب باشد که آیا حاجتش برآمده است یا نه؟[۱]

لنگر عالم وجود

صاحب امروز چنین کسی است با خدا کار را به آنجا رساند، با خلق هم کار را به اینجا رساند، آنوقت یک چنین بشری لنگر عالم وجود است. او کجا ظاهر می‌شود؟ در عالم دنیا ابداً. دنیا کجا استعداد ظهور او را دارد؟ می‌دانی این مقام چه زمانی ظاهر می‌شود؟

ظهور مقام سید الشهدا علیه‌السلام در غوغای محشر

مقام او آن‌وقت ظاهر می‌شود که غوغای محشر به اعلی درجه برسد. چنان

---

۱. رجوع شود به مجلس سوم: ص۱۶۳، پاورقی۱.

غوغایی بشود که داد «وانفسا» از اوّلین و آخرین بلند بشود.[۱] آن روز شدّت به جایی خواهد رسید که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾[۲] روز قیامت که می‌شود غوغای آن روز آن اندازه بزرگ است که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾[۳]. روز قیامت روزی که اسم مقدّس ﴿الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾»[٤] باید ظهور کند.

پناه اهل محشر به حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام

وقتی همه جمع شدند شدّت محشر به جایی می‌رسد که تمام اهل محشر یکباره به حضرت آدم علیه‌السلام پناهنده می‌شوند و می‌گویند: ای ابوالبشر تو به داد ما برس. آدم می‌گوید: من امروز کاره‌ای نیستم. بروید از حضرت نوح علیه‌السلام استمداد کنید.

همه پروانه‌وار دور مشعل وجود شیخ الانبیا نوح علیه‌السلام جمع می‌شوند و به او می‌گویند: تو به فریاد ما برس. او جواب می‌دهد مگر امروز خلیل لب به درگاه پروردگار بگشاید و کاری کند!

همه پناه می‌برند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام. او می‌گوید: همگی یک‌باره پناه ببرید به کلیم، مگر آن کس که ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾[۵] امروز کاری انجام دهد.

باز همه پناه می‌برند به موسی علیه‌السلام. او حواله می‌دهد به مسیح علیه‌السلام و می‌گوید بروید

---

۱. رجوع شود به مجلس چهارم: ص۲۰۰، پاورقی۱.

۲. ای مردم، از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزلهٔ رستاخیز امری هولناک است، روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو می‌گذارد، . الحج(۲۲): ۱و۲.

۳ . هنگامی که آن واقعه[روز قیامت] به پا شد که در وقوع آن دروغی نیست. الواقعة(٥٦): ۱و۲.

٤ . ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. الحشر(٥٩):۲۳.

٥. »وخدا با موسی آشکارا سخن گفت». النّساء(٤): ١٦٤.

نزد آن کسی که خدا درباره‌اش فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾[۱] مگر او به وجاهتش کاری بکند. همچنان‌که دور عیسی علیه‌السلام جمع شدند، بانگ بر می‌آورد که: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾[۲] من همچنان که در دنیا مبشّر بودم، در این‌جا هم مبشّرم. سِمَت من در دنیا این بود که گفتم: من می‌روم و پس از من فارقلیط[۳] می‌آید. روح حق و راستی می‌آید[٤] و من از خدا آرزو کردم که بند نعلین او را ببندم امروز هم پناه به او ببرید.

نام احمد نام جمله انبیاست　　چون‌که صد آمد نود هم پیش ماست

---

۱. «ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می دهد، در حالی که (او) در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است. آل عمران(۳): ٤٥.

۲. به فرستاده‌ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم . الصف(٦١): ٦.

۳. اصل این واژه، پریکلوتوس (periklytos) به معنی «ستایش شده» است که مفهوم این واژه، منطبق با معنای نام مبارک محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است. لذا برخی دانشمندان اسلامی بر اساس منابع اسلامی (بحار الأنوار ج۱۵ص ۱۷٦و ۲۱۰)، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان فارقلیط موعود مسیح معرفی کرده‌اند.

بعضی در تعریف این واژه گفته‌اند: فارقلیط یا پارکلیت (parakletos) از زبان یونانی (παράκλητος) گرفته شده‌است که به معنای «کسی است که دلداری می‌دهد: تسلی بخش» یا «کسی که میانجی‌گری می‌کند: شفاعت کننده». این واژه چند بار در عهد جدید، (به ویژه در انجیل یوحنا: ۱۴:۱۶، ۱۴:۲۶، ۱۵:۲۶،۱۶:۷،۲۰:۲۲) ذکر شده‌است. کلیسای قدیم در اثر عدم اطلاع از تطابق واژه فارقلیط با معنای نام مبارک محمد (ستوده شده)، پارکلیت، را روح‌القدس می‌دانست (اعمال رسولان ۱:۵، ۱:۸، ۲:۴، ۲:۳۸) و مسیحیان هنوز این نام را برای روح‌القدس بکار می‌برند.

یکی از شواهد این تطبیق نادرست، آن است که در متن انجیل از فارقلیط، به روح القدسی دیگر، یاد شده است بنابراین نمی‌توان مراد از روح القدس را همان فرشتهٔ وحی گرفت. و شاهد دیگری بر این معنا آن است که در منابع معتبر علمی روایی شیعی، چنین آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای پنج روح می‌باشند که یکی از این ارواح خمسه، روح القدس نام دارد. رجوع شود به: کافی، کلینی، ج۱، ص۲۷۲، ح۲.

٤ . در انجیل یوحنا، ١٤: ١٥- ١٨ از قول حضرت عیسی چنین آمده است: «اگر شما مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست تا «فار قلیط» دیگری به شما بدهد، تا ابد با شما خواهد ماند. او روح حق و راستی است که جهان نمی تواند او را قبول کند: زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد، امّا شما را می‌شناسد، زیرا که نزد شما می‌ماند و در شما خواهد بود».

جمع شدن تمام انبیا علیهم‌السلام و تمام اُمم، به دور خاتم الأنبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله

غوغا آن وقت می‌شود که تمام انبیا علیهم‌السلام با تمام اُمم یکسره دور یک آفتاب فروزان به نام پیغمبر خاتم محمّد بن عبد الله صلی‌الله‌علیه‌وآله[۱] جمع می‌شوند. وقتی انبیا علیهم‌السلام و امم همه یکسر دامن او را گرفتند، آنوقت است که رو می‌کند به جبرئیل و می‌فرماید: جبرئیل الآن برو بگو دخترم فاطمه علیهاالسلام بیاید. زهرا علیهاالسلام باید بیاید و تا او نیاید کار تمام نمی‌شود یعنی چه این کلمه؟

گوهر وجود در دستان فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام

یعنی خزینه‌دار من فاطمه علیهاالسلام است. گنجینه‌دار من فاطمه علیهاالسلام است. من یک گوهری نزد زهرا علیهاالسلام دارم. آن گوهر را باید امروز سر دست بگیرم به درگاه پروردگار ببرم. آن وقت بانوی جهان خواهد آمد. با چه جلالی خواهد آمد؟ بر چه مرکبی سوار خواهد بود؟ بر محملی که ظاهرش از باطن نمایان و باطنش از ظاهر درخشان. در آن کجاوه‌ای می‌نشیند که باطنش عفو پروردگار و ظاهرش رحمت حقّ متعال. در میان آن تشریفاتی که هفتاد هزار ملک زمام مرکبش را می‌کشند[۲] و می‌آورند، آن کسی که دل شب جنازه‌اش را به خاک سپردند[۳] باید نیمهٔ آن روز با آن جلال وارد

---

۱. رجوع شود به مجلس چهارم: ص۲۰۰، پاورقی۱.

۲. رجوع شود به مجلس چهارم، ص۲۰۷، پاورقی۳.

۳. «أنَّ فَاطِمَةَ علیهاالسلام دُفِنَتْ لَیْلا». مناقب الإمام أمیر المؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۱۹۵؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۳۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۱۲۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۳، ص۷۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۹، ص۳۸۹ و ج۴۳، ص۱۸۳.

منابع اهل تسنن: مصنف، ابن أبی شیبه کوفی، ج۳، ص۲۲۶ و ج۸، ص۶۲؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج۸، ص۲۹؛ آحاد و مثانی، ضحاک، ج۵، ص۳۵۵؛ سنن کبری، بیهقی، ج۴، ص۳۱؛ معرفة السنن و الآثار، بیهقی، ج۳، ص۱۶۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۱۶، ص۲۸۰.

محشرش کنند، وقتی می‌رسد مقابل قائمهٔ عرش، یک منبر هفت پایه[۱] در مقام و جایگاه پیامبر ﷺ که «وسیله»[۲] نام دارد، برایش نصب می‌کنند. آن‌وقت است که پیغمبر ﷺ می‌گوید: دخترم دست به دعا بردار. وقتی که فاطمهٔ زهرا ﷺ می‌ایستد، امیرمؤمنان ﷺ لوای تهلیل به دست دارد، یک طرفش جعفر طیّار با لوای تسبیح و یک طرفش اسدالله حمزهٔ سیّدالشهدا با لوای تکبیر،[۳] در این هنگام امیرالمؤمنین ﷺ لوای حمد را برافراشته می‌کند[۴] در یک چنین هنگامه‌ای باید فاطمهٔ زهرا ﷺ

---

۱. رجوع شود به مجلس چهارم، ص۲۰۹، پاورقی۱.

۲. «عن أمیرالمؤمنین قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ تُسَمَّى الْوَسِيلَةَ وَ هِيَ لِنَبِيٍّ فَإِذَا سَأَلْتُمُوهَا فَاسْأَلُوهَا لِي فَقَالُوا مَنْ يَسْكُنُ مَعَكَ فِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَاطِمَةُ وَ بَعْلُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ.» پیامبر خدا ﷺ فرمود: در بهشت، درجه‌ای است که "وسیله" نامیده می‌شود و آن برای پیامبر است. هر گاه آن را خواستید، پس به خاطر من آن را بخواهید. گفتند: چه کسی با شما در آن سکونت دارد؟ فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسین ﷺ. دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۷٦٤؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص٤٥٢.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۲۰۲؛ مناقب علی بن ابی‌طالب، ابن مردویه، ص۱۸۸.

* علامه مجلسی در مورد "وسیله" می‌گوید: «هي[الوسیلة] درجة الشفاعة الکبری " والوسیلة " هي المنبر المعروف الذي یعطیه الله في القیامة.» بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸۱، ص۳۷۵.

۳. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ ... أَنِّي أُعْطَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَرْبَعَةَ أَلْوِيَةٍ فَلِوَاءُ الْحَمْدِ بِيَدِي وَ أَدْفَعُ لِوَاءَ التَّهْلِيلِ لِعَلِيٍّ وَ أُوَجِّهُهُ فِي أَوَّلِ فَوْجٍ وَ هُمُ الَّذِينَ يُحَاسَبُونَ حِسَاباً يَسِيراً وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ عَلَيْهِمْ وَ أَدْفَعُ لِوَاءَ التَّكْبِيرِ إِلَى حَمْزَةَ وَ أُوَجِّهُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّانِي وَ أَدْفَعُ لِوَاءَ التَّسْبِيحِ إِلَى جَعْفَرٍ وَ أُوَجِّهُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّالِثِ ثُمَّ أُقِيمُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى أَشْفَعَ لَهُمْ»؛ پیامبر ﷺ فرمود: فردای قیامت چهار لواء(پرچم) به من داده می‌شود. پس لواء حمد به دست خودم است و لواء تهلیل را به علی ﷺ می‌دهم و اورا در اولین گروه روانه می‌سازم. و آنان کسانی‌اند که حسابشان آسان است و بی حساب داخل بهشت گردند و لواء تکبیر را به حمزه می‌دهم و او را در گروه دوم روانه می‌کنم. و لواء تسبیح را به جعفر طیار می‌دهم و او را در گروه سوم روانه می‌کنم سپس نزد امتم باشم تا برای آنان شفاعت نمایم. تفسیر فرات کوفی، فرات کوفی، ص٥٤٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۷ و ج٤٠، ص٦٥.

٤. امام رضا ﷺ از اجدادش روایت کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «...أَنَا عَلَى دَابَّةِ اللَّهِ الْبُرَاقِ وَ أَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللَّهِ الَّتِي عُقِرَتْ وَ عَمِّي حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتَيِ الْعَضْبَاءِ وَ أَخِي عَلِيٌّ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ وَ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ يُنَادِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»؛ [فردای قیامت] من بر بُراق دابه خدا، برادرم صالح بر شتری ←

دست به دعا بردارد تا عقدهٔ محشر گشوده شود. چه زمانی دست به دعا برمی‌دارد و حساب محشر خاتمه پیدا می‌کند؟

پیراهن غرقه به خون ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام

آن وقتی که دست به طرف قائمهٔ عرش دراز می‌کند به یک دست قائمهٔ عرش را می‌گیرد و به یک دست یک پیراهن کهنهٔ غرقه به خون،[1] آنگاه که آن پیراهن را گرفت ارکان عرش به لرزه می‌آید، این پیراهن چیست؟ این پیراهن چه حساب دارد؟ این پیراهن حسابش این است که تار و پودش با یک خونیِ آغشته شده که آن خون به عشق پروردگار از این عروق بیرون آمده است. این خونِ همان نفس مطمئنه‌ای است که: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾[2].

رضای امام حسین علیه‌السلام

متن قرآن این است بیا به جانب پروردگارت هم راضیه هم مرضیّه. امام حسین علیه‌السلام چه وقت راضی می‌شود؟ امام حسین علیه‌السلام در کدامین هنگام آسوده دل می‌شود؟

→ که خدا فرستاد و قومش آن را پی کردند، و عمویم حمزه بر ناقه عضباء من، و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشت سوار است، در حالی که پرچم حمد در دستش می‌باشد فریاد می‌زند:لا اله الّا اللّه، محمد رسول اللّه ... مسند زید بن علی، ص۴۵۸؛ فضائل امیر المؤمنین علیه‌السلام، ابن عقده کوفی، ص۱۵؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۳؛ خصال، شیخ صدوق، ص۲۰۴؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۴۷۱؛ امالی، شیخ مفید، ص۲۷۳؛ امالی، شیخ طوسی، ص۳۵؛ ص۱۵؛ کفایة الاثر، خزاز قمی، ص۱۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۰۹؛دُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۲۹۲؛ التحصین، سید بن طاووس، ص۵۷۲؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۱۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۳۳.

منابع اهل تسنن: مناقب، خوارزمی، ص۲۹۵؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۱، ص۸۸؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۱، ص۲۳۷.

۱. رجوع شود به مجلس چهارم: ص۲۱۴، پاورقی۱.

۲. ای نفس مطمئنّه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، فجر(۸۹): ۲۷ - ۲۸.

اگر بنا بشود در مجلس عزای یک شخصیتی یک نفر خدمت کند، در آن‌جا عزاداری کند صاحب عزا هنگام ظهر که می‌شود این طرف نگاه می‌کند، آن طرف نگاه می‌کند. این خدمتگزار کجا رفت؟ چرا به دنبال او می‌گردد؟ برای خاطر این‌که صاحب عزا دلش قرار ندارد ببیند آن کسی که از اوّل صبح تا ظهر در عزای او دویده، دست خالی از در خانهٔ او برود.

یا اباعبدالله علیه‌السلام! ای کریم کریمان! ای اقیانوس سخاء! این مردم از مرد و زن، ده روز است که در مجلس عزای تو می‌دوند؛ از این محفل به آن محفل؛ از آن خیمه به این خیمه؛ گاهی پای آن ذکر، گاهی پای این مصیبت؛ دیشب تا به سحر، من گوش می‌دادم، دیدم بانگ: «واحسینا» از این حسینیّه بلند است. همهٔ حسینیّه‌ها دیشب به عشق تو در اضطراب بود.

ای پسر زهرا علیهاالسلام! تو هرگز راضی نخواهی شد که در بهشت تکیه دهی و این‌ها در آتش جهنّم بسوزند. به خدا باید پیراهن غرقه به خون تو مشکل را بگشاید.

صف آرایی لشکر امام حسین علیه‌السلام در عاشورا

دیگر دل‌ها منقلب شد. امروز روز عاشوراست. مردم قلب‌های شما آماده شد. الآن وقت آن است که یک‌سره به کربلا برویم. دیگر معطّل نشوید. وقت باقی نمانده است. ببینیم در کربلا چه خبر و چه داستان است؟ دو سه کلمه از کربلا بگوییم و برویم در خانهٔ خود سیّدالشهدا علیه‌السلام او را در درگاه پروردگار وسیله قرار بدهیم.

صبح امروز کربلا غوغایی بود. خوب توجّه کنید. صف آرائی شد. صف دشمن از میمنه و میسره بسته شد، و میمنه و میسره و قلب صف لشکر امام حسین علیه‌السلام هم بسته شد. یک طرف لشگر زهیر را قرار داد، یک طرف حبیب بن مظاهر را قرار داد، و قلب و علَم را به قمربنی هاشم ابالفضل العبّاس علیه‌السلام سپرد.[۱]

---

۱. «عبّأ الحسین علیه‌السلام أصحابه [بعد] صلاة الغداة، و کان معه اثنان و ثلاثون فارسا و أربعون راجلا، فجعل زهیر ←

دعایی که ارکان عالم را لرزاند

بعد یک نگاهی به این سپاه کرد. خدا می‌داند با خدا چه راز و نیاز کرد؟ دست به دعا برداشت. دعایی را بر فرزندش امام زین العابدین علیه السلام خواند که ارکان عالم را به لرزه در آورد، این دعا یادگار مادرش فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود. در آن دعای عظیم الشأن فرمود: «بِحَقِ یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ وَ بِحَقِ طه وَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ»[1].

→ بن القین في میمنة أصحابه[علی میمنته]، و حبیب بن مظهر في میسرة أصحابه[علی میسرته]، و أعطی رایته[ودفع الرایة الی اخیه] العبّاس بن علیّ أخاه، و جعل البیوت في ظهورهم». مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص۱۱۳؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۵؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸٤؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٥۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲٤۸.دمعة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ص۲۷۸- ۲۷۹؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۷۱؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۳۳۵- ۳۳٦.

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتیبه، ص۲٥٦؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ص۱۸۷؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج٤، ص۳۲۰؛ کامل، ابن اثیر، ج٤، ص٥۹؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۲۸.

۱. «عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِینَ علیه السلام قَالَ: ضَمَّنِي وَالِدِي علیه السلام إِلَی صَدْرِهِ یَوْمَ قُتِلَ وَ الدِّمَاءُ تَغْلِي وَ هُوَ یَقُولُ یَا بُنَیَّ احْفَظْ عَنِّي دُعَاءً عَلَّمَتْنِیهِ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ عَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَّمَهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فِي الْحَاجَةِ وَ الْمُهِمِّ وَ الْغَمِّ وَ النَّازِلَةِ إِذَا نَزَلَتْ وَ الْأَمْرِ الْعَظِیمِ الْفَادِحِ قَالَ ادْعُ: بِحَقِ یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ وَ بِحَقِ طه وَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ یَا مَنْ یَقْدِرُ عَلَی حَوَائِجِ السَّائِلِینَ یَا مَنْ یَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِیرِ یَا منفس [مُنَفِّساً] عَنِ الْمَکْرُوبِینَ یَا مفرج [مُفَرِّجاً] عَنِ الْمَغْمُومِینَ یَا رَاحِمَ الشَّیْخِ الْکَبِیرِ یَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ یَا مَنْ لَا یَحْتَاجُ إِلَی التَّفْسِیرِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي کَذَا وَ کَذَا.» حضرت زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: در روز عاشورا، پدرم در حالی که خون از بدنش می‌جوشید مرا به سینه‌اش چسبانید و فرمود: پسرم، حفظ کن از من دعایی را در موقع نیاز و آنچه مهم است و غم و غصه و مشکلی که پیش می‌آید و امر بزرگ. این دعا را مادرم فاطمه زهرا علیها السلام به من آموخته است و او خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود و وی از جبرائیل آموخته بود. فرمود: بخوان: به حقّ یاسین و قرآن حکیم، و به حقّ طه و قرآن عظیم، ای کسی که توانایی بر نیازهای درخواست کنندگان، ای کسی که به آنچه در ضمیر و باطن است، آگاهی! ای زداینده اندوه دل شکسته‌گان، ای گشاینده غم افسردگان! ای مهربان نسبت به پیرمرد کهنسال، و ای روزی دهنده کودک خردسال! ای کسی که نیازمند به تفسیر و بیان نیست، بر محمّد و خاندان محمّد درود بفرست! دعوات، قطب الدین راوندی، ص٥٤؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۹۲، ص۱۹٦.

خدا را امروز به این دو اسم قسم داد. عـالم را منقلـب کـرد. بعـد راز و نیـازش بـا پروردگار را تمام کرد.

ارکان وجود، بر در خانهٔ معبود

آنوقت ارکان وجود را آمادهٔ رفتن به در خانهٔ معبود کرد. یکی بعد از دیگری رفتند و وظیفهٔ خود را انجام دادند. هر کدام می‌خواهند بروند، اوّل می‌آیند اجازه می‌گیرند.[۱] وقتی اجازه گرفتند، بعد می‌روند دامن خیمهٔ ولـیّ عهـد امامـت را بـالا مـی‌زننـد، بـه جانشینش سلامی می‌کنند و می‌روند. یکی بعد از دیگری آمدند و این برنامه را انجام دادند و رفتند. امام چهارم علیه‌السلام فرمود: مدّتی گذشت دیدم دامن خیمـه‌ام بـالا زده نشـد کسی دیگر وارد این خیمه نشد.

وداع امام حسین علیه‌السلام با ولی عهد امامت علیه‌السلام

همچنان که نگرانم و مضطربم، ناگهان نگاه کردم من نمی‌تـوانم تعبیـر امـام علیه‌السلام را بگویم. جز این نمی‌توانم بگویم که فرمود: ناگهان نگاه کردم، دیدم پـدرم ماننـد یـک مـرغ خـون آلـودی بـالین مـن نشسـته، نفـس مـی‌کشـد، خـون از حلقـه‌هـای زره می‌جوشد،[۲] عمّه‌ام زینب علیهاالسلام هم سر پا بر در خیمه ایستاده، دیگر کسی را ندیدم یک نگاهی به چهرهٔ بابا کرد. تا نگاه کرد، پرسید: پدر جان! عمویم قمر بنی هاشم علیه‌السلام چـه شد؟ خواست بگوید: ای سلطان! چرا تنها بی علمدار آمده‌ای؟! جواب داد: «یا بنیّ! إنّ عمّك قد قتل، قطّعوا یدیه علی شاطئ الفرات» پسرم عمویت کشـته شـد و دو دسـتش را در کنار فرات از بدن جدا نمودند. در آن حال علی بن الحسـین علیه‌السلام چنـان گریسـت کـه

---

۱. رجوع شود به مجلس دوم: ص۱۱۵، پاورقی۱.

۲. «عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ علیه‌السلام قَالَ: ضَمَّنِي وَالِدِي علیه‌السلام إِلَى صَدْرِهِ يَوْمَ قُتِلَ وَ الدِّمَاءُ تَغْلِي...» در روز عاشورا، پـدرم در حالی که خون از بدنش می‌جوشید مرا به سینه‌اش چسبانید. رجوع شود به صفحهٔ قبل.

غش نموده و بیهوش گردید. تا به هوش آمد، سؤالی کرد کـه عقـده راه گلـوی پـدر را گرفت، فرمود: پدر! برادرم علیّ اکبر چه شد؟ سپس فرمود: پدر! حبیب بن مظـاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین چه شدند؟ یک نگاهی به چهرهٔ پسـر کـرد و گفـت: فرزندم دیگر غیر از من و تو کسی باقی نمانده است.[۱]

ای مردم! خجالت نکشید روز شهادت پدر شماست؛ روز عزای پـدر عـالم و آدم است؛ روزی است که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه مثل ابر بهار اشک می‌ریزد.[۲۱]

ای ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه! ای حجّة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه! ای صاحب عـزا! شـما می‌بینـی در این مجلس این‌گونه اشک می‌ریزند.

---

۱. قد رأیت في بعض مؤلّفات أصحابنا:(«أنّه لمّا ضاق الأمر بالحسین علیه‌السلام، و قد بقی وحیدا فریدا، التفـت إلـی خیم بني أبیه، فرآها خالیة منهم، ثمّ التفت إلی خیم بني عقیل، فوجدها خالیة مـنهم، ثـمّ التفـت إلـی خـیم أصحابه، فلم یر أحدا منهم، فجعل یکثر من قول: لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العليّ العظیم. ثمّ ذهب إلی خـیم النّساء، فجاء إلی خیمة ولده زین العابدین علیه‌السلام، فرآه ملقی علی نطع من الأدیم، فـدخل علیـه، و عنـده زینـب تمرّضه. فلمّا نظر علیّ بن الحسین علیه‌السلام أراد النّهوض، فلم یتمکّن من شدّة المرض، فقال لعمّته: سـنّدیني إلـی صدرك، فهذا ابن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قد أقبل. فجلست زینب خلفه، و أسندته إلـی صـدرها، فجعـل الحسـین علیه‌السلام یسأل ولده عن مرضه، و هو یحمد اللّه تعالی. ثمّ قال: یا أبتاه! ما صنعت الیوم مع هؤلاء المنافقین؟ فقـال لـه الحسین علیه‌السلام: یا ولدي! قد استحوذ علیهم الشّیطان، فأنساهم ذکر اللّه، و قد شبّ الحرب بیننا و بیـنهم لعـنهم اللّه حتّی فاضت الأرض بالدّم منّا و منهم. فقال علیّ علیه‌السلام: یا أبتاه! و أین عمّي العبّاس؟ فلمّا سـأله عـن عمّـه، اختنقت زینب بعبرتها، و جعلت تنظر أخیها کیف یجیبه، لأنّه لم یخبره بشهادة عمّـه العبّـاس خوفـا مـن أن یشتدّ مرضه علیه‌السلام، فقال علیه‌السلام له: یا بنيّ! إنّ عمّك قد قتـل، قطّعـوا یدیـه علـی شـاطئ الفـرات. فبکـی علـيّ بـن الحسین علیه‌السلام بکاء شدیدا حتّی غشی علیه، فلمّا أفاق من غشوته، جعل یسأل عن کـلّ واحـد مـن عمومتـه، و الحسین علیه‌السلام یقول له: قتل. فقال: و أین أخي علیّ، و حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجة، و زهیر بن القین؟ فقال له: یا بنيّ! اعلم أنّه لیس في الخیام رجل حيّ إلّا أنا و أنت، و أمّـا هـؤلاء الّـذین تسـأل عـنهم، فکلّهـم صرعی علی وجه الثّری. فبکی علیّ بن الحسین علیه‌السلام بکاء شدیدا»؛ ...پس سیّد الشهدا علیه‌السلام به خیمه فرزنـدش زین العابدین علیه‌السلام بیامد، او را بر نطعی از ادیم افتاده دید بر او داخـل شـد و عمـه‌اش زینـب خـاتون علیهاالسلام را بـه پرستاریش بدید. علی بن الحسین علیه‌السلام چون پدرش را دید، خواست برخیزد. از شدت مرض قدرت نیافت بـه عمه‌اش فرمود: سینه‌ات را تکیه‌گاه من قرار ده. این پسر رسول خدا ست که آمده است. پس زینب علیهاالسلام پشت آن حضرت بنشست و او را به سینه خود تکیه داد. سیّد الشهدا علیه‌السلام از رنجوری پسـرش پرسـش همـی کـرد و امام زین العابدین علیه‌السلام حمد خدای می‌نمود. آن‌گاه عرض کرد: ای پدر! امروز با این گروه منافق چه کـردی؟ ←

سپردن اسم اعظم و مواریث انبیا و سفرا علیهم السلام به امام زین العابدین علیه السلام

سر را نزدیک گوشش آورد «فَأوصَی إلَیهِ بِالإسمِ الأعظَم»[1] سرّ نهایی اسم اعظم را به پسر گفت. سپس سید الشهدا علیه السلام اشاره کرد به خواهرش گفت: خواهر! مواریث انبیا علیهم السلام و آثار اصفیا را بیاور. آهسته آهسته بنا کرد به راز دل گفتن با پسر. گفت: پسرم! یک صندوقی[۲۲] که در آن علوم و صحف و وصایا و سلاح است، به دست امّ سلمه سپرده‌ام و به او گفته‌ام که آنگاه که پسرم آمد و آن صندوق را خواست، صندوق را به او

→

فرمود: ای فرزند! شیطان بر این جماعت مسلط گشت و یاد خدای را فراموش کردند و آتش حرب در میان ما و ایشان که خدا لعنتشان کند افروخته شد؛ چندان که زمین از خون ما و ایشان رنگین شد. علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: "ای پدر! کجاست عمویم عباس؟" چون این سؤال کرد، گریه در گلوی حضرت زینب خاتون علیها السلام گره گشت، و همی در چهره مبارک برادرش نظر می‌کرد تا چه پاسخ فرماید. چه از بیم این که مرض آن حضرت شدید گردد، از شهادت عمویش عباس خبر نداده بودند. پس حضرت سیّد الشهدا علیه السلام فرمود: ای فرزند! عمویت کشته شد، دو دست او را در کنار نهر فرات بریدند. علی بن الحسین علیه السلام چنان بگریست که بیهوش بیفتاد؛ چون به هوش آمد، از هر یک از عموها همی بپرسید و آن حضرت می‌فرمود: کشته شد. از برادرش علی اکبر و حبیب ابن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر ابن قین بپرسید. امام علیه السلام فرمود: دانسته‌باش که در این خیمه‌ها جز من و تو مردی زنده نیست و اما این جماعت که تو از ایشان پرسش می‌گیری، به جمله روی خاک بیفتاده‌اند. امام زین العابدین علیه السلام بسیار بگریست. دمعة السّاکبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص٣٥١- ٣٥٣؛ ناسخ التواریخ، حضرت زینب کبری علیها السلام، سپهر، ج١، ص٢١٧؛ ریاض القدس، قزوینی، ج٢، ص١٢٣؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج٢، ص٢٢-٢٤؛

١. «ثمّ أحضر عليّ بن الحسين علیه السلام و كان عليلا، فأوصى إليه بالإسم الأعظم و مواريث الأنبياء عليهم السّلام، و عرّفه أن قد دفع العلوم، و الصّحف و المصاحف، و السّلاح إلى أمّ سلمة رضي اللّه عنها، و أمرها أن تدفع جميع ذلك إليه». بعد از آن امام حسین علیه السلام حضرت علی بن الحسین علیه السلام را که مریض بود احضار کرد، و به اسم اعظم خدا و میراثهای انبیاء علیهم السلام به آن حضرت وصیّت کرد، و به او فرمود که علوم الهی و صحف و مصاحف و سلاح را به ام سلمه سپرده است، به امّ سلمه هم دستور داد که همه آنها را به علی بن الحسین علیه السلام تقدیم نماید. إثبات الهداه، حر عاملی، ج٤، ص٦٠؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٠٣؛ نفس المهموم، محدث قمی، ٣١٦؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج٢، ص٢١- ٢٢؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص٣١٨.

منبع اهل تسنن: إثبات الوصیه، مسعودی، ص١٦٧.

بده و کسی از این راز خبر ندارد الّا من و او. فرمود: وقتی سفر طی شد، به مدینه رفته و صندوق را از امّ سلمه بگیر.[۲۳]»

زینب کبری علیها السلام جواب‌گوی تمام مباحث دین

بعد فرمود: پسرم! از این تاریخ به بعد زینب علیها السلام کنار توست. هر کس هر حکمی از احکام خدا از تو پرسید، تو حجّت پروردگاری، اما هر کس در دین هر سؤالی از تو کرد، جواب آن سؤال را به عمّه‌ات زینب علیها السلام حواله کن[۱]. جان به قربان آن بانویی که باید جواب گوی تمام مباحث دین باشد تا دین محفوظ بماند. این هم یک وصیّت!

دختر زهرا علیها السلام دارد نگاه می‌کند این حرف‌ها را می‌شنود. یک وقت دیگر زینب

---

۱. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا أُخْتِ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ بِالْمَدِينَةِ فَكَلَّمْتُهَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ وَ سَأَلْتُهَا عَنْ دِينِهَا فَسَمَّتْ لِي مَنْ تَأْتَمُّ بِهِ ثُمَّ قَالَتْ فُلَانُ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام فَسَمَّتْهُ فَقُلْتُ لَهَا جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكِ مُعَايَنَةً أَوْ خَبَراً فَقَالَتْ خَبَراً عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام كَتَبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ فَقُلْتُ لَهَا فَأَيْنَ الْمَوْلُودُ فَقَالَتْ مَسْتُورٌ فَقُلْتُ فَإِلَى مَنْ تَفْزَعُ الشِّيعَةُ فَقَالَتْ إِلَى الْجَدَّةِ أُمِّ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهَا أَقْتَدِي بِمَنْ وَصِيَّتُهُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَتْ اقْتِدَاءً بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام أَوْصَى إِلَى أُخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فِي الظَّاهِرِ وَ كَانَ مَا يَخْرُجُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مِنْ عِلْمٍ يُنْسَبُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ تَسَتُّراً عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَتْ إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَصْحَابُ أَخْبَارٍ أَ مَا رَوَيْتُمْ أَنَّ التَّاسِعَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يُقْسَمُ مِيرَاثُهُ وَ هُوَ فِي الْحَيَاةِ.» احمد بن ابراهیم گوید: در مدینه بر حکیمه دختر امام جواد علیه السلام و خواهر امام هادی علیه السلام در سال ۲۶۲ وارد شدم و از پشت پرده با وی سخن گفتم و از دینش پرسیدم امام را نام برد و گفت: فلان بن الحسن و نام وی را بر زبان جاری ساخت. گفتم: فدای شما شوم! آیا او را مشاهده کرده‌ای و یا آنکه خبر او را شنیده‌ای؟ گفت: خبر او را از ابومحمّد علیه السلام شنیده‌ام که آن را برای مادرش نوشته بود، گفتم: آن مولود کجاست؟ گفت: مستور است، گفتم: پس شیعه به چه کسی مراجعه کند؟ گفت: به جدّة او مادر ابو محمّد علیه السلام، گفتم: آیا به کسی اقتدا کنم که به زنی وصیّت کرده است؟ گفت: به حسین بن علی علیهما السلام اقتداء کرده است زیرا حسین علیه السلام در ظاهر به خواهرش زینب علیها السلام وصیّت کرد و علمی که از علیّ بن الحسین علیهما السلام می‌شد، به خاطر حفظ جانش به زینب علیها السلام نسبت داده می‌شد. سپس گفت: شما اهل اخبارید آیا برای شما روایت نشده است که نهمین فرزند حسین علیه السلام میراثش در دوران حیاتش تقسیم می‌شود؟ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۵۰۱؛ غیبت، شیخ طوسی، ص۲۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۱، ص۳۶٤. و به همین مضمون: هدایة الکبری، خصیبی، ص۳۶۶.

کبری علیها السلام بیچاره شد. شما مردم هم یقیناً وقتی بشنوید، منقلب می‌شوید. در چه هنگام زینب کبری علیها السلام مضطرّ گردید؟ وقتی دید حرف‌ها همه تمام شد. سیّدالشهدا علیه السلام دست دراز کرد و انگشتر را از انگشتش بیرون آورده و به انگشت پسر کرد.[1] ۲۴* تا انگشتر را بیرون آورد یک مرتبه زینب علیها السلام صدا زد: «وا محمّدا! وا علیّا!». پسر را در بر گرفت و بر روی او بوسه‌ای نهاد.[2] پسر هم دست پدر را بوسید.

---

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى مَنْ صَارَ وَ ذَكَرْتُ لَهُ أَنِّي سَمِعْتُ أَنَّهُ أُخِذَ مِنْ إِصْبَعِهِ فِيمَا أُخِذَ قَالَ علیه السلام لَيْسَ كَمَا قَالُوا إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَ خَاتَمَهُ فِي إِصْبَعِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ كَمَا فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ فَعَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالْحَسَنِ علیه السلام وَ فَعَلَهُ الْحَسَنُ علیه السلام بِالْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْخَاتَمُ إِلَى أَبِي بَعْدَ أَبِيهِ وَ مِنْهُ صَارَ إِلَيَّ فَهُوَ عِنْدِي وَ إِنِّي أَلْبَسُهُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ أُصَلِّي فِيهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يُصَلِّي فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ مَدَّ إِلَيَّ يَدَهُ فَرَأَيْتُ فِي إِصْبَعِهِ خَاتَماً نَقْشُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا خَاتَمُ جَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام.» محمد بن مسلم گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم انگشتر حضرت حسین بن علی علیه السلام به چه کسی رسید، شنیده‌ام از انگشت آن جناب بیرون آورده‌اند، حضرت فرمود آن طور که گفته‌اند نیست.[آن انگشتری که به غارت بردند خاتم امامت نبوده] حضرت حسین علیه السلام به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام وصیت نمود و انگشتری خود را به انگشت او نمود و امر خود را به او تفویض کرد. همان کاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام نمود و امیر المؤمنین علیه السلام نسبت به امام حسن علیه السلام انجام داد و حضرت امام حسن علیه السلام نسبت به امام حسین علیه السلام.سپس این انگشتر رسید به پدرم و از او رسید به من،و آن انگشتر اکنون در اختیار من است که هر جمعه به انگشت می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم، محمد بن مسلم گفت روز جمعه خدمت آن حضرت علیه السلام رسیدم در حال نماز، پس از پایان نماز دستش را به جانب من دراز کرد دیدم انگشتری در دست دارد که نقش آن "لا اله الا الله عدة للقاء الله" است. فرمود این انگشتر جدم حسین بن علی علیه السلام است. امالی، شیخ صدوق، ص۲۰۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۴۷؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص۳۱.

۲. [چون امام حسین علیه السلام برای بار دوم به سوی خیمه آمد] و قدم در سرا پرده نهاد، مخدّرات اهل بیت هم به خدمت او حاضر شدند. فرمود: که ای پردگیان، چادرها را در سر کنید و میانها را استوار بر بندید و مصیبت مرا آماده باشید امّا جامه مدرید و فزع منمائید و یتیمان مرا نیکو دارید. پس امام زین العابدین علیه السلام را در برگرفت و روی او را بوسه داده گفت: ای پسر! چون به مدینه رسی دوستان را سلام من برسان... روضة الشهداء، کاشفی،ص۴۳۴.

آفتابی از ماه‌تاب جدا شد. گفت: پسرم تو دیگر از خیمه بیرون میا. تـو در ایـن خیمـه بمان[۱]. در آن خیمه بود و بود تا کی؟ تا وقتی‌که زینب‌ﷺ سراسیمه وارد خیمه شد.

آنگاه که زمین لرزید و خورشید بگرفت

یک وقت دامن خیمه بالا زده شد. دختر زهـراﷺ پـا برهنـه خـودش را انداختـه و فرمود: میوهٔ دل من چه خبر است؟چرا زمـین مـی‌لـرزد؟ چـرا آفتـاب گرفتـه اسـت؟ فرمود: عمّه‌ام! بیا زیر بازوی مرا بگیر. زیر بازویش را گرفت. به سـینهٔ زینـبﷺ تکیـه داد و قلب زینبﷺ را مدد کـرد، آن‌وقـت فرمـود: عمّـه‌ام دامـن خیمـه را بـالا بـزن. همچنان‌که دامن خیمه را بـالا زد و نگـاه کـرد، دیـد خـون از رگ‌هـای گلـوی بریـده می‌ریزد.[۲] ۲۵.

---

۱. «... قال [علي بن الحسينﷺ] لعمّته زينب: يا عمّتاه! عليّ بالسّيف و العصا. فقال له أبوه: و ما تصنع بهمـا؟ فقال: أمّا العصا فأتوكّأ عليها، و أمّا السّيف فأذبّ به بين يدي ابن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، فإنّه لا خيـر في الحياة بعده. فمنعه الحسين من ذلك». امام زين العابدينﷺ به عمه‌اش زينب فرمود: ای عمه! شمشیری و عصایی به من‌بده. پدرش فرمود: با این‌ها می‌خواهی چه کنی؟ عرض کرد: بر عصا تکیه کنم و با شمشـیر در پیش روی فرزند رسول خدا جنگ نمایم. چه بعد از وی، خیری در زندگی نیست.اما امـام حسـینﷺ آن حضرت را منع کرد. دمعة السّـاكبه، مـولی محمـد بـاقر بهبهـانی، ج٤، ص٣٥١- ٣٥٣؛ ناسـخ التـواريخ، حضرت زينب كبریﷺ، سپهر، ج۱، ص۲۱۷؛ رياض القدس، قزوينـی، ج۲، ص۱۲۳؛ معـالی السّـبطين، مازندرانی، ج۲، ص۲۲-۲٤.

۲ . چون به سبب بریدن سر آن مظلوم زلزله و اضطراب در زمین افتاد و هوا تاریک شد به حدی که هـیچ کـس دیده نمیشد. به روایتی چون زینب خاتونﷺ اوضاع عالم دگرگون دید، سراسیمه بـه نـزد امـام بیمـار آمـد و سبب پرسید. حضرت امام زین العابدینﷺ به زینبﷺ فرمود: ای عمه دامن خیمـه را بلنـد کـن پـس نظـر امامﷺ به سر بریدهٔ پدر افتاد که بر نیزه آویخته بودند، فرمود: ای عمه مهیای اسیری باش که پـدرم را شـهید کردند. حضرت زینبﷺ عرض کرد این جوان سفید پوش کیست که در پای نیزه بر سـر و سـینه مـی‌زنـد؟ فرمود: این گهواره جنبان پدرم، جبرئیلﷺ است. تذكرة الشهدا، ملا حبيب الله كاشانی، ج۲، ص۱٦٥.
همچنین: چون امر شهادت به اتمام رسید... اصوات تکبیر و غیر تکبیر آن قوم کفار بلنـد شـد حـرم محتـرم رسول اللهﷺ از نسوان ظاهرات و بنات فاطمیات سراسیمه دویدند به خدمت آن امـام مبـین و خلیفـة اللـه تعالی علیه السلام حتی زینب صدیقه معصومهٔ مظلومه_ بنابر آن تحقیقی که در حین اتمام شـهادت در نـزد ←

«فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِمَا وَ آلِهِمَا فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ».[1]

لا إله إلّا الله نزدیک ظهر روز عاشورا است. ناله‌های شما باید الآن کنار آن قبر شش گوشه برود و مسلّم می‌رود و می‌رسد. مردم بیرون حسینیّه هم شیون بزنند، زن و مرد با حال منقلب بگویند: «یا مظلوم یا اباعبد الله! علی المظلوم واویلا! علی المظلوم واویلا! علی العطشان واویلا! علی العطشان واویلا!»، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ .

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم؛ ﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾، باسمک العظیم الأعظم الأعزّ الأجلّ الأکرم! بدم الحسین علیه السلام یا الله!

پروردگارا! تو را قسم می‌دهیم به دستهای بریدهٔ علمدارش این دست‌ها را نا امید از درگاهت برنگردان. مردها همه با صدای بلند آمین بگویید که دیگران هم با شما در دعا شرکت کنند مجلس مجلسی است که یقین ملائکه حاضرند.

پروردگارا! به آخرین قطرهٔ خونش؛ خدایا! به آخرین نفسش؛ ما را آمرزیده از این دنیا ببر.

پروردگارا! بارالها! در دنیا و آخرت بین ما و او جدایی میانداز.

پروردگارا! به آبروی سیّدالشهدا علیه السلام در دنیا و در عقبا آبروی ما را مریز. گناهان ما را بریز.

خدایا! به حرمت پدر و مادرش، پدر و مادر ما را الآن غرق نور و رحمتت کن، تمام اموات ما را به سیّدالشهدا علیه السلام ببخش و بیامرز.

مصرع امام شهید علیه السلام نبود ـ پس اهل حرم از سرّ و سبب بلند شدن اصوات با تکبیرات و غیر تکبیرات از آن امام پرسیدند. فرمود: یا عمتی یا زینب دامن خیمه را بردارید پس دامن خیمه را برداشتند چون که نظر کرد فرمود ای اهل بیت رسول الله چادرشبها بپوشید و کمرها ببندید و آماده و مستعد باشید برای اسیری این است پدر مرا شهید کرده اند و سر انور اقدسش را بر نیزه بلند زده اند. جواهر الایقان، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳٦٥-۳٦٦.

۱. فرازی از دعای ندبه.

خدایا! پریشانی از همهٔ پریشانان برطرف کن. خدایا! مریضان مسلمان را الآن لباس عافیت بپوشان. پروردگارا! اهل این مجلس را با حوائج برآمده از این حسینیّه بیرون بفرست.

بارالها! این مجلس را از مؤسّسین و خدمتگزاران و شنوندگان به شرف قبول امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه برسان.

پی نوشت:

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَزِيزٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ الْفَقِيهُ بِأَرْضِ بَلْخ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزَّاهِدُ السَّمَرْقَنْدِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ وَ عِلْمُهُ كَثِيرٌ وَ لَا بُدَّ لِعَاقِلٍ مِنْهُ فَاذْكُرْ مَا يَسْهُلُ الْوُقُوفُ عَلَيْهِ وَ يَتَهَيَّأُ حِفْظُهُ. فَقَالَ عليه السلام أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ وَ أَمَّا الْعَدْلُ فَأَنْ لَا تَنْسُبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَامَكَ عَلَيْهِ.»؛ مردی از حضرت امام صادق عليه السلام سؤال کرد و به ایشان عرض نمود که اساس و بنیاد دین، توحید و عدل است و علمش زیاد و عاقل را از آن چاره نیست پس ذکر کن آنچه را که وقوف و اطلاع بر آن آسان و حفظش آماده و مهیا باشد، حضرت عليه السلام فرمود اما توحید آن است که روا نداری بر پروردگارت آنچه را بر تو روا باشد و اما عدل آنست که نسبت ندهی به سوی آفریدگارت آنچه تو را بر آن ملامت و سرزنش فرموده. توحید، شیخ صدوق، ص۹۶؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۱؛ مشکات الانوار، علی طبرسی، ص۳۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤، ص٢٦٤ و ج٥، ص۱۷.

۲. «فَمِنْ خُطْبَةٍ لعلي فی نهج البلاغه:... اوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَه..»؛ آغاز دین شناخت او است، و کمال شناختش باور کردن او، و کمال باور او یگانه‌شناسی او است، و کمال یگانه‌شناسی او، اخلاص به او، و کمال اخلاص به او نفی صفات از او است، زیرا هر صفتی گواه است که جز موصوف است و هر موصوفی گواه است که جز صفت است، پس هر که خدا سبحانه را با صفتی داند او را قرین ساخته، و هر که او را قرین قرار دهد او را دو قرار داده، و هر که او را دو کرد، او را تجزیه کرده است، و هر که او را تجزیه کرد او را ندانست، و هر که به او اشاره کرد، او را محدود ساخت، و هر که محدودش کرد به شماره‌اش گرفت هر کس گفت در چه جایی است البته او را در ضمن چیزی دانست... نهج البلاغه، خطبه اول؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۲۹٦؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳٦۷؛ نهج الحق، علامه حلی، ص٦٥؛ حقائق الإیمان، شهید ثانی، ص۱۷٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤، ص۲٤۷.

۳. شخصی از حضرت صادق عليه السلام معنای توحید را سؤال کرد، و ایشان فرمودند: «هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ لَا مُبْطَلٌ وَ لَا مَعْدُودٌ وَ لَا فِي شَيْءٍ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُعُوتٌ وَ صِفَاتٌ فَالصِّفَاتُ لَهُ وَ أَسْمَاؤُهَا جَارِيَةٌ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ مِثْلُ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ وَ الرَّءُوفِ وَ الرَّحِيمِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ وَ النُّعُوتُ نُعُوتُ الذَّاتِ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ اللَّهُ نُورٌ لَا ظَلَامَ فِيهِ وَ حَيٌّ لَا مَوْتَ لَهُ وَ عَالِمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ وَ صَمَدٌ لَا مَدْخَلَ فِيهِ رَبُّنَا نُورِيُّ الذَّاتِ حَيُّ الذَّاتِ عَالِمُ الذَّاتِ صَمَدِيُّ الذَّات.»؛ خداوند عز و جل مثبت و موجود است نه مبطل و نه معدود و نه در چیزی از صفت آفریدگان و آن حضرت را عز و جل نعوت و صفاتی چند است ←

→

پس صفات از برای او است و نامهای آنها بر آفریدگان جاریست مانند شنوا و بینا و مهربان و بخشاینده و امثال اینها و نعوت نعت‌های ذات است و لیاقت ندارد مگر به خدای تبارک و تعالی و خدا نوریست که ظلمتی در آن نیست و زنده‌ایست که مرگی در آن نیست و عالمی که جهلی در آن نیست و صمدی که مدخلی در آن نیست و پروردگار ما نوری الذات وحی الذات و عالم الذات و صمدی الذات است که ذاتش نور و هادی و زنده و دانا و بی نیاز از همگانست. توحید، شیخ صدوق، ص۱٤۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤، ص٦٨.

٤. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومَ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعَ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرَ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورَ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَ السَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَ الْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ وَ الْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّماً قَالَ إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا مُتَكَلِّم.»؛ ابو بصیر گفت شنیدم از حضرت صادق ﷺ که می‌فرمود خدای عز و جل که پروردگار ماست همیشه بود و علم ذات او بود و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید و شنوائی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود که در حیطه شنیدن در آید و بینائی ذات او بود و هیچ دیده‌شده نبود که در حیطه دیدن در آید و قدرت ذات او بود و هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانائی در آید بعد از آن چون چیزها را احداث فرمود و آنها را پدید آورد و معلوم موجود شد علم از آن جناب بر معلوم و شنیدن بر شنیده شده و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد واقع شد ابو بصیر می‌گوید که عرض کردم پس خدا همیشه سخنگو بوده فرمود که سخن گفتن صفتی است که حادث می‌شود و ازلی و همیشه نیست و خدای عز و جل بود و هیچ سخنگونی نبود. کافی، کلینی، ج۱، ص۱۰۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص۱۳۹؛فصول مهمه، حرعاملی، ج۱، ص۱۸۹؛ بحار الأنوار،علامه مجلسی، ج٥٤، ص١٦١.

٥. « قَالَ الباقر ﷺ: وَ سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ﷺ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُ شَيْءٍ وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ. »؛ حضرت امام محمد باقر ﷺ فرمودند: از امام علی بن الحسین علیهما السلام از معنی صمد سؤال شد فرمود که صمد آنست که او را شریکی نیست و نگاه داشتن چیزی او را سخت نباشد و چیزی از او دور نشود. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۲۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱، ص٣٦٦.

٦. «قَال مولانا الحسَيْنُ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ ..وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِعْلَامٌ بِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ مِنَ الْقَلْبِ كَأَنَّهُ يَقُولُ اَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أُقِرُّ بِلِسَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْه..»؛ معنای "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" اعلام است به اینکه شهادت روا نباشد مگر به معرفت و شناختی از دل گویا که او می‌گوید: می‌دانم که هیچ معبودی نیست مگر خدای عز و جل و می‌دانم که هر معبودی باطل است غیر از خدای عز و جل و به زبانم اقرار و اعتراف میکنم آنچه را در دل منست از علم به اینکه هیچ خدائی نیست مگر الله و شهادت می‌دهم که پناهی از خدا نیست مگر بسوی او.. توحید، شیخ صدوق، ص۲۳۹؛ فلاح

←

→

السائل، سید بن طاووس، ص۱٤٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی ج۸۱، ص۱۳۲.

۷. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْداً عَمِلَ عَمَلًا يَطْلُبُ بِهِ [رحمة الله] وَجْهَ اللَّهِ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ وَ [ثم] أَدْخَلَ فِيهِ رِضَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَانَ مُشْرِكاً»؛ زراره و حمران از امام باقر ﷺ روایت می‌کنند فرمود: اگر بنده‌ای کاری انجام دهد و در آن عمل رضایت خداوند را در نظر بگیرد و طالب آخرت باشد، ولی در آن میان رضایت دیگری را هم دخالت دهد مشرک خواهد بود. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۱۲۲؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۳۵۳؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۲٤۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص٦۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٦۹، ص۲۹۷.

همچنین: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ.» حضرت فرمودند: هر نوع ریائی شرک است، هر کس که عملی را برای مردم انجام دهد ثوابش برای مردم است و هر کس که عملی را برای خداوند متعال انجام دهد ثواب آن عمل را خدا خواهد داد. اصول کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۹۳؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۲۲٦؛ مشکات الانوار، علی طبرسی، ص۵۳۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۷۱؛ بحار الانوار،علامه مجلسی، ج٦۹، ص۲۸۱.

همچنین: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أربعين صَبَاحاً [يوماً] ظَهَرت [فَتَحَ الله؛ فَجَّر الله] يَنَابِيع الحِكمَة مِن قَلبِه عَلَى لِسَانِه». عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص۲۱۸؛ رواشح سماویه، محقق داماد، ص۲۸۵؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ص۱۲۸؛ شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج۸، ص٤۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۱۰؛ معارج الیقین فی أصول الدین، شیخ محمد سبزواری، ص۲٤۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۷، ص۲٤۹. و با اختلاف کم: عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص۷٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۷، ص۲٤۲. و به این مضمون: مسند زید بن علی، ص۳۸٤.

منابع اهل تسنن: تفسیر رازی، رازی، ج۱٦، ص۲۰٤؛ مصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج۸، ص۱۳۱؛ مسند الشهاب، ابن سلامه، ج۱، ص۲۸۵.

۸. «عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَةٌ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْحُرَصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبّاً لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ ﴿وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾ وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ مِنَ الآمِنِينَ.» امام صادق ﷺ فرمود مردم خدای عز و جل را به سه روش می‌پرستند یک طبقه برای رغبت در ثواب او اورا عبادت می‌کنند، این پرستش حریصانست و بر اساس طمع است و طبقه دیگر از ترس دوزخ اورا می‌پرستند، این عبادت بنده‌ها است و از ترس است ولی من از روی محبت او را می‌پرستم این عبادت کریمانست و مایه آسودگیست برای گفته او عز و جل: و آنها در آن روز از ترس آسوده‌اند و برای گفته خدای عز و جل بگو اگر شما دوست دارید خدا را پیرو من باشید تا خدا شما را دوست دارد و گناهانتان را بیامرزد. و هر که خدا را دوست دارد خدا او را

←

→

دوست می‌دارد و هر که را خدا دوست دارد از آسودگانست. امالی، شیخ صدوق، ص۹۱؛ خصال، شیخ صدوق، ص۱۸۸؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۲؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص٤١٦؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۳۵۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص٢٣٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٧، ص١٨؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد رضا قمی مشهدی، ج۳، ص٦٩.

همچنین: « عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِهِ: ﴿ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾(احزاب: ٤): قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَ حُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ فَيُحِبُّ هَذَا وَ يُبْغِضُ هَذَا فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ لَا كَدَرَ فِيهِ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبُّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.» امام باقر ﷺ درباره آیه: ﴿و ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ «خدا دو قلب در نهاد یک فرد قرار نداده» از علی بن ابی طالب ﷺ نقل کرد که فرمود محبت ما و محبت دشمن ما در یک قلب جمع نمی شود زیرا خدا برای یک فرد دو قلب قرار نداده که با یکی ما را دوست بدارد و با دیگری دشمن ما را. دوست ما محبتش برای ماست همان طور که طلا را آتش پاک و خالص می‌کند به گونه‌ای که هیچ کدورتی در طلا نمی‌ماند. هر که می‌خواهد بداند ما را دوست دارد یا نه به قلب خود نگاه کند اگر در محبت ما دشمن ما را شریک قرار میدهد از ما نیست و ما نیز با او ارتباطی نداریم. خداوند، جبرئیل و میکائیل با او دشمنند خدا دشمن کافران است. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۱۷۱؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج۲، ص٤٤٦(روایت را مفصل تر ذکر نموده)؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص٤١٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۵؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص٢٣٤؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج١٠، ص٣١٣.

و **همچنین:** «رَوَوْا عَنْ عُمَارَةَ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، وَ هُوَ فِي مَيْمَنَةِ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ عِنْدَهُ النَّاسُ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكَ، فَقَالَ: لَكِنِّي وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّكَ، كَيْفَ حُبُّكَ لِأَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ؟ فَقَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّهُمَا حُبّاً شَدِيداً، قَالَ: كَيْفَ حُبُّكَ لِعُثْمَانَ قَالَ: قَدْ رَسَخَ حُبُّهُ فِي السُّوَيْدَاءِ مِنْ قَلْبِي، فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: أَنَا أَبُو الْحَسَنِ.» از عماره روایت شده که گفت: من نزد امیرمؤمنان ﷺ نشسته بودم و ایشان در سمت راست مسجد کوفه بودند و مردم نیز در کنار ایشان نشسته بودند که در این هنگام مردی وارد شد و بر ایشان سلام کرد و گفت: یا امیرالمومنین به خدا قسم که من شما را دوست دارم. امیرمومنان ﷺ فرمود اما به خدا قسم که من تو را دوست ندارم.[سپس حضرت برای این که به مردم بفهماند چرا او را دوست ندارد از او سؤال کرد] محبت تو نسبت به ابوبکر و عمر چگونه است؟ جواب داد که آنها را بسیار دوست دارم. حضرت ﷺ سؤال کرد که محبتت به عثمان چگونه است؟ جواب داد که محبت به او در قلبم رسوخ نموده است. حضرت ﷺ فرمود: من ابوالحسن هستم.[کنایه از این که با وجود محبت دشمنان ما محبت منِ علیّ در قلبت وجود ندارد.] تقریب المعارف، ابو الصلاح حلبی، ص۲۴۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص۳۷۹.

۹. «قَوْلِ الرَّسُولِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ يَوْمَ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ ←

→

خَلَّفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَا اسْتَمْسَكْتُمْ بِهِمَا.» كمال الدين، شيخ صدوق، ج۱، ص۹۴.

همچنين: «عَنْ حُذَيْفَةَ الْيَمَانِ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صُبْحَ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا فَقَالَ مَعَاشِرَ أَصْحَابِي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ فَمَنْ عَمِلَ بِهَا فَازَ وَ غَنِمَ وَ أَنْجَحَ وَ مَنْ تَرَكَهَا حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ فَالْتَمِسُوا بِالتَّقْوَى السَّلَامَةَ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَأَنِّي أُدْعَى فَأُجِيبُ وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا...» كفاية الاثر، علی بن محمد خزاز، ص۱۳۷.

همچنين: «قال رسول الله ﷺ في المتواتر بين العامة و الخاصة في عرفات، و مسجد الخيف بمنى، و غدير خم:«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض» أمالی، شيخ صدوق، ص۵۰۰؛ عيون أخبار الرضا ﷺ، شيخ صدوق، ج۲، ص۶۸؛كمال الدين، شيخ صدوق، ص۶۴؛ وسائل الشيعه، حرّ عاملی، ج۱، ص۷۶؛ أمالی، شيخ طوسی، ص۵۴۸؛ احتجاج، شيخ طبرسی، ج۲، ص۲۵۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۲۶ و...

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۳، ص۱۷؛ طبقات كبرى، ابن سعد، ج۲، ص۱۹۴؛ مسند ابن جعد، علی بن جعد، ص۳۹۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی شافعی، ص۳۲۹؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ص۱۶؛ كنز العمال، متقی هندی، ج۱، ص۱۸۶؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۲، ص۲۳۲؛ ينابيع الموده، قندوزی حنفی، ج۱، ص۱۱۵و...

۱۰. «عَن ابْنُ شَوْذَبٍ عَنْ مَطَرٍ الوراق عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ [اللَّهُ] لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْراً وَ هُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ [النبي] بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ أَلَسْتُ ولي [أَوْلى] بِالْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بلى [نَعَمْ] يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بَخْ بَخْ لک يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ [عَلِي] أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ [مؤمن ومؤمنة] فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»»؛ ابی هریره روایت نموده است که: هرکسی روز هجدهم ذی الحجّه روزه بگیرد خداوند روزه‌ی شصت ماه را برای او ثبت می‌کند، و آن روز، روز غدیر خم است، روزی که نبیّ صلی اللَّه علیه [وآله] وسلم دست علی[ﷺ] را گرفت، و فرمود: آیا من ولیّ مؤمنین نیستم؛ یک صدا گفتند: بلی یا رسول اللَّه! چنین است.سپس فرمود: هر کسی من مولای اویم، علی بن ابی طالب[ﷺ] مولای اوست. پس عمر بن خطاب به او گفت: ای پسر ابو طالب این ولایت بر تو مبارک باد! مولای من و مولای هر مؤمنی گشتی، پس خداوند آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را نازل نمود. امالی، شيخ صدوق، ص۵۰؛ بشارة المصطفى، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۱۵۸؛ روضة الواعظين، فتال نيشابوری، ص۳۵۰؛ عمدة عيون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن بطريق، ص۱۰۶؛ طرائف، سيد ابن طاووس، ص۱۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص۱۰۸ و...

منابع اهل تسنّن: تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ج۸، ص۲۸۴؛ مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن مغازلی، ص۳۷؛ شواهد التنزيل، حاكم حسكانی، ج۱، ص۲۰۲؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج۴۲، ص۲۳۲ و ۲۳۴؛ مناقب، خوارزمی، ص۱۵۶؛ البداية والنهايه، ابن كثير، ج۵، ص۲۳۳ و ج۷، ص۳۸۶؛ سيره

←

→

نبویه، ابن کثیر، ج٤، ص٤٢٥؛ سیره حلبیه، حلبی، ج۳، ص۳۳۷؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۲، ص۲۵۸؛ تفسیر آلوسی، ج٦، ص۱۹۵.

و همچنین: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاه فَهَذا عَلِیٌّ مَوْلَاه». منابع شیعه: کافی، کلینی، ج۱، ص٤۲۰؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۷٤؛ امالی، شیخ صدوق، ص۱۸٤؛ خصال، شیخ صدوق، ص۲۱۹؛ عیون اخبار الرضاؑ، شیخ صدوق، ج۲، ص١٦٤؛ تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۱۳۰؛ مناقب الإمام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص٤۲۳؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۱۰۱؛ مسترشد، طبری، ص٤٥٤؛ امالی، شیخ مفید، ص۵۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص۲۵٤؛ جواهر الفقه، قاضی ابن براج، ص۲٤۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۸۹؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۹٦؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۲۹؛ طرائف، سید بن طاووس، ص١٤٦.

و همچنین: «من کنت مولاه فهذا مولاه»

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج٤، ص۳۷۰؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص۹۵؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۲، ص۱۰۸؛ معجم کبیر، طبرانی، ج۵، ص١٦٦؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۰۹(فهذا ولیه)؛ استذکار، ابن عبد البر، ج۸، ص۲۳۹؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۳۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج٤۲، ص۲۰۹؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج۳، ص۹۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۳، ص٦۳۱؛ بدایة و النهایه، ابن کثیر، ج۵، ص۲۳۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۰٤؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۸۹.

لازم به ذکر است حدیث غدیر خم که دلالت صریح و آشکار بر منصوب شدن امیر مؤمنانؑ به امامت از جانب خداوند دارد به طور مفصل در کتب شیعه و کتب معتبر اهل تسنن آمده و برای تحقیق بیشتر رجوع شود به کتاب «امیرالمؤمنین نفس نفیس خاتمیت» از معظّم له.

۱۱. «عن ابن عبّاس قال: قال رسول اللهﷺ: أنا مدینة العلم وعلیٌّ بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب». شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۸۹؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج۱، ص۳۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۱٤؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۹٦؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۱۳۰؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۵۱؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار، ابن بطریق، ص۲۹۳.

منابع اهل تسنّن: مناقب علی بن أبی طالبؑ، ابن مغازلی، ص۸۷ الی ص۹۱؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۲٦ و قال: « هذا حدیث صحیح الاسناد»؛ مناقب، خوارزمی، ص۸۲ و ۸۳؛ جامع صغیر، سیوطی، ج۱، ص٤۱۵.

و همچنین: «عن علیّؑ قال: قال رسول اللهﷺ: أنا مدینة العلم وعلیّ بابها، [ولا تؤتی البیوت إلاّ من أبوابها]». عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۲، ص۷۱؛ العمدة، ابن بطریق، ص۲۹۳؛ غایة المرام، بحرانی، ج۵، ص۲۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۰، ص۲۰۱.

منابع اهل تسنّن: مناقب علی بن أبی طالبؑ، ابن مغازلی، ص۸۸؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۲۲۰.

←

→

و همچنین: «عن ابن عباس ان رسول الله ﷺ قال: انا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد بابها فليأت عليا.»
منابع اهل تسنن: معارج الوصول، زرندی حنفی، ص٤٧؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص١١٣.
و همچنین: «عن أمير المؤمنين ﷺ، قال: قال لي رسول الله ﷺ على منبره:... يا علي، أنا مدينة العلم وأنت بابها، وهل تؤتى المدينة إلا من بابها.». تفسير فرات كوفی، فرات بن ابراهيم كوفی، ص٢٦٥؛ امالی، شيخ صدوق، ص٦٥٥؛ فصول مهمه، حر عاملی، ج١، ص٥٥٠.
و همچنین: « قال النبي ﷺ: أنا مدينة العلم ، وعلي بابها ، ولا [ما] تؤتى المدينة إلا من بابها [الباب] .» كفاية الأثر، خزاز قمی، ص١٨٤تفسير مجمع البيان، شيخ طبرسی، ج٢، ص٢٨.
و همچنین: «...قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ﷺ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالب ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ الْبَابُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَصِلُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَّا مِنَ الْبَاب». عمده ، ابن بطريق، ص٢٩٤؛ نهج الإيمان، ابن جبر، ص٣٤٢؛ الدُر النظيم، يوسف بن حاتم عاملي، ص٣٠٦؛ غاية المرام، علامه بحرانی، ج٥، ص٢٢٧.
منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ابن مغازلی، ص٩١؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج١، ص٢٢٠.
و همچنین: «عن جعفر بن محمد قال: قال رسول الله ﷺ: أنا المدينة وعلي بابها ولن تدخل علي مدينتي إلا من بابها .» مناقب إمام أمير المؤمنين، محمد بن سليمان كوفی، ج٢، ص٥٥٨.
و همچنین: «عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَقْتَبِسْهُ مِنْ عَلِي.»؛ شنيدم از رسول خدا ﷺ كه می‌فرمود: من شهر علم و دانشم، و علی درِ آن شهر است، پس هر كه علم خواهد بايد آن را از علی فرا گيرد. ارشاد، شيخ مفيد، ج١، ص٣٣.
و همچنین: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْمَدِينَةَ مِنْ بَابِهَا كَمَا أَمَرَ اللَّهُ فَقَالَ: ﴿وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها﴾. امالی، شيخ طوسی، ص٥٥٩.

١٢. روايتی مفصل از حكايت سعد بن عبدالله قمی كه در زمان امام عسكری ﷺ به خدمت امام زمان ﷺ مشرف می‌گردد: قَالَ ﷺ: إِنَّ مُوسَى ﷺ نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ وَ كَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ أَيِ انْزِعْ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَ قَلْبَكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولا...» حضرت موسی ﷺ در وادی مقدس با پروردگار خود راز گفت عرض كرد پروردگارا من دوستی را از سوی خود برای تو خالص كردم و هر چه جز تو است از دلم شسته‌ام با آنكه خانواده خود را بسيار دوست ميداشت، پس خدای تعالی به او فرمود: نعلين خود را بكن يعنی اگر محبت تو خالص برای من است، محبت خانواده‌ات را از دلت بيرون كن و قلبت را از ميل غير من بشوی. كمال الدين، شيخ صدوق، ص٤٦٠؛ دلائل الامامه، محمد بن جرير طبری، ص٥١٣؛ احتجاج، شيخ طبرسی، ج٢، ص٢٧٢؛ مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانی، ج٨، ص٥٧ و...

١٣. «إنّه لمّا قتل عليّ بن الحسين ﷺ في طفّ كربلا أقبل عليه الحسين ﷺ وعليه جبّة خزّ دكناء، وعمامة ←

→

مورّدة، و قد أرخی لها غرّتین، فقال مخاطبا له: أمّا أنت یا بنیّ فقد استرحت من کرب الدّنیا، و غمّها، و ما أسرع اللّحوق بك». أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰- ۳۷۱؛ منتخب، طریحی، ص۴۵۰؛ تظلّم الزّهراء، قزوینی، ص۱۹۵؛ شرح شافیة أبی فراس، ابن أمیر الحاجّ، ص۳٦٦.

۱٤. «عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِيَ الْعَزِيزُ ... يَا مُحَمَّدُ [إِنِّي] خَلَقْتُكَ [وَ خَلَقْتُ] عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ أَشْبَاحَ نُورٍ مِنْ نُورِي [مِنْ سِنْخ نوری] وَ عَرَضْتُ وَلَايَتَكُمْ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِهَا وَ عَلَى الْأَرَضِينَ وَ مَنْ فِيهِنَّ فَمَنْ [مَنْ] قَبِلَ وَلَايَتَكُمْ كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكُفَّارِ [الضَّالِّينَ]. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِداً لِوَلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقِرَّ بِوَلَايَتِكُمْ...»

امام باقر ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌فرمایند که فرمودند: آن شبی که مرا به آسمان بردند خداوند عزیز به من فرمود:... ای محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین (ﷺ) را شبحهای نور از نور خودم خلق کردم و ولایت شما را بر آسمانها و اهل آن و بر زمینها و آن‌ها که در آن هستند عرضه نمودم هر کس ولایت شما را پذیرفت پیش من از مقرّبان است و هر کس آن را انکار کرد، نزد من از کافران می‌باشد. ای محمد هر گاه بنده‌ای از بندگانم آنقدر مرا عبادت کند که اعضایش از هم بگسلد یا این که مثل مشک کهنه گردد بعد به سوی من آید در حالی که منکر ولایت شماست هرگز او را نمی‌آمرزم مگر این که به ولایت شما اقرار کند. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۷٤؛ مقتضب الأثر، أحمد بن عبید الله جوهری، ص۱۱؛ مائة منقبه، محمد بن أحمد بن علی بن حسن قمی، منقبه سابعة عشر، ص۳۸؛ أربعون حدیثا، منتجب الدین بن بابویه، ص٤۳؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۱۷۳؛ صراط مستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۲، ص۱۱۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۵۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱٦، ص۳٦۲و ج۲۷، ص۲۰۰و ج۳٦، ص۲۱٦.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی،ج۱، ص۱٤۷؛ فرائد السمطین، حموینی[جوینی]، ج۲،ص۳۲۱.

لازم به ذکر است که روایت فوق را فرات کوفی از امام باقر ﷺ نقل نموده و منابع دیگر با سند دیگری ذکر نموده اند.

و همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ... يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِداً لِوَلَايَتِهِمْ مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي...» امام صادق از اجداد مطهرینش ﷺ از امیر المؤمنین ﷺ نقل نمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: وقتی مرا به آسمان (یعنی معراج) بردند، پروردگارم به من وحی کرده فرمود:... ای محمد! اگر بنده‌ای مرا عبادت کند آن گونه که بریده گردد و همچون مَشک کهنه شود، سپس در حال انکار ولایت این چند نفر پیش من آید، او را در بهشت خود ساکن نخواهم گردانید و در سایه عرشم قرار نخواهم داد. عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص٦۱؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۵۲؛ کفایة الأثر، خزاز قمی،

←

→

ص۱۵۲؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۶۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۲۴۵.

و همچنین: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ... فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ مَاتَ وَ هُوَ مُبْغِضُ لِأَهْلِ [آلِ] بَيْتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ[لَأَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ.]» پیامبر اکرم ﷺ فرمود:... و اگر مردی بایستد میان رکن و مقام و نماز گزارد و روزه‌دارد تا بمیرد و او مبغض أهل بیت محمد ﷺ باشد جای او دوزخ است. کشف الغمه، اربلی، ج۱، ص۹۴.

منابع اهل تسنن: معجم کبیر، طبرانی، ج۱۱، ص۱۴۲؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۴۹ (قال الحاکم: هذا حدیث حسن صحیح)؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری،ج۵، ص۳۱۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۵۵۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۷۱؛ جواهر العقدین، سمهودی،ج۲، ص۲۵۷؛ خصائص کبری، سیوطی، ج۲، ص۲۶۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۱، ص۱۷۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۴۲؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۵؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۲، ص۱۱۵.

و همچنین: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عُمِّرَ مَا عُمِّرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً، يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعْهُ ذَلِكَ شَيْئاً.» از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: علی بن الحسین ﷺ از ما پرسید: کدام سرزمین افضل است؟ پس گفتیم: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. پس گفت: اما افضل سرزمینها ما بین رکن و مقام است، و اگر کسی چندان عمر کند که نوح ﷺ در قوم خود عمر کرد چنان که روز را روزه بدارد، و شب را در آن مکان به نماز بایستد، و آنگاه خدا را بدون ولایت ما دیدار کند این عبادات، هیچ سودی برای او نخواهد داشت. تفسیر أبی حمزه ثمالی، ابو حمزه ثمالی، ص۱۳۶؛ محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۹۱؛ اصول الستة عشر، عدة من المحدثین، ص۲۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص۱۳۲؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۴۹؛ بشارة المصطفی، أبی القاسم طبری، ص۱۲۰؛ دُر النظیم، مشغری عاملی، ص۵۸۶؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۱۲۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۱۷۲.

۱۵. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ أَحَدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِ فَنَحْنُ هُمْ. يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ خُزَّانُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ وَجْهُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ عَيْنُهُ فِي بَرِيَّتِهِ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ وَ قَلْبُهُ الْوَاعِي وَ بَابُهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَ الدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ.»

امام صادق ﷺ فرمود خداوند یکتای بی‌همتا است در وحدانیت تک است و به تنهایی عهده دار امر خویش است. گروهی را خلق نمود و به آنها امر دینش را واگذار کرد ما آن گروه هستیم. ای پسر ابی یعفور ما حجت خدا در میان بندگان او و گواهان او بر خلقش و امنای بر وحی و خزینه‌داران علم او هستیم و وجه خدائیم که از آن باید بسوی خدا رفت و دیده او میان مردم و زبان گویا و قلب نگهدار اوییم و ما باب خداوندیم که ←

→

راهنما بسوی اوییم و عالم به امر و دعوت‌کننده به راهش هستیم بوسیله ما خدا شناخته شد و پرستش گردید ما راهنمایان بسوی خدانیم اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی شد.توحید، شیخ صدوق، ص۱۵۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۲۶۰.

۱۶. «قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مُخْتَلِفَةً ...إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ وَ لَا يَشْرَبُونَ وَ لَا يَنْكِحُونَ وَ إِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ، وَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً رُكَّعاً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سُجَّداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...» امام صادق ﷺ فرمود: خدا فرشته‌ها را گوناگون آفریده... فرشته‌ها نمی‌خورند و نمی‌نوشند و نکاح نمی‌کنند. به همان نسیم عرش زنده باشند. خدا ملائکی دارد که تا روز قیامت در رکوع هستند، و ملائکی دارد که تا روز قیامت در سجده اند. تفسیر قمی، علي بن إبراهيم قمي، ج۲، ص۲۰۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۳۰؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج٤، ص۳٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسي، ج٥٦، ص۱۷٤؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص۳٤۹؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۰، ص٥۳٦.

همچنین: «عن النبي ﷺ، قال: «إن لله تبارك و تعالى ملائكة ليس شيء من أطباق أجسادهم إلا و هو يسبح الله عز و جل و يحمده من ناحيته، بأصوات مختلفة، لا يرفعون رؤوسهم إلى السماء، و لا يخفضونها إلى أقدامهم، من البكاء و الخشية لله عزوجل»؛ پیامبراکرم ﷺ فرمودند: که خدا را فرشته‌هایی است که به همه اندام با صداهای گوناگون تسبیح و حمد خدا کنند و سر به آسمان برنیارند، و به قدم های خود سر به زیر نیفکنند از گریه و ترس از خدای عزّوجلّ». توحید، شیخ صدوق، ص۲۸۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۸۱؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج٥٦، ص۱۸۲؛ نور البراهین، سید نعمة الله جزائری، ج۲، ص۱۰٤.

همچنین: «ما رواه القوم: منهم العلامة الشيخ عز الدين عبد السلام الشافعي في رسالة فضل الخلفاء على ما في تجهيز الجيش روى حديثا طويلا في تكلم فاطمة مع أمه في بطنها و تزويجها لعلي، جاء ملك إن الله يأمرك بتزويج فاطمة لعلي فإن الله أمر سبعين ألف ملك سجد لا يرفعون رؤوسهم إلى يوم القيامة أن يرفعوا رؤوسهم عن السجود حتى يشهدوا لعقد علي و فاطمة.» شرح احقاق الحق، مرعشی، ج٦، ص٦۲۳ .

۱۷. «فقال[الحسين] للعباس: ارجع يا أخي إلى القوم فإن استطعت أن تصرفهم و تدفعهم عنا باقي هذا اليوم فافعل لعلّنا نصلّي لربنا ليلتنا هذه و ندعو اللّه و نستغفيه و نستنصره على هؤلاء القوم. فأقبل العباس إلى القوم و هم وقوف، فقال لهم: يا هؤلاء! إنّ أبا عبد اللّه يسألكم الانصراف عنه باقي يومكم هذا، حتى ينظر في هذا الأمر، ثمّ نلقاكم به غدا إن شاء اللّه، فأخبر القوم أميرهم عمر بن سعد، فقال للشمر: ما ذا ترى يا شمر؟ فقال: إني ما أرى إلّا رأيك، أنت الأمير علينا فافعل ما تشاء، فقال: إني أحببت أن لا أكون أميرا، فلم أترك و اكرهت، ثم قال لأصحابه: ما ترون؟ قالوا له: أنت الأمير، فقال له عمرو بن الحجاج الزبيدي: سبحان اللّه العظيم، و اللّه لو كان هؤلاء من- الترك و الدّيلم- ثم سألوكم هذه الليلة، لقد كان ينبغي أن تجيبوهم إلى ذلك، فكيف و هم آل الرسول محمد صلّى اللّه عليه و آله. فقال [عمر] ابن سعد: اخبرهم إنا أجلناهم باقي يومنا هذا إلى غد، فإن استسلموا و نزلوا على الحكم و جّهنا بهم إلى الأمير عبيد اللّه، و إن أبوا ناجزناهم، فانصرف الفريقان و عاد كلّ إلى معسكره، و جاء الليل فبات الحسين[ﷺ] تلك الليلة راكعا ساجدا باكيا

←

→

مستغفرا متضرّعا، و بات أصحابه و لهم دويّ كدويّ النحل.» تذكرة الشهداء، علامه ملا حبيب الله كاشانى، ج۱، ص۲۷٦.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمى، ج۱، ص۳۵۵.

همچنين: «جاء الليل فبات الحسين عليه السلام في الليل ساجدا راكعا مستغفرا يدعو الله تعالى، له دوي كدوي النحل.» فتوح، احمد بن اعثم كوفى، ج۵، ص۹۹.

و همچنين: «فَلَمَّا كَانَ التَّاسِعُ مِنَ الْمُحَرَّمِ دَعَاهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْمُحَارَبَةِ فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْعَبَّاسَ عليه السلام يَلْتَمِسُ مِنْهُمْ تَأْخِيرَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَقَالَ عُمَرُ لِشِمْرٍ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: أَمَّا أَنَا لَوْ كُنْتُ الْأَمِيرَ لَمْ أُنْظِرْهُ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ الزُّبَيْدِيُّ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ مِنَ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ وَ سَأَلُوكَ عَنْ هَذَا مَا كَانَ لَكَ أَنْ تَمْنَعَهُمْ حِينَئِذٍ أَمْهِلْهُمْ. فَكَانَ لَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ دَوِيٌّ كَالنَّحْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ التِّلَاوَةِ فَجَاءَ إِلَيْهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ.» مثير الاحزان، ابن نما حلى، ص۳۸؛ ترجمه اسرار الشهاده، اصولى مدقق علامه دربندى، ج۱، ص۷۷٤(با اندكى تفاوت).

و همچنين: امام حسين عليه السلام به عباس فرمود: «...فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْغُدْوَةِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ [كنت]أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ [كثرة]الدُّعَاءَ وَ الِاسْتِغْفَارَ.» اگر ميتوانى تا فردا ايشان [دشمن] را عقب بيندازى و امشب ايشان را از ما باز گردانى چنين كن، باشد كه ما امشب براى پروردگار خود نماز بخوانيم و دعا و استغفار كنيم. خدا ميداند كه من نماز و تلاوت كتابش و دعاى بسيار و استغفار را دوست دارم. مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف ازدى، ص۱۰٦؛ ارشاد، شيخ مفيد، ج۲، ص۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج٤٤، ص۳۹۲؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحرانى، ص۲٤۳. به همين مضمون: لهوف، سيد ابن طاووس، ص۵٤.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، ج٤، ص۳۱٦ – ۳۱۷؛ كامل، ابن اثير، ج٤، ص۵۷؛ به همين مضمون: البداية و النهايه، ابن كثير، ج۸، ص۱۹۱.

همچنين: «بات الحسين[عليه السلام] و أصحابه طول ليلهم يصلون و يستغفرون و يدعون و يتضرعون، و خيول حرس عدوهم تدور من ورائهم.» البدايه و النهايه، ابن كثير، ج۸، ص۱۹۲.

همچنين: «فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَدْعُو وَ يَتَضَرَّعُ وَ قَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يُصَلُّونَ وَ يَدْعُونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ.» ارشاد، شيخ مفيد، ج۲، ص۹٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج٤۵، ص۳؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحرانى، ص۲٤٦.

وهمچنين: «فلما أمسى[امسو] حسين وأصحابه قاموا الليل كله يصلون و يستغفرون ويدعون ويتضرعون.» مقتل الحسين عليه السلام، ابو مخنف ازدى، ص۱۱۲.

منابع اهل تسنن: تاريخ طبرى،طبرى، ج٤، ص۳۱۹. و در اين منابع با اندكى تفاوت: المنتظم فى تاريخ الأمم والملوک، ابن جوزى، ج۵، ص۳۳۸؛ مختصر فى أخبار البشر، ابى الفدا، ج۱، ص۱۹۱.

۱۸. «أَنَّ عَلِيّا دَفَنَ فَاطِمَةَ لَيلاً.» مصنف، عبد الرزاق صنعانى، ج۳، ص۵۲۱؛ مصنف، ابن ابى شيبة كوفى، ج۳، ص۲۲٦؛ طبقات كبرى، ابن سعد، ج۸ ، ص۲۹؛ آحاد و مثانى، ضحاک، ج۵، ص۳۵۵؛ معجم ←

→

کبیر، طبرانی، ج۲۲، ص۳۹۸؛ شرح مسلم، نووی، ج۱۲، ص۷۷.

همچنین: «لما [فلما] توفیت دفنها [زوجها] علي [ابن أبي طالب] [علیه السلام] لیلا.» صحیح بخاری، بخاری، ج۵، ص۸۲؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج۵، ص۱۵٤؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۱۲۸(... و لم یؤذن بها ابوبکر)؛ عمدة القاری، عینی، ج۱۷، ص۲۵۸؛ البدایة و النهایه، ابن کثیر، ج۵، ص۳۰۷؛ السیرة النبویه، ابن کثیر، ج٤، ص٥٦٨؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱٦، ص۲۱۸ و ص۲۸۰؛ سقیفه و فدک، جوهری، ص۱۰۷؛ مسند الشامیین، طبرانی، ج٤ ، ص۱۹۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج٤، ص۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج۱۱، ص۱۵۳ و ج۱٤، ص۵۷۳.

و همچنین:« عن عائشة قالت: دفنت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله لیلا دفنها علي ولم یشعر بها أبو بکر حتی دفنت وصلی علیها علي ابن أبي طالب.» مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱٦۲.

و همچنین: فتح الباری، ابن حجر، ج۳، ص۱٦۷(ابن حجر گوید: و صح أن علیا دفن فاطمة لیلا)؛ نیل الأوطار، شوکانی، ج٤، ص۱۳۷(شوکانی گوید: قال الحافظ فی الفتح: و صح أن علیا دفن فاطمة لیلا).

مسأله دفن شبانه در این منابع نیز آمده است:

مصنف، صنعانی، ج۵، ص٤۷۲؛ تاریخ مدینه، نمیری، ج۱، ص۱۹۷؛ طبقات کبری، ابن سعد، ج۲، ص۳۱۵؛ تاریخ طبری، طبری، ج۲، ص٤٤۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج٦، ص۳۰۰؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ج۱۲، ص۷۳؛ صواعق محرقه، هیتمی مکی، ص۱۵.

۱۹. مقام وسیله، بالاترین مقام در بهشت:

« کان النبي صلی اللّه علیه [وآله] و سلم یقول: إن في الجنة درجة لا ینالها إلّا رجل واحد- یعني نفسه- و هي الوسیلة.» پیامبر اکرمﷺ فرمود: در بهشت درجه‌ای است که به آن درجه و مقام نمی‌رسد مگر یک نفر- یعنی خود حضرتش- و آن درجه، مقام وسیله می‌باشد. شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری، ج٤، ص۲۱۹؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۳۸.

همچنین: «عن أبي هریرة أن رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم قال إذا صلیتم علی فاسألوا الله لي الوسیلة. قیل یا رسول الله وما الوسیلة قال أعلی درجة في الجنة لا ینالها الا رجل واحد.» مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۲، ص۲٦۵؛ مصنف، صنعانی، ج۲، ص۲۱۷؛ مصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج۷، ص٤٤۲؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۲٤٦؛ فضل الصلاة علی النبی، جهضمی، ص٤۸؛ بغیة الباحث، علی بن ابی بکر هیثمی، ص۳۱۸؛ تفسیر سمرقندی، سمرقندی، ج۳، ص٦۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۲٤، ص۱۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۲، ص۵۵؛ فیض القدیر، مناوی، ج۱، ص۴۷۳؛ صبح الأعشی، قلقشندی، ج۱۰، ص٦۰؛ جامع صغیر، سیوطی، ج۲، ص۵۳؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱، ص٤۹۵؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۲، ص۴۱۷؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج۱٦، ص۵۱.

و همچنین: «عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمْ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْراً ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ فَإِنَّهَا دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» سنن کبری، بیهقی، ج۱، ←

→

ص۴۰۹؛ صحیح ابـن حبـان، ابـن حبـان، ج٤، ص۵۸۹؛ معجـم صـغیر، طبرانـی، ج۱، ص۲٤۰؛ إمتـاع الأسماع، مقریزی، ج۱۱، ص۱۲۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱، ص٤۹۷؛ مجموعة الفتاوی، ابـن تیمیـه، ج۱، ص۱۹۲؛ ایمان، ابن تیمیه، ص۳۳۵ و...

همچنین: «وسل الله له الوسیلة التي هي أعلی درجة في الجنة تنل بـذلك شـفاعة خاصـة.» فضـل الصـلاة علی النبی، جهضمی، ص۱٦.

فرازی از خطبهٔ وسیله:

امیرمومنان ﷺ در خطبه‌ای طولانی به نام خطبهٔ وسـیله فرمودنـد:«...أَیُّهَـا النَّـاسُ إِنَّ اللَّـهَ تَعَـالَی وَعَـدَ نَبِیَّـهُ مُحَمَّداً ﷺ الْوَسِیلَةَ وَ وَعْدُهُ الْحَقُّ وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْـدَهُ أَلَا وَ إِنَّ الْوَسِـیلَةَ أَعْلَـی دَرَجِ الْجَنَّـةِ وَ ذِرْوَةُ ذَوَائِـبِ الزُّلْفَةِ وَ نِهَایَةُ غَایَةِ الْأُمْنِیَّةِ لَهَا أَلْفُ مِرْقَاةٍ مَا بَیْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَی الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ مِائَةَ عَامٍ وَ هُوَ مَا بَـیْنَ مِرْقَاةِ دُرَّةٍ إِلَی مِرْقَاةِ جَوْهَرَةٍ إِلَی مِرْقَاةِ زَبَرْجَدَةٍ إِلَی مِرْقَاةِ لُؤْلُؤَةٍ إِلَی مِرْقَاةِ یَاقُوتَـةٍ إِلَـی مِرْقَـاةِ زُمُـرُّدَةٍ إِلَـی مِرْقَـاةِ مَرْجَانَةٍ إِلَی مِرْقَاةِ کَافُورٍ إِلَی مِرْقَاةِ عَنْبَرٍ إِلَی مِرْقَاةِ یَلَنْجُوجٍ إِلَی مِرْقَاةِ ذَهَبٍ إِلَی مِرْقَاةِ غَمَامٍ إِلَی مِرْقَاةِ هَوَاءٍ إِلَـی مِرْقَاةِ نُورٍ قَدْ أَنَافَتْ عَلَی کُلِّ الْجِنَانِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ یَوْمَئِذٍ قَاعِدٌ عَلَیْهَا مُرْتَدٍ بِرَیْطَتَیْنِ رَیْطَةٍ مِـنْ رَحْمَـةِ اللَّـهِ وَ رَیْطَةٍ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَلَیْهِ تَاجُ النُّبُوَّةِ وَ إِکْلِیلُ الرِّسَالَةِ قَدْ أَشْرَقَ بِنُورِهِ الْمَوْقِفُ وَ أَنَا یَوْمَئِذٍ عَلَـی الدَّرَجَـةِ الرَّفِیعَـةِ وَ هِیَ دُونَ دَرَجَتِهِ وَ عَلَیَّ رَیْطَتَانِ رَیْطَةٌ مِنْ أُرْجُوَانِ النُّورِ وَ رَیْطَةٌ مِنْ کَـافُورٍ وَ الرُّسُـلُ وَ الْأَنْبِیَـاءُ قَـدْ وَقَفُـوا عَلَـی الْمَرَاقِی وَ أَعْلَامُ الْأَزِمَّةِ وَ حُجَجُ الدُّهُورِ عَنْ أَیْمَانِنَا وَ قَدْ تَجَلَّلَهُمْ حُلَلُ النُّورِ وَ الْکَرَامَةِ لَا یَرَانَا مَلَـکٌ مُقَـرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بُهِتَ بِأَنْوَارِنَا وَ عَجِبَ مِنْ ضِیَائِنَا وَ جَلَالَتِنَا وَ عَنْ یَمِینِ الْوَسِیلَةِ عَنْ یَمِـینِ الرَّسُـولِ صـغَامَةٌ بَسْطَةُ الْبَصَرِ یَأْتِي مِنْهَا النِّدَاءُ یَا أَهْلَ الْمَوْقِفِ طُوبَی لِمَنْ أَحَبَّ الْوَصِیَّ وَ آمَنَ بِالنَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الْعَرَبِیِّ وَ مَنْ کَفَـرَ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ وَ عَنْ یَسَارِ الْوَسِیلَةِ عَنْ یَسَارِ الرَّسُولِ ﷺ ظُلَّةٌ یَأْتِي مِنْهَا النِّدَاءُ یَا أَهْلَ الْمَوْقِفِ طُوبَی لِمَنْ أَحَـبَّ الْوَصِیَّ وَ آمَنَ بِالنَّبِیِّ الْأُمِّیِّ وَ الَّذِي لَهُ الْمُلْکُ الْأَعْلَی لَا فَازَ أَحَدٌ وَ لَا نَالَ الرَّوْحَ وَ الْجَنَّـةَ إِلَّا مَـنْ لَقِـیَ خَالِقَـهُ بِالْإِخْلَاصِ لَهُمَا وَ الِاقْتِدَاءِ بِنُجُومِهِما...»...ای مردم همانا خدای تعالی به پیـامبرش محمـد وعـدهٔ (مقـام) وسیله را داده، و وعدهٔ او حق است و خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند، همانا که وسیله، برترین درجه بهشـت بوده و برترین درجات قرب به حق و آخرین حد آرزو است، مقامی است که هزار پله دارد، و میان هر پله تـا پلهٔ دیگر به اندازه یک صد سال دویدن اسب تندرو است، یک پله مروارید، و پلهٔ دیگر گوهر تا پلـهٔ زبرجـد، و پلهٔ لؤلؤ، و پلهٔ یاقوت، و پلهٔ زمرد، و پلهٔ مرجان، و پلهٔ کافور، و پلهٔ عنبرو پلهٔ عود پلهٔ طلا، پله تا ابر، تا پلـه از هوا، تا پله نور و آنجا مشرف بر همه بهشت هاست، و رسول خدا ﷺ در آن روز روی آن پله نشسـته و دو جامه نرم به تن کرده یکی از آن جامه‌ها از رحمت خدا و جامه دیگر از نور خدا است، تاج پیامبری و اکلیـل رسالت بر سر دارد به نور آن حضرت تمام صحرای محشر روشن شود، و من در آن روز بر درجه رفیـع قـرار دارم که پایین تر از درجه اوست و دو جامه لطیف در بر دارم یکی از ارغوان سرخ و یکـی از کـافور سـفید، و پیمبران و رسولان نیز بر پله‌های دیگر ایستاده‌اند و بزرگان زمانه و حجتهای روزگار نیز در سمت راست مایند که جامه‌هائی از نور و کرامت آنان را پوشانده، نبیند ما را فرشته مقربی و نه پیامبر مرسلی جز آنکه از انوار مـا مبهوت و از درخشندگی و جلالت ما در شگفت شود، و در طرف راست (مقام) وسیله سمت راست رسـول

←

→

خداﷻ ابری است که به قدر دید چشم گسترده است و از آن ابر ندا رسد: ای اهل محشر خوشا به حال کسی که دوست دارد وصی (پیغمبر) را و ایمان دارد به پیامبر اُمیّ عربی، و هر که کفر ورزد دوزخ وعده‌گاه او است، و از سمت چپ وسیله از طرف چپ رسول خداﷻ ابری است که از آن نداء آید: ای اهل محشر خوشا به حال کسی که دوست دارد وصی (پیغمبر) را و ایمان دارد به پیامبر اُمیّ سوگند بدان که فرمانروائی اعلا (و برتر) از اوست هیچ کس رستگار نشود و روی آسایش و بهشت را نبیند جز آنکه آفریدگار خود را از روی اخلاص نسبت به آن دو[پیامبرﷻ و امیرمومنانؑ] دیدار کند و به اَختران (امامان از فرزندان) آن دو اقتداء کند.

کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۲۵؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۸۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۲۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص٦۲۵.

خصوصیات وسیله:

«عن أبي عبد اللهؑ قال كان رسول اللهﷻ [النَّبِيُّﷻ] يَقُولُ إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ لِي فَاسْأَلُوهُ الْوَسِيلَةَ فَسَأَلْنَا النَّبِيَّﷻ عَنِ الْوَسِيلَةِ فَقَالَ هِيَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ أَلْفُ مِرْقَاةٍ بَيْنَ الْمِرْقَاةِ إِلَى الْمِرْقَاةِ حُضْرُ الْفَرَسِ الْجَوَادِ شَهْراً وَ هِيَ مَا بَيْنَ مِرْقَاةِ جَوْهَرٍ إِلَى مِرْقَاةِ زَبَرْجَدٍ إِلَى مِرْقَاةِ يَاقُوتٍ إِلَى مِرْقَاةِ ذَهَبٍ إِلَى مِرْقَاةِ فِضَّةٍ فَيُؤْتَى بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تُنْصَبَ مَعَ دَرَجَةِ النَّبِيِّينَ فَهِيَ فِي دَرَجِ[درجة] النَّبِيِّينَ كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ إِلَّا قَالَ طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ هَذِهِ الدَّرَجَةُ دَرَجَتَهُ فَيُنَادِي مُنَادٍ يَسْمَعُ النِّدَاءَ جَمِيعُ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ دَرَجَةُ مُحَمَّدٍﷻ [وَ عَلِيٍّ [وَ] أَهْلِ بَيْتِهِ] فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِﷻ أُقْبِلُ أَنَا يَوْمَئِذٍ مُتَّزِراً بِرَيْطَةٍ مِنْ نُورٍ عَلَيَّ تَاجُ الْمُلْكِ وَ إِكْلِيلُ الْكَرَامَةِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍؑ أَمَامِي بِيَدِهِ لِوَائِي وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ...» رسول اکرمﷻ فرمودند: هر گاه از خدا برای من طلب و سؤال نمودید، وسیله را بخواهید. از محضرش پرسیدیم: وسیله چیست؟ فرمودند:درجه من در بهشت می‌باشد و آن هزار پله دارد بین هر پله تا پله بعدی فاصله‌اش به مقداری است که اسب تندرو یک ماه بدود، پله‌های این نردبان از سنگ قیمتی و زبرجد و یاقوت و طلا و نقره می‌باشند، این درجه را روز قیامت می‌آورند و همراه درجات انبیاء نصب می‌کنند این درجه در بین آنها به منزله ماه بین ستارگان می‌باشد، هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی در آن روز نیست مگر آن که می‌گوید: خوشا به حال آن کسی که این درجه تعلّق به او دارد، پس منادی با صدایی که تمام انبیاء و صدیقین و شهداء و مؤمنین آن را می‌شنوند ندا می‌کند: این و درجه تعلّق به محمّدﷻ [و علی و اهل بیت محمدؑ]دارد. سپس پیامبرﷻ فرمود: من آیم و قبائی از نور در برم و تاج ملک و اکلیل کرامت بر سرم باشد و علی بن ابی طالبؑ جلوی من و لوای من که لواء حمد است در دست اوست و بر آن نوشته است لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رستگاران آنانند که به خدا رسیدند. تفسیرقمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۳۲٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۱٤۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۲٦.

و با اندکی تفاوت از ابی سعید خدری در این منابع:

امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۸؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۱٦۵؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ←

→

ص۱۱۶؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص٤٦؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۱۳؛ أعلام الدین، دیلمی، ص٤٦۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج٤، ص۱۰۵.
منبع اهل تسنن: دُرّ بحر المناقب، ابن حسنویه [م. ٦٨٠]، ص۱۳۲ مخطوط(بنابر نقل شرح إحقاق الحق، ج٤، ص٤٨٧)؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۱، ص۱۰۸؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۱، ص۲۵۰.

و همچنین: امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به فرد یهودی فرمودند: «...وَ أَمَّا مِنْبَرُ رَسُولِ اللَّـهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ مَسْكَنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَنَّةٌ عَدْنٍ وَ هِيَ جَنَّةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ بِيَدِهِ وَ مَعَهُ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً وَ فَوْقَهَا قُبَّةٌ يُقَالُ لَهَا قُبَّةُ الرِّضْوَانِ وَ فَوْقَ قُبَّةِ الرِّضْوَانِ مَنْزِلٌ يُقَالُ لَهُ الْوَسِيلَةُ وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلٌ يُشْبِهُهُ وَ هُوَ مِنْبَرُ رَسُولِ اللَّـهِ صلی الله علیه و آله ...» امیرمومنان علیه السلام فرمودند: و امّا منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله: همانا قرارگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بهشت عدن است و آن بهشتی است که خدای تعالی آن را به دست خود ساخته، و در آن همراه با پیامبر دوازده وصیّ هستند، و بر فراز آن گنبدی است که به آن «قبّه رضوان» گفته می‌شود و بر بالای قبّه رضوان، جایگاه دیگری است که«وسیله» نامیده می‌شود و در بهشت هیچ منزلی شبیه به آن نیست و آن منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقده کوفی، ص٤٨؛ کتاب غیبت، ابن أبی زینب نعمانی، ص۱۰۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص۱۰۱.

۲۰. «عَنْ مَخْدُوجِ بْنِ زَيْدٍ الذُّهْلِيِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ ... أَلَا وَ إِنِّي أُخْبِرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ أُمَّتِي أَوَّلُ الْأُمَمِ يُحَاسَبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أُبَشِّرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِكَ هَذَا لِقَرَابَتِكَ مِنِّي وَ مَنْزِلَتِكَ عِنْدِي فَيُدْفَعُ إِلَيْكَ لِوَائِي وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ فَتَسِيرُ بِهِ بَيْنَ السِّمَاطَيْنِ وَ إِنَّ آدَمَ وَ جَمِيعَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»؛ مخدوج بن زید ذهلی گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را با هم برادر ساخت آنگاه فرمود... ای علی به تو خبر دهم که امت من اول امتی هستند که در قیامت محاسبه شوند و تو را بشارت دهم ای علی که تو اول کسی باشی که روز قیامت دعوت شوی برای نزدیکی که نسبت به من داری و مقامی که نزد من داری و پرچم مرا که پرچم حمد است به تو دهند و میان دو صف با آن حرکت می‌کنی و آدم و همه خلق خدا روز قیامت در سایه پرچم من باشند... مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۱، ص۳۰۲؛ امالی، شیخ صدوق، ص٤۰۲؛ طرائف، سید بن طاووس، ص۷۱؛ عمده، ابن بطریق، ص۲۳۰؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص٤۰۲؛الدُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۳۰٦؛ کشف الغمه، اربلی، ج۱، ص۲۹۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۸، ص۳٤۱.
منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی شافعی، ص٥٦؛ مناقب، خوارزمی، ص۱٤۰؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۱، ص٤۳۲.

و همچنین: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ وَ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ سَبْعُونَ شِقَّةً الشَّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فَيَدْفَعُهُ إِلَيَّ فَآخُذُهُ وَ أَدْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام...» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ...روز قیامت جبرئیل نزد من آید و لواء حمد را به دست دارد که هفتاد شقه دارد و هر شقه‌اش از خورشید و ماه وسیع تر است آن را به من دهد و من بگیرم و به علی بن ابی طالب علیه السلام دهم...امالی، شیخ صدوق، ص۷٥٦؛ خصال، شیخ صدوق، ص٥۸۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ ←

→

صدوق، ج۱، ص۲۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۷؛ روضة الواعظين، فتال نيشابوری، ص۱۰۹؛ العقد النضيد و الدر الفريد، محمد بن حسن قمی، ص۳۵؛ ارشاد القلوب، ديلمی، ج۲، ص۲۹۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۲.

و همچنين: «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ ؑ أُعْطِيتُ فِيكَ يَا عَلِيُّ تِسْعَ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ وَ اثْنَتَانِ لَكَ وَ وَاحِدَةٌ أَخَافُهَا عَلَيْكَ فَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّكَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ قَاضِي دَيْنِي وَ أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنِّي أُعْطَى لِوَاءَ الْحَمْدِ فَأَجْعَلُهُ فِي يَدِكَ وَ آدَمُ وَ ذُرِّيَّتُهُ تَحْتَ لِوَائِي وَ تُعْبَرُنِي عَلَى مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ وَ أُحَكِّمُكَ فِي شَفَاعَتِي لِمَنْ أَحْبَبْتَ ...» زيد بن ارقم گويد رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود نُه خصلت در باره تو به من داده شده سه در دنيا و سه در آخرت و دو خصلت برای توست و يکی که از آن بر تو ميترسم. آن سه که در دنيا است: تو وصی و جانشين و اداکننده دِين منی و آن سه که در آخرت است: پرچم حمد را به من می‌دهند و من به دست تو می‌سپارم و آدم و همه فرزندانش زير پرچم من هستند؛ تو در کليدهای بهشت به من کمک می‌کنی و من اختيار شفاعت خود را در باره هر که بخواهی، به تو می‌دهم... مناقب الإمام امير المؤمنين ؑ، محمد بن سليمان کوفی، ج۱، ص۴۳۹؛ خصال، شيخ صدوق، ص۴۱۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۵۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۰، ص۳۵.

و همچنين: «نَبَّأَنِي أَبُو الْعَلَاءِ الْهَمَدَانِيُّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو دُجَانَةَ فَقَالَ لَهُ أَ لَمْ تُخْبِرْنَا أَنَّ الْجَنَّةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَ عَلَى الْأُمَمِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أُمَّتُكَ؟ قَالَ ﷺ بَلَى وَ لَكِنْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ حَامِلَ لِوَاءِ الْحَمْدِ إِمَامَهُمْ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ حَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيَّ يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ وَ أَنَا عَلَى أَثَرِهِ.» مائة منقبه، ابن شاذان، ص۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۸؛ العقد النضيد و الدر الفريد، محمد بن حسن قمی، ص۸۱.

و همچنين: امام صادق ؑ فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ مِنْبَرٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ لَهُ أَرْبَعُ وَ عِشْرُونَ مِرْقَاةً وَ يَجِيءُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ وَ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ فَيَرْتَقِيهِ وَ يَعْلُوهُ وَ يُعْرَضُ الْخَلَائِقُ عَلَيْهِ فَمَنْ عَرَفَهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ دَخَلَ النَّارَ» هنگامی که روز قيامت بر پا می‌شود، منبری که بيست و چهار پله دارد در سمت راست عرش نصب می‌گردد و علی بن ابی طالب ؑ در حالی که لوای حمد به دست اوست آمده و از اين منبر بالا می‌رود و تمام مخلوقات بر ايشان عرضه می‌شوند، پس در آن هنگام هر کس که علی بن ابی طالب ؑ را شناخت وارد بهشت می‌گردد و هر کس علی ابن ابی طالب ؑ را انکار کرد داخل آتش جهنم می‌شود. تفسير عياشی، محمد بن مسعود عياشی، ج۲، ص۱۱۰؛ تفسير نور الثقلين، حويزی، ج۲، ص۲۶۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۳۱.

و همچنين: «قال رسول الله صلى الله عليه [واله] وسلم: سألت الله فيك خمسا فأعطاني أربعا ومنعني واحدة سألته فأعطاني فيك انك أول من تنشق الأرض عنه يوم القيامة وأنت معي معك لواء الحمد وأنت تحمله وأعطاني انك ولی المؤمنين من بعدي». تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ج۵، ص۱۰۰.

←

→

وهمچنین: « عن ابن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه [و اله] و سلم لعليّ: أنت أمامي يوم القيامة، فيدفع إليّ لواء الحمد، فأدفعه إليك، و أنت تذود الناس عن حوضي.» تـاريخ مدينـه دمشـق، ابـن عسـاكر، ج۳۵، ص۳۳۸؛ كنز العمال، متقى هندى، ج۱۳، ص۱٤٥.

به این منابع نیز رجوع شود: تفسیر امام عسکری، ص۱۵۸؛ مناقب الامام امیر المـؤمنین، محمـد بـن سلیمان کوفی، ج۱، ص٤۳۹؛ تفسیر عیاشی، محمـد بـن مسـعود عیاشـی، ج۲، ص۱۱۰؛ خصـال، شـیخ صدوق، ص٤۱۵؛ مائة منقبه، ابن شاذان، ص۸۳؛ العقد النضید و الـدر الفریـد، محمـد بـن حسـن قمـی، ص۸۱؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج۳، ص۸۵؛ مناقب آل ابی طالـب، ابـن شـهر آشـوب، ج۳، ص۲۸ و ص۵۵؛ حلیة الابـرار، بحرانـی، ج۱، ص٦۷؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلسـی، ج۱۸، ص۲۰۷ و ج٤۰، ص۳۵ و ج۷، ص۳۳۱ و ج۳۸، ص۳۳۲؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج۲، ص۲٦۳ و...

منابع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱۱، ص۱۱۳ و ج۱۳، ص۱۲۳؛ تاریخ مدینه دمشـق، ابـن عساکر، ج٤۲، ص۳۲٦؛ لسـان المیـزان، ابـن حجـر، ج۳، ص۳۸۷؛ کنـز العمـال، متقـی هنـدی، ج۱۳، ص۱۲۹ و...

۲۱. فرازهایی از زیارت ناحیه مقدسه« فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَـنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً، فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْـكَ بَـدَلَ الـدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأَسُّفاً عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفاً، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَـةِ الْمُصَـابِ وَ غُصَّـةِ الِاكْتِيَـاب...» مـزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۰۱؛بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۳۹.

۲۲. «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ [الْوَفَاةُ] الْمَوْتُ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْـرَجَ السَّـفَطَ أَوِ الصُّنْدُوقَ عِنْدَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ قَالَ فَحُمِلَ بَيْنَ أَرْبَعَـةِ [رِجَـالٍ] فَلَمَّـا تُـوُفِّيَ جَـاءَ إِخْوَتُـهُ يَدَّعُونَ [ما] فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا أَعْطِنَا نَصِيبَنَا مِنَ الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَـوْ كَـانَ لَكُـمْ فِيـهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُتُبُه». امام صادق فرمود: وقتی حضـرت علـی بن الحسین در حال احتضار بود صندوقی را که نزدش بود در آورد و [به محمد بـن علـی فرزنـدش توجه نموده] فرمود محمد! این صندوق را ببر. پس آن صندوق بین چهار نفر حمل شـد وقتـی آن حضـرت وفات کردند. برادران ادعای آنچه در صندوق است نمودند و گفتند: به ما نصیبان از صـندوق را بـده. فرمـود به خدا قسم به شما چیزی از آن نمی‌رسد اگر شما نصیبی داشتید صندوق را بـه مـن نمـی‌داد و در صـندوق سلاح پیغمبر و نامه‌هایش بود. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰۵؛ بصائر الدرجات، محمـد بـن حسـن صفار، ص۲۰۰؛ اعـلام الـوری، شـیخ طبرسـی، ج۱، ص۵۰۰؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلسـی، ج٤٦، ص۲۲۹؛ مراة العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۳۲۳.

۲۳. «فلمّا قرب استشهاد ابي عبد اللّه، دعاه و أوصى إليه، و أمره أن يتسلّم ما خلفه عند أمّ سلمة رحمها اللّه مع مواريث الأنبياء و السّلاح و الكتاب». موقعی کـه شـهید شـدن امـام حسـین نزدیـک شـد علـی بـن الحسین را خواست، به آن حضرت دستور داد تا آنچه پیش امّ سلمه نهاده به همراه میراثهـای انبیـاء و شمشیر و کتاب تحویل بگیرد. منبع اهل تسنن: إثبات الوصیّه، مسعودی، ص۱۷۰.

←

→

همچنین: «وداع هفتم وداع با امام زین العابدین ﷺ بود چنانچه مرویست که در دفعهٔ آخر که از جنگ مخالفان مراجعت نمود با بدن چاک چاک آمد بر سر بالین امام سجاد ﷺ و او را صدا زد که یا علی سر از بالین بردار و پدر خود را وداع کن که دیگر او را نخواهی دید. که ناگاه امام سجاد ﷺ از بستر بیماری چون سپند از جای برجست و نظرش بر بدن پارپارهٔ آن امام مظلوم افتاد « و صار جلده کجلد القنفذ». دید بدن پدرش از کثرت تیرها که بر آن نشسته است پر و بال در آورده است پس عرض کرد ای پدر این چه حالی است که در تو مشاهده میکنم فرمود این زخم های خنجر و نیزه و شمشیر است که در راه امت به بدن پدرت رسیده است پس آن دو بزرگوار دست در گردن یکدیگر در آوردند و اینقدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند پس اسرار امامت و رموز غیبیه را تسلیم او نمود. «و سلم الیه الودائع التي کانت من جده و ابیه منها: الصحف الذي بخط امیرالمرمنین ﷺ و صحیفة فاطمه ﷺ و الجفر الابیض و الاحمر و الجامع و سلاح رسول الله ﷺ و ودائع الانبیاء ﷺ. پس تسلیم او نمود امانت های پدر و جد خود ﷺ را و از جملهٔ آنها بود قرآنی که به خط امیرالمؤمنین ﷺ بود و صحیفهٔ فاطمهٔ زهرا ﷺ و جفر، ابیض، و احمر و جامع و سلاح پیامبر ﷺ و امانتهای پیامبران ﷺ.انوار الشهاده، یزدی، ص ۱۷۰-۱۷۱.

و همچنین:«[بعد از انکه امام حسین ﷺ مانع از جهاد امام سجاد شد ﷺ خطاب به فرزندش فرمود] اینک من تو را وصی خود ساخته عورات را به تو می‌گذارم و امانتی که از جد و پدر هست به تو می‌سپارم اول قرآن که کلام الهی و مجمع حقایق نامتناهی است و دیگر مصحف فاطمه ﷺ و جفر ابیض و جفر احمر و علم قیامت و زبور و باقی علوم که غیر از ائمه را بدان اطلاع نیست.» تذکرة الشهدا، ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۶۱ و به همین مضمون در ص۶۵.

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْكُتُبَ وَالْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ». امام صادق ﷺ فرمود: چون امام حسین ﷺ به جانب عراق رهسپار گشت، کتب و وصیت را به ام سلمه امانت سپرد و چون علی بن الحسین ﷺ به مدینه برگشت ام سلمه آنها را به او تحویل داد. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰۴؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۰۸؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۳۲۱؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۳۷(با تفاوت اندک در الفاظ)

همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ كَانَ عَصَى مُوسَى لِآدَمَ فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ إِنَّهَا لَعِنْدَنَا وَ إِنَّ عَهْدِي بِهَا آنِفاً وَ هِيَ خَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتُزِعَتْ مِنْ شَجَرِهَا وَ إِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتَنْطِقَتْ أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا لِيَصْنَعَ كَمَا كَانَ مُوسَى يَصْنَعُ بِهَا وَ إِنَّهَا لَتَرُوعُ وَ تَلْقَفُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْرَثَ عَلِيّاً ﷺ عِلْمَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ اسْتَوْدَعَهُ أُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قُبِضَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهَا قَالَ[الراوی] فَقُلْتُ ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ صَارَ إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ». بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۰۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۲۰۹

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ الْكُتُبَ كَانَتْ عِنْدَ عَلِيٍّ ﷺ فَلَمَّا سَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ الْكُتُبَ أُمَّ

←

→

سَلَمَةَ فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ ﷺ كَانَتْ عِنْدَ الْحَسَنِ ﷺ فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ ﷺ كَانَتْ عِنْدَ الْحُسَيْنِ ﷺ فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ ﷺ كَانَتْ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ كَانَتْ عِنْدَ أَبِي». امام صادق ﷺ می‌فرمایند: کتب انبیا و اوصیا نزد حضرت علی ﷺ بود و چون به طرف عراق رفت به ام سلمه سپرد پس از شهادت حضرت علی ﷺ در اختیار امام حسن ﷺ بود پس از امام حسن ﷺ در نزد حضرت حسین ﷺ بود بعد از شهادت حضرت حسین ﷺ پیش علی بن الحسین ﷺ بود سپس نزد پدرم بود. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۱۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۵۰

و همچنین: «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ: ﷺ لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ ﷺ إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ الْوَصِيَّةَ وَ الْكُتُبَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ وَ قَالَ لَهَا إِذَا أَتَاكَ أَكْبَرُ وُلْدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا قَدْ دَفَعْتُ إِلَيْكِ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ أَتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ أُمَّ سَلَمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ ﷺ». امام باقر ﷺ فرمود هنگامی که حضرت حسین ﷺ اراده سفر عراق داشت وصیت و نامه‌ها و چیزهای دیگر را به ام سلمه همسر پیامبر ﷺ در اختیار او گذاشت، فرمود هر وقت بزرگترین فرزندم پیش تو آمد و امّ سلمه آنچه به تو دادم در اختیارعلی بن الحسین ﷺ بگذار. پس از شهادت حضرت حسین ﷺ، علی بن الحسین ﷺ پیش ام سلمه آمد آنچه امام حسین ﷺ به او سپرده بود در اختیارش گذاشت. کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص۱۹۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۶، ص۱۸؛ اثبات الهداة، حر عاملی، ج۴، ص۵۹

و همچنین: «عَنْ عُمَرَ بْنِ أُبَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهِ دُفِعَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِيٌّ ﷺ عِلْمَه وسِلَاحَه وَمَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ﷺ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ صَارَ إِلَى ابْنِه ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ فَقَالَ ﷺ: نَعَمْ». عمر بن ابان گوید: از امام صادق ﷺ پرسیدم راجع به آنچه مردم می‌گویند که صحیفه مهر شده‌ای به ام سلمه داده شد، امام ﷺ فرمود: چون پیغمبر ﷺ رحلت فرمودند، علمش و سلاحش و آنچه [از میراث انبیاء ﷺ] داشت، به علی ﷺ به ارث رسید، سپس به حسن ﷺ و پس از او به حسین ﷺ رسید، و عرض کردم: سپس به علی بن حسین ﷺ و پس از او به پسرش و سپس به شما رسید؟ حضرت فرمود: آری. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۳۴؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۱۹۷ و ۲۰۴؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ۱۸۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۲۱۰؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۳۸۵؛ مراة العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۲۰۹.

و همچنین: « عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ ﷺ وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ ﷺ وَ مُحَمَّداً وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ﷺ يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ

←

→

الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ مِنِّي السَّلَامَ.» کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۹۷؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۳۴۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۱۷۶؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۰۵؛ کشف الغمه، علی بن ابی الفتح اربلی، ج۲، ص۱۵۴؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام، علامه مجلسی، ج۳، ص۲۹۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۳۲۲.

*** طبق روایات برخی از مواریث را امام حسین علیه السلام به دخترش فاطمه داد که به امام سجاد علیه السلام دهد:**

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطُوناً مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ صَارَ وَ اللَّهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ. قَالَ قُلْتُ مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ؟ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ فِيهِ وَ اللَّهِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا وَ اللَّهِ إِنَّ فِيهِ الْحُدُودَ حَتَّى إِنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدْشِ.» امام باقر علیه السلام فرمود: چون هنگام شهادت حسین بن علی علیهما السلام فرا رسید، دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و کتابی پیچیده و وصیتی آشکار به او داد، زیرا علی بن الحسین علیهما السلام مریض بود[به مرض شکم] که نمی‌دیدند او را جز این که به سبب مرضی که دارد از دنیا خواهد رفت، سپس فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین علیهما السلام داد، ای زیاد![نام راوی] سپس به خدا آن کتاب به ما رسید، راوی گوید عرض کردم: خدا مرا قربانت گرداند، در آن کتاب چه نوشته است؟ فرمود: به خدا آنچه از زمان خلقت آدم تا به آخر رسیدن دنیا مورد احتیاج اولاد آدم است در آن است، به خدا که احکام حدود حتی جریمه خراش در آن ثبت است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۱۶۸؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۰۳؛ الامامة والتبصره، علی ابن بابویه قمی، ص۶۳؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۰۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۳۵.

همچنین: «ثمّ دعا الحسين عليه السلام بزين العابدين عليه السلام، و أودعه أسرار الإمامة و الخلافة، و أوصى إليه، و لما كان الحسين عليه السلام عالما بشهادته قبل توجّهه إلى العراق، فأودع أمّ سلمة زوجة النّبيّ صلى الله عليه و آله كتب الأنبياء و الأوصياء، و سائر ودائعهم، و لتسلّمها إلى عليّ زين العابدين عليه السلام بعد مراجعته من العراق، و لمّا كان عليّ بن الحسين عليهما السلام مريضا، جعل الحسين عليه السلام وصيّته، و أودعها عند ابنته فاطمة عليها السلام حتّى تسلّمها إلى أخيها». دمعة السّاكبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۳۷.

*** سلاح و صندوق در روایات:**

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتٍ وُجِدَ التَّابُوتُ عَلَى بَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِيَ الْإِمَامَةَ». امام صادق علیه السلام فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل، تابوت بر درِ هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می‌گشت، نبوت به آنها داده می‌شد، هر کس از ما هم که سلاح به دستش رسد، امامت به او داده می‌شود. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۳۸؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۲۷۶؛ بحار الانوار،

←

→

علامه مجلسی، ج۱۳، ص۴۵۶؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج۳، ص۵۳.

و همچنین: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ زَبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ ﷺ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ﷺ مَا أَزْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآناً وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى فِيهِ الْجَلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجَلْدَةِ وَ رُبُعُ الْجَلْدَةِ وَ أَرْشُ الْخَدْشِ وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ قَالَ قُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ السِّلَاحُ وَ ذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يُفْتَحُ لِصَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ». حسین بن ابی العلا گوید شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: همانا جفر سفید نزد من است، عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه ﷺ و گمان نمی‌کنم در آن چیزی از قرآن باشد. و در آن است، آنچه مردم به ما احتیاج دارند و ما به کسی احتیاج نداریم حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و جریمه خراش در آن هست. و جفر سرخ هم نزد من است، عرض کردم: در جفر سرخ چیست؟ فرمود: سلاح است و آن تنها برای خون گشوده می‌شود و صاحب شمشیر (امام قائم ﷺ) آن را برای قتل باز می‌کند. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۳۷.

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي الْمِعْزَى عَنْ عَنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَأَثْنَى عَلَيْهِ بَعْضُ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَ مِنْ قَوْلِهِ وَ أَخْزَى اللَّهُ عَدُوَّكَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لَقَدْ كُنَّا وَ عَدُوُّنَا كَثِيرٌ وَ لَقَدْ أَمْسَيْنَا وَ مَا أَحَدٌ أَعْدَى لَنَا مِنْ ذَوِي قَرَابَاتِنَا وَ مَنْ يَنْتَحِلُ حُبَّنَا إِنَّهُمْ لَيَكْذِبُونَ عَلَيْنَا فِي الْجَفْرِ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ مَا الْجَفْرُ؟ قَالَ وَ هُوَ وَ اللَّهِ مَسْكُ مَاعِزٍ وَ مَسْكُ ضَأْنٍ يَنْطِقُ أَحَدُهُمَا بِصَاحِبِهِ فِيهِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْكُتُبُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ﷺ أَمَا وَ اللَّهِ مَا أَزْعُمُ أَنَّهُ قُرْآنٌ». عنبسة بن مصعب گفت: خدمت حضرت صادق ﷺ بودیم یکی از حاضرین آن جناب را ستود از جمله حرفهایش این بود که خدا دشمنانت از جن و انس را خوار کند حضرت صادق ﷺ فرمود: ما پیش از این دشمنانمان زیاد بودند اما هم اکنون احدی دشمن‌تر با ما از خویشاوندانمان و کسانی که مدعی محبت مایند نیست آنها در مورد جفر بر ما دروغ می‌بندند. عرض کردم خدا [امور] تو را اصلاح کند، جفر چیست؟ فرمود: بخدا قسم پوست بز و میش است باندازه هم در آن سلاح پیامبر ﷺ و کتاب‌ها و مصحف فاطمه ﷺ است بخدا قسم گمان نمی‌کنم در آن قرآن باشد. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۱۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۴۵

۲۴. [امام حسین در وداع دوم که پس از آن به شهادت رسید به خیمه امام سجاد رفته و] خاتم امامت و انگشتر ولایت را از انگشت مبارک به در آورد و در انگشت میمون و اصبع موزون امام زین العابدین نمود.... بعد از سپردن ودائع مواریث احتضنته و قبله و سلّاه صَبّر حضرت فرزند بیمار خود را در برگرفت صورتش را بوسیده و در مصائب و نوائب امر به صبر فرمود و نیز فرمود نور دیده یک ساعت دیگر مهمان توام... امام بیمار از فرمایشات پدر بیهوش شد وقتی به هوش آمد که دید زمین میلرزد و هوا تاریک شده باد سرخ میوزد صدای جبرئیل بلند است. ریاض القدس، ج۲، ص۱۴۴.

←

←

۲۵. «در بحر المصائب مسطور است که چون حضرت سیّد الشهدا﵇ شهید شد، جناب زینب خاتون﵂ بر بالین حضرت سجاد﵇ آمد و عرض کرد: یا علی! نمی‌دانم چه حادثه و سانحه‌ای روی داده که از زمین و آسمان صدای وا حسیناه و ناله وا غریباه بلند است. و هم به روایت آن کتاب چون بانگ جبرئیل به شهادت آن حضرت برخاست. جناب زینب﵂ از خیمه بیرون دوید. چون آثار ظلمت و گرد و غبار را دید، نگران شد و برادرش را ندید. در خدمت سیّد سجاد﵇ شد و عرض کرد: ای برادرزاده! ببین چه واقع شده است و خبر چیست؟ فرمود: ای عمه! دامن خیمه را بر زن. چون به صفحه میدان نگران شد، اظهار سوگواری کرد و فرمود: ای عمه! همانا پدرم بمرد! جود و کرم بمرد! ای عمه! بروید و کمرهای اطفال را استوار ببندید و آماده اسیری شوید که پدرم شهید شد و در هر حال، صبر و شکیبایی را پیشه خود سازید و وصیت‌های پدرم را فراموش نکنید.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری﵂، سپهر، ج۱، ص۲۲۴- ۲۲۵

همچنین: «نیز گویند چون حضرت سیّد الشهدا﵇ به فیض شهادت رسید و جبرئیل بانگ: "قتل الإمام ابن الإمام أبو الأئمّة" را بلند کرد، زینب﵂ سراسیمه به بالین بیمار کربلا دوید و عرض کرد: ای برادرزاده! ببین چه واقع شده و خبر چیست. فرمود: ای عمه! دامن خیمه را بالا بزن. آن حضرت چون به صفحه میدان نگران شد، اظهار سوگواری کرد و فرمود: ای عمه! همانا پدرم شهید شد. اکنون مهیای اسیری شوید و صبر و شکیبایی را پیشه گیرید و وصیت‌های پدر مرا فراموش نکنید. ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۹۹.

و همچنین: «قَالَ الرَّاوِي فَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا تُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ.» راوی گفت: هنگام شهادت امام حسین﵇، گرد و غبار شدید آسمان کربلا را فرا گرفت [که روز روشن همچون شب تاریک شد] و بادی سرخ وزیدن گرفت که از هیچ کس عین و اثری دیده نمی شد به گونه‌ای که مردم‌گمان کردند که عذاب بر آنان فرود آمد. فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۹؛ لهوف، سید ابن طاووس ،ص۱۲۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۷؛ عوالم ، امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۰.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی،ج۲،ص۴۳.

همچنین: [امام حسین﵇ در خیمهٔ امام سجاد، به فرزندش] فرمود: نور دیدهٔ من همین قدر بدان که دیگر میان این خیام مردی به غیر از من و تو باقی نمانده یعنی برادرت را هم کشتند با این حالت حضرت سیدالساجدین دیگر طاقت نیاورد آهی کشید و در ضعف رفت یقین دارم به هوش نیامد مگر وقتیکه دید زینب سر برهنه وارد خیمه شد و فرمود ای پسر برادر برخیز و ببین اوضاع عالم منقلب شده قرص خورشید گرفته از آسمان خون می‌بارد فرمود عمه جان دامن خیمه را بالا زن ببینم چه خبر است چون پرده را بالا زدند امام بیمار نظر به میدان کرده فرمود عمه عیالات پدرم را جمع کن و بگو چادر اسیری بر سر کنند و کمرشان را محکم ببندند چراکه سر پدرم بالای نیزه است. ریاض القدس، قزوینی، ج۲، ص۱۲۳.

مجلس هفتم:

ابا عبدالله الحسین علیه السلام اکسیر عالم وجود

ابا عبدالله الحسین ﷺ اکسیر عالم وجود

قرآن خلاصهٔ براهین و فصول علمی

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم ﴿یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِي رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَیْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّى وَمِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلَا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ﴾.[1]

از آنجا که قرآن مجید، مهم‌ترین کتاب تعلیم و تربیت بشری است به طور فشرده و خلاصه همهٔ براهین و فصول علمی را برای کمال عقلی و عملی بشر ذکر کرده است.

---

۱. ای مردم، اگر دربارهٔ برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم . و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آن گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می‌بینی [ولی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نموّ می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند. الحج(۲۲): ۵.

برهان حیات

در این آیه خدا برای اثبات دو امر مهم؛ یکی مبدأ و دیگری معاد، به برهان حیات استدلال کرده است. دو استدلال در این آیات است:

یکی: استدلال به خلقت انسان از تراب که آدمی را از خاک آفریدیم.

دوّم: استدلال به مرگ زمین در زمستان و زنده شدن زمین در فصل بهار و اهتزازی که در ارض هامده پیدا می‌شود و بعد از این اهتزاز، حالت رشد و نموّی در زمین پیدا می‌شود و دنبال آن ﴿وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ هر جفتی از نباتات بهجت‌انگیز را از خاک می‌رویاند، یکی از آیات قرآن این آیه است از یک طرف معجزه می‌کند در برهان حیات از یک طرف معجزه می‌کند در برهان زوجیّت در نباتات ﴿وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾.[1]

استدلال به برهان حیات بر وجود حیّ قیّوم

استدلال به این جهت که چطور زمین مرده زنده می‌شود، از دو راه بشر را بیدار می‌کند: یکی این‌که این عالَمِ مرده، مربوط است به یک حیّ و از آن‌جا حیات افاضه

---

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.﴾ای مردم، اگر دربارهٔ برانگیخته شدن در شکّید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آن گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می بینی ولی چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند. الحج(۲۲): ۵.

می‌شود و گرنه محال است از خودِ مرده زندگی تولید شود. تولید ضدّی از ضدّی و نقیضی از نقیضی از نظر عقلی قابل تصوّر نیست.

از مرگ، زندگی پیدا نمی‌شود. از مرده، حیات سر نمی‌زند. اگر مادّهٔ مرده، زنده شد، این خود بزرگ‌ترین دلیل است بر این‌که یک موجود زنده‌ای هست که از آن موجود زنده افاضهٔ حیات به مرده می‌شود. ما وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم این یک سیره است. این سنگ نور ندارد. بعد این سنگ روشن شد، خود عقل این‌جا قضاوت می‌کند که نور از سنگ تاریک تولید نمی‌شود. اگر روشن شد در اثر ارتباط با یک مرکز نور است؛ پس وجود حیات در زمین در بهار پس از زمستان، دلیل بر وجود حیّ قیّوم است. این یک استدلال بر وجود خداست.

استدلال به برهان حیات بر معاد

استدلال دوّم این که به این آدمی می‌فهماند: همان قدرتی که زمین را در زمستان می‌میراند و استعداد رویش گیاه را از زمین می‌گیرد و باز در فصل تابستان دوباره این استعداد را به او می‌دهد، همان قدرتی است که از این بشر استعداد حیات را می‌گیرد و آن روزی هم که اراده‌اش تعلّق بگیرد، دوباره حیات را به او می‌دهد. آن‌وقت یک آیهٔ قرآن، هم اثبات می‌کند وجود مبدأ حیّ را و هم اثبات می‌کند حیات بعد از مرگ بشر را و هم اثبات می‌کند نبوّت پیغمبر ﷺ را. چرا؟!

معجزهٔ پیامبر ﷺ در اخبار قرآن به قانون زوجیت نباتات

برای این‌که جفت بودن، نر و ماده بودن، در بین مردمان قبلاً فقط منحصر بود به عالم حیوانات و خیال می‌کردند که نر و مادّه تنها در عالم حیوان است. کم‌کم تجربه‌ها نشان داد که بعضی از نباتات هم نر و مادّه دارند؛ مثل خرما که مادّهٔ خرما از آن مایه‌ای که از نر بر آن پاشیده می‌شود، آبستن می‌شود. امّا دیگر این مطلب را بشر پی نبرده بود که تمام نباتات روی زمین جفت هستند، و این نباتات به وسیلهٔ لقاح مادّه‌هایشان از نرها آبستن می‌شوند.

این آیه‌ای که گفته شد پرده از این راز برداشت ﴿وَ أَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾[۱] آن وقت یک آیهٔ قرآن در یک عبارت کوتاه، هم مبدأ را نشان می‌دهد، هم معاد را اثبات می‌کند، هم حقانیت پیغمبر ﷺ را، اثبات می‌نماید؛ چرا که قرآنی که آورده است اعجاز نموده و پرده از قانون زوجیت برداشته که بشر از آن اطلاعی نداشت.

تدبّر در قرآن با صفای دل و تقوا

معنای تدبّر در قرآن این است؛ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾[۲] مردم وقتی قرآن می‌خوانند باید درمقام خواندن قرآن، منتها درجهٔ دقّت فکر را به‌کار ببرند. با این تدبّر اگر صفای دل و تقوای او توأم شود، خواه ناخواه از قرآن حقایقی استخراج می‌شود. این تازه پردهٔ اوّل بود.

حیات قلوب با بارش آب قرآن بر دل‌های مرده

پشت سر این، یک پردهٔ دیگری است. تا این‌جا فقط این مرحله را گفتیم که آدمی از مرگ و زندگی زمین به یک خدای زنده‌ای پی ببرد و از زنده شدن زمین بعد از مرگ، به زنده شدن تنش بعد از مردن پی ببرد.

اگر یک کمی بالاتر بروی ممکن است از همین آیه پیدا کنی چه رقم جان آدم می‌میرد و چه رقم روح آدم زنده می‌شود. این است که باز برای قرآن یک ظاهری، و یک باطنی است.[۳] اگر به آن‌جا برسی آن‌وقت بیانات اولیای دین هم کمک می‌کند.

---

۱. الحج(۲۲): ۵.

۲. آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند ؟ یا بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است؟ محمّد(۴۷): ۲۴.

۳. امام صادق ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُن»؛ به درستی که برای قرآن ظاهر و باطنی هست و برای آن باطن نیز باطنی است تا هفت باطن. تفسیر محیط اعظم، سید حیدر آملی، ص۱۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۴، ص۱۰۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۱ و ۵۹.

مراد از زمین، بنابر بعضی تفاسیر عبارت است از قلب مردم. قلب مردم زمین است ﴿تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً﴾[۱] زمین هامده، دل‌های مردهٔ مردم است، و آن آبی که بر دل مردهٔ انسان‌ها می‌ریزد و دل مردهٔ ایشان را زنده می‌کند، قرآن است. قرآن آبی است که بر مرده دلان پاشیده می‌شود.[۲] آسمانی که از آن آسمان این باران می‌بارد، خود پیغمبر خاتم محمّد بن عبد الله ﷺ است. از این آسمان بر قلب‌های مرده باران می‌بارد.[۳] دل‌های مرده زنده می‌شود. وقتی زنده شد از آن دل‌ها چه می‌روید؟ ﴿أَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ آن‌وقت گُل‌های کمالات از آن دل‌های زنده به قرآن روئیده می‌شود. آن‌وقت ظاهر قرآن بر عالَم ظاهر تطبیق می‌کند. باطن قرآن بر عالَم باطن تطبیق می‌کند. پس خود قرآن عالی‌ترین دانشگاهی می‌شود که آدم آنچه بخواهد در آن پیدا می‌کند.

زنده شدن دل به نسیم بهار امامت و ولایت

حالا چطور دل مرده زنده می‌شود؟ باید رفت دید که کیفیّت احیای دل‌ها به دخول این آب چیست؟ اینگونه است که آن مردم یک خاصیّت را پیدا کردند؛ اینها توانستند خودشان را به فصل بهار برسانند. زمین در نسیم بهار زنده می‌شود. اولاً زمین تا نسیم بهار را نخورد زنده نمی‌شود. زمستان اگر ادامه پیدا کند هر بارانی ببارد زمین این خاصیّت را پیدا نمی‌کند که دانه از آن بروید و سبز بشود. شرط اساسی پیدا شدن ناموس حیات، وزیدن نسیم بهار است. ولایت، نسیم بهارِ قلوب است. مردم مادامی

---

۱. ﴿وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾؛ و زمین را خشکیده می‌بینی ولی چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند. الحج(۲۲): ۵.

۲. حضرت علی ﷺ در خطبه ای فرودند: «تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ» قرآن را بیاموزید که نیکوترین سخن و رساترین پند است و آن را دریابید که بهار دلهاست و از پرتو قرآن درمان جویید که آن شفاست برای آنچه در سینه هاست [که آن شفای دلهای مریض است]. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

که نسیم بهار امامت به قلبشان نخورد زمین دلشان زنده نمی‌شود، چرا؟ نکته این است که این زمین، دل و نسیم بهار، ولایت است، ولایت نقش نسیم بهار را دارد.[۴]

نور آفتاب نبوت و نسیم بهار ولایت، در منظومهٔ شمسی روح

نبوّت نقش نور آفتاب دارد، هر یک از این‌ها یک تأثیری در منظومهٔ شمسی عالم روح دارد، نسیم بهار ولایت وقتی به دل بخورد آن دل زنده می‌شود. در آن بیان شریفی که پیغمبر ﷺ فرمود و این روایت را شیعه و سنّی نقل کرده‌اند که اگر کسی بین رکن و مقام عبادت کند تا وقتی که مثل مَشک پوسیده شود ولی به ولایت تو ای علی ؑ راه نداشته باشد، به رو در آتش جهنّم می‌افتد[۱][۵] نماز و روزه و حج، همه دانه‌هایی است که پاشیده می‌شود، اما اگر به ولایت راه نداشته باشد، آن عبادت اثر ندارد.[۶] چرا اثر ندارد؟ نماز او مثل تخمی است که پاشیده می‌شود، اگر این دانه‌ها را در فصل زمستان به زمین بپاشند، دانه‌ها می‌پوسد و هیچ‌کدام به ثمر نمی‌رسد؛ ولی اگر در بهار چند دانه روی زمین بریزی همه سبز می‌شود.

دلی که از ولایت بیگانه است، این دل زمستان دارد؛ تمام انبارهای اعمال را در آن بریزی، به غیر از این که بپوسد اثر ندارد. از آن طرف اگر آن نسیم بهار به دل خورد، یک دانه در این دل بکاری دانه به ثمر می‌رسد. وقتی هم به ثمر رسید کارها می‌کند.

---

۱. «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ... فَلَوْ أَنَّ رَجُلاً صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ مَاتَ وَ هُوَ مُبْغِضُ لأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ [آل بیت محمد] دَخَلَ النَّار [لَأَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ.] پیامبر اکرم ﷺ فرمود:... و اگر مردی بایستد میان رکن و مقام نماز گذارد و روزه دارد تا بمیرد و او مبغض اهل بیت محمد ﷺ باشد جای او دوزخ است. کشف الغمه، فی معرفة الأئمه، إربلی، ج۱، ص۹۴.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۱۱، ص۱۴۲؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۴۹ (قال الحاکم: هذا حدیث حسن صحیح)؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری،ج۵، ص۳۱۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۵۵۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۷۱؛ جواهر العقدین، سمهودی،ج۲، ص۲۵۷؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۲۶۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۱، ص۱۷۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۵؛ ینابیع الموده، ج۲، ص۱۱۵.

باز این‌جا این بحث پیش می‌آید که در این‌جا چه اثری گرفت؟ چه خاصیّتی این اثر را دارد؟

اکسیر و کیمیا

خدا برای هر مطلبی یک نمونه در این عالم قرار داده. اکسیر یک معجون است؛ گاهی مفرد، و گاهی مرکّب است. اگر مرکب باشد کیمیا، اگر مفرد باشد اکسیر می‌گویند. فرق ما بین اکسیر و کیمیا این است. از نظر اهل فن چنانچه مرکب باشد از روح، نفس و جسد، این را می‌گویند کیمیا.

کیمیا سه جزء دارد: یکی روح، یکی نفس، یکی جسد. این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

خُذِ الفَرّارَ و الطَّلقا و شَیئاً یُشبِهُ البَرقا[1]

ریشهٔ علم کیمیا این شعر امیر المؤمنین علیه السلام است.

یک جزء کیمیا جسد است، و جسد عبارت است از طلق. دوّمین جزء کیمیا روح است، و روح عبارت است از سیماب[جیوه]، و فرّار همان سیماب است. جزء سوّم عبارت است از نفس «و شیئاً یُشبِهُ البَرقا» آن چیزی که شبیه به برق است. منتها امیرمؤمنان علیه السلام علی علیه السلام می‌داند چه‌جور حرف بزند؛ این است که کلمه‌ای فرموده و

---

۱. این شعر از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده:

خُذِ الفَرّارَ و الطَّلقا و شَیئاً یُشبِهُ البَرقا
فإن احسنت مزجهما ملکت الغرب و الشرقا

در نسخه‌ای: «إذا مزّجته سحقا» در نسخه‌ای: «أذا أملیتهم سحقاً»، و در نسخه‌ای: «فإن أحکَمْتَهما سحقاً»؛ و در نسخه‌ای: «إذا اجودتهم سحقا»؛ و در نسخه‌ای: «إذا ما خلط جمعاً» و در نسخه‌ای: «فإن احسنت مزجهما».

الفَرّار: زنبق [جیوه] ؛ الطلق: نشادر. در لغت نامه دهخدا آمده که «نشادر» یکی از عقاقیر کیمیاست و آن بر دو نوع است معدنی و مصنوعی. در لغتنامه ده خدا آمده است «طلق» سنگی است سفید و براق که آن را ابرک گویند و چون بر چیزی بمالند آتش آن را نسوزد و اگر حل گردد و مانند آب شود اکسیر شود.

همه را حیران نمود. مگر عدّه‌ای که به راز مطلب برسند و به سرّ قضیّه پی ببرند، «و شیئاً یُشبِهُ البَرقا» یک چیزی که به برق شبیه است، حالا این چیزی که به برق شبیه است چیست؟ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دو نمونه را خوب روشن نموده، و یکی را سر بسته فرموده است.

چرا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام این‌گونه حرف می‌زند نکته‌ای دارد. اگر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن یک سوّم را هم روشن بگوید، ملّت همه قارون می‌شوند. درد این است. از طرف او منعی نیست؛ منع از بی‌لیاقتی مردم است.[۷]

قارون به ظاهر شخص مقدّسی بود.[۸][۱] این مرد کم‌کم از راه خدعه و نیرنگ، سرّ کیمیا را از موسی بن عمران علیه‌السلام به دست آورد.[۹][۲] وقتی سرّ کیمیا را از این طریق پیدا نمود، شروع کرد به ساختن کیمیا و الّا از نظر قواعد ظاهری در آن عصر و زمان یک چنین گنجینه‌ای پیدا نمی‌شود.

خدا در قرآن می‌فرماید: مفاتیح و کلیدهای گنج‌های قارون را عُصبه حمل و نقل

---

۱. «عن أبي سليمان الدارانی أنه قال: تبدّی إبليس لقارون و كان قارون قد أقام في جبل أربعين سنة حتى غلب بني إسرائيل في العبادة، فبعث إبليس إليه شياطينه فلم يقدروا عليه؛ فأتاه و جعل يتعبد معه، و جعل قارون يتعبّد و إبليس يقهره في العبادة و يفوقه؛ فخضع له قارون؛ فقال له إبليس: يا قارون، قد رضينا بهذا الذي نحن فيه، لا نشهد لبنی إسرائيل جماعة، و لا نعود مريضا، و لا نشهد جنازة؟ قال: فأحدره من الجبل إلى البيعة، فكانا يؤتيان بالطعام، فقال له إبليس: يا قارون، قد رضينا أن نكون هكذا كلًّا على بني إسرائيل؟ فقال له قارون: فأیّ رأی عندك؟ قال: نكسب يوم الجمعة، و نتعبد بقية الجمعة. قال: فكسبوا يوم الجمعة و تعبدوا بقيتها؛ فقال إبليس: قد رضينا أن نكون هكذا؟ قال قارون: فأیّ رأی عندك؟ قال: نكسب يوما و نتعبّد يوما فنتصدّق و نعطی. قال: فلما كسبوا يوما و تعبّدوا يوما خنس إبليس و تركه، ففتحت على قارون أبواب الدنيا، فبلغ ماله...» نهاية الأرب، نويری، ج۱۳، ص۲۳٤.

۲. ﴿إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي﴾ گویند: مراد [از علم در این آیه] علم کیمیا است که موسی علیه‌السلام آن را به خواهر خود آموخته بود و او به قارون تعلیم داد. و از سعید بن مسیب روایت شده که حضرت موسی علیه‌السلام علم کیمیا می‌دانست. ثلث آن را به یوشع بن نون آموخت و ثلث دیگر به کالب بن یوحنا و ثلث دیگر را به قارون و هر یک در آن صنعت ناتمام بودند. قارون ایشان را فریب داد و آن دو ثلث را از ایشان بیاموخت و چون این صنعت او به اتمام رسید مالی عظیم حاصل کرد. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۷، ص۱۰٤. و به همین مضمون: روض الجنان، ابوالفتوح رازی، ج۱۵، ص۱٦۹.

می‌کردند. مردمان قوی هیکل کلیدهای گنجینه‌های قارون را می‌بردند.[۱] این خصوصیّت را از علم کیمیا درآورد. کم‌کم همان کیمیا کار را به جایی رساند که زمین، خودش را با گنجینه‌اش فرو برد.[۲]

امیرمؤمنان علیه السلام اقیانوس علم وجود

مردم باید برای کمالات، ظرفیّت پیدا کنند؛ «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ وَ خَيْرُهَا أَوْعَاهَا»[۳]

---

۱. ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾؛ قارون از قوم موسی بود که بر آنها افزونی جست و به او چنان گنجهایی دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی از مردم نیرومند دشوار بود. آنگاه که قومش به او گفتند: سرمست مباش؛ زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد. القصص(۲۸): ۷۶.

* «العصبة ما بين العشرة إلى تسعة عشر قال كان يحمل مفاتح خزائنه العصبة أولو القوة.» تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۱٤٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۲۸۷؛ و.. .

۲. ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴾؛ پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خود نیز بر یاری کردن ناتوان بود. القصص: ۸۱.

۳. عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: «أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ يَا كُمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ وَخَيْرُهَا [فَخَيْرُهَا] أَوْعَاهَا احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ»؛ کمیل گوید: روزی امیرمؤمنان علیه السلام دست مرا گرفت و به پشت مسجد کوفه برد هنگامی که به صحرا رسیدیم نفس و آه عمیقی کشید و فرمود: ای کمیل! به راستی این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها آن است که ظرفیتش بیشتر باشد. آنچه می‌گویمت از من (فراگیر و) به دل بسپار. مردم سه گروهند: دانشمندی ربّانی، و دانشجویی بر راه رستگاری، و مردمان نادان که هیچ خیری در آنها نیست. نهج البلاغه، خطبه:۱٤۷؛ غارات، إبراهیم بن محمد ثقفی، ج۱، ص۱٤۹؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۳٦۹؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۸۹؛ خصائص الأئمه، شریف رضی، ص۱۰۵؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۲۲۷؛ امالی، شیخ مفید، ص۲٤۷؛ امالی، شیخ طوسی، ص۲۰؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۱٦۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۰؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۱۰، ص۳۰۸؛ اختیار مصباح سالکین، ابن میثم بحرانی، ص٦۱٤؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۱۸٤؛ أعلام الدین، دیلمی، ص۸۵؛ زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۷، ص۳۸۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۸۸.

←

مردم به منزلهٔ ظرف‌هایند؛ هر دل که ظرفیتش بیشتر باشد، آن دل بهتر است. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اقیانوس علم وجود است. هر علمی پیش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است،[1] این دیگر گفتگو ندارد. این حرف‌ها از قطعیات است. به حرف خرده‌گان مطالب به هم نمی‌خورد، شب که می‌شود ماهتاب می‌درخشد. دیده‌اید سگ‌ها در شب چقدر عوعو می‌کنند؛ اینها از نور ماه ناراحتند.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند　　هر کسی بر طینت خود می‌تند

به عوعو سگ جلوی نور مهتاب گرفته نمی‌شود. این شب‌پره‌ها را دیده‌اید؟ شب پره‌ها خاصیّتشان این است که از صبح تا غروب در لانه‌ها لمیده‌اند، و دم غروب آفتاب بیرون می‌آیند و این طرف و آن طرف پرواز نموده و بعد هم به خانه‌هایشان می‌روند. چرا شب‌کوره‌ها دم غروب آفتاب در می‌آیند؟ چرا که چشمی که آفتاب را ببیند، ندارند. حال اگر سگ به عوعو افتاده و شب‌کوره با خورشید قهر کند، نه بازار آفتاب کساد می‌شود و نه طلعت مهتاب از رواج می‌افتد.

منابع اهل تسنن: معیار و موازنه، أبو جعفر اسکافی، ص۷۹–۸۰؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲۰۵؛ دستور معالم الحکم، محمد بن سلامه قضاعی، ص۸۲–۸۳؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۶، ص۳۷۶؛ مناقب، موفق خوارزمی، ص۳۶۵–۳۶۶؛ جامع بیان العلم و فضله، ابن عبد البر، ج۲، ص۱۱۲؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، حلوانی، ص۵۶–۵۷؛ إحیاء علوم الدین، غزالی، ج۱، ص۱۲۲؛ تذکرة حمدونیه، ابن حمدون، ج۱، ص۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۵۰، ص۲۵۲؛ تفسیر رازی، فخر رازی، ج۲، ص۱۹۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۲۴۵؛ الجوهره، بری، ص۸۳؛ فتاوی الکبری، ابن تیمیه، ج۵، ص۵۴؛ مجموعة الفتاوی، ابن تیمیه، ج۹، ص۳۱۵؛ تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج۱، ص۱۱؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۲۰، ص۳۰۳؛ بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج۹، ص۵۷؛ اعتصام، غرناطی، ج۲، ص۵۱۳؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۱، ص۳۰۲؛ حیاة الحیوان الکبری، کمال الدین دمیری، ج۲، ص۵۳۰؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۲۹۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۰، ص۲۶۲-۲۶۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج۶، ص۳۸۳؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۱، ص۸۷.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: كَانَ[انّ] أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قال[يَقُولُ] أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ [أَنَا] لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ». بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۸۴؛ توحید، شیخ صدوق، ص۱۶۴؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۷۱۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۴، ص۱۹۸.

حضرت علی علیه‌السلام آفتاب عالم انسانیّت و بدر تمام بشریّت

حضرت علی علیه‌السلام آن آفتاب عالم انسانیّت است. حضرت علی علیه‌السلام آن بدر تمام بشریّت است. نه به عوعو سگ‌ها، دست از مسیرش برمی‌دارد، نه به ندید شب‌کوره‌ها نقشش از بین می‌رود. علی علیه‌السلام باب مدینهٔ علم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

به حکم برهان و به حکم عقل، تمام علوم عالم باید در خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع شود؛ چرا که خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله انسان کامل است، و انسان دعامه‌اش عقل است،[1] و کمال عقل عبارت است از عقل کل، و کمالِ «عقلِ کل» عبارت است از علم؛ پس خواه ناخواه به این معنا می‌رسد که «أَنَا مَدِينَةُ العِلم». این دو حدیث را همهٔ اهل سنّت نوشتند: یک حدیث این است: «أَنَا دَارُ الحِكْمَة»[2] حدیث دیگر این است: «أَنَا مَدِينَةُ العِلم».[3] هم در حدیثِ «أَنَا دَارُ الحِكْمَة» دارد «عليٌّ بَابُهَا»، و هم در حدیثِ «أَنَا مَدِينَةُ العِلمِ» دارد «عليٌّ بَابُهَا». این روی حساب علمی عالم، تمام است.

---

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: «دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْل»؛ پایهٔ شخصیت انسان، عقل است. کافی، کلینی، ج۱، ص۲۵.

۲. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»؛ من خانهٔ حکمت‌ام و علی علیه‌السلام درب آن است.
منابع شیعه: طرائف، سید بن اطاووس، ص۱۹۲؛ کشف الغمه، اربلی، ج۱، ص۱۱۱؛ العمده، ابن بطریق، ص۲۸۵ و ۲۹۵؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۵۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص۳۴۲؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج۱، ص۳۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۰، ص۲۰۳.
منابع اهل تسنن: فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج۲، ص۷۸۹، ح۱۰۸۱؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ۳۰۱؛ المجروحین، ابن حبان، ج۲، ص۹۴؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۹۳؛ مطالب السؤول، ابن طلحه شافعی، ص۱۲۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر؛ ج۴۲، ص۳۷۸؛ ریاض النضره، محب طبری، ج۳، ص۱۵۹؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ص۱۱۶۴؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۲۰۳؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج۱، ص۴۱۵؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۱، ص۶۰۰؛ فیض القدیر، مناوی، ج۳، ص۶۰؛ جواهر المطالب، دمشقی، ص۱۹۳؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱، ص۴۵۷.

۳. رجوع شود به مجلس ششم: ص۲۷۰، پاورقی۱.

خاتم ﷺ جامع تمام علوم و وصیّ ﷺ کلید جمیع علوم

بشریّت باید از نظر علم به حدّ کمال برسد. حدّ کمال بشریّت، نه در کمال قوّهٔ شهوت است، نه در کمال قوّهٔ غضب؛ چرا که شهوت، مشخِّص بهائم است و غضب، مشخِّص سباع و درندگان.

کمال انسان در جهت کمال عقلی است، و کمال عقل هم کمال علمی است. این است که دانایان، از حکمت تعبیر کردند به «صیرورة الإنسان عالماً عقلیاً مضاهیاً للعالم العیني»[۱] ۱۲. و این کمال باید در خاتم ﷺ ظاهر بشود، چرا؟ چرا که خاتم ﷺ آخر فرد آدمیّت است، وقتی خاتم ﷺ آخرین فرد آدمیّت شد و جامع تمام علوم، لامحاله جانشین او و وصیّ او کلید جمیع علوم اوست.[۲] این است که قهراً تمام علوم نزد علی بن ابی‌طالب ﷺ است.

---

۱. «و اعلم أن الشیخ نص في بعض رسائله بان کل شئ بصورته هو ذلك الشئ لا بمادته و بالغ في بیان ذلك حتی قال السریر سریر بهیئته لا بخشبته و السیف سیف بحدته لا بحدیده و الحکماء ذکروا في فائدة اقتناء الحکمة و غایتها انها تصیر نفس الانسان بها عالما عقلیا مضاهیا لهذا العالم الحسی مستدلین بان العالم عالم بصورته لا بمادته». الحکمة المتعالیة، ج٦، ص٣٠٠.

همچنین: «(یا أعظم من کل عظیم) ... لان الحکمة صیرورة الانسان عالما عقلیا مضاهیا للعالم العیني في صورته و رقشه» شرح أسماء الحسنی، ج١، ص١٣٤.

و همچنین: «و هو القلب المؤید الذي ذکره رسول الله ﷺ فیما رواه حذیفة قال ﷺ: القلوب أربعة قلب أجرد فیه سراج یزهر فذلك قلب المؤمن: و هو نور التوحید و ما أوفق و أطبق الشکل الصنوبري الذي أشیر بالسراج إلیه للقلب لان قلب المؤمن العارف و الحکیم عالم عقلي مضاه للعالم العیني و عالم الوجود العیني کمخروط نور» تعلیقهٔ الحکمة المتعالیه، ج٩، ص٣٢١.

۲. «عَنِ ابْنِ حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الطُّفَیْلِ قَالَ: قَامَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِيٌّ ﷺ عَلَی الْمِنْبَرِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ فأنال في الناس و أنال وَ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَفَاتِیحُ[مفاتح] الْعِلْمِ وَ أَبْوَابُ الحِکْمَةِ وَ ضِیَاءُ الْأَمْرِ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ» امیر المؤمنین ﷺ روی منبر ایستاد و فرمود خداوند، محمد ﷺ را به پیامبری برگزید و او را به رسالت اختیار کرد و او به مردم رسانید (آنچه را باید برساند)، و کلیدهای دانش و درهای حکمت و روشنائی امر (و امر نورانی) و فصل الخطاب نزد ماست. محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج١، ص١٩٩؛ بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص٣٨٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٢٦، ص١٤٨ و ج٦٥، ص٩٥.

علی علیه‌السلام سر رشته را به دست می‌دهد «عَلَیْنَا إِلْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَیْکُمُ التَّفْرِیعُ»[۱] [۱۳]. بقیّه باید این اصول را شاخ و برگ بدهند. باری از مطلب نگذریم.

به علم کیمیا که می‌رسد می‌فرماید:

خُذِ الفَرّارَ وَ الطَّلقا وَ شَیْئاً یُشْبِهُ البَرْقا[۲]

فرّار یعنی زیبق[۳] را بگیر و طلق را بگیر. بعد می‌گوید و چیزی را که شبیه به برق است «إذا مزّجته سحقا» بعد اینها را ممزوج کن چه جور ممزوج کن؟ به سحق، یعنی به سابیدن. هزار سال است روی این دو بند شعر کار می‌شود، طلقش پیدا شد، فرّارش پیدا شد، ولی «شَیْئاً یُشْبِهُ البَرْقا» بر بکارتش باقی ماند. در این تعبیر رمزی است که اگر کسی به آن نرسد قصور از طرف او است، نه از طرف حضرت علی علیه‌السلام. این را کیمیا می‌گویند که مرکّب است، اگر مفرد شد می‌شود اکسیر.

فرق کیمیا و اکسیر

اینها همه مقدمهٔ حرف است، اگر مفرد شد، اکسیر می‌شود، اگر کسی توانست این سه چیز را با هم جمع کند، یکی فرّار که عبارت است از زیبق و دوّم طلق و سوّم هم چیزی که شبیه برق است، او حامل کیمیاست. کیمیا این است، اکسیر هم این است، فرق این دو تا چیست؟ اکسیر آن وقت خاصیّتی دارد که کیمیا آن خاصیّت را ندارد، خاصیّت اکسیر عبارت است از این که کیمیا می‌شود، خود آن چیز می‌شود کیمیا.

---

۱. عَنِ الرِّضَا علیه‌السلام قَالَ: «عَلَیْنَا إِلْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَیْکُمُ التَّفْرِیعُ[التَّفَرُّع].» حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: جز این نیست که بر ما است که اصول را برای شما بیان کنیم و بر شما است که از اصول، فروع را در آورید. مستطرفات السرائر، ابن إدریس حلی، ص۵۷۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۶۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۴۵.

۲. رجوع شود به ص۳۲۵، پاورقی۱

۳. زَیبق [زئبق]: به معنی جیوه است و در فارسی به آن سیماب گویند.

کیمیا با اکسیر فرقش این است. کیمیا به مس می‌خورد، مس طلا می‌شود. اکسیر به مس می‌خورد، مس کیمیا می‌شود. باز این کیمیا به چیز دیگر می‌خورد، و آن چیز طلا می‌شود.

حیات کیمیایی و حیات اکسیری اولیای خدا

اگر روح و جان آدم زنده شد، حیات کیمیایی یا اکسیری پیدا می‌کند. زنده شدن دو جور است: یکی زنده شدن به حیات کیمیایی، یکی به حیات اکسیری. اگر به حیات کیمیایی زنده شود، به هر روحی بخورد آن را طلا می‌کند.

این است که اولیای خدا نفسشان این اثر را دارد. اگر اینان به کسی بر بخورند، و کلمه‌ای بگویند، عوضش می‌کنند، چرا که ایشان جنبهٔ کیمیا دارند.

اکنون غافل نشو، با مردان خدا بنشین، نفس آنها خاصیّت کیمیا را دارد، کیمیا به مس می‌خورد، مس طلا می‌شود.

اگر یک آدم کامل پیدا کنی، و یک مؤمن کامل با تو بنشیند، نفس او عوضت می‌کند. این مطلب در اخبار و روایات آمده است. با آن کسی بنشینید که رؤیتش خدا را به یاد شما می‌آورد؛ وقتی او را می‌بینید به یاد خدا می‌افتید؛ عملش شما را به آخرت رغبت می‌دهد، منطقش بر علم شما می‌افزاید.[1] با چنین مردمی بنشینید، اگر به ولیّ‌ای از اولیای خدا برخوردید، از او استفاده کنید.

به این مطلب این‌قدر اهمیّت دادند که می‌گویند چه چیزها را مراقب باشید. یکی

---

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.»؛ امام صادق ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کردند که فرمودند: حواریان به عیسی ﷺ گفتند: یا روح الله! با چه کس بنشینیم و معاشرت کنیم؟ گفت: با کسی که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد، و سخن او بر دانش شما بیفزاید، و عمل او شما را به آخرت متمایل سازد. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۹؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص٤٤؛ تحریر الأحکام، علامه حلی، ج۱، ص۳۹؛ عوالی اللئالی، احسائی، ج٤، ص۷۸؛ مجمع البحرین، طریحی، ج٤، ص۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج١٤، ص۳۳۱.

می‌گویند در روز جمعه ساعات دعا را مراقبت نمایید که ساعت دعا مخفی است. در همهٔ ساعات، دعا کنید تا به آن ساعت که دعا مستجاب می‌شود برسید،[۱] یکی می‌فرمایند از معصیت‌ها همه اجتناب کنید؛ چون غضب خدا در معصیت‌ها گُم است؛ معلوم نیست کدام معصیت است که منشأ غضب او می‌شود، از همه صرف نظر کنید تا به آن گرفتار نشوید. یکی این‌که می‌گویند به طاعت‌های خدا بپرداز که رضای حق در طاعت‌ها گُم است. کدام طاعت مقبول درگاه شود کسی خبر ندارد و دیگر این که به هر یکی از مؤمنین که رسیدید، او را احترام نمایید که شاید در بین آنان ولیّ خدا باشد.[۲] اینها جنبهٔ کیمیایی دارند، به یک آدم برمی‌خورند عوض می‌شود.

---

۱. عَنْ جَابِرٍ قَالَ كَانَ عَلِيٌّ ﷺ يَقُولُ: «أَكْثِرُوا الْمَسْأَلَةَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ الدُّعَاءَ فَإِنَّ فِيهِ سَاعَاتٍ يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ وَ الْمَسْأَلَةُ مَا لَمْ تَدْعُوا بِقَطِيعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ عُقُوقٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ يُضَاعَفَانِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»؛ جابر بن عبدالله انصاری گفت: امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: در روز جمعه زیاد دعا کنید، زیرا در این روز ساعاتی است که دعا و خواسته‌ها در آن مستجاب می‌شود، مادامی که برای قطع رحم، یا معصیتی یا نافرمانیِ والدین نباشد. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۵۸؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۷، ص۳۸۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۶، ص۳۴۹.

۲. «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطَهُ مَعْصِيَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى وَلِيَّهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ.»؛ امیر المؤمنین ﷺ فرمودند: خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده است: خوشنودی خودش را در اطاعتش پنهان کرده؛ پس چیزی از اطاعت او را کوچک مشمار، چه بسا که با رضایت او همراه شود و تو ندانی، و خشم خود را در نافرمانی خود پنهان کرده؛ پس چیزی از نافرمانی او را کوچک مشمار، چه بسا گناهی سبب خشم او شود و تو ندانی، و اجابت خود را در دعا کردنش پنهان کرده؛ پس چیزی از دعا کردن او را کوچک مشمار، چه بسا با اجابتش همراه شود و تو ندانی، و ولیّ خود را در میان بندگانش پنهان کرده؛ پس هیچ بنده‌ای از بندگان خدا را کوچک مشمار، چه بسا او ولیّ خدا باشد و تو ندانی. خصال، شیخ صدوق، ص۲۰۹؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۹۷؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۱۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۱۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۶، ص۲۷۵ و ج۶۸، ص۱۷۷ و ج۹۰، ص۳۶۳.

امام علیه السلام اکسیری کیمیا ساز

امام علیه السلام خاصیّت اکسیری دارد. آن‌وقت معلوم می‌شود آن روحی که به آن حیات می‌رسد و به حکم برهان به حیات کامل زنده می‌شود، چه روحی است؟

امام علیه السلام جنبهٔ کیمیایی ندارد، جنبهٔ اکسیری دارد، یعنی چه؟ یعنی امام علیه السلام به یک نفر می‌خورد، او کیمیا می‌شود، آن کیمیا به هر کس که بخورد طلا می‌شود. این است که علی بن ابی‌طالب علیه السلام به سلمان می‌خورد، سلمان می‌شود کیمیا. سلمان به هر کس بخورد او طلا می‌شود. قضیّه این‌قدر فرق می‌کند. امام علیه السلام به جابر بن یزید جعفی می‌خورد، جابر بن یزید جعفی در اثر برخورد با امام علیه السلام کیمیا می‌شود. جابر یزید جعفی خود به هر کس بخورد او طلا می‌شود. علی بن ابی‌طالب علیه السلام به رشید هجری می‌خورد، رشید هجری کیمیا می‌شود. رشید به هرکس می‌خورد او طلا می‌شود.

قابلیّت اکسیر

ای خوشا به حال آن کسانی که به اکسیر بخورند. اثر به کیمیا خوردن این است. حال ببینید می‌شود به کیمیا شدن راه پیدا کنیم تا مطلب تمام بشود، یا نه؟

اکنون می‌خواهم قابلیّت اکسیر را بگویم. می‌دانید قابلیّت اکسیر چیست؟ اکسیر خاصیّتش این است، فکر ما کوتاه است، به خدا هر چه هم بگویم هنوز کم گفتم، هنوز ما در خور این نیستیم که برسیم به این مطالب تا ببینیم چه خبر است!

مثلاً درجهٔ تعقّل مردم این‌قدر است، اینها می‌گویند امام حسین علیه السلام هزار و سیصد سال قبل کشته شده است، چرا این‌قدر برایش گریه کنیم؟ می‌بینید درک این مردم چه‌قدر است؟ حدّ فهمشان چه‌قدر است؟ اینها این‌جور حساب می‌کنند، می‌گویند امام حسین علیه السلام یک آقا، یک مولا است، این درست است. همهٔ اینها را قبول داریم، مردم می‌میرند برای مردم سه روز گریه می‌کنند، خب برای امام حسین علیه السلام ده سال گریه کن، بیست سال گریه کن نه دیگر هزار سال، می‌دانید درد این مردم چیست؟ درد این مردم این است که عقل نرسیده. این قیاس را از نظر منطق می‌گویند قیاس

تمثیل. منتها مایهٔ قیاسی در آنی که تنظیر می‌شود أقوی است از اینی کـه تنظیـر بـه آن می‌شود؛ مثلاً گُل، بوی عطر می‌دهد گلاب هم بوی عطر دارد؛ امّا عطر خالص گـل، یک بوی دیگر دارد. همهٔ این حرف‌ها این‌جا که می‌رسد غلط است.

فصل امتیاز امام علیه‌السلام از تمام بشریّت

اصلاً بین امام حسین علیه‌السلام و بین تمام بشر، وجه شبه نیسـت. اصـلاً، حـدّ اشـتراک نیست، یک فصلی است که به آن فصل از همه جدا می‌شود.[۱] برای این‌که مطلـب را توضیح بدهم می‌گویم آدمیزاد حیوان اسـت ولـی چـه حیـوانی؟ حیـوان نـاطق، ایـن حیوان یک فصلی پیدا می‌کند. این فصل به قـدری عجیـب اسـت کـه اصـلاً آن را از عالم حیوانات خارج می‌کند انسان در اثر پیدا کردن عقل از عالم حیوان به کلی جـدا می‌شود و جنبهٔ حیوانی در مقابل فصل انسانی در اثر اندکاک، محو و نابود مـی‌شـود. در امام علیه‌السلام یک فصلی پیدا می‌شود که آن فصل کاری می‌کند کـه جنبـهٔ انسـانی در او مندک می‌شود و او اصلاً یک بشری می‌شود که له جسـدٌ و روحٌ ملکـوتی؛ این‌چنـین وجودی می‌شود.[۲]

امام حسین علیه‌السلام بالاتر از افق زمان

اگر کسی بگوید هزار سال یا دو هزار سال باید بر چنین موجودی گریه کرد، غلـط است. این است که وقتی امام علیه‌السلام بیان می‌کند، می‌فرماید: بر حسین بن علـی علیهما‌السلام ابـد الدهر باید گریه کرد ابد الدهر؛ چرا که وجود امام حسین علیه‌السلام از افق زمان بالاتر است. وجود او وجود دهری است. حساب او حساب دیگری است.

---

۱. «عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ: نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ علیهم‌السلام لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَد»؛ امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمودند: مانیم اهل بیـت علیهم‌السلام و احدی را نباید با ما قیاس کرد. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۷۱.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۷، عنوان: امام حسین علیه‌السلام انسان لاهوتی و جوهره عرشی.

امام حسین علیه‌السلام اکسیر عالم وجود

این را می‌گویند اکسیر عالم وجود. اثر اکسیر عالم وجود چیست؟ اثر اکسیر عالم وجود به قدری قویّ است که تماس آن با یک خاک کاری می‌کند که آن خاک از نظر طبیعی و از نظر روحانی عوض می‌شود. این‌جاست که عقل بشر عاجز می‌شود.

تا این خاک با امام حسین علیه‌السلام ارتباط پیدا کرد، این ارتباط، خاک را جوری می‌کند که طلا شده، و شفا می‌گردد.[۱] ۱۵.

حال که این تربت طلا شده و شفا گردیده، می‌بینند که امام ششم علیه‌السلام در یک پارچهٔ زرد، تربتی را ذخیره نموده و وقت نماز این بسته را باز می‌کند، و پیشانی روی این تربت می‌گذارد. از آن حضرت علیه‌السلام می‌پرسند در این بسته چیست؟ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در این بسته تربت قبر جدّ من حسین علیه‌السلام است. سجدهٔ بر این خاک، هفت آسمان را خرق نموده و حُجُب سبعه را باز می‌کند. این خاک کیمیایی است که عالم مادّه و معنا را منقلب می‌کند.[۲] ۱۶.

وقتی این مطلب را فهمیدید دیگر به حرف‌های بچّه‌ها اعتنا نمی‌کنید. آن وقت می‌فهمید که عزای امام حسین علیه‌السلام، مجلس امام حسین علیه‌السلام، اسم امام حسین علیه‌السلام، قبر

---

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۱۲؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۹۲؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۴۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۷۴؛ مزار، مشهدی، ص۳۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ۹۸، ص۱۲۳.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمِصْبَاحِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام خَرِيطَةُ دِيبَاجٍ صَفْرَاءُ فِيهَا تُرْبَةُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهُ عَلَى سَجَّادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ.» مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۳۳؛ دعوات، قطب الدین راوندی، ص۱۸۸؛ رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج۲، ص۹۸؛ وسائل الشیعه، حرعاملی، ج۵، ص۳۶۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۲، ص۱۵۳؛ الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج۸، ص۵۲۵.

امام حسین علیه‌السلام قابل قیاس با هیچ چیز دیگر نیست، و اشتراکش با هر چیز دیگر اشتراک لفظی است، نه اشتراک معنوی.

حکایت یوحنّای نصرانی طبیب و مرگ موسی بن عیسی

یک نمونه برایتان بگویم: یوحنّای نصرانی یکی از بزرگان اطبّاء در زمان خلفای عباسی است. علم طب ایران ترجمه شد و اطبّاء عالی مقامی پیدا شدند و غالب این طبیبان نصرانی بودند؛ مانند بختیشوع، مانند یوحنّای نصرانی و امثال ایشان، و اینان نوابغ علم طب بودند، و خلفای بنی عبّاس اینها را برای خودشان استخدام می‌کردند و اینان مردمانی بودند بسیار فاضل و برجسته و دانشمند. یکی از اینان یوحنّای نصرانی است.

از موسی بن عبد العزیز پرسید: این قبری که نزدیک قصر ابن هُبَیْرَه است، و مردم به زیارتش می‌روند، قبر کیست؟ موسی بن عبد العزیز می‌گوید: من گفتم این قبر پسر دختر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است. بعد موسی بن عبد العزیز می‌گوید از او پرسیدم: تحقیق تو از این قبر برای چیست؟ گفت: من یک داستانی از این قبر دارم که برای تو می‌گویم.

آن داستان این است که من یک شب در خانه‌ام خوابیده بودم. یک وقت دیدم شاپور، غلام هارون سراسیمه درِ خانهٔ من آمد. حلقهٔ در را زد و مرا خواسته و گفت: الآن خلیفه تو را می‌طلبد.

گفتم: چه خبر است؟ گفت: زود بیا که حادثه‌ای رخ داده است. مرا یک سر به خانه موسی بن عیسی هاشمی برد. موسی بن عیسی هاشمی از اکابر و سادات بنی‌العبّاس و مردی بسیار متشخّص بوده و از زمان منصور دوانقی مورد احترام تمام خلفای بنی عبّاس قرار داشت.

گفت: هارون دستور داده به سرعت هرچه تمام‌تر به بالین موسی بن عیسی هاشمی برویم. من به بالین موسی بن عیسی هاشمی وارد شدم. نگاه کردم دیدم

عقلش زایل شده است. متحیّر شدم، چه خبر است؟ دیدم یک طشتی پیش روی اوست، به طشت نگاه کردم دیدم طشت پر از خون است و در این طشت لخته‌هایی است. به من گفتند: خلیفه تو را برای علاج موسی بن عیسی فرستاده که امشب معالجه‌اش کنی. من یک نگاهی کردم، گفتم: خون‌ها چیست؟ گفتند: خون‌ها از دهان این مرد در آمده است. یک ساعت قبل این‌جا صحیح و سالم نشسته بود. ناگهان بی‌معطّلی فریاد زد: «النَّار النَّار، الطَّسْت الطَّسْت»؛ آتش گرفتم، آتش گرفتم، طشت بیاورید، طشت بیاورید. دنبال این کلمه طشت خواست و قِی کرد و الآن وضع او این‌جور است.

یوحنّای نصرانی یک نگاهی کرد و دید علم طب در مقابل این حادثه عاجز است. علم طب نمی‌تواند نظر بدهد. علم طب این‌جا ناتوان است. درخواست نمود تا قضیّه را برایش بگویند تا روی این قضیّه فکر کند.

گفتند: یک ساعت قبل سالم بود، ناگهان این‌طور شد. یوحنّای نصرانی دید عالَم، اسباب دارد، هر چیزی روی اسباب پیدا می‌شود. تا نگویند چه شده، نمی‌شود او را علاج نمود.

آنان گفتند: یک ساعت قبل مجلسی بود که بزرگان و شرفاء در این مجلس حاضر بوده‌اند، یکی از اینها گفت: من یک دردی داشتم که تمام اطبّاء از علاج دردم عاجز شدند. یکی به من گفت: اگر علاج این درد بی‌درمان را می‌خواهی، علاج این درد تربت قبر حسین بن علی علیه‌السلام است، من آن تربت را خوردم و آن درد رفت. این کلمه را گفت.

موسی بن عیسی گفت: آن تربت را داری؟ گفت: بله دارم. گفت: برو زود آن تربت را بیاور. آن تربت را آورد و این خاک را به موسی بن عیسی هاشمی داد، او خاک را برداشت و اهانتی به این خاک کرد. تا اهانت به این خاک کرد، فریاد زد: سوختم سوختم، طشت خواست کار به این‌جا کشید، مطلب به این‌جا تمام شد.

گفتم: حال که مطلب این است، این درد در علم طب سابقه ندارد. علم طب این‌جا ناتوان است. این درد سبب معنوی دارد. مگر عیسی بن مریم علیه‌السلام بیاید تا این

درد را علاج کند. مرد چیز فهم این‌جور است. عیسی بن مریم علیه‌السلام چه دردی را علاج می‌کند؟ البته عیسی بن مریم علیه‌السلام آن دردی را علاج می‌کند که آن درد از طریق اسباب بیاید؛ اما اگر دردی بدون اسباب ظاهری، از ارادهٔ خدا بیاید، عیسی بن مریم علیه‌السلام هم آن دردی را که به خواست خدا آمده، علاج نخواهد نمود.[۱]

---

۱. اَخبَرَنَا ابنُ خشیش، قَال: حَدَّثَنِي مُحَمد بن عَبدِ الله، قَال: حدثني الْفَضلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الشَّرِيعِيِّ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: لَقِيَنِي يُوحَنَّا بْنُ سَرَاقِيُونَ النَّصْرَانِيُّ الْمُتَطَبِّبُ فِي شَارِعِ أَبِي أَحْمَدَ فَاسْتَوْقَفَنِي وَ قَالَ لِي بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَ دِينِكَ، مَنْ هَذَا الَّذِي يَزُورُ قَبْرَهُ قَوْمٌ مِنْكُمْ بِنَاحِيَةِ قَصْرِ ابْنِ هُبَيْرَةَ؟ مَنْ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ؟ قُلْتُ: لَيْسَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ، هُوَ ابْنُ بِنْتِهِ. فَمَا دَعَاكَ إِلَى الْمَسْأَلَةِ لِي عَنْهُ؟ فَقَالَ لَهُ: عِنْدِي حَدِيثٌ طَرِيفٌ. فَقُلْتُ: حَدِّثْنِي بِهِ. فَقَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ سَابُورُ الْكَبِيرُ الْخَادِمُ الرَّشِيدِيُّ فِي اللَّيْلِ فَصِرْتُ إِلَيْهِ. فَقَالَ: تَعَالَ مَعِي فَمَضَى وَ أَنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ عِيسَى الْهَاشِمِيِّ فَوَجَدْنَاهُ زَائِلَ الْعَقْلِ مُتَّكِئاً عَلَى وِسَادَةٍ وَ إِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتٌ فِيهَا حَشْوُ جَوْفِهِ وَ كَانَ الرَّشِيدُ اسْتَحْضَرَهُ مِنَ الْكُوفَةِ فَأَقْبَلَ سَابُورُ عَلَى خَادِمٍ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ مُوسَى. فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ مَا خَبَرُهُ فَقَالَ لَهُ: أُخْبِرُكَ أَنَّهُ كَانَ مِنْ سَاعَتِهِ جَالِساً وَ حَوْلَهُ نُدَمَاؤُهُ وَ هُوَ مِنْ أَصَحِّ النَّاسِ جِسْماً وَ أَطْيَبِهِمْ نَفْساً إِذْ جَرَى ذِكْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام ـ قَالَ: يُوحَنَّا هَذَا الَّذِي سَأَلْتُكَ عَنْهُ ـ فَقَالَ مُوسَى: إِنَّ الرَّافِضَةَ لَيَغْلُونَ فِيهِ حَتَّى إِنَّهُمْ فِيمَا عَرَفْتُ يَجْعَلُونَ تُرْبَتَهُ دَوَاءً يَتَدَاوَوْنَ بِهِ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَ حَاضِراً: قَدْ كَانَتْ بِي عِلَّةٌ غَلِيلَةٌ فَتَعَالَجْتُ لَهَا بِكُلِّ عِلَاجٍ فَمَا نَفَعَنِي حَتَّى وَصَفَ لِي كَاتِبِي أَنْ خُذْ مِنْ هَذِهِ التُّرْبَةِ فَأَخَذْتُهَا فَنَفَعَنِيَ اللَّهُ بِهَا وَ زَالَ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُهُ. قَالَ[مُوسَى بْنِ عِيسَى]: فَبَقِيَ عِنْدَكَ مِنْهَا شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ فَوَجَّهَ فَجَاءَهُ مِنْهَا بِقِطْعَةٍ، فَنَاوَلَهَا مُوسَى بْنَ عِيسَى فَأَخَذَهَا مُوسَى فَاسْتَدْخَلَهَا دُبُرَهُ اسْتِهْزَاءً بِمَنْ تَدَاوَى بِهَا وَ احْتِقَاراً وَ تَصْغِيراً لِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هِيَ تُرْبَتُهُ يَعْنِي الْحُسَيْنَ علیه‌السلام، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنِ اسْتَدْخَلَهَا دُبُرُهُ حَتَّى صَاحَ النَّارَ النَّارَ، الطَّسْتَ الطَّسْتَ. فَجِئْنَاهُ بِالطَّسْتِ فَأَخْرَجَ فِيهَا مَا تَرَى، فَانْصَرَفَ النُّدَمَاءُ وَ صَارَ الْمَجْلِسُ مَأْتَماً فَأَقْبَلَ عَلَى سَابُورَ فَقَالَ: انْظُرْ هَلْ لَكَ فِيهِ حِيلَةٌ؟ فَدَعَوْتُ بِشَمْعَةٍ فَنَظَرْتُ فَإِذَا كَبِدُهُ وَ طِحَالُهُ وَ رِيَتُهُ وَ فُؤَادُهُ خَرَجَ مِنْهُ فِي الطَّسْتِ فَنَظَرْتُ إِلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ. فَقُلْتُ: مَا لِأَحَدٍ فِي هَذَا صُنْعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لِعِيسَى علیه‌السلام الَّذِي كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى. فَقَالَ لِي: سَابُورُ صَدَقْتَ وَ لَكِنْ كُنْ هَاهُنَا فِي الدَّارِ إِلَى أَنْ يَتَبَيَّنَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ، فَبِتُّ عِنْدَهُمْ وَ هُوَ بِتِلْكَ الْحَالِ، مَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَمَاتَ فِي وَقْتِ السَّحَرِ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى: قَالَ لِي مُوسَى بْنُ سَرِيعٍ: كَانَ يُوحَنَّا يَزُورُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ عَلَى دِينِهِ ثُمَّ أَسْلَمَ بَعْدَ هَذَا وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ»؛ امالی شیخ

از موسی بن عبد العزیز نقل می‌کند که یوحنا پسر سراقیون نصرانی که طبیب بود مرا در خیابان ابو احمد ملاقات کرد و گفت: تو را به حق پیامبر و دینی که دارید قسم می‌دهم این شخصی که قبرش طرف قصر ابن هبیره است و گروهی از شما آن را زیارت می‌کنند کیست؟ آیا او از اصحاب پیغمبر شماست؟ گفتم: نه، او پسر دختر پیامبر ما است. منظور تو از این پرسش چه بود؟ گفت: من راجع به او اتفاق عجیبی سراغ دارم. گفتم: چه اتفاقی؟ گفت: یک شب شاپور کبیر، خادم رشید را نزد من فرستاد و مرا خواست. وقتی من نزد او

←

رفتم به من گفت: با من بیا. با او رفتم و بر موسی بن عیسی هاشمی وارد شدیم. موسی را در حالی یافتیم که عقلش زایل شده و به متکائی تکیه کرده بود. جلوی موسی طشتی بود که اعضای شکم را در میان آن می‌ریخت. در آن موقع هارون الرشید او را از کوفه خواسته بود. شاپور متوجه یکی از خادم‌های خصوصی موسی شد و گفت: چه خبر است!؟ آن خادم گفت: موسی الآن در حالی نشسته بود که ندماء و یارانش در اطرافش بودند. موسی با کمال صحت و سلامتی جسم بود. ناگاه نام حسین بن علی علیه السلام به میان آمد. یوحنا گفت: این همان کسی است که من درباره او از تو جویا شدم. موسی گفت: رافضی‌ها یعنی شیعیان راجع به این حسین علیه السلام غلو می‌کنند و می‌گویند: تربت قبر او دواء است و امراض خود را با آن تربت معالجه می‌نمایند. مردی از بنی‌هاشم که در آن مجلس حضور داشت گفت: من یک مرض بسیار شدیدی داشتم. هر نحوه معالجه‌ای که ممکن بود کردم، ولی ثمری نداشت تا اینکه کاتب من به من گفت از تربت امام حسین علیه السلام برای معالجه استفاده کن. هنگامی که من با آن تربت معالجه نمودم مرضی که داشتم بر طرف شد. موسی گفت: از آن تربت نزد تو هست؟ گفت: آری. سپس فرستاد تا آن تربت را آوردند. موسی بن عیسی آن تربت را گرفت و زیر تهیگاه خود نهاد. منظور موسی از این عمل تمسخر افرادی بود که با آن تربت معالجه می‌کردند و تحقیر آن مردی بود که با تربت امام حسین علیه السلام مداوا کرده بود و می‌خواست صاحب آن تربت _یعنی امام حسین علیه السلام_ را کوچک شمارد. وقتی موسی تربت حسین علیه السلام را زیر تهیگاه خود نهاد، ناگاه فریادش بلند شد: النار! النار! الطست! الطست! یعنی فریاد از آتش! فریاد از آتش! طشت! طشت! موقعی که ما طشت آوردیم این چیزهایی را که می‌بینی از دهانش بیرون ریخت. ندماء برگشتند و این مجلس به مجلس ماتم تبدیل شد. یوحنا می‌گوید: شاپور به من گفت: ببین می‌توانی او را معالجه کنی؟ من شمعکی خواستم و به آنچه که وی استفراغ کرده بود نظر کردم. ناگاه دیدم: اجزاء کبد و سپرز و ریه و جگر او در میان طشت ریخته است. این موضوع به نظر من بزرگ آمد. لذا گفتم: احدی نمی‌تواند: این بیمار را معالجه کند مگر عیسی که مردگان را زنده می‌کرد. شاپور به من گفت: راست می‌گوئی؛ ولی تو در این خانه باش تا وضع عیسی روشن گردد. من آن شب را نزد آنان بیتوته کردم. عیسی در همان حال بود و سر خود را بلند نکرد تا وقت سحر هلاک شد. موسی بن سریع می‌گوید: یوحنا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کرد و به دین آن حضرت بود. سپس اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. امالی، شیخ طوسی، ص۳۲۰؛ بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم طبری، ص۳۴۳؛ خرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج۲، ص۸۷٤

و نظیر این حکایت در این منابع آمده است: مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲۰؛ إثبات الهداه، حر عاملی، ج٤، ص٤١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۳۹۹؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۳۰۷؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۷۱۷؛ حدائق الناضره، محقق بحرانی، ج۲، ص٤٥.

پی نوشت:

۱. عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُنْتَ أَجَبْتَنِي[اجبتَ] فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْناً وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرِفٌ عَلَى وُجُوهٍ.» محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج۲، ص۳۰۰؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۷، ص۱۹۲؛ بحار الأنوار، علامه، مجلسی، ج۸۹، ص۹۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱، ص٤.

همچنین: امام باقر عليه السلام ضمن روایتی فرمودند: «إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ مُعَايَناً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ سُنَناً وَ أَمْثَالًا وَ فَصْلاً وَ وَصْلاً وَ أَحْرُفاً وَ تَصْرِيفاً فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ ...». محاسن، برقی، ج۱، ص۲۷۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۹، ص۹۰.

همچنین: «عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ مِنْهُ مَا كَانَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ تَعْرِفُهُ الْأَئِمَّةُ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۱٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۹، ص۹۸.

۲. حضرت علی عليه السلام در خطبه‌ای فرمودند: «... اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ... إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ». بدانید که قرآن خیرخواهی است که خیانت نمی‌کند، و هدایتگری است که گمراه نمی‌نماید، و سخن‌گویی است که دروغ نمی‌گوید. احدی با قرآن ننشست جز اینکه به فزونی یا کمی از پیش آن برخاست: فزونی در هدایت، و کم شدن در کور دلی. بدانید برای کسی بعد از بودن با قرآن تهیدستی نیست، و برای احدی منهای قرآن بی‌نیازی نیست. از قرآن برای بیماریهای خود شفا جویید، و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید، که شفای بزرگترین بیماریها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت است در قرآن است. پس به وسیلهٔ قرآن از خدا بخواهید، و با عشق به قرآن به خدا توجه کنید... خداوند احدی را به مانند قرآن پند نداده، که رشتهٔ متین خدا و وسیله امین اوست. در آن بهار دل و چشمه‌های دانش است. دل را به غیر آن مایه جلا نیست. نهج البلاغه، خطبهٔ۱۷٦.

همچنین: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ[إذا أصابه الماء]. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ»؛ این دلها نیز همانند آهن زنگار می‌بندد. عرض شد: ای ←

→

رسول خدا، صیقل دهندهٔ دلها چیست؟ حضرت ﷺ فرمودند: تلاوت قرآن و یاد مرگ. دعوات، قطب الدین راوندی، ص۲۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج۳۰، ص۳۵۵؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۱، ص۲۷۹.

منبع اهل تسنن: فضائل الثقلین، ایجی، ص۴۸.

و همچنین: جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى شَهَوَاتِكُمْ تَحُلَّ قُلُوبَكُمْ الْحِكْمَةُ جِلَاءُ هَذِهِ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ وَ تِلَاوَةُ الْقُرْآن. مجموعة ورام، ورام بن ابی فراس، ج۲، ص۱۲۲.

۳. فرازی از خطبه امیر مؤمنان ﷺ در مورد پیامبر اکرم ﷺ «...اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِشْكَاةِ الضِّيَاءِ وَ ذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ طَبِيبٍ دَوَّارٍ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَبِّعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ...» خداوند متعال [پیامبر ﷺ] را از شجرهٔ انبیا، و از چراغدان نور، و از مرتبت بلند، و از مرکز سرزمین بطحا، و از چراغهای بر افروخته در ظلمت، و چشمه‌های حکمت اختیار نمود. طبیبی است که همراه با طبّش در میان مردم می‌گردد. مرهمهایش را محکم و آماده ساخته، و ابزارهایش را برای سوزاندن زخمها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد در زمینه دلهای کور، و گوشهای کر، و زبانهای لال بکار گیرد. دارو به دست به دنبال علاج بیماریهای غفلت، و دردهای حیرت است. این بیماران وجود خود را از انوار حکمت روشن ننموده، و با دانش‌های درخشان، در وجود خود نوری نیفروخته‌اند. از این بابت به مانند چهارپایان چرنده، و سنگهای سخت‌اند. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا﴾ فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ.» ابو خالد کابلی گوید: از امام باقر ﷺ از تفسیر قول خدای عز و جل «به خدا و رسولش و نوری که فرستاده‌ایم ایمان آورید» پرسیدم و ایشان فرمود: ای ابا خالد، به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد ﷺ هستند تا روز قیامت. به خدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده. به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین. به خدا ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن‌تر است. به خدا که ائمه دلهای مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد. پس دل آنها تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد، بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده‌ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده باشد و چون ←

→

تسلیم ما شدخدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد. تفسیرقمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۳۷۲؛ کافی، کلینی، ج۱، ص۱۹۴؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۷۳؛ مختصر بصائر الدرجات،حسن بن سلیمان حلی، ص۹۶؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۳۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۳۰۸.

۵. «[قال رسول الله ﷺ لعلي بن ابيطالب ؑ] وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلاً عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ أَتَى جَاحِداً بِوَلَايَتِهِمْ لَأَكَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ كَانِئاً مَا كَانَ.» کفایة الأثر، خزاز قمی، ص۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۳۱۴.

همچنین: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً عُمِّرَ مَا عُمِّرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً، يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعْهُ ذَلِكَ شَيْئاً.» از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: علی بن الحسین ؑ از ما پرسید که: کدام سرزمین افضل است؟ گفتیم: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. گفت: اما افضل سرزمینها ما بین رکن و مقام است، و اگر کسی مانند نوح ؑ عمر کند و روز را روزه بدارد، و شب را در آن مکان به نماز بایستد، و آنگاه خدا را بدون ولایت ما دیدار کند این عبادات، هیچ سودی برای او نخواهد داشت. تفسیر أبی حمزه ثمالی، أبو حمزه ثمالی، ص۱۳۶؛ محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۹۱؛ اصول الستة عشر، عدة محدثین، ص۲۲؛ امالی، شیخ طوسی، ص۱۳۲؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۴۹؛ بشارة المصطفی، أبی القاسم طبری، ص۱۲۰؛ دُر النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۸۶؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۱۲۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۱۷۲.

و همچنین: «عَنْ قَيْسٍ بَيَّاعِ الزُّطِّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي جَاراً لَسْتُ أَنْتَبِهُ إِلَّا عَلَى صَوْتِهِ إِمَّا تَالِياً كِتَاباً يَخْتِمُهُ أَوْ يُسَبِّحُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاصِبِيّاً فَسَأَلْتُ عَنْهُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ. فَقِيلَ لِي إِنَّهُ مُجْتَمِعُ الْمَحَارِمِ. قَالَ فَقَالَ يَا مَيْسَرَةُ يَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ. فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ فَوَجَدْتُهُ لَا يَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِ الرَّجُلِ فَقَالَ لِي مِثْلَ مَا قَالَ فِي الْعَامِ الْمَاضِي يَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ لَا. قَالَ: يَا مَيْسَرَةُ أَيُّ الْبِقَاعِ أَعْظَمُ حُرْمَةً؟ قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. قَالَ: يَا مَيْسَرَةُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَمَّرَهُ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ أَلْفَ عَامٍ وَ فِيمَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ يَعْبُدُهُ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ ذُبِحَ عَلَى فِرَاشِهِ مَظْلُوماً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ الْأَمْلَحُ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا لَكَانَ حَقِيقاً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُكِبَّهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.» میسر بن عبد العزیز گوید: بر امام صادق ؑ وارد شدم و عرض کردم: قربانت گردم در همسایگی من مردی است که من شب برای نماز بیدار نمی‌شوم مگر از صدای او. گاهی مشغول خواندن قرآن است و آیات را مکرر می‌خواند و می‌گرید و ناله می‌کند و گاهی دعا می‌کند. من احوال او را از این و آن جستجو کردم پنهان و آشکارا همه گفتند: مردیست که از محرّمات ←

→

الهی اجتناب می‌کند، امام فرمود: ای میسّر، آیا به آنچه تو معتقدی اعتقاد دارد (یعنی ولایت اهل بیت دارد؟) گفتم خدا بهتر می‌داند، این تمام شد و سال بعد به حجّ رفتم و از احوال آن مرد پرسیدم آگاهی یافتم که معرفت به ولایت اهل بیت ﷺ ندارد و به امامت آنها معتقد نیست. پس بر امام وارد شدم و شروع کردم به گفتن حالات آن مرد که در عبادت چنین و چنان‌ست، امام ﷺ باز سخن سال قبل را تکرار فرمود و پرسید آیا آنچه تو معتقدی او باور دارد؟ عرض کردم: نه، فرمود: ای میسّر، کدامین سرزمین حرمتش افزونتر است؟ گفتم: خدا و پیغمبر و فرزند او داناترند. فرمود: ای میسّر، میان رکن و مقام باغی‌ست از باغهای بهشت، و میان قبر رسول خدا ﷺ و منبر او گلشنی‌ست از گلشن‌های بهشت و به خدا سوگند اگر بنده‌ای را خدا عمر بسیار دهد و او ما بین رکن و مقام هزار سال خدا را عبادت کند، و نیز ما بین قبر و منبر هزار سال خدا را عبادت نماید و سپس او را مظلوم و بی‌گناه در بسترش مانند گوسفند زاغ چشم سر برند و خدا را با آن حال ملاقات نماید و دارای اعتقاد به ولایت ما نباشد بر خدا روا باشد که او را با صورت در آتش دوزخ افکند. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص۲۱۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۱۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۱۷۹.

همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِيَ الْعَزِيزُ ... يَا مُحَمَّدُ ﷺ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِداً لِوَلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقِرَّ بِوَلَايَتِكُمْ...» امام باقر ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌فرمایند که فرمودند: آن شبی که مرا به معراج بردند خداوند جلیل به من فرمود:... ای محمد ﷺ، هرگاه بنده‌ای از بندگانم آن‌قدر مرا عبادت کند که اعضایش از هم بگسلد یا این که مثل مشک کهنه گردد بعد به سوی من آید در حالی که منکر ولایت شماست هرگز او را نمی‌آمرزم؛ مگر این که به ولایت شما اقرار کند. تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم کوفی، ص۷۴؛ مقتضب الأثر، جوهری، ص۱۱؛ مائة منقبه، محمد بن أحمد بن علی بن حسن قمی، المنقبة السابعه عشر، ص۳۸؛ أربعون حدیثا، منتجب الدین بن بابویه، ص٤؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۱۷۳؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۲، ص۱۱۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۵۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱٦، ص۳٦۲ و ج۲۷، ص۲۰۰ و ج۳٦، ص۲۱٦.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۱٤۷؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۲، ص۳۲۱.

و همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ... يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِداً لِوَلَايَتِهِمْ مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي» امام صادق از اجداد مطهرش ﷺ از أمیر المؤمنین ﷺ نقل نموده: رسول خدا ﷺ فرمودند: وقتی که مرا به آسمان (معراج) بردند، پروردگارم به من وحی کرده فرمود:... ای محمّد! اگر بنده‌ای مرا عبادت کند آنگونه (گرنتش) قطع گردد و از شدّت و کثرت عبادت همچون مَشک کهنه شود، سپس در حال إنکار ولایت ایشان [اهل بیت ﷺ] بمیرد، او را در بهشت خود ساکن نخواهم کرد و در سایه عرشم قرار نخواهم داد. عیون أخبار الرضا ﷺ، شیخ صدوق، ج۱، ص٦۱؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۵۲؛ کفایة

←

→

الأثر، خزاز قمی، ص۱۵۲؛ محتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۶۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۲۴۵.

همچنین: قال رسول الله ﷺ: «... لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ [و] لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا[صُحبَتَنَا] أَكَبَّه [كَبَّهُ- لَاَكَبَّه] اللَّهُ عَلَى مِنْخَرَيْهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَا ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى.﴾»؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود:... اگر بنده‌ای خدا را بین صفا و مروه هزار سال عبادت نماید و سپس هزار سال دیگر پرستش کند و سپس هزار سال دیگر عبادت نماید به طوری که همچون مشک پوسیده شود اما درک محبت ما را ننماید خداوند او را با صورت در آتش می‌اندازد و بعد این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾. مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۹، ص۴۸-۴۹؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۵۴۸؛ زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۶، ص۲۱۸؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۴، ص۳۷۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۲۳۰؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج۴، ص۵۷۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۴۱، ص۳۳۵؛ شرف المصطفی، خرگوشی نیشابوری شافعی، ج۵، ص۲۹۹؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۲، ص۲۰۳؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص۳۱۸ (گنجی شافعی گوید: هذا حدیث حسن عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه سواء و رواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی)؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج۳، ص۳۴۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج۱۷، ص۳۱۷ ط دار الفکر (بنا بر نقل احقاق الحق، مرعشی نجفی، ج۳۱، ص۸۴)؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج۴، ص۴۳۴.

۶. امام باقر ﷺ فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ [فَأَيُّ ذَلِكَ] أَفْضَلُ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ [أَفْضَلُهُنَّ] لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ...» بنای اسلام روی پنج چیز است؟ نماز و زکاة و حج و روزه و ولایت. زراره گوید به حضرت عرض کردم: کدامیک از اینها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنهاست و شخص والی دلیل و راهنمای آنهاست. محاسن، برقی، ج۱، ص۲۸۶؛ تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹۱؛ کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱، ص۱۳؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۶۶۴ - ۶۶۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۵، ص۳۳۲ و ج۷۹، ص۲۳۴.

همچنین: قَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَةِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَجُعِلَ فِي أَرْبَعٍ مِنْهَا رُخْصَةٌ وَ لَمْ يُجْعَلْ فِي الْوَلَايَةِ رُخْصَةٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مَالٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ حَجٌّ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً صَلَّى قَاعِداً وَ أَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَةُ صَحِيحاً كَانَ أَوْ مَرِيضاً أَوْ ذَا مَالٍ أَوْ لَا مَالَ لَهُ فَهِيَ لَازِمَةٌ وَاجِبَةٌ»؛ امام باقر ﷺ فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار است، بر پا داشتن نماز، دادن زکاة، حج خانهٔ کعبه، روزه ماه رمضان، پذیرفتن ولایت ما اهل بیت ﷺ پس در چهار تای آن رخصت و تخفیفی داده شده ولی در ولایت تخفیفی نیست، کسی که ←

→

مال ندارد زکات بر او نیست، کسی که مال ندارد حج بر او نیست، کسی که بیمار است نماز را نشسته می‌خواند روزه رمضان را افطار می‌کند ولی تندرست یا بیمار دارا باشد یا ندار در هر صورت ولایت و دوستی ما لازم و واجب است. خصال، شیخ صدوق، ص۲۷۷ - ۲۷۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱، ص۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۵، ص۳۷۶.

همچنین: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ»؛ امام باقر ﷺ فرمود اسلام بر پنج پایه استوار است، بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، و درباره هیچ چیز همچون ولایت خطاب نشده، مردم چهار تا را گرفتند و این یعنی ولایت را رها کرده‌اند. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج۶، ص۱۸۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۵، ص۳۲۹.

۷. «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَى الصَّنْعَةِ فَقَالَ: هِيَ أُخْتُ النُّبُوَّةِ وَ عِصْمَةُ الْمُرُوءَةِ وَ النَّاسُ يَتَكَلَّمُونَ فِيهَا بِالظَّاهِرِ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا هِيَ وَ اللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا مَاءٌ جَامِدٌ وَ هَوَاءٌ رَاكِدٌ وَ نَارٌ جَائِلَةٌ وَ أَرْضٌ سَائِلَةٌ. وَ سُئِلَ ﷺ فِي أَثْنَاءِ خُطْبَتِهِ هَلِ الْكِيمِيَاءُ يَكُونُ؟ فَقَالَ: الْكِيمِيَاءُ كَانَ وَ هُوَ كَائِنٌ وَ سَيَكُونُ. فَقِيلَ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِنَ الزِّئْبَقِ الزَّجْرَاجِ وَ الْأُشْرُبِّ وَ الزَّاجِ وَ الْحَدِيدِ الْمُزَغْفَرِ وَ زِنْجَارِ النُّحَاسِ الْأَخْضَرِ الْحَبُورِ إِنْ لَا تُوقَفْ عَلَى عَابِرِهِنَّ فَقِيلَ فَهِمْنَا لَا يَبْلُغُ إِلَى ذَلِكَ. فَقَالَ: اجْعَلُوا الْبَعْضَ أَرْضاً وَ اجْعَلُوا الْبَعْضَ مَاءً وَ أَفْلِحُوا الْأَرْضَ بِالْمَاءِ وَ قَدْ تَمَّ. فَقِيلَ: زِدْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: لَا زِيَادَةَ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْحُكَمَاءَ الْقُدَمَاءَ مَا زَادُوا عَلَيْهِ كَيْ مَا يَتَلَاعَبَ بِهِ النَّاسُ.» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۳۲۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۰، ص۱۶۸.

۸. «قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قرائت توریة[تورات] اقراء[خوش صداترین] بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار او بود ایمان به موسی آورده بود و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بوده و گویند وی به ظاهر ایمان آورده بود و در باطن کافر بود مانند سامری. حقتعالی خواست تا او را ممتحن سازد تا نفاق و کفر او بر عالمیان ظاهر گردد پس او را بواسطه کثرت مال و جاه امتحان کرد. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۷، ص۱۰۱.

همچنین: « كَانَ سَبَبُ هَلَاكِ قَارُونَ أَنَّهُ لَمَّا أَخْرَجَ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ مِصْرَ وَ أَنْزَلَهُمُ الْبَادِيَةَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَرَقِ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ أَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْجَبَابِرَةِ فِي أَرِيحَا أَرْضِ الشَّامِ فَلَمْ يُطِيعُوهُ وَ قَالُوا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ دُخُولَهَا وَ حَرَّمَهَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ كَانُوا فِي التِّيهِ وَ كَانَ قَارُونُ مِنْهُمْ وَ كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَحْسَنَ صَوْتاً مِنْهُ وَ كَانَ يُسَمَّى الْمَنُونَ لِحُسْنِ قِرَاءَتِهِ وَ قَدْ كَانَ يَعْمَلُ الْكِيمِيَاءَ فَلَمَّا طَالَ الْأَمْرُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التِّيهِ وَ التَّوْبَةِ وَ كَانَ قَارُونُ قَدِ امْتَنَعَ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُمْ فِي التَّوْبَةِ وَ كَانَ مُوسَى يُحِبُّهُ فَدَخَلَ إِلَيْهِ مُوسَى فَقَالَ لَهُ يَا قَارُونُ قَوْمُكَ فِي التَّوْبَةِ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ هَاهُنَا ادْخُلْ مَعَهُمْ وَ إِلَّا نَزَلَ بِكَ الْعَذَابُ فَاسْتَهَانَ بِهِ وَ اسْتَهْزَأَ بِقَوْلِهِ فَخَرَجَ مُوسَى مِنْ عِنْدِهِ مُغْتَمّاً... »؛ علی بن ابراهیم در تفسیرش نقل می‌کند: علّت هلاکت قارون این بود که وقتی موسی ﷺ بنی اسرائیل را از مصر خارج نمود و آنها در بیابان ساکن گردیدند. موسی به آنها فرمان داد که با ستمگران ساکن شام مبارزه کنند؛ امّا آنها از او اطاعت نکردند ←

→

و گفتند: "تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می‌نشینیم"، لذا خداوند ورود به آنجا را به آنها واجب کرد، لیکن تا چهل سال ورود به آنجا را به آنان حرام نمود و آنها در بیابان سرگردان بودند و قارون در میان آنها از همه خوش‌صداتر بود و همواره تورات قرائت می‌کرد و به علّت حسن قرائتش "منون" نامیده می‌شد و دستی نیز در علم کیمیا داشت. وقتی مدّت سرگردانی بنی‌اسرائیل در بیابان به درازا کشید، تصمیم گرفتند توبه کنند؛ امّا قارون از توبه خودداری کرد و چون موسی‌ﷺ از اقربای او بود و به وی علاقه داشت به نزد او رفت و به او فرمود: ای قارون؛ قوم تو می‌خواهند توبه کنند و تو امتناع می‌کنی؟ اگر تو نیز همراه آنها توبه نکنی، عذاب الهی بر تو نازل خواهد شد؛ امّا قارون به گفته موسی‌ﷺ توجّهی نکرد، موسی‌ﷺ هم با ناراحتی از نزد او بیرون رفت. تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۲، ص۱٤٤؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۱۰٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۲۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۲۵۰؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص۱٤۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۰، ص۱۰۲.

۹. حکی أن موسی‌ﷺ علم قارون الثلث من صنعة الکیمیاء و علّم یوشع الثلث منها و علم ابن هارون الثلث منها فخدعهما قارون حتی علم ما عندهما و عمل بالکیمیاء فکثرت أمواله.» حکایت شده که حضرت موسی‌ﷺ ثُلث صنعت کیمیا را به قارون و ثلث دیگر را به یوشع و ثلثی را نیز به ابن هارون تعلیم داد. قارون آن دو نفر را فریب داد و آنچه را نزد ایشان بود یاد گرفت و به کیمیا عمل نمود و اموالش بسیار گشت. تفسیر مجمع البیان، ج۷، ص٤٦۰؛ و با اختلاف کم: زبدة التفاسیر، ملا فتح الله کاشانی، ج۵، ص۱۹٤.

همچنین: «عن سعید بن المسیب: کان موسی‌ﷺ یعلم [علم] الکیمیاء، فأفاد[فعلّم] یوشع بن نون ثلثه[ذلک العلم]، و علّم کالب بن یوفنا[یوقنا] ثلثه، و علّم قارون ثلثه، فخدعهما قارون حتی أضاف علمهما إلی علمه فکان یأخذ الرصاص و النحاس فیجعلهما ذهبا. و في خبر آخر [و قیل] أنّ الله سبحانه و تعالی علّم موسی علم الکیمیاء، فعلّم موسی أُخته، فعلّمت أخته قارون.»

به همین مضمون در منابع اهل تسنن: تفسیر روح البیان، ج٦، ص٤۳۲؛ تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۷، ص۲٦۲؛ تفسیر کشاف، زمخشری، ج۳، ص٤۳۱؛ تفسیر رازی، فخر رازی، ج۲۵، ص۱٦؛ تفسیر بغوی، بغوی، ج۳، ص٤۵۵؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱۳، ص۳۱۵؛ تفسیر عز بن عبد السلام، عز بن عبد السلام، ج۲، ص۵۰۰؛ نهایة الأرب، نویری، ج۱۳، ص۲۳٤.

۱۰. «عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ‌ﷺ يَا خَيْثَمَة نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ...» خیثمه گوید: امام صادقﷺ به من فرمود: ای خیثمه،ما درخت نبوت و خانه رحمت و کلید حکمت و معدن دانش و محل رسالت هستیم. بصائر الدرجات، صفار، ص۷۷؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۲۱.

همچنین: ورد عنهﷺ في خطبة الافتخار: «رواها الأصبغ بن نباتة قال: خطب أمیر المؤمنینﷺ فقال في خطبته: أنا أخو رسول اللّه و وارث علمه، و معدن حکمه، و صاحب سرّه، و ما أنزل اللّه حرفا في کتاب من کتبه إلّا و قد صار إليّ، و زاد لي علم ما کان و ما یکون إلی یوم القیامة، أعطیت علم الأنساب و الأسباب، و

←

→

أعطيت ألف مفتاح يفتح كل مفتاح ألف باب، و مددت بعلم القدر، و إن ذلك يجري في الأوصياء من بعدي ما جرى الليل و النهار حتى يرث اللّه الأرض و من عليها، و هو خير الوارثين... أنا صاحب النجوم، أنا مدبرها بأمر ربّي و علم اللّه الذي خصّني به... مشارق انوار اليقين، حافظ رجب برسى، ص٢٦٠.

همچنين: «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلِيٌّ عُلِّمَ عِلْماً عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَّمَهُ اللَّهُ فَعِلْمُ النَّبِيِّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمُ عَلِيٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ وَ عِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ وَ مَا عِلْمِي وَ عِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي سَبْعَةِ أَبْحُرٍ.» مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج١، ص٣١٠؛ سعد السعود، سيد بن طاووس، ص٢٨٥؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٣٢، ص٣٥٠.

منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزى حنفى، ج١، ص٢١٥.

١١. رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا مدينة الحكمة و علي بن أبي طالب بابها[و أنت بابها]، و لن تؤتى المدينة إلا من قبل الباب». امالى، شيخ صدوق، ص١٨٨؛ كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، ص٢٤١؛ فضائل اميرالمؤمنين، ابن عقده كوفى، ص٤٤؛ روضة الواعظين، فتال نيشابورى، ص١٠٣؛ بشارة المصطفى، ابى القاسم طبرى، ص٥٠؛ مائة منقبه، ابن شاذان، ص٤١؛ التحصين، سيد بن طاووس، ص٦٢٠؛ وسائل الشيعه، حر عاملى، ج٢٧، ص٧٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٣٧، ص١٠٩.

منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزى، ج١، ص٣٩٠.

همچنين: رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الحكمة فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»؛ من شهر حكمت‌ام و على درب آن است. كسى‌كه جويای حكمت است بايد از درِ آن وارد شود. امالى، شيخ طوسى، ص٤٨٣؛ فضائل امير المؤمنين، ابن عقده كوفى، ص٤٣؛ تحصين، سيد بن طاووس، ص٦٣٧؛ عوالى اللئالى، احسائى، ج٤، ص١٢٣؛ كشف اليقين، علامه حلى، ص٥١؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٠، ص٢٠١.

منابع اهل تسنن: تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج١١، ص٢٠٤؛ فيض القدير، مناوى، ج٣، ص٦٠؛ مناقب على بن ابى طالب، ابن مغازلى، ص٩٣؛ ميزان الاعتدال، ذهبى، ج٣، ص٤١؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج٤، ص١٤٤؛ كامل، جرجانى، ص١٧٧.

١٢. «و بالجملة أفضل الناس من استجمع أصول الأخلاق و الملكات، التي هي رؤوس الفضائل العملية و ينابيعها، و استكملت نفسه بقوته النظرية عقلا مستفادا بالفعل، فصارت عالما عقليا مضاهيا لعوالم الوجود». رواشح السماويه، سيد محمد باقر حسينى أسترآبادى، ص٦٣.

همچنين: «و إذا غدا يجهد ان يكون حكيما إلهيا يعنى عالما عقليا مضاهيا للعالم العيني و إذا بلغ إلى هذا المقام الذي هو عزيز المنال يبتغى ان يكون متألها عارفا ربانيا مقتدرا متصرفا ذا الرياستين فائزا بالحسنيين متخلقا بأخلاق الله جل جلاله علما و عملا ». تعليقه حاجى بر حكمة متعاليه، ج٨، ص٤٢.

١٣. «مِنْ جَامِعِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا.» مستطرفات السرائر، ابن إدريس حلى، ص٥٧٥؛ عوالى اللئالى، احسائى، ج٤، ص٦٣–٦٤؛ فصول المهمه، حر عاملى، ج١، ص٥٥٣–٥٥٤؛ فوائد طوسيه، حر عاملى، ص٤٦٣؛ بحار الأنوار، علامه ←

→

مجلسی، ج۲، ص۲۴۵ و ج۱۰۵، ص۹۱.

۱۴. خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجُمُعَةِ فَقَالَ: ... «إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمٌ جَعَلَهُ اللَّهُ لَكُمْ عِيداً وَ هُوَ سَيِّدُ أَيَّامِكُمْ وَ أَفْضَلُ أَعْيَادِكُمْ ... وَ أَكْثِرُوا فِيهِ [من] التَّضَرُّعَ [إِلَى اللَّهِ]وَ الدُّعَاءَ وَ مَسْأَلَةَ الرَّحْمَةِ وَ الْغُفْرَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَسْتَجِيبُ لِكُلِّ مَنْ [مُؤْمِنٍ] دَعَاهُ وَ يُورِدُ النَّارَ [مَنْ عَصَاهُ] وَ كُلَّ مُسْتَكْبِرٍ عَنْ عِبَادَتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ﴾. وَ فِيهِ سَاعَةٌ مُبَارَكَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهَ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ.»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نماز روز جمعه فرمود: بدانید همانا امروز روزی است که خدا آن را برای شما عید قرار داده است و آن، سَرور روزهای شما و برترین اعیاد شما است... و در این روز بر تضرّع و دعای خود، و بر تقاضای رحمت و مغفرت بیفزائید. زیرا خداوند عزّ و جلّ هر کس را که دست دعا به سویش بردارد اجابت می‌کند، و هر که را به معصیت او اقدام کند و از عبادتش کبر ورزد، به دوزخ داخل می‌سازد. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. زیرا کسانی که از عبادت من کبر می‌ورزند با خواری به دوزخ داخل خواهند شد» در روز جمعه، ساعت مبارکی است که بنده مؤمن در آن زمان چیزی از خداوند درخواست نمی کند، مگر آن که خداوند به او عطا می‌کند. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۴۳۱؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۷، ص۳۷۹؛ و با اختلاف کم: مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ج۱، ص۳۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۶، ص۲۳۸ و ج۹۰، ص۳۴۸؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيهِ سَاعَةً مُبَارَكَةً لَا يَسْأَلُ اللَّهَ فِيهَا مُؤْمِنٌ خَيْراً إِلَّا أَعْطَاهُ).

همچنین: عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا خَيْراً إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ سَاعَةٍ هِيَ؟ قَالَ: إِذَا تَدَلَّى نِصْفُ عَيْنِ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ. قَالَ: وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام تَقُولُ لِغُلَامِهَا: اصْعَدْ عَلَى الظِّرَابِ [السَّطْحِ]، فَإِنْ رَأَيْتَ نِصْفَ عَيْنِ الشَّمْسِ قَدْ تَدَلَّى لِلْغُرُوبِ فَأَعْلِمْنِي حَتَّى أَدْعُوَ. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۳۹۹؛ دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص۷۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۶، ص۲۶۹.

۱۵. امام رضا علیه السلام فرمودند: «طِينُ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ». فقه الرضا علیه السلام، ابن بابویه قمی، ص۳۴۵؛ هدایة الامه، حر عاملی، ج۵، ص۱۰۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۱.

همچنین: «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام يَقُولُ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ هُوَ لِمَا أُخِذَ لَه». طب الائمه، ابنی بسطام نیشابوری، ص۵۲؛ الفصول المهمه فی اصول الائمه، حر عاملی، ج۳، ص۳۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۲.

و همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِياً وَ رَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ.» از محمّد بن مسلم روایت شده که گفت: از حضرت امام محمّد باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: خدای سبحان در عوض شهادت امام حسین علیه السلام مقام امامت را نصیب ذریهٔ آن بزرگوار نمود، و شفاء امراض را در تربت مقدس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر ←

→

مبارک آن بزرگوار قرار داد و ایامی که زوار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و برمی‌گردند جزء عمر آنان شمرده نمی‌شود. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۷؛ بشارة المصطفی، طبری، ص۳۲۷؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۱؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۶۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۲۱.

و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ مِسْكَةٌ مُبَارَكَةٌ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَتْ لَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ عَدُوِّنَا ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْأَلْيَةُ»؛ تربت قبر امام حسین علیه السلام: مُشکی مبارک است، اگر از شیعیان ما از آن بخورد، از هر بیماری شفا یابد، و اگر از دشمنان ما از آن بخورد، چون دنبه آب می‌شود [کنایه از اینکه برای او شفا نیست]. مکارم الاخلاق، طبرسی، ص۱۶۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۳۲.

و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَوْ أَنَّ مَرِيضاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ حُرْمَتَهُ وَ وَلَايَتَهُ أَخَذَ مِنْ طِينِ قَبْرِهِ مِثْلَ رَأْسِ أُنْمُلَةٍ كَانَ لَهُ دَوَاءً»؛ اگر مریضی از اهل ایمان که به حق حضرت سیّد الشهدا علیه السلام آگاه و عارف است و به حرمت و ولایت آن جناب آشنا است از تربت قبرش به مقدار سر بند انگشت بردارد همان برای او دواء است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۶۵؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۴۳؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۳۲؛ مزار مشهدی، ص۳۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۲۲.

و همچنین: عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَأْخُذُ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَيَنْتَفِعُ بِهِ وَ يَأْخُذُ غَيْرُهُ فَلَا يَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا يَأْخُذُهُ [أَحَدٌ] أَحَدٌ وَ هُوَ يَرَى أَنَّ اللَّهَ يَنْفَعُهُ بِهِ إِلَّا نَفَعَهُ [يَنْفَعُه] اللَّهُ بِهِ»؛ ابن ابی یعفور می‌گوید: محضر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: شخصی تربت قبر امام حسین علیه السلام را اخذ نموده و از آن انتفاع می‌برد [برای او شفاست] ولی شخص دیگری وقتی از آن اخذ می‌کند از آن نفعی نمی‌برد. حضرت فرمودند: نه این چنین نیست! قسم به خدایی که جز او خدایی نیست هر آنکه تربت قبر آن حضرت را در حالی که معتقد است خدا در آن منفعت و شفا قرار داده است، اخذ کند بدون شک برای او نفع و شفا دارد. کافی، کلینی، ج۴، ص۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۶۱؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص۱۶۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۲۳.

و همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ. وَ إِذَا أَكَلْتَهُ فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً وَاسِعاً وَ عِلْماً نَافِعاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۷۶؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۴۹؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۳۳؛ مزار، مشهدی، ص۳۶۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۲، ص۳۴.

و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ أَمَانٌ»؛ کام فرزندانتان را با تربت سید الشهدا علیه السلام بردارید که امان است برای فرزندان شما. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۶۶؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۴۴؛ مزار، مشهدی، ص۳۶۲؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۲۴.

و همچنین: عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْعِلَلِ وَ الْأَمْرَاضِ، وَ مَا تَرَكْتُ دَوَاءً إِلَّا تَدَاوَيْتُ بِهِ فَمَا انْتَفَعْتُ بِشَيْءٍ مِنْهُ. فَقَالَ لِي: أَيْنَ أَنْتَ عَنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّ

←

→

فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَ أَمْناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، فَإِذَا أَخَذْتَهُ فَقُلْ هَذَا الْكَلَامَ:" اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطِّينَةِ، وَ بِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخَذَهَا، وَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبَضَهَا، وَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا".قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا الْمَلَكُ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ جَبْرَئِيلُ، وَ أَرَاهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: هَذِهِ تُرْبَةُ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَ الَّذِي قَبَضَهَا فَهُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ أَمَّا الْوَصِيُّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا فَهُوَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ الشُّهَدَاءُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ). قُلْتُ: قَدْ عَرَفْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الشِّفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، فَكَيْفَ الْأَمْنُ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ فَقَالَ: إِذَا خِفْتَ سُلْطَاناً أَوْ غَيْرَ سُلْطَانٍ فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ مَنْزِلِكَ إِلَّا وَ مَعَكَ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَتَقُولُ:" اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُهُ مِنْ قَبْرِ وَلِيِّكَ وَ ابْنِ وَلِيِّكَ، فَاجْعَلْهُ لِي أَمْناً وَ حِرْزاً لِمَا أَخَافُ وَ مَا لَا أَخَافُ" فَإِنَّهُ قَدْ يَرُدُّ مَا لَا يَخَافُ. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ: فَأَخَذْتُ كَمَا أَمَرَنِي، وَ قُلْتُ مَا قَالَ لِي فَصَحَّ جِسْمِي، وَ كَانَ لِي أَمَاناً مِنْ كُلِّ مَا خِفْتُ وَ مَا لَمْ أَخَفْ، كَمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا رَأَيْتُ مَعَ ذَلِكَ بِحَمْدِ اللَّهِ مَكْرُوهاً وَ لَا مَحْذُوراً.»؛راوی گوید: محضر امام صادق ﷺ عرضه داشتم: من مردی هستم مبتلا به بیماری‌های فراوان و هیچ دوائی نیست مگر اینکه مصرف کرده‌ام ولی بهبودی برایم حاصل نشد. چه بکنم؟ حضرت به من فرمودند: چرا از تربت حسین ﷺ غافل هستی؟ همانا در آن تربت شفای هر دردی و مایهٔ امن از هر خوف و هراسی است. پس هرگاه آن را اخذ می‌کنی بگو: خدایا از تو می‌خواهم به حق این تربت و به حق فرشته‌ای که آن را اخذ نموده و به حقّ پیامبری که آن را قبض کرده و به حق وصیّ پیامبر ﷺ که در آن قرار گرفته، درود و سلام بفرست بر محمد ﷺ و اهل بیتش ﷺ و قرار بده برای من در آن شفای از هر دردی و امان از هر خوف و هراسی. سپس حضرت فرمودند: فرشته‌ای که آن تربت را اخذ کرد جبرئیل بود و آن را به پیامبر اکرم ﷺ نشان داده و گفت: این تربت فرزندت حسین است، که بعد از تو امّتت او را خواهند کشت. پیامبری که آن را قبض نمود وجود مبارک حضرت محمّد ﷺ است. و اما وصیی که در آن حلول کرده حضرت حسین بن علی ﷺ است. محضر مبارکش عرض کردم: اینکه تربت شفای از هر دردی است را دانستم؛ اما چگونه امان از هر خوف و هراسی است؟ ایشان فرمودند: هرگاه از سلطانی خوف داشتی یا خوفی دیگر در تو پیدا شد از منزلت بیرون میا مگر آنکه با تو تربت قبر حسین ﷺ باشد و هنگامی که می‌خواهی آن را برداری بگو: خدایا همانا برداشته‌ام تربت قبر ولیّ تو حسین ﷺ و فرزند ولیّ تو را، پس قرار بده آن را برای من مایهٔ امن و حرز برای آنچه که از آن خوف دارم و و از آنچه خوف ندارم. راوی گوید: پس تربت را طبق دستور حضرت برداشتم. به خدا سوگند بدنم صحت یافت و برایم امان شد از تمام خوفها و پس از آن هیچ امر مکروه و ناگواری برایم پیش نیامد. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۸؛ بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم طبری، ص۳۳۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۱۸.

و همین روایت با سند دیگر در این منابع: کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۷۳؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۷٤؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج١٤، ص٥٢٤.

١٦. «وَجَدْتُ بِخَطِّ شَيْخِنَا الشَّهِيدِ الثَّانِي نَقَلْتُ عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْمَيْسِيِّ أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى أَيَّامَهُ عَنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَامِعٍ الْكُوسِيِّ عَنْ أَبِي سَيْفٍ الْحَاسِّيِّ عَنِ الشَّهِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ" أَنَّ السُّجُودَ عَلَى التُّرْبَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ تُقْبَلُ بِهِ الصَّلَاةُ وَ إِنْ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ لَوْ لَا ←

→

السُّجُودُ عَلَيْهَا» از شهید اول نقل[روایت] شده که سجده کردن بر تربت امام حسین علیه السلام نمازی را که در درگاه خدا مقبول نبوده به درجهٔ قبولی می‌رساند. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، ج٤، ص۱۲.

همچنین: «قَالَ علیه السلام السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يُنَوِّرُ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ [الارَضينَ السَّبعَة] وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام كُتِبَ مُسَبِّحاً وَ إِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا.» امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سجده کردن بر خاک قبر حضرت‌امام حسین علیه السلام زمین را تا هفت طبقه منوّر می‌سازد. و اگر شخصی تسبیحی از تربت امام حسین علیه السلام به همراه داشته باشد او را از مُسبّحین به شمار می‌آورند اگر چه تسبیح هم نگوید. مَن لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۲٦۸؛ ذکری الشیعة فی احکام الشریعه، شهید اول، ج۳، ص۱۵۳؛ رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج۲، ص۹۸؛ ذخیرة المعاد، محقق سبزواری، ج۱، ص۲٤۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۵، ص۳٦٦؛ وافی، فیض کاشانی، ج۸، ص۷۳۱؛ الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج۸، ص۵۲٤.

و همچنین: «كَانَ الصَّادِقُ علیه السلام لَا يَسْجُدُ إِلَّا عَلَى تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام تَذَلُّلًا لِلَّهِ وَ اسْتِكَانَةً إِلَيْهِ.» امام صادق علیه السلام سجده نمی کردند مگر بر تربت امام حسین علیه السلام به جهت تذلل و خضوع به سوی خدا. ارشاد القلوب، دیلمی، ج۱، ص۱۱۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۳، ص٦۰۸ و ج۵، ص۳٦۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۲، ص۱۵۸.

مجلس هشتم:

قبولی اعمال در پرتو نور سیدالشهدا علیه السلام

قبولی اعمال در پرتو نور سیدالشهدا علیه‌السلام

قدرت عقل بر درک اسرار خلقت و رموز وجود

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم، ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ [1].

مسئولیّت‌هایی که از طرف پروردگار عالم هست دائر مدار درجهٔ عقل و ادراکی است که به مسئول داده می‌شود و هر چه درک بیشتر شد مسئولیّت بالاتر می‌شود،[1*] و فلسفهٔ این همه مسئولیّت و گرفتاری برای بشر در بین تمام موجودات عالم، این است که در انسان، قدرت عقل و درک اسرار خلقت است و بقیّهٔ موجودات و کائنات این عالم جز بهرهٔ حسّی نمی‌برند؛ بلکه فقط اَشکالی می‌بینند و اَصواتی می‌شنوند و روایحی استشمام می‌کنند و طعم‌هایی می‌چشند، ولی حدّ انسان درک اسرار خلقت و رموز وجود و آن لطائف صنع و آن حکمتی است که در تمام کائنات عالم می‌باشد؛ مثلاً حیوانات هم از این آسمان، عکس برمی‌دارند، و بشر هم عکس برمی‌دارد؛ امّا این عکس‌برداری از این آسمان در حیوان غیر از این نیست که یک مشتی رباط نورانی در چشم یک حیوان منعکس می‌شود.

---

۱. آیا انسان زمانی را به یاد می‌آورد که چیزی قابل یاد کردن نبود؟ الإنسان(۷۶): ۱.

عظمت کهکشان‌ها

این بشر است که وقتی پشت رصد می‌نشیند و به این ستاره‌ها نگاه می‌کند، صد میلیون کهکشان پیدا می‌کند. بعد کم‌کم می‌رسد به این‌که کهکشان ما، یکی از این کهکشان‌ها می‌باشد. روی قوانین ریاضی این کهکشان را اندزه گیری می‌کند و می‌بیند عمق این کهکشان صد هزار سال نوری است. ارتفاع این کهکشان ده هزار سال نوری است. تازه این کهکشان کوچک‌ترین کهکشان از آن صد میلیون کهکشان که بشر به او پی برده و همین عالم قطرش چقدر است؟ صد هزار سال نوری، و هر سال نوری، هر ثانیه‌اش پنجاه هزار فرسخ است.

بعد پشت سر این کهکشان یک کهکشان دیگر است، که باز او از بقیه کوچک‌تر است ولی از این کهکشان بزرگ‌تر می‌باشد. به آن کهکشان که می‌رسد می‌بینند باز وسعت آن کهکشان ششصد و هشتاد هزار سال نوری است، که هر ثانیه‌اش، پنجاه هزار فرسخ است.

بازخواست آدمی

این بشر است که به این مطلب می‌رسد و موجودات دیگر غیر از انسان، قدرت درک این معنا را ندارند و وقتی آدم این مطلب را درک کرد، خواه ناخواه بازخواست می‌شود که ای آدمی که این عظمت و بزرگی و این همه آیات قدرت و علم را در پوستهٔ این عالم دیدی، چرا در مقابل عظمت لا یتناهی و قدرت نامحدود آن کسی که این دستگاه را ساخت، سر فرود نیاوردی؟

تو ای بشری که فهمیدی این عالم این‌قدر پر معناست و این دستگاه این‌قدر حامل اسرار است، چرا به سرّ خلقت پی نبردی. و چرا در اعماق وجود مطالعه نکردی؟ چرا در نظام آفاق تأمّل نکردی که چه کسی این‌ها را ساخت؟ برای چه ساخت؟ چرا در این دستگاه درس نخواندی که ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ﴾؟[۱] چرا در این عالم، از این علم و معرفت میوه نچیدی؟ همهٔ این چراها در برابر ماست. فلسفه‌اش این است که آن را که ما یافتیم، بقیّه نیافتند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند

روز قیامت تمام خلائق را در محکمهٔ عدل حاضر می‌کنند و آن اندازه حساب مهمّ است که احدی را از قلمرو حساب خارج نمی‌کنند.

یکی از سؤالاتی که از مردم می‌شود، عبارت است از این‌که چرا وظیفهٔ خود را انجام ندادید؟[۲] چرا از عهدهٔ مسئولیّت برنیامدید؟

مسئولیّت و وظیفهٔ آدمیان در قبال نعمت عقل

وظیفه و مسئولیّت چیست؟ وظیفه این است که چرا معرفتی متناسب با این قدرت و علم و این کمال و جلال و عظمت و کبریاء به دست نیاوردی؟ چرا سزاوار او بندگی ننمودی؟ چرا حبّ و خشیت و ادب در خور جلال و مجد او نیاوردی؟ چرا به تناسب حقّ نامحدود او شکر به جا نیاوردی؟ این مسئولیّت است.

---

۱. ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید، و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد. الأنعام (٦): ۱.

۲. «عَن أمیرالمُؤمنین ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیَامَةِ حَتَّی یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِیمَا أَفْنَاهُ[و عن جسده فیما أبلاه] وَ شَبَابِهِ فِیمَا أَبْلَاه وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَیْنَ کَسَبَهُ وَ فِیمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ.»؛ امیرمومنان ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنند که ایشان فرمود: در روز قیامت بنده‌ای گام بر ندارد تا از چهار چیز پرسش شود: از عمرش که در چه گذرانده و از جوانی‌اش که در چه به سر رسانده و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی انفاق نموده و از دوستی ما اهل بیت. أمالی، شیخ صدوق، ص۹۳؛ خصال، شیخ صدوق، ص۲۵۳؛ تحف العقول، ابن شعبة حرانی، ص٥٦؛ أمالی، شیخ طوسی، ص۵۹۳؛ عوالی اللئالی، ابن أبی جمهور أحسائی، ج۱، ص۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۵۸.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۱۱، ص۸٤؛ مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۳٤٦؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۱۰؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۱۸۹؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۲، ص۲۲۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱٤، ص۳۷۹؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۲، ص۳٦۰.

و این مسئولیّت در قانون منطقی دیگر، حساب عقلی دیگری دارد. مثلاً اگر الآن کسی به شما هزار تومان بدهد یا صد هزار تومان بدهد، اگر در مقابل هزار تومان و صد هزار تومان به یک گونه سپاس‌گذاری نمایید، شما ظالمید؛ چرا که حقّ آن کسی که صد هزار تومان داده، بیشتر از آن کسی است که هزار تومان به شما داده است. این مطلب در فطرت آدمیان است.

اگر عالمی دانا، کتابی نوشت و در این کتاب درجه‌ای از علم را اظهار کرد، و شما در مقابل این درجه از علم تقدیر کردید، و از طرفی دیگر علّامهٔ حلّی ﷺ هم کتاب نوشت و از کتاب او به قدر کتاب این عالم تقدیر نمودید، شما ظالم بوده، و در محکمهٔ فطرت مسئولید.

وقتی بنا بشود سپاس‌گذاری و عبادت و بندگی و حق شناسی در مقابل آن صاحب حقّی که به یک نطفهٔ گندیده، چنین مغزی عطا می‌نماید که می‌تواند تمام کهکشان‌ها را اندازه گیری نموده و می‌تواند از قلب اتم تا سحاب‌ها و توده‌های انجمی را موشکافی کند و اسرارش را درآورد، با سپاسگزاری در مقابل خلق او یکنواخت باشد، شما ظالمید و در مقابل این ظلم مسئولید. این مسئولیّت فردای قیامت است و حسابش هم روشن است. دستگاه خدا هم نه دستگاه زورگویی است و نه سازمان سودجوئی؛ بلکه دستگاه قضاوت عادلانه است؛[1] یعنی خدا روز قیامت یک محکمهٔ قضایی و یک عدلیّهٔ نهایی روی عالی‌ترین قانون نظام عادلانه تشکیل می‌دهد که ما نسبت به تو چه کردیم و تو نسبت به ما چه انجام دادی؟

این حسابی است که بین دو دستگاه ردّ و بدل می‌شود ﴿وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾[2]

---

۱. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ پس هر که هم وزن ذرّه‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید و هر که هم وزن ذرّه‌ای بدی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید. الزلزلة(۹۹):۷ و ۸

همچنین: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهیم، پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بینند، و اگر [عمل] هم وزن دانهٔ خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم. الأنبیاء(۲۱): ٤٧.

۲. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. الحج(۲۲): ٧٤ و الزّمر (۳۹): ٦٧ و الأنعام (٦): ۹۱.

آن‌چنان که حقّ قدر ما بود از ما تقدیر کردی؟ آن‌چنان کـه سـزاوار جـلال مـا بـود در مقابل ما عرض ادب کردی؟ این اوّل سؤالی است که می‌شود. جـوابی کـه ایـن بشـر می‌دهد چیست؟ جوابی که این انسان می‌دهد این است که پروردگـارا «مَـا عَلِمـتُ» نمی‌دانستم. تا انسان گفت: نمی‌دانستم، باز به او می‌گویند: «هَلّا تَعَلَّمـتَ»؟[1] چـرا نرفتی بیاموزی؟ چرا نرفتی یاد بگیری؟ مگر مایهٔ تعلّم را به تو ندادیم؟ مگر مایـهٔ درک را به تو ندادیم؟ پس چرا نرفتی تا درک کنی و بفهمی؟ ما ایـن ابـزار را بی‌خـود بـه تـو ندادیم.

روزگاری پیشین که نشانی از انسان نبود

این آیه‌ای که امشب خوانده شد مقدمهٔ این بحث اسـت: ﴿هَـلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَـانِ حِـينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾[2]. شاید ما لااقـلّ پنجاه مرتبه این سوره را خوانده و هر بار یک تفسیر جدیدی از این سوره ارائه کرده‌ایم.

---

۱. یقال للعبد یوم القیامة: هل علمت؟ فإن قال: نعم، قیل: فهلاعملت؟ وإن قال: لا، قیل له: هلاتعلمـت حتـی تعمل؟ فرائد الاصول، شیخ انصاری، ج۲، ص۴۱۳.
اما در کتب روایی به این صورت آمده است: «حَدَّثَنِي مَسْعَدَةُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قَـدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ فَقَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ أَ كُنْتَ عَالِماً فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ؟ فَيَخْصِمُهُ فَتِلْكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ.» مسعدة بن زیاد گوید: از امام صادق ﷺ از تفسیر این آیه «بـرای خداونـد حجّـت رسا است» پرسش شده بود، و شنیدم که فرمود: چون روز قیامـت شـود خـدای متعـال بـه بنـده گویـد: تـو می‌دانستی (یا نه)؟ پس اگر گوید: آری، می‌فرماید: پس چرا تو به دانسـته‌ات عمـل نکـردی؟ و اگـر گویـد: جاهل بودم: می‌فرماید: پس چرا نرفتی بیاموزی؟ بنا بر این او را محکوم می‌نماید، و حجّت رسای خدا عزّ و جلّ بر بندگان خود همین است. امالی، شیخ مفید، ص۲۲۸؛ امالی، شیخ طوسـی، ص۹؛ تنبیـه الخـواطر، ورام بن أبی فراس، ج۲، ص۴۹۷؛ تفسـیر صـافی، فـیض کاشـانی، ج۲، ص۱۶۹؛ تفسـیر برهـان، علامـه بحرانی، ج۲، ص۴۹۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسـی، ج۱، ص۱۷۷ و ج۲، ص۲۹؛ تفسـیر نـور الثقلـین، شیخ حویزی، ج۱، ص۷۷۶؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد مشهدی، ج۴، ص۴۷۴.

۲. آیا انسان را آن هنگام از روزگار [به یاد] آید که چیزی درخورِ یـاد کـرد نـبود؟ مـا انسـان را از نطفـه‌ای انـدر آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم. الإنسان(۷۶): ۱و۲.

امشب هم باز باید یک بحر افاضه‌ای از این سوره بگیریم؛ چراکه حقایق قرآن تمام شدنی نیست «لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ»[1] و هر چه از این دریا جواهر استخراج نماییم، هنوز گوهر این دریا تمام شدنی نیست.

---

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم‌السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَ قَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ فَقَالَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَارُ الْهُدْنَةِ قَالَ دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ تخوم وَ عَلَى تُخومه تخوم لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ.»؛ امام صادق عليه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حدیث فرماید که آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ای مردم شما اکنون در دنیا و خانه سازش و صلح هستید و شما در سر راه سفر هستید و به شتاب شما را خواهند برد، و شما می‌نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه‌ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده‌ای را به سر رسانند، پس اسباب و وسائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه درازی در پیش است. فرمود: پس مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا خانه سازش یعنی چه؟ فرمود: خانه‌ای که رساننده است (انسانی را به گور رساند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن به منزلهای آخرت) و جدا شونده (یعنی انسان روزی از دنیا جدا گردد) پس هرگاه آشوبها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا آن است شفیعی که شفاعتش پذیرفته است (درباره کسی که بدان عمل کند) و گزارش دهنده است از بدیها که گفته‌اش (درباره آن کس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هر که آن را پیشوای خود کرد به بهشتش رهبری کند و هرکه (از آن پیش افتد) و آن را پشت سر خود قرار دهد به دوزخش کشاند، و قرآن راهنمائی است که به بهترین راهها راهنمائی کند، و کتابی است که در آنست تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقائق) و آن است جدا کننده (میان حق و باطل) شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبائی دارد و باطنش ژرف و عمیق است نهایتی دارد و برای نهایت آن نهایت دیگری است. شگفتی‌هایش به شماره در نیاید و عجائبش کهنه نگردد. در آن است چراغهای هدایت، و جایگاه نور حکمت و راهنمای معرفت است برای آن کس که صفت را بشناسد. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۵۹۹ (له نجوم و علی نجومه نجوم [و در وافی فیض کاشانی، ج۹، ص۱۷۰۱عبارت: له تخوم و علی تخومه تخوم آمده است])؛ تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳؛ نوادر، راوندی، ص۱٤٤؛ إکمال النقصان من تفسیر منتخب التبیان، ابن إدریس حلی، ص٦ (له نجوم و علی نجومه نجوم)؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج۲، ص۳۲۵؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۵؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج٤، ص۱۳.

این کتابی که با ما این گونه حرف می‌زند، از چه روزگاری شروع می‌کند؟ از آنجا که به من و تو می‌گوید: دویست سال پیش کجا بودید؟ سیصد سال پیش کجا بودید؟ چهار صد سال پیش کجا بودید؟ ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ [۱] این پیرمردان و جوانان و کهول و شیوخ و صبیان که الآن در این مجلسند، آیا یکی از اینان سیصد سال قبل نشانی داشتند؟! ابداً، ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾. دو روز دیگر نیز از هیچ یک از اینان خبری نخواهد بود، بلکه اینان فقط برای محکمهٔ روز بازخواست مضبوطند، ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾.

اعطای سمع و بصر برای هدایت انسان

قرآن از گذشته برای ما حرف می‌زند؛ ولی گذشته‌ای که آینده را هم مجسّم می‌کند. بعد می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾ ما این انسان را از یک نطفهٔ به هم آمیخته آفریدیم، به منظور این‌که او را آزمایش کنیم. برای این آزمایش، وسائل امتحان را به او دادیم. اوّل وسیله‌ای را که خدا ذکر می‌کند، چیست؟ نمی‌گوید به تو دست و پا و دستگاه هاضمه دادیم. اوّل کلمه‌ای که می‌گوید این است: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [۲]

برای این‌که بفهماند ای انسان تو را برای هدایت آفریدیم، اوّل ابزار هدایت را ذکر می‌کند: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ما تو را شنوا و بینا نمودیم تا به شنوایی و بینایی، هم صور را ببینی، هم اصوات را بگیری و با آن هدایت عقل و دین که به تو دادیم، مغز را از این پوست در بیاوری: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [۳] این‌جا دارد به ما می‌فهماند که ما تو را آفریدیم که ببینی و از این بصیرت به

---

۱. آیا انسان زمانی را یاد می‌آورد که چیزی قابل یادکردن نبود؟ الإنسان(۷۶): ۱و۲.

۲. و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. الإنسان(۷۶): ۲.

۳. و وی را شنوا و بینا گردانیدیم ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار. الإنسان: ۲و۳.

هدایت برسی؛ یعنی وقتی ستاره را می‌بینی، همان ستاره‌ای که نورش را می‌بینی به تو می‌گوید: عقلت را بیدار کن و ببین من چه هستم و از کجا می‌آیم و به کجا می‌روم و که مرا می‌آورد و چه کسی مرا می‌برد؟[۱] ٤.

خلقت روز و شب

به ماه نگاه کنید، امّا نگاهی که ابراهیم علیه السلام کرد، ﴿وَ كَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ [۲]

ببینید خداوند در شب تار با آدمی چه می‌کند و راستی تربیت تکوینی خدا بهت‌آور است. در روزها خداوند عالم، آسمان را پنهان و زمین را نمایان می‌کند، و در شب‌ها زمین را پنهان و آسمان را نمایان می‌کند. هیچ در این داستان فکر کرده‌اید که شب و روز چه‌جور دارد کار می‌کند؟ روز که می‌شود مثل چه می‌ماند؟ مثل یک کتابی که دو ورق دارد، گاهی این ورق را می‌زند تا این طرفش را بخوانید، گاهی این ورق را می‌زند تا این طرفش را بخوانید. هنگامی که روز می‌شود، این ورق را می‌زند تا این جبال، این معادن، این نباتات، این حیوانات، و این انسان را ببینید، نگاه کنید ببینید آن مرغ بر روی تخم خوابیده و حرارت متعادلی که زیر بالش است، این تخم را می‌پروراند؛ او را نگاه کنید و در آن‌جا یک دنیا توحید و معرفت بخوانید.

تمام این عالم فلسفه‌اش درس خواندن است. درس خواندن در مکتب پیغمبران علیهم السلام این است که از این‌جا مطالعه را شروع کنید.

---

۱. «عن أمير المؤمنين علیه السلام رحم اللّه امرء أعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من أين و في أين و إلى أين.» امیرمومنان علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند کسی را که خود را برای قبرش آماده نماید و این که بداند از کجا آمده است و الآن در کجاست[و چه وظیفه ای دارد و برای چه آمده است] و بالاخره او را به کجا خواهند برد. جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی، ص٤٨٦؛ شرح أصول کافی، ملا صدرا، ج۱، ص٥٧٢؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱، ص١١٦.

۲. و اینگونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. الأنعام(٦): ٧٥.

مادّی‌گرایی از قبل میلاد مسیح تا فلسفهٔ مارکس و انگلس

فلسفهٔ مادّی از زمان اپیکور[۱] تا زمان مارکس[۲] و انگلس،[۳] یعنی از اوّل سیر مادّی‌گری تا مرحلهٔ دیالکتیکی ادامه یافته و این مرحلهٔ مادّی‌گری اوّلش از آن زمان پدید آمده و آخرش به این‌جا ختم می‌شود. از زمان فلاسفه قبل از میلاد مسیح، تخم مادّی‌گری یعنی انکار خدا در مغز این مردم پیدا شد. این دانه سبز شد و در طول تاریخ هم جریاناتی پیش آمد، تا کم‌کم به فلسفهٔ مارکس رسید.

حال عدّه‌ای که از این علوم سر در نیاورده و گمان می‌کنند که به فلسفهٔ مادّی آگاهی دارند، باید بیایند تا به ایشان بفهمانیم که نه از فلسفه الهی خبر دارند، نه از فلسفه مادّی. آنان که مرد میدان هستند، بیایند تا برایشان روشن کنیم که اصلاً مادّیون چه می‌گویند؟

شخصی که مسلمان است، و جدّ و آبائش مسلمان بوده‌اند، حال گرایش به مادّی‌گرایی پیدا نموده است. این بدبختی اینگونه مسلمانان است؟!

آیا می‌دانی فلسفهٔ مادّی چند شعبه دارد؟ خبر داری که افکار مادّی کجا از هم جدا می‌شود؟ تو که اطّلاع نداری چرا دنبال یک راهی می‌روی؟ کسی که دنبال یک راه می‌رود باید راه را بداند؛ تمام پیچ و خم راه را بداند. تو از ماتریالیسم تاریخی خبر داری؟ تو از ماتریالیسم دیالکتیک خبر داری؟ تو از اصول تضاد خبر داری؟ تو از نوامیس مستقرّهٔ در تمام کون که اصول مادّی‌گری است، چه اطّلاع داری؟ از آن نوامیسی که فقط در جهان جانداران است، خبر داری؟ اگر یک کمی از این مسائل از

---

۱. اپیکور، فیلسوف یونانی است که در سال ۳۴۱ پیش از میلاد به دنیا آمد و از جمله اولین فیلسوفان مادی شمرده شده که تعالیمش تمایل به ماتریالیسم داشته وی در سال ۲۷۱ پیش از میلاد از دنیا رفت.

۲. کارل ماکس(۱۸۱۸ -۱۸۸۳میلادی)، فیلسوف، جامعه شناس، تاریخ دان، و اقتصاد دان آمانی است که به همراه انگلس، مانیفست حزب کمونیست را تدوین و تئوری علمی سوسیالیسم را پایه گذاری نمود.

۳. فریدریش انگلس(۱۸۲۰-۱۸۹۵) فیلسوف، اقتصاد دان و مورخ آلمانی که از نزدیکترین همفکران مارکس بود.

تو بپرسند آن وقت می‌فهمی که هیچ بلد نیستی، با این حدّ معلومات می‌گویی نه خداست، نه پیغمبر ﷺ نه قیامت؛ نه بهشت؛ نه جهنّم. چنین مردمی با این درجه از معلومات با این درجه از اطّلاعات منکر خدا هستند.

حکایتی از یک استاد ماده‌گرا

در همین کویت شبی به دیدن یک آقایی رفتیم، بعضی از مؤمنین هم بودند که الآن پای مجلسند. یکی از اساتید همین دانشگاه کویت آنجا نشسته بود. به نظرم استاد تاریخ بود. یکی از اساتید مهم دانشگاه بود. این آقایی که ما به دیدنش رفتیم، ما را به او معرّفی کرد. البتّه او خیلی دربارهٔ ما آب و تاب داد و بعد هم تلفن را برداشته و به یکی دیگر از اساتید مهمّ فلسفهٔ دانشگاه کویت خبر داد که ما آمده‌ایم تا او هم بیاید.

ما خواستیم کمی این استاد را بیازماییم تا ببینیم این چه کاره است؟ البتّه این استاد دانشگاه از مملکتی دیگر آمده بود تا اینجا استادی کند. صاحب منزل به من گفت که این استاد دانشگاه فکرش مادّی است. گمان نمود ما از این حرف‌ها بی‌خبریم. وقتی گفت این استاد دانشگاه معتقد به فلسفهٔ مادّی است، ما از او پرسیدیم شما که مادّی هستید، مطلبتان چیست؟

گفت: مطلب این است که جز مادّه چیزی نیست. وقتی گفت غیر از مادّه چیزی نیست، ما همین قضیّه را گرفتیم، و با همین کلمه، هم مادّه را باطل کردیم و هم خدا را ثابت کردیم. بعد این مرد گیج شد که چه خبر است؟ تو با این درجه از معلومات می‌خواهی منکر خدا بشوی؟

اگر یک کمی بشر درک و عقل پیدا کند، آن‌وقت می‌فهمد چه خبر است. هر شخصی که عالم‌تر است، احتیاطش بیشتر، تواضعش بالاتر، و خضوعش برای مبدأ وجود بیشتر و ترسش از خداوند جهان کاملتر است.[1]

---

۱. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾؛ از بندگان خدا تنها عالمانند که از او می‌ترسند. آری، خدا شکست ناپذیر آمرزنده است. فاطر(۳۵): ۲۸.

خلاصه شبههٔ آن استاد دانشگاه به چند دقیقه فوراً حلّ شد و دیگر قضیّه تمام شد. این حدّ درک این مردم است. آن‌وقت اینها با این اندازه معلومات می‌خواهند به جنگ دین بروند. تازه این استاد است؛ دیگر شاگردش چه خواهد بود. دیگر وای بر روزگار آن شاگرد.

شخصی منکر خدا در محضر امام هشتم علیه‌السلام

حضور امام هشتم علیه‌السلام به امام علیه‌السلام گفتند: این شخص منکر خداست. عقیده به خدا ندارد. امام علیه‌السلام نگاهی به قد و بالایش نموده و خوب براندازش کرد.

امام علیه‌السلام معدن شناس عالم است، فرمود: به چه منکر خدا شدی؟ گفت: من خدا را ندیده‌ام و چیزی را که ندیده‌ام باور ندارم.

امام علیه‌السلام جوابی به او فرمودند که این مرد برای همیشه رفت و حسابش را صاف کرد. امام علیه‌السلام فرمودند: اگر او را می‌دیدی که او دیگر خدا نبود. چون او را ندیدی، باید او خدا باشد. یک دنیا علم در این کلمه است. چون او را ندیدی او خداست و إلّا اگر او را ببینی که خدا نیست؛ یعنی اگر او را ببینی، او شخصی است که مخلوق و مصنوع است.

ای بیچاره بشر، تو به ندیدن خدا می‌گویی خدا نیست. برهان امام علیه‌السلام این است که چون نادیده است خداست. امام علیه‌السلام برهان را از این‌جا شروع نمود. برهان امام علیه‌السلام دامنه‌دار است.[۱]

---

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سُمَيْنَةَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرِّضَا علیه‌السلام قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلَى الرِّضَا علیه‌السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ ... فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ وَ أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ علیه‌السلام وَيْلَكَ إِنَّ الَّذِي ذَهَبْتَ إِلَيْهِ غَلَطٌ هُوَ أَيْنَ الْأَيْنَ وَ كَانَ وَ لَا أَيْنَ وَ هُوَ كَيْفَ الْكَيْفَ وَ كَانَ وَ لَا كَيْفَ وَ لَا يُعْرَفُ بِكَيْفُوفِيَّةٍ وَ لَا بِأَيْنُونِيَّةٍ وَ لَا يُدْرَكُ بِحَاسَّةٍ وَ لَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ قَالَ الرَّجُلُ فَإِذاً إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذْ لَمْ يُدْرَكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ فَقَالَ أَبُوالْحَسَنِ علیه‌السلام وَيْلَكَ لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا خِلَافُ الْأَشْيَاءِ» محمد بن عبد اللّه خراسانی خادم حضرت امام رضا علیه‌السلام گفت مردی از زندیقان ←

این است که وقتی بشر مغزش بیدار شود به تمام ذرّات وجود که نگاه کند حق را می‌بیند.

نمونه‌ای از حکمت‌های الهی

از نظر نژاد طبیعی حیوان، دو خاصیّت دارد. این دو خاصیّت در حیوان مسلّط است: یکی جلب منفعت است؛ یکی دفع مضرّت. لذا مشخّصه زندگی حیوانی، شهوت و غضب است. شهوت یعنی چه؟ یعنی جمع ملائمات و دفع منافرات. این خاصیّت حیوان است، ولی همین مرغ به مجرّد این‌که در آن فصل وارد می‌شود که باید جوجه‌ها را درست کند، ناگهان منقلب می‌شود. از کجا منقلب می‌شود؟ انقلاب درونی این حیوان، عالم را بیهوش کرده است.

این حیوان کم‌کم یک حالت پکری پیدا می‌کند. به گوشه‌ای می‌رود، وقت آن

بر حضرت امام رضاؑ داخل شد و در نزد آن حضرت جماعتی بودند... آن مرد زندیق گفت خدا تو را رحمت کند مرا به جواب خود بی‌نیاز ساز که دیگر احتیاج به سؤال نداشته باشم و بفرما که خدا چیست و کجاست ؟ حضرتؑ فرمود که وای بر تو به درستی که آنچه تو به سوی آن رفته و آن را مذهب خود ساخته غلط و اشتباه است. خدا حقیقت کو و کجا را موجود فرموده و آن جناب بود و کو و کجائی نبود یعنی مکان را که کور و کجا سؤال از آنست بوجود آورده بی‌آنکه مکانی باشد که بکو و کجا از آن سؤال شود و او حقیقت حال را که چگونه و چون سؤال از آن است به عرصه وجود آن سؤال شود و آنکه چیزی را خلق می‌کند خود متصف به آن نمی‌شود زیرا که اتصاف بیرون رفتن است از قابلیت به سوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف آن را ندارد و کسی‌که چیزی را ندارد آن را اعطاء نمی‌تواند کرد و خدا که خالق است به خود چیزی نمی‌دهد که به آن کامل گردد و لذا می‌فرماید که آن جناب به چگونه بودن و در کجا بودن شناخته نمی‌شود چه معلوم شد که چون و کجا مخلوق او است و او بر آنها مقدم است و به هیچ حاسه که چیزها را دریابد او را نتوان شناخت و او را به چیزی قیاس نمی‌توان نمود. آن مرد عرض کرد که حال که به هیچ حاسه از حواس درک نشود خدا نیست. امام رضاؑ فرمود که وای بر تو! چون حواست از ادراکش عاجز شدند، پروردگاریش را انکار کردی و ما چون حواسمان از ادراک کهنش بازمانده، یقین نمودیم که او پروردگار ما و به خلاف سایر اشیاء است... کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۷۸؛ توحید، شیخ صدوق، ص۲۵۱؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۱۷۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳، ص۳۷.

رسیده است که باید تخم‌ها را بگذارد و برود و روی آن‌ها بخوابد. بعد که روی تخم می‌خوابد، از عجایب این است که مرغ کاری می‌کند که بعد از چندین هزار سال دنیا را گیج کرده است.

یکی از دانشمندان بزرگ آمریکا آن وقتی که می‌خواستند دستگاه جوجه‌کشی را اختراع نمایند، روی حساب دقیق اندازه‌گیری کرد که حرارت بال مرغ چقدر است؟ اندازهٔ حرارت را گرفتند و اندازهٔ حرارت را درست کردند و تخم‌ها را گذاشتند ولی هرچه گذشت دیدند جوجه نمی‌شود، ماندند که چه سرّی است؟

با خود گفتند که حرارت را اندازه‌گیری کردیم و دستگاه را روی قانون علمی ساختیم، اما هرچه تخم می‌گذاریم، جوجه نمی‌شود.

بعد این دانشمند، زندگی مرغ را زیر نظر گرفت تا ببیند این مرغ چه می‌کند؟ دید مرغ هنگامی که روی تخم می‌خوابد، در شبانه‌روز یک مرتبه این تخم را زیر و رو می‌کند و برمی‌گرداند.

وقتی این مطلب را دیدند، رفته و این کار را کردند، و جوجه بیرون آمد. آن‌وقت معلوم شد که بشر با این همه قدرت در مقابل یک مرغ، این‌گونه عاجز و درمانده است.

این مرغ از کجا خبر دارد؟ در کدام مدرسه درس خوانده است؟ چه کسی به او فلسفهٔ برگرداندن تخم را یاد داده است؟ فلسفه‌اش این است که در زمین قوّهٔ جاذبه است. خواه ناخواه موادّی که در تخم است، به طرف پایین کشیده می‌شود. اگر این تخم همیشه در یک حال باشد، روی آن طرف سنگینی می‌آید و هیچ وقت این دستگاه درست نمی‌شود. این تخم باید بچرخد تا این دستگاه مرتّب شود.

این حساب دقیق از کدام مدرسه به این مرغ تلگراف می‌شود؟ از کدام عالم به این مرغ این مطلب را اطّلاع می‌دهند؟ آیا مرغ دانشگاه رفته است؟ آیا مرغ دبیرستان رفته است؟ پشت پردهٔ عالم چه مدرسه‌ای است که یادش می‌دهد؟

جلوه‌گری خدا در عالم

گوشهٔ زمین نگاه کنید در اندرون تخم‌مرغ خدا جلوه‌گر است. در اعماق کهکشان‌ها و میلیون‌ها ستاره، خدا جلوه‌گر است. در عالم نباتات، خدا جلوه‌گر است. در رحم حیوانات، آیات قدرت او جلوه‌گر است.

فردای قیامت بار سنگین مسئولیّت برای من و شماست که در این عالم آمدیم، این چشم و گوش و این فهم به ما عطا شده بود، چرا نرسیدیم و از این عالم رفتیم؟ خدایا! به حقیقت صاحب امشب دل‌های ما را به خودت آشنا کن. ای خوش آن مردمی که آمدند و بیدار شدند و در این خانه به مقصد رسیدند.

خداشناسی، غرض خلقت

شب اربعین جوهر مطلب را بگویم. جوهر مطلب عبارت از این است که مقصد از آنکه من و تو را در این خانه آوردند، این است که صاحب خانه را بشناسیم،[۵] و وظیفه‌مان را نسبت به او انجام دهیم و از این‌جا برویم. مسئولیّت و وظیفه بسیار سنگین است.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور　　چارهٔ تیره شب وادی ایمن چه کنم

حدیث پیامبر ﷺ به معاذ

چقدر کار مشکل و چه اندازه امر دشوار است! پیغمبر ﷺ به معاذ بن جبل وصیتی فرمودند. وصیّت پیغمبر ﷺ در این حدیث، خیلی عجیب است، و این حدیث را امشب برایتان بخوانم و فراموش نکنید. پیغمبر ﷺ به معاذ بن جبل فرمود: بیا. وقتی معاذ آمد، فرمود: ای معاذ کار کن، عمل انجام می‌شود، امّا این را بدان خدا قبل از آن که آسمان و زمین را خلق کند، هفت ملک آفریده، و هر ملکی را برای آسمانی. وقتی اعمال مردم انجام می‌شود؛ حفظهٔ عمل که در قرآن از آن‌ها تعبیر می‌شود به «رقیب و

عتید»، این‌ها آن عمل را ضبط می‌کنند،[۱] این‌جا یک خرّاطی می‌شود، یعنی رقیب و عتید عمل‌های خوب و بد را از هم جدا می‌کنند. آنها عمل را به ملائکه‌ای که اعمال را بالا می‌برند می‌رسانند ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾[۲] یک عدّه اعمال که اصلاً بالا نمی‌رود.

ردّ شدن اعمال در آسمان اول در اثر غیبت

آن اعمالی که بالا می‌رود به آسمان اوّل می‌رسد. عمل را مثل ماه درخشان به آسمان اوّل می‌برند. تا عمل را به آسمان اوّل بردند، آن ملک می‌آید و ملائکه‌ای که از مقرّبین و کروبیّین و قدّیسین عالمند، نگاهی به این عمل می‌کنند. آن ملک می‌گوید عمل را برگردانید و به سر صاحبش بزنید که این عمل پذیرفتهٔ درگاه نیست. در این عمل چه عیبی است؟ صاحب این عمل اهل غیبت است، و عمل مردم مغتاب مقبول درگاه ما نیست. کسی که غیبت می‌کند مردار می‌خورد ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾[۳] ما عمل مردارخواران را نمی‌پذیریم. خیلی بیان عجیب است. برادر دینیّت وقتی که از مجلس غائب است، حکم مرده را دارد. عِرض او و اعتبار او، گوشت اوست. وقتی به دندانِ زبان خیانت پیشه‌ات، عِرض او را قطعه قطعه می‌کنی، تو مردارخواری، عمل مردارخوار، مقبول درگاه نیست. عمل این عدّه را از آنجا برمی‌گردانند.[۴]

---

۱. ﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ، مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ آنگاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و از چپ، مراقب نشسته‌اند [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند] . ق(۵۰):۱۷-۱۸.

۲. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود. فاطر (۳۵): ۱۰.

۳. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ الحجرات (۴۹): ۱۲.

۴. قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ سَبْعَةَ أَمْلَاكٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ فَجَعَلَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ مَلَكاً قَدْ جَلَّلَهَا بِعَظَمَتِهِ وَ جَعَلَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَلَكاً بَوَّاباً فَتَكْتُبُ الْحَفَظَةُ عَمَلَ الْعَبْدِ مِنْ حِينِ يُصْبِحُ إِلَى حِينِ يُمْسِي ثُمَّ يَرْتَفِعُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِهِ لَهُ نُورٌ كَنُورِ الشَّمْسِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ سَمَاءَ الدُّنْيَا فَيُزَكِّيهِ وَ يُكْثِرُهُ فَيَقُولُ لَهُ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا ←

ردّ شدن اعمال در آسمان دوم در اثر دلدادگی دنیا

عمل دیگری می‌آید که صاحبش ابداً غیبت نکرده است. پروانهٔ عبور از آنجا را می‌دهند. به آسمان دوّم می‌رسد، به آسمان دوّم که رسید آن ملک می‌آید، رسیدگی می‌کند تا رسیدگی کرد می‌گوید عمل را برگردانید، چرا؟ صاحب این عمل دلدادهٔ دنیاست و ما اعمال دنیاپرستان را نمی‌پذیریم. این عمل از آنجا برمی‌گردد.[1]

ردّ شدن اعمال در آسمان سوم در اثر کبر

یک عدّه اعمال از این مرتبه می‌گذرند و به آسمان سوّم می‌رسند. ملک آن آسمان می‌آید و رسیدگی می‌کند و می‌گوید: اعمال از آن دو مرحله گذشته است، امّا ما این

→ الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ أَنَا مَلَكُ الْغِيبَةِ فَمَنِ اغْتَابَ لَا أَدَعُ عَمَلَهُ يُجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي أَمَرَنِي بِذَلِكَ رَبِّي... خداوند متعال پیش از خلقت آسمانها هفت فرشته آفرید و پس از خلقت آسمانها که سراسر آنها را پرده‌ای از عظمت و جلال پوشانیده بود در هر یک از آنها ملائکه‌ای قرار داد و بر در هر آسمانی ملکی به عنوان دربان مقرر داشت و فرشتگان اعمال که تمامی عمل انسان را از صبح تا شب حفظ و ضبط می‌نمایند و می‌نویسند عمل بنده را به طرف عالم بالا می‌برند. و این عمل مانند آفتاب می‌درخشد. هنگامی که به آسمان اول می‌رسند از عمل بنده تعریف و تمجید می‌نمایند. فرشته دربان می‌گوید توقف کن و عبور ننما و این عمل را به صورت صاحب عمل بزن. من فرشته موکل به غیبت هستم. هرکس غیبت کسی را نموده باشد نمی‌گذارم عملش از اینجا عبور نماید. این مأموریتی است که پروردگار به من داده است. عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص۲۲۸؛فلاح السائل، سید بن طاووس، ص۱۲۳؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤٤، ص۱۱۹؛ وافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۹۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٦٧، ص٢٤٧.

۱. ثُمَّ يَجِيءُ مِنَ الْغَدِ وَ مَعَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ فَيَمُرُّ بِهِ وَ يُزَكِّيهِ وَ يُكْثِرُهُ حَتَّى يَبْلُغَ السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَيَقُولُ الْمَلَكُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا الْعَمَلِ عَرَضَ الدُّنْيَا أَنَا صَاحِبُ الدُّنْيَا لَاأَدَعُ عَمَلَهُ يَتَجَاوَزُنِي إِلَى غَيْرِي. فرمود: روز بعد که می‌شود فرشته نگهبان عمل، باز عمل بنده را بالا می‌برد و با تزکیه و تمجید عمل را از آسمان اول عبور می‌دهد و به آسمان دوم می‌رسد. در آن هنگام فرشته دربان اخطار توقف نموده و می‌گوید: این عمل را برگردان و به صورت صاحبش بزن؛ زیرا منظور صاحب عمل انگیزه دنیوی بوده و من مأمور بازرسی اغراض دنیوی اعمال هستم و نمی‌گذارم این عمل از اینجا عبور کند. همان.

اعمال را نمی‌پذیریم، چرا؟ برای خاطر این‌که ما موکّل بر کبریم و در دل ایـن آدم کبـر است و ما کردار متکبّرین را قبول نمی‌کنیم. این اعمال را برگردانید و به سـر صـاحبش بزنید.[۱]

ردّ شدن اعمال در آسمان چهارم در اثر عُجب

اعمالی از آسمان سوّم می‌گذرد و به آسمان چهارم می‌رسـد. ملـک موکّـل آن‌جـا می‌آید. صاحب این عمل اهل غیبت نیست؛ صاحب این عمل دلداده به دنیا نیسـت؛ صاحب این عمل اهل کبر نیست؛ امّا صاحب ایـن عمـل «مُعجِـبٌ بنفسـه»، یعنـی خودش از خودش خوشش می‌آید. آن ملک می‌گویـد: عمـل چنـین مردمـی مقبـول درگاه ما نیست. از این‌جا برگردانید.[۲]

---

۱. «قَالَ ثُمَّ يَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً بِصَدَقَةٍ وَ صَلَاةٍ فَتَعْجَبُ الْحَفَظَةُ وَ يُجَاوِزُهُ إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ فَيَقُولُ الْمَلَكُ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ ظَهْرَهُ أَنَا مَلَكُ صَاحِبِ الْكِبْرِ فَيَقُولُ إِنَّهُ عَمِلَ وَ تَكَبَّرَ فِيهِ عَلَى النَّاسِ فِي مَجَالِسِهِمْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ لَا أَدَعَ عَمَلَهُ يَتَجَاوَزُنِي إِلَى غَيْرِي»؛ حضرت فرمود: سپس مجددا عمل بعدی را با کمال سرور و خوشحالی بالا می‌برد (از قبیل صدقه و انفاق و نماز) و نگهبانان عمل خوشحالند و می‌رود تا آسمان سوم. آن فرشته دربان می‌گوید بایست و این عمل را بر پشت و صورت صـاحبش بـزن مـن فرشـته مأمور متکبران هستم. این شخص با این عمل بر دیگران تکبر نموده و در مجالس خـود را برتـر از آنهـا دیـد. پروردگار من فرمان داده که نگذارم چنین عملی از اینجا عبور نماید. همان.

۲. «قَالَ وَ تَصْعَدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ يَزْهَرُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِّيِّ فِي السَّمَاءِ لَهُ دَوِيٌّ بِالتَّسْبِيحِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَيَمُرُّ بِهِ إِلَى مَلَكِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَيَقُولُ لَهُ قِفْ فَاضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ بَطْنَهُ أَنَا مَلَكُ الْعُجْبِ فَإِنَّـهُ كَـانَ يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ وَ إِنَّهُ عَمِلَ وَ أَدْخَلَ نَفْسَهُ الْعُجْبَ أَمَرَنِي رَبِّي لَا أَدَعُ عَمَلَهُ يَتَجَاوَزُنِي إِلَى غَيْرِي وَ أَضْرِبُ بِهِ وَجْـهَ صَاحِبِهِ»؛ فرمود: حافظان عمل باز هم عمل دیگر بنده را که مانند ستاره درخشـان نـورانی و روشـن اسـت و صدای تسبیح از او می‌آید و روزه و حجّش پیدا است بالا می‌برند تا آسمان چهارم آن فرشته دربان می‌گویـد توقف کن و این عمل را به صورت و شکم صاحبش بزن. من فرشته عُجب و خودبینی هستم این شخص بـا این عمل به خود خوش بین شده و به خود می‌بالید پروردگار من دستور داده که مـانع از عبـور چنـین عمـل بشوم این عمل را به صورت صاحبش بزن. همان.

ردّ شدن اعمال در آسمان پنجم در اثر حسد

اعمالی دیگر از این آسمان چهارم می‌گذرد و به آسمان پنجم می‌رسد. در آسمان پنجم آن ملک که در آنجا موکّل است، می‌آید. این عمل معایب مراحل قبل را ندارد ولی آن ملک می‌گوید صاحب این عمل حسود است و ما اعمال حسودان را قبول نداریم.

حسد مادامی که در دل است، خدا محاسبه نمی‌کند؛ امّا همین‌که به مقام اظهار رسید، محاسبه می‌شود و آن را می‌نویسند؛ یعنی اگر در قلبش حسد باشد، جلوی عمل را نمی‌گیرد؛ امّا اگر به مقام اظهار رسید، آفت عمل می‌شود. این عمل هم از آنجا برمی‌گردد.[1]

ردّ شدن اعمال در آسمان ششم در اثر بی‌رحمی

باز یک عمل از آنجا هم می‌گذرد و به آسمان ششم می‌رسد. به آنجا که رسید، ملک موکّل بر آن آسمان می‌آید و نگاه کرده و می‌گوید: صاحب این عمل اهل غیبت

---

۱. «قَالَ ﷺ وَ تَصْعَدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ كَالْعُرُوسِ الْمَزْفُوفَةِ إِلَى أَهْلِهَا فَيَمُرُّ بِهِ إِلَى مَلَكِ السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ بِالْجِهَادِ وَ الصَّلَاةِ مَا بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ وَ لِذَلِكَ رَنِينٌ كَرَنِينِ الْإِبِلِ عَلَيْهِ ضَوْءٌ كَضَوْءِ الشَّمْسِ فَيَقُولُ الْمَلَكُ قِفْ أَنَا مَلَكُ الْحَسَدِ فَاضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ تَحَمَّلْهُ عَلَى عَاتِقِهِ إِنَّهُ كَانَ يَحْسُدُ مَنْ يَتَعَلَّمُ وَ يَعْمَلُ لِلَّهِ بِطَاعَتِهِ فَإِذَا رَأَى لِأَحَدٍ فَضْلًا فِي الْعَمَلِ وَ الْعِبَادَةِ حَسَدَهُ وَ وَقَعَ فِيهِ فَيَحْمِلُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَلْعَنُهُ عَمَلُهُ»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: ملائکه اعمال عمل بنده را که در کمال آراستگی و زینت است مانند عروسی که آرایش و آراسته شده بالا می‌برد با جهاد و نماز و نوافل ما بین نمازهای واجب و آثار ناله و تضرع چون ناله شتر از آن عمل پیدا است و مانند آفتاب می‌درخشد تا به آسمان پنجم می‌رسد. فرشته دربان فرمان توقف داده و می‌گوید من مامور بازرسی اعمال حسودان هستم برگرد و این عمل را به صورت صاحبش بزن و بر کول او بار کن که این شخص بر کسانی که علم و دانش فرا می‌گرفتند و برای خدا اعمال را انجام می‌دادند حسد ورزیده و رشک می‌برد و اگر در کسی امتیاز و فضیلتی در عمل و عبادت می‌دید ناراحت شده و حسادت می‌نمود و غیبت و تهمت بر او می‌زد و این فرشته عمل آن شخص را بر دوش او بار می‌زند و همین عمل صاحبش را لعنت می‌کند. همان.

نیست، اهل دنیا نیست، اهل کبر نیست، اهل عُجب نیست، اهل حسد نیست، امّا در دل این آدم رحم نیست و ما عمل بی‌رحمان را نمی‌پذیریم.[۱]

مراد از بی‌رحمی چیست؟ پیغمبر ﷺ و امام ﷺ بیان نموده و می‌فرمایند: هر آن‌کس که مسلمانی را درگرفتاری مادّی و در گرفتاری معنوی ببیند، و اعتنایی نکند بی‌رحم است؛[۲] یعنی اگر ببینی یک مسلمان گرسنه است و بر او ترحّم نکنی تو رحم نداری. اگر ببینی یک مسلمان شراب می‌خورد و تو آرام بگیری، تو رحم نداری. اگر کسی درد ظاهری دارد باید بر او ترحّم کنی. اگر درد باطنی هم دارد، باید بر او ترحّم کنی. آنها که مردم را از نظر مادّی و معنوی گرفتار ببینند و دلشان ناراحت نباشد، چنین کسانی در قاموس پروردگار، رحم ندارند و عمل این مردم مردود است. یک عدّه مردم از این‌جا برمی‌گردند.

---

۱. «قَالَ ﷺ: وَ تَصْعَدُ الْحَفَظَةُ فَيَمُرُّ بِهِمْ إِلَى مَلَكِ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ فَيَقُولُ الْمَلَكُ قِفْ أَنَا صَاحِبُ الرَّحْمَةِ اضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ اطْمِسْ عَيْنَيْهِ لِأَنَّ صَاحِبَهُ لَمْ يَرْحَمْ شَيْئاً إِذَا أَصَابَ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ذنبا [ذَنْبٌ] لِلآخِرَةِ أَوْ ضرا [ضَرٌّ] فِي الدُّنْيَا يُشْمَتُ بِهِ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ لَا أَدَعَ عَمَلَهُ يُجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي»؛ رسول خدا ﷺ فرمود: باز عمل را بالا برده تا آسمان ششم فرشته دربان می‌گوید توقف کن من مأمور بررسی رحمت و مهربانی صاحب اعمال هستم این عمل را به صورت صاحبش بزن و چشمش را نابود کن چون این شخص محبت و رأفتی ندارد اگر بنده‌ای از بندگان خدا در اثر لغزش گناهی را مرتکب می‌شد و یا اتفاق ناگوار و مصیبت و زیانی برای او رخ می‌داد این شخص به جای خیرخواهی و همدردی آن طرف را سرزنش و شماتت می‌نمود. پروردگار من فرمان و دستور داده که نگذارم عمل چنین اشخاصی از اینجا عبور کند. همان.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.» امام صادق ﷺ از رسول خدا ﷺ روایت نقل می‌فرمایند که فرمود: هر که صبح کند و به امور مسلمین همت نگمارد. از آنها نیست، و هر که بشنود مردی فریاد می‌زند "مسلمانها به دادم برسید" و جوابش نگوید مسلمان نیست. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱٦٤؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦،ص۱۷۵؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۵، ص۱٤۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۱، ص۳۳۹.

ردّ شدن اعمال در آسمان هفتم در اثر حبّ شهرت و نبودن اخلاص

جمعی اعمالشان از این مرحله هم می‌گذرد. وقتی اعمالشان از آسمان ششم هم گذشت، ملک موکّل بر آسمان هفتم آن اعمال را برمی‌گرداند، چرا که صاحب این اعمال قصدش آن بوده که آوازه‌اش در محافل و مجالس بپیچد و در شهرها شهرهٔ آفاق گردد.[۱]

ردّ شدن اعمال در پیشگاه خداوند در اثر اینکه ارادهٔ خدا را ننموده

وقتی اعمال از آسمان‌های هفتگانه گذشت، دیگر این ملائکه در خور این نیستند که بفهمند چه خبر است؟ از همه می‌گذرد و به آخرین مرحله می‌رسد. آخر مرحله کجاست؟ خود خداست. به آن‌جا که رسید فرمان می‌آید، عمل را برگردانید و به سر صاحبش بزنید. این عمل را انجام داد، امّا در آن سویدای قلبش تنها ما را در نظر نداشت و ما مشکل پسندیم عمل خالص مخلصانه می‌خواهیم. این سیر عمل

---

۱. «قَالَ ﷺ: وَ تَصْعَدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ أَعْمَالًا بِفِقْهٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ وَرَعٍ لَهُ صَوْتٌ كَالرَّعْدِ وَ ضَوْءٌ كَضَوْءِ الْبَرْقِ وَ مَعَهُ ثَلَاثَةُ آلَافِ مَلَكٍ فَيَمُرُّ بِهِمْ إِلَى مَلَكِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَيَقُولُ الْمَلَكُ قِفْ وَ اضْرِبْ بِهَذَا الْعَمَلِ وَجْهَ صَاحِبِهِ أَنَا مَلَكُ الْحِجَابِ أَحْجُبُ كُلَّ عَمَلٍ لَيْسَ لِلَّهِ إِنَّهُ أَرَادَ رِفْعَةً عِنْدَ الْقُوَّادِ وَ ذِكْراً فِي الْمَجَالِسِ وَ صَوْتاً فِي الْمَدَائِنِ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ لَا أَدَعَ عَمَلَهُ يُجَاوِزُنِي إِلَى غَيْرِي مَا لَمْ يَكُنْ خَالِصاً»؛ رسول خدا ﷺ: فرمود: ملائکه اعمال دیگر را که توأم با فقه و فقاهت و کوشش کامل و توأم با ورع و تقوی است بالا می‌برد و این عمل صدائی رعد آسا و نور و روشنائی همچو برق درخشان دارد و سه هزار فرشته همراه او هست و تمام آسمانهای شش‌گانه و درجات و مراتب را پیموده تا به آسمان هفتم می‌رسد. ناگهان فرشته آسمان هفتم اخطار توقف داده و دستور میدهد که این عمل را به صورت صاحبش بزن من مأمور بازرسی حجاب اعمال هستم هر عملی که بین آن و خدا حجابی باشد و در آن انگیزه غیر خدا باشد برمی گردانم صاحب این عمل منظورش از این عمل آن بود که ارتقاء مقامی در نظر فرماندهان به دست آورد و نام بلندی در مجالس و محافل کسب کند و شهره آفاق گردد. پروردگار بزرگ به من دستور داده هر عملی که خالص برای او نباشد بازگردانم و مانع از عبور آن شوم. رجوع شود به صفحهٔ قبل.

است.[۱] اینها را گوش دادید. این حدیث را شنیدید، لامحاله دل‌های شما مضطرب شد.

سجده بر تربت امام حسین علیه‌السلام سبب قبولی اعمال

امّا یک مژده هم برای شما دارم. آن مژده چیست؟ آن مژده این است که احادیث اهل بیت عصمت علیهم‌السلام باید همگی با هم جمع شود. مثل چه؟ مثل سیم مثبت و منفی، باید سیم مثبت و سیم منفی به هم بخورند تا برق تولید کند. عمل این اندازه در درگاه خدا قبولش مشکل است. آنوقت یک روایت داریم، آن روایت این است که هرکس با حضور دل با حضور قلب به درگاه خدا برود و هنگام نماز، سجده بر تربت قبر حسین بن علی علیهماالسلام بکند آن سجده حجب سبعه را خرق می‌کند.[۲] آن سجده که بر خاک قبر حسین علیه‌السلام است، تمام این آفات را از میان می‌برد.

---

۱. «قَالَ علیه‌السلام: وَ تَصْعَدُ الْحَفَظَةُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً بِهِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ وَ صَمْتٍ وَ ذِكْرٍ كَثِيرٍ تُشَيِّعُهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَةُ بِجَمَاعَتِهِمْ فَيَظُنُونَ الْحُجُبَ كُلَّهَا حَتَّى يَقُومُوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَشْهَدُوا لَهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ وَ دُعَاءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ أَنْتُمْ حَفَظَةُ عَمَلِ عَبْدِي وَ أَنَا رَقِيبٌ عَلَى مَا نَفْسُهُ عَلَيْهِ لَمْ يُرْدِنِي بِهَذَا الْعَمَلِ عَلَيْهِ لَعْنَتِي فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهِ لَعْنَتُكَ وَ لَعْنَتُنَا»؛ رسول خدا علیه‌السلام: فرمود: سپس ملائکه عمل بنده را از قبیل اخلاق نیک و سکوت و ذکر فراوان (همه گونه عبادت) با کمال خوشحالی بالا می‌برد و تمام ملائکه هفت آسمان در مشایعت آن عمل هستند و مراحل هفتگانه را گذر کرده و می‌پیمایند تا به حریم خداوندی رسیده و همگی آنها به اعمال صالحه و دعاء و مناجات این شخص گواهی می‌دهند ولی خداوند متعال می‌فرماید: ملائکه من شما فقط حافظ و نگهبان عمل هستید ولی من به اعماق دل او و خاطرات و نیات پنهان او آگاه و مراقبم. در آین عمل هدف حقیقی او من نبوده‌ام. لعنت من بر این شخص باد. ملائکه هم می‌گویند خدایا لعنت تو و لعنت ما بر او باد. همان.

۲. «كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام خَرِيطَةُ دِيبَاجٍ صَفْرَاءُ فِيهَا تُرْبَةُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهُ عَلَى سَجَّادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تُرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ.» مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۳۳؛ دعوات، قطب الدین راوندی، ص۱۸۸؛ رسائل الکرکی، محقق کرکی، ج۲، ص۹۸؛ وسائل الشیعه، حرعاملی، ج۵، ص۳٦٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۲، ص۱۵۳؛ الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج۸، ص۵۲۵.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به ص۳۳٦، پاورقی۲ و پی نوشت۱٦.

ارتباط با حسین بن علی، جبران نواقص اعمال

جان قربان تو یا اباعبدالله علیه السلام! تو چه کرده‌ای که یک چنین مرهمی به یادگار گذاشته‌ای که به خدا، نواقص اعمال مردم را جز ارتباط با تو هیچ چیز نمی‌تواند جبران کند.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور　　چارهٔ تیره شب وادی ایمن چه کنم[1]

خاک کربلا و همنشینی با گُل زهرا علیها السلام

شب اربعین است. دل‌ها آماده شد. وقت آن است که دربِ خانهٔ خدا برویم. خاک قبر به این‌جا رسید. چرا به این‌جا رسید؟ فلسفه‌اش چه بود؟ این امر سرّ و رازی دارد. در دنیا همه چیز روی حساب است. شما مردم وقتی درون شیشه، عطر می‌ریزید، شیشه بوی عطر می‌گیرد، زمانی‌که عطر درون شیشه تمام می‌شود، روزها می‌گذرد، اما باز شیشه بوی عطر می‌دهد. این بوی عطر از کجا پیدا شد؟ از مجاورت با عطر پیدا شد. یک گِل چند صباح با گُل می‌نشیند، بوی گُل را به خود می‌گیرد. خواه ناخواه از همان گِل، بوی گُل استشمام می‌شود. چه خوش گفت شاعر شیرین زبان شیراز:

گِلی خوشبوی در حمام روزی　　رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مُشکی یا عبیری　　که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گِلی ناچیز بودم　　و لیکن مدّتی با گُل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد　　وگر نه من همان خاکم که هستم

ای خاک کربلا تو خاکی، امّا با گُل زهرا علیها السلام نشستی. همنشینی با این گُل، کار تو را به این‌جا رساند.

---

۱. غزلیات حافظ، غزل ۳٤٥.

حکایتی از حضور اهل بیت علیهم‌السلام در کربلا در شب جمعه

آن مرد عالی‌مقام می‌گوید: یک شخص بزرگی شبی به خانهٔ ما آمد و صحبت از زیارت قبر سیّدالشهدا حسین بن علی علیهما‌السلام به میان آمد این مرد برگشت به من یک نگاهی کرد و گفت: زیارت قبر حسین علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی در آتش است. این کلمه را به من گفت. من سکوت اختیار کردم و چیزی نگفتم. ولی عشق زیارت پسر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست از من برنداشت. به این سخن از راه در نرفتم. بار سفر بستم برای زیارت نینوا، وارد کربلا شدم. نگاه کردم دیدم همان پیرمرد دانا که آن روز به من گفت: زیارت حسین علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی در آتش است کنار قبر پسر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سجده افتاده است، مثل ابر بهار اشک می‌ریزد. من حیران شدم و گفتم: ای مرد! چه شد تغییر عقیده دادی؟ تو که می‌گفتی زیارت پسر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدعت است.

گفت: ای مرد! آن شب که آن سخن را به تو گفتم، به خانه‌ام رفته و خوابیدم. آنگاه که سر بر بستر نهادم، یک وقت دیدم عالم، عالم دگریست. چشمم افتاد، دیدم یک اسب‌سوار آمد. یک تاجی بر سر دارد و در این تاج سه دانه گوهر است. هر گوهری را که نگاه کردم، دیدم تا مسافت سه فرسخ زمین را نورباران کرده است. این اسب‌سوار مثل برق هاتف از مقابل نظر من رفت. باز دیدم پشت سرش یک سوارهٔ دیگر آمد. نور جمال او تمام عرصه را منوّر کرد. او هم مثل برق از مقابل چشم من گذشت. یک وقت دیدم یک محفلی سراسر نور نمایان شد، من هیچ نمی‌دیدم جز این‌که یکی می‌گفت: سر به زیر بیندازید و چشم‌ها را بپوشید. این کوکب درخشان همچنان که آمد، از مقابل چشم من رفت. دیده باز کردم، دیدم عدّه‌ای که شمارهٔ آن‌ها را جز خدا نمی‌داند، دنبال سر این جمع می‌روند. از یکی از این‌ها پرسیدم: چه خبر است؟ این‌ها کیانند؟ کجا می‌روند؟

گفت: آن اوّلی که دیدی با آن تاج بر سر، که آن سه گوهر نورش تا چند فرسخ می‌رفت او خاتم النبیّین محمّد بن عبد الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. آن دوّمی که پشت سرش دیدی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. آن محملی که فرمان آمد چشم بپوشید، در آن محمل دو زن نشسته بودند: یکی فاطمهٔ زهرا علیها السلام، یکی خدیجهٔ کبری علیها السلام.

گفتم: اینان کجا می‌رفتند؟ گفت: امشب شب جمعه است و اینان به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام رفتند. نه تنها این‌ها، بلکه تمام پیغمبران علیهم السلام امشب به زیارت آن قبر می‌روند. تا این کلمه را شنیدم نگاه کردم دیدم اوراقی دارد از آسمان می‌بارد پرسیدم این اوراق چیست؟ گفتند: این‌ها برات آزادی از آتش جهنّم است «لِزُوَّارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام».(۱)[۶]

---

۱. «رُوِيَ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ نَازِلًا بِالْكُوفَةِ وَ كَانَ لِي جَارٌ وَ كُنْتُ آتِي إِلَيْهِ وَ أَجْلِسُ عِنْدَهُ فَأَتَيْتُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا هَذَا مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؟ فَقَالَ لِي هِيَ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا مُمْتَلِئٌ عَلَيْهِ غَيْظاً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِذَا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ آتِيهِ وَ أُحَدِّثُهُ شَيْئاً مِنْ فَضَائِلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِنْ أَصَرَّ عَلَى الْعِنَادِ قَتَلْتُهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ أَتَيْتُهُ وَ قَرَعْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ وَ دَعَوْتُهُ بِاسْمِهِ فَإِذَا بِزَوْجَتِهِ تَقُولُ لِي إِنَّهُ قَصَدَ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ قَالَ سُلَيْمَانُ فَسِرْتُ فِي أَثَرِهِ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمَّا دَخَلْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَإِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ سَاجِدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ يَدْعُو وَ يَبْكِي فِي سُجُودِهِ وَ يَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ فَرَآنِي قَرِيباً مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا شَيْخُ بِالْأَمْسِ كُنْتَ تَقُولُ زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وَ الْيَوْمَ أَتَيْتَ تَزُورُهُ فَقَالَ يَا سُلَيْمَانُ لَا تَلُمْنِي فَإِنِّي مَا كُنْتُ أُثْبِتُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِمَامَةً حَتَّى كَانَتْ لَيْلَتِي تِلْكَ فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالَتْنِي وَ رَوَّعَتْنِي فَقُلْتُ لَهُ مَا رَأَيْتَ أَيُّهَا الشَّيْخُ قَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا جَلِيلَ الْقَدْرِ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّاهِقِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ لَا أَقْدِرُ أَصِفُهُ مِنْ عِظَمِ جَلَالِهِ وَ جَمَالِهِ وَ بَهَائِهِ وَ كَمَالِهِ وَ هُوَ مَعَ أَقْوَامٍ يَحُفُّونَ بِهِ حَفِيفاً وَ يَزُفُّونَهُ زَفِيفاً وَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَارِسٌ وَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ وَ لِلتَّاجِ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَ فِي كُلِّ رُكْنٍ جَوْهَرَةٌ تُضِيءُ مِنْ مَسِيرَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَقُلْتُ لِبَعْضِ خُدَّامِهِ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ هَذَا مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى قُلْتُ وَ مَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ مَدَدْتُ نَظَرِي فَإِذَا أَنَا بِنَاقَةٍ مِنْ نُورٍ وَ عَلَيْهَا هَوْدَجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِيهِ امْرَأَتَانِ وَ النَّاقَةُ تَطِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذِهِ النَّاقَةُ؟ فَقَالَ: لِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیهما السلام فَقُلْتُ وَ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ فَقَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ وَ إِلَى أَيْنَ يُرِيدُونَ بِأَجْمَعِهِمْ؟ فَقَالُوا لِزِيَارَةِ الْمَقْتُولِ ظُلْماً شَهِيدِ كَرْبَلَاءَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ثُمَّ إِنِّي قَصَدْتُ نَحْوَ الْهَوْدَجِ الَّذِي فِيهِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ إِذَا أَنَا بِرِقَاعٍ مَكْتُوبَةٍ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ فَسَأَلْتُ مَا هَذِهِ الرِّقَاعُ؟ فَقَالَ هَذِهِ رِقَاعٌ فِيهَا أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِزُوَّارِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فَطَلَبْتُ مِنْهُ رُقْعَةً فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَقُولُ زِيَارَتُهُ بِدْعَةٌ فَإِنَّكَ لَا تَنَالُهَا حَتَّى تَزُورَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ تَعْتَقِدَ فَضْلَهُ وَ شَرَفَهُ فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمِي فَزِعاً مَرْعُوباً وَ قَصَدْتُ مِنْ وَقْتِي وَ سَاعَتِي إِلَى زِيَارَةِ سَيِّدِيَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَوَ اللَّهِ يَا سُلَيْمَانُ- لَا أُفَارِقُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي.»؛ سلیمان اعمش گفت: من در کوفه ←

بودم. همسایه‌ای داشتم که نزد او می‌نشستم. یک شب جمعه نزد او رفتم و گفتم: در باره زیارت حسین علیه السلام چه عقیده‌ای داری؟ گفت: بدعت است. هر بدعتی گمراهی و هر شخص گمراهی اهل جهنم خواهد بود. اعمش می‌گوید: من در حالی که به او خشمناک بودم برخاستم و با خویشتن گفتم: من در وقت سحر نزد او می‌روم و مقداری از فضائل و مناقب امام حسین علیه السلام را برایش شرح می‌دهم. اگر دیدم در عناد خود اصرار دارد او را به قتل می‌رسانم. وقتی هنگام سحر فرا رسید متوجه آن همسایه شدم و دق الباب نمودم و نام او را صدا زدم. ناگاه شنیدم زوجه‌اش می‌گوید: شوهرم از اول شب به قصد زیارت حسین علیه السلام رفته است. موقعی که من به دنبال او متوجه قبر مقدس امام حسین علیه السلام شدم دیدم وی در حال سجده، دعا، گریه، توبه و استغفار است! بعدا سر خود را برداشت و مرا نزدیک خود دید. من به او گفتم: ای مرد بزرگ تو دیروز می‌گفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر شخص گمراهی در دوزخ خواهد بود. ولی امروز آمده‌ای و آن را زیارت می‌کنی!؟ او گفت: ای سلیمان! مرا ملامت مکن. زیرا معتقد به امامت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودم تا اینکه دیشب فرا رسید و خوابی دیدم که مرا دچار هول و ترس کرد. گفتم: چه خوابی دیدی!؟ گفت: مرد جلیل القدری را دیدم که زیاد بلند بالا و کوتاه قامت نبود. من این قدرت را ندارم که عظمت جلال و جمال و بهاء و کمال او را شرح دهم. او با گروههائی بود که در اطرافش بودند و وی را به سرعت می‌آوردند. در جلو او سواری بود که تاجی بر سر داشت. آن تاج دارای چهار پایه بود، در هر پایه آن یک گوهر بود که مسافت سه روز راه را نورانی می‌نمود. من به یکی از خدامان او گفتم: این شخص کیست: گفت: حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است. گفت: آن شخص دیگر کیست؟ گفت: علی مرتضی علیه السلام است که وصی وی است. به دقت نظر کردم و ناقه‌ای از نور دیدم که هودجی از نور بر پشت آن بود. در میان آن هودج دو نفر زن بود. آن ناقه در بین آسمان و زمین پرواز می‌نمود. من گفتم: این ناقه از کیست؟ گفت: از خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیها السلام است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بن علی علیهما السلام است. گفتم: ایشان کجا می‌روند؟ گفت: برای زیارت حضرت حسین بن علی علیهما السلام که مقتول و شهید شده است به کربلا می‌روند. سپس من متوجه هودج فاطمه زهرا علیها السلام شد. ناگاه دیدم رقعه‌هائی که چیزی در آنها نوشته شده بود از آسمان فرو می‌ریزد. جویا شدم: این رقعه‌ها چیست؟ گفت: این رقعه‌ها امان نامه‌ای است از آتش دوزخ برای زوارى که شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام می‌روند. هنگامی که من خواهان یکی از آن رقعه‌ها شدم به من گفت: تو می‌گونی: زیارت قبر امام حسین علیه السلام بدعت است. تو این رقعه را بدست نخواهی آورد مگر موقعی که حسین علیه السلام را زیارت کنی و به فضیلت و شرافت آن حضرت معتقد شوی. در حالی که مضطرب و هراسان بودم از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به قصد زیارت مولایم امام حسین علیه السلام خارج گردیدم: من توبه کردم. ای سلیمان! من از قبر حسین مفارقت نمی‌کنم تا روح از بدنم مفارقت نماید. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ٤٥، ص ٤٠٢ و ج ٥٣، ص ٣١٥؛ عوالم، إمام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ٧١٥.

یا اباعبدالله علیه السلام! ای پسر زهرا علیها السلام! ای یگانه بشری که هستی‌ات را بـرای خـدا دادی! باید کار تو به این‌جا برسد که: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ».(۱)

سرّ تجلّیات ارواح انبیا علیهم السلام و اوصیا علیهم السلام در کنار قبر امام حسین علیه السلام

امشب شب اربعین است و قلب‌ها آماده شد. امشب بسیار مغتنم است. ای مردم! چنین شبی کنار قبر سیّدالشهدا علیه السلام، غوغای تجلیّات ارواح است. این بارگـاه حریمـی است که هیچ ملک مقرّبی در آسمان باقی نمی‌ماند، هـیچ پیغمبـر مرسـلی علیهم السلام بـاقی نمی‌ماند مگر این‌که از خدای تعالی می‌طلبد که به زیارت قبر اباعبـدالله الحسـین علیه السلام بیاید.(۲) سرّش چیست؟

سرّش عبارت است از این که بیایند و سپاسگزاری کنند؛ بیایند از پسـر فاطمـه علیها السلام تشکّر کنند.

---

۱. هر که مزار امام حسین علیه السلام را در کنار رود فرات زیارت کند، همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرش او زیارت نموده است.(روایت از امام رضا علیه السلام): کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۹؛ ثـواب الأعمـال، شـیخ صدوق، ص۸۵؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسـی، ج٦، ص٤٦؛ مـزار، مشـهدی، ص۳۲۵؛ بحـار الأنـوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦۹.

همچنین رجوع شود به مجلس سوم: ص١٦٢، پاورقی۱.

۲ . ابن سنان می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: «قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عِشْـرُونَ ذِرَاعـاً فِي عِشْرِينَ ذِرَاعاً مُكَسَّراً رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ [وَ مِنْهُ] مِعْرَاجُ [الْمَلَائِكَةِ] إِلَى السَّمَاءِ وَ لَيْسَ مِنْ مَلَـكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَ هُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَزُورَهُ [يَزُور الحسين] فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ»؛ قبر حسین بـن علی علیه السلام بیست ذراع در بیست ذراع باغی است از بـاغ‌هـای بهشـت و از آنجـا فرشـتگان بـه آسـمان عـروج می‌کنند و هیچ فرشته مقرّبی و نبیّ مرسلی نیست مگر آنکه از خدا طلب زیارت آن را می‌کند لـذا فـوجی از آسمان به زمین آمده [تا زیارت کرده] و فوجی [پس از زیارت] از زمین به آسمان می‌روند. کامـل الزیـارات، ابن قولویه، ص۲۲۲ و ۲۲۵؛ مدینة المعاجز، سـید هاشـم بحرانـی، ج٤، ص۲۰٤؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلسی، ج۹۸، ص٦۰.

بقاء توحید و رسالت و امامت و نبوت انبیا علیهم‌السلام به امام حسین علیه‌السلام

امشب موسی بن عمران علیه‌السلام باید کنار قبر شش‌گوشه بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از موسی علیه‌السلام و تورات نبود. امشب عیسی بن مریم علیه‌السلام باید بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از عیسی علیه‌السلام و انجیل نبود. امشب حضرت داوود علیه‌السلام باید بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از داوود و مزامیر نبود. امشب باید پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرآن نبود. امشب باید علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام بیاید و بگوید: اگر تو نبودی اثری از علی علیه‌السلام و نهج‌البلاغه نبود. امشب باید قدّیسین بیایند و بگویند: اگر تو نبودی اثری از بزرگان وجود نبود.

به خدا امشب طبق‌های نور از ساحت جلال پروردگار بر آن قبر شش گوشه می‌بارد که ای حسین بن علی علیهماالسلام اگر تو نبودی، اثری از توحید نبود.

بقاء قرآن به وجود امام حسین علیه‌السلام

شیخ محمّد عبده[1] اعلان کرد و این اعلان در روزگار ماند که اگر روز عاشورای حسین بن علی علیهماالسلام نبود و اگر سر پسر فاطمه زهرا علیهاالسلام از کربلا تا شام نرفته بود و اگر خطبهٔ زینب کبری علیهاالسلام دم دروازهٔ کوفه و بیانات زینب کبری علیهاالسلام در مجلس یزید نبود، حکومت بنی امیّه اثری از قرآن در روی زمین نگذاشته بودند.[۸]

---

۱. «محمد عبده بن حسن خير الله، من آل التركماني، فقيه، مفسر، متكلم، حكيم، أديب، لغوي، كاتب، صحافي سياسي. ولد في شنيرا من قرى الغربية بمصر في أواخر ١٢٦٦ هـ و نشأ في محلة نصر بالبحيرة، و تعلم بالجامع الأحمدي بطنطا، ثم بالأزهر، و عمل في التعليم، و تولى تحرير الوقائع المصرية، و شارك في مناصرة الثورة العرابية، فسجن ثلاثة أشهر للتحقيق، و نفي إلى بلاد الشام، و سافر إلى باريس، و أصدر مع جمال الدين الأفغاني جريدة العروة الوثقى، و عاد إلى بيروت فاشتغل بالتدريس و التأليف، و سمح له بدخول مصر، فعاد و تولى منصب القضاء، ثم جعل مستشارا في محكمة الاستئناف، فمفتيا للديار المصرية، و استمر إلى أن توفي بالإسكندرية، و دفن بالقاهرة.

منبع اهل تسنن: معجم المؤلفين، عمر كحاله، ج۱۰، ص۲۷۲ – ۲۷۳.

قلب زینب کبری علیها السلام و دل خلائق مجذوب قبر سید الشهدا علیه السلام

ای حسین بن علی علیهما السلام! آن‌چه دربارهٔ تو بگویند کم است. به خدا اگر تربت قبر تو حُجُب سَبعه را خرق کند[۱] جا دارد.

یا اباعبدالله علیه السلام! این جمع هم که این‌جا نشسته‌اند، از مرد و زن همه به این عشق آمده‌اند که اگر کنار قبر تو نیستیم، از همین‌جا یک گوشهٔ دل به آن قبر مقدّس می‌بندیم.

خدایا! امشب چه شبی است؟ فردا چه روزیست؟ مردم غبار آلوده از خیابان‌ها سراسیمه می‌ریزند، گاهی دور آن قبر شش‌گوشه می‌گردند می‌گویند: «علی المظلوم واویلا» گاهی در بازار بین‌الحرمین دوان دوان می‌دوند و دور آن قبر می‌گردند و می‌گویند: «علی العبّاس واویلا، علی العبّاس واویلا». ما هم از همین‌جا دلی کنار آن قبر شش‌گوشه بفرستیم. به خدا دل انبیا علیهم السلام آنجاست. دل اولیا آنجاست. ولی از همه بیشتر دل زینب کبری علیها السلام مجذوب آن قبر است.

عشق و علاقهٔ فرزندان سید الشهدا علیه السلام به زیارت قبر پدر

دیگر شب اربعین است و دو سه کلمه مصیبت بخوانم. امشب اگر دیرتر بشود بشود، شما مردم کمی بی‌خوابی بکشید. امشب تا به صبح زوّار قبر حسین علیه السلام خواب ندارند. خدا می‌داند مثل امشبی بچّه‌های دربه‌در به چه عشق و علاقه‌ای به آرزوی زیارت قبر پدر به سر می‌بردند.

مقنعهٔ حضرت زهرا علیها السلام و عمامهٔ سید الشهدا علیه السلام

آنگاه که اوضاع شام منقلب شد،[۲] دو سه کلمه ردّ و بدل شد؛ این دو سه کلمه

---

۱. رجوع شود به ص۳۳۶، پاورقی۲ و پی نوشت۱۶.

۲. « قال[الراوی]: فکأنّ أهل الشّام نیام فانتبهوا فعطّلوا الأسواق وجدّدوا العزاء وأظهروا المصیبة لأهل العباء ←

خیلی دل‌سوز است. امام چهارم علیه السلام فرمود: باید آنچه از ما به تاراج بردند به ما برگردانند. یزید گفت: چند برابر از خزینه‌ام به شما خواهم داد. امام علیه السلام فرمود: ما به خزائن تو کار نداریم. فقط آن‌ها که از ما به تاراج رفته، باید به ما برگردد. چرا؟ برای این‌که میان آنچه که از اهل بیت امام حسین علیه السلام به تاراج رفته است، مقنعهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بوده است.[1] ۹.

→ وقالوا: واللّه ما علمنا أ نّه رأس الحسين عليه السلام وإنّما قيل رأس خارجيّ خرج بأرض العراق، فلمّا سمع يزيد (لعنه اللّه) ذلك استعمل لهم أجزاء القرآن وفرّقها في المسجد فكانوا إذا فرغوا من الصّلاة وضعوها بين أيديهم ليشتغلوا بها عن ذكر الحسين عليه السلام فلم يشغلهم عن ذكره شيء.» [پس از خطبهٔ حضرت زینب علیها السلام و امام زین العابدین علیه السلام] مردم شام از خواب غفلت بیدار شدند لذا بازارها را تعطیل نمودند و شروع به عزاداری کردند و می‌گفتند که ما نمی‌دانستیم که این سر مقدس حسین علیه السلام است و گفته شده بود سر یک خارجی است که از دین خارج شده. هنگامی که این حکایت به گوش یزید رسید دستور داد که قرآنها را جزء جزء نموده و بین مردم در مسجد پخش کنند تا بعد از نمازهایشان به قرآن مشغول شوند و از ذکر و یاد حسین علیه السلام غافل گردند پس این کار را انجام دادند و دیدند که نتیجه ای نداد. مقتل أبی مخنف (المشهور)،ص۱۳۸- ۱۴۰؛ دمعة السّاكبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۱۵۵؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶؛ ترجمه اسرار الشهاده: ج۲، ص۱۷۸۳؛ تذكرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۳۹۱؛ ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۳، ص۱۷۴- ۱۷۵.

۱. «قَالَ [يزيد] لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام اذْكُرْ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ اللَّاتِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهِنَّ فَقَالَ لَهُ الْأُولَى: أَنْ تُرَيِّنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ أَبِيَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَ الثَّانِيَةُ: أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا أُخِذَ مِنَّا وَ الثَّالِثَةُ: إِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِي أَنْ تُوَجِّهَ مَعَ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَمَّا وَجْهُ أَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ أَبَداً وَ أَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ وَ أَمَّا النِّسَاءُ فَمَا يَرُدُّهُنَّ غَيْرُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَمَّا مَا أُخِذَ مِنْكُمْ فَأَنَا أُعَوِّضُكُمْ عَنْهُ أَضْعَافَ قِيمَتِهِ فَقَالَ عليه السلام أَمَّا مَالُكَ فَلَا نُرِيدُهُ وَ هُوَ مُوَفَّرٌ عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ مَا أُخِذَ مِنَّا لِأَنَّ فِيهِ مِغْزَلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مِقْنَعَتَهَا وَ قِلَادَتَهَا وَ قَمِيصَهَا فَأَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ وَ زَادَ فِيهِ مِنْ عِنْدِهِ مِائَتَيْ دِينَارٍ فَأَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام وَ فَرَّقَهَا فِي الْفُقَرَاءِ.» یزید به امام علی بن الحسین علیه السلام گفت: آن سه حاجتی را که وعده داده بودم برآورم بگو. حضرت فرمود: اول این‌که، اجازه بدهی برای آخرین بار صورت سید و مولا و پدر خود حسین علیه السلام را ببینم. دوم این‌که، آنچه از ما به یغما برده‌اند، به ما باز گردانی. سوم این‌که، اگر تصمیم کشتن مرا داری، کسی را به همراه این زنان بفرست تا آنان را به حرم جدشان برساند. گفت: اما روی پدرت را که هرگز نخواهی دید؛ اما کشتنت! تو را بخشیدم و زنان را جز تو کسی دیگر به مدینه باز نمی‌گرداند و اما آنچه از ←

در آنچه به غارت رفته بود عمّامهٔ امام حسین علیه السلام نیز بود که هر آنکس آن عمّامه را به سر بگذارد، دیوانه خواهد شد.[۱]

می‌دانید آن عمّامه، کدام عمّامه بود؟ همان عمّامه‌ای بود که وقتی امام حسین علیه السلام قنداقهٔ علی اصغر علیه السلام را سر دست گرفت، آن عمّامه گلرنگ را روی سر گذاشت با همان عمامه رو به لشکر آمد و با همان عمّامه کشته شد.[۲]

→

شما به یغما برده‌اند، من از خود چندین برابر قیمتش را می‌پردازم. حضرت فرمود: اما از اموالت هیچ نمی خواهم و ارزانی خودت باد و من که اموال تاراج شده را باز خواستم، به این‌منظور بود که جزو آن اموال مقنعهٔ دستبافت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و روسری و گردنبند و پیراهنش بود. یزید دستور داد که این اثاثیه‌را بازگرداندند و دویست‌دینار هم از مال خودش اضافه کرد. زین‌العابدین علیه السلام آن دویست دینار را در میان فقیران پخش کرد. لهوف، سیدبن طاووس، ص۱۱۳؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۸۵ (با اندکی تفاوت)؛ منتخب، طریحی، ج۲، ۴۹۷ - ۴۹۸؛ تسلیة المجالس، محمد ابن ابی طالب، ج۲، ص۴۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۴۴؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص۴۴۴؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۵، ص۱۴۶ - ۱۴۷؛ أسرار الشّهادة،اصولی مدقق علامه دربندی،ص۵۲۴ - ۵۲۵؛ ترجمه اسرار الشهاده: ج۲، ص۱۷۸۹؛ تذکرة الشهداء، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۲، ص۳۸۸؛

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام ... أَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيُّ وَ قِيلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهاً.» امام صادق علیه السلام فرمود ... اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی عمامه حضرت را برد و گفته شده است که جابر بن یزید اودی بود و چون بر سر گذاشت، دیوانه شد. لهوف، سید بن طاووس، ص۷۶؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۷۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۷؛ عوالم، شیخ عبدالله بحرانی، ص۳۰۱؛ الدّمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۶۲؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۳۴؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۵۲.

۲. کلام امام حسین علیه السلام قبل از جنگ در معرّفی خود و اتمام حجّت بر لشکر: «ثُمَّ وَثَبَ الْحُسَيْنُ علیه السلام مُتَوَكِّئاً عَلَى سَيْفِهِ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي؟ قَالُوا: نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سِبْطُهُ، قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. ... قَالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَا لَابِسُهَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ... قَالَ: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غداً يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لِوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدَيْ جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشا...» امام حسین علیه السلام ←

طلب نمودن پیراهن خونین ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام

آخر کلمه‌ای که گفت و مجلس را منقلب کرد این بود، فرمود: مردم آن پیراهن غرقه به خونی که از آن بدن کشیده شده[1] آن پیراهن باید به ما برگردد. این پیراهن را برای چه خواست؟ این پیراهن را برای این خواست که مادرش زهرا علیهاالسلام روز قیامت باید این پیراهن پرخون را روی موی پریشان بیندازد و عالمی را منقلب کند.[2] این یک درخواست من، باید این‌ها به ما برگردد. بعد که این درخواست تمام شد، یکی یکی این اثاث آورده شد و تحویل امام علیه‌السلام داده شد.

→ در حالی که به شمشیر خود تکیه کرده بود متوجه آن گروه نابکار شد و با بلندترین صدا فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری، تو پسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سبط او هستی. حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید جد من پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟ گفتند: آری. حضرت فرمودند: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید مادر من فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟ گفتند: آری. حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید پدرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام است! گفتند: آری... حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید این شمشیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که من بسته‌ام. گفتند: آری. حضرت فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید این عمامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که من بر سر نهادم؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید علی علیه‌السلام از لحاظ اسلام آوردن اول و از همه اعلم و از نظر حلم از همه بزرگتر و ولیّ هر مؤمن و مؤمنه‌ای بود؟ گفتند: آری. حضرت فرمودند: پس چرا ریختن خون مرا حلال می‌دانید!؟ در صورتی که پدرم فردای قیامت دشمنان دین را به نحوی از لب حوض کوثر دور می‌کند که شتر تشنه از لب آب برگردد!! و نیز فردای قیامت پرچم حمد به دست جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد بود! آن گروه گفتند: ما همه این مطالب را می‌دانیم ولی در عین حال تو را رها نخواهیم کرد تا به وسیله تشنگی طعم مرگ را بچشی!» أمالی، شیخ صدوق، ص۲۲۲؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۱۸؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱٦۷.

۱. «فَلَمَّا قُتِلَ علیه‌السلام جَرَّدُوهُ مِنْهُ...»؛ چون به شهادت رسید آن پیراهن را نیز بردند. رجوع شود به مجلس اول: ص٥٤، پاورقی۱.

۲. رجوع شود به مجلس چهارم: ص۲۱٤، پاورقی۱.

اقامهٔ عزای امام حسین علیه السلام و عزیزان آل الله علیهم السلام در شام

اهل بیت علیهم السلام به یزید فرمودند: ما دوست داریم که بر امام حسین علیه السلام عزاداری و نوحه نماییم. آنگاه تمام زنان هاشمیه و قریشیه در عزای امام حسین علیه السلام سیاه به تن نمودند و هفت روز بر امام حسین علیه السلام عزاداری و ندبه کردند.[۱]

حکایت باز پس گرفتن سر بریدهٔ سید الشهدا علیه السلام

آنگاه این کلمهٔ دلخراش را بیان کرده و فرمود: خواستهٔ دیگرم این است که سر بریدهٔ پدرم را به من نشان دهی. می‌خواهم با این سر عهدی تازه کنم. تا یزید این کلمه را شنید، گفت: ای علیّ بن الحسین(علیه السلام) سر پدرت را نخواهی دید. همین‌که این کلمه از دهان یزید در آمد، یک‌مرتبه اشک دور چشم حجّت خدا علیه السلام حلقه زد، تا اشک دور چشمش حلقه زد، دیدند سر بریده میان طشت طلا به حرکت آمد. خواست بگوید: پسرم بین من و تو جدایی نیست.[۲]

---

۱. «... فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَدْعَى بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُنَّ أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكُنَّ الْمُقَامُ عِنْدِي أَوِ الرُّجُوعُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ لَكُمُ الْجَائِزَةُ السَّنِيَّةُ قَالُوا نُحِبُّ أَوَّلًا أَنْ نَنُوحَ عَلَى الْحُسَيْنِ قَالَ افْعَلُوا مَا بَدَا لَكُمْ ثُمَّ أُخْلِيَتْ لَهُنَّ الْحُجَرُ وَ الْبُيُوتُ فِي دِمَشْقَ وَ لَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَ لَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبِسَتِ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ نَدَبُوهُ عَلَى مَا نُقِلَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ...» چون صبح شد یزید حرم و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و به ایشان گفت: دوست دارید نزد من بمانید یا به جانب مدینه مراجعت نمایید؟ من جایزه فراوانی به شما خواهم داد. آنان گفتند: ما اولا دوست داریم برای امام حسین علیه السلام نوحه و عزاداری کنیم. یزید گفت: هر چه در نظر دارید انجام دهید. سپس حجره‌هائی در دمشق برای آنان تخلیه شد و تمام زنان هاشمی و قریشی لباس سیاه بر تن نموده و هفت روز بر امام حسین علیه السلام عزاداری کردند...؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۹۶؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۲۲، أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندي، ۵۲۳؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۳۷۸.

۲. قال عليّ بن الحسين علیه السلام ليزيد: أريد أن تريني وجه أبي! فقال: لن تراه. وكان الرّأس الشّريف في طشت من العسجد مُغطّى بمنديلٍ زنبقيّ، فإذا بالمنديل ارتفعت، وناداه: السّلام عليك يا ولداه! السّلام عليك يا عليّ. ←

یزید دید الآن رسوا می‌شود، سر بریده را تحویل داد[1] ۱۱۰ -لا إله إلّا الله- تا سر سیّدالشّهداء علیه السلام به دست امام زین العابدین علیه السلام رسید، اوّلین کاری که کرد سر بریدهٔ پدر را در آغوش گرفت.

سر بریدهٔ سید الشهدا علیه السلام در دستان اهل حرم و بر مزار حضرت رقیه

اگر شب اربعین نبود این مطلب را نمی‌گفتم. هرگز دیده‌اید یک دستهٔ گل چه‌جور دست به دست می‌گردد. زینب کبری علیها السلام این سر بریده را گرفت و به سینه چسبانید و

→

فصاح عليّ بن الحسين عليه السلام: وعليك السّلام ورحمة اللّه وبركاته، يا أبتاه! أيتمتني وذهبت يا أبتاه عنّي، وفُرّق بيني وبينك، فها أنا راجع إلى حرم جدّي رسول اللّه صلى الله عليه وآله، اودِّعك اللّه تعالى وأسترعيك، وأقرأ عليك السّلام»؛ علی بن الحسین علیه السلام به یزید فرمود: اراده نموده‌ام که روی پدرم را به من نشان دهی. یزید گفت: هرگز نمی‌بینی. و آن سرِ مبارک در تشتی از طلا بود و به مندیلی[دستمال] پیچیده بودند. پس به ناگاه آن مندیل مرتفع شد و آن سرِ مبارک امام زین العابدین علیه السلام را ندا کرد: السّلام عليك يا ولداه! السّلام عليك يا عليّ. پس علی بن الحسین علیه السلام صیحه‌ای برکشید و گفت: وعليك السّلام ورحمة اللّه وبركاته، أيتمتني وذهبت يا أبتاه عنّي، وفرّق بيني وبينك، فها أنا راجع إلى حرم جدّي صلى الله عليه وآله أودعك اللّه تعالى وأسترعيك وأقرأ عليك السّلام. چنان می‌رسد که همان وقت روی داده و آن سرِ مبارک از آن مکان که بوده، با فرزند خویش مکالمت فرموده است. شرح الشّافیه،ابن أمیر الحاجّ، ص۳۸۲؛ محرق القلوب، ملا محمد مهدی نراقی، ص۶۱۷-۶۱۸؛ ناسخ التواریخ حضرت سجاد علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۲۵۷؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۵، ص۱۴۷- ۱۴۸؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲،ص ۱۸۸؛ أسرار الشّهاده،اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۷۱(به همین مضمون).

۱. « عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ عليها السلام ثُمَّ إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَحُبِسْنَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي مَحْبِسٍ لَا يُكِنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا قَرٍّ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ ... خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِالنِّسْوَةِ وَ رَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ. » فاطمه دختر امام حسین علیه السلام گفت: سپس یزید دستور داد زنان حسین علیه السلام را با امام بیمار در زندانی جا دادند که از سرما و گرما جلوگیری نداشت تا چهره‌هایشان پوست گذاشت ... علی بن الحسین علیه السلام با زنان از زندان بیرون شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا برگرداند. امالی، شیخ صدوق، ص۲۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۴۰؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۴۰. دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۵، ص۱۱۹؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۱۶۶.

بوسید و بویید. یک به یک این مخدّرات سرها را گرفتند و بوسیدند.[۱] ولی جای یک نفر خالیست یک نفر مانده است که باید این سر را ببیند آن یک نفر کیست؟ آن همان کسی است که به دیدار این سر بریده جان داد.

سر بریده را میان خرابهٔ شام و کنار قبر آن دختر سه ساله آوردند، گویا خواستند بگویند: ای دختر یتیم سر از خاک بردار.[۲] ۱۲*

---

۱. و به روایتی خواهش کردند که در این ایام[در خرابهٔ شام]، سرهای بریده را برای آنها بفرستد. پس سرها را در طبقها گذاشته برای آنها می‌فرستاد. پس هر یک سر را به سینه می‌چسبانیدند و آن قدر گریه می‌کردند که بیهوش می‌شدند. تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۳۷۹.

همچنین: در کتابی به نظر فقیر رسیده که: زینب خاتون از یزید خواست که سرهای شهدا را به مجلس عزای ایشان بفرستد و یزید هم قبول کرد و گفت: هر چه خواهید بکنید و خانه‌ای برای ایشان مقرّر نمود. پس جمیع زنان قریش و بنی هاشم که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و به اتفاق مصیبت زدگان کربلا در مصیبت و تعزیه داری کوشیدند. یزید امر کرد که سرهای شهدا را بر طبقها گذاشته و به مجلس اهل بیت فرستاد، در حینی که مجلس ماتم منعقد شده بود سرها را حاضر کردند. غلغله و زلزله بر اهل بیت اُفتاد و فغان از زمین و آسمان برآمد. زینب خاتون سپندوار از جای جَست و سر سیّد الشهداء برداشته و بر سینه چسبانید، و اُمّ کلثوم برخاست و سر عباس را برداشته روی خود را بر روی وی نهاد. و فاطمه برخاست سر برادر خود علی اکبر را بر دست گرفت و سکینه برخاست و سر علی اصغر را بر دامن گذاشت و مادر قاسم برخاسته سر قاسم را برداشت و همگی موها را پریشان کرده و گریبان چاک زده و آغاز گریه و زاری نمودند و این قدر بر رو و فرق زدند که بیهوش گشتند. تا هفت روز آن بی کسان دشت بلا بر شهیدان کربلا نوحه و زاری نمودند. محرق القلوب، عالم ربانی ملا محمد مهدی نراقی، ص۶۱۶.

۲. از این حکایت معلوم می‌گردد که سر بریدهٔ حضرت ابا عبدالله الحسین دو مرتبه به خرابهٔ شام آورده شد. مرتبهٔ اول هنگامی که حضرت رقیّه خواب پدر را دیده و آن حضرت را طلب نمود. مرتبهٔ دوم پس از شهادت و تدفین حضرت رقیه چنان که در متن مجلس مذکور است.

* مصیبت حضرت رقیّه در خرابهٔ شام: «روي: أنّه لمّا قدم آل اللّه و آل رسوله على يزيد في الشّام، أفرد لهم دارا، و كانوا مشغولين بإقامة العزاء، و إنّه كان لمولانا الحسين عليه السّلام بنتا عمرها ثلاث سنوات و من يوم استشهد الحسين ما بقيت تراه، فعظم ذلك عليها، و استوحشت لأبيها، و كانت كلّما طلبت، يقولون لها: غدا يأتي و معه ما تطلبين. إلى أن كانت ليلة من اللّيالي رأت أباها بنومها. فلمّا انتهبت صاحت و بكت و انزعجت فهجّعوها، و قالوا: لما هذا البكاء و العويل؟ فقالت: آتوني بوالدي و قرّة عيني. و كلّما هجّعوها ازدادت حزنا و بكاء. فعظم ذلك على أهل البيت، فضجّوا بالبكاء، و جدّدوا الأحزان، و لطموا الخدود، و حثّوا على رؤوسهم التّراب، و نشروا الشّعور، و قام الصّياح. فسمع يزيد صيحتهم و بكاءهم.فقال: ما الخبر؟ ←

«لا حول ولا قوّة إلّا بالله العلیّ العظیم باسمک العظیم الأعظم الأجلّ الأکرم یا الله».

بارالها! به سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام، امشب ما را از درگاهت نا امید برمگردان.

حوائج این جمع را به روح مقدّس آن حضرت برآور.

در دنیا و عقبی بین ما و این خاندان جدایی نینداز.

مفاسد امور ما را امشب اصلاح کن.

اموات ما را غرق رحمت بفرما.

خدایا! تو را قسم می‌دهیم به خون مقدّس آن حضرت علیه السلام، امشب که شب مزد و عنایت و لطف و مرحمت است، اسم تمام این جمعیّت را در دفتر عزاداران و در صحیفهٔ زوّار قبر سیّدالشّهداء علیه السلام ثبت بفرما.

خدایا! تا سال دیگر یک چنین ایّام و لیالی عموم این جمعیّت را از مرد و زن برای اقامهٔ عزا زنده بدار.

قالوا: إنّ بنت الحسین الصّغیرة رأت أباها بنومها فانتبهت، و هي تطلبه، و تبکي، و تصیح. فلمّا سمع یزید ذلك، قال: ارفعوا رأس أبیها و حطّوه بین یدیها لتنظر إلیه، و تتسلّی به. فجاؤوا بالرّأس الشّریف إلیها مغطّی بمندیل دیبقيّ، فوضع بین یدیها، و کشف الغطاء عنه. فقالت: ما هذا الرّأس؟ قالوا لها: رأس أبیك. فرفعته من الطّشت حاضنة له، و هي تقول: یا أباه! من ذا الّذي خضّبك بدمائك؟ یا أباه! من ذا الّذي قطع وریدك؟ یا أباه! من ذا الّذي أیتمني علی صغر سنّي؟ یا أباه! من بقي بعدك نرجوه؟ یا أباه! من للیتیمة حتّی تکبر؟ یا أباه! من للنّساء الحاسرات؟ یا أباه! من للأرامل المسبیّات؟ یا أباه! من للعیون الباکیات؟ یا أباه! من للضّائعات الغریبات؟ یا أباه! من للشّعور المنشرات؟ یا أباه! من بعدك و اخیبتنا یا أباه! من بعدك وا غربتنا؟ یا أباه! لیتني کنت الفدی، یا أباه! لیتني کنت قبل هذا الیوم عمیاء، یا أباه! لیتني وسّدت الثّری و لا أری شیبك مخضّبا بالدّماء.ثمّ أنّها وضعت فمّها علی فمّه الشّریف، و بکت بکاءا شدیدا حتّی غشي علیها، فلمّا حرّکوها فإذا بها قد فارقت روحها الدّنیا، فلمّا رأوا أهل البیت ما جری علیها أعلنوا بالبکاء و استجدّوا العزاء، و کلّ من حضر من أهل دمشق. فلم یر في ذلك الیوم إلّا باك و باکیة.» منتخب، طریحی، ج۲، ص۱۴۰-۱۴۱؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۵، ص۱۴۱- ۱۴۲؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۱۵؛ ترجمه اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۷۵۲؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۴۵۶- ۴۵۷؛ معالی السّبطین، حائری مازندرانی، ج۲، ص۱۷۰- ۱۷۱.

خدایا! تمام این مردم را مالشان را، جانشان را، عرضشان را بیمهٔ سیّد الشهدا علیه السلام قرار بده.

خداوندا تو را قسم می‌دهیم به خون مقدّسش، ولی عصرت عجل الله تعالی فرجه الشریف را امشب از همهٔ ما راضی کن.

«و عجّل اللّهمّ فی فرج مولانا».

پی نوشت:

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ.» امام صادق ﷺ از رسول خدا ﷺ نقل می‌فرماید که: چون خوبی حال مردی به شما رسید، در خوبی عقلش بنگرید زیرا به میزان عقلش پاداش می‌یابد. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۴۰.

همچنین: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحْسَنَ مِنْكَ إِيَّاكَ آمُرُ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ وَ إِيَّاكَ أُعَاقِبُ.» امام باقر ﷺ فرمود چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود به عزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱، ص۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۹۶.

همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ وَ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ ﷺ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ﴾. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده‌ای واجبات را به عقل خود درنیابد آنها را انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان به پای عاقل نرسند. عاقلان همان صاحبان خردند که در باره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز می‌گیرند.
محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۱۹۳؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۹۱.

و همچنین: « مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ. فَقَالَ كَيْفَ عَقْلُهُ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَقَالَ: إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ...» سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم فلانی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و چنانست فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم نمی دانم، فرمود، پاداش به اندازه عقل است... کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۲؛ امالی، شیخ صدوق، ص۵۰۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۴، ص۵۰۶.

۲. در تفسیر آیهٔ ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ چنین آمده است: «أَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ[وآله] وَ سَلَّمَ قَالَ: ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ عَنْ وَلَايَةِ عَلِي. ثُمَّ قَالَ: وَ كَأَنَّ هَذَا هُوَ مُرَادُ الْوَاحِدِيِّ بِقَوْلِهِ: رُوِيَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ أَيْ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍ[ﷺ]وَ أَهْلِ الْبَيْتِ لِأَنَّ اللَّهَ ←

→

أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله]وَ سَلَّمَ أَنْ يُعَرِّفَ الْخَلْقَ أَنَّهُ لَا يَسْأَلُهُمْ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ الْمَعْنَى أَنَّهُمْ يُسْأَلُون...».منابع اهل تسنن: مناقب على ابن ابى طالب عليه السلام و ما نزل من القرآن فى على، ابن مردويه اصفهانى، ص۳۱۲؛ شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ج۲، ص۱۶۰- ۱۶۴؛ مناقب، خوارزمى، ص۲۷۵؛ ميزان الاعتدال، ذهبى، ج۳، ص۱۱۸؛ نظم درر السمطين، زرندى حنفى، ص۱۰۹؛ معارج الوصول، زرندى حنفى، ص۴۴؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج۴، ص۲۱۲؛ صواعق المحرقه، أحمد بن حجر هيتمى مكى، ص۱۴۹؛ ينابيع الموده، قندوزى، ج۱، ص۳۳۴ و ج۲، ص۳۱۴؛ تفسير آلوسى، آلوسى، ج۲۳، ص۸۰.

همچنين: از ابن عباس و ابى سعيد خدرى از قول پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نقل نموده اند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ قَالَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِي»؛ رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود در اين آيه شريفه ﴿وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ﴾ مقصود، سؤال از ولايت على عليه السلام است. تفسير امام عسكرى عليه السلام، ص۴۰۵؛ مناقب امام امير المؤمنين عليه السلام، احمد ابن سليمان كوفى،ج۱، ص۱۳۶؛ تفسير فرات، فرات ابن ابراهيم كوفى، ص۳۵۵؛ فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ،ابن عقدة كوفى، ص۹؛ شرح الاخبار، قاضى نعمان مغربى، ج۱، ص۲۳۴؛ عيون اخبارالرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ج۲، ص۶۴؛ معانى الاخبار، شيخ صدوق،ص۶۷؛ امالى، شيخ طوسى، ص۲۹۰؛ تفسير مجمع البيان، شيخ طبرسى، ج۸، ص۳۰۱؛ تفسير جوامع الجامع، شيخ طبرسى، ج۳، ص۱۶۱؛ بشارة المصطفى، محمد بن أبى قاسم طبرى، ص۳۷۴؛ مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۴، طرائف، سيد ابن طاووس، ص۷۴؛ العمده، ابن بطريق، ص۳۰۱؛ خصائص الوحى المبين، ابن بطريق، ص۱۴۲؛ الروضه، شاذان ابن جبرئيل قمى، ص۶۶؛ كشف الغمه، اربلى، ج۱، ص۳۱۱؛ نهج الإيمان، ابن جبر، ص۵۰۵؛ محتضر، حسن ابن سليمان حلى، ص۱۷۰؛ كشف اليقين، علامه حلى، ص۳۶۱؛ منهاج الكرامه، علامه حلى، ص۱۲۷؛ نهج الحق وكشف الصدق، علامه حلى، ص۱۸۱؛ صراط المستقيم، على بن يونس عاملى، ج۱، ص۲۷۹؛ تأويل الآيات الظاهرة، سيد شرف الدين استر آبادي، ج۲، ص۴۹۲؛ إلزام النواصب، صيمرى بحرانى، ص۱۴۴؛ تفسير برهان، علامه بحرانى، ج۱، ص۲۷۹؛ تفسير كنز الدقائق، محمد قمى مشهدى، ج۱۱، ص۱۲۰.

۳. پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله فرمودند: «مَا مِنْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفُ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَعْنَى»؛ هيچ حرفى از حروف قرآن نيست مگر آن كه براى آن حرف، هفتاد هزار معنا مى‌باشد. مجمع البحرين، طريحى، ج۴، ص۳۱۳.

همچنين: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله والامام الصادق عليه السلام: إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُن.»؛ پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و امام صادق عليه السلام فرمودند: به درستى كه براى قرآن ظاهر و باطنى هست و براى آن باطن نيز باطنى تا هفت باطن مى‌باشد. تفسير محيط اعظم، سيد حيدر آملى، ص۱۱؛ عوالى اللئالى، ابن ابى جمهور، ج۴، ص۱۰۷؛ تفسير صافى، فيض كاشانى، ج۱، ص۳۱ و ۵۹.

۴. مرحوم صدر الدين شيرازى[ملا صدرا] در تفسير حديث «رحم اللّه امرء أعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من أين و في أين و إلى أين» مى‌فرمايد: «فالاول اشارة الى معرفة الاول تعالى و ملائكته و رسله و كتبه، و ←

→

الثانی اشارة الی معرفة النفس و کیفیة کونها فی هذه النشأة و معرفة عبودیتها و افتقارها و کیفیة سلوکها منهج النجاة و صراط الآخرة، و الثالث اشارة الی العلم باحوال المعاد و منازلها من القبر و البرزخ و الصراط و المیزان و الکتاب و الحساب و العرض و الجنة و النار، و معرفة ذلك کله من تأیید العقل، ای من العقل المنور ذاته بنور العلم و البصیرة، اذ بذلك النور یخرج ذاته من النقص و القصور و یسعی الی اللّه بقدمی الایمان و العبودیة و یطیر بجناحیه العلمی و العملی الی فضاء عالم القرب و الشهود.» فقرهٔ اول حدیث[مِن اَین] دلالت می‌کند به معرفت و شناخت اول یعنی خداوند متعال و ملائکه و رسولان و کُتُبش و فقرهٔ دوم [فی اَین] اشاره دارد به معرفت نفس و کیفیت بودنش در این دنیا و شناخت نسبت به عبودیت و این که محتاج بودن این نفس را بشناسد و معرفت به سلوک نفس در راه نجات و شناخت راه آخرت و فقرهٔ سوم [الی اَین] اشاره دارد به عالم شدن به احوال معاد و منازل آخرت از قبر و برزخ و صراط و میزان و کتاب و حساب و عرضهٔ اعمال و بهشت و جهنم و معرفت همهٔ اینها به تأیید عقل می‌باشد یعنی عقلی که نورانی شده به نور علم و بصیرت چرا که به واسطهٔ نور علم خارج می‌کند ذات خودش را از نقص و قصور و تلاش می‌کند برای رفتن به سوی خدا به دو قدم ایمان و عبودیت و پرواز می‌کند با دو بال علمی و عملی به سوی فضای عالَم قُرب و شهود الهی. شرح أصول کافی، ملا صدرا، ج۱، ص۵۷۲.

۵. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند. الذاریات(۵۱):۵۶.

در تفسیر آیهٔ شریفه فرموده اند: «و اللّه عز اسمه حیث انبأنا عن غایة وجود العالم قال: ﴿وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ اي ليعرفون، و قوله في الحديث القدسي: كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف[لكي أُعرف]،» و خداوند عزیز ما را از غایت خلقتش آگاه ساخته آن جا که فرموده: «جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند» یعنی مرا بشناسند و در حدیث قدسی فرمود: من کنز مخفی بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس مخلوقاتم را خلق کردم تا این که مرا بشناسند. شرح أصول کافی، ملا صدرا، ج۳، ص۱۲۰.

همچنین: قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ:... «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُه». امام حسین علیه السلام در میان اصحاب خود فرمود: اصحاب من! خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند وقتی شناختند او را می‌پرستند وقتی او را پرستیدند از پرستش دیگران بی نیاز می‌شوند. مردی عرض کرد یا ابن رسول اللّه پدر و مادرم فدایت معنی معرفت خدا چیست؟ فرمود همان معرفت و شناخت به امام زمان که اطاعتش بر آنها واجب است. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج۱، ص۹؛ کنز الفواند، کراجکی، ص۱۵۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵، ص۳۱۲.

۶. « ...عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمَّا أَتَى الْحِيرَةَ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ صَفْوَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى ←

→

تُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الْزَمْ ذَلِكَ يُكْتَبْ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيل.» صفوان جمّال نقل کرده که وقتی امام صادق ﷺ به حیره تشریف آوردند به من فرمودند:آیا مایل به زیارت قبر حسین ﷺ هستی؟ عرض کردم: فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می‌کنی؟حضرت فرمودند: چگونه آن را زیارت نکنم و حال آنکه خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیاء و اوصیاء به زمین هبوط کرده و او را زیارت می‌کنند. البتّه حضرت محمّد ﷺ افضل انبیاء و ما افضل اوصیاء هستیم.سپس صفوان عرض کرد: فدایت شوم پس، هر شب جمعه قبر آن حضرت را زیارت کرده تا بدین وسیله زیارت پروردگار را نیز کرده باشیم؟ حضرت فرمودند:بلی، ای صفوان ملازم این باش برایت زیارت قبر حسین ﷺ را می‌نویسند و این تفضیلی است و این تفضیلی است. (یعنی زیارت قبر امام حسین ﷺ این فضیلت را دارد که در آن زیارت پروردگار نیز می‌باشد). کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۲۲۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۲۰۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦٠.

۷. **همچنین:** اسحاق بن عمار گوید از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «لَيْسَ نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ [يَعْرُجُ]. کافی، کلینی، ج٤، ص۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۰؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۹٦؛ مزار، شیخ مفید، ص۱٤۱؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۱۰.

همچنین: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: «يَقُولُ إِنَّ لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حُرْمَةً مَعْلُومَةً مَنْ عَرَفَهَا وَ اسْتَجَارَ بِهَا أُجِيرَ قُلْتُ فَصِفْ لِي مَوْضِعَهَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ امْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ فَامْسَحْ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِمَّا يَلِي وَجْهَهُ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رَأْسِهِ وَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ مُنْذُ يَوْمَ دُفِنَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ مِعْرَاجٌ يُعْرَجُ فِيهِ بِأَعْمَالِ زُوَّارِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ.» کافی، کلینی، ج٤، ص۵۸۸؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤۵۷؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۹٤ (شیخ صدوق عبارت: "و لیس من ملک و لانبی...." را نقل نکرده)؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱٤، ص۵۱۱. و با اختلاف در این عبارت: «فلیس ملک في السماوات و لا في الارض..» در این منابع: مزار، شیخ مفید، ص۱٤۱؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۷۲؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی،ص۷۲۲؛ مزار، مشهدی، ص۳۳۹؛ بحار الانوار، ج۹۸، ص۱۱۰.

همچنین: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَيْسَ [مِنْ] مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲٤؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۹٦؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۹٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۷۲؛ جامع الاخبار، شعیری، ص۲٦؛ بحار الانوار، ←

→

علامه مجلسی، ج۹۸، ص۶۱.

و همچنین: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَيْسَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ فَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۴۶؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱۴، ص۱۴۷۱.

و همچنین: از امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ فَلْيَزُرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ يَسْتَأْذِنُونَ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ [مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ قُلْنَا مَنْ هُمْ قَالَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ]»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکس دوست دارد که صد و بیست هزار پیامبر با او مصافحه کنند، پس قبر حسین بن علی علیه السلام را در نیمهٔ شعبان زیارت کند چراکه ارواح پیامبران علیهم السلام از خداوند اذن می‌گیرند برای زیارت امام حسین علیه السلام و به ایشان اذن داده می‌شود. که در بین انبیا پیامبران اولو العزم؛ نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد علیهم السلام می‌باشند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۳۴؛ مزار، شیخ مفید، ص۴۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۳۳. و در این منابع تنها صدر روایت ذکر شده: مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۸۳۰؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۴۸؛ مزار، مشهدی، ص۳۴۶؛

و همچنین: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى أَنْ تَكُونَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ صَافَحَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ نَبِيٌّ كُلُّهُمْ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ»؛ امام جواد علیه السلام فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سوم ماه رمضان - آن شبی که امید هست شب قدر باشد - زیارت کند، با بیست و چهار هزار فرشته و پیامبر که همهٔ آن‌ها برای زیارت امام حسین در این شب از خدا رخصت می‌طلبند، مصافحه خواهد کرد. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۱، ص۳۸۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۴، ص۴۷۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۵، ص۱۶۶.

و همچنین: امام رضا علیه السلام فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ فَقَدْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ قَالَ قُلْتُ يَطْرَحُ عَنْهُ حِجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ لَا هِيَ حِجَّةُ الضَّعِيفِ حَتَّى يَقْوَى وَ يَحُجَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْبَيْتَ يَطُوفُ بِهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُمُ اللَّيْلُ صَعِدُوا وَ نَزَلُوا غَيْرُهُمْ فَطَافُوا بِالْبَيْتِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ لَأَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِنَّهُ فِي وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ لَيَنْزِلُ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ شُعْثٌ غُبْرٌ لَا تَقَعُ عَلَيْهِمُ النَّوْبَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ کسی که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت بکند پس یک حجّ و یک عمره به جا آورده. راوی گوید: عرض کردم یعنی حجة الإسلام از او دیگر ساقط است؟ حضرت فرمودند: خیر. مقصود این است که این زیارت حجّ افراد ضعیف محسوب شده تا قوی گردند و به بیت اللّه الحرام بروند، آیا نمی‌دانی که هر روز هفتاد هزار فرشته بیت اللّه را طواف کرده تا شب فرا برسد و پس از آمدن شب به آسمان رفته و فرشتگان دیگر نازل شده و تا صباح بیت را طواف می‌کنند و اما حضرت امام حسین علیه السلام نزد خدا عزیزتر از بیت بوده و در هر وقت نماز هفتاد هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلوده و گرفته هستند نازل

←

→

شده و قبر مطهّر را طواف می‌کنند و تا روز قیامت به ایشان دیگر نوبت نمی‌رسد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۹۹؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۴، ص۴۵۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۴۰.

و همچنین: فضیل بن یحیی از حضرت ابی عبد اللّه ﷺ روایت کرده که فرمودند: «زُورُوا كَرْبَلَاءَ وَ لَا تَقْطَعُوهُ فَإِنَّ خَيْرَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ضُمِّنَتْهُ أَلَا وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ زَارَتْ كَرْبَلَاءَ أَلْفَ عَامٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْكُنَهُ جَدِّيَ الْحُسَيْنُ وَ مَا مِنْ لَيْلَةٍ تَمْضِي إِلَّا وَ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ يَزُورَانِهِ فَاجْتَهِدْ يَا يَحْيَى أَنْ لَا تُفْقَدَ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْطِنِ»؛ کربلا را زیارت کنید و آن را ترک نکنید زیرا این سرزمین بهترین فرزند انبیا را در خود گرفته، آگاه باشید هزار سال قبل از اینکه جدّم حسین ﷺ در آن ساکن گردد ملائکه این سرزمین را زیارت کرده‌اند و هیچ شبی نیست مگر آنکه جبرئیل و میکائیل این مکان را زیارت می‌کنند، پس ای یحیی سعی کن جایت در این مکان خالی نباشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۵۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۰۹.

۸. أَنَّ مُنَازَعَةَ الْإِمَامِ الْحَقِّ فِي إِمَامَتِهِ لِنَزْعِهَا مِنْهُ لَا يَجِبُ إِلَّا إِذَا كَفَرَ كُفْرًا ظَاهِرًا، وَكَذَا عُمَّالُهُ وَوُلَاتُهُ، وَأَمَّا الظُّلْمُ وَالْمَعَاصِي فَيَجِبُ إِرْجَاعُهُ عَنْهَا مَعَ بَقَاءِ إِمَامَتِهِ وَطَاعَتِهِ فِي الْمَعْرُوفِ دُونَ الْمُنْكَرِ، وَإِلَّا خُلِعَ وَنُصِّبَ غَيْرُهُ. وَمِنْ هَذَا الْبَابِ خُرُوجُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ سِبْطِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى إِمَامِ الْجَوْرِ وَالْبَغْيِ الَّذِي وَلِيَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ بِالْقُوَّةِ وَالْمَكْرِ، يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ خَذَلَهُ اللهُ وَخَذَلَ مَنِ انْتَصَرَ لَهُ مِنَ الْكَرَّامِيَّةِ وَالنَّوَاصِبِ الَّذِينَ لَا يَزَالُونَ يَسْتَحْبُونَ عِبَادَةَ الْمُلُوكِ الظَّالِمِينَ عَلَى مُجَاهَدَتِهِمْ لِإِقَامَةِ الْعَدْلِ وَالدِّينِ. تفسیر المنار، محمد رضا رشید(از شاگردان محمد عبده)، ج۶، ص۳۰۴.

۹. در بعضی از کتب متاخره مسطور آنکه از جمله اسباب های غارتی ساروق بسته بود که آوردند و در حضور یزید ملعون بنهادند چون سر ساروق گشودند در آن پیراهنی بود عتیق خون تازه در روی مانند عتیق سرخ رنگین لیکن سوراخ سوراخ یزید ملعون از روی تامل بر آن پیراهن نگریست. پرسید که این چیست؟ گفتند: هذا قمیص الحسین اخذه اخنس بن مرقد. ای یزید ملعون این پیراهن سلطان مظلومان حسین علیه السلام است که اخنس بن مرقد ملعون حرام زاده از بدن حضرت بیرون آورده یزید ملعون گفت نباید چنین باشد زیرا حسین علیه السلام دعوی سلطنت می‌کرد البسهٔ فاخره قیمتی می‌پوشید او را به این پیراهن کهنه چه کار؟ گفتند امیر، حسین علیه السلام این پیراهن کهنه را در بر کرده برای اینکه رغبت نکند از بدنش بیرون اورد به جای کفن بماند لیکن چنان مجرد و عریان ساختند بدن او را که گرد و غبار کفن او شد. یزید ملعون پرسید این چاک ها و سوراخ ها چیست؟... زینب خاتون آن پیراهن را چون جان شیرین در بر گرفت و همراه خود به مدینه آورد همین که سر قبر فاطمهٔ زهرا رسید خروشی از دل برآورد که مادر جان حسینت را بردم و نیاوردم لیکن یک نشانه اورده ام پس دست در زیر چادر برده و آن پیراهن پاره پاره را روی قبر مادر نهاد قبر شکافته شد دست فاطمه بیرون آمد پیراهن را در میان قبر برده. ریاض القدس، قزوینی، ج۲، ص۳۳۴-۳۳۵.

۱۰. «قال[یزید بن معاویة]: أ يّما أحبّ إليكنّ المقام عندي أو المسير إلى المدينة؟ فقلن: نحبّ أن ننوح على الحسين ﷺ أيّاماً ونسير إلى المدينة، قال: فأمر لهنّ بدارٍ وهيّأوا لهنّ كلّ شيء يحتاج إليه فجعلن ينحن على الحسين ﷺ فلم يبق في دمشق قرشيّة إلّالبست السّواد وجعلن يبكين على الحسين ﷺ سبعة أيّام. فلمّا كان ←

→

اليوم الثّامن خيّرهنَّ بين المقام عنده والمسير إلى المدينة فأخترن المسير. قال: فدعا لهنَّ بالمحامل وفرشها بالأبريسم وصبّ الأموال وقال: يا أمّ كلثوم! خذي هذه الأموال عوضاً عن الحسين، فقالت له أمّ كلثوم: ما أقسى قلبك تقتل أخي وتعطيني عوضه مالًا، واللّه لا كان ذلك أبداً.» چون صبح شد، یزید [از روی مکر و حیله چون می‌دید پایه های حکومتش به لرزه اُفتاده] اهل بیت رسالت را طلبید و ایشان را میان ماندن در شام باحرمت و کرامت و برگشتن به سوی مدینه باصحت و سلامت مخیر گرداند. گفتند: اوّل می‌خواهیم ما را رخصت دهی که به ماتم تعزیه آن امام مظلوم قیام نماییم. گفت: آنچه خواهید بکنید. و خانه‌ای برای ایشان مقرر کرد و ایشان جامه‌های سیاه پوشیدند و هرکه در شام بود، از قریش و بنی هاشم با ایشان در ماتم و زاری و تعزیت و سوگواری موافقت کردند و تا هفت روز بر آن جناب، ندبه و نوحه و زاری کردند. و روز هشتم، ایشان را طلبید. نوازش و عذرخواهی و تکلیف به ماندن در شام کرد. چون قبول نکردند، محمل‌های مزیّن برای ایشان ترتیب داد و اموال برای خرج ایشان حاضر کرد و گفت: اینها عوض آنچه نسبت به شما واقع شده است. امّ کلثوم گفت: ای یزید! چه بسیار کم‌حیایی. برادران و اهل بیت مرا کشته‌ای که جمیع دنیا برابر یک موی ایشان نمی‌شود و می‌گویی اینها عوض آنچه من کرده‌ام. مقتل أبی مخنف (المشهور)،ص۱۳۸- ۱٤۰؛ دمعة السّاكبه، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۱۵۵؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲٦؛ ترجمه اسرار الشهاده: ج۲، ص۱۷۸۵؛ زینب الکبری، علامه نقدی، ص٦۰- ٦۱.

۱۱. «مسألة: هل ما روي من حمل رأس مولانا الشهيد أبي عبد الله إلى الشام صحيح ؟ و ما الوجه فيه؟. الجواب: هذا أمر قد رواه جميع الرواة والمصنفين في يوم الطف وأطبقوا عليه . وقد رووا أيضا " أن الرأس أعيد بعد حمله إلى هناك ودفن مع الجسد بالطف.» [سید مرتضی از علمای قرن چهارم، می‌فرماید]: آیا آنچه روایت کرده‌اند که سر مقدّس مولای شهید ما اباعبدالله را به شام فرستادند صحیح است؟ در جواب می‌فرماید: این امری است که جمیع راویان و مصنّفین که تاریخ کربلا را نوشته‌اند این حکایت را نقل نموده‌اند و همچنین راویان، روایت کرده‌اند که رأس مقدس بعد از فرستادنش به شام دوباره به کربلا بازگردانیده شد و به پیکر مطهّر منتقل گشت. رسائل الشریف المرتضی، شریف مرتضی، ج۳، ص۱۳۰.

همچنین: «وَ ذَكَرَ الْمُرْتَضَى فِي بَعْضِ مَسَائِلِهِ: أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ رُدَّ إِلَى بَدَنِهِ بِكَرْبَلَاءَ مِنَ الشَّامِ وَ ضُمَّ إِلَيْهِ. [قال ابن شهر آشوب] و قال الطوسي و منه زيارة الأربعين.» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۱؛ إعلام الورى بأعلام الهدى، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤۷۷.

و همچنین: «و أمّا رأس الحسين فقال بعض أصحابنا: أنّه ردّ إلى بدنه بكربلاء من الشّام و ضمّ إليه.» تاج المواليد (المجموعه)، شیخ طبرسی، ص۳۳.

و همچنین: « وَ قَدْ رَوَى السَّيِّدُ رَضِيُّ الدِّينِ عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ فِي كِتَابِ الْمَلْهُوفِ وَ غَيْرِهِ أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ أُعِيدَ فَدُفِنَ مَعَ بَدَنِهِ بِكَرْبَلَاءَ.وَ ذَكَرَ أَنَّ عَمَلَ الْعِصَابَةِ عَلَى ذَلِكَ.» وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱٤، ص٤۰۳.

و همچنین: «فَأَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ فَرُوِيَ أَنَّهُ أُعِيدَ فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ ←

→

عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ إِلَيْه...» لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۱٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱٤٤؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤٥٢.

و همچنین: «وَ الَّذِي عَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ مِنَ الْأَقْوَالِ أَنَّهُ أُعِيدَ إِلَى الْجَسَدِ بَعْدَ أَنْ طِيفَ بِهِ فِي الْبِلَادِ وَ دُفِنَ مَعَه.» مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۸۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱٤٤؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤٥٢.

و همچنین: «و في العشرين [من صفر] ردّ رأس الحسين إلى جثّته حتّى دفن مع جثّته، و فيه زيارة الأربعين، و هم حرمة بعد انصرافهم من الشّام.» آثار الباقیه، أبو ریحان بیرونی، ص۳۳۱.

وهمچنین: و قيل: «أعيد إلى الجثة بكربلاء بعد أربعين يوما من قتله».

منبع اهل تسنن: اتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص۱۸۱.

۱۲. در کتاب «الحاویه فی مذمّات معاویة[قاسم بن محمد بن احمد مأمونی، اهل تسنن -متوفای ٤٤٨]» آمده است که زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردان که در کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشتند و هر کودکی را وعده‌ها می‌دادند که: «پدر تو به فلان سفر رفته است. باز می‌آید.» تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله. شبی از خواب بیدار شد و گفت: «پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم، سخت پریشان.» زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود. از خواب بیدار شد و حال تفحص کرد. خبر بردند که حال چنین است. آن لعین در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین سر بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند. پرسید: این چیست؟ ملاعین گفتند: سر پدر تو است. آن دختر فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد. عماد الدین طبری، کامل بهایی، ج۲، ص۱۷۹.

همچنین: «قال الشّعرانيّ في الباب العاشر من كتاب المنن: و أخبرني بعض الخواصّ: إنّ رقيّة بنت الحسين عليها السلام في المشهد القريب من جامع دار الخليفة أمير المؤمنين يزيد، و معها جماعة من أهل البيت و هو معروف الآن بجامع شجرة الدّرّ، و هذا الجامع على يسار الطّالب للسّيّدة نفيسة، و المكان الّذي فيه السّيّدة رقيّة[عليها السلام] عن يمينه، و مكتوب على الحجر الّذي ببابه: هذا البيت بقعة شرّفت بآل النّبيّ صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ببنت الحسين الشّهيد رقيّة[عليها السلام] هذا، و قد أخبرني بعض الصّلحاء إنّ للسّيّدة رقيّة بنت الحسين عليه السلام ضريحا بدمشق الشّام و إنّ جدران قبرها قد تعيّبت، فأرادوا إخراجها منه لتجديده، فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة، فحضر شخص من أهل البيت يدعى السّيّد ابن مرتضى، فنزل في قبرها و وضع عليها ثوبا لفّها فيه، و أخرجها، فإذا هي بنت صغيرة دون البلوغ، و كان متنها مجروحا من كثرة الضّرب، و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل، فحدّثني به ناقلا له عن بعض أشياخه.» معالی السّبطین، حائری مازندرانی، ج۲، ص۱۷۰- ۱۷۱.

و همچنین: نام حضرت رقیه علیها السلام در قصیدهٔ سوزناک سیف بن عمیره که از اصحاب بزرگوار امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام می‌باشد:

←

→

وَ رُقَيَّـــةَ رَقَّ الحَســـود لِضَـــعفِها　　و غَـدا لِيَعـذِرَها الّـذى لَـم يَعـذَر
لَـــم أنسِـــها سُـــكَينَة و رُقَيَّـــة　　يَبكِينَـــه بِتَحَسُّـــر و تَزَفُّـــر

منبع: منتخب، طريحى، ج۲، ص٤٤٧.

و همچنين: نام بردن از حضرت رقيه عليها السلام هنگامى كه ايشان را به صبر سفارش مى‌فرمايند: «قال فعزاها الحسين وقال لها: " يا أختاه تعزي بعزاء الله فإن سكان السموات يفنون، وأهل الأرض كلهم يموتون، وجميع البرية يهلكون قال: يا أختاه يا أم كلثوم ! وأنت يا زينب ! وأنت يا رقية ! وأنت يا فاطمة ! وأنت يا رباب!...»

لهوف، سيد ابن طاووس، ص١٠٤.

و همچنين: هنگام وداع با اهل بيت: «فى كتاب المعدن: فنادى في تلك الحالة: يا زينب يا أم كلثوم و يا سكينة يا رقية يا فاطمة، عليكنّ مني السلام...» أسرار الشهاده، اصولى مدقق علامه دربندى، ص٤٢٣؛ دمعة السّاكبه، بهبهانى، ج٤، ص٣٤٥- ٣٤٦؛ ناسخ التواريخ حضرت زينب كبرى عليها السلام، سپهر، ج١، ص٢٢١؛ معالى السّبطين، حائرى مازندرانى، ج٢، ص٢٥- ٢٦؛

و همچنين: «قد أخبرني بعض الشوام أن للسيدة رقية ضريحا بدمشق الشام و أن جدران قبرها كانت قد تعيبت فأرادوا إخراجها منه لتجديده فلم يتجاسر أحد أن ينزله من الهيبة فحضر شخص من أهل البيت يدعى السيد بن مرتضى فنزل في قبرها و وضع عليها ثوبا لفها فيه و أخرجها فإذا هي بنت صغيرة دون البلوغ و قد ذكرت ذلك لبعض الأفاضل فحدثني به ناقلا عن أشياخه.»

منبع اهل تسنن: نور الأبصار، شبلنجى، ص٣٦٤.

و همچنين: على بن ابى القاسم بن زيد بيهقى مشهور به ابن فندق از علماى اهل تسنن متوفاى ٥٦٥ قمرى در مورد فرزندان امام حسين عليه السلام گويد: «و لم يبق من اولاده الآ زين العابدين و فاطمة و سكينة و رقية...»

منبع اهل تسنن: لباب الانساب، ابن فندق، ج١، ص٣٥٥.

مجلس نهم:

انقلاب ناگهانی نظام وجود در عاشورا

انقلاب ناگهانی نظام وجود در عاشورا

ریشهٔ پیدایش عاشورا و عظمت آن

باید در چنین شبی مردم به دو مطلب مهم توجّه کنند: یکی ریشهٔ پیدایش این حادثهٔ غم انگیز و این واقعهٔ اسف آور که تمام نظام خلقت از آن متأثر شده و دیگری اندازه اهمیّت و عظمت این حادثه. اگرچه کم‌کم در اثر تابش آفتاب علم و کنار رفتن ابرهای جهل، حقایق مذهب شیعه روز به روز بر جهانیان روشن‌تر می‌شود و ابرهای متراکمی که دست تعدّی حکومت آل ابوسفیان و قلم‌های نویسندگان تواریخ آن زمان در میان مردم پخش کردند، کم‌کم به قدرت علم و منطق از میان می‌رود ﴿وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾[1] در عین حال باید مردم روشندل و متفکّر متوجّه این مطالب شوند. مثلاً بسیاری از سبک‌مغزان و مردمان فرومایه در علم و منطق، تخم این شبهه را در اذهان مردم می‌پاشند که چرا مردم این‌قدر این عزا را عظمت می‌دهند؟ چرا هیچ سالی آن را فراموش نمی‌کنند؟ چرا این اندازه بر حسین بن علی علیه‌السلام اشک می‌ریزند؟[2]

---

۱. و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» الإسراء (۱۷): ۸۱.

۲. رجوع شود شود به مجلس دهم، ص ۴۹۷، پی نوشت ۱۶.

لزوم اشک ریختن در عزای امام حسین علیه السلام بر طبق همهٔ مذاهب

این‌گونه کلمات گاه در اذهان طفلان و کودکان خطور می‌کند. بنابراین برای روشن شدن افکار مجبورم امشب با یک روش علمی این مطلب را روشن کنم تا مردم بدانند هر مسلمانی بدون استثناء، اگر آن مسلمان حنفی مذهب است، اگر آن مسلمان شافعی مذهب است، اگر آن مسلمان مالکی مذهب است، اگر آن مسلمان حنبلی مذهب است، اگر آن مسلمان جعفری مذهب است، بر طبق وظیفهٔ مذهبش، باید هر ساله بر امام حسین علیه السلام اشک بریزد؛ نه هر ساله، بلکه هر روزه اشک بریزد و هر که اشک نریزد، ضرر کرده و هرکه در این عزا تأثّر نداشته باشد، خسارت کرده است.[۱]

لزوم تحصیل علوم و معارف نظری در دبیرستان و دانشگاهها

جای عجب این است که عدّه‌ای تصوّر می‌کنند که این عصر، عصر علم است و خیال می‌کنند با تأسیس دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها مردم بر تمامی علوم آگاه شده‌اند. تمام اینها که می‌بینید، ساختمان‌های آبادی است که بدون علم و آگاهی و معرفت به حقایق دین، بی‌مغز خواهد بود.

وضع آخر الزمان

در آخر الزمان نقشهٔ دشمنان دین آن است که بدی‌ها بر خوبی‌ها غالب شده[۲] و ظاهر بر باطن حاکم گردد. وضع آخر الزمان این است که اگر به مسجدهای مردم بروی «مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى».[۳] این خاصیّت این زمان

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۷۷، پی نوشت۱۹ و مجلس سوم: ص۱۷۳، پی نوشت۶.

۲. رجوع شود به مجلس دهم، ص۴۶۱، عنوان: خطرات آخر الزمان

۳. می‌آید بر مردم روزگاری که در آن روز مسجدهاشان از جهت ساختمان (و زینت و آرایش) آباد است و از جهت هدایت ویران. (این حدیث از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است): نهج البلاغه، حکمت۳۶۹؛ کافی، ←

است. همچنان که مسجدش خیلی آباد و معمور است، امّا در آن مسجد از عبادت خبری نیست، در آخر الزمان دانشکده‌ها هم خیلی هیمنه دارد ولی آن چنان که باید، از علم و فلسفه و از حکمت و دانش اثری نیست. اگر مغز از میان مردم رفته و پوست در میان جمعیّت بماند، قهراً تعقّل مردم ضعیف می‌شود و این مردم با کمی اطّلاع از یک طرف و با ضعف قدرت تحقیق از طرفی دیگر، در هر مطلبی به خود حقّ دخالت و اجازهٔ رسیدگی می‌دهند و حال آن که برای هر یک از رشته‌های علمی و برای هر میدانی از میادین آن، مردانی دانشمند و عالم هستند که باید آنان به آن مطالب رسیدگی کنند.

اقامهٔ عزای امام حسین علیه‌السلام سنّت و ترک آن بدعت

امّا بحث اول که چرا اقامهٔ عزای امام حسین علیه‌السلام لازم است و چرا آدمیّت باید برای حسین بن علی علیهماالسلام عزا بگیرد و اگر عزا نگیرد مقصّر است؟ چرا عزا گرفتن برای امام حسین علیه‌السلام سنّت است و عزا نگرفتن برای حسین علیه‌السلام بدعت است؟ عجب این است که مردم نادان بدعت را با سنت اشتباه کرده‌اند و عزا را بدعت دانسته‌اند و ترک عزا را سنّت!

این مردم بی اطّلاع از حدیث و تاریخ و علم و منطق باید این مطالب را بشنوند و منقلب شوند؛ یعنی بفهمند که عزا گرفتن برای امام حسین علیه‌السلام متن سنّت است.

ما مدارک را به طور اجمال می‌گوییم، نه بطور تفصیل. مدارک خیلی زیاد است. آنچه که امشب در این موضوع می‌گویم اصلاً از هیچ یک از مدارک شیعه نیست. از مردمانی است که در صف مخالفند و تمام کسانی را که برای اثبات این مطلب ذکر

→ کلینی، ج۸، ص۳۰۸؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص۲۵۳؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص٦٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۰۹ و...

منابع اهل تسنن این روایت را به نقل از امیرمومنان علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کنند: شعب الإیمان، بیهقی، ج۲، ص۳۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۱۹، ص۲۹۹؛ جوهرة فی نسب الإمام علی و آله، بری، ص٨٦؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج۲، ص٤١٧؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۲۸۳.

می‌کنیم، در فنون مختلف علمی، همه از اسطوانه‌ها و فحول و مردمان صاحب ارزشند. برخی از اینان در شمار محدّثین عظام عامّه‌اند؛ مانند طبرانی و برخی دیگر از مفسّرین و محدّثین و اُدبا و مورّخینند؛ مانند سیوطی و برخی از بزرگان و دانایان متبحّر در فنّ تاریخ و حدیث و از اساطین حفّاظند؛ مانند حافظ ابونعیم و شماری از این کسانی‌که این مطالب را از آنها نقل می‌کنیم، از رجال فنّ هستند، از قبیل بیهقی، و شماری دیگر از بزرگان عصر اوّلند؛ از قبیل زُهَری، و عدّه‌ای از دشمنان ناصبی هستند؛ از قبیل عبدالملک مروان، و شماری دیگر از مخالفین مذهب شیعه‌اند؛ از قبیل ابن حجر.

این مطالب را از اینها نقل می‌کنیم. بعد تحقیق مطلب را هم از زبان یک دانشمند محقّق سنّی نقل می‌کنیم. خودمان نه در اصل متن و نه در تحقیق آن، به هیچ وجهی دخالت نمی‌کنیم تا مردم بفهمند قضیّه از چه قرار است. باز هر یک از این ارکان از نظر تاریخی و از نظر رجالی و از جنبهٔ علمی دارای چه موقعیّت خاصّی هستند و چه ارزشی دارند خود بحث خیلی عمیق و مفصّلی است. تازه این‌ها که اسامی آنها شمرده شد، همهٔ ناقلان این مطلب نیستند بلکه شمارهٔ آنان بیشتر از این است.

باریدن خون از آسمان و پدیدار شدن خون زیر هر سنگ

تمام این ارکان متّفقاً می‌گویند که وقتی حسین بن علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام کشته شد، از آسمان خون بارید[1] ۲* تمام این‌ها این قضیّه را نقل کردند. مطلب از اینجا

---

۱. «عَنْ نَضْرَةَ الْأَزْدِيَّةِ قَالَتْ لَمَّا [أَنْ] قُتِلَ الْحُسَيْن بن علي مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً فَأَصْبَحْت [فأصبح - فأصبحت خيامنا- فأصبحنا وخباؤنا- حبابنا] جرارنا وَ كُلُّ شَيْءٍ لَنَا [منا] مَلآنُ دَما[ملأى دما - ملئ دم- ملأ دم]»؛ نضرهٔ ازدیه گوید: هنگامی که حسین بن علی[علیه‌السلام] کشته شد آسمان خون بارید. هنگام صبح همهٔ چیزهای ما از جمله ظروفمان پُر از خون شده بود. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۶۶؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۶.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین(من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص۹۰؛ ثقات، ابن حبان، ج۵، ص۴۸۷؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج۶، ص۴۷۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۷؛ ترجمه ←

شروع می‌شود که وقتی حسین بن علی‌ﷺ در روز عاشورا کشته شد، هر سنگ که از زمین برداشتند دیدند جای سنگ پر از خون است[۱] تا بعد کم‌کم دامنهٔ سخن به این‌جا می‌رسد که از آسمان قطره قطره خون می‌بارید.[۲] این کلماتی است که از آنجا

→

امام حسین، ابن عساکر، ص۳۵۷؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص۱٤٦؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲: (مطرت السماء ماء)؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ محاضرات و المحاورات، سیوطی، ص۷۹؛ مواهب اللدنیه، قسطلانی، ج۳، ص۱۳۹.

همچنین: «لقد مطرت[امطرت] السماء دما بقي أثره في الثياب [مدة] حتى تقطعت.» هنگام کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] مدت زمانی آسمان خون می‌بارید و اثر این خون در لباسها به جا ماند تا این که بارش خون قطع شد.

منابع اهل تسنن: نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲٤۷(با اندکی تفاوت)؛صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۲۰.

۱. «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي[اعلمتني] أَيُّ عَلَامَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ قُلْتُ لَمْ تُرْفَعْ حَصَاةٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِنِّي وَ إِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لقرينان[قريبان].»؛ زهری گوید که عبد الملک مروان به من گفت: به من خبر بده که چه نشانه ای در روز کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] اتفاق افتاد؟ گفتم: که هیچ سنگی را در بیت المقدس بر نداشتند مگر این که در زیر آن خون تازه یافت شد. پس عبد الملک گفت: من و تو در این حدیث و گفتار قرین و مثل هم هستیم. معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۹؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٦ (هیثمی گوید: رواه الطبرانی و رجاله ثقات)؛ کفایة الطّالب، کنجی شافعی، ص٤٤٤.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس دوم، ص۹۵، عنوان: جوشیدن خون تازه از زیر هر سنگ

۲. «...عن أبي القاسم مؤذن بني مازن عن عبيد المكتب عن إبراهيم النخعي قال: لما قتل الحسين احمرت السماء من أقطارها ثم لم تزل حتى تقطرت فقطرت دما.» بغیة الطلب، ابن العدیم، ج٦، ص۲٦۳٦.

همچنین: «إنّ الشّمر الكافر لمّا شال الرّأس الشّريف في رمح طويل قائلا: و اللّه قد ابنت رأسك و اعلم أنّك ابن بنت رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله، و خير النّاس جدّا و أبا و أمّا و خالا و عمّا، و كبّر هذا الكافر و كبّر العسكر ثلاث تكبيرات، زلزلت الأرض و أظلمت السّماوات و قطر السّماء دما و نادى مناد من السّماء: قتل و اللّه الإمام، ابن الإمام، أخو الإمام، قتل و اللّه الهمام ابن الهمام الحسين بن عليّ بن أبي طالبﷺ». أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۲۹.

شروع می‌شود و تا به اینجا می‌رسد. تمام ناقلان هم از آن سرشناسان دانشمندانند که اصلاً هیچ یکشان قابل انکار نیستند تا برسد به مجموعشان.

حقیقت باریدن خون از آسمان و جوشیدن خون از زمین

همهٔ این‌ها را که توجّه کردید آن‌وقت یک مطلب اینجا پیش می‌آید و آن این است که از نظر علمی خون باریدن از آسمان یعنی چه؟ خون جوشیدن از زمین یعنی چه؟

خون یک مایع مخصوصی است و ترکیب طبیعی دارد. کسانی‌که تشریح بدن و وظائف اعضاء را خوانده‌اند و ترکیب خون را می‌دانند، می‌گویند خون یک مادّهٔ مخصوصی است که گلبول‌های سفید و گلبول‌های قرمز آن را تشکیل می‌دهد و در عروق حیوان زنده یک مسئولیّت اساسی و حیاتی را انجام می‌دهد و آن این است که از نظر قانون طبیعی و تکوینی باید در بدن حیوان زنده جاری باشد.

بر اساس قانون طبیعی معنی ندارد که از خاک خون بجوشد. روی عوامل طبیعت به هیچ منطق سازگار نیست؛ یعنی تمام قدرت عالم جمع بشود، قضیّهٔ تولید شدن خون در خاک یا ریختن خون از آسمان ممکن نیست.

گسستن شیرازهٔ قوانین خلقت، در شهادت رکن ارکان عالم وجود

پس مطلبی که این‌جا معلوم می‌شود این است که دستگاه مدبّر عالم، یعنی آن سازمان چرخانندهٔ وجود، آن دستگاهی که نظام را اداره می‌کند، در مقابل مصیبت حادثهٔ شهادت قطب اقطاب عالم امکان و رکن ارکان عالم وجود، یعنی امام ابوعبدالله حسین بن علی ارواحنا لتراب مقدمه الفدا اصلاً قوانین عالم طبیعت را به هم زده و در روز عاشورا در اثر این حادثهٔ بزرگ و در اثر این مطلب عظیم که مهم‌ترین گوهر خلقت و نتیجهٔ آفرینش به یک چنین حادثه‌ای گرفتار شده اصلاً سنن طبیعت تغییر کرده و شیرازهٔ قوانین خلقت از هم گسسته است.

انقلاب ناگهانی در نظام وجود در واقعهٔ عاشورا

این یک مطلبی است که از نظر علمی هر انسانی را عاجز و بیچاره می‌کند. معنای این مطلب این است که در فاجعهٔ عاشورا واقعه‌ای ظاهر شده و نمود کرد، مانند داستان قیام موسی بن عمران ﷺ و اژدها شدن عصا[۱] و منقلب شدن رود نیل به خون.[۲] همانطور که در قضیّهٔ عیسی بن مریم ﷺ احیاء موتی، ابراء اکمه و ابرص و تکلّم بچّهٔ سه روزه پیدا شد.[۳] همانطور که در زمان پیغمبر خاتم ﷺ باز آن اراده و مشیّت، این قوانین را تغییر داد و نظام عالم تغییر کرد. پس معلوم می‌شود، همچنان

---

۱. ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴾. پس [موسی ﷺ] عصایش را افکند و بناگاه اژدهایی آشکار شد. الأعراف(۷): ۱۰۷.

همچنین: رجوع شود به مجلس دوم: ص۹۷، عنوان: معجزهٔ عاشورا در نظام هستی

۲. «فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يُخَلُّوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَوَّلَ اللَّهُ مَاءَ النِّيلِ دَماً فَكَانَ الْقِبْطِيُّ يَرَاهُ دَماً وَ الْإِسْرَائِيلِيُّ يَرَاهُ مَاءً فَإِذَا شَرِبَهُ الْإِسْرَائِيلِيُّ كَانَ مَاءً وَ إِذَا شَرِبَهُ الْقِبْطِيُّ كَانَ دَماً فَكَانَ الْقِبْطِيُّ يَقُولُ لِلْإِسْرَائِيلِيِّ خُذِ الْمَاءَ فِي فَمِكَ وَ صُبَّهُ فِي فَمِي فَإِذَا صَبَّهُ فِي فَمِ الْقِبْطِيِّ تَحَوَّلَ دَماً فَجَزِعُوا جَزَعاً شَدِيداً، فَقَالُوا لِمُوسَى لَئِنْ رَفَعَ اللَّهُ عَنَّا الدَّمَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الدَّمَ غَدَرُوا وَ لَمْ يُخَلُّوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيل...» تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۲۳۸؛ تفسیر اصفی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۹۷؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۲۳۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص۵۷۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۱۱۲.

۳. ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آن گاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من، از گِل، [چیزی] به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی، و به اذن من پرنده‌ای می‌شد، و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی و آن گاه که [آسیب] بنی اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجّتهای آشکار آورده بودی - از تو باز داشتم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: این [ها چیزی] جز سحر آشکار نیست. المائدة (۵): ۱۱۰.

که هنگام قیام ابراهیم علیه السلام به حکم ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾[۱] اصلاً حرارت از آتش سلب شده و قانون طبیعت در آنجا شکست خورده، در زمان حادثهٔ عاشورا هم یک انقلاب ناگهانی و یک وضع جهشی در نظام وجود پیدا شده است. معلوم می‌شود همان اراده‌ای که در زمان قیام موسی بن عمران علیه السلام در دستگاه فرعون رود نیل را در دهان قبطی‌ها به خون مبدّل کرد،[۲] همان اراده در واقعهٔ حسین بن علی علیهما السلام سنّت خلقت را تغییر داده است.

دگرگونی قوانین طبیعت در عوالم علوی و سفلی در بعثت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

البتّه در قضیّهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام و در قضیّهٔ حضرت موسی علیه السلام و در قضیّهٔ حضرت عیسی علیه السلام در نظام قوانین طبیعت در کرهٔ زمین تغییر پیدا شد. اما در زمان بعثت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله چون آن بعثت، بعثت ختمیّه بود و چون موقعیّت اسلام اصلاً موقعیّت دیگری بود و نسبت اسلام و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله به تمام ادیان و پیغمبران علیهم السلام نسبت شمس به کواکب بود.

اخترانی که به شب در نظر ما آیند　　پیش خورشید محال است که پیدا آیند

این است که در قضیّهٔ پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله خدا قوانین طبیعت را خنثی کرد؛ هم در زمین و هم در آسمان و این بود که یک حادثه اتّفاق افتاد که در زمان هیچ پیغمبری اتّفاق نیفتاده بود. از یک طرف در زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سنگریزه به سخن آمد[۳] ۰۳

---

۱. گفتیم: «ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش». الأنبیاء (۲۱):۶۹.

۲. رجوع شود به صفحهٔ قبل.

۳. أَنَّهُ صلی الله علیه و آله أَخَذَ الْحَصَى فِي كَفِّهِ فَقَالَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». خرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۱، ص۱۲٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۳۷۹.

همچنین اهل تسنن در کتبشان بابی دارند تحت عنوان تسبیح گفتنِ سنگریزه در دستان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معجزات دیگر ایشان؛ رجوع شود به: عیون الأثر، ابن سید الناس، ج۲، ص۳٦۰؛ نهایة الأرب، نویری، ج۱۸، ص۳۲۱؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۱، ص۲۳۵؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج۱، ص۸۲؛ بدایة و ←

و از یک طرف به اشارهٔ پیغمبر ﷺ ماه دو نیمه شد و بـه هـم وصـل شـد[۱] ؛* پـس در بعثت پیغمبر خاتم ﷺ قوانین طبیعی هم در عالم سِفلی هم در عالم عِلوی[۲] بـه ارادهٔ غیبی تغییر کرد تا عظمت این واقعه را نشان بدهد.

تغییر قانون خلقت در آسمان و زمین، در واقعهٔ عاشورا

به شهادت تمام این اسطوانه‌های اهل سنّت، این مطلب در واقعـهٔ عاشـورا اتّفـاق افتاد، یعنی قانون خلقت هم در زمین و هم در آسمان تغییر کرد. در زمـین چـه جـور تغییر کرد؟ در آسمان چه جور تغییر کرد؟ بزرگان علمای اهل سنّت در واقعهٔ عاشـورا کلماتی را به طور مسلّم نقل کرده‌اند و قضیّه را غیر قابل مناقشـه تلقّـی کرده‌انـد. ایـن قضایا آن قدر روشن بوده که دم نزده‌اند. آنان که اهل نظر و فکرنـد، اوج مطلـب را بـه

→
النهایه، ابن کثیر، ج۶، ص۱۴۶؛ سبل الهدی و الرشاد، صـالحی شـامی، ج۹، ص۵۰۳ و ج۱۰، ص۲۷۳؛ فیض القدیر، منـاوی، ج۳، ص۲۵؛ فـتح القـدیر، شـوکانی، ج۳، ص۲۳۱؛ تفسـیر آلوسـی، آلوسـی، ج۷، ص۱۴۷؛ أضواء البیان، شنقیطی، ج۹، ص۱۰۶ و...

۱. «قَوْلُهُ ﴿وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ فَإِنَّ قُرَيْشاً سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً فَدَعَا اللَّـهَ فَانْشَـقَّ الْقَمَـرُ بِنِصْـفَيْنِ حَتَّـى نَظَرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ الْتَأَمَ فَقَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ». تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۳۴۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۳۵۱.

معجزه شق القمر توسط پیامبر ﷺ با عبارات متفاوت در این منابع نیز آمده است:

تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۹، ص۳۱۰؛ دُر النظیم، شامی عاملی، ص۱۳۱؛ تفسیر صـافی، فـیض کاشانی، ج۵، ص۹۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۲۱۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حـویزی، ج۵، ص۱۷۴؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۲، ص۵۲۸ و...

منابع اهل تسنن: مسند أحمد، أحمد بن حنبـل، ج۱، ص۳۷۷ و ج۳، ص۲۷۵ و ج۴، ص۸۲؛ صـحیح بخاری، بخاری، ج۴، ص۱۸۶ و ج۶، ص۵۲؛ صحیح مسلم، مسـلم نیشـابوری، ج۸، ص۱۳۲؛ سـنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۷۲(هذا حدیث حسن صحیح)؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۲، ص۴۷۲(و هو صحیح علی شـرطهما)؛ دُر المنثـور، سـیوطی، ج۶، ص۱۳۳؛ دیبـاج علـی مسـلم، سـیوطی، ج۶، ص۱۵۶ و...

۲. سلفی: عالم دنیا (عالم طبیعت). علوی: عالم ماوراء طبیعت.

حدّی بالا بردند که از آنچه من می‌گویم بیشتر بوده و مطالبی که نقل می‌نمایم، در مقابل عظمت این قضیّه ناچیز است و من بر اساس وظیفهٔ علمی‌ای که دارم فقط بعضی از آن کلمات را می‌گویم.

خورشید گرفتگی و تاریکی آسمان در سه شبانه روز

مثلاً اینان می‌گویند که در روز عاشورا خورشید گرفت.[۱] این مسأله از نظر قواعد نجومی برای کسانی که در هیئت و نجوم واردند، خیلی بُهت انگیز است که آفتاب در آن روز چنین حالی پیدا کند. از آن طرف قضیّه را که نقل نموده‌اند، بالاتر از این است. بزرگان دانایان سنّی می‌گویند: در قضیّهٔ عاشورا طوری شد که سه شبانه روز آسمان تاریک شد و مردم روز و شب ستاره‌ها را می‌دیدند.[۲] این چنین مطالب

---

۱. «قَالَ أَبُو قَبِيْلٍ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ كُسِفَتِ[انكسفت] الشَّمْسُ كَسْفَةً [حتى] بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا هِيَ»؛ ابی قبیل گفت، هنگامی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد خورشید گرفت [و آسمان چنان تاریک شد که] ستاره‌ها نمایان شدند تا جایی که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ در النظیم، یوسف بن حاتم شامی عاملی، ص۵۶۷؛ ذکری الشیعه، شهید اول، ج۴، ص۲۲۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۶.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۴؛ سنن الکبری، بیهقی، ج۳، ص۳۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۸؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۳؛ تلخیص الحبیر، ابن حجر، ج۵، ص۸۴؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۷(بیان هیثمی ذیل روایت: رواه الطبرانی و إسناده حسن)؛ المحاضرات و المحاورات، سیوطی، ص۴۰۵؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیثمی مکی، ص۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۳، ص۱۹.

و همچنین نزدیک به همین مضمون در این منابع: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲،ص۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۲؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۴۲؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲۶.

۲. «روی ابن لهیعة: عن أبي قبيل المعافري: أن الشمس كسفت يومئذ حتى بدت النجوم وقت الظهر... و أن الارض أظلمت ثلاثة أيام.» ابن لهیعه از ابی قبیل روایت می‌کند که: در روز کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] خورشید گرفتگی شد تا جایی که ستاره‌ها در وقت ظهر نمایان گشتند و زمین سه روز در ظلمت و تاریکی بود. بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۹.

←

در قضیهٔ عاشورا هست و همهٔ این‌ها سند زنده دارد و در هر محکمه‌ای هم با این سندهای زنده حاضریم.

عاشورا قیامت و محشر کبری

اینان باید بفهمند که شهادت امام حسین علیه‌السلام ورق خلقت را برگردانده و قیامت عاشورا، عالم را تکان داده است. پس عاشورا قیامت است. این سخنان که نوحه‌خوانها می‌خوانند، صحیح و درست است. منتها یک عدّه عوام نمی‌فهمند. این‌ها اگر داد بزنند: «زمان محشر کبری است امروز» یا بگویند: «زمان محشر کبری است امشب» اینها از روی علم می‌گویند نه روی جهل. اینها حرف‌های جاهلانه نیست. این‌ها حرف‌های عالمانه است. این‌ها همه سند دارد.

عدّه ای بی‌خبر خیال می‌کنند آنها کتاب و سنّت را فهمیده‌اند و از احادیث و تاریخ آگاهی دارند. از چه خبر دارید؟ اگر از فقهتان خبر دارید، بیایید. اگر از حدیثتان خبر دارید، بیایید. اگر از تاریختان خبر دارید، بیایید. اگر از تفسیرتان خبر دارید، بیایید تا مطلب روشن بشود. گفتگوی علمی که دعوا ندارد. بیایید تا روشن بشود که نادانی‌ها و جهالت‌ها کار را به جایی رساند که کم‌کم این سبک مغزان تصوّر کردند که اگر حسین بن علی علیه‌السلام این حرکت روز عاشورا را نمی‌کرد، بهتر بود.

همچنین: «عَنْ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو الْكِنْدِي قال حدثتني أُمُّ حَيَّان (امّ حبان) قَالَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ[علیه‌السلام] أَظْلَمَتْ عَلَيْنَا ثَلَاثا...» زید بن عمرو کندی نقل می‌کند اُم حیّان برای من این چنین حدیث کرد: روزی که حسین[علیه‌السلام] کشته شد ما سه روز در ظلمت و تاریکی بودیم. منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر [م. ۵۷۱]، ص۳۶۲؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۳۷؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۴؛ بدایه و النهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۹؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۴۲؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۰؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲۶(و أخرج البیهقی عن أم حبان قالت...)؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۴.

دستور رحمانی و قیام سبحانی

خود بخاری در تاریخش می‌نویسد که پیغمبر ﷺ فرمود: پسر من حسین ؑ در کربلا شهید می‌شود، به نصرتش بروید.[۱] پس این فرمان، فرمان الهی و این دستور، دستور رحمانی و این قیام، قیام سبحانی است. مطلب این نیست که امام حسین ؑ به منظور خلافت حرکت کرده است. خلافت پیش امام حسین ؑ چیست؟ خلافت به حسین بن علی ؑ شرف دارد، نه حسین بن علی ؑ به خلافت.

---

۱. في الإصابة:... قال البخاري في تاريخه، و البغوی و ابن السكين و غيرهما: عن أشعث بن سحيم، عن أبيه عن أنس بت الحارث، قال: سمعت رسول اللّه يقول: إن ابني هذا - يعني الحسين- يقتل بأرض يقال لها كربلاء فمن شهد ذلك منكم فلينصره. ينابيع الموده، قندوزی، ج۳، ص۸.

همچنین: ابونعیم اصفهانی و جمعی دیگر از مؤلفین شیعه و عامه، این روایت را در سندی که مشتمل بر بخاری است نقل نموده‌اند: «حدثنا منصور بن محمد بن منصور الوكيل الأصبهاني حدثنا إسحاق بن أحمد الفارسي قال حدثنا البخاري(محمد بن اسماعيل بن ابراهيم ابن المغيرة بن بردزبة) قال حدثني محمد صاحب لنا خراساني قال حدثنا سعيد بن عبد الملك بن واقد الجزري حدثنا عطاء بن مسلم الخفاف عن الأشعث بن سحيم عن أبيه عن أنس بن الحارث قال: سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه [و آله] و سلم يقول: إن ابني هذا - يعني: الحسين-يقتل بأرض [من] العراق، فمن أدركه منكم فلينصره، قال: فقتل أنس مع الحسين[ؑ].» انس بن حارث گوید از رسول خدا ﷺ شنیدم، می‌فرمود: پسرم حسین[ؑ]، در زمینی از حوالی سرزمین عراق به شهادت می‌رسد. کسی که او را در آن حال درک کند، باید او را یاری کند. پس انس بن حارث به همراه امام حسین ؑ به شهادت رسید. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۱۲۲؛ مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلی،ص۱۵؛ دُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۵۳۰ (فقتل أنس بن سحيم مع الحسين ؑ)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص۱۴۱.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوه، أبو نعیم الأصفهانی، ج۲، ص۵۵۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۳۴؛ أسد الغابه، ابن اثیر، ج۱، ص۱۲۳؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۴۶(خرجه الملا فی سیرته)؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۰۳؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۴۰ و ج۱۴، ص۱۴۸ (خرجه الحافظ أبو نعيم من حديث عطاء بن مسلم الخفاق: عن الأشعث ابن سحيم، عن أبيه، عن أنس بن الحارث).

امام حسین علیه‌السلام بر سینهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

حسین بن علی علیهماالسلام همان کسی است که بر آغوش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالا می‌رفت. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او می‌فرمود: بالا بیا، بالا بیا. وقتی این بچّه می‌آمد، پایش را روی زانوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گذاشت. این بچّه یک مجسّمهٔ علم بود. امام حسین علیه‌السلام می‌دانست جایگاه سینهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چقدر خطیر است و محضر چقدر عظیم است. امام حسین علیه‌السلام بچّه هم که بود می‌دانست از زانوی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالا رفتن خیلی مشکل است. امّا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باز می فرمود: «تَرَقَّ تَرَقَّ»[1] بیا بالا، بیا بالا، برای چه؟ تا او این پاهای کوچکش را بردارد و بگذارد روی شکم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد پاها را بگذارد روی سینهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرش اعظم و امام حسین علیه‌السلام قلب توحید

قلب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرش اعظم پروردگار است. سینهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حامل تمام اسرار خداست[2] و پیامبر می‌خواهد به دنیای علم بفهماند که تنها این بشر حق دارد، پایش

---

۱. «سمعت أبا هريرة يقول: أبصرت عيناي هاتان، و سمعت أذناي رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم، و هو آخذ بكفي حسين[علیه‌السلام]، و قدماه على قدم رسول الله صلّى الله عليه [و آله] و سلم و هو يقول: ترقّ عين بقّه. قال: فرقى الغلام حتى وضع قدميه على صدر رسول الله صلى الله عليه [واله] و سلم، ثمّ قال له رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: افتح فاك، ثم قبّله، ثم قال: اللّهمّ أحبّه، فإنّي أحبّه». ابو هریره گفت: با دو چشمم دیدم و با دو گوشم شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دو کف دست حسین علیه‌السلام را گرفت و قدمهایش را روی قدمهای خود جای داد و فرمود: «ترقّ ترقّ عین بقّة» بالا بیا بالا بیا. کودک به فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بالا می‌رفت تا قدمهایش را روی سینه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهاد، سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حسین علیه‌السلام فرمود: دهانت را بگشای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دهانش را بوسید و فرمود: خدایا! حسین را دوست بدار که من او را دوست می‌دارم. ادب المفرد، بخاری، ص۶۲؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج۱، ص۳۹۷؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۵۷۲؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۲۲؛ الجوهرة فی نسب الإمام علی و آله، بری، ص۴۰؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۴۷۶؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۱.

۲. رجوع شود به مجلس دوم، ص۱۰۶، عنوان: امام حسین علیه‌السلام صاحب تمام اسرار الهی، پی نوشت۳.

را روی سینهٔ من گذاشته و قدم روی قلب من بگذارد و این همان کسی است که قلب توحید و قلب اسلام است و غرض از بعثت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام را زنده می‌کند.

تأثیر شهادت امام حسین علیه‌السلام در تمام خلقت

حالا که مطلب به اینجا رسید خوب توجّه کنید پس شهادت امام حسین علیه‌السلام در تمام عالم خلقت تأثیر کرد هم در زمین تأثیر کرد و هم در آسمان تأثیر کرد. شهادت امام حسین علیه‌السلام در آفاق تأثیر کرد[۱] در انفس تأثیر کرد ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ﴾[۲]

استمداد از علم ماوراء طبیعت و حکمت علیا در تبیین واقعهٔ کربلا

قضیّه از نظر علمی روی قوانین طبیعی نیست، یعنی علم تشریح و علم فیزیولوژی یا وظائف الاعضاء با قواعد علمی‌اش، نمی‌تواند مطلب را توضیح دهد. علم ماوراء طبیعت و فلسفهٔ اولی باید در این مطلب نظارت کند. هر مطلبی در یک منطقه‌ای از علم باید رسیدگی بشود. این مطلب اصلاً در محدودهٔ رسیدگی کتب تشریح و وظائف الاعضاء نیست. این مطلب در محدودهٔ دید علماء طبیعی و قوانین طبیعت نیست. اینجاست که باید ازمتافیزیک یعنی ماوراء طبیعت مدد گرفت؛ نه از عالم فیزیک و طبیعت. اینجاست که باید از حکمت علیا مدد گرفت؛ نه از حکمت سُفلی. اینجاست که باید از فلسفهٔ اُولی و قواعد اساسی وجود استمداد کرد و قضیّه در آن منطقه باید حل بشود که این مطلبی که اتّفاق افتاده در اثر چیست؟

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۲، پاورقی۱.

۲. به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های [گوناگون] و در وجود خودشان نشان خواهیم داد. فصّلت (۴۱): ۵۳.

حکومت ارادهٔ مسبّب الاسباب بر قوانین عالم طبیعت

در اثر این است که آن اراده‌ای که عالم را ساخته و قوانینش را بر عالم حاکم کرده و موجودات عالم را تحت حکومت آن سنن قرار داده، همان دستگاه یک سنّت شکن دارد که «دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن». در اثر حکومت آن دستگاه که ارادهٔ مسبّب الاسباب است، اسباب طبیعت در روز عاشورا به هم می‌خورد و در اثر به هم خوردن اسباب طبیعت، یک امر غیر طبیعی در عالم جاری می‌شود.

سرخ شدن آفاق و جوشیدن خون از زمین در عاشورا

این‌جا ابن جوزی به قدر عقل خودش در مطلب وارد می‌شود. ابن جوزی یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت است. او می‌گوید چه شد که در شهادت امام حسین علیه‌السلام از آسمان خون بارید؟ چه شد که در شهادت امام حسین علیه‌السلام از زمین خون جوشید؟ چه شد که در شهادت امام حسین علیه‌السلام آفاق سرخ شد؟[1] بعد وارد تحقیق مسأله می‌شود. این مرد دانشمند این‌جور تحقیق می‌کند و می‌گوید: این قضیّه عجیب نیست.

اعتراف ابن حجر به باریدن خون بر در و دیوار

حتّی ابن حجر مکی که متعصّب‌ترین عالم سنی است، او هم نوشته که در شهادت امام حسین علیه‌السلام عالم تکان خورد و نظام تغییر کرد و در شهادت سیّدالشهدا حسین بن علی علیهماالسلام خون بر در و دیوار بارید[2] او هم این را می‌گوید. این مطلب

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۷، عنوان: سرخی آفاق تا شش ماه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام

۲. «في روایة أنه مطر کالدم علی البیوت و الجدر بخراسان و الشام و الکوفة.» بارانی همانند خون بر خانه‌ها و دیوارها در خراسان و شام و کوفه بارید.

منبع اهل تسنن: صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۴.

←

قهراً باید رسیدگی بشود. معلوم می‌شود قضیّه دیگر قابل انکار نیست. مطلب چیست؟

نمایان شدن غضب پروردگار به صورت سرخی عالم

ابن جوزی می‌گوید: وقتی آدمی غضب می‌کند، اثر غضب عبارت است از حُمره در چهره. وقتی آدم غضبناک می‌شود صورت سرخ می‌شود. این اثر غضب انسان است. خوب دقّت کنید، چنانکه آدمیزاد وقتی غضبناک شد، غضبش با سرخی صورتش نشان داده می‌شود، پروردگار اقدس و اعلی و اکبر و اعظم است از این‌که غضبش مانند غضب یک مخلوق نمایش پیدا کند. این است که غضب پروردگار به صورت سرخی تمام عالم نمایان شد. این نمایش غضب خدا بود.[1] انصافاً این مرد عجب شیرین حرف زده و چه اندازه پخته سخن گفته است.

ابن جوزی می‌گوید اگر آفاق خون شد، نکته‌اش این است که وقتی بشری چون شما از یک حادثهٔ ناگوار و غیر مترقّبه ناراحت می‌شوید، صورت و پیشانیتان سرخ می‌شود و چهرهٔ شما دگرگون می‌شود و بعد هم اندامتان به لرزه می‌افتد و دست و پای شما می‌لرزد. این مظهر غضب شماست. وقتی حضرت ربّ اعلی جلّ و عَلا هم خواست غضبش را در این واقعهٔ کبری که مهم‌ترین جنایت عالم است نشان بدهد، به این صورت نشان داد و از آن ارادهٔ غیبی که ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾[2] عالم را به لرزه آورد. خداوند خواست بفهماند: ای بشر! همچنان که هر

همچنین: «قال حصین فلما قتل الحسین[ع] لبثوا شهرین أو ثلاثة کأنما تلطخ الحوانط[لطخ الحائط- تلطخ الحیطان] بالدماء ساعة[ما] تطلع الشمس حتی ترتفع.»

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص٢٩٦؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٩٠؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٣٩؛ بدایة والنهایه، ابن کثیر، ج٨، ص١٨٥؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج٢، ص٨٤٢؛ جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی، باعونی شافعی، ج٢، ص٢٩٦.

١. رجوع شود به مجلس اول، ص٣٠، عنوان: سرخ شدن آفاق، ظهور غضب الهی

٢. خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست. الرّعد (١٣): ٣٩.

کسی وقت غضب بدنش می‌لرزد، ببین غضب من در شهادت حسین علیه السلام به کجا رسیده که عالم را لرزاندم.

لرزیدن زمین جلوهٔ غضب خدا

این است که زینب کبری علیها السلام نگاه کرد و دید سر بریده بالای نیزه است، امّا زمین دارد می‌لرزد[1] ۰۹ این لرزه جلوهٔ غضب خداست. آن سرخی در آفاق و آن حمره، نمایش و مَثَلی است برای غضب حضرت ربّ الارباب پس این مطلب تمام شد.

تا اینجا بحث ما روی دو مطلب تمام شد: یک مطلب از نظر نقل، و یک مطلب از نظر تحقیق. چون بحث علمی باید روی دو پایه استوار بشود: یکی روی نقل درست و یکی روی موشکافی نقل و تحقیق در قضیّه.

امّا در مقام نقل، من از مهمترین ارکانی که روات و حفّاظ تواریخ و سِیَر و احادیث‌اند، نام بردم. در میان این عده که امشب نام بردم از مفسّرین هستند. در میان این عدّه که گفتم از محدّثین هستند، در میان این عدّه که گفتم از مورّخین هستند. در میان این عدّه که گفتم از رجالیّین و منقّدین هستند، در میان این عدّه که گفتم از اُدبا هستند. در میان این عدّه که گفتم از حکماء هستند. در میان این عدّه که گفتم از

---

۱. «و تزلزلت الأرض و أظلم الشّرق و الغرب، و أخذت النّاس الرّجفة و الصّواعق.» روایت است که بعد از شهادت آن حضرت، زلزله عظیم در زمین ایجاد شد و شرق و غرب عالَم سیاه شد و باد مخوف وزید و از آسمان صداهای مهیب [شنیده شد]. مقتل أبی مخنف (المشهور)،ص۹۳؛ دمعة السّاکبه، بهبهانی، ج٤، ص٣٥٤.

و همچنین: « قال ابومخنف:...ثمّ إنّ الملعون قطع الرّأس الشّریف المبارك، و کلّما قطع منه عضوا یقول: «یا جدّاه! یا محمّداه! یا أبا القاسماه! و یا أبتاه! یا علیّاه! یا أمّاه! یا فاطماه! أقتل مظلوما، و أذبح عطشانا، و أموت غریبا. فلمّا اجتزّه و علاه علی القناة کبّر و کبّر العسکر ثلاث تکبیرات و تزلزلت الأرض و اظلمت الدنیا، و أمطرت السماء دما عبیطا، و ینادی في السماء: قتل و الله الحسین بن علي بن أبي طالب، قتل و الله الإمام ابن الإمام، قتل الأسد الباسل، و کهف الأرامل». ینابیع المودّه، قندوزی، ج۳، ص٤.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۹۲، پاورقی۲.

فقهاء هستند؛ یعنی از تمام شعب علمی اهل سنّت رجالی را به میان آوردم و از تمام اینان نقل کردم. پس دیگر کار در نقل مطلب تمام است.

بعد به تحقیق مطلب رسیدیم، خودم در مطلب یک تحقیقی دارم که چون نمی‌خواهم از غیر دانایان سنّی حرف بزنم آن را امشب نمی‌گویم تا این مجلس از اول تا به آخر از عامّه باشد. این است که تحقیق قضیّه را هم باز از خود آنان گفتم.

احتجاج بر عامّه با روایات بیان شده

حال وقت احتجاج است. حال وقت نتیجه گرفتن است. حال وقت آن است که با این دانایان و با این رجال علم و با این مردم پخته با یک بیان علمی حرف بزنم که آنان غیر از بقیّه هستند. آنان اهل فکرند. طبقهٔ علما و دانشمندان غیر از مردم عوامند.

وقت آن است که به این طبقه بگویم: ای دانشمندان! امروز این مطالب در دسترس است اگر بخواهید می‌توانید رجوع کنید و از نظر تحقیق هم با شما سخن گفتم.

اشک نریختن و نلرزیدن در مصائب امام حسین علیه السلام، تخلّف از اراده خدا

اگر مطلب این است و در شهادت امام حسین علیه السلام خدا خواست که عالم بلرزد، پس ما هم باید بلرزیم. اگر ما در این مصیبت نلرزیم، از ارادهٔ خدا تخلّف کردیم. در شهادت امام حسین علیه السلام خدا خواست آسمان خون بگرید، اگر ما اشک نریزیم، از آیین خدا تخلّف کردیم.

آنکه می‌گوید: عزا و گریه در دستگاه امام حسین علیه السلام بدعت است، اگر قدرت دارد با منطق و بیان علمی اثبات کند. حساب، حسابِ علم و استدلال است. حساب علم و استدلال، یک حساب مقدّس جهانی و یک حساب مقدّس اسلامی و یک حساب مقدّس قرآنی است. ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾[1]

---

۱. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید. البقرة (۲): ۱۱۱.

تقصیر ما در گریهٔ اندک بر امام حسین علیه‌السلام

پس ما امشب فقط باید یک معذرت بخواهیم آن معذرت چیست؟ آن معذرت این است که بگوییم: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! ما مقصّریم. ای دستگاه قرب! ما سراپا تقصیریم که بر حسین بن علی علیهماالسلام این اندازه گریه کردیم. بر ما ببخشید ما دیگر بیش از این، قیمت و ارزش نداریم؛ لذا گریهٔ ما باید همین اندازه باشد.

گریهٔ صبح و شام امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و غبار غم بر عالم هستی

اما امام زمان حجّة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌گوید: ای جدّ بزرگوار! صبح و شب بر شهادت تو گریه می‌کنم.[۱] او هر صبح و هر شب گریه می‌کند و باید هر صبح و هر شب گریه کند، «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَة».[۲] از وقتی سر حسین علیه‌السلام بالای نیزه رفت،[۳] غبار غم بر باطن هستی نشست و این غبار غم شسته نخواهد شد مگر در آن وقتی‌که خدا وعده داده ﴿وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا﴾[۴] ۱۰.

---

۱. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه: «فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأَسُّفاً وَ تَحَسُّراً عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفاً، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الِاكْتِيَاب»؛ صبح و شب برای تو ناله می‌کنم و به جای اشک بر تو خون می‌گریم؛ به خاطر حسرت خوردن بر تو و از روی تاسف و بلایی که بر تو وارد شده و از روی اندوه و حزن بر تو. تا این‌که از غم مصیبت‌ها و غصه ناراحتی بمیرم. المزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۰۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۳۸.

۲. امام حسین علیه‌السلام ضمن روایتی فرمودند: «سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَة»؛ از جدم پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود: باید به هر کسی به قدر معرفتش عطا کرد. جامع الأخبار، شعیری، ص۱۳۷؛ معارج الیقین، شیخ محمد سبزواری، ص۳۸۱ – ۳۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۱۹۶ – ۱۹۷.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۲۶.

۳. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۷۲، پاورقی۱.

۴. و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم. الإسراء(۱۷): ۳۳.

هدف امام حسین علیه‌السلام از کشته شدن

امام حسین علیه‌السلام کشته شد و کشته شدن او برای هیچ هدفی نبود الّا یک هدف؛ آن هدف چه بود؟ آن هدف، خداست. آن هدف، رضای خداست. امام حسین علیه‌السلام کشته نشد مگر برای این‌که توحید زنده شود. یکی از اهداف امام حسین علیه‌السلام از شهادت این بود که ذکر خدا عَلَم بشود. «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ»[1] یکی از اهداف امام حسین علیه‌السلام از شهادت این بود که شراب و قمار برافتد و به جای شراب و قمار، قرآن و نماز و علم و حکمت و معرفت بیاید.[2]

نام مقابله کنندگان با اهداف امام حسین علیه‌السلام، در طومار عمر سعد

آن طبقات مردم که الآن در شکستن هدف امام حسین علیه‌السلام می‌کوشند، آن مردمی که در شکستن نماز می‌کوشند، یقین بدانند که باید اسمشان را در طومار عمر بن سعد پیدا کنند؛ چرا که سیّدالشهدا علیه‌السلام کشتهٔ هدف است. امام حسین علیه‌السلام برای خاطر جسمش و برای خاطر مالش کشته نشده است. امام حسین علیه‌السلام به عشق خدا و به عشق اسم خدا و به عشق دین خدا کشته شده است.

نام خدمت گزاران به دین، در طومار حسینی

هر کس امروز به دین خدمت کند، اسمش را در طومار حسینی بنویسند. هرکس به گفتارش، به رفتارش، به قدمش، به قلمش، به عملش، کوچک‌ترین صدمه‌ای به دین بزند، اسمش را در دفتر مخالفین سیّدالشهدا علیه‌السلام پیدا کند. جنگ، جنگ حق و

---

۱. فرازی از زیارت نزد رأس امام حسین علیه‌السلام: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ و آتَيْتَ الزَّكَاةَ و أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ و نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ و جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ.» کافی، ج۴، ص۵۷۸؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۱۱۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۲ و...

۲. رجوع شود به ص۲۳، عنوان: شهادت امام حسین علیه‌السلام حیات اسلام و توحید و احیای روح انبیا علیهم‌السلام

باطل است. جنگ، جنگ کفر و اسلام است. جنگ، جنگ عدل و ظلم است. جنگ، جنگ امانت و خیانت است. جنگ، جنگ غیرت و بی‌غیرتی است. جنگ، جنگ حقیقت و مجاز است. جنگ، جنگ دنیا و آخرت است.

ترک حجاب بانوان و ترک نماز، باعث حذف نام از دفتر امام حسین علیه‌السلام

مردها باید متوجّه باشند. زنانی که ادّعا می‌کنند ما کنیزان حسینیم و ما ربطی به آن دستگاه نداریم، این زنان باید بدانند اگر با سر لخت و بدن برهنه در کوچه آمدند، این‌ها به قدم اوّل اسمشان را از این دفتر قلم می‌زنند. چرا؟ چرا که قیام امام حسین علیه‌السلام برای حفظ احکام الهی و اقامهٔ حدود و احکام قرآن است. قرآن چیست؟ قرآن این است: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ﴾[1] این قرآن است. و قیام امام حسین علیه‌السلام برای اقامهٔ احکام الهی و حفظ این آیه است. آن زنی که به آن وضع فریبنده بیرون می‌آید، این زن، حسین بن علی علیه‌السلام را غضبناک می‌کند. او باید خود را فردای قیامت برای حساب آماده کند.

آن جوانی که تارک الصلوة است، شب صبح می‌شود و صبح شب، و پیشانی برای خدا روی خاک نمی‌گذارد، آن جوان باید بداند که یکی از اهداف قیام امام حسین علیه‌السلام اقامهٔ ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾[2]

---

۱. به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است. * و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیداست. و باید روسری خود را بر گردنِ خویش [فرو] اندازند. النّور (۲۴): ۳۰- ۳۱.

۲. نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره مورد مشاهده است. الإسراء (۱۷): ۷۸.

است. یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام اقامهٔ ﴿وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾[۱] است. یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام اقامهٔ ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾[۲] است.

اگر به اهل دین و آیین راه ندارید، یقین بدانید به امام حسین علیه السلام راه ندارید و هرچه زودتر فکری کنید. تصوّر نکنید راه پیدا کردن به امام حسین علیه السلام مشکل است.

دعوت گنه‌کاران و اهل معصیت به دستگاه امام حسین علیه السلام

هر کس هستی، هر کاره هستی، بیا! اگر زنی بودی که تا کنون بی‌پردهٔ حجاب بودی، امشب بیا! اگر مردی بودی که تا امشب تارک الصّلوة و شراب خوار بودی، امشب بیا! هر کاره که هستی بیا!

نا امید مباش که اگر از آن طرف مطلب این‌قدر شدید است، از این طرف امام حسین علیه السلام دریای بی‌پایان رحمت واسعه است. او کسی است که چهرهٔ حرّ بن یزید ریاحی را به مشتی آب شست، و بعد فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ أُمُّكَ».[۳] ۱۱.

---

۱. و با رکوع کنندگان رکوع کنید. البقرة (۲): ۴۳.

۲. به راستی که مؤمنان رستگار شدند همانان که در نمازشان فروتنند. المؤمنون (۲۳): ۱ و ۲.

۳. پس از رفتن حر به میدان و مجروح شدنش امام علیه السلام بر بالین او آمد در حالیکه رمقی داشت، و از بدن او خون جاری بود خاک از چهرهٔ او پاک کرد و خطاب به او فرمودند: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ أُمُّكَ حُرّاً [وَ أنتَ الحُرّ] فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ»: لهوف، سید ابن طاووس، ص۶۲؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۹۱.فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۰۲؛ روضة الصفا، میرخواند، ج۳، ص۱۵۳؛ حبیب السیر، خواند امیر، ج۲، ص۵۲.

و به این عبارت: «بَخٍ بَخٍ يَا حُرُّ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ»: امالی، شیخ صدوق، ص۲۲۳؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۱۹.

همچنین: پس از آنکه به میدان رفت و به مقام شهادت رسید: «و اجتزّوا رأسه و رموه نحو الإمام، فوضعه في حجره و هو يبكي و يمسح الدّم عن وجهه: «و اللّه ما أخطأت أمّك إذ سمّتك حرّا، فأنت و اللّه حرّ في الدّنيا و سعيد في الآخرة». مقتل ابی مخنف (مشهور)، ص۷۹؛ اسرار الشهاده، دربندی، ص۲۷۹؛ ینابیع المودّه، قندوزی، ج۳، ص۷۷.

←

شما مردم هم از مرد و زن امشب بیایید و بگویید: یا اباعبدالله علیه السلام! ما یک عهد مخلصانه با تو می‌بندیم. اگر نمازخوان نبودیم، از امشب دیگر اهل نمازیم. اگر شراب‌خوار بودیم، امشب دیگر لبمان را شستیم. لبی که حسین علیه السلام بگوید، دیگر به این چیزها آلوده نمی‌گردد. با امام حسین علیه السلام یک عهد مردانهٔ رندانه ببند. اگر تو مسلمانی ولی اهل آلودگی و فحشا بودی، یک مرتبه برگرد و بگو دامن ناپاک به دامن عصمت راه ندارد.

یا اباعبدالله علیه السلام! دامن ناپاکم را می‌آورم آن را بشوی تا گرهش بزنم به آن دامنی که ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[1] اگر گناه‌کاری بیا! اگر تارک الصلاتی بیا! اگر شراب‌خواری بیا! هر کاره هستی بیا! این درگاه، درگاه ناامیدی نیست، همه را می‌پذیرد و همه را می‌شوید و یک مهر می‌زند، همه پاکیزه بیرون می‌آیند.

دست به دامان امام حسین علیه السلام و رهایی از آلودگی‌ها

این را که می‌گویم یقین دارم و تردیدی در آن ندارم. به خود امام حسین علیه السلام قسم! این‌قدر این دستگاه در نزد خدا اعتبار دارد که هر آلوده‌ای امشب وارد این حسینیّه شده اگر او وساطت کند، پاکیزه بیرون خواهد رفت. همین‌جا بین خودت و

→

همچنین قبل از رفتن به میدان و اظهار ندامت و پشیمانی خدمت حضرت علیه السلام، امام حسین علیه السلام نامش را می‌پرسد و در جواب حضرت علیه السلام می‌گوید: «أنا الحرّ [بن یزید]» سپس حضرت علیه السلام اینگونه او را پاسخ دادند: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ أُمُّكَ، أَنْتَ الْحُرُّ إن شاء اللَّه فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ» و پس از آن اذن میدان گرفت و به شهادت رسید: تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۲۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۳؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۴، ص۲۹۴.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج۴، ص۳۲۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۵.

۱. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. الأحزاب (۳۳): ۳۳.

پروردگارت و امام حسین علیه السلام معامله‌ای کن. تو یک طرف، خدا یک طرف، واسطهٔ این معامله هم سر بریدهٔ پسر زهرا علیها السلام است. این وساطت در هر عصری هم برقرار است و الآن هم فریاد می‌زند: «هل من ناصر ینصرنی؟ هل من معین یعیننی؟ هل من ذابّ یذبّ عن حرم الرسول؟»[1] [12]. به شما جوانان می‌گوید: «هل من ناصر ینصرنی؟». به مسجد آمدن شما یاری سیّدالشهدا علیه السلام است. به شما زنان می‌گوید: «هل من ناصر ینصرنی؟». پرده داشتن شما یاری سیّدالشهدا علیه السلام است.[13]

ای خدمتگزاران حسین بن علی علیهما السلام! حال که آمده‌اید تا عهد ببندید و بگویید: یا اباعبدالله علیه السلام! ما آمدیم، اما پیش خدا آبرو نداریم، همین که بگویید: ما پیش خدا آبرو نداریم، فوراً دو دست بریدهٔ برادرش را به شما نشان می‌دهد و می‌گوید: این دو شاخهٔ ریحان را بگیرید و ببرید به در خانهٔ پروردگار.

انقلاب تمام مراتب هستی در شب و روز عاشورا

امشب، شب عاشوراست. فردا چه پیش می‌آید؟ کسی خبر ندارد. آیا طومار زندگی پیچیده بشود یا نشود. حوادث روزگار ضمانت ندارد. دیگر فردا شب، شب عاشورا پیدا نمی‌شود. دیشب، شب عاشورا نبود و فردا شب هم نیست. شب عاشورا منحصر به فرد است. روز عاشورا منحصر به فرد است. در شب و روز عاشورا تمام مراتب هستی منقلب است.[2] امشب قلب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای روی پریشان زینب

---

۱. «فلما کان الیوم العاشر و قتل أصحاب الحسین و جعل الحسین ینادي: ألا ناصر فینصرنا...» أعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی، ج۱، ص۴۵.

و همچنین: «نادی [الحسین بن علی علیه السلام] هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله بإغاثتنا هل من معین یرجو ما عند الله في إعانتنا فارتفعت أصوات النساء بالعویل. لهوف، سید ابن طاووس، ص۶۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص ۴۶؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص ۲۸۹.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۲.

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۲، پاورقی۱.

کبری علیها السلام می‌تپد. امشب قلب علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام می‌زند. امشب قلب امام هشتم علیه السلام مثل پروانه دور قبر شش گوشه می‌گردد. امشب تمام ارواح انبیا علیهم السلام متوجّه به حسین علیه السلام است. امشب شبی است که ارواح انبیا علیهم السلام اولیا علیهم السلام، شهدا، صدّیقین از ملأ اعلی برای زیارت امام حسین علیه السلام می‌آیند و خیمه می‌زنند.

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یا رب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است

عهد با امام حسین علیه السلام

یک چنین شبی همه آلوده آمده‌ایم. همه با او عهد ببندیم تا شسته بیرون برویم.

ای سینه زنانی که دستتان را برای امام حسین علیه السلام به سینه زدید! دیگر بعد از این مبادا این دست گناهی بکند. مبادا به ورق بخورد.

ای گریه کنندگانی که در این شب‌ها و روزها بر امام حسین علیه السلام اشک ریختید! این چشم پاک را دیگر به صورت بیگانگان آلوده نکنید.

ای زنانی‌که آمدید، این‌جا موی پریشانتان را به موی پریشان زینب کبری علیها السلام وصل کردید! بیدار باشید. دیگر این مو را به بیگانگان نشان ندهید. فرصت امشب را غنیمت بشمارید. ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾[1]

امید به دامنهٔ شعاع رحمت امام حسین علیه السلام

یا اباعبدالله علیه السلام! دل‌ها الآن آماده است. الآن وقت آن است که عنایتی کنید. الآن وقت آن است که نظری کنید. ای پسر زهرا علیها السلام! ما خیلی پستیم. تو خیلی بلندی. ما کجا و تو کجا؟

پای ما لنگ است و منزل بس دراز　　دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

---

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید. التّحریم (٦٦): ٨.

ذرّه کجا و آفتاب کجا! قطره کجا و دریا کجا! هر چه گفتم، غلط گفتم که تو از آن طرف بزرگتری؛ ما از این‌طرف پست‌تریم.

ای حسین بن علی علیه‌السلام! با همهٔ این گفتگوها فقط مطلبی که ما را امیدوار می‌کند، این است که دامنهٔ شعاع رحمت تو و دامنهٔ اشعّهٔ جود و کرم تو به قدری است که بر سر همهٔ گنهکاران سایه می‌اندازد.

بیست و پنج سفر پیادهٔ امام حسین علیه‌السلام به زیارت بیت الله الحرام

ای حسین بن علی علیه‌السلام! تو همان کسی هستی که تاریخ از زندگانی تو عکس‌برداری کرده و امروز به روزگار نشان می‌دهد؛ بیست و پنج مرتبه در عمرت با پای پیاده به زیارت بیت‌الله الحرام رفتی.[۱]

یا اباعبدالله علیه‌السلام! برادرت امام حسن علیه‌السلام این کار را کرد.[۲] تو هم خواستی مانند او

---

۱. «إِيَانَةَ ابْنِ بُطَّةَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُبَيْدٍ أَبُو عُمَيْرٍ لَقَدْ حَجَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام خَمْساً وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِياً وَ إِنَّ النَّجَائِبَ تُقَادُ مَعَه.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۱۹۳.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین علیه‌السلام، ابن سعد، ص۳۵؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج۱، ص۳۹۷؛ ترجمه امام حسین علیه‌السلام، ابن عساکر، ص۲۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۱۸۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۵۷۲؛ بدایه والنهایه، ابن کثیر، ج، ص۲۲۶.

۲. «قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام حَجَّ خَمْساً وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِياً وَ قَاسَمَ اللَّهَ تَعَالَى مَالَهِ مَرَّتَيْنِ وَ فِي خَبَرٍ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً عَلَى قَدَمَيْه». مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۸۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۳۳۹.

همچنین: «قال ابن عباس ما ندمت على شيء فاتني في شبابي الا اني لم أحج ماشيا و لقد حج الحسن بن علي[علیه‌السلام] خمسة و عشرين حجة ماشيا و ان النجائب لتقاد معه و لقد قاسم الله ماله ثلاث مرات حتى أنه يعطى الخف و يمسك النعل.»

منابع اهل تسنن: سنن الکبری، بیهقی، ج۴، ص۳۳۱؛ ترجمه امام حسن علیه‌السلام، ابن عساکر، ص۱۴۲؛ سیر اعلام النبلا، ذهبی، ج۳، ص۲۶۰.

به همین مضمون در منابع اهل تسنن: مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۶۹؛ احکام القرآن، جصاص، ج۳، ص۳۰۳؛ زاد المسیر فی علم تفسیر، ابن جوزی، ج۵، ص۲۹۰؛ عمدة القاری، عینی، ج۹، ص۱۳۰؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۲، ص۴۲۴.

گوشواره برای عرش معرفت باشی؛[۱] این است که تو هم بیست و پنج مرتبه با پای پیاده به کعبه رفتی و مقابلش اسب‌ها را می‌کشیدند تا بفهماند به مردم که این پیاده رفتن از ناداری و از ذلّت نیست؛ از عشق به پروردگار است که با پای پیاده به راه او می‌رود. اینجا پیاده می‌رفت. از آن طرف در مقابل محتشمان و صاحب منصبان و رجال حکومت آل ابوسفیان سواره راه می‌رفت. آن‌چنان که جلوهٔ جلالش همه را خیره می‌کرد.

عطای امام حسین علیه‌السلام

می‌دانید امام حسین علیه‌السلام که بوده؟ اگر می‌خواهید بدانید در خانهٔ که آمده‌اید و این درگاه، درگاه ناامیدی نیست. امام حسین علیه‌السلام آن کسی است که به بالین یک مریض به

---

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ شَنَفَا الْعَرْشِ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسْكَنْتَنِي الضُّعَفَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ؟ فَقَالَ اللَّهُ لَهَا: أَ لَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، قَالَ: فَمَاسَتْ كَمَا تَمِيسُ الْعَرُوسُ فَرَحاً»؛ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: همانا حسن و حسین علیهماالسلام دو گوشوارهٔ عرش خدایند، و بهشت به خدا گفت: بار پروردگارا! ناتوانان و مستمندان را در من جای داده‌ای!؟ خدای تعالی به او فرمود: آیا خوشنود نشوی که من ارکان تو را به حسن و حسین علیهماالسلام زینت بخشیدم؟ حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: پس بهشت از شادی همانند عروس به خود می‌بالید. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۷؛ ألقاب الرسول و عترته، من قدماء المحدثین، ص٤٦؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص١٦٥؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٣٢؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲،ص ۲۱٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٣، ص۲۷۵.

همچنین در منابع اهل تسنن: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «الْحَسَن وَ الْحُسَيْن شَنَفَا الْعَرْش و ليسا بمعلقين. [و إنّ النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم قال إذا [لما] استقر أهل الجنة في الجنة قالت الجنة يا رب وعدتني أن تزينني بركنين من أركانك قال ألم أزينك بالحسن و الحسين]». مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۱۵۵؛ مجمع الزواند، هیثمی، ج۹، ص١٨٤؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیثمی، ص۱۹۲؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج۱، ص۵۹۰؛ فیض القدیر، مناوی، ج۳، ص۵۵۱

و عبارت « الْحَسَن وَ الْحُسَيْن سموط العرش» در این منابع: معجم الاوسط، طبرانی، ج۱، ص۱۰۸؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۲، ص۲۳۵.

عیادت آمد تا به بالینش رسید، آن مریض یک آهی کشید. سیّدالشهدا علیه السلام فرمود: چرا آه می‌کشی؟ عرض کرد: آقا یک غمی به دل من است.

مرا دردی است اندر دل که گر گویم زبان سوزد

این غم من خیلی بزرگ است، برای آن غم، آه می‌کشم. پرسید: آن غم چیست؟ این درد که برای آن، آه می‌کشی چیست؟ گفت: شصت هزار مثقال نقره بدهکارم و می‌ترسم مرگم برسد و بار ذلّت دین[قرض] در دنیا و آخرت بر گردنم بماند. تا این کلمه را شنید، فرمود: غصّه نخور. دین تو از گردنت برداشته شد و به گردن من است. کار تمام است. من ضامن دین تو هستم. دیگر چه غصّه‌ای داری؟ مرد این کلمه را شنید؛ امّا کجا باور می‌کند که شصت هزار مثقال نقره ادا شود. امام حسین علیه السلام تا به آن نظر بینای ولایتش این مطلب را در اعماق قلب این مرد دید، یک‌مرتبه به غلامش رو کرد و فرمود: برو هر چه اندوخته داری جمع کن و بیاور که من از کنار این بستر حرکت نمی‌کنم تا جلوی چشم خودش قرضش را ادا کنم و او آسوده گردد.[1] ۱۴.

این است حسین بن علی علیهما السلام. وقتی هم راه می‌رفت، با حشمت تمام راه می‌رفت؛ یعنی روی نجیب‌ترین اسب‌های عربی با جلال و کبریائی که لایق سلطان دنیا و آخرت است، حرکت می‌کرد. جلوهٔ نبوّت و سلطنت هر دو به هم آمیخته و خداوند تمام محاسن را در این بشر جمع کرده است. «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»، تا آمد از میان رهگذر بگذرد، یک مشت فقیران بودند، نانی به صدقه تقسیم کرده بودند. سر سفره گرد هم نشسته بودند. دیدند موکب همایون امام حسین علیه السلام می‌آید. به لحاظ ادب یک تعارفی کردند که بی‌ادبی از آنان نباشد ولی کجا بشر باور می‌کند!

---

۱. «عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام عَلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَ هُوَ مَرِيضٌ وَ هُوَ يَقُولُ وَا غَمَّاهُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ مَا غَمُّكَ يَا أَخِي؟ قَالَ دَيْنِي وَ هُوَ سِتُّونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام هُوَ عَلَيَّ. قَالَ إِنِّي أَخْشَى أَنْ أَمُوتَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام لَنْ تَمُوتَ حَتَّى أَقْضِيَهَا عَنْكَ قَالَ فَقَضَاهَا قَبْلَ مَوْتِهِ.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۱۸۹؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۶۲.

یک وقت دیدند امام حسین علیه السلام به غلامش فرمود: زمام مرکب را نگه‌دار. سیّدالشهدا علیه السلام از مرکب پایین آمد. مردم حیرانند که سیدالشهدا علیه السلام می‌خواهد چه کار بکند؟ دیدند روی خاک‌های کوچه با آن جبّهٔ خز قیمتی دو زانو کنار فقیران بیچاره نشست. یک نگاهی به این سفره کرد و یک نگاهی به فقیران کرد و گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ پروردگار مردم متکبّر را دوست ندارد.[1]

سیرهٔ سید الشهدا علیه السلام راه سیاست مُدُن

این کاری که امام حسین علیه السلام کرد امروز می‌تواند دنیا را متحوّل نماید. بشریّت اگر از عمل سیّدالشهدا علیه السلام سرمشق بگیرد، یعنی مستکبرین قدرت، مستکبرین ثروت، از اسب قدرت و ثروت پیاده شوند، زانو به زانوی زیردستان و فقراء بنشینند، این آتش خانمان سوزی که در دنیا بین دو گروه شرق و غرب و بین طبقهٔ فقراء و اغنیاء پیدا

---

۱. عَنْ مَسْعَدَةَ قَالَ: «مَرَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام بِمَسَاكِينَ قَدْ بَسَطُوا كِسَاءً لَهُمْ وَ أَلْقَوْا عَلَيْهِ[و بين أيديهم] كِسَراً فَقَالُوا هَلُمَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ[هَلُمّ يا أبا عبد الله] فَثَنَى[فحول] وَرِكَهُ فَأَكَلَ مَعَهُمْ ثُمَّ تَلَا: ﴿إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ ثُمَّ قَالَ علیه السلام: قَدْ أَجَبْتُكُمْ فَأَجِيبُونِي قَالُوا: نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَامُوا مَعَهُ[إلى منزله فأطعمهم وسقاهم وأعطاهم و انصرفوا]حَتَّى أَتَوْا مَنْزِلَهُ فَقَالَ للرباب[يعني امرأته] أَخْرِجِي مَا كُنْتِ تَدَّخِرِين.[فقاموا معه]» امام حسین علیه السلام به گروهی از فقرا عبور کرد که عبای خود را گسترده بودند و چند پاره‌ای نان روی آن ریخته و مشغول خوردن بودند. آنان به امام حسین علیه السلام گفتند: یا بن رسول اللّه! بیا (با ما غذا بخور). امام علیه السلام نشست و با ایشان مشغول غذا خوردن شد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ یعنی خدا افراد متکبر را دوست ندارد. سپس به فقرا فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم، شما هم دعوت مرا اجابت نمائید! گفتند: اطاعت می‌کنیم یا بن رسول اللّه. آنگاه برخاستند و با آن حضرت وارد منزل امام حسین علیه السلام شدند. آن بزرگوار به حضرت رباب فرمود: آنچه را که ذخیره نموده‌ای بیاور. تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۲؛ ص۲۵۷؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۴، ص۳۰۰؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۱۳۱؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۴۱۱؛ بحار الانوار، علامه مجسی، ج۴۴، ص۱۸۹.

منابع اهل تسنن: تواضع والخمول، ابن أبی الدنیا، ص۱۴۲؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱۰، ص۹۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۱۸۱؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۲۱۸؛ تذکرة الحمدونیه، ابن حمدون، ج۹، ص۸۴.

شده است، یک‌مرتبه به این آب خاموش می‌شود. سیّدالشهدا علیه السلام به یک عمل، عالم را منقلب می‌کند و راه سیاست مُدُن را به جهان نشان می‌دهد.

همنشینی با فقرا و دعوت ایشان، درسی به عالم انسانیّت

بعد که کنار این سفره نشست بر ایشان عذر آورده و فرمود: اگر از غذای شما نمی‌خورم تصوّر نکنید که من از غذای شما اعراض دارم، فقط به منظور این است که نان شما صدقه است و صدقه بر من حرام است، از این جهت نمی‌خورم. حال شما مرا دعوت کردید، من پذیرفتم. من هم در مقابل دعوت می‌کنم، شما بپذیرید.[۱]

جان به قربانت! اصلاً حساب، حساب این نیست که من امر می‌کنم که شما به منزلم بیایید، این‌گونه دارد رفتار می‌کند؛ می‌گوید: شما مرا خواندید و من آمدم ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾[۲] شما هم به خانهٔ ما بیایید. اینها برخاستند و امام علیه السلام جلو و یک مشت مردم، افتاده عقب.

خدایا خوابیم؟ بیداریم؟ این چه لطفی است! این چه عنایتی است! نمی‌دانند اینها برای چیست؟ تا وارد خانه شدند، سید الشهدا علیه السلام فرمود: کسانی که به خانهٔ ما آمدند باید جوری از این خانه بروند که روی فقر و تنگدستی را دیگر نبینند. این کار امام حسین علیه السلام است همه را غنی کند بعد از خانه بیرون بروند.

تو را به خدا جا ندارد عالم بر شهادت یک چنین بشری خون بگرید؟ تو را به خدا فرض کن یک چنین کسی کنار آب روان بگوید: جگرم از تشنگی می‌سوزد.[۳] یک

---

۱. همان.

۲. مگر پاداش احسان، جز احسان است؟ الرّحمن (۵۵): ۶۰.

۳. إن الحسين علیه السلام أقبل على عمر بن سعد و قال له: أخيّرك في ثلاث خصال قال: و ما هي؟ قال: تتركني حتى أرجع إلى المدينة إلى حرم جدي رسول اللّه صلی الله علیه و آله. قال: ما لي إلى ذلك سبيل. قال: اسقوني شربة من الماء فقد نشفت [تقفّت] كبدي من [شدة] الظمأ. فقال: و لا إلى الثانية سبيل. قال: و إن كان لا بد من قتلي فليبرز إليّ رجل بعد رجل. فقال: ذلك لك»؛ حسین علیه السلام برخاست و عمر بن سعد را طلب نمود و فرمود: یا ابن سعد! بین این سه کار یکی را اختیار کن: اول آن‌که دست از ما بازدار تا به مدینه حرم جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ←

چنین کسی بچّهٔ شیرخواره را سر دست بگیرد.[1] مردم! برای بچّهٔ شیرخواره یک جرعه آب بس بود. جان ما قربان تو یا اباعبدالله علیه السلام.

امشب شب عاشوراست. محتاج نیست که من برای شما روضه بخوانم. در و دیوار برای شما حال تأثّر را نشان می‌دهد. این پردهٔ سیاه می‌گوید: هنوز عزای پسر

→

برویم. ابن سعد گفت: برای این حاجت راهی نیست. حضرت علیه السلام فرمود: پس به من آبی دهید که جگرم از شدت عطش در هم شکافت. گفت: این نیز اجابت نشود. حضرت علیه السلام فرمود: پس اگر از قتل من ناگزیرید، چون من یک نفر بیشتر نیستم، من یک تنه آهنگ میدان می‌کنم. از شما نیز مردی از پس مردی یک تنه به میدان آید و رزم کند. ابن سعد گفت: این روا باشد. المنتخب، طریحی، ص۴۳۹؛ دمعة الساکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۴۱؛ ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۵: (به نقل از منتخب طریحی)؛ ترجمهٔ معالی السبطین، مازندرانی، ص۶۶۹.

۱. «... قال هشام بن محمد: لما رآهم الحسين مصرين على قتله أخذ المصحف و نشره و جعله على رأسه و نادى بيني و بينكم كتاب اللّه و جدي محمد رسول اللّه يا قوم بم تستحلون دمي الست ابن بنت نبيكم أ لم يبلغكم قول جدي في و في أخي هذان سيدي شباب أهل الجنة إن لم تصدقوني فسألوا جابرا و زيد بن أرقم و أبا سعيد الخدري أ ليس جعفر الطيار عمي؟ فناداه شمر الساعة ترد الهاوية؛ فقال الحسين (اللّه اكبر) اخبرني جدي رسول اللّه فقال رأيت كأن كلبا ولغ في دماء أهل بيتي و ما أخالك إلا إياه،فالتفت الحسين فاذا بطفل له يبكي عطشا فأخذه على يده و قال يا قوم إن لم ترحموني فارحموا هذا الطفل؛ فرماه رجل منهم بسهم فذبحه، فجعل الحسين يبكي و يقول: اللهم احكم بيننا و بين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا، فنودي من الهوى دعه يا حسين فان له مرضعا في الجنة.» سبط ابن جوزی در تذکره از هشام بن محمّد کلبی نقل کرده که چون حسین[علیه السلام] دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند، قرآن مجید را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد: بینی و بینکم کتاب اللّه و جدّی محمّد رسول اللّه. ای قوم! برای چه خون مرا حلال می‌دانید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا به شما نرسید قول جدّم در حقّ من و برادرم حسن: هذان سیّدا شباب اهل الجنّة؟در این هنگام که با آن قوم احتجاج می‌نمود ناگاه نظرش افتاد به طفلی از اولاد خود که از شدّت تشنگی می‌گریست، حضرت آن کودك را بر دست گرفت و فرمود: ای لشکر! اگر بر من رحم نمی‌کنید پس بر این طفل رحم کنید. پس [حرمله] تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبوح نمود. حسین شروع کرد به گریستن و گفت: ای خدا، حکم کن بین ما و بین قومی که خواندند ما را که یاری کنند بر ما، پس کشتند ما را، پس ندایی از هوا آمد که بگذار او را یا حسین که از برای او مرضع یعنی دایه‌ای است در بهشت. نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۱۹؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ۴۲۴ - ۴۲۵.

منبع اهل تسنن: تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲۸.

فاطمه علیها السلام تمام نشده است. رقّت حال شما نشان می‌دهد که هنوز عزادارید. شما مردم سینه می‌زنید، خسته می‌شوید، مجلس تمام می‌شود و می‌روید و می‌خوابید. البتّه حق دارید، امّا کسی که امشب تا صبح خواب ندارد زینب علیها السلام است. کسی که امشب تا به صبح خواب ندارد، قمر بنی هاشم علیه السلام است. باید با شمشیر برهنه دور خیمه‌ها قدم بزند[1] تا شیهۀ اسب‌ها دل طفلان خردسال را نلرزاند. امشب چه شبی بود؟ امشب هر لحظه‌اش بر دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله چون سالی می‌گذشت. یک‌مرتبه نزدیک اذان صبح ورق منقلب شد و دل‌ها یک‌سره آماده شد. زینب کبری علیها السلام دم به دم میان خیمۀ بیمار کربلا می‌رفت و خبر می‌گرفت که حال زین العابدین علیه السلام چطور است. مگر وظیفه یک وظیفه بود! دختر زهرا علیها السلام چند وظیفه داشت:

وظایف زینب کبری علیها السلام در شب و روز عاشورا

یک وظیفۀ زینب کبری علیها السلام این بود که بیاید از این بیمار پرستاری کند. این است که خودش می‌گفت «عِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ تُمَرِّضُنِي»[2] عمّه‌ام پرستاری‌ام می‌کند. این یک وظیفۀ زینب کبری علیها السلام بود.

---

۱. در بعض کتب متاخرین روایت است که حضرت ابی الفضل علیه السلام در تمام شب عاشورا نخوابید و پروانه وار بر دور خیام با احتشام می‌گردید و حراست اهل بیت اطهار می‌نمود. کبریت احمر، بیرجندی، ص۸۴۸.
همچنین: «إنّ أصحاب الحسین علیه السلام باتوا لیلة العاشر من المحرّم ما بین قائم و قاعد و راکع و ساجد، لکن خصّص العبّاس من بینهم بحفظ بنات رسول اللّه و أهل بیته، کان راکبا جواده، متقلّدا سیفه، آخذا رمحه، یطوف حول الخیم لأنّه في آخر لیلة أراد أن یوفي ما کان علیه، و یرفع الوحشة عن قلوب الهاشمیّات حتّی یجدن طیب الکری و قد أحاطت بهنّ الأعداء، و کانت عیون الفاطمیّات به قریرة، و عیون الأعداء منه باکیة ساهرة لأنّهم خائفون مرعوبون من أبي الفضل، و ما تنام أعینهم خوفا من بأسه و سطوته، و نکال وقعته. و انعکس الأمر لیلة الحادي عشر، قرّت عیون العسکر و بکت و سهرت عیون الفاطمیّات لنعم ما قیل:

الیوم نامت أعین بك لم تنم و تسهّدت أخری فعزّ منامها

منابع: معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۴۴۳. و به همین مضمون: وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۲۷۰.

۲. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنِّي جَالِسٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ أَبِي فِي صَبِيحَتِهَا وَ عِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ تُمَرِّضُنِي...»؛ امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: در آن شبی که پدرم صبح آن شهید شد [شب عاشورا] من نشسته ←

وظیفهٔ دیگر زینب کبری‌ﷺ این بود که برود نماز شبش را بخواند[1] که مبادا مثل امشبی نماز شبش فوت بشود که امشب نماز شب زینب کبری‌ﷺ عرش را می‌لرزاند. این‌هم یک وظیفهٔ زینب بود.

وظیفهٔ دیگرش چیست؟ یک وظیفهٔ دیگر این است: یک بچّهٔ شیرخواره را در بغل گرفت و از این خیمه به آن خیمه می‌رفت. اما این طفل خردسال کاری کرد که جوان‌مردان بیچاره شدند و دیگر نتوانستند قرار بگیرند. عده‌ای دست به دست هم دادند و گفتند ما می‌رویم به هر قیمت باشد و لو به قیمت جانمان یک مشک آب می‌آوریم. دیگر بیشتر از این ما نمی‌توانیم حال کودکان را به این وضع رقّت بار ببینیم. این بچّه‌های لب تشنه و طفلان جگر سوخته، همه مثل پروانه دور زینب کبری‌ﷺ می‌گردند. از آن طرف مصیبت دلسوز این است یک بچّهٔ شیرخواره مرتب زبان کوچکش را از دهان در می‌آورد و دور لبها می‌گرداند. این منظره جوان‌مردها را بی‌تاب کرد. کنار فرات رفتند و جنگ کردند و یک مشک آب برداشتند و آوردند.

شب عاشورا است و دلها منقلب است. من هم به شما نمی‌گویم: گریه کنید، چون شبی نیست که به شما بگویم گریه کنید. همان تأثّر شما بس است. گریه‌تان

→

بودم و عمه‌ام زینب مرا پرستاری می‌کرد. مقتل الحسین‌ﷺ، أبو مخنف الازدی، ص۱۱۱؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۳؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۵۷؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۲۵۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲. دمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۴، ص۲۷۵؛ أسرار الشّهاده، علامه دربندی، ص۲۶۹.

منابع اهل تسنن: تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲۴۴؛ تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۱۹؛ مقتل الحسین‌ﷺ، خوارزمی، ج۱، ص۳۳۹؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲۵.

۱. «قالت فاطمة بنت الحسین‌ﷺ: و أمّا عمّتي زینب، فإنّها لم تزل قائمة في تلك اللّیلة في محرابها تستغیث إلی ربّها». فاطمه‌ﷺ دختر امام حسین‌ﷺ فرمود: اما عمه ام زینب‌ﷺ در شب عاشورا پیوسته در محراب خود قیام نموده بود و به سوی پرودگارش استغاثه می‌نمود. مثیر الاحزان، شیخ الشریف(سبط صاحب جواهر)، ص۵۶؛ زینب الکبری، علامه کبری، ص۱۹؛ ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۴۰؛ ناسخ التواریخ حضرت زینب، ج۱، ص۴۲.

همچنین رجوع شود به مجلس پنجم: ص۲۵۲، عنوان: زینب کبری‌ﷺ در شب عاشورا

بیاید یا نیاید، امام حسین علیه السلام همه را می‌بیند. شما بعد از این هنوز می‌خواهید عزاداری کنید. امشب و فردا هنوز می‌خواهید به سر بزنید و فریاد «واحسینا» برآورید. می‌خواهید به امیرمؤمنان علی علیه السلام سرسلامتی بدهید. شما زن‌ها می‌خواهید به حضرت زهرا علیها السلام دلداری بدهید. فقط آنچه می‌خواهم بگویم این است که: بچّه‌های خردسال وقتی دیدند که رفته‌اند آب بیاورند، با دلخوشی دور هم حلقه زدند. اگر بچّه‌ای می‌گفت تشنه‌ام، آن بچّه می‌گفت: غم نخور الآن می‌آیند برای ما آب می‌آورند. همه به همدیگر مژده می‌دادند.

همچنان در این انتظار نشسته بودند که ناگهان خبر آمد که آب آوردند. تا این خبر آمد انسان مرده یک‌مرتبه زنده شد. این بچّه‌ها بیرون ریختند. خدایا! من چطور بگویم؟ دیگر فرصت این نیست که بند مشک را باز کنند و آب بریزند و این بچّه‌ها آب بیاشامند.

خدایا! عده‌ای بچّهٔ بی‌گناه و طفلان معصوم، آن هم پاره‌های تن پیغمبر صلی الله علیه و آله. ای مردم در این شهر هوای سوزان تابستان را دیدید. وقتی تابستان می‌شود، نگاه می‌کنید و می‌بینید این گنجشک‌ها این مرغ‌ها دم به دم میان خانه‌ها خودشان را به ظرف‌های آب می‌زنند. خیلی دل آدم می‌سوزد. یک حیوان این‌طور تشنه است. تشنه بشود اینجور بیچاره می‌شود. آخر این‌ها میوه‌های دل پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند. اینها طفلان فاطمهٔ زهرا علیها السلام هستند. همچنان که دور مشک آب ریختند، یک مرتبه بند مشک پاره شد و آبها روی خاک ریخت.

امید بچّه‌های خردسال ناامید شد. این طفلان دیگر چاره نداشتند. فقط دم به دم می‌آمدند دامن پیراهن را بالا می‌زدند سینه‌ها را روی خاک نمناک می‌گذاشتند.[1]۱۶.

---

۱. «روي عن سكينة بنت الحسين عليها السلام قالت: عزّ ماؤنا في التّاسع من المحرّم، حتّى كظّنا العطش و قد نفذ الماء كلّه، و خلت الأواني، و جفّت القرب الّتي فيها الماء، حتّى يبست من شدّة الحرّ، فلمّا أمسى المساء عطشت أنا، و بعض فتياتنا، فقمت إلى عمّتي زينب، أخبرها بعطشنا لعلّها ادّخرت لنا ماء، فوجدتها في خيمتها و في حجرها أخي الرّضيع، و هي تارة تقوم، و تارة تقعد، و هو يضطرب اضطراب السّمكة في الماء، ←

و يصرخ، و هي تقول له: صبرا صبرا، يا ابن أخي! و أنّى لك الصّبر، و أنت على هذه الحالة المشومة، يعزّ على عمّتك أن تسمعك و لا تنفعك. فلمّا سمعت انتحبت باكية! فقالت: سكينة! قلت: نعم. قالت: ما يبكيك؟ فقلت لها: حال أخي الرّضيع، و لم أعلمها عطشي خشية أن يزيد همّها، و وجدها، ثمّ قلت لها: يا عمّتاه! لو أرسلت إلى بعض عيالات الأنصار فلربّما أن يكون عندهم ماء. فقامت، و أخذت الطّفل بيدها، و مرّت بخيم عمومتي، فلم تجد عندهم ماء، فرجعت، و تبعها بعض أطفالهم رجاء أن تسقيهم ماء، ثمّ جلست في خيمة أولاد عمّي الحسن عليه السلام، و أرسلت إلى خيم الأصحاب لعلّ عندهم ماء فلم تجد ... فلمّا آيست رجعت إلى خيمتها و معها ما يقرب من عشرين صبيّا و صبيّة، فأخذت بالعويل، فنحن نتصارخ بالقرب منها، فمرّ علينا رجل من أصحاب أبي، و هو بريد الهمدانيّ و كان يقال له سيّد القرّاء، فلمّا سمع بكاءنا رمى نفسه على الأرض، و حثى التّراب على رأسه، و نادى بأصحابه: ما عندكم من الرّأي؟ أيسرّكم أن تموت بنات فاطمة عطشا، و في أيدينا قوائم سيوفنا؟ لا و اللّه لا خير في الحياة بعدهم، بل نرد قبلهم حياض الموت. أصحابي، فليأخذ كلّ واحد منّا بيد فتاة من هذه الفتيات، و نهجم بهم على مشرعة الغاضريّات، قبل أن يهلكن من الظّمأ، و إن قاتلنا القوم قاتلناهم. فقال لهم يحيى المازنيّ: إنّ الحرسة يصرّون على قتالنا لا محالة، فإذا أخذنا بأيدي الفتيات، ربّما ينال إحداهنّ سهم، أو رمح، فنكون نحن السّبب لذلك، لكن الرّأي أن نحمل معنا قربة و نملأها لهم، فإن قاتلنا أحد قاتلناه، و إن قتل منّا أحد يكون فداء لبنات فاطمة الزّهراء عليها السلام. فقال بريد: شأنك. ثمّ أخذوا قربة و ساروا قاصدين الفرات، و كانوا أربعة نفر، و أقبلوا نحو المشرعة، فحسّ بهم الحرّاس، فقالوا: من هؤلاء القوم؟ فقال لهم، أنا بريد، و هؤلاء أصحابي، و قد كظّنا العطش، و نريد أن نرد الفرات. فقالوا لهم: مكانكم حتّى نخبر رئيسنا بخبركم، و كان بين بريد و بين رئيسهم قرابة، فلمّا أخبروه، قال لهم: أفرجوا لهم المشرعة حتّى يشربوا. فلمّا نزلوا إلى المشرعة و حسّوابرودة الماء انتحب بريد و أصحابه، و قالوا: لعن اللّه ابن سعد، هذا الماء يجري و أكباد آل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلم لا تبلّ منه بقطرة. فقال بريد: يا أصحابي اذكروا ما وراءكم و املأوا القربة، و عجّلوا فقد ذابت قلوب أطفال الحسين عليه السلام من الظّمأ، و لا تشربوا حتّى تروى أكباد بنات فاطمة الزّهراء عليها السلام، فقالوا: لا و اللّه يا بريد! لا نشرب قبل أن تروى قلوب أطفال الحسين عليه السلام. فسمعه رجل من الحرسة، فقال لهم: ما كفاكم الورود حتّى تحملوا إلى هذا الخارجيّ! و اللّه لأخبرنّ إسحاق بخبركم، فإن أغضى روّعتكم بسيفي هذا حتّى يصل خبركم إلى الأمير. فقال له بريد: يا هذا اكتم علينا أمرنا. ثمّ دنى منه و هو يريد قبضه، فولّى منهزما، و أخبر إسحاق بذلك، فقال: اعترضوا طريقهم، و أتوني بهم فإن أبوا قاتلوهم. فلمّا اعترضوهم، قالوا: يا بريد! لا يرضى إسحاق بحملكم الماء إلى صاحبكم. فقال له بريد: ثمّ ماذا!؟ قالوا: إراقة دمائكم. فقال بريد: إراقة الدّماء أشهى من إراقة الماء، ويلكم، ما ذاق منّا أحد طعم فراتكم و أنّما همّتنا ري أكباد أطفال الحسين عليه السلام، فو اللّه لا ندعكم حتّى تراق دماؤنا حول هذه القربة. فقال أحدهم: إنّ هؤلاء مستميتون على يسير ماء، و لا يجدي لهم نفعا. و قال بعضهم: لا تخالفوا حكم الأمير. فحاطوا بهم حلقا. فوضع بريد و أصحابه القربة على الأرض، و جثوا دونها، و بريد يبكي و يقول: وا لهفتاه على أكباد البينات، صدّ اللّه رحمته عمّن صدّنا

یا اباعبدالله علیه السلام کی آسوده شدی؟ ای حجّت پروردگار کی از این زندگی راحت شدی؟ آن دم آخر که میان گودال قتلگاه افتاده بود، نگاه به رنگ پریدهٔ این بچّه‌ها می‌کرد.

خدا می‌داند آن وقت چه حالی پیدا کرد یک کلمه گفت: «يَا إِلٰهِي صَبْراً عَلَى قَضَائِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»[1] وقتی آسوده شد که زینب علیها السلام آهسته آهسته داشت رو به خیمه‌ها می‌آمد. ناگهان متوجّه شد صدای «الله اکبر» بلند است.[2]

→ عنكنّ، فحملها رجل على عاتقه فاحتوشوهم الحرسة، و جعلوا يرشقون القربة بالسّهام، فأصاب حبل القربة سهم حتّى خاطه إلى عاتق الرّجل و سال الدّم على ثوبه و قدميه. فلمّا نظر الدّم يسيل، و القربة سالمة قال: الحمد للّه الّذي جعل رقبتي وقاء لقربتي. فلمّا رأى بريرأنّ القوم غير تاركيه صاح صوته: ويلكم يا أعوان بني سفيان لا تثيروا الفتنة، و دعوا أسياف بني همدان في مغامدها، و كان حول الحسين علیه السلام جماعة، فقال رجل منهم: إنّي أسمع صوت بريرينتدب و يعظ القوم، فقال الإمام علیه السلام: الحقوا به. فركب جماعة إليهم، فلمّا رأوهم الحرسة رجعوا منهزمين. فجاء بريربالماء حتّى دنى من الخيمة، فرمى القربة، و قال: اشربوا يا آل الرّسول صلی الله علیه و آله هنيئا مرينا. فتباشرت الأطفال بالماء، و صحن صيحة واحدة: هذا بريرجاءنا بالماء. و رمين بأنفسهنّ على القربة، فمنهنّ من تحضنها، و منهنّ من تضع خدّها عليها، و منهنّ من تلقي فوادها عليها، فلمّا كثر ازدحامهنّ على القربة انفلت الوكاء و أريق الماء، و تصارخت الفتيات، و صحن: أريق الماء يا بريرا! فجعل يلطم جبينه، و يقول: وا لهفتاه على أكباد بنات رسول اللّه صلی الله علیه و آله.» اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۹۴- ۳۹۵؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۱، ص۳۱۹: (به نقل از اسرار الشهادة با اختلاف در عبارت).

۱. «[قال أبو مخنف]: و بقي الحسين علیه السلام ثلاث ساعات من النهار ملطخا بدمه رامقا بطرفه إلى السماء وينادي: يا إلهي صبرا على قضائك و لا معبود سواك يا غياث المستغيثين.» مقتل أبي مخنف (المشهور)،ص۹۳؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٢٦؛ ناسخ التواريخ سيد الشهدا علیه السلام، ج۲، ص۳۹٤.
منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزی، ج۳، ص۸۲.
همچنین: «صبرا على قضائك، و بلائك، يا ربّ! لا معبود سواك، يا غياث المستغيثين!.» معالی السّبطين، مازندرانی، ج۲، ص۳۵.
و همچنين: «...يا أرحم الرّاحمين. صبرا على قضائك يا ربّ، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين، ما لي ربّ سواك، و لا معبود غيرك، صبرا على حكمك، يا غياث من لا غياث له، يا دائما لا نفاد له، يا محيي الموتى، يا قائما على كلّ نفس بما كسبت، احكم بيني و بينهم و أنت خير الحاكمين.» مقتل الحسين علیه السلام، مقرم، ص۳۵۵- ۳۵۹؛ مقتل الحسين علیه السلام، بحر العلوم، ص٤٤٧، ٤٤٨.

۲. «هو[اي: اباعبدالله علیه السلام] ينادي: وا جدّاه! وا محمّداه! وا أبا قاسماه! وا عليّاه! أ أقتل عطشانا و جدّي محمّد ←

→ المصطفى؟ أأقتل عطشانا و أبي عليّ المرتضى، و أمّي فاطمة الزّهراء؟ فلمّا احتزّ الملعون رأسه شاله في قناة، فكبّر و كبّر العسكر معه.» منتخب، طريحي، ج۲، ص٤٦٣- ٤٦٥؛ دمعة السّاكبه، مولى محمد باقر بهبهانى، ج٤، ص٣٥٨- ٣٥٩.

و همچنين: «[قال ابومخنف:...ثمّ إنّ الملعون قطع الرّأس الشّريف المبارك،..] فاحتزّ رأسه و علاه على قناة طويلة فكبّر [كبّر و كبّر] العسكر ثلاث تكبيرات.» مقتل أبى مخنف (المشهور)، ص٩٣؛ أسرار الشّهادة، اصولى مدقق علامه دربندى، ص٤٢٥ و در ص٤٢٩ به همين مضمون؛ ناسخ التواريخ سيد الشهداء، سپهر، ج۲، ص٣٩٤(به همين مضمون).

منبع اهل تسنن: ينابيع المودّة، قندوزى، ج٣، ص٤.

پی‌نوشت:

۱. « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى...» رسول خدا ﷺ فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که خدای ایشان، شکمهایشان می‌شود و قبله شان، زنانشان می‌باشد و دینشان، اموالشان است و شرف و عزّت خویش را به متاع دنیایی می‌بینند و از ایمان فقط اسمی و از اسلام فقط نام و نشانی و از قرآن فقط خطوطی بیشتر باقی نمی ماند. در این زمان مساجدشان آباد است اما قلوبشان خراب و از هدایت دور است. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۴۵۳؛ مستدرك الوسائل، میرزا حسین نوری، ج۱۱، ص۳۷۶.

۲. بزرگان اهل تسنن در تفسیر این آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ﴾؛ نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، می‌نویسند: «أَخْبَرَنَا سُلَيْمٌ الْقَاضِي[القاص] قَالَ مُطِرْنَا دَماً أَيَّامَ[يوم] قَتْلِ الْحُسَيْنِ[ع].» در زمان کشته شدن حسین[ع] باران خون بر ما بارید.

منابع اهل تسنن: جرح و التعدیل، ابن ابی حاتم رازی، ج۴، ص۲۱۶؛ کشف و البیان، ثعلبی، ج۸، ص۳۵۳؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ محاضرات والمحاورات، سیوطی، ص۷۹.

همچنین: «عن أم سلمة قالت لما قتل الحسین مطرنا دما.» ام سلمه نقل می‌کند که هنگام کشته شدن حسین بن علی[ع] آسمان بر ما خون بارید.

منبع اهل تسنن: ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۴۵.

و همچنین: «قَالَتْ نَضْرَةُ الْأَزْدِيَّةُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ[ع] أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً وَ حِبَابُنَا وَ جِرَارُنَا صَارَتْ مَمْلُوءَةً دَماً.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۵؛ عوالم امام حسین[ع]، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۶.

منابع اهل تسنن: امتاع الاسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۴۱؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ص۱۴۵؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۸۰؛ ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج۳، ص۱۵.

و همچنین: قال جعفر بن سلیمان: «حدثتني أم سالم خالتي قالت: لما قتل الحسین مطرنا کالدم علی البیوت و الجدر.»

منابع اهل تسن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۹؛ تاریخ اسلام ذهبی، ج۵، ص۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۲.

و همچنین قریب به همین مضمون در این منابع: دلائل النبوه، بیهقی، ج۷، ص۳۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۷؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۳، ص۴۱؛ تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۳۳.

همچنین: امام رضا[ع] فرمود: يَا ابْنَ شَبِيبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ[ع] أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّيَ ←

→

الْحُسَيْنُ عليه السلام أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً وَ تُرَاباً أَحْمَر...»؛ ای پسر شبیب پدرم از پدرش از جدش برایم باز گفت که چون جدم حسین عليه السلام کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید؛ عیون اخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۶۸؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۲۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۸۶.

و همچنین: عَنْ جَبَلَةَ الْمَكِّيَّةِ قَالَتْ سَمِعْتُ الْمِيثَمَ التَّمَّارَ قُدِّسَ سِرُّهُ يَقُولُ: «وَ اللَّهِ لَتَقْتُلَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ ابْنَ نَبِيِّهَا فِي الْمُحَرَّمِ لِعَشْرٍ مَضَيْنَ مِنْهُ وَ لَيَتَّخِذَنَّ أَعْدَاءُ اللَّهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ بَرَكَةٍ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَعْلَمُ ذَلِكَ بِعَهْدٍ عَهِدَهُ إِلَيَّ مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ...وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ دَماً وَ رَمَاداً...» شیخ صدوق در امالی و شرایع از جبله مکیه نقل می‌کند که: شنیدم میثم تمار قدس اللّه روحه می‌گفت به خدا این امت پسر پیغمبر خود را در دهم محرم بکشند و دشمنان خدا این روز را روز برکت گیرند این کار حتما می‌شود و در علم خدای تعالی ذکرش گذشته و من میدانم آن را از عهدم که مولایم امیر المؤمنین عليه السلام به من نموده و به من خبر داده... و [در این هنگام]آسمان خاکستر و خون می‌بارد... علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۲۷؛ امالی، شیخ صدوق، ص۱۸۹ - ۱۹۰؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱۱، ص۷۸؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۳؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۵۷.

و همچنین قریب به همین مضمون در این منابع: کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۴ باب ۲۸ ح ۱۴؛ امالی، شیخ مفید، ص۳۲۳؛ امالی، شیخ طوسی، ص۹۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج۳، ص۲۱۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۴، ص۴۰۷.

و همچنین: «أُسَامَةُ بْنُ شَبِيبٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ مَطَراً كَالدَّمِ احْمَرَّتْ مِنْهُ الْبُيُوتُ وَ الْحِيطَانُ.» شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۶۶؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۵؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۶.

۳.«عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَنَاوَلَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْحَصَاةَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّتِ الْحَصَاةُ فِي كَفِّ عَلِيٍّ عليه السلام نَطَقَتْ وَ هِيَ تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيّاً وَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيّاً ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ رَاضِياً بِاللَّهِ وَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَدْ أَمِنَ خَوْفَ اللَّهِ وَ عِقَابَه». سلمان گوید: در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم که حضرت علی عليه السلام وارد شد. رسول خدا چند عدد سنگریزه به او داد. هنگامی که سنگ ریزه‌ها در دست او قرار گرفت ناگهان شنیدیم سنگ‌ریزه‌ها به سخن آمدند و با زبان فصیح گفتند: «لا اله إلا اللّه محمد رسول اللّه، رضیت باللّه ربا و بمحمد نبیا و بعلی بن ابی طالب ولیا»، بعد از این رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صبح کند و خدا را دوست بدارد و به ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام اعتقاد پیدا نماید از عذاب خدا و ترس او در آسایش خواهد بود. امالی، شیخ طوسی، ص۲۸۳؛ بشارة المصطفی، طبری، ص۲۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۱۵۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۴۱۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۳۷۳.

←

→

٤. **همچنین:** «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَيْلَةً جَالِساً فِي الْحِجْرِ وَ كَانَتْ قُرَيْشٌ فِي مَجَالِسِهَا يَتَسَامَرُونَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ قَدْ أَعْيَانَا أَمْرُ مُحَمَّدٍ فَمَا نَدْرِي مَا نَقُولُ فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ قُومُوا بِنَا جَمِيعاً إِلَيْهِ نَسْأَلُهُ أَنْ يُرِيَنَا آيَةً مِنَ السَّمَاءِ فَإِنَّ السِّحْرَ قَدْ يَكُونُ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يَكُونُ فِي السَّمَاءِ فَصَارُوا إِلَيْهِ. فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ إِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا الَّذِي نَرَى مِنْكَ سِحْراً فَأَرِنَا آيَةً فِي السَّمَاءِ فَإِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ السِّحْرَ لَا يَسْتَمِرُّ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَسْتَمِرُّ فِي الْأَرْضِ. فَقَالَ لَهُمْ أَ لَسْتُمْ تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ فِي تَمَامِهِ لِأَرْبَعَ عَشْرَةَ؟ فَقَالُوا بَلَى. قَالَ أَ فَتُحِبُّونَ أَنْ تَكُونَ الْآيَةُ مِنْ قِبَلِهِ وَ جِهَتِهِ؟ قَالُوا قَدْ أَحْبَبْنَا ذَلِكَ. فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِإِصْبَعِهِ فَانْشَقَّ بِنِصْفَيْنِ فَوَقَعَ نِصْفُهُ عَلَى ظَهْرِ الْكَعْبَةِ وَ نِصْفُهُ الْآخَرُ عَلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ فُرِّدَّهُ إِلَى مَكَانِهِ فَأَومَى بِيَدِهِ إِلَى النِّصْفِ الَّذِي كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْكَعْبَةِ وَ بِيَدِهِ الْأُخْرَى إِلَى النِّصْفِ الَّذِي كَانَ عَلَى جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ فَطَارَا جَمِيعاً فَالْتَقَيَا فِي الْهَوَاءِ فَصَارَا وَاحِداً وَ اسْتَقَرَّ الْقَمَرُ فِي مَكَانِهِ عَلَى مَا كَانَ. فَقَالُوا قُومُوا فَقَدِ اسْتَمَرَّ سِحْرُ مُحَمَّدٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾.» پیامبر اکرم ﷺ در حجر اسماعیل نشسته بود و قریش با هم گفتگو می‌کردند و به یک‌دیگر می‌گفتند: محمّد ما را عاجز کرده، نمی‌دانیم چه کار کنیم؟ بعضی از آنها گفتند: برخیزید برویم از او بخواهیم که علامتی در آسمان به ما نشان دهد؛ زیرا سحر در آسمان اثر نمی‌کند. به سوی پیامبر اکرم ﷺ روانه شدند و گفتند: ای محمّد! اگر تو ساحر نیستی، علامتی را در آسمان به ما نشان بده؛ چون ما می‌دانیم که سحر در آسمان اثر نمی‌کند. حضرت فرمود: این ماه شب چهارده را می‌شناسید؟. گفتند: بلی. حضرت فرمود: آیا می‌خواهید علامت شما، این ماه باشد؟. گفتند: بلی. حضرت با انگشت مبارک به ماه اشاره کرد. ماه دو نیمه شد؛ نیمی در پشت کعبه قرار گرفت و نیمی دیگر در بالای کوه ابو قبیس و مردم نگاه می‌کردند. سپس گفتند: ماه را به جای خود برگردان. حضرت دوباره با دستش به نیمی که در پشت کعبه بود اشاره کرد و با دست دیگرش به نیمی که در کوه ابو قبیس بود. آنها نزدیک هم شدند و به هم چسبیدند و ماه در جای خود قرار گرفت. مشرکین گفتند: برخیزید. سحر محمّد در آسمان نیز اثر کرد! خداوند متعال درباره شقّ القمر و عکس العمل ناشایست قریش، این آیات را نازل کرد: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌ﴾. خرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۱، ص۱٤۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۳۵۵.

و همچنین: «أَجْمَعَ الْمُفَسِّرُونَ وَ الْمُحَدِّثُونَ سِوَى عَطَا وَ الْحُسَيْنِ وَ الْبَلْخِيِ فِي قَوْلِهِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ أَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ لَيْلَةَ بَدْرٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَشُقَّ لَنَا الْقَمَرَ فِرْقَتَيْنِ قَالَ إِنْ فَعَلْتُ تُؤْمِنُونَ؟ قَالُوا نَعَمْ فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِإِصْبَعِهِ فَانْشَقَّ شِقَّتَيْنِ رُئِيَ حِرَاءَ بَيْنَ فِلْقَيْهِ وَ فِي رِوَايَةٍ نِصْفاً عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ وَ نِصْفاً عَلَى قُعَيْقِعَانٍ وَ فِي رِوَايَةٍ نِصْفٌ عَلَى الصَّفَا وَ نِصْفٌ عَلَى الْمَرْوَةِ فَقَالَ ﷺ اشْهَدُوا اشْهَدُوا فَقَالَ نَاسٌ سَحَرَنَا مُحَمَّدٌ. فَقَالَ رَجُلٌ إِنْ كَانَ سَحَرَكُمْ فَلَمْ يَسْحَرِ النَّاسَ كُلَّهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ وَ بَقِيَ قَدْرَ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُونَ هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ فَنَزَلَ ﴿وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا الآيَاتِ﴾ وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَدِمَ السُّفَّارُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ فَمَا مِنْ أَحَدٍ قَدِمَ إِلَّا أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُمْ رَأَوْا مِثْلَ مَا رَأَوْا نَصْرُ بْنُ الْمُنْتَصِرِ.» مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۱۰٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۳۵٦.

همچنین: «قال ابن عباس: اجتمع المشركون إلى رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم فقالوا: إن كنت ←

→

صادقا فشق لنا القمر فرقتين، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم إن فعلت تؤمنون؟ قالوا: نعم، فسأل رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم ربه أن يعطيه ما قالوا، فانشق القمر فرقتين، ورسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم ينادي: " يا فلان يا فلان اشهدوا، وذلك بمكة قبل الهجرة. و قد روى البخاري و مسلم في صحيحيهما من حديث ابن مسعود قال: انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم شقتين، فقال رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: اشهدوا. وقد روى حديث الانشقاق جماعة، منهم عبد الله بن عمر، و حذيفة، و جبير بن مطعم، و ابن عباس، و أنس بن مالك، و على هذا جميع المفسرين.» زاد المسير فى علم التفسير، ابن جوزى، ج۷، ص۲۴۲.

۵. « عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ... وَ إِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِالْكُسُوفِ وَ الْحُمْرَةِ...» زراره از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که:... و خورشید تا چهل روز به واسطهٔ گرفته شدن[کسوف] و سُرخ شدن نورش بر امام حسین ﷺ گریست. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۷ باب۲۶ ح۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۴، ص۱۶۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۷؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۲.

۶. «قال خلف بن خليفة عن أبيه لما قتل الحسين[ﷺ] اسودت السماء و ظهرت الكواكب نهارا حتى رأيت الجوزاء عند العصر...» خلف بن خلیفه از پدرش نقل می‌کند هنگامی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد آسمان سیاه گشت تا جایی که در وسط روز ستاره‌ها نمایان شد و من هنگام عصر ستارهٔ جوزا [ستاره‌ای که در بعضی از سالها دیده می‌شود] را مشاهده کردم.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۶؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳۵۴؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۳۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۳۰۵.(ابن حجر عبارت «حتى رأيت الجوزاء عند العصر» را نقل نکرده است.)

همچنین: «انْكَسَفَتِ الشَّمْس لقتله حتى بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَار و ظن الناس أن القيامة قد قامت.» هنگامی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد خورشید گرفت[کسوف شد] تا جایی که ستاره‌ها در وسط روز نمایان شدند و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده است.

منابع اهل تسنن: نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص۲۲۰؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۴؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج۳، ص۱۹.

همچنین: «حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاقِدُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْبَلْخِيُّ [السُّلَمِيُّ] قَالَ لِي أَبُو الْحُسَيْنِ وَ أَخْبَرَنِي عَمِّي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ...وَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ تَجَلَّتْ عَنْهَا وَ انْشَبَكَتِ النُّجُومُ فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ أُرْجِفْنَا بِقَتْلِهِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْنَا كَثِيرُ شَيْءٍ حَتَّى نُعِيَ إِلَيْنَا الْحُسَيْنُ ﷺ.» ابو الحسین احمد بن عبد اللّه بن علی ناقد می‌گوید: عبد الرّحمن بلخی برایم نقل نمود و ابو الحسین برایم گفت و عمویم از پدرش برایم خبر داد، از ابی نضره و او از شخصی از اهالی بیت المقدس که وی گفت: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و حوالی آن به عصری که حضرت حسین بن

←

→

علی علیه السلام در آن شهید شدند آگاه و مطّلع شدیم. به او گفتم: چه‌طور؟ گفت: ... تا سه روز خورشید در نظر ما به حالت کسوف دیده می‌شد و پس از سه روز باز مشاهده گردید و ستاره‌ها از کثرت و به جهت تراکمی که داشتند به طور خاصی دیده می‌شدند. فردای آن روز از قتل و شهادت آن حضرت پی‌گیری نمودیم امّا چیزی عاید ما نشد تا خبر شهادت و قتل آن حضرت علیه السلام به ما رسید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۱ باب۲۵ ح۲؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۸٦؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۰۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤٥٦.

۷. [عن انس بن حارث عن النبی صلی الله علیه و آله]: إن ابنی هذا یعنی الحسین[علیه السلام] یقتل بأرض یقال لها: کربلا فمن شهد ذلك منكم [شهد منكم ذلك] فلینصره قال: فخرج أنس بن الحارث إلی کربلا فقتل بها مع الحسین علیه السلام.» انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم حسین، در سرزمین کربلا شهید می‌شود. کسی که او را در برابر دشمنان و تیره‌دوزان مشاهده کند، باید از او حمایت کند و به یاری او برخیزد. هنگامی که انس بن حارث فهمید امام حسین علیه السلام عازم کربلا شده است، بلادرنگ به سوی کربلا رفت و در آن سرزمین در رکاب امام مبین علیه السلام شهید شد. فصول المهمه فی تألیف الأمه، سید شرف الدین، ص۱۹۰.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٤۸ – ۳٤۹ (أنبأنا أشعث بن سلیم عن أبیه قال: سمعت أنس بن الحارث یقول..)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲٤؛ بدایة و النهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۷؛ اصابه، ابن حجر، ج۱، ص۲۷۱؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲۵؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۵؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۸.

۸. «قال جعفر بن سلیمان: حدثني[خالتي] أم سالم خالتي قالت: لما قتل الحسین مطرنا مطرا کالدم علی البیوت و الجدر[و الحیطان کالدم]». جعفر بن سلیمان گوید که خاله‌ام برای من گفت هنگامی که حسین بن علی[علیه السلام] کشته شد بارانی همانند خون بر خانه‌ها و دیوارها بارید. منابع اهل تسنن: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٦۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳٦ [فبلغني أنه کان بالبصرة و الکوفة و بالشام و بخراسان حتی کنا لا نشك أنه سینزل عذاب]؛ ذخائر العقبی، احمدبن عبدالله طبری، ص۱٤۵؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۳؛تاریخ اسلام، ذهبی، ج۵، ص۱٦.

۹. «في مقتل أبي مخنف: زلزلت الأرض، و اظلمّ المشرق و المغرب، و أخذت النّاس الصّواعق.» مروی است که بعد از شهادت آن حضرت عالم سیاه شد و زلزله عظیم و باد مخوف وزید و از آسمان صداهای مهیب [شنیده شد] و بعد از لحظه‌ای دنیا به حال خود آمد. شرح الشّافیه، ابن أمیر الحاجّ، ص۳۷۳.

همچنین: «در روایات معتبره وارد شده است که چون آن حضرت را شهید کردند، بادی عظیم وزید و زمین بلرزید و باد سیاهی برخاست که هوا تیره شد و آفتاب منکسف گردید و مردم گمان کردند که قیامت برپا شد و عذاب حق تعالی نازل گردید. پس به برکت وجود شریف حضرت امام زین العابدین علیه السلام ساکن گردید. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۹۰- ۶۹۱.

و همچنین: «فاضل نراقی می‌فرماید: در آن وقت که امام حسین علیه السلام به روی خاک اُفتاد زمین کربلا از ←

→

خجلت به خود لرزید و غبار زردی از آن برخاست که بر هر کسی نشستی زرد شدی.» محرق القلوب، عالم ربانی فاضل نراقی، ص۴۹۴(انتشارات سُرور)؛ تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۱۲۶(به نقل از فاضل نراقی).

و همچنین: «قَالَ الرَّاوِي فَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا تُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ.» راوی گفت: هنگام شهادت امام حسین علیه السلام، گرد و غبار شدیدی آسمان کربلا را فرا گرفت که روز روشن همچون شب تاریک شد و آن چنان باد سرخی وزیدن گرفت که از هیچ کس عین و اثری دیده نمی شد و مردم گمان کردند که عذاب بر آنان نازل می‌شود. لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۵۴؛ فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۹(با اندکی تفاوت)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۷(به نقل از سید بن طاووس)؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۰.

۱۰. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثٍ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عجل الله فرجه قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِفِعَالِ آبَائِهِمْ. فَقَالَ علیه السلام: هُوَ كَذَلِكَ. فَقُلْتُ: وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ ﴿وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى﴾ مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَ لَكِنْ ذَرَارِيُّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئاً كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله فرجه إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ»؛ از اباصلت مروی است که گفت به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! چه می‌فرمانی در حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرموده که چون حضرت قائم عجل الله فرجه خروج کند ذریه و اولاد کشندگانِ حسین علیه السلام را به قتل رساند به جهت کردار پدران آنها. فرمود بلی چنین است.عرض کردم پس معنی آیه شریفه ﴿وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى﴾ چیست؟ چرا که خداوند می‌فرماید هیچ کس بار گناه دیگری را برنمی‌دارد. فرمود خدای تعالی راست گفته در گفته خود؛ امّا اولاد کشندگانِ حسین علیه السلام راضی هستند به کردار پدرانشان و به این عمل افتخار می‌کنند و کسی که راضی باشد به عملی مثل اینست که این عمل از او صادر شده باشد و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب راضی به قتل او باشد در نزد خدا شریک قاتل است و حضرت قائم عجل الله فرجه چون خروج کند اولاد کشندگان حسین علیه السلام را به قتل رساند به جهت اینک به کردار پدرانشان راضی هستند. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۲۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۴۷؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۶، ص۱۳۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۲۲۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۴۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۹۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۶۱۱.

۱۱. «قَالَ الرَّاوِي ثُمَّ صَاحَ [الحسين] علیه السلام أَ مَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ أَ مَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ أَمُقَاتِلٌ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَ اللَّهِ قِتَالاً أَيْسَرُهُ أَنْ ←

→

تَطِيرَ الرُّءُوسُ وَ تَطِيحَ الْأَيْدِي قَالَ فَمَضَى الْحُرُّ وَ وَقَفَ مَوْقِفاً مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ وَ اللَّهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ وَ لَوْ قِيلَ لِي مَنْ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَا عَدَوْتُكَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنِّي أُخَيِّرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَ اللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ قُطِّعْتُ وَ أُحْرِقْتُ ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِداً إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنَبْتُ فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ﷺ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَ جَعْجَعَ بِكَ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ مِنْكَ مَا أَرَى وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَانْزِلْ فَقَالَ أَنَا لَكَ فَارِساً خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاجِلاً وَ إِلَى النُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ فَأْذَنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّداً ﷺ غداً فِي الْقِيَامَةِ. فَأَذِنَ لَهُ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانِ وَ أَبْطَالِ ثُمَّ اسْتُشْهِدَ فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ أُمُّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.» راوی گفت: سپس امام حسین ﷺ فریاد بر آورد آیا دادرسی نیست که برای رضای خدا به داد ما برسد؟ آیا دفاع‌کننده‌ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ راوی گفت: چون امام حسین ﷺ این دادخواست را نمود حرّ بن یزید روی به عمر بن سعد آورده و گفت: راستی با این مرد خواهی جنگید؟ گفت آری به خدا، جنگی که آسانترین مراحلش آن باشد که سرها از بدن‌ها بپرد و دست‌ها از پیکرها بیفتد. گوید: پس حرّ از نزد عمر بن سعد گذشت و در جایی نزدیک سربازانش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود، مهاجرین اوس به او گفت: به خدا قسم که من در کار تو در مانده‌ام! چه اگر از من پرسش می‌شد دلاورترین افراد اهل کوفه کیست؟ من جز تو نامی از دیگری نمی‌بردم. این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟ گفت: به خدا که خود را بر سر دو راهی بهشت و دوزخ می‌بینم و به خدا قسم به جز راه بهشت نخواهم رفت هر چند پاره پاره شوم و پیکرم به آتش بسوزد. این را گفت و رکاب بر اسب زد و متوجّه حسین ﷺ گردید در حالی که دست بر سر خود گذاشته و عرض می‌کرد: بار الها بسوی تو بازگشتم توبه‌ام را بپذیر که من دلهای دوستان تو و فرزندان دختر پیغمبر تو را لرزاندم. پس به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم من همانم که به همراه تو بودم و نگذاشتم تو باز گردی و کار را بر تو تنگ گرفتم ولی گمان نمی‌بردم که این مردم کار را با تو تا به این حدّ خواهند رساند و من اکنون بسوی خدا بازگشته‌ام. آیا توبه مرا پذیرفته می‌بینی؟ امام حسین ﷺ فرمود: آری، خداوند توبهٔ تو را می‌پذیرد. از اسب پیاده شو. عرض کرد: حال، سواره بودنم بهتر است تا پیاده شدن و پایان کارم به پیاده شدن می‌انجامد. سپس گفت: چون من نخستین کس بودم که سر راه بر تو گرفتم اجازه بفرما تا اوّلین شهید راه تو من باشم شاید فردای قیامت از افرادی باشم که با جدّت محمّد ﷺ مصافحه می‌کنند. باری امام حسین ﷺ به حرّ اجازه فرمود. حرّ جنگ نمایانی کرد تا آنکه عدّه‌ای از دلاوران و قهرمانان دشمن را کشت سپس شربت شهادت نوشید. پیکرش را نزد امام حسین ﷺ آوردند؛ امام حسین ﷺ با دست خود گرد و غبار از صورت حرّ پاک می‌کرد و می‌فرمود: هم چنان که مادرت تو را حرّ نامید واقعا تو آزاد مردی در دنیا و آخرت. لهوف، سید ابن طاووس، ص۶۲؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۹۱.

←

→

همچنین: کلام امام حسین﵇ هنگامی که حُرّ برای توبه می‌آید: «أفترى ذلك لي توبة؟ قال نعم يتوب الله عليك و يغفر لك ما اسمك؟ قال أنا الحر بن يزيد. قال: أنت الحر كما سمتك أمك أنت الحر إن شاء الله في الدنيا و الآخرة.»؛ آیا این را به عنوان توبه‌ام می‌پذیری؟! امام حسین﵇ فرمود: بله، خدا توبه‌ات را بپذیرد و تو را ببخشد، نام تو چیست؟ گفت: من حرّ بن یزید هستم! فرمود: همانگونه که مادرت تو را نامیده تو آزاده‌ای، به امید خدا در دنیا و آخرت آزاده باشی [از اسب] پائین بیا. مقتل الحسین﵇، ابو مخنف ازدی، ص۱۲۲.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج٤، ص۳۲۵.

۱۲. «فقام و نادى هل من ذاب عن حرم رسول الله هل من موحد هل من مغيث هل من معين فضج الناس بالبكاء.» مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۲.

و همچنین: «فجعل الحسين[﵇] ينظر يمينا و شمالا فلم ير أحدا يبارز أعداءه، فبكى بكاء شديدا و هو ينادي: وا محمداه وا عليا‌ه وا حمزتاه وا جعفراه وا عباساه، يا قوم أما من معين يعيننا، أما من خائف من عذاب الله فيذب عنا.»

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۷۵.

و همچنین: «ثم صاح [الحسين﵇]: أما من مغيث يغيثنا لوجه الله، أما من ذاب يذب عن حرم رسول الله ﷺ» فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۰۱؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٦۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۱۲؛ عوالم امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۵٦.

منبع اهل تسنن: فصول المهمة فی معرفة الأئمه، ابن صباغ، ج۲، ص۸۲۳.

۱۳. فرازی از زیارت امام حسین﵇: «... إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنْصَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ رَأْيِي وَ هَوَايَ عَلَى التَّسْلِيمِ لِخَلَفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الْأَمِينِ الْمُسْتَخْزَنِ وَ الْمُؤَدِّي الْمُبَلِّغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُضْطَهَدِ جِئْتُكَ يَا مَوْلَايَ انْقِطَاعاً إِلَيْكَ وَ إِلَى جَدِّكَ وَ أَبِيكَ وَ وُلْدِكَ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِكَ فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ مُتَّبَعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِدِينِهِ وَ يَبْعَثُكُمْ...» امام صادق﵇ فرمود هرگاه خواستی حسین بن علی﵇ را زیارت کنی بگو: [یا ابا عبدالله﵇] اگر در هنگام استغاثات، بدن و جسمم تو را اجابت نکرد و زبانم هنگام طلب نصرت تو را یاری نکرده است پس همانا قلب و گوش و چشمم تو را اجابت می‌نمایند، و فکر و هوای من فرمانبردار و تسلیم فرزند نبیّ مرسل و سبط پیامبر برگزیده و مطیع راهنمای آگاه و امین نگاهدار و اداکننده رساننده و مظلوم مقهور است، ای آقای من، به نزد تو آمدم در حالی که از همه قطع و به تو و جدّ و پدر و فرزندانت که جانشینان بعد از تو هستند خود را وصل نموده‌ام؛ پس قلبم تسلیم تو و رأی و فکرم تابع تو، و کمکم برای تو آماده بوده تا زمانی که خدا حکم برای دینش نموده و شما را برانگیزد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۹ و..

۱٤. «قال عصام [عصار] بن المصطلق: دخلت المدينة فرأيت الحسين بن علي﵇ فأعجبني سمته و رواؤه و أثار من الحسد ما كان يخفيه صدري لأبيه من البغض، فقلت له: أنت ابن أبي تراب؟ فقال: نعم. فبالغت في

←

→

شتمه و شتم أبيه، فنظر إليّ نظرة عاطف رنوف ثم قال: أعوذ باللّه من الشيطان الرجيم بسم اللّه الرحمن الرحيم، ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ، وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ﴾. ثم قال لي: خفض عليك أستغفر اللّه لي و لك، إنك لو استعنتنا لأعناك و لو استرفدتنا لرفدناك و لو استرشدتنا لارشدناك. قال عصام: فتوسم مني الندم على ما فرط مني فقال: لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ أمن أهل الشام أنت؟ قلت: نعم. فقال: شنشنة أعرفها من أخزم حيانا اللّه و إياك انبسط إلينا في حوائجك و ما يعرض لك تجدني عند أفضل ظنك إن شاء اللّه تعالى. قال عصام: فضاقت علي الأرض بما رحبت و وددت لو ساخت بي ثم سللت منه لواذا و ما على الأرض أحب إلي منه و من أبيه.» عصام بن المصطلق شامی گوید: داخل شدم در مدینه معظّمه، وقتی حسین بن علی علیه السلام را دیدم از روش نیکو و منظر پاکیزه او تعجب کردم و حسد مرا واداشت که بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او ظاهر کنم، نزدیک او شدم و گفتم: تویی پسر ابو تراب؟ فرمود: بلی. هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم. حسین بن علی علیه السلام نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود: اعوذ باللّه من الشیطان الرّجیم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ ... پس فرمود به من آهسته کن و سبک و آسان کن کار را برخود. طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم، و اگر عطا طلب کنی تو را عطا کنم، و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم. عصام گفت: من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت متوجه شدند که من پشیمان شدم. فرمود: لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. آن حضرت به من فرمود که از اهل شامی ؟ گفتم: بلی. فرمود: این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خویی است در اهل شام که معاویه در میان آن‌ها سنّت کرده، فرمود: «حیّانا اللّه و ایّاك» هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده‌رویی حاجت خود را از ما بخواه که می‌یابی مرا در نزد افضل ظنّ خود به من. ان شاء اللّه تعالی. عصام گفت: از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سرزد. چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم؛ لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می‌بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود. لکن بعد از آن مجلس نزد من شخصی محبوب تر از آن حضرت و پدرش نبود. تسمیة مَن قتل مع الحسین علیه السلام، فضیل بن رسّان کوفی از اصحاب امام باقر علیه السلام، ص۱۷۹؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۵۵۸؛ منتهی الآمال، محدث قمی، ج۲، ص۶۷۲.

۱۵. چون شمر بر سینه امام حسین علیه السلام نشست و اراده قتل ایشان را کرد امام علیه السلام به او فرمودند: «اسقني شربة من الماء فقد تفتّت كبدي من الظّمأ، فقال الملعون: الآن أسقيك ماء سيفي هذا...» مرا شربت آبی ده. همانا جگرم از شدت عطش درهم شکافت. آن ملعون گفت: هم اکنون از آب شمشیر سیرابت کنم. تظلم الزهرا، قزوینی، ص۲۱۹؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۳۹؛ترجمه، ص۷۰۶: (به نقل از تظلم الزهرا علیها السلام)

همچنین: «أنّه جاء إليه شمر بن ذي الجوشن، و سنان بن أنس و الحسين عليه السّلام بآخر رمق يلوك بلسانه [لسانه] من العطش و يطلب الماء فرفسه شمر برجله، و قال: يا ابن أبي تراب، ألست تزعم أنّ أباك

←

→

علی حوض النّبیّ یسقي من أحبّه؟ فاصبر حتّی تأخذ الماء من یده»؛ در آخرین لحظات شمر و سنان کنار حسین علیه السلام آمدند و این در حالی بود که حضرت علیه السلام از شدت تشنگی زبان مبارک خود را به اطراف می‌گردانید و طلب آب می‌نمود. شمر ملعون پای نحسش بر حضرت زد و گفت: ای پسر ابی تراب، مگر تو اعتقادت این نیست که پدرت ساقی کوثر است و مردم را سیراب می‌کند؟ پس صبر کن تا از دست او سیراب شوی. تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۳۲۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۶؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۰؛ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۴-۴۲۶؛ ترجمهٔ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۹۹؛ ترجمه معالی السبطین، مازندرانی، ص۷۰۶(به همین مضمون).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۴۱.

و همچنین: «فنادی ابن سعد: من یأتیني برأسه و له ما یتهنّأ به؟ فقال الشّمر: أنا أیّها الأمیر! فقال: أسرع، و لك الجائزة العظمی. فأقبل إلی الحسین، و قد کان غشي علیه، فدنا إلیه و رکب علی صدره، فحسّ به علیه السّلام، و قال: یا ویلك من أنت، فقد أرتقیت مرتقی عظیما؟ فقال: هو الشّمر. فقال له: ویلك من أنا؟ فقال: أنت الحسین بن علیّ و ابن فاطمة الزّهراء، و جدّك محمّد المصطفی! فقال الحسین: ویلك إذا عرفت هذا حسبي و نسبي فلم تقتلني؟ فقال الشّمر: إن لم أقتلك فمن یأخذ الجائزة من یزید؟ فقال علیه السّلام: أیّما أحبّ إلیك الجائزة من یزید، أو شفاعة جدّي رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله؟ فقال اللّعین: دانق من الجائزة أحبّ إلیّ منك، و من جدّك. فقال الحسین علیه السّلام: إذا کان لا بدّ من قتلي، فاسقني شربة من الماء. فقال له: هیهات، و اللّه لا ذقت قطرة واحدة من الماء، حتّی تذوق الموت غصّة بعد غصّة»؛ پس ابن سعد ندایی کرد و گفت چه کسی راس حسین علیه السلام برای من می‌آورد تا برای او جایزه‌ای بزرگ دهم؟ شمر از دیگران سبقت گرفته و گفت: من حاضرم! ابن سعد گفت: عجله کن که برای تو جایزهٔ بزرگی است! شمر به طرف امام حسین علیه السلام رفت. حضرت [به خاطر جراحات وارده] از هوش رفته بودند. شمر به ایشان نزدیک شد و بر سینهٔ ایشان نشست. حضرت به هوش آمدند و فرمودند: وای بر تو، کیستی؟ به جای بلندی بالا رفته‌ای [که پیغمبر مکرر آن را می‌بوسید]. آن ملعون گفت: من شمر هستم! حضرت فرمودند: می‌دانی من کیستم؟ او گفت: بله تو را خوب می‌شناسم نامت حسین و نام پدرت علی بن ابی طالب و نام مادرت فاطمهٔ زهرا و نام جدت محمد مصطفی. پس حضرت فرمودند: وای به حال تو پس چرا مرا می‌کشی؟ ملعون جواب داد به خاطر جایزهٔ بزرگی که از یزید طلب کنم. امام علیه السلام فرمودند: وای به حالت! آیا شفاعت جدم محبوب تر است یا جائزهٔ یزید؟ ملعون پاسخ داد: یک دانق جائزهٔ یزید در نزد من محبوب تر است از تو و از شفاعت جد تو و پدر تو! حضرت فرمودند: ای شمر اکنون که می‌خواهی مرا بکشی مرا شربتی آب بنوشان! شمر گفت: قسم به خدا که قطره‌ای از آب نخواهی چشید تا آنکه از جرعه‌های مرگ بنوشی. منتخب، طریحی، ص۴۵۲؛ الدمعة الساکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۵۸؛ تذکرة الشهدا، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۱۴۱؛ ترجمه معالی السبطین، مازندرانی، ص۷۰۶.

۱۶. «لما اشتد علی الحسین و أصحابه العطش دعا العباس بن علي بن أبي طالب أخاه فبعثه في ثلاثین فارسا ←

→

وعشرين راجلا و بعث معهم بعشرين قربة، فجاءوا حتى دنوا من الماء ليلا، واستقدم امامهم باللواء نافع بن هلال الجملي، فقال عمرو بن الحجاج الزبيدي: من الرجل فجئ ما جاء بك؟ قال: جئنا نشرب من هذا الماء الذي حلأتمونا عنه، قال: فاشرب هنيئا، قال: لا و الله لا اشرب منه قطرة و حسين عطشان و من ترى من أصحابه فطلعوا عليه، فقال: لا سبيل إلى سقى هؤلاء، انما وضعنا بهذا المكان لنمنعهم الماء، فلما دنا منه أصحابه قال لرجاله: املؤوا قربكم فشد الرجالة فملأوا قربهم و ثار إليهم عمرو بن الحجاج و أصحابه، فحمل عليهم العباس بن علي ونافع بن هلال فكفوهم، ثم انصرفوا إلى رحالهم فقالوا: امضوا، و وقفوا دونهم، فعطف عليهم عمرو بن الحجاج و أصحابه و اطردوا قليلا، ثم إن رجلا من صداء طعن من أصحاب عمرو بن الحجاج طعنه نافع بن هلال فظن أنها ليست بشئ، ثم انها انتقضت بعد ذلك فمات منها. و جاء أصحاب حسين بالقرب فأدخلوها عليه.[و فى تسلية المجالس و بحار الانوار و العوالم: و لهذا سمّي العبّاس عليه السلام السقّاء». مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف ازدى، ص۹۸ - ۹۹.

حكايت فوق در اين منابع نيز با تفاوتى اندک آمده است: الفتوح، أحمد بن أعثم كوفى، ج۵، ص۹۲؛ تجارب الأمم، أحمد بن محمد مسكويه رازى، ج۲، ص۷۰؛ تسلية المجالس، محمد بن ابيطالب، ج۲، ص۲٦٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٤، ص۳۸۸؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبدالله بحرانى، ص۲۳۹.

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتيبه، ص۲۵۵؛ أنساب الأشراف، بلاذرى، ج۳، ص۱۸۱؛ تاريخ طبرى، طبرى، ج٤، ص۳۱۲؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص۲٦۲۷؛ نهاية الأرب، نويرى، ج۲۰، ص٤۲۸.

مجلس دهم:

چشمهٔ راحوما در کربلا و عطش سید الشهدا علیه السلام

چشمهٔ راحوما در کربلا و عطش سید الشهدا علیه السلام

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾ [1]

استعداد تکامل و ترقّی در بشر

خداوند عالم ظرفیت و استعدادی برای ترقّی و تکامل در بشر قرار داده است که این استعداد در تمام قلمرو خلقت وجود ندارد. نکته‌ای که در آدم وجود دارد و در سایر موجودات عالم نیست این است که تمام کائنات عالم از پست‌ترین موجودات این عالم که جماداتند تا ارفع موجودات عالم که ملائکه‌اند، محدود به حدود هستند .حدّ سیر جماد، معیّن است و حدّ ملک هم معیّن است و هر یک از آنها دارای مقامی معلوم است. از این رو حجّت خدا در معرّفی ملائکه می‌فرمایند که بعضی از آنان همیشه در حال قیام و جمعی در حال رکوع و عدّه‌ای در حال سجودند[2]، پس هر یک از آنها از نظر کمال و ترقّی حدّ معیّنی دارند. بین موجودات عالم فقط بشر

---

۱. «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند». النور(۲٤):۲٦و ۲۷.

۲ . رجوع شود به مجلس اول: صفحهٔ٤٦، پاورقی۱.

است که حدّ شکن است و انسان است که در هیچ مرتبه‌ای متوقّف نمی‌شود و این آدم است که آن قدرت را دارد که تمام مرزهای کمال را بشکند و همهٔ ممالک عظمت و ترّقی را طی کند.

امانت الهی

این استعداد فقط در انسان است. آیهٔ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...﴾[۱] اشاره به این است که «آسمان بار امانت نتوانست کشید» ﴿وَ حَمَلَهَا الْإِنسَانُ﴾[۲] انسان توانست بار این امانت را بردارد که هم در معرفت و هم در عبادت در هیچ پایه متوقّف نماند و ترقّی کند تا به آنجا که از حوصلهٔ ادراک بشر خارج است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیّت
طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت
به درآی تا ببینی طیران آدمیّت[۳]

انسان فرمانده قوای عالم وجود

اگر روزی انسان قفس طبیعت را بشکند و بتواند خودش را از قید هوس آزاد کند و هوا را در مقابل عقل و دین تسلیم کند، آن وقت است که این انسان می‌شود فرمانده قوای عالم وجود . قدرت عقل و ارادهٔ آدمی زاد این اندازه سعه دارد.

---

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً﴾. ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند . انسان آن امانت را بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود. الأحزاب (۳۳): ۷۲.
همچنین: رجوع شود به مجلس سوم، ص۱۵۱، عنوان: امانت عقل
۲. همان.
۳. غزل ۱۸ از غزلیات سعدی.

الآن در درون هر آدمی نمونهٔ این کمال هست و حکمای بزرگ عالم و محقّقین بشرشناس از این‌جا به سرّ عظمت انسان پی می‌برند. مثلاً شما که اینجا نشسته‌اید، قدرت دارید به ارادهٔ خلّاقهٔ خودتان هر صورتی را در خیال ایجاد کنید. این قدرت الآن در ارادهٔ بشر در مرحلهٔ خیال هست؛ یعنی الآن که این‌جا نشستی می‌توانی یک کوه یاقوت را تصوّر کنی و به مجرّد این‌که آن را تصوّر کردی به وجود ذهنی موجود می‌شود. فلاسفه این را وجود ذهنی می‌گویند. این کوه یاقوت وجود عینی ندارد، امّا وجود ذهنی دارد. این وجود ذهنی در قبال وجود عینی از چه پیدا شد؟ از ارادهٔ تو. همچنین الآن که این‌جا نشستی اگر اراده کنی، فوری یک ساختمان مجهّز به تمام وسائل به وجود خیالی ساخته می‌شود. همان ساختمان اگر بخواهد در خارج به وجود بیاید، هزاران مواد و ابزار لازم دارد و مدّت‌ها زمان می‌خواهد. امّا به قدرت اراده و تصویر در عالم ذهن و خیال به آنی موجودش کردی و این‌جاست سرچشمهٔ قدرتی که بشر در باطن دارد.

کمال آدمیّت در تأثیر ارادهٔ خلّاقهٔ بشر در عالم خارج

پیغمبران خدا، انبیا و رسل علیهم‌السلام آمدند که این قدرت ذهنی را در اثر تربیت و تکامل بشر از جنبهٔ علمی و عملی به جایی برسانند که این قدرت بتواند در خارج کار کند. شما مردم الآن همین‌جا که نشستید به قدرت ذهنی و خیالی می‌توانید ماه را دو نیمه کنید. اصلاً ارادهٔ خلّاقهٔ بشر می‌تواند فوراً ماه را در خیال منشّق کند. آن وقت این انسان وقتی به آن کمال آدمیّت رسید، همان اراده ماه را در خارج دو نیمه می‌کند و این قدرتی است که فقط در آدم است.

ارزش آدم بیشتر از تمام عالم

اسرار خلقت این آدم بسیار مرموز است و هنوز دنیا در آدم شناسی در کلاس ابتدائی است. البته همهٔ عالم عجیب است. بشر این اندازه زحمت کشیده و کار کرده

ولی آیا هنوز به قدرت یک اتم رسیده است؟ قدرت اتم یعنی چه؟ یعنی قدرت یک ذرّه بی‌جان. اتم یک ذرّه‌ای هست که جان ندارد. یک اتم از اجسام عالم شکافته می‌شود و این قدرت را از خودش بیرون می‌دهد.

اگر روزی عقل این آدم و روح این آدم شکافته شود، چه قدرتی خواهد داشت! این است که هیچ موجودی به قدر بشر اهمیّت نداشته و تربیت هیچ مخلوقی هم به قدر آدم اهمیّت ندارد. ارزش یک آدم از تمام عالم بیشتر است.

لزوم عصمت در مربّی بشریت و متمّم آدمیّت

سرّ این که خداوند متعال پیامبران معصوم علیهم‌السلام را می‌فرستد،[1] این است که باید در مربّی بشر اشتباه نباشد. نکتهٔ اینکه امام باید معصوم باشد، این است که مبادا در تربیت آدم خطا راه پیدا کند. این است فلسفهٔ عصمت در پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علیه‌السلام؛ چرا که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علیه‌السلام مربّی بشریّت[۱۰] و متمّم آدمیّت هستند. اینها آمده‌اند تا از شوره‌زار انسانیّت آن جواهری را که خدا خواسته به وجود بیاورند؛ چون چنین است باید دارای عصمت باشند تا بتوانند این بشر را علماً و عملاً بر صراط مستقیم ببرند تا این انسان به آن مقصد اقصی برسد.

شرایط و قیود تربیت آدمی(حلّیت مولد و رزق)

روی همین حساب است که در تربیت آدم این‌قدر قیود و این‌قدر شرایط هست. این‌که صلب پدر مؤثّر است، روی حساب است؛ رحم مادر مؤثّر است، روی حساب است؛[۲۰] این‌که افکار پدر در وقتی که نطفه در صلبش می‌باشد، در فرزند مؤثّر است، روی حساب است.

حدود دیانت و مقرّرات شریعت این‌قدر عظیم است که عالمی را متحیّر می‌کند و

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۳۵، عنوان: عصمت و تقوی و اعلمیّت و افضلیت امام علیه‌السلام در مذهب شیعه

اوّل جایی که خشت کمال آدمی زاد کج می‌رود، آنجاست که از نظر مایهٔ وجود، کج بشود. این‌همه گفتگو در تحصیل رزق حلال برای این است. عبادت ده جزء است؛ نُه جزئش در این است که یک لقمه حلال درآوری[۱] ۰۳ و آن یک لقمه حلال می‌شود نُه جزء عبادت. تمام دفتر دین را همین یک لقمه تشکیل می‌دهد؛ چرا که آن لقمهٔ حلال، هم روغن و بنزین کارخانهٔ بدن شماست و هم مایهٔ نطفهٔ وجود فرزندتان و وقتی آن لقمه پاک و حلال بود، هم در علم اثر می‌کند و هم در عمل. مقرّراتی که از نظر نکاح در دین هست، به راستی بهت‌آور است؛ مثلاً در اخبار آل عصمت علیهم‌السلام این‌قدر اعلان خطر شده است که مبادا مولد یکی ناپاک باشد، مبادا یک نطفه‌ای به نامشروع بسته بشود. این‌که نطفه‌ای مشروع یا نامشروع باشد، در سیر سعادت بسیار مؤثّر است؛[۲] منتها از نظر عقل، خدا آن بچّه را مؤاخذه نمی‌کند. بیچاره آن پدر و بدبخت آن مادر که آن نطفه را به ناپاک پروراندند. باب مسئولیّت و مؤاخذه و حساب روی دوش آنهاست. نکتهٔ این‌که در آخرالزمان مردم از عقائد حقّه بیگانه می‌شوند و سرّ این‌که مردم از کمالات بشری وا می‌مانند همین است.

---

۱. «قَالَ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله الْعِبَادَةُ عَشَرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةُ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»؛ «عبادت ده جزء دارد، که نُه جزء آن، طلب روزی حلال است». جامع الاخبار، شعیری، ص۱۳۹؛ محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج۳، ص۲۰۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۰۰، ص۹؛ وج۱۰۰، ص۱۸.

۲. قَالَ الصَّادق علیه‌السلام: «لِوَلَدِ الزِّنَا عَلَامَاتٌ أَحَدُهَا بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ ثَانِيهَا أَنَّهُ يَحِنُّ إِلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ وَ ثَالِثُهَا الِاسْتِخْفَافُ بِالدِّينِ وَ رَابِعُهَا سُوءُ الْمَحْضَرِ لِلنَّاسِ وَ لَا يُسِيءُ مَحْضَرَ إِخْوَانِهِ إِلَّا مَنْ وُلِدَ عَلَى غَيْرِ فِرَاشِ أَبِيهِ أَوْ مَنْ حَمَلَتْ بِهِ شِرْكُ شَيْطَانٍ وَ مَنْ شَعِفَ بِمَحَبَّةِ الْحَرَامِ وَ شَهْوَةِ الزِّنَا فَهُوَ شِرْكُ شَيْطَان..»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای ولد الزنا چند علامت هست که یکی از آنها بغض ما اهل بیت علیهم‌السلام است؛ دوم آنکه او همواره میل دارد به حرام؛ زیرا که از حرام خلق شده است؛ سوم: دین را سبک می‌شمارد؛ چهارم: در نزد مردم، بد منظر است و کسی که در حضور دوستانش عمل بدی انجام دهد او یا ولد الزنا است و یا شیطان در حملش شریک شده است و کسی که عشق به حرام و شهوت زنا داشته باشد پس این [نشانه] شریک بودن شیطان است.» خصال، شیخ صدوق، ص۲۱۷؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۴۰۰؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۴، ص۴۱۷، اختصاص، شیخ مفید، ص۲۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۱۵۲.

تفکیک بین رشد صنعت و سیر در کمالات آدمیّت

امروز دنیا در صنعت جلو هست؛ ولی در ممالک متمدّن، به صورت نامشروع عمل می‌شود. امروز کار به جایی رسیده که همین چند روزه در روزنامه‌های دنیا نوشتند، در همان ممالک متمدّن، در لندن که وقتی مریض می‌شوید، برای معالجه به آنجا می‌روید، دختر ده ساله مورد تجاوز واقع شده است. وقتی بشر رو به حیوانیّت رفت چنین می‌شود.

مردم خیال می‌کنند که بشر به ساختن هواپیما و به‌ساختن بمب اتم آدم می‌شود. اگر بشر به کرهٔ ماه برود ولی به حیوانیّت پرداخت، هنوز به مرز آدمیّت نرسیده است. بشریّت به صنعت نیست. بشریّت به حکمت است. بشریّت به کمالات آدمیّت است.

آن وقت عجب این است که این مسلمانان غرب‌زده که در مقابل اروپاییان عقل خویش را باخته‌اند، این اندازه ادراک و شعور ندارند که این مطالب را از هم تفکیک نمایند. آنها الآن در گنداب حیوانیّت غوطه می‌زنند. در انگلستان عقلایشان در مجلس شورا جمع می‌شوند و لواط را قانونی می‌کنند! تو را به خدا فکر کنید و ببینید چه خبر است! چه غوغایی است! لواط از نظر علمی غلط است، از نظر طبیعی غلط است و از نظر ساختمان وجود باطل است. آن وقت در ممالک متمدّن لواط را قانونی می‌کنند!

پس حساب صنعت و پیشروی در این فنون مادّی یک حساب است و حساب آدمیّت و بشریّت و سیر در کمال یک مطلب دیگری است.

معنی آدمیّت

این است که در روزگار روز به روز انسان کمتر می‌شود. آدم به حقیقت آدمیّت نایاب‌تر می‌شود. آدم یعنی چه؟ آدم یعنی علم، یعنی حکمت، یعنی ادب، یعنی غیرت، یعنی عفّت، یعنی کرم، یعنی شجاعت، یعنی فضیلت. این معنای آدمیّت

است. این است که به جز قرآن یک چنین تخمی را به ثمر نمی‌رساند. این است که جز تربیت نهج‌البلاغه و کلمات امام جعفر صادق‌ﷺ آدمی را به سر حدّ کمال بشری نمی‌رساند.

منشأ فساد عقیدهٔ مردم

حال در آخر الزمان یکی از خطرهای بزرگی که هست، عبارت از این است که عقائد مردم فاسد می‌شود. منشأ فساد عقیدهٔ مردم چیست؟ دو چیز باعث می‌شود که مردم از اعتقادات حق دست بردارند. الآن این حسینیّه که یک بنای خیلی ساده است، چند چراغ در این‌جا آویخته شده، چند پارچه آنجا زده شده است. هر آدمی که این‌جا وارد بشود تا چشمش به این بنای بسیط و ساده بیفتد، اوّل چیزی که اعتراف می‌کند این است که یک بنّایی که از فنون معماری سر رشته داشته، با یک نظم دقیقی این بنا را به وجود آورده است و الّا خشت و گل بی‌شعور، هرگز به این هیئت درنمی‌آید. همین بشر نگاه می‌کند و می‌بیند که از نطفه، مغز آدمی در می‌آید که قمر مصنوعی می‌سازد. آن وقت می‌گوید این مغز، ساختهٔ مادّهٔ بی‌شعور و مصنوع طبیعت بی ادراک است. چه می‌شود که این‌جور می‌شود؟ این خود مرض است یا مرض نیست؟

همین آدم وقتی به یک کارخانهٔ قند نگاه می‌کند و تشکیلات این کارخانه را می‌بیند در مقابل فکر و علم و عقل آن مهندس که طرّاحی کرده و بر یک مشت آهن این نقشه را پیاده کرده، انگشت حیرت به لب می‌گیرد، امّا در مقابل آن قدرت و اراده و آن علم و حکمت که از یک زرده و سفیده، یک طاووس به وجود می‌آورد، از در انکار وارد می‌شود. طاووسی که چشمهای برّاقش، پرو بال زیبایش، سازمان قلب و دستگاه کلیه و نظام کبدش، بلکه تمام تشکیلات وجود این طاووس کارخانه‌های عالم را تحت الشعاع قرار می‌دهد. آیا این طاووس از میان یک زرده و سفیده بی‌علم و بی‌حکمت به وجود آمده ولی کارخانهٔ برق با علم و با حکمت.

این بشر، بی‌خود به این درد مبتلا نمی‌شود. این خود یک درد است. این خود یک مرض است. یک بام و دو هوا چطور می‌شود؟ این دستگاه روی حساب نیست ولی آن دستگاه روی حساب است، چطور می‌شود؟ این تشکیلات و این کارخانه‌های بهت‌انگیز تمام اسراری که در آنهاست به اندازهٔ اسراری که در تخم چشم یک طاووس است، نمی‌رسد؛ به اندازهٔ اسراری که در نوک یک مرغ که از جنس شاخ درست شده است، نمی‌رسد. این چه حکیمی است که از این طرف، بدن مرغ را به این لطافت درست کرده از آن طرف منقار مرغ را به این ضخامت؟ به این حساب که مرغ، راه غذا خوردنش این است که این منقارش را به زمین بزند تا دانه پیدا کند و اگر لب و دهان مرغ را مثل لب و دهان من و تو درست می‌کرد، آن وقت یک مرغ می‌توانست دانه پیدا کند؟ ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾[1] اگر دنیا در یک منقار مرغ فکر کند، گیج می‌شود و می‌گوید: «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر».

چه دردی در این مردم پیدا می‌شود که منکر خدا می‌شوند؟ چه دردی در این مردم پیدا می‌شود که از پیغمبر ﷺ بیگانه می‌شوند؟ چه دردی در این مردم پیدا می‌شود که مقدّسات را به باد می‌دهند؟ فلسفهٔ مطلب چیست؟

نکته‌اش عبارت از این است که گوهر ایمان به خدا و ایمان به انبیاء خدا ﷺ، این جوهر بسیار پاک و مقدّس است، شریف‌ترین گوهر عالم وجود است. اگر تمام عالم را پر از برلیان کنید، همه فانی می‌شود، امّا یک دل پر از ایمان دیگر فنا و زوال ندارد. آن وقت خدا این گوهر به این عظمت را در هر دل ناپاکی نمی‌گذارد.[2] خیلی باید آن دل طهارت داشته باشد، خیلی باید آن روح، پخته و پاکیزه و پسندیده باشد تا

---

۱. المؤمنون(۲۳):۱۴.

۲. امام باقر ﷺ به یکی از اصحاب خاصشان فرمودند: «...وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا.» ای ابا خالد، به خدا بنده‌ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده‌ای را پاکیزه نکند تا اینکه تسلیم امر ما باشد. کافی، کلینی، ج۱، ص۱۹۴؛ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم، ج۲، ص۳۷۱؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۳۰۸.

خداوند او را نامزد بندگی خودش بکند. «جلّ جناب الحقّ عن أن یکون شریعةً لکلّ وارد»[۱] حساب حقایق نورانی این‌جور است.

خطرات آخر الزمان

در آخرالزمان خطر های بزرگ بسیار است. یک خطر عبارت از این است که در آخر الزمان تخم زنا و ولد نامشروع زیاد می‌شود.[۲] علّت زیاد شدن ولد نامشروع چیست؟ بعضی مردم از فقه دین خبر نداشته و از قواعد اسلام اطلاعی ندارند؛ نه علم دارند و نه در قید و بند عمل هستند. یک نمونه برایتان می‌گویم. یکی از حدود نکاح عبارت از این است: اگر یک مردی با مرد دیگری مرتکب عمل شنیع لواط شد، بنا بر فتوای جمعی از فقهاء فرق نمی‌کند چه هر دو صغیر باشند و چه هر دو کبیر، و چه یکی کبیر باشد و دیگری صغیر، به مجرّد این‌که این عمل شنیع واقع شد، در بعضی از این صورتها به فتوی و در بعضی دیگر بنابر احتیاط واجب، اوّل اثری که می‌گذارد این است که خواهر و مادر و دختر آن موطوء و آن مفعول بر فاعل حرام می‌شود[۳] و یعنی دیگر آن فاعل، حق ندارد با خواهر این مفعول ازدواج کند. اگر با

---

۱. اشارات، ابو علی سینا، نمط ۹، فصل ۲۷، ص۳۹٤؛ شرح اشارات، خواجه نصیرالدین طوسی، ج۳، ص۳۹٤.

۲. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ اقْتِرَابِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ نِسْوَةٌ مُتَبَرِّجَاتٌ كَاسِفَاتٌ عَارِيَاتٌ مِنَ الدِّينِ دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَّاتِ مُسْتَحِلَّاتٌ لِلْمُحَرَّمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ.» امیر مؤمنان ﷺ فرمود: در آخر الزمان و نزدیک قیامت که بدترین زمانهاست زنانی پیدا شوند. که خودشان را [برای مردان بیگانه] آراسته کرده، عریان، از دین بیگانه، دنبال فتنه‌ها و پیرو شهوت‌ها و شتابان به لذتها، حلال داننده گناه ها و به دوزخ ابدی گرفتار. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۳۹۰؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲۲، ص۸۰۹؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۰، ص۳۵.

۳. من أوقب غلاما أو رجلا [بأن أدخل به بعض الحشفة] حرمت علی الموقب أم الموطوء و أخته و بنته مؤبدا. اللمعة الدمشقیه، شهید اول، ص۱٦۵؛ و...

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي رَجُلٍ يَعْبَثُ بِالْغُلَامِ قَالَ إِذَا أَوْقَبَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ ابْنَتُهُ وَ أُخْتُهُ.» کافی، شیخ کلینی، ج۵، ص٤۱۷؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۳۱۰؛ و...

خواهر این ازدواج کرد هر چه بچّه پیدا می‌شود، ولد الزناست و دیگر این حرام ابدی است و وقتی حرام ابدی شد فرزندی که از آنها پیدا می‌شود فرزند زناست. این جور اثری دارد. مشکل اینجاست که مادر این مفعول و خواهر او و دختر او و إن عَلَت وَ إن نَزَلَت تا هر که پایین بیاید تا هر که در این سلسله بالا برود، همه بر این مرد فاعل حرام می‌شود.[۱]

اگر این پسر با یک دختر، شیر خورده و آن دختر، خواهر رضاعی این پسر شده، آن خواهر رضاعی هم بر این فاعل حرام می‌شود. آن زن هم که مادر این پسر مفعول نیست ولی شیرش داده او هم بر این واطی و فاعل حرام می‌شود و همچنین دختر رضاعی مفعول نیز بر واطی حرام می‌شود.

آن وقت، حرمت دو حرمت است: حرمت عینی داریم و حرمت جمعی؛ حرمت ابدی داریم و حرمت غیر ابدی. فقه اسلام دریا و اقیانوس است. این‌که حرمت ابدیّه است، یعنی چه؟ یعنی برای ابد دیگر خواهر نسبی یا خواهر رضاعی این مفعول بر این فاعل حرام می‌شود و این دیگر قابل علاج نیست و چاره ندارد. پیش حاکم شرع بروی حاکم شرع نمی‌تواند بگوید جایز است. آن کسی که عالم و محقّق در دین است، دیگر نمی‌تواند این ازدواج را اصلاح کند. ممکن است بگویند ما پیش کسی رفتیم که این ازدواج را اصلاح کرد، آن کسی که اصلاح کرد از آنها فاسق‌تر است.

قوانین الهی این رقم است چهارده قرن قبل، دین به اندازه‌ای به این مطلب اهمیّت می‌دهد که خدا در قرآن می‌فرماید: «ما بر قوم لوط حجارهٔ سجّیل فرستادیم».[۲] امام علیه السلام می‌فرماید: هر آن کس به این عمل بمیرد و توبه نکرده باشد، به مجرّد این‌که از دنیا رفت، خدا یکی از آن سنگ‌ها که به قوم لوط زده است، به او خواهد زد و تا

---

۱. «فان أم الموطوء تحرم علی الواطي و ان بعدت کالجدة أم امه و ام أبیه و ان علتا تحریما مؤبدا لأنهن أمهات و تحرم أیضا بنت بنت الموطوءة و بنت ابنه و بنت ابن بنته و ان نزلن تحریما مؤبدا.» تذکرة الفقهاء، علامه حلی، ج۲، ص۶۳۳.

۲. ﴿فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ﴾؛ پس چون فرمان ما آمد، آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و سنگپاره‌هایی از سنگ گِلهای لایه لایه، بر آن فرو ریختیم» . هود(۱۱):۸۲ .

قعر اسفل سافلین جهنّم می‌رود؛ [۱] مگر توبه کند ﴿تَوْبَةً نَصُوحًا﴾ [۲] آن وقت اهمیّت این مطلب به جوری است که لعنتی که در اسلام خیلی مشکل است و به آسانی نمی‌شود زبان به لعنت باز کرد، وقتی حجّت خدا شمار ملعونین را ذکر می‌کند می‌فرماید: خدا و هر نبیّ مجاب یعنی پروردگار و هر پیغمبری که دعایش در درگاه خدا ردشدنی نیست، بر چند طایفه لعنت کرده‌اند. چقدر باید عمل شنیع باشد، تا خدا و پیغمبران علیهم‌السلام همه لعنت کنند.

آنان که مورد لعن خدا هستند

این طوائفی که مورد لعنت خدا و مورد لعنت تمام انبیایند کیانند؟

یکی مبدّل سنّت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ یعنی کسی‌که قانون و سنت پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تغییر بدهد.

دیگر «الْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ» کسی که تقدیر خدا را تکذیب کند.

مورد دیگر کسی که آنچه را خدا نسبت به عترت من حرام نموده، روا شمرد. [۳] ۵۰

---

۱. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ ﴿وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً﴾ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا يَسْتَحِلُّ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ إِلَّا رَمَاهُ اللَّهُ كَبِدَهُ مِنْ تِلْكَ الْحِجَارَةِ تَكُونُ مَنِيَّتُهُ فِيهَا وَ لَكِنَّ الْخَلْقَ لَا يَرَوْنَه»؛ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، ج۱، ص۳۳۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۴۶۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۱۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۲، ص۱۶۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی، ج۶، ص۲۰۸.

۲. التّحریم (۶۶): ۸.

۳. عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله سَبْعَةٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ الْمُغَيِّرُ لِكِتَابِ اللَّهِ وَ الْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ الْمُبَدِّلُ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُتَسَلِّطُ فِي سُلْطَانِهِ لِيُعِزَّ مَنْ أَذَلَّ اللَّهُ وَ يُذِلَّ مَنْ أَعَزَّ اللَّهُ وَ الْمُسْتَحِلُّ لِحُرَمِ اللَّهِ وَ الْمُتَكَبِّرُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای هفت دسته را لعنت کرده‌اند: ۱.تغییر دهنده کتاب خدا. ۲.تکذیب کننده قدر الهی. ۳.تبدیل کننده سنت پیامبر به چیز دیگر. ۴. کسی که آنچه را خدا نسبت به عترت من محترم دانسته روا شمرد (آنها را بکشد یا اهانت و انکار کند). ۵.و سلطانی که در سلطنت او، کسانی که خدا آن ها را ذلیل شمرده عزیز شوند، و عزیزان خدا ذلیل گردند. ۶. وکسی که حرامهای الهی را حلال شمارد. ۷.و کسی که نسبت به بندگان خدا تکبر ورزد. خصال شیخ صدوق، ص۳۵۰.

دیگر شخصی که خدا و هر پیغمبر مجابی بر او لعنت می‌کند کیست؟ آن زنی است که شبیه به مردان بشود و آن مردی است که شبیه به زنان بشود[۱]؛ این خود در ردیف آن کسی واقع می‌شود که مغیِّر سنّت و آیین خداست.

این اهمیّت امر، و این هم نشر حرمت. آن وقت با این عمل شنیع، خانه از پای بست ویران می‌شود. خانه از همان اوّل خراب می‌شود. اساس دین مردم بر عفّت است. اساس دین بر تقوا و طهارت است.[۲] ۶۰

حسینیه جایگاه پاکان

اینجا خانهٔ یزید بن معاویه نیست که هر حیوان صفتی را راه بدهند. اینجا خانهٔ حسین بن علیّ است. امام حسین علیه‌السلام کیست؟

امام حسین علیه‌السلام آن کسی است که خدا پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله را از عرش به زمین می‌فرستد، برای این‌که خون امام حسین علیه‌السلام را به عرش ببرد.[۳] ۷۰ نمی‌شود با دامن آلوده به در خانهٔ امام حسین علیه‌السلام راه پیدا کرد. این درگاه، درگاه عظمت است. این است

---

۱. «عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا بِهِ تَأْنِيثٌ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ لَهُ اخْرُجْ مِنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ يَا مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ مُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ»؛ امیرمؤمنان علیه‌السلام در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی را دیدند که در او حالت زنان بود، به او فرمودند: از مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون شو ای کسی که رسول خدا لعنت کرده است.، سپس فرمودند:از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمودند: خدا لعنت کند مردانی که خود را به زنها شبیه می‌کنند و زنانی که خود را به مردان شبیه می‌نمایند.»؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۲، ص۶۰۲؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۷؛ ص۲۸۴ و...

۲. «عن علي بن أبي طالب[علیه‌السلام] عن النبي[صلی‌الله‌علیه‌وآله] أنه قال لي يا علي إن الإسلام عريان لباسه التقوى و رياشه الهدى و زينته الحياء و عماده الورع وملاكه العمل الصالح و أساس الإسلام حبي و حب أهل بيتي.» شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۵۱۵.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۳، ص۲۴۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۰۵؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۲۳.

۳. رجوع شود به مجلس سوم، ص۱۶۶، پاورقی۱.

که کم‌کم کاری می‌شود که توفیق از مردم سلب می‌شود. او خیال می‌کند که شب تاسوعا و شب عاشورا به حسینیّه نیامده، بیچاره نمی‌داند که او را به حسینیّه راه نداده‌اند که نیامده است؛ نه این که خودش نیامده است.

مزاج عشق بس مشکل‌پسند است　　قبول عشق بر جایی بلند است

او تصوّر می‌کند خودش نیامده و نمی‌داند که نمی‌گذارند بیاید. وقتی بشر، آلوده و ناپاک شد این‌جور است، مقدّمات انصرافش را فراهم می‌کنند. ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾[1] این دستگاه، دستگاه غیرت و شهامت و طهارت است. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾[2] اینجا جای تقواست.

اهمیّت نماز

در شبانه‌روز این پنج وقت نماز چرا این‌قدر اهمیّت دارد؟ چرا در دیانت هیچ امری به قدر نماز مهم نیست؛[3] در دین مقدّس اسلام هر عملی دائره‌اش محدود است. اگر مستطیع شدید در تمام دورهٔ عمر یک حجّة الاسلام بیشتر بر شما واجب نیست؛ بقیّهٔ حج‌ها مستحبّ است.

در تمام سال یک، ماه رمضان، بیشتر روزه واجب نیست؛ آن هم قید دارد. اگر ضرر داشت همان روزهٔ واجب، حرام می‌شود. به مجرّد این‌که ضرر داشت، وجوبش برداشته می‌شود «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»[4] همین روزه با آن اهمیّت که از ارکان

---

۱. «خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند، و ستمگران را گمراه می‌گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد». ابراهیم (۱۴):۲۷.

۲. «این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایهٔ هدایت تقواپیشگان است». البقرة (۲):۲.

۳. رجوع شود به ص۳۴۵، پی نوشت۶.

۴. روایت «لا ضرر» از پیامبر اکرمﷺ نقل شده است.

منابع شیعه: مقنع، شیخ صدوق، ص۵۳۷؛ من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۳۴، ح۵۷۱۸: (به این عبارت: ←

اسلام است، به مجرّد این‌که مریض شدید روزهٔ واجب حرام می‌شود ﴿وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ اسلام، شریعتی سهل و آسان و بر اساس حسابهای دقیق است. این حساب مطلب در شریعت است.

حقوق مالی واجب است، امّا حقوق مالی بر عهدهٔ کیست؟ برکسی که مالش متعلّق حق بشود. وقتی مال شما متعلّق حق نشد، گرفتار حقِّ کسی نیستید و آزاد هستید.

امّا آنچه که در هر صورت واجب است و هیچ استثنا ندارد، آنچه در هر حالی از حالات هستید، در حال مریضی باشید، در بستر مرگ خوابیده باشید، در میدان جنگ باشید، در بیابان یکّه و تنها باشید، نماز است. نماز در هیچ حالی ساقط شدنی نیست؛ «لا تسقط بحالٍ».[۱]

اگر در میان دریا کشتی شما غرق شد و شما به گرداب افتادید و هنگام جان دادن شما شد، و شما شعور و درک داشته باشید که الآن وقت نماز است، همان‌جا در حال غرق شدن و جان دادن باید نماز بخوانید و لو به یک الله اکبر. نمازتان به مقدار یک الله اکبر می‌شود. بله، اگر شعورتان گرفته شد و عقل نبود، تکلیف نیست «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ».[۲] این اندازه در دین نسبت به نماز اهمیّت داده می‌شود.

لَا ضَرَرَ وَ لَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ)؛ الخلاف، شیخ طوسي، ج۳، ص۸۱؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسانی، ج۱، ص۲۲۰، و به این عبارت: «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» ج۱، ص۳۸۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۶، ص۱٤، ح۱۰؛ و..

۱. جواهر الکلام، ج۵، ص۲۳۲؛ مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج٦، ص۳۳۵؛ جامع المدارک، سید خوانساری، ج۱، ص۲٦٦ و..

۲. «...إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ إِنَّهَا مَغْلُوبَةٌ عَلَى عَقْلِهَا وَ نَفْسِهَا...»؛ مبسوط، شیخ طوسی، ج٤، ص۵۱؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۱۸۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۸، ص۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷٦، ص۸۹ و..

محروم بودن تارک نماز از شفاعت و از تابش نور امام حسین علیه‌السلام

آن وقت شفاعتی که احدی را از آن ناامید نمی‌کنند به کسی که به نماز اهمّیت نمی‌دهد، نمی‌رسد.[۱]

نور آفتاب از خورشید با سرعت تقریبی سیصد هزار کیلومتر در ثانیه سیر می‌کند، و حدوداً در مدّت هشت دقیقه و نوزده ثانیه به شما می‌رسد؛ یعنی نور آفتاب از وقتی که از خورشید جدا می‌شود هشت دقیقه و نوزده ثانیه در راه است تا به زمین می‌رسد. نور در هر ثانیه حدوداً مسافت سیصد هزار کیلومتر را در می‌نوردد.

نور روح حسین بن علی علیهماالسلام هم به تمام عالم هستی می‌رسد، اما هزار آفتاب در مقابل نور ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام اصلاً یک ذرّه است.[۲] نور خورشید روح حسین بن علی علیهماالسلام به تمام اعماق وجود می‌رسد، امّا به یک نفر نمی‌رسد؛ آن یک نفر کیست؟

---

۱. عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «لَا تَنَالُ شَفَاعَتِي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ وَ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ اللَّهِ»؛ امام صادق علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌فرماید که فرموده‌اند: شفاعت من به کسی که نماز خود را سبک بشمرد نمی‌رسد و سوگند به خدا که کنار حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۳۱۹؛ بحار الأنوار، علامة مجلسی، ج۸۰، ص۲۲ و..

همچنین: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه‌السلام: «إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِيَ الْوَفَاةُ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ. ». کافی، شیخ کلینی، ج۳، ص۲۷۰؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۱۰۷ و..

۲. ابو خالد کابلی گوید از امام باقر علیه‌السلام تفسیر آیهٔ ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا﴾، را پرسیدم. حضرت علیه‌السلام در جواب فرمودند: «يَا أَبَا خَالِدٍ النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلِمُ قُلُوبُهُمْ»؛ ای اباخالد، به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمهٔ از آل محمد علیهم‌السلام هستند تا روز قیامت. به خدا که ایشانند همان نور خدا که فرو فرستاده است. به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین. به خدا ای ابا خالد، نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز، روشن‌تر است. به خدا که ائمه علیهم‌السلام دلهای مؤمنین را منور سازند و خدا از هر کس که خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد. کافی، کلینی، ج۱، ص۱۹۴؛ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم، ج۲، ص۳۷۱؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۹۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۳۰۸

تارک الصلاة.[۸]* به کسی که تارک الصّلاة است دیگر نمی‌رسد؛ چرا؟ رمز مطلب عبارت از این است که وقتی نماز از یک آدم گرفته شد، در آن دل ذکر خدا نبود، تخم هوی و هوس سبز می‌شود؛ هر روز به یک گناهی آلوده می‌شود[۱] و کم‌کم آلودگی او تا آنجا پیش می‌رود که از درگاه امام حسین علیه‌السلام جدا می‌شود. این حساب طهارت اسلامی است. این طهارت باید رعایت بشود تا عقیده پاک بماند. دستگاه نورانی دین برای هر ناکسی نیست. این‌جا هرکسی را راه نمی‌دهند.

از آن طرف آن‌چنان عنایت دارند که احدی را نمی‌رانند؛ ولی شرطش این است که کاری نکنید که قابلیّت از دست برود.

راه معرفت امام علیه‌السلام: علم و استجابت دعا

می‌دانید امام حسین علیه‌السلام کیست و چه‌جور می‌شود به امام حسین علیه‌السلام راه پیدا کرد؟ یک مطلب امشب برایتان بگویم تا معلوم بشود امام حسین علیه‌السلام کیست.

امام علیه‌السلام شناخته می‌شود به دو مزیّت: یکی به علم. مزیّت دوّم استجابت دعوت است، «الْعِلْم وَ اسْتِجَابَة الدَّعْوَة»؛[۲]* یعنی اراده امام علیه‌السلام و فرمان او در تمام قلمرو

---

۱. عَن أبِي عَبدالله علیه‌السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ ذَعِراً مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافَظَ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعَظَائِم»؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: شیطان از هر مؤمنی، ترسان است مادامی که نمازهای پنج‌گانهٔ خود را محافظت می‌کند و هنگامیکه نمازهای خود را ضایع کند، شیطان بر او جرأت و غلبه پیدا می‌کند و او را در گناهان کبیره قرار می‌دهد. کافی، کلینی، ج۳، ص۲۶۹؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۳۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۰، ص۱۴.

۲. «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْماً وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَةِ فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَيِّ شَيْءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ لِمُدَّعِيهَا؟ قَالَ علیه‌السلام: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ. قَالَ لَهُ فَدَلَالَةُ الْإِمَامِ فِيمَا هِيَ؟ قَالَ علیه‌السلام: فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَة» حسن بن جهم روایت کرده که گفت: روزی به مجلس مأمون وارد شدم و امام رضا علیه‌السلام در آنجا بود، و علمای علم کلام و فقهاء از هر فرقه و طائفه‌ای در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضرت سؤال کرده گفت: یا ابن رسول اللّه! به چه دلیل امامت برای مدّعی آن ثابت می‌شود؟ امام علیه‌السلام فرمود: به نصّ و دلیل. سائل پرسید: دلالت امام در چیست؟ فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعای او. تاریخ آل زرارة، ←

هستی نافذ است. امام علیه السلام دارای سلطنت بر نظام هستی است. همان اراده‌ای که بشر در عالم خیال دارد و نافذ است امام علیه السلام در عالم خارج دارد و نافذ است. این مقام امامت است.

فناء ارادهٔ امام علیه السلام در ارادهٔ خدا و جلوهٔ ارادهٔ حق از وجود امام علیه السلام

امامت وقتی است که بشر به این مقام می‌رسد. اصلاً عالم هستی در مقابل ارادهٔ او مثل یک گردو و مثل گویی در دستان اوست.[1] یک گوی را می‌توانید به هر طرف بگردانید. عالَم هستی در دست امام علیه السلام این‌گونه است.

نکته‌اش عبارت از این است که امام علیه السلام در اثر فناء اراده‌اش در ارادهٔ خدا اصلاً از خود، دیگر اراده ندارد. وقتی از خود اراده نداشت، ارادهٔ حق از وجود او جلوه می‌کند.[2]

أبو غالب زراری، ص۱۹۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۲۱۶؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۷، ص۱۴۹ و ص۱۵۰؛ بحار الأنوار، علامة مجلسی، ج۲۵، ص۱۳۴.

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُوسَى بْنِ طَلْحَةَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُعْفِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا علیه السلام وَ مَعِي صَحِيفَةٌ أَوْ قِرْطَاسٌ فِيهِ عَنْ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ الدُّنْيَا مُثِّلَتْ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِي مِثْلِ فِلْقَةِ الْجَوْزَةِ فَقَالَ يَا حَمْزَةُ ذَا وَ اللَّهِ حَقٌّ فَانْقُلُوهُ إِلَى أَدِيمٍ». راوی گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام وارد شدم. دست من صفحه‌ای یا کاغذی بود که در آن نوشته بود: روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که دنیا مجسم شد پیش امام به صورت یک پوست گردو. امام علیه السلام فرمود: ای حمزه، این یک واقعیت است؛ آن حدیث را در صفحه‌ای از چرم بنویسید. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۴۲۸؛ مختصر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۴۵.

۲. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام به روایت امام صادق علیه السلام: «.. إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُم...» کافی، شیخ کلینی، ج۴، ص۵۷۷؛ کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۳۶۶؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۵ و..

همچنین: «قال امیر المؤمنین علیه السلام يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَب... نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئاً مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيَّتَهُ فِينَا...»؛ مناقب علوی، علوی، ص۷۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۷.

امام علیه السلام جلوه‌گاه قدرت حق و محلّ مشیّت ربّ

این است که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اللَّهَ رَمىٰ﴾[1] امام علیه السلام جلوه‌گاه قدرت حق و محلّ مشیّت ربّ می‌شود. این مقام امامت است.

ظهور قدرت و علم امیرمؤمنان علیه السلام در کربلا در کنار دیر راهب

لشکر امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ با معاویه به بیابان کربلا رسید. آب در میان لشکر تمام شد. گاهی باید این‌گونه نمایش‌های علمی داده بشود و این نمایش‌ها خیلی اهمیّت دارد. آب که تمام شد، به نزد شیر خدا شکوه آوردند که آب در لشکر پیدا نمی‌شود. امام علیه السلام فرمود: بگردید و جستجو کنید هرچه جستجو کردند آب نیافتند. کم‌کم سربازان، و همچنین چهارپایان همه از تشنگی به ستوه آمدند.

از دور نگاه کردند، ساختمانی دیدند؛ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به آنجا بروید. وقتی آنجا رفتند، دیدند در آنجا دیر راهبی است. راهب از دیر سر بیرون آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال فرمودند: آب در دستگاه تو پیدا می‌شود؟ گفت: از این‌جا تا آب دو فرسخ راه است و من هر چند وقت یکبار آب می‌آورم تا تمام بشود و الآن دیگر چیزی جز به قدر قوت خودم باقی نمانده است. وقتی راهب این کلمه را گفت جمعیّت گفتند: یا علی علیه السلام تا رمقی در بدن هست اجازه بده برویم به دو فرسخی به آب برسیم. امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زدند و تبسّمی فرمودند.

آشکار شدن سنگی برّاق

آن حضرت علیه السلام روی یک حساب دقیق چند قدم راه رفتند. راهب هم از دیر تماشا مینمود. امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: خاک اینجا را کنار بزنید. وقتی خاک را کنار زدند،

---

۱. «[ای رسول ما] و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند»؛ الأنفال (۸): ۱۷.

یک سنگ برّاقی نمایان شد. حال این احاطه تا کجاست؟ یک چنین انسانی می‌تواند بگوید: «سَلُونِي»، غیر از این مرد اصلاً کدام دهان قدرت دارد تا بگوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»[1] ۰۱۱ اوّل به دیر می‌آید تا همهٔ مقدّمات آگاه نمودن مردم را فراهم کند، بعد علم را نمایش بدهد. نگاه کردند و دیدند آن سنگ، حلقه‌ای دارد. معلوم می‌شود قضیّه یک قضیّهٔ طبیعی و عادی نیست. امیرمؤمنان علیه السلام به سپاه خویش رو نموده و فرمودند: بیایید این سنگ را بردارید. دلاوران آمدند، آن پهلوانان نامی که هر یک با

---

۱. «من كلام له عليه السلام في الإيمان و وجوب الهجرة. قال: أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.» نهج البلاغه، خطبة ۱۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۱۲۸ و ج٦٦، ص۲۲۷.

منبع اهل تسنّن: ينابيع المودة، قندوزی، ج۱، ص۲۰۸ و ج۳، ص٤٥٢.

این فرمایش حضرت علیه السلام در قضایا و رویدادهای مختلفی از ایشان نقل شده است؛ مصادری که آن را ذکر کرده اند عبارتند از: کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس، ص۳۳۱؛ غارات، إبراهیم بن محمد ثقفی، ج۲، ص٦٧٧؛ تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۲، ص۲۸۲؛ تفسیر فرات، فرات بن إبراهیم کوفی، ص٦٨؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۳۹؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۵۵؛ توحید، شیخ صدوق، ص۹۲؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۳٤ و ۳۳۰؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۷۹ و ص۲٤۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص۵۸ و ص۱۹٦؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۳۲ و ص۱۱۸؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۳۸٤ – ۳۸۵؛ عمدة، ابن بطریق، ص۲٦٤؛ خرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۳، ص۱۱۳۳؛ روضة في فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۳۳؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۹۸؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۷۳؛ یقین، سیدبن طاووس، ص٤۸۹؛ وافي، فیض کاشانی، ج۱، ص۳٦۸؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۵، ص۱۲۸؛ الفوائد الطوسیة، حر عاملی، ص۲٦۸.

منابع اهل تسنّن: معیار و الموازنة، أبو جعفر اسکافی، ص۸۲ – ۸۳ و ۲۸۹؛ تاریخ الیعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۱۹۳؛ الاغانی، أبی الفرج اصفهانی، ج۱۵، ص۱۰۱؛ دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم من کلام أمیر المؤمنین علي ابن أبی طالب، محمد بن سلامة قضاعی، ص۱۰٤؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۷، ص۳۳٤ و ج٤۲، ص۳۹۷ و ص۳۹۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۲، ص۲۸٦ و ج٦، ص۱۳٦ و ج۷، ص٤٦ و ج۱۳، ص۱۰٦؛ تخریج الأحادیث و الآثار، زیلعی، ج۳، ص۳٦۵؛ محاضرات و المحاورات، سیوطی، ص۱۷۹؛ کنزالعمال، متقی هندی، ج۱۳، ص۱٦۵ و ج۱٤، ص٦۱۲؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی، ص۲۹۱ (قال: أجمع الناس کلهم علی أنه لم یقل أحد من الصحابة، و لا أحد من العلماء «سلوني» غیر علی بن أبی طالب علیه السلام).

هزار نفر برابر بودند، آمدند و هرچه کردند، دیدند هیچ قدرتی اینجا کارگر نیست. حلقه تکان می‌خورد امّا از تکان خوردن سنگ خبری نیست. امیرمؤمنان علیه السلام هم آنجا ایستاده و گاهی هم یک لبخند پر معنایی می‌زدند. آن راهب هم از دیر تماشا می‌کرد. همهٔ اینان که نا امید شدند، آن وقت فرمود: کنار بروید. تا کنار رفتند، امیرمؤمنان علیه السلام آمده و بند انگشتشان را نزدیک آوردند. کسی که می‌گوید: «وَ اللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةٍ رَبَّانِيَّةٍ»[1] دست دراز کرد با بند انگشت، حلقه را گرفت، و همچنان که مو از ماست کشیده می‌شود، سنگ را برداشت و پرتاب کرد.

پدیدار شدن آب سفید نقره فام از چشمهٔ راحوما

سنگ را که پرتاب کرد، آب پیدا شد، امّا چه آبی؟ آبی سفید مثل نقرهٔ فام. فرمود: از این آب بیاشامید که این آب، آب بهشتی است. از آب آشامیدند، وقتی همه سیراب شدند، باز آمده و به حلقهٔ سنگ دست زده و سنگ را برداشته و آورد و در جای اولش

---

۱. نهج الحق، علامه حلی، ص۲۵۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۵، ص۴۷ و ج۷۰، ص۷۶ و ..

همچنین: «قوله علیه السلام: [وَ اللَّهِ] مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ[و رميت بها خلف ظهری أربعين ذراعا بقوة جسدية] بِقُوَّةٍ جَسَدَانِيَّةٍ[بقوة جسمانية] وَ لَا بِحَرَكَةٍ غَذَائِيَّةٍ لَكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةٍ ملكوتيّة[لكن بقوة إلهية- بل بقوة ربانية- ولكن قلعتها بقوة ربانية] وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةٍ.»؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من در خیبر را با قدرت جسمانی و تحرک غذایی، از جا نکندم. بلکه من به قوه ملکوتی و نفسی که به پرتو خدای خود نورانی بود از جای برکندم. امالي، شیخ صدوق، ص۶۰۴؛ روضة الواعظين، فتال نیشابوری، ص۱۲۷؛ عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص۷؛ مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۷۸؛ خرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۵۴۲؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۲۷۱؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۳۲۵؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۵۱۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج۱، ص۸۸[و لكن قلعته بقوّة ربانيّة]؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج۴۰، ص۳۱۸ و ج۵۵، ص۴۷ و..

منابع اهل تسنن: تفسیر رازی، فخر رازی، ج۲۱، ص۹۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج۵، ص۷؛ مواقف، ایجی، ج۳، ص۶۲۸؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج۲، ص۵۲،

همچنین: «قال[علیه السلام] و الله ما قلعت باب خيبر بقوة جسدانية و لا بحركة غذائية و لكن قلعته بقوة رحمانية ملكوتية بنور ربها مضيئة.» ملل و النحل، شهرستانی، ج۱، ص۱۵۲.

گذاشته و فرمود: خاک بریزید. آنان خاک ریختند و دو یا سه قدم که رفتند، رویشان را برگردانده و فرمودند: بروید و جایش را پیدا کنید. سپاهیان آمدند و هرچه گشتند و بیابان را زیر و رو کردند، دیگر اثری دیده نشد.

ایمان آوردن راهب

راهب از بالای دیر؛ سر برهنه و پای برهنه دوان دوان آمده و به قدم آن حضرت علیه‌السلام افتاده و گفت: شما که هستید؟ اسم شما چیست؟ آن راهب به کسی که خود سجلّ و شناسنامهٔ احوال عالم است، می‌گوید: شما که هستید؟ اسم شما چیست؟ آن حضرت علیه‌السلام به گونه‌ای اسم خویش را فرمود که راهب فهمید چه خبر است؛ چرا که بین زبان عبری و زبان عربی، یک خویشاوندی عمیق و عریضی است و روی همین جهت از نظر مادّه، زبان عبری با زبان عربی یکی است، ولی از نظر هیئت دوتا هستند. موادّ زبان عبری با عربی یکی است، فقط تقدیم و تأخیر در حروف پیدا می‌شود. «عَرَبَ» «عَبَرَ» زبان عبری با عربی خیلی نزدیک است؛ مثلاً در زبان عربی وقتی می‌خواهید بگویید: برکت بده، چه می‌گویید؟ می‌گویید: «بارِک فی» در زبان عبری می‌گویید: «برکت». این اندازه فرق می‌کند خیلی قریب به هم است در زبان عربی یک مطلبی را که شنیدی می‌گویی: «سَمِعتُ» در زبان عبری می‌گویی: «شِمَعت».

همین که آمد و گفت: اسم تو چیست؟ گفت: اسم من «ایلیا» است. تا گفت: اسم من ایلیا است، فهمید چه خبر است. «ایلیا» در عبری، به معنی علی علیه‌السلام در عربی است. راهب گفت: دیگر گمشدهٔ من پیدا شد و مقصود من حاصل شد. فقط یک سؤال از شما دارم. آن سؤال این است که اسم این چشمه‌ای که پیدا کردید و سنگ را از روی آن برداشتید، چیست؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام جواب فرمودند: ای شمعون اسم چشمه، راحوماست. تا فرمودند: ای شمعون اسم چشمه راحوماست، اصلاً مغز این راهب تکان خورده و گفت: آقا به جز مادر و پدرم احدی از این اسم من خبر نداشته است.

امیرمؤمنان علیه السلام پدر هستی و پدر وجود امکانی و فرماندهٔ عالم امکان

ای بشر تا تو بفهمی که علی علیه السلام کیست، هنوز کار دارد. امیرمؤمنان علیه السلام پدر هستی است. امیرمؤمنان علیه السلام پدر وجود امکانی است.[۱۲]* عبد الربّ است و فرمانده عالم امکان، عبدالله است و آقای تمام قلمرو امکان.

چشمهٔ راحوما ذخیرهٔ پروردگار و یادگار عیسی علیه السلام در کربلا

وقتی فرمود: اسم چشمه راحوماست، راهب به بالای بلندی رفت و گفت:

ای مردم! این چشمه‌ای است که سیصد و سیزده نفر نبی و وصی علیهم السلام از این چشمه آب آشامیده‌اند و این چشمه ذخیرهٔ پروردگار در اینجا و یادگار عیسی علیه السلام است، و اوصیا و انبیا علیهم السلام فقط خودشان حق داشتند به این آب لب بزنند، امّا آن آخرین وصیّ که باید از این چشمه آب بیاشامد، آن قدر در درگاه خداوند تعالی بزرگ است که امتیازش آن است که هم خودش از این چشمه باید بیاشامد و هم تمامی سربازانش.

ای مردم! این آقایی است که نوکرانش دوش به دوش انبیا علیهم السلام می‌روند. شما از این آب خوردید یا نه؟ گفتند: بله. گفت: این آبی است که سیصد و سیزده پیغمبر علیهم السلام و وصی علیهم السلام از آن خورده‌اند. این آب به برکتِ چه شخصیتی به کام شما مردم رسیده است؟ وقتی علفی با گُل نشست، به قصر سلطان راهش می‌دهند. «این همه آوازها از شَه بود». راهب بعد از این کلمات گفت: آقا دیگر دست از دامنت برنمی‌دارم. این دیر برای دیدار تو بنا شده است. بزرگانی به انتظار رخسار تو مرده‌اند. حال این مطلب نصیب من شده است. راهب در قفای امیر مؤمنان علی علیه السلام راه افتاده و گفت: «أشهد أن لا إله إلّا الله».

شهادت راهب در جنگ صفّین

جنگ بین لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام و لشکر معاویه شروع شد. اوّل مردی که از

لشکر علی‌ﷺ در جنگ با معاویه کشته شد، همین راهب بزرگوار بود. خونش روی زمین ریخت. امیرمؤمنان علی‌ﷺ به بالینش آمد و سرش را برداشته و روی زانو گذاشت[۱] [۱۳]. چه سعادتی! چه فضیلتی! آشنایان این‌جور بی‌تمییز! بیگانه‌ها این‌جور

---

۱. [قصة عين راحوما و الراهب بأرض كربلاء و الصخرة، و الخبر بذلك مشهور بين الخاص و العام]: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْفِرْيَابِيُّ عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ بِنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ‌ﷺ إِلَى بِلَادِ صِفِّينَ نَزَلَ بِقَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا صَنْدَوْدَا ثُمَّ أَمَرَنَا فَعَبَرْنَا عَنْهَا ثُمَّ عَرَسَ بِنَا فِي أَرْضٍ بَلْقَعٍ فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُنْزِلُ النَّاسَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فَقَالَ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَيَسْقِينَا فِي هَذَا الْمَكَانِ مَاءً أَعْذَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ الزُّلَالِ وَ أَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَتَعَجَّبْنَا وَ لَا عَجَبَ مِنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ‌ﷺ ثُمَّ أَقْبَلَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَ بِيَدِهِ سَيْفُهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَرْضٍ بَلْقَعٍ فَقَالَ يَا مَالِكُ احْتَفِرْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فَقَالَ مَالِكٌ وَ احْتَفَرْنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَخْرَةٍ سَوْدَاءَ عَظِيمَةٍ فِيهَا حَلْقَةٌ تَبْرُقُ كَاللَّجِينِ فَقَالَ لَنَا رُومُوهَا فَرُمْنَاهَا بِأَجْمَعِنَا وَ نَحْنُ مِائَةُ رَجُلٍ فَلَمْ نَسْتَطِعْ أَنْ نُزِيلَهَا عَنْ مَوْضِعِهَا فَدَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ﷺ رَافِعاً يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو وَ هُوَ يَقُولُ: «طاب طاب مريا عالم طيبو ثابوثه شتميا كوبا حاحانو ثاتوديثا برحوثا آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ» ثُمَّ اجْتَذَبَهَا فَرَمَاهَا عَنِ الْعَيْنِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً. قَالَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَظَهَرَ لَنَا مَاءٌ أَعْذَبُ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَشَرِبْنَا وَ سُقِينَا ثُمَّ رَدَّ الصَّخْرَةَ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَحْثُوَ عَلَيْهَا التُّرَابَ ثُمَّ ارْتَحَلَ وَ سِرْنَا فَمَا سِرْنَا إِلَّا غَيْرَ بَعِيدٍ. قَالَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ مَوْضِعَ الْعَيْنِ فَقُلْنَا كُلُّنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَجَعْنَا فَطَلَبْنَا الْعَيْنَ فَخَفِيَ مَكَانُهَا عَلَيْنَا أَشَدَّ خَفَاءً فَظَنَنَّا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ‌ﷺ قَدْ رَهِقَهُ الْعَطَشُ فَأَوْمَأْنَا بِأَطْرَافِنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَوْمَعَةِ رَاهِبٍ فَدَنَوْنَا مِنْهَا فَإِذَا نَحْنُ بِرَاهِبٍ قَدْ سَقَطَتْ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ فَقُلْنَا يَا رَاهِبُ عِنْدَكَ مَاءٌ نَسْقِي مِنْهُ صَاحِبَنَا قَالَ عِنْدِي مَاءٌ قَدِ اسْتَعْذَبْتُهُ مُنْذُ يَوْمَيْنِ فَأَنْزَلَ إِلَيْنَا مَاءً مُرّاً خَشِناً فَقُلْنَا هَذَا قَدِ استعذبه [اسْتَعْذَبْتَهُ] مُنْذُ يَوْمَيْنِ فَكَيْفَ وَ لَوْ شَرِبْتَ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي سَقَانَا مِنْهُ صَاحِبُنَا وَ حَدَّثْنَاهُ بِالْأَمْرِ فَقَالَ صَاحِبُكُمْ هَذَا نَبِيٌّ قُلْنَا لَا وَ لَكِنَّهُ وَصِيُّ نَبِيٍّ فَنَزَلَ إِلَيْنَا بَعْدَ وَحْشَتِهِ مِنَّا وَ قَالَ انْطَلِقُوا بِي إِلَى صَاحِبِكُمْ فَانْطَلَقْنَا بِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ﷺ قَالَ سَمْعُونُ قَالَ الرَّاهِبُ نَعَمْ سَمْعُونُ هَذَا اسْمٌ سَمَّتْنِي بِهِ أُمِّي مَا اطَّلَعَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ أَنْتَ فَكَيْفَ عَرَفْتَهُ فَأَتِمَّهُ لَكَ. قَالَ: وَ مَا تَشَاءُ يَا سَمْعُونُ؟ قَالَ: هَذَا الْعَيْنَ وَ اسْمَهُ؟ قَالَ هَذَا الْعَيْنُ رَاحُومَا وَ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ شَرِبَ مِنْهُ [شَرِبَ مِنْهَا ثَلَاثُمِائَةِ نَبِيٍّ وَ ثَلَاثُمِائَةِ وَصِيٍّ] ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصِيّاً وَ أَنَا آخِرُ الْوَصِيِّينَ شَرِبْتُ مِنْهُ. قَالَ الرَّاهِبُ هَكَذَا وَجَدْتُ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْإِنْجِيلِ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ ثُمَّ رَحَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ﷺ وَ الرَّاهِبُ يَقْدُمُهُ حَتَّى نَزَلَ صِفِّينَ وَ نَزَلَ مَعَهُ بِعَانِدَيْنِ [بِعَابِدَيْنِ] وَ الْتَقَى الصَّفَّانِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَصَابَتْهُ الشَّهَادَةُ الرَّاهِبَ فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ﷺ وَ عَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ [بالدموع] وَ هُوَ يَقُولُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ،

←

الرَّاهِبُ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ.» حبیب بن جهم گوید: چون علی بن ابی طالب ﷺ ما را به بلاد صفین می‌برد در دهی به نام صندودا منزل کرد؛ ولی دستور داد از خود ده گذشتیم و ما را در بیابان بی‌آبی فرود آورد؟ مالک بن حرث اشتر به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، مّنا را در محل بی‌آب منزل می‌دهی؟ فرمود: ای مالك، به راستی خدای عز و جل به زودی در اینجا ما را از آبی سیراب کند که شیرین‌تر از شکر و نرم‌تر از کره صاف و سردتر از برف است و زلال تر از یاقوت. ما تعجب کردیم ولی گفتار امیرالمؤمنین ﷺ تعجبی نداشت. سپس جلو آمده و رداء از دوش برداشت و شمشیر به دست در یک زمین لخت ایستاد و به مالک فرمود: با همراهانت اینجا را بکنید. مالک گوید آنجا را کندیم و سنگ سیاه بزرگ دارای حلقه سیمگونی نمایان شد. فرمود: آن را دور کنید. با صد مرد بدان چسبیدیم و نتوانستیم آن را از جای خود بجنبانیم. امیرالمؤمنین ﷺ نزدیک آمد و دست به دعا برداشت و فرمود: «طاب طاب مر یا عالم طیبو ثاثوبه شتمیا کو باحه حانوثا تودیثا برحوثا آمین آمین رب العالمین رب موسی و هرون» و آن را کشید و از جا کند و چهل ذراع دور انداخت. مالک بن حارث اشتر گوید: چشمه آبی شیرین‌تر از عسل و خنك‌تر از برف و پاکتر از یاقوت برای ما پدیدار شد. از آن نوشیدیم و آب برداشتیم و همان سنگ را روی آن نهاد و به ما دستور داد خاک بر آن ریختیم و از آنجا حرکت کرد. اندکی رفتیم. فرمود: کدام یک از شما جای چشمه را می داند؟ گفتیم یا امیرالمؤمنین همه میدانیم. برگشتیم و هر چه جستجو کردیم جای آن را ندانستیم. گمان کردیم امیرالمؤمنین ﷺ بسیار تشنه است و به اطراف رفتیم و صومعه راهبی عیان شد. نزدیک آن رفتیم. راهبی بود که از پیری ابروانش بر چشمانش افتاده بود. گفتیم ای راهب، آبی داری که به مولای خود بنوشانیم؟ گفت: آبی دارم که دو روز است آن را گوارا کردم اما آبی برای ما آورد تلخ و بدمزه. گفتیم دو روز است که برای شیرین کردن آن صرف وقتی کردی و هنوز به این بدمزه ایست .کاش از آن آبی نوشیده بودی که سرور ما به ما داد و داستان آن را برایش باز گفتیم. گفت: این سرور شما پیغمبر است؟ گفتیم نه، وصی پیغمبر است. پس از آنکه از ما وحشت داشت نزد ما فرود آمد و گفت: مرا نزد سرور خود برید. او را بردیم: چون امیرالمؤمنین ﷺ او را دید فرمود: شمعون! راهب گفت: آری من شمعونم و مادرم مرا بدان نامیده و جز خدا کسی آن را نمی دانست و شما هم دانستی! از کجا دانستی؟ اکنون نشانه امامت را تکمیل کن تا من هم ایمان خود را به شما تکمیل کنم. فرمود ای شمعون، چه می‌خواهی؟ گفت داستان این چشمه و نامش را؟ فرمود: این چشمه «راحوما» نام دارد و از بهشت است [سیصد پیامبر و سیصد وصیّ پیامبر از آن نوشیده‌اند] و سیصد و سیزده وصی از آن نوشیده‌اند و من آخر اوصیائی هستم که از آن نوشیدم. راهب گفت: در همه کتابهای انجیل چنین دیده‌ام و گواهی می‌دهم که معبود حقی جز خدا نیست و محمد ﷺ رسول خداست و شما وصی محمدی. آن راهب با امیرالمؤمنین ﷺ کوچید تا به جبهه صفین و در عاندین نزول کرد. وقتی دو لشکر به هم حمله نمودند آن راهب که مسلمان شد، اول کسی بود که به شهادت رسید. امیرالمؤمنین ﷺ بالینش آمد و اشک از دیدگانش سرازیر بود و می‌فرمود: در روز قیامت هر شخصی با کسی است که او را دوست دارد. این راهب روز قیامت رفیق بهشت من است. امالی، شیخ صدوق، ص۲۵۱؛

با تمییز! خوب توجّه کردید. اینها خیلی معنا دارد. این که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به این بیابان آمده و سنگ را برداشتند و این چشمه نمایان شد و بعد سنگ را گذاشته و فرمودند: چشمه را پیدا کنید و همه برگشتند و آن چشمه را پیدا نکردند، خواستند چشمه‌ای از علم و قدرت خویش را نمایش بدهند، امّا نه فقط به این مردم، بلکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام باید این‌جا تماشاگر باشد. حضرت موسی علیه‌السلام باید این‌جا ناظر باشد. حضرت عیسی علیه‌السلام باید این‌جا ببیند.

لبان تشنهٔ حضرت علی اکبر علیه‌السلام و پشت پا زدن به چشمهٔ راحوما

این چشمه در این بیابان بود و همین چشمه زیر نظر حسین بن علی علیهماالسلام بود. پسر رشیدش از میدان آمد و گفت: «يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي»[1] ۱۴.

→

فتوح، أحمد بن أعثم کوفی، ج۲، ص۵۵۵(با تفاوت و نیز فرسخین را ذکر کرده است)؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۱۴؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۳۴۶(قصة عین راحوما و الراهب بأرض کربلاء و الصخرة، و الخبر بذلک مشهور بین الخاص و العام)؛ ثاقب في المناقب، ابن حمزة طوسی، ص۲۵۸؛ الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۸۶۴؛ مختصر بصائرالدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۱۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۳، ص۳۹.

۱. «[حمل عليّ بن الحسين عليهما السّلام على القوم ... فلم يزل يقاتل حتّى ضجّ النّاس من كثرة من قتل منهم. و روي أنّه قتل على عطشه مائة و عشرين رجلا، ثمّ رجع إلى أبيه، و قد أصابته جراحات كثيرة،] فقال يا أبه![أَبَتِ] العطش قد قتلني، و ثقل الحديد أجهدني، فهل إلى شربة من ماء سبيل أتقوّى بها على الأعداء؟ فبكى الحسين عليه السّلام و قال: يا بنيّ! يعزّ على محمّد صلّى اللّه عليه و آله، و على عليّ بن أبي طالب، و عليّ أن تدعوهم فلا يجيبوك، و تستغيث بهم فلا يغيثوك، يا بنيّ! هات لسانك. فأخذ لسانه، فمصّه، و دفع إليه خاتمه، و قال عليه السّلام: أمسكه[خذ هذا الخاتم] في فيك، و ارجع إلى قتال عدوّك، فإنّي أرجو أنّك لا تمسي حتّى يسقيك جدّك بكأسه الأوفى شربة لا تظمأ بعدها أبدا. فرجع إلى القتال... [فلم يزل يقاتل حتّى قتل تمام المائتين]...» پدر جان تشنگی، مرا از پا در آورد و از سنگینی اسلحه آهنین سخت رنجورم. آیا جرعه آبی فراهم می‌شود؟ امام حسین علیه‌السلام پس از اینکه گریه کرد فرمود: ای پسر عزیزم، بر محمّد و علی بن ابی طالب و من ناگوار است که تو ایشان را به یاری خود بخوانی و جواب تو را ندهند. تو استغاثه کنی و به داد تو نرسند. ای پسر عزیزم، زبان خود را بیاور! سپس زبان وی را مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان خود بگذار و متوجه قتال با دشمن خود شو؛ زیرا امیدوارم امروز را شب نکنی تا اینکه ←

چشمه زیر نظرش بود. با وجود این فرمود: پسرم، زبانت را در بیاور. حضرت علی اکبر علیه‌السلام زبانش را در آورد زبان را در دهان جوانش گذاشت.[۱] تا زبان را در دهان پسر گذاشت، اشک از چشم‌های حضرت علی اکبر علیه‌السلام جاری شد و خواست بگوید: بابا! زبان تو از دهان من خشک‌تر است. سید الشهدا علیه‌السلام خواست بگوید: پسرم، این چشمه الآن زیر پای من است؛ ولی امروز، همان روزی است که ما باید در راه پروردگار، لب تشنه جان بدهیم. ما آنچه بود پشت سر انداختیم. این حسین بن علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. به در خانهٔ یک چنین حسینی علیه‌السلام راه پیدا کردن مشکل است.

سعادت حضور در مجلس عزای امام حسین علیه‌السلام

ای مردمی که خدا سعادتتان داده! ای زن‌هایی که بالا نشسته‌اید! ای مردهایی که در این حسینیّه بیرون و اندرون انجمن کرده‌اید! حال که این سعادت نصیبتان شده که در خانهٔ یک چنین کسی راهتان داده‌اند، کاری کنید که دستتان از دامنش کوتاه نشود. به خدا خیلی سعادت است. بروید به پدرتان دعا کنید. بروید به شیر مادرتان آفرین بگویید، که یک چنین توفیقی نصیبتان شده که امشب اینجا زانو به زمین بزنید. جایی که از اوّل تا به آخر، گفتگو از خدا و از یگانه سرباز راه خداست.

→

جدت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را با جرعه کاملی سیراب کند که بعد از آن تشنه نشوی. حضرت علی اکبر علیه‌السلام برگشت برای قتال با دشمنان... وی همچنان مشغول قتال بود تا تعداد دویست نفر را بقتل رسانید. تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۳۱۳؛ بحار الأنوار علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۳؛ روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱۶۲- ۱۶۴(به نقل از خوارزمی)؛ تاریخ حبیب السّیر، خواند امیر، ج۲، ص۵۴؛ شرح الشّافیة، ابن أمیر الحاجّ، ص۳۶۵- ۳۶۶؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۴، ص۳۲۹- ۳۳۲؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۶۹- ۳۷۰؛ ناسخ التواریخ سید الشهداء، سپهر، ج۲، ص۳۴۹؛ تظلم الزهراء علیهاالسلام، قزوینی، ص۱۹۴؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۰۵؛ عوالم، إمام حسین علیه‌السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۲۸۶.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۶.

۱. همان.

مردم! امشب، شب بزرگی است. امشب، شب تاسوعای ابا عبد الله الحسین علیه السلام است. امشب، شبی است که یک قافله دل از این مجلس می‌خواهد حرکت کند و کنار دو گوشهٔ قبر حضرت علیّ‌اکبر علیه السلام برود.[۱]

گرچه دوریم به یاد تو سخن می‌گوییم
بُعد منزل نبود در سفر روحانی

اگر شب دیر بشود، بشود؛ و اگر وقت بگذرد، بگذرد. مردم! شب‌ها برای خواب زیاد است. امّا این دو سه شب، دیگر خواب در چشم طفلان حسین علیه السلام نمی‌آید. شب‌ها شب‌های عزاست.

عاشورا اکسیر احمر

ای مردم! امشب و فردا شب و پس فردا شب را غنیمت بشمارید. عاشورا اکسیر احمر است. مبادا تاسوعا و عاشورا از دستتان برود. به حرف‌های ابلهانهٔ بچّه‌ها گوش ندهید. عزای امام حسین علیه السلام لازمهٔ کتاب[۲] و سنّت و عقل و حکمت

---

۱. اهل عراق و بعضی مناطق جنوب مثل خوزستان و اهواز، شب و روز تاسوعا را به نام حضرت علی اکبر علیه السلام عزاداری می‌کنند.

۲. «أَبِي عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: مَرَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ عَدُوٌّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فَقَالَ ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ ثُمَّ مَرَّ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍ علیه السلام فَقَالَ لَكِنْ هَذَا لَتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ قَالَ وَ مَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.» از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی که دشمن خدا و رسول بود از کنار حضرت گذشت. حضرت علی علیه السلام این آیه را خواند: «و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند» پس از آن مرد امام حسین علیه السلام از نزد حضرت علی علیه السلام عبور کرد و حضرت فرمود: ولی آسمان و زمین برای این حسین گریان خواهند شد. سپس فرمود: آسمان و زمین جز برای یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام برای کسی گریان نشدند. تفسیر قمی، علی بن ابرهیم قمی، ج۲، ص۲۹۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص٤٠٧؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٥، ص١٤؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٢٠١ و ج١٤، ص١٦٨؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص٦٢٧؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج١٢، ص١٢٩.

است.[۱] مبادا بین تو و گریهٔ بر امام حسین علیه السلام جدایی بیفتد. مبادا بین تـو و مجلـس عزای امام حسین علیه السلام جدایی بیفتد.[۱۶]

امام حسین علیه السلام، رحمت واسعه و کشتی نجات و وسیلهٔ بین خدا و مردم

رحمت واسعه امام حسین علیه السلام است. کشتی نجات امام حسین علیه السلام است.[۲] باب و وسیله بین مردم و خدا، امام حسین است علیه السلام.[۳] [۱۷]

یا اباعبدالله علیه السلام! به آقائیت، به مولائیت، ما گدایان را از در خانهٔ خـود مـران. کسـی که در راه خدا جوانمردی را به اینجا رساند در درگاه خدا چه اعتباری دارد؟

برخاستن رمق از حضرت علی اکبر علیه السلام با دیدن تپشهای قلب زینب کبری علیها السلام

جوان از میدان برگشته صد و بیست نفر دلاور را کشـته،[۴] [۱۸] خـون از حلقـه‌های

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۴۷، عنوان: دلیل گریستن بر اباعبد الله الحسین علیه السلام

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۵۷، پاورقی۱.

۳. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّـلَامُ عَلَيْـكَ يَـا ابْـنَ أَمِيرِالْمُـؤْمِنِينَ السَّـلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَـنْ رِضَـاهُ مِـنْ رِضَى الرَّحْمَنِ وَ سَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمَنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ حُجَّتَهُ وَ بَابَ اللَّهِ وَ الـدَّلِيلَ عَلَـى اللَّـهِ وَ الدَّاعِيَ إِلَى اللَّهِ...» كامل الزيارات، ابن قولويه، ص۲۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۶۶.

۴. روي أنّه قتل على عطشه مائة و عشرين رجلا، ثمّ رجع إلى أبيه ... فرجع إلى القتـال[موقف النـزال]... فلـم يزل [و جعل] يقاتل حتّى قتل تمام المائتين. ثمّ ضربه منقذ بن مرّة العبديّ على مفـرق رأسـه ضـربة صـرعه فيها، و ضربه النّاس بأسيافهم، فاعتنق الفرس[ثمّ اعتنق عليه السّلام فرسه]، فحمله [فاحتملـه] الفـرس إلـى عسكر عدوّه، فقطعوه بأسيافهم [بسيوفهم] إربا إربا. فلمّا بلغت روحه التّراقي، نادى بأعلى [قال رافعا] صوته: يا أبتاه! هذا جدّي رسول اللّه قد سقاني بكأسه الأوفى شربة لا أظمأ بعدها أبدا...». تسلية المجالس، محمـد بن ابيطالب، ج۲، ص۳۱۳؛ بحار الأنوار علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۳؛ شرح الشّافية، ابـن أميـر الحـاجّ، ص۳۶۵- ۳۶۶؛ دمعة السّاكبة، بهبهـانی، ج۴، ص۳۲۹- ۳۳۲؛ أسـرار الشّـهادة، اصـولی مـدقق علامـه دربندی، ص۳۶۹- ۳۷۰؛ ناسخ التواريخ سيد الشهدا، سپهر، ج۲، ص۳۴۹:(همين مضمون).
منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج۲، ص۳۶.

زره او می‌جوشید.[۱] این جوان، یک دنیا ادب است. یک عالَم غیرت است. آمده بگوید: بابا! اگر بیشتر از این نتوانستم هنرنمایی کنم، معذورم و عذر مرا بپذیر. بابا! وضع من این است: سنگینی زره خسته‌ام کرده، عطش مرا کشته.[۲] به خدا علیّ‌اکبر علیه‌السلام یک مصیبت ندارد. شما مردم نگاه کنید و ببینید اگر در میان خانه یک دل گرفته‌ای دارید همین‌که نگاه به آن دل گرفته کنید، قلب شما دیگر افسرده می‌شود و رمق از اندام شما می‌رود. همین که حضرت علیّ اکبر علیه‌السلام یک نگاه به رنگ پریدهٔ حضرت زینب علیهاالسلام کند، بس است. همین که نگاه کند و ببیند این دختر زهرای اطهر علیهاالسلام است که قلبش در غربت برادرش می‌تپد، به خدا دیگر رمق در زانوی علی اکبر علیه‌السلام نمی‌ماند. خواست عذرخواهی کند.

بابا! دیگر بیش از این قدرت نداشتم. دست به گردن جوانش انداخت. یک دعا دربارهٔ جوانش کرد و گفت: پسرم! امیدوارم از دست جدّت سیراب شوی.[۳]

شهادت رعنا جوان سید الشهدا علیه‌السلام حضرت علی اکبر علیه‌السلام

جوان رعنای سید الشهدا علیه‌السلام به میان میدان آمد. باز برای بار دوّم حمله کرد و هشتاد نفر را روی زمین انداخت. یک جوان جگر سوخته، دویست نفر دلاور را کشت.[۴] همین که این دلاوران کشته شدند عقده در دل اینان جا گرفت.

مرد و زن متوجّه هستند که الآن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گریان است. الآن علی علیه‌السلام اشک می‌ریزد. الآن فاطمه علیهاالسلام می‌نالد.

---

۱. علی اکبر از میان سپاه اعدا عنان برتافت و صف بشکافت و به حضرت پدر آمد و فریاد برداشت. یا أبَهْ! العطش قد قتلني و ثقل الحديد أجهدني... و خون از اندام مبارکش می‌پالود و تنش از آهارخون چنان می‌نمود که جلباب(رولباسی) احمر دربر کرده. حسین علیه السّلام در او نگریست و سخت بگریست. ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه‌السلام، سپهر، ج۲، ص۳۴۹.

۲. یا أبه![أَبَتِ] العطش قد قتلني، و ثقل الحديد أجهدني . رجوع شود به ص۴۷۷.

۳. فإنّي أرجو أنّك لا تمسي حتّى يسقيك جدّك بكأسه الأوفى شربة لا تظمأ بعدها أبدا. همان.

۴. فلم يزل يقاتل حتّى قتل تمام المائتين. همان.

یک چنین جوانی دارد با شدّت شمشیر می‌زند.[۱] یک مرتبه از پشت سر، شمشیری به فرق رعناجوان سیّد الشهدا علیه السلام زدند.[۲] ۱۹همین که شمشیر از پشت سر آمد چه کرد؟ دست‌ها را باز کرد و بغل را گشود و دست به گردن اسب انداخت. همهٔ همّتش این بود که این اسب باوفا او را کنار خیمهٔ بابا برده و پیاده کند. لشکر دور این اسب را گرفتند. این اسب، این جوان را در میان لشکر دشمن گرداند.۲۰

حضرت علی اکبر علیه السلام همچون قرآن ورق ورق، بر روی زمین کربلا

مردم! یک وقت یک قرآنی شیرازه‌اش کنده می‌شود. آیا دیده اید قرآنی که شیرازه‌اش کنده می‌شود، چگونه می‌شود؟ این قرآن ورق ورق روی زمین می‌افتد.

خدایا! من چطور بگویم که این جوان چگونه روی زمین افتاد. امّا همین که افتاد روی زمین با یک دنیا ادب گفت: «بابا! سلام من بر تو باد.»[۳] تا این سلام به خیمه‌ها رسید،۲۱ سیّدالشهدا علیه السلام از حرم بیرون آمد.[۴] ۲۲امام حسین علیه السلام سوار شد. قمر بنی

---

۱. فمرّ یشدّ علی النّاس بسیفه، فاعترضه مرّة بن منقذ، فطعنه فصُرع، و احتوله [و احتواه] النّاس،[القوم] فقطّعوه بأسیافهم[إرباً إربا]. مقتل الحسین، ابومخنف، ص۱٦٤؛ إرشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۱۰؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۰۵؛ الدمعة السّاکبه، بهبهانی، ج٤، ص۳۳۱؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰؛ أعیان الشیعة، امین، ج۱، ص۲۰۷؛ عیون العبری، میانجی، ص۱۵۱- ۱۵۲؛ منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۰.

۲. ثمّ ضربه منقذ بن مرّة العبدیّ علی مفرق رأسه ضربة صرعه فیها. رجوع شود به ص٤۸۰، پاورقی٤.

۳. عن المرحوم الحاج الشّیخ جعفر قدس سره: إنّ السّلام إمّا سلام تحیّة أو سلام توديع، ففي سلام التّوديع یقدمون الخبر و یقولون: علیك منّي السّلام، قول عليّ علیه السلام: یا أبة! علیك منّي السّلام، یعني: أودعّك، هذا آخر اللّقاء و الملتقی یوم القیامة، انتهی. معالی السبطین، مازندرانی، ج۱، ص٤۱٤. مجالس، علامه شیخ جعفر شوشتری، مجلس نهم ماه محرم.

٤. «... فَصَرَعَهُ فَنَادَى يَا أَبَتَاهْ عَلَيْكَ السَّلَامُ هَذَا جَدِّي يُقْرِؤُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ عَجِّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهَقَ شَهْقَةً فَمَاتَ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْماً قَتَلُوكَ...»؛ سپس علی اکبر علیه السلام از اسب بر زمین اُفتاد و صدا زد ای پدر، سلام بر تو. اینک جدّم است که بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید هر چه زودتر نزد ما بیا. پس فریادی بر آورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. امام ←

هاشم علیه السلام سوار شد. ابناء فواطم علیهم السلام همه سوار شدند و تاختند و یک سره خود را کنار نعش علی علیه السلام رساندند. تمام اعضایش مثل برگ خزان روی زمین ریخته. اوّل پدر آمد فرق شکافته را از روی خاک برداشت و روی زانو گرفت.[۱] ۲۳.

این کلمه را برای سادات مجلس بگویم: علویّین و علویّاتِ محفل، امشب حق دارند. ای فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله! سیّدالشهدا علیه السلام سواره آمد. قمربنی هاشم علیه السلام سواره آمد. قاسم بن الحسن علیه السلام سواره آمد. امّا حضرت زینب علیها السلام با پای پیاده آمد. با چه عشقی خودش را با پای پیاده رساند. همین که آمد خودش را روی پاهای حضرت علی اکبر علیه السلام انداخت.[۲] ۲۴. تا سیّدالشهدا علیه السلام نگاه کرد، دید خواهرش سر به بیابان گذاشته، برای این که مبادا حرمش همه سر به صحرا بگذارند فریاد زد: «جوان‌ها

→

حسین علیه السلام آمد تا بر بالینش نشست و صورت خود بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۱؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۶۷.

همچنین: «...ثمّ نادی: یا أبتاه! علیك السّلام، هذا جدّي رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقرئك السّلام و یقول: عجّل القوم[القدوم] إلینا [علینا]. و شهق شهقة فارق الدّنیا.» مقاتل الطالبیین، أبو الفرج، ص۷۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۵؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۰۷؛ عوالم، بحرانی، ج۱۷، ص۲۸۸؛ أسرار الشّهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۱؛ و..

۱. فأقبل الحسین و فرّق القوم عنه، و صاح بأعلی صوته، فتصارخن النّساء، فقال لهنّ الحسین: اسکتن، فإنّ البکاء أمامکن، فأخذ رأس ولده و وضعه في حجره و جعل یمسح[یمس] الدّم عن وجهه و هو یقول: قتلوك یا بنيّ..[یا بنيّ! لعن اللّه قوما قتلوك]. منتخب، فخر الدین طریحی، ص۴۴۳- ۴۴۴؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰- ۳۷۱؛

همچنین: فحمل علیهم الإمام، ففرّقهم عنه، و وضع رأسه في حجره، و جعل یمسح الدّم عن وجهه [و] یقول: «لعن اللّه قوما قتلوك یا ولدي! ما أشدّ جرأتهم علی اللّه، و علی انتهاك حرم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم». ینابیع المودّة، قندوزی، ج۳، ص۷۸.

۲. «خرجت زینب أخت الحسین علیه السلام مسرعة تنادي: یا أخیّاه! و ابن أخیّاه! و جاءت، حتّی أکبّت علیه، فأخذ الحسین علیه السّلام برأسها، فردّها إلی الفسطاط و أمر فتیانه، فقال: احملوا أخاکم. فحملوه [فحملوه من مصرعه] حتّی وضعوه بین یدي الفسطاط الّذي کانوا یقاتلون أمامه». إرشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۰۷؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۰۷.

بیایید نعش علی علیه السلام را بردارید.»[۱] جنازهٔ جوان را برداشتند. این جنازه را دارند رو به خیمه‌گاه می‌برند. سیّدالشهدا علیه السلام با خواهرش دارند همراه جنازه می‌روند، تا به در خیمه رسید و دامن خیمه بالا زده شد، یک وقت نگاه کردند، دیدند خواهرش حضرت سکینه علیها السلام به پیشواز آمده است. تا خواهر از میان خیمه بیرون آمد، امام حسین علیه السلام فرمود: دخترم صبر کن. دخترم صبر را از دست نده. تا این کلمه را گفت عقده در گلوی حضرت سکینه علیها السلام گیر کرد و ایستاد و یک نگاهی به این جنازهٔ غرقه به خون کرد و یک کلمهٔ دلسوزی به پدرش گفت که پدر دیگر جواب نداد. گفت: بابا! چگونه صبر کند خواهری که برادر را به این حال ببیند.[۲]

---

۱. همان.

همچنین: «...و أقبل الحسين إلى ابنه، و أقبل فتيانه إليه، فقال: احملوا أخاكم. فحملوه من مصرعه حتّى وضعوه بين يدي الفسطاط الّذي كانوا يقاتلون أمامه....» تاريخ طبرى، طبرى، ج٤، ص٣٤١. با اختلاف كم: الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج٤، ص٧٤؛ نهاية الأرب، نويرى، ج٢٠، ص٤٥٥.

۲. قال: لمّا قتل عليّ بن الحسين عليهما السّلام دخل الحسين إلى الفسطاط باكيا حزينا ميؤوسا عن نفسه، فقالت سكينة: مالي أراك تنعي نفسك، و تدير طرفك؟ أين أخي عليّ؟ فقال عليه السّلام لها: قتلوه اللّئام. فلمّا سمعت بذلك صاحت: وا أخاه! وا مهجة قلباه! فأرادت أن تخرج من الفسطاط، فجاء الحسين عليه السّلام، و منعها، و قال لها: يا سكينة اتّقي اللّه و استعملي الصّبر. فقالت: يا أبتاه كيف تصبر من قتل أخوها و شرّد أبوها. فقال الإمام عليه السّلام: إنّا للّه و إنّا إليه راجعون.»؛ چون حضرت علی‌اکبر علیه السلام به شهادت رسید، حضرت سیدالشهدا علیه السلام از سر پیکر مطهر جوانش با چشم اشکبار و دل داغدار به جانب خیمه روان گردید. عازماً على الموت آيساً عن الحياة. سکینه پدر را استقبال کرد و گفت: پدر جان چیست مرا که تورا می‌بینم خبر مرگ خود را می‌دهی و چشم بدین سوی و آن سوی برمی‌گردانی، برادرم علی به کجا رفت؟ فرمود: نوردیده سکینه، پست فطرتان او را کشتند. حضرت سکینه علیها السلام از شنیدن این خبر فریاد: [یا أخاه، یا علیّاه، وا مهجة قلباه!] برآورد و خواست از خیمه بیرون رود. امام اورا منع نمود و فرمود: دخترم سکینه صبر پیشه نما. حضرت سکینه علیها السلام در جواب عرض کرد: چگونه صبر کند خواهری که بدن برادرش را اینگونه و نیز پدرش را آواره میبیند. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: إنّا للّه‌وإنّا إليه راجعون. أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندي، ص ٣٧١:(روى الشّيخ المفيد: يرفعه إلى جابر بن عبد اللّه الأنصاري...)؛ الدمعة السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص٣٣٢:(في بعض الكتب المعتبرة عن المفيد رحمه اللّه بإسناده إلى جابر بن عبد اللّه...)؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج١، ص٤١٢.

همچنین: «روي أنّ سكينة لما رأت نعشه، وقعت عليه وغشي عليها.» زينب الكبرى، علامه نقدى، ص١٠٤.

پی نوشت:

---

۱. امیرمومنان﵇ در معرفت امام به سلمان و ابوذر فرمودند: «... وَ أَنَا الْخضرُ مُعَلّم [عَالِمُ] مُوسَى وَ أَنَا مُعَلِّمُ داوُد و سُلَيْمَانَ [سليمان بْنِ دَاوُد]...» مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب برسی، ص۲۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۶، ص۶.

همچنین: «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ﵇ يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يعنى إِمَامُ الْأَرْضِ قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ إِذاً يَسْتَغْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَزِءُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ.» تفسير قمي، علی بن إبراهيم قمی، ج۲، ص۲۵۳؛ تفسير صافی، فيض كاشانی، ج۴، ص۳۳۱؛ تفسير برهان، علامه بحرانی، ج۴، ص۷۳۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۳۲۶؛ تفسير نور الثقلين، شيخ حويزی، ج۴، ص۵۰۳؛ تفسير كنز الدقائق، شيخ محمد قمی مشهدی، ج۱۱، ص۳۳۸.

و همچنین: فرازی از زیارت جامعه کبیره: « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسْلَكُ إِلَى الرِّضْوَانِ...» عيون أخبار الرضا﵇، شيخ صدوق، ج۲، ص۳۰۸؛ من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج۲، ص۶۱۶؛ تهذيب الأحكام، شيخ طوسی، ج۶، ص۱۰۰؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۳۲؛ وافی، فيض كاشانی، ج۱۴، ص۱۵۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۹، ص۱۳۲.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اخْتَارُوا لِنُطَفِكُمْ فَإِنَ الْخَالَ أَحَدُ الضَّجِيعَيْنِ.» كافی، شيخ كلينی، ج۵، ص۳۳۲؛ تهذيب الأحكام، شيخ طوسی، ج۷، ص۴۰۲؛ وافی، فيض كاشانی، ج۲۱، ص۴۴(قال الفيض: أي كما أن الأب ضجيع ابنه و مربية فقد يكون الخال ضجيعة و مربية ، فكما أنه يكتسب من أخلاق الأب كذلك يكتسب من أخلاق الخال.) و...

همچنین: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ﵇ يَقُولُ إِنَّمَا الْمَرْأَةُ قِلَادَةٌ فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقَلَّدُهُ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ خَطَرٌ لَا لِصَالِحَتِهِنَّ وَ لَا لِطَالِحَتِهِنَّ أَمَّا صَالِحَتُهُنَّ فَلَيْسَ خَطَرُهَا الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ بَلْ هِيَ خَيْرٌ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ أَمَّا طَالِحَتُهُنَّ فَلَيْسَ التُّرَابُ خَطَرَهَا بَلِ التُّرَابُ خَيْرٌ مِنْهَا.» كافي، شيخ كلينی، ج۵، ص۳۳۲؛ معانی الأخبار، شيخ صدوق، ص۱۴۴؛ تهذيب الأحكام، شيخ طوسی، ج۷، ص۴۰۲ و...

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا خَطَبَ.»؛ امام صادق﵇ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌فرماید که فرمود: هر که شراب بنوشد اگر خواستگاری کرد شایسته ازدواج نیست.کافی، شیخ کلینی، ج۵، ص۳۴۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۹، ص۱۰۳؛ وسائل الشيعة، حر عاملی، ج۲۰، ص۸۰ و...

همچنین: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا﵇ أَنَّ لِي قَرَابَةً قَدْ خَطَبَ إِلَيَّ وَ ←

→

فِي خُلُقِهِ شَيْءٌ. فَقَالَ: لَا تُزَوِّجْهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ.» از حسین بن بشار روایت شده که گفت: به حضرت موسی بن جعفر ﷺ نوشتم که من قوم و خویشی دارم از من (دخترم را) خواستگاری کرده ولی در او بدخویی است، فرمود: اگر بد اخلاق است دخترت را به او تزویج نکن. کافي، شیخ کلینی، ج۵، ص۵۶۳؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۴۰۹؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۲۰، ص۸۱ و...

وهمچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَمْقَاءِ؛ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ، وَ وُلْدَهَا ضِيَاعٌ.» امیرمومنان ﷺ فرمود: از ازدواج با زن احمق، سخت بپرهیزید، زیرا معاشرت و زندگی با او، بلا و رنج است، و فرزندان وی هم تباه و بی‌فایده اند. کافی، شیخ کلینی، ج۵، ص۳۵۴؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۱۹۷؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۴۰۶.

و همچنین: «عن ابی عبدالله ﷺ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدِّمَنِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ؟ قَالَ الْمَرْأَةُ الْحَسْنَاءُ فِي مَنْبِتِ السَّوْءِ.» امام صادق ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌فرمایند که: رسول خدا ﷺ سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم از خضراء الدّمن بر حذر باشید. پرسیدند یا رسول اللّه مراد از خضراء الدّمن چیست؟ فرمود: زن خوش سیمایی است که در خاندانی بد و ناشایست رشد کرده است. کافی، شیخ کلینی، ج۵، ص۳۳۲؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص۳۹۱؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۷، ص۴۰۲ – ۴۰۳ و...

۳. در حدیث قدسی مشهور به حدیث معراج چنین آمده است: «يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشَرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ فَإِنْ أُطِيبَ مَطْعَمُكَ وَ مَشْرَبُكَ فَأَنْتَ فِي حِفْظِي وَ كَنَفِي»؛ «ای احمد! عبادت ده جزء دارد، و نه جزء آن در طلب روزی و کسب حلال است، پس اگر تلاش نمودی که خوراکت پاک و حلال باشد، در پناه من خواهی بود». إرشاد القلوب، دیلمی، ج۱، ص۲۰۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲۶، ص۱۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۴، ص۲۷.

* قتلهٔ امام حسین ﷺ همه اهل لقمهٔ حرام بودند:

«و أحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه في مثل الحلقة فخرج ﷺ حتى أتى الناس فاستنصتهم فأبوا أن ينصتوا حتى قال لهم وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشَدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ...» سپس آن مردم از خدا بی‌خبر از هر طرفی امام حسین ﷺ را احاطه کردند و نظیر حلقه در اطراف آن حضرت گرد آمدند. امام حسین ﷺ خارج شد و نزد آن گروه خونخوار آمد و از آنان خواست تا ساکت شوند؛ ولی ایشان ساکت نشدند؛ کار به جائی رسید که امام به آنان فرمود: وای بر شما! چه مانعی دارد که ساکت شوید و سخن مرا گوش کنید؟ جز این نیست که من شما را به راه هدایت دعوت میکنم، کسی که از من اطاعت کند هدایت می‌شود و کسی که نافرمانی نماید هلاك و کافر خواهد شد. هیچ کدام از شما امر مرا اطاعت نمی‌کنید، گوش به سخن من نمی دهید. زیرا شکم‌های شما از حرام پر شده و به قلب‌های شما مهر (قساوت) زده شده است. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵،

←

→

ص۸؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۵۲.
منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی ، ج۲، ص۱۰.
همچنین: شریک شدن شیطان در نطفه به سبب لقمهٔ حرام:
«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شِرْكِ الشَّيْطَانِ قَوْلِهِ ﴿ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ﴾ قَالَ مَا كَانَ مِنْ مَالٍ حَرَامٍ فَهُوَ شِرْكُ الشَّيْطَانِ قَالَ وَ يَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ حَتَّى يُجَامِعُ فَيَكُونُ مِنْ نُطْفَتِهِ وَ نُطْفَةِ الرَّجُلِ إِذَا كَانَ حَرَاماً».
از امام محمّد باقر در مورد چگونگی شراکت شیطان در آیه﴿ وَشارِكْهُمْ فِی الاَمْوَالِ وَالاَوْلاد﴾ پرسیده شد؛ فرمودند: آنچه از مال حرام باشد شیطان در آن شریک است... وقتی که شخص با همسر خویش نزدیکی می‌کند شیطان با او همراه می‌شود و اگر مال از حرام باشد، قسمتی از فرزند از نطفه شیطان و قسمتی، از نطفه خود شخص خواهد بود»؛ تفسیر قمی، علي بن إبراهيم قمی، ج۲، ص۲۲؛ خصال، شیخ صدوق، ص۲۱۶؛ وافي، فيض كاشانی، ج۵، ص۱۱۰۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۷، ص۳۴۲.

۴. « عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النِّعَمِ قِيلَ وَ مَا أَوَّلُ النِّعَمِ قَالَ طِيبُ الْوِلَادَةِ وَ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ [اَلا مُؤْمِنٌ طَابَتْ وِلَادَتُه- إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُه].» امام صادق از اجداد طاهرینش از رسول خدا روایت می‌فرمایند که آن حضرت فرمود: هر که ما خاندان را دوست دارد خدا را به خاطر اولین نعمت او حمد کند. عرض شد: اولین نعمت کدام است؟ فرمود: حلال‌زاده بودن. و دوست ندارد ما را مگر حلال زاده. امالی، شیخ صدوق، ص۵۶۲؛ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۴۱؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۶۱؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۴، ص۱۴۳؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۲۷۱؛ امالی، شیخ طوسی، ص۴۵۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۱۴۶.
همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا فِي كَبِدِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النِّعَمِ قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَوَّلُ النِّعَمِ قَالَ طِيبُ الْوِلَادَةِ» امام صادق فرمود: هر کس خنکی محبّت ما را در دلش احساس کرد، باید خداوند را بر اوّلین نعمتهایش سپاس گوید. پرسیده شد: ای فرزند رسول خدا! اوّلین نعمتها چیست؟ فرمود: حلال‌زاده بودن. تهذیب الأحکام، شیخ طوسي، ج۴، ص۱۴۳؛ منتهی المطلب، علامه حلی، ج۸، ص۵۸۳؛ مشکاة الأنوار، علي طبرسی، ص۵۷۳؛ وافی، فیض کاشانی، ج۱۰، ص۳۴۰؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۹، ص۵۴۷.

۵. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُيَسِّرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ خَمْسَةٌ لَعَنْتُهُمْ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ التَّارِكُ لِسُنَّتِي- وَ الْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُسْتَأْثِرُ بِالْفَيْءِ وَ الْمُسْتَحِلُّ لَهُ.» رسول خدا فرمود: پنج کس را من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای لعنت کرده‌ایم: ۱- کسی که چیزی در کتاب خدا زیاد کند ۲- آنکه سنت مرا ترک کند ۳- هر که قَدَر خدا را تکذیب کند ۴- کسی که آنچه را خدا نسبت به عترت من محترم دانسته روا شمرد (آنها را بکشد یا اهانت و انکار کند) ۵- غنیمت جنگی را (که دیگران هم در آن شرکت دارند) به خود اختصاص دهد و حلال دارد)»؛ کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۹۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۹، ص۱۱۶و...

←

→

٦. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ [الْوَقَارُ] وَ مُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.» امام صادق ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: اسلام برهنه است و لباسش حيا و زينتش وقار است و مردانگيش عمل صالح و ستون و پايه‌اش پرهيزكارى است، و هر چيزى را اساس و پايه‌اى است و پايه اسلام محبت ما اهل بيت است. محاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقي، ج۱، ص۲۸٦؛ كافي، شيخ كليني، ج۲، ص٤٦؛ امالى، شيخ صدوق، ص۳٤۱؛ من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج٤، ص۳٦٤؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانى، ص۳۰۷.

۷. «أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ فِي نِصْفِ النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ وَ بِيَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْقَارُورَةُ قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ [وأصحابه] لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ [أتتبعه] مُنْذُ الْيَوْمَ فَحَفِظَ الْيَوْمَ فَإِذَا هُوَ يَوْمُ قَتْلِهِ.» «ابن عباس» گفت: پيامبر اكرم ﷺ را در خواب نيم روزى، در عالم رؤيا ديدم كه به موهاى مباركش غبار غم نشسته و در دست مقدّسش شيشه‌اى است و در آن شيشه، خونى است. پيش رفتم و گفتم: پدر و مادرم به فدايت باد اى پيامبر خدا! اين شيشه‌اى كه در دست داريد چيست؟ پيامبر فرمود: اين خون فرزند گرانمايه‌ام، حسين و اصحابش، است. آن روز را بخاطر سپردم و بعد فهميدم كه روز كشته شدن حسين ﷺ بوده است. مثير الأحزان، ابن نما حلى، ص٦۲.

همچنين به همين مضمون در اين منابع: إعلام الورى بأعلام الهدى، شيخ طبرسي، ج۱، ص٤۳۰؛ دُرّ النظيم، يوسف بن حاتم شامى، ص٥٦۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٥، ص۲۳۱؛ عوالم امام حسين ﷺ، شيخ عبدالله بحرانى، ص٥۱۰.

منابع اهل تسنن: مناقب على بن ابى طالب ﷺ، ابن مغازلى شافعى، ص۳۱۷؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۲٤۲؛ ترجمه امام حسين (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤۷؛ منتخب مسند عبد بن حميد، عبد بن حميد بن نصر، ص۲۳٥؛ معجم الكبير، طبرانى، ج۳، ص۱۱۰ و ج۱۲، ص۱٤۳؛ مستدرک، حاكم نيشابورى، ج٤، ص۳۹۸(قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه)؛ استيعاب، ابن عبد البر، ج۱، ص۳۹٦؛ دلائل النبوة، أحمد بن الحسين بيهقى، ج٦، ص٤۷۱ و ج۷، ص٤۸؛ تذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج۹، ص۲٤٥؛ تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، ج۱، ص۱٥۲؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج۱٤، ص۲۳۷؛ ترجمة الإمام الحسين، ابن عساكر، ص۳۸٦؛ بغية الطلب، ابن العديم، ج٦، ص۲٦۳٥؛ ذخائر العقبى، احمد بن عبد الله طبرى، ص۱٤۸؛ اسد الغابة، ابن اثير، ج۲، ص۲۲؛ سير اعلام النبلاء، ذهبى، ج۳، ص۳۱٥؛ تاريخ الإسلام، ذهبى، ج٥، ص۱۷؛ الجوهرة في نسب الإمام علي و آله، البرى، ص٤٦؛ البداية و النهاية، ابن كثير، ج٦، ص۲٥۸ و ج۸، ص۲۱۸(قال ابن كثير: اسناده قوي)؛ نظم درر السمطين، زرندى حنفى، ص۲۱۸؛ تهذيب الكمال، مزى، ج٦، ص٤۳۹؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج۲، ص۳۰٦؛ اصابه، ابن حجر، ج۲، ص۷۱؛ مجمع الزوائد، هيثمى، ج۹، ص۱۹٤(رواه أحمد و الطبراني و رجاله أحمد رجال الصحيح)؛ إمتاع الأسماع، مقريزى، ج۱۲، ص۲٤۱؛ تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص۲۲۷؛ خصائص الكبرى ، سيوطى، ج۲، ص۱۲٦؛ الصواعق المحرقة ، أحمد ←

→

بن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج۱، ص۲۶۵.

همچنین: «فِي أَثَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي مَنَامِهِ بَعْدَ مَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ هُوَ مُغْبَرُّ الْوَجْهِ حَافِي الْقَدَمَيْنِ بَاكِي الْعَيْنَيْنِ وَ قَدْ ضَمَّ حَجْزَ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الآيَةَ وَ قَالَ إِنِّي مَضَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَ الْتَقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِ ﷺ مِنَ الْأَرْضِ وَ هُوَ ذَا فِي حَجْرِي وَ أَنَا مَاضٍ أُخَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۶.

۸. «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكَبَائِرِ. فَقَالَ: هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ﷺ سَبْعٌ الْكُفْرُ بِاللَّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ. قَالَ فَقُلْتُ فَهَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَأَكْلُ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً أَكْبَرُ أَمْ تَرْكُ الصَّلَاةِ؟ قَالَ: تَرْكُ الصَّلَاةِ. قُلْتُ: فَمَا عَدَدْتَ تَرْكَ الصَّلَاةِ فِي الْكَبَائِرِ؟ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ الْكُفْرُ. قَالَ: فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ.» عبید بن زراره گوید: از امام صادق ﷺ راجع به کبائر پرسیدم، فرمود: آنها در کتاب علی ﷺ هفت است: ۱- کفر به خدا. ۲- آدم کشی. ۳- نافرمانی پدر و مادر. ٤- خوردن ربا بعد از دانستن. ٥- خوردن مال یتیم. ٦- فرار از جهاد. ۷- اعرابی شدن بعد از هجرت(بعد از اسلام آوردن به زمان جاهلیت برگشتن)، عرض کردم: اینها بزرگترین گناهانند؟ فرمود: آری، عرض کردم: گناه خوردن یک درهم از مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز، عرض کردم: شما که ترک نماز را از کبائر نشمردی؟ فرمود: نخستین چیزی که به تو گفتم چه بود؟ عرض کردم: کفر. فرمود: تارک نماز کافر است؛ یعنی [اگر نماز را] بدون علت و عذر ترک نماید. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۷۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص٤٤٥؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۵، ص۳۲۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٥، ص۲۰٤؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۳۸۹.

۹. «امام رضا ﷺ فرمود: « إِنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ كُلَّمَا احْتَاجَ إِلَيْهِ لِلدَّلَالَةِ اطَّلَعَ عَلَيْهِ... وَ دَلَالَتُهُ فِي خَصْلَتَيْنِ فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَةِ الدَّعْوَةِ وَ كُلَّمَا أَخْبَرَ بِهِ مِنَ الْحَوَادِثِ الَّتِي تَحْدُثُ قَبْلَ كَوْنِهَا فَذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَتوَارَثَهُ مِنْ آبَائِهِ» و امام صادق ﷺ فرمود: امام مؤیّد به روح القدس است، و بین او و خدا ستونی از نور وجود دارد که اعمال مردم را در آن می‌بیند، و آنچه را بدان احتیاج دارد بر آن آگاه می‌گردد... نشانه امام در دو خصلت است در دانش و مستجاب شدن دعا، و آنچه از پیش آمدها پیشاپیش خبر می‌دهد، این همان عهدی است که از رسول خدا ﷺ به او رسیده و وی آن را از ناحیه پدرانش به ارث برده است. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج۱، ص۱۹۳؛ خصال، شیخ صدوق، ص۵۲۸(با اختلاف کم)؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص۸۳ و...

۱۰. «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ قَالَ:كَتَبْتُ فِي ظَهْرِ قِرْطَاسٍ إِنَّ الدُّنْيَا مُمَثَّلَةٌ لِلْإِمَامِ كَفِلْقَةِ الْجَوْزَةِ فَدَفَعْتُهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ﷺ وَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَصْحَابَنَا رَوَوْا حَدِيثاً مَا أَنْكَرْتُهُ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ قَالَ فَنَظَرَ فِيهِ ثُمَّ طَوَاهُ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ شَقَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هُوَ حَقٌّ فَحَوِّلْهُ فِي أَدِيمٍ.» بصائر الدرجات، صفار، ص٤۲۸؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۳٦۸.

←

→

همچنين: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ الدُّنْيَا تُمَثَّلُ لِلْإِمَامِ فِي فِلَقَةِ الْجَوْزِ فَمَا تَعَرَّضَ لِشَيْءٍ مِنْهَا وَ إِنَّهُ لَيَتَنَاوَلُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا كَمَا يَتَنَاوَلُ أَحَدُكُمْ مِنْ فَوْقِ مَائِدَتِهِ مَا يَشَاءُ فَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ». بصائر الدرجات، صفار، ص۴۲۸؛ اختصاص، شيخ مفيد، ص۲۱۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۲۵، ص۳۶۷.

۱۱. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيٌّ عليه السلام فِي الْخِلَافَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّماً بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَابِساً بُرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مُتَنَعِّلاً نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مُتَقَلِّداً سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُتَحَنِّكاً ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَفَطُ الْعِلْمِ هَذَا لُعَابُ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا مَا زَقَّنِي رَسُولُ اللَّهِ زَقّاً زَقّاً سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِيَتْ لِي وِسَادَةٌ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ التَّوْرَاةُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْإِنْجِيلُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلاً وَ نَهَاراً فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِيهِ وَ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةٍ آيَةٍ فِي لَيْلٍ أُنْزِلَتْ أَوْ فِي نَهَارٍ أُنْزِلَتْ مَكِّيِّهَا وَ مَدَنِيِّهَا سَفَرِيِّهَا وَ حَضَرِيِّهَا نَاسِخِهَا وَ مَنْسُوخِهَا وَ مُحْكَمِهَا وَ مُتَشَابِهِهَا وَ تَأْوِيلِهَا وَ تَنْزِيلِهَا إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ [لَأَخْبَرْتُكُمْ]... ثُمَّ قَالَ عليه السلام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ مُتَوَكِّياً عَلَى عُكَّازَةٍ فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ نَجَّانِيَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ يَا هَذَا ثُمَّ افْهَمْ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ قَامَتِ الدُّنْيَا بِثَلَاثَةٍ بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ وَ بِغَنِيٍّ لَا يَبْخَلُ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِفَقِيرٍ صَابِرٍ فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ بَخِلَ الْغَنِيُّ وَ لَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَ الثُّبُورُ وَ عِنْدَهَا يُعْرَفُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَعَتْ إِلَى بَدْئِهَا أَيْ إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِيمَانِ أَيُّهَا السَّائِلُ فَلَا تَغْتَرَّنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَ جَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَتَاهُ وَ لَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ وَ أَمَّا الصَّابِرُ فَيَتَمَنَّاهَا بِقَلْبِهِ فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئاً صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ أَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا يُبَالِي مِنْ حِلٍّ أَصَابَهَا أَمْ مِنْ حَرَامٍ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ يَنْظُرُ إِلَى مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقٍّ فَيَتَوَلَّاهُ وَ يَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ إِنْ كَانَ حَبِيباً قَرِيباً قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ نَرَهُ وَ طَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ ثُمَّ قَالَ مَا لَكُمْ هَذَا أَخِي الْخَضِرُ عليه السلام ثُمَّ قَالَ عليه السلام سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عليه السلام يَا حَسَنُ قُمْ فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَتَكَلَّمْ بِكَلَامٍ لَا يَجْهَلُكَ قُرَيْشٌ مِنْ بَعْدِي فَيَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ لَا يُحْسِنُ شَيْئاً قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام يَا أَبَتِ كَيْفَ أَصْعَدُ وَ أَتَكَلَّمُ وَ أَنْتَ فِي النَّاسِ تَسْمَعُ وَ تَرَى قَالَ لَهُ بِأَبِي وَ أُمِّي أُوَارِي نَفْسِي عَنْكَ وَ أَسْمَعُ وَ أَرَى وَ لَا تَرَانِي فَصَعِدَ الْحَسَنُ عليه السلام الْمِنْبَرَ»؛ اصبغ بن نباته گويد چون حضرت على عليه السلام به خلافت مستقر شد و مردم با او بيعت

←

→

کردند به مسجد آمد در حالی که عمامه رسول خدا را بر سر داشت و بُرد او را بر تن و نعلین او را در پا و شمشیر او را بر کمر بسته بود بالای منبر رفت و با تحت الحنك نشست و انگشتان درهم نمود و پائین شکم قرار داده و فرمودند: ای گروه مردم، از من پرسش کنید پیش از آنکه مرا نیابید. این سبد علم است و این شیره دهان رسول خداست، اینست که رسول خدا به خوبی در نای من فروریخته است. از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است و اگر مسند برایم بیندازند و بر آن نشینم به اهل تورات از تورات خودشان فتوی دهم تا جایی که تورات به سخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت. به راستی شما را به همان فتوی داد که در من نازل شده و به اهل انجیل از انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل به سخن آید و گوید درست گفت علی و دروغ نگفت. براستی شما را به همان فتوا داد که در من نازل شده و اهل قرآن را به قرآن فتوی دهم تا قرآن به سخن آید و گوید علی راست گفته و دروغ نگفته است. هر آینه به شما همان را فتوی داده که بر من نازل شده است. شما که شب و روز قرآن می‌خوانید در میان شما کسی است که بداند چه در آن نازل شده؟ و اگر یک آیه در قرآن نبود شما را خبر می‌دادم به آنچه بود و باشد و خواهد بود تا روز قیامت و آن این است «محو کند خدا هر چه را خواهد و برجا دارد هر چه را خواهد و دفتر کل نزد او است»: سپس فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید. سوگند به آن که دانه را شکافت و نفس را آفرید اگر از من بپرسید از هر آیه که در شب نازل شده یا در روز در مکه یا در مدینه، در سفر یا حضر، ناسخ است یا منسوخ، محکم باشد یا متشابه، تأویل باشد یا تنزیل آن را به شما خبر دهم... سپس فرمود از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید. مردی از دورترین نقاط مسجد تکیه بر عصا گام بر مردم نهاد و آمد تا نزدیك آن حضرت رسید و عرض کرد یا امیرالمؤمنین، مرا به کاری راهنمائی کن که اگر انجام دهم از دوزخ نجاتم دهد، فرمود: ای مرد، بشنو و بفهم و یقین کن: دنیا بر سه کس استوار است؛ به دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند و به توانگری که به مال خود بر دینداران بخل نورزد و به فقر شکیبا. چون دانشمند علم خود را نهفته دارد و توانگر از مالش دریغ کند و فقیر صبر نکند وای، صد وای، در اینجا است که عارفان درک کنند دنیا به کفر برگشته. ای سؤال کننده، زیاد بودن مساجد تو را نفریبد و جماعتی که تنشان با هم فراهم است و دلشان پراکنده. اي مردم، مردم سه دسته اند: زاهد و راغب و صابر. زاهد نه برای دنیا شاد شود و نه بدانچه از دستش رود غمدیده گردد. صابر به دل آرزوی دنیا کند و اگر به چیزی از آن دست یافت رو گرداند برای اینکه بدعاقبتی آن را می‌داند. ولی راغب به دنیا باك ندارد که از حلالش به دست آرد یا حرام. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، نشانه مؤمن در این زمان چیست؟ فرمود: ملاحظه کند که خدا بر او چه حقی واجب کرده و آن را دوست بدارد و ملاحظه کند چه کسی با حق مخالفست از آن بیزاری جوید اگر چه دوست و نزدیک او باشد. گفت: به خدا راست گفتی یا امیرالمؤمنین. سپس آن مرد غائب شد و ما او را ندیدیم و مردم دنبالش گردیدند او را نیافتند. علی ﷺ بر منبر لبخندی زد و فرمود چه می‌خواهید؟! او برادرم خضر بود. سپس فرمود: بپرسید: پیش از آنکه مرا نیابید. کسی برنخاست. خدا را حمد کرد و ستایش نمود و صلوات بر پیغمبر فرستاد و فرمود: ای حسن، بر منبر آی و سخنی گو؛ مبادا قریش پس از من تو را نشناسند. امالی، شیخ صدوق، ص۴۲۲؛ توحید، شیخ صدوق، ص۳۰۴؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۳۵؛

←

→

احتجاج؛ طبرسی، ج۱، ص۳۸۹ با اختلاف کم.

همچنین: عن عباية بن ربعي قال سمعت عليا عليه السلام يقول: «سلوني قبل ان تفقدوني الا تسألون من عنده علم المنايا و البلايا و الأنساب». بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن صفار، ص۲۸٦؛ و با اختلاف کم: ثاقب في المناقب، ابن حمزة طوسی، ص۱۲۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۱٤٦.

و همچنین: حاکم نیشابوری در المستدرك، ج۲، ص۳۵۲ و عبارته کذا: حدثنا أبو الطفيل عامر بن واثلة قال سمعت عليا [عليه السلام] قام فقال: سلوني قبل أن تفقدوني و لن تسألوا بعدي مثلي ... هذا حديث صحيح عال.

و باز حاکم نیشابوری در ج۲، ص٤٦٦ این‌گونه نقل می‌کند: حدثنا أبو الطفيل قال رأيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب [عليه السلام] قام على المنبر فقال سلوني قبل أن لا تسألوني و لن تسألوا بعدي مثلي... هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه.

و همچنین: «و عن أبي الطفيل قال: شهدت عليا [و هو يخطب و هو] يقول: سلوني (فو الله) لا تسألوني عن شئ [يكون إلى يوم القيامة] إلا أخبرتكم [حدثتكم به]، و سلوني عن كتاب الله ، فوالله ما من آية إلا و أنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار ، (أم في سهل) أم في جبل.»

و به همین مضمون با اختلاف در عبارت و یا با اختلاف از راوی:

منابع شیعه: تلخيص البيان في مجازات القرآن، شريف رضی، ص۳۵؛ تشريف بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم و الفتن)، سيد ابن طاووس، ص٦۵؛ عين العبرة في غبن العترة، سيد أحمد آل طاووس، ص۱۰؛ كشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۱۱٤؛ تفسير صافی، فيض كاشانی، ج۱، ص۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۱۹۰.

منابع اهل تسنّن: أخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، محمد بن عبد الله ازرقی، ج۱، ص۵۰؛ الفتن، نعيم بن حماد مروزی، ص۲۰؛ جوهرة في نسب الإمام علي و آله، برى، ص۷٤؛ الجرح و التعديل، ابن أبي حاتم الرازی، ج٦، ص۱۹۲؛ تفسير القرآن، عبدالرزاق صنعانی، ج۳، ص۲٤۱؛ استيعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۱۰۷؛ جامع بيان العلم و فضله، ابن عبد البر، ج۱، ص۱۱٤؛ تفسير سمعانی، سمعانی، ج۵، ص۲۵۰؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حاكم حسكانی، ج۱، ص٤۲؛ تهذيب الكمال، مزی، ج۲۰، ص٤۸۷ و ج۷ ، ص۲۹۷؛ ذخائر العقبى، احمد بن عبد الله طبری، ص۸۳؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج٤، ص۲٤۸؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص۱۲۵ و ۱۲٦؛ فتح الباری، ابن حجر، ج۸، ص٤۵۹؛ عمدة القاری، عينی، ج۱۹، ص۱۹۰؛ تفسير الثعالبي، ثعالبی، ج۱، ص۵۲؛ تفسير قرطبی، قرطبی، ج۱، ص۳۵؛ اتقان في علوم القرآن، سيوطی، ج۲، ص٤۹۳؛ كنز العمال، متقی هندی، ج۲، ص۵٦۵؛ ينابيع المودة ، قندوزی، ج۲، ص۱۷۳.

و همچنین: «عن سعيد بن المسيب قال: ما كان أحد من الناس [الصحابة] يقول سلوني غير علي بن أبي طالب[عليه السلام]». بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية، سيد ابن طاووس، ص۲۰۲.

منابع اهل تسنّن: استيعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۱۰۳؛ جامع بيان العلم وفضله، ابن عبد البر، ج۱، ص۱۱٤؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حاكم حسكاني، ج۱، ص٤۲؛ أسد الغابة، ابن اثير، ج٤، ←

→

ص۲۲؛ ریاض النضرة ، محب طبری، ج۳، ص۱٦٦؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص۸۳؛ وافی بالوفیات، صفدی، ج۲۱، ص۱۷۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص۱۳۰؛ ینابیع المودة ، قندوزی، ج۲، ص۱۷۳.

و همچنین: «سلوني قبل أن لا تسألوني، ولن تسألوا بعدي مثلي». زبدة التفاسیر، ملافتح الله کاشانی، ج٦، ص٤٦٤؛

منابع اهل تسنن: جامع البیان عن تأویل آي القرآن، محمد بن جریر طبری، ج۱۳، ص۲۸۹؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص٤۰ و ٤٤ (و عبارته: سلوني یا أهل الکوفة قبل أن لا تسألوني).

۱۲. «...عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ قَالَ قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لِمَ كَنَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيّاً عليه السلام أَبَا تُرَابٍ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ صَاحِبُ الْأَرْضِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِهَا بَعْدَهُ وَ بِهِ بَقَاؤُهَا وَ إِلَيْهِ سُكُونُهَا وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ رَأَى الْكَافِرُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِشِيعَةِ عَلِيٍّ مِنَ الثَّوَابِ وَ الزُّلْفَى وَ الْكَرَامَةِ قَالَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً يَعْنِي مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ ﴿وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً﴾.» از سلیمان بن مهران از عبایة بن ربعی، وی می‌گوید: به عبد اللّه بن عبّاس گفتم: چرا رسول خدا ﷺ کنیه علی عليه السلام را ابو تراب قرار داد؟ ابن عباس گفت: زیرا امیر المؤمنین عليه السلام صاحب زمین و حجّت خدا بعد از رسول اللّه ﷺ بر اهل زمین بوده و به وجود حضرتش زمین باقی است و آرامش آن منتهی به آن جناب می‌شود. از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت وقتی کفّار ثواب و قرب و کرامتی را که حقّ تبارک و تعالی برای شیعیان امیر المؤمنین عليه السلام آماده نموده ملاحظه کردند می‌گویند: کاش ما خاک بودیم یعنی کاش شیعه علی عليه السلام بودیم و به همین معناست آیه شریفه: «و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم». علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۵٦؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۲۰؛ بشارة المصطفی، محمد بن أبی القاسم طبری، ص۲۹؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۵، ص۲۷۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۵۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۵، ص۵۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱٤، ص۱۰۹.

۱۳. «الإرشاد مِنْ مُعْجِزَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا رَوَاهُ أَهْلُ السِّيَرِ وَ اشْتَهَرَ بِهِ الْخَبَرُ فِي الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ حَتَّى نَظَمَهُ الشُّعَرَاءُ وَ خَطَبَ بِهِ الْبُلَغَاءُ وَ رَوَاهُ الْفُهَمَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ مِنْ حَدِيثِ الرَّاهِبِ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَ الصَّخْرَةُ وَ شُهْرَتُهُ تُغْنِي عَنْ تَكَلُّفِ إِيرَادِ الْإِسْنَادِ لَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَمَاعَةَ رَوَتْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا تَوَجَّهَ إِلَى صِفِّينَ لَحِقَ أَصْحَابَهُ عَطَشٌ شَدِيدٌ وَ نَفِدَ مَا كَانَ عِنْدَهُمْ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذُوا يَمِيناً وَ شِمَالًا يَلْتَمِسُونَ الْمَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ أَثَراً فَعَدَلَ بِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنِ الْجَادَّةِ وَ سَارَ قَلِيلًا وَ لَاحَ لَهُمْ دَيْرٌ فِي وَسَطِ الْبَرِّيَّةِ فَسَارَ بِهِمْ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا صَارَ فِي فِنَائِهِ أَمَرَ مَنْ نَادَى سَاكِنَهُ بِالْإِطِّلَاعِ إِلَيْهِمْ فَنَادَوْهُ فَأَطْلَعَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هَلْ قُرْبَ قَانِصِكَ هَذَا مِنْ مَاءٍ يَتَغَوَّثُ بِهِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ فَقَالَ هَيْهَاتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمَاءِ أَكْثَرُ مِنْ فَرْسَخَيْنِ وَ مَا بِالْقُرْبِ مِنِّي شَيْءٌ مِنَ الْمَاءِ وَ لَوْ لَا أَنِّي أُوتِيَ بِمَاءٍ يَكْفِينِي كُلَّ شَهْرٍ عَلَى التَّقْتِيرِ لَتَلِفْتُ عَطَشاً فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَسَمِعْتُمْ مَا قَالَ الرَّاهِبُ قَالُوا نَعَمْ أَ فَتَأْمُرُنَا بِالْمَسِيرِ إِلَى حَيْثُ أَوْمَأَ إِلَيْهِ لَعَلَّنَا أَنْ نُدْرِكَ الْمَاءَ وَ بِنَا قُوَّةٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا

←

→

حَاجَةَ لَكُمْ إِلَى ذَلِكَ وَ لَوَى عُنُقَ بَغْلَتِهِ نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ أَشَارَ بِهِمْ إِلَى مَكَانٍ يَقْرُبُ مِنَ الدَّيْرِ فَقَالَ اكْشِفُوا الْأَرْضَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَعَدَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ إِلَى الْمَوْضِعِ فَكَشَفُوهُ بِالْمَسَاحِي فَظَهَرَتْ لَهُمْ صَخْرَةٌ عَظِيمَةٌ تَلْمَعُ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا صَخْرَةٌ لَا تَعْمَلُ فِيهَا الْمَسَاحِي فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ هَذِهِ الصَّخْرَةَ عَلَى الْمَاءِ فَإِنْ زَالَتْ عَنْ مَوْضِعِهَا وَجَدْتُمُ الْمَاءَ فَاجْتَهَدُوا فِي قَلْعِهَا فَاجْتَمَعُوا الْقَوْمُ وَ رَامُوا تَحْرِيكَهَا فَلَمْ يَجِدُوا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا وَ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِمْ فَلَمَّا رَآهُمْ قَدِ اجْتَمَعُوا وَ بَذَلُوا الْجُهْدَ فِي قَلْعِ الصَّخْرَةِ وَ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِمْ لَوَى رِجْلَهُ عَنْ سَرْجِهِ حَتَّى صَارَ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ وَ وَضَعَ أَصَابِعَهُ تَحْتَ جَانِبِ الصَّخْرَةِ فَحَرَّكَهَا ثُمَّ قَلَعَهَا بِيَدِهِ وَ دَحَا بِهَا أَذْرُعاً كَثِيرَةً فَلَمَّا زَالَتْ مِنْ مَكَانِهَا ظَهَرَ لَهُمْ بَيَاضُ الْمَاءِ فَبَادَرُوا إِلَيْهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ فَكَانَ أَعْذَبَ مَاءٍ شَرِبُوا مِنْهُ فِي سَفَرِهِمْ وَ أَبْرَدَهُ وَ أَصْفَاهُ فَقَالَ لَهُمْ تَزَوَّدُوا وَ ارْتَوُوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الصَّخْرَةِ فَتَنَاوَلَهَا بِيَدِهِ وَ وَضَعَهَا حَيْثُ كَانَتْ فَأَمَرَ أَنْ يُعْفَى أَثَرُهَا بِالتُّرَابِ وَ الرَّاهِبُ يَنْظُرُ مِنْ فَوْقِ دَيْرِهِ فَلَمَّا اسْتَوْفَى عِلْمَ مَا جَرَى نَادَى أَيُّهَا النَّاسُ أَنْزِلُونِي أَنْزِلُونِي فَاحْتَالُوا فِي إِنْزَالِهِ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا أَنْتَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ؟ قَالَ لَا قَالَ فَمَلَكٌ مُقَرَّبٌ؟ قَالَ لَا قَالَ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صلى الله عليه و آله قَالَ ابْسُطْ يَدَكَ أُسْلِمْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى يَدَيْكَ فَبَسَطَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدَهُ وَ قَالَ لَهُ أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ فَأَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَيْهِ شَرَائِطَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا الَّذِي دَعَاكَ الْآنَ إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ طُولِ مُقَامِكَ فِي هَذَا الدَّيْرِ عَلَى الْخِلَافِ قَالَ أُخْبِرُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ هَذَا الدَّيْرَ بُنِيَ عَلَى طَلَبِ قَالِعِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَ مُخْرِجِ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِهَا وَ قَدْ مَضَى عَالِمٌ قَبْلِي فَلَمْ يُدْرِكُوا ذَلِكَ وَ قَدْ رَزَقَنِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا نَجِدُ فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِنَا وَ نَأْثِرُ عَنْ عُلَمَائِنَا أَنَّ فِي هَذَا الصُّقْعِ عَيْناً عَلَيْهَا صَخْرَةٌ لَا يَعْرِفُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ وَ أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ وَلِيٍّ لِلَّهِ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ أَيْنَهُ مَعْرِفَةُ مَكَانِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَ قُدْرَتُهُ عَلَى قَلْعِهَا وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ تَحَقَّقْتُ مَا كُنَّا نَنْتَظِرُهُ وَ بَلَغْتُ الْأُمْنِيَّةَ مِنْهُ فَأَنَا الْيَوْمَ مُسْلِمٌ عَلَى يَدَيْكَ وَ مُؤْمِنٌ بِحَقِّكَ وَ مَوْلَاكَ فَلَمَّا سَمِعَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ مِنَ الدُّمُوعِ وَ قَالَ[الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ مَنْسِيّاً] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ فِي كُتُبِهِ مَذْكُوراً ثُمَّ دَعَا النَّاسَ فَقَالَ اسْمَعُوا مَا يَقُولُ أَخُوكُمُ الْمُسْلِمُ فَسَمِعُوا مَقَالَهُ وَ كَثُرَ حَمْدُهُمْ لِلَّهِ وَ شُكْرُهُمْ عَلَى النِّعْمَةِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْهِمْ فِي مَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ سَارُوا وَ الرَّاهِبُ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي جُمْلَةِ أَصْحَابِهِ حَتَّى لَقِيَ أَهْلَ الشَّامِ وَ كَانَ الرَّاهِبُ فِي جُمْلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَهُ فَتَوَلَّى عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ وَ أَكْثَرَ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ لَهُ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ ذَاكَ مَوْلَايَ»؛ «آنچه تاریخ نویسان روایت کرده و داستان آن در میان شیعه و سنی مشهور است تا آنجا که شعراء آن را به شعر درآورده و سخنوران آن را در خطبه‌های خویش آورده و دانشمندان آن را روایت کرده‌اند و آن داستان مرد دیرنشین در زمین کربلا و آن سنگ است و شهرت این داستان ما را از آوردن سند آن در اینجا بی‌نیاز می‌کند. جریان از این قرار بود که گروهی روایت کرده‌اند: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به جانب صفین حرکت کرد یاران و همراهان آن حضرت گرفتار تشنگی سختی شدند و هر چه آب همراه داشتند تمام شد. به دنبال آب به سمت چپ و راست بیابان رفتند و اثری از آب ندیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را از راه و جاده به یکسو برد و کمی راه رفتند. دیری در میان بیابان پدیدار شد. علی علیه السلام

←

آنان را به جانب آن دِیر برد تا به پای آن رسیدند. دستور داد کسی آن دیرنشین را صدا کند. راهبی سر بیرون کرد. امیرالمؤمنین﵇ به او فرمود: آیا نزدیك اینجا آبی هست که این گروه سیراب شوند؟ گفت: خیلی دور است؛ بیش از دو فرسنگ فاصله است و در این نزدیکی آبی پیدا نمی‌شود، و من خودم در اینجا ماهی یك بار برایم آب می‌آورند، و اگر در آن صرفه‌جوئی نکنم از تشنگی هلاك خواهم شد امیرالمؤمنین﵇ به لشگریان فرمود: آیا شنیدید دیرنشین چه گفت؟ گفتند: آری، آیا دستور می‌فرمایید بدان جا که اشاره کرد برویم تا نیرو و تاب و توان از ما نرفته شاید به آب برسیم؟ امیرالمؤمنین﵇ فرمود: نیازی بدان نیست و گردن مرکبش را بسوی قبله کرده و به جای نزدیکی از آن دیر اشاره فرمود و بدیشان گفت: زمین را بکنید. پس گروهی آنجا را کندند و سنگ بزرگ براقی آشکار شد. عرض کردند: ای امیرمؤمنان در اینجا سنگ بزرگی است که بیلها در آن کارگر نیست؟ فرمود: این سنگ روی آب است، و اگر از جای خود حرکت کند به آب خواهید رسید. همگی برای کندن آن کوشش کردند و هرچه خواستند آن را تکان دهند نتوانستند و کار بر ایشان دشوار شد. همین که آن جناب دید همگی گرد هم فراهم شده و برای کندن سنگ تلاش می‌کنند و کاری از پیش نمی‌برند پای مبارك از رکاب بیرون آورده به زمین آمد و آستین بالا زد و انگشتان زیر آن سنگ انداخته آن را حرکتی داد و به آسانی از جا بر کند و چندین ذراع زیادی به دور پرتاب کرد، و وقتی سنگ از جای کنده شد روشنی آب پدیدار گشت. لشکریان بر سر آن ریختند و همگی از آب آشامیدند، و آن آب گواراترین و سردترین و زلال ترین آبی بود که در این سفر خوردند، حضرت به ایشان فرمود: برای راه خود (تهیه آب نمائید و) از این آب بردارید و خود را سیراب نمائید، پس این کار را انجام دادند، و آن حضرت آمده آن سنگ را به دست مبارك برداشت و در همان جا که بود بنهاد و دستور داد خاک بر آن بریزند و نشان آن را با خاک بپوشانند، و در همه این احوال آن دیرنشین از بالای دیر خود تماشا می‌کرد و چون جریان را تا به پایان نگریست فریاد زد: ای مردم، مرا از دیر بزیر آورید. مسلمانان با زحمت او را به زیر آوردند.آمد برابر امیر المؤمنین﵇ ایستاده عرض کرد: ای مرد، آیا تو پیغمبر مرسلی؟ فرمود: نه، گفت: آیا فرشته مقرب درگاه خداوندی؟ فرمود: نه، عرض کرد: پس تو کیستی؟ فرمود: من وصی رسول خدا محمد بن عبد اللّه خاتم پیغمبرانﷺ هستم. عرض کرد: دست خود باز کن تا من به دست تو به خدای تبارک و تعالی مسلمان شوم. امیرالمؤمنین﵇ دست مبارک باز کرد و به او فرمود: شهادتین بر زبان جاری کن، پس آن راهب گفت: گواهی دهم معبود به حقی جز خدای یگانه که شریکی ندارد نیست، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده او است، و گواهی دهم که وصی رسول خدا و سزاوارترین مردمان به خلافت پس از او تو هستی. امیرالمؤمنین﵇ از او پیمان گرفت که به دستورات اسلام عمل کند، و به او فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که پس از دیر زمانی که در این دیر بر کیش مخالف اسلام به سر برده‌ای اکنون اسلام آوری؟عرض کرد: شما را را آگاه کنم ای امیرمؤمنان که بنای این دیر در این بیابان برای دست یافتن به کَنَنده این سنگ و بیرون آورنده این آب از زیر آن بوده، و پیش از من روزگار درازی گذشت و آنان که در این دیر بودند به این سعادت نرسیدند تا خداوند آن را روزی من کرد، و ما در کتابهای خود خوانده‌ایم و از دانشمندان خود شنیده‌ایم که در این سرزمین چشمه ایست و روی آن سنگی قرار دارد که جای آن چشمه را جز پیغمبر یا وصی پیغمبر

→

نداند، و برای خداوند به ناچار ولیّی هست و نشانه‌اش شناختن جای آن چشمه آب و نیروی او بر کندن آن سنگ است، وقتی دیدم که شما این کار را انجام دادی آنچه من چشم به راه آن بودم برای من محقق شد و به آرزوی دیرینه خود رسیدم، و اکنون من به دست تو اسلام آورده و به حق تو و فرمانروانیت ایمان دارم، وقتی امیرالمؤمنین ﷺ این سخنان را شنید آن چنان گریست که محاسن شریفش از اشك چشم او تر شد و گفت: سپاس خداوندی را که من نزد او فراموش نشده‌ام، و سپاس خداوندی را که در کتابهای او یاد آوری گشته‌ام. سپس مردم را پیش خوانده فرمود: بشنوید آنچه این برادر مسلمان شما می‌گوید، پس سخنان او را شنیده و خدای را بسیار سپاس گذارده و بر این نعمتی که خداوند به ایشان ارزانی داشته و شناسائی به حق امیر المؤمنین ﷺ پیدا نموده‌اند شکرگزاری کردند، و پس از آن به راه افتادند و آن دیرنشین هم به همراه آن حضرت در میان یارانش بود تا آنگاه که با مردم شام (در جنگ صفین) برخوردند این دیرنشین از کسانی بود که شهید شد، و خود آن حضرت ﷺ بر او نماز خواند و کار دفن او را انجام داد و بسیار برایش آمرزش خواهی نمود، و هر گاه به یاد او می‌افتاد می‌فرمود: او دوست من بود»؛ إرشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۳۳۵؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۳٤٦؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۲٤؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۳۰٤؛ کشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۲۸۲؛ روض الجنان وروح الجنان، شیخ أبو الفتوح رازی، ج۱۵، ص۱۲۰؛ مستجاد من الإرشاد، علامه حلی، ص۱۲۹؛ محجة البیضاء، فیض کاشانی، ج٤، ص۱۹۹؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص٤۸٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۱، ص۲٦۱.

و به همین مضمون در این منابع:

شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۳۷؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۱۲۳.

منبع اهل تسنن: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱۲، ص۳۰۲.

۱٤. **همچنین:** «يَا أَبَتِ[أَبَهْ] الْعَطَشُ [قَدْ] قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي[جهدني] [فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟] فَبَكَى [الْحُسَيْنُ ﷺ] وَ قَالَ: وَا غَوْثَاهُ [يَا بُنَيَّ] قَاتِلْ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى [الملتقى] جَدَّكَ مُحَمَّداً ﷺ فَيَسْقِيَكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى [شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَداً] فَرَجَعَ [عليّ بن الحسين] إِلَى [الحرب] مَوْقِفِ النِّزَالِ [نزالهم و مأزق مجالهم] [وَ قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ]»؛ پدر جان، تشنگی مرا از پا در آورد و از سنگینی اسلحه آهنین سخت رنجورم آیا جرعه آبی فراهم می‌شود؟ حسین ﷺ به گریه افتاد و فرمود: ای امان، پسر جانم، کمی به جنگ ادامه بده ساعتی بیش نمانده است که جدّت محمّد ﷺ را ملاقات کنی و او با کاسه‌ای لبریز از آب تو را سیراب خواهد کرد؛ آبی که پس از آشامیدن آن هرگز تشنه نخواهی شد. پس آن جوان به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود». مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۱؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص٦۷؛ فتوح، احمد بن أعثم کوفی، ج۵، ص۱۱٤؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۰۵؛

۱۵. «مفسرین مشهور اهل تسنن در تفسیر این آیه ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ (دخان: ۲۹.). می‌نویسند: «و قال السدي: لما قتل الحسين بن علي[ﷺ] بكت [عليه] السّماء عليه، وبكاؤها حمرتها.» هنگامی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد آسمان بر او گریست و گریهٔ آسمان سُرخی آن بود. جامع البیان، ←

→

محمد بن جریر طبری، ج۲۵، ص۱۶۰؛الکشف و البیان، ابو اسحاق ثعلبی ، ج۸، ص۳۵۳؛ تفسیر البغوی، بغوی، ج٤، ص۱۵۲؛ تفسیر قرطبی، قرطبی، ج۱٦، ص۱٤۱؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۹؛ الصواعق المحرقه، ابن حجرمکی، ص۱۹٤؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۱۰۱.

۱٦. امام سجاد﵇ فرمودند: «... إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ فَرَحاً فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا بِشَيَاطِينِهِ وَ عَفَارِيتِهِ فَيَقُولُ يَا مَعَاشِرَ الشَّيَاطِينِ قَدْ أَدْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ الطَّلِبَةَ وَ بَلَغْنَا فِي هَلَاكِهِمُ الْغَايَةَ وَ أَوْرَثْنَاهُمُ النَّارَ إِلَّا مَنِ اعْتَصَمَ بِهَذِهِ الْعِصَابَةِ فَاجْعَلُوا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ وَ حَمْلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ وَ إِغْرَائِهِمْ بِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكِمُوا ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ وَ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ. امام سجاد﵇ فرمود:...ابلیس لعنة اللّه علیه در روز عاشورا از خوشحالی به پرواز در می‌آید و در تمام نقاط، دستیاران و عفریت‌هایش را فرا خوانده و به آنها می‌گوید ای جماعت شیاطین، طلب و تقاص خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم مگر کسانی که در این مصیبت گریه کنند و به دوستي آل محمد﵈ پایبند باشند از این رو سعی کنید نسبت به ایشان در مردم تشکیک ایجاد کرده و آنها را بر دشمنی ایشان وادارید تا بدین وسیله گمراهی مردم و کفرشان مسلّم و محقق شده و نجات دهنده‌ای بر ایشان نرسد.کامل الزیارات، ص۲٦٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص٦۰ و ج٤۵، ص۱۸۳.

۱۷. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ﵌...وَ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَ الْوُصْلَةُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ وَ لَنَا الْعِصْمَةُ وَ الْخِلَافَةُ وَ الْهِدَايَةُ وَ فِينَا النُّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْإِمَامَةُ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا.»؛ جابر بن عبد اللّه در تفسیر آیه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ نقل کرده پیامبر اکرم﵌ فرمود... ما وسیله به سوی خداییم و رساننده به رضوان اونیم عصمت و خلافت و هدایت متعلق به ما است و نبوت و امامت و ولایت در میان ما است ما معدن حکمت و درب رحمت و درخت عصمت و کلمه تقوی و مثل اعلی و حجت کبری و عروه وثقی هستیم که هر کس به آن چنگ زند نجات می‌یابد. مشارق انوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص۵۸؛ بحار الانوار، العلامة المجلسی، ج۲۵، ص۲۳.

اسود بن سعید گوید خدمت امام باقر﵇ بودم که خود حضرت بدون آنکه من چیزی بپرسم فرمود: « نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار ، ص۸۱؛ کافی، کلینی، ج۱، ص۱٤۵؛ خرائج و الجرائح، راوندی، ج۱، ص۲۸۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۳۸٤ و...

۱۸. اقوال دیگر در تعداد کشته شدگان توسط حضرت علی اکبر﵇:

مقتل أبي مخنف (المشهور)ص ۸۷: «حمل على القوم المارقين، و لم يزل يقاتل حتّى قتل مائة و ثمانين فارساً»

مناقب، ابن شهر آشوب،ج٤، ص۱۰۹: «فقتل سبعين مبارزا، ثمّ رجع إلى أبيه »

←

→

امالی، شیخ صدوق، ص۱۶۲:« فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشَرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ ... فَرَجَعَ فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعِينَ رَجُلا». **همچنین:** روضة الواعظین، فتّال، ص۱۶۱؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ٤٤، ص۳۲۱؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ج۱۷، ص ۱۷۰- ۱۷۱؛ ، ناسخ التواریخ حضرت سجاد، سپهر، ج۲، ص۱۱۹:(چهل و چهار تن از آن مردم خبیث را به در کات جحیم مقیم ساخت).

روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱۶۳: «به هر حمله سه چهار نفر را بیفکند، بعد از آن دوازده حمله کرد و جمعی را افکنده بود» و **همچنین:** نفس المهموم، محدث قمی، ص٦٥٢:« في بعض التّواريخ إنّ حملاته بلغت اثنتي عشرة مرّة.»

روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱٦۲ به نقل از خوارزمی: «چنانچه روایت کرده‌اند صد و بیست کس را از آن قوم ضال و مضل به قتل رسانید» همچنین: حبیب السّیر، خواند امیر، ج۲، ص٥٤؛ مجلسی، جلاءالعیون،ص٦٨١:(به روایت معتبره)؛ نفس المهموم، ص۳۰۸؛ مقتل الحسین، المقرّم، ص۳۲۰:(فقتل مائة و عشرین فارساً)

ینابیع المودّه، قندوزی، ص۳٤٦: «لم یزل یقاتل حتّی قتل منهم ثمانین رجلاً.»

همچنین: منابعی که تعداد را مشخص نکردند عبارتند از:

الفتوح، ابن أعثم، ج٥، ص۲۰۸- ۲۰۹: «حمل رضی الله عنه، فلم یزل یقاتل حتّی ضجّ أهل الشّام من یده و من کثرة من قُتل منهم.»

مثیر الأحزان، ابن نما، ص۳٥؛ لهوف، ابن طاوس،ص۱۱۳: «فقاتل قتالًا شدیداً وقتل جمعاً کثیراً».

منتخب، طریحی، ج۲، ص٤٤۳: «حمل علیهم، فقتل مقتلة عظیمة»

۱۹. در شهادت حضرت علی اکبر توسط «منقذ بن مرّة العبدی» اقوالی است از جمله:

(۱) شمشیری بر فرق مبارک حضرت علی اکبر زد

- ضربه منقذ بن مرّة العبديّ على مفرق رأسه ضربة صرعه فيها. رجوع شود به ص٤٨٠.
- ثم ضربه رجل من القوم على رأسه الشّريف، ینابیع المودّة قندوزی، ج۳، ص۷۸
- ... فرجع و حمل علیهم فقتل مقتلة عظیمة ثمّ کمن له ملعون من أصحاب عمر بن سعد فضربه ضربة على مفرق رأسه، فانصرع فنادى: یا أباه! هذا جدّي محمّد المصطفى... منتخب، طریحی، ص٤٤٤.
- عاقبت منقذ بن مره عبدی تیغی بر فرق او زد و او گردن اسب، خود را در کنار گرفت. اسب روی به صف دشمنان نهاد و آن قوم ناپاک بی‌باک او را پاره‌پاره کردند. روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱٦۳ و همچنین در ج۳، ص١٦٤: «علی‌اکبر بازگشت، بار دیگر حمله کرد و مردی از سپاه عمربن سعد منقذ بن مره عبدی شمشیری بر پشت علی زد و از اسبش بیفکند و خلقی گرد آمده، او را پاره‌پاره کردند» و همچنین در ج۳، ص١٦٤: «آخر الامر منقذ بن مرة العبدی علیه لعاین اللّه تیغی بر فرق مبارک او زد؛ چنانچه از پای درآمد»
- آخر الامر منقذ بن مرة العبدی (علیه لعاین اللّه) تیغی بر فرق مبارك او زد؛ چنانچه از پای درآمد. حبیب السّیر، خواندامیر، ج۲،ص٥٤.

←

→

- **همچنین:** «در آخر کار، منقذ بن مره عبدی ضربتی بر سر آن سرور زد کـه بـر روی زیـن درافتـاد و در گردن اسب چسبید و اسب او را به میان لشکر مخالفان برد. بی‌رحمـان پرجفـا، آن جگرگوشـه رسـول خدا را به ضرب شمشیر پاره‌پاره کردند. پس فریاد کرد که: ای پدر بزرگوار! اینك جد عالیمقدار مـرا از کاسه‌ای سیراب گردانید که هرگز تشنه نخواهم شد و کاسه دیگـر بـرای تـو در کـف گرفتـه [اسـت] و انتظار تو می‌کشد. مجلسی، جلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۸۲.
- **همچنین:** منقذ بن مرة العبدی فرصتی به دست کرده شمشیری بر فـرق همـایونش فـرود آورد و بـدان ضرب، زخمی گران یافت و دیگر سواران از چهار جانب او را جراحت کردند. توانایی یکبـاره از علـی اکبر برفت. دست در گردن اسب درآورد، فروخفت و عنـان رهـا داد و اسـب در میـان سـواران از ایـن سوی بدان سوی می‌تاخت و بر هر سواری عبور می‌داد، زخمی بر علی اکبر می‌زد. فقطعـوه بسـیوفهم إربا إربا. بدن مبارکش را با تیغ پاره‌پاره کردند. چون نزدیک شد که رخت بـه دیگـر سـرای بـرد، فریـاد برآورد: یا أبتاه! هذا جدّي رسول اللّه. سپهر، ناسخ التواریخ سید الشهدا، ج۲، ص۳۴۹- ۳۵۶.
- **همچنین:** و أقبل یتقلّب في دمه، و ضربه مرّة بن منقذ العبدیّ بالسّـیف علـی مفـرق رأسـه، ثـمّ طعنـه بالرّمح في ظهره، و ضربه النّاس بأسیافهم. فاعتنق فرسه، فاحتمله الفرس إلی معسکر الأعداء، فقطّعوه بسیوفهم إربا إربا. و لمّا بلغت روحه التّراقي، نادی رافعا صوته: یا أبتاه! علیك منّي السّلام، هذا جـدّي رسول اللّه قد سقاني بکأسه الأوفی شربة لا أظمأ بعدها أبدا، و هو یقول لك: العجل، العجل، فإنّ لك کأسا مذخورة حتّی تشربها السّاعة. بحر العلوم، مقتل الحسین، ص۳۴۶.

(۲)تیری به سوی حضرت علی اکبر انداخت:

- فرماه منقذ بن مرّة العبديّ (لعنه اللّه تعالی) بسهم، فصرعه، فنادی: یا أبتاه! علیك السّلام، هـذا جـدّي یقرئك السّلام... لهوف، سید بن طاووس، ص۱۱۳؛
- فرماه منقذ بن مرّة العبديّ، فصرعه، و احتواه القوم، فقطّعوه... مثیر الأحزان، ابن نما، ص۳۵.
- فلم یزل کذلك یحمل فیهم، و یقتل منهم حتّی أصاب حلقه سـهم رمـي بـه. شـرح الأخبـار، قاضـی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۵۳.
- [عن سعید بن ثابت ... و جعل یکرّ کرّة بعد کرّة] حتّی رمي بسهم، فوقع فـي حلقـه، فخرقـه، و أقبـل ینقلب [یقلّب] في دمه، ثمّ نادی: یا أبتاه! علیك السّلام، هذا جدّي رسول اللّه صـلّی اللّـه علیـه و الـه یقرئك السّلام و یقول: عجّل القوم[القدوم] إلینا [علینا]. و شهق شهقة فارق الـدّنیا. مقاتـل الطـالبیین، أبو الفرج، ص۷۶؛ بحار الانوار، علامـه مجلسـی، ج۴۵، ص۴۵؛ نفـس المهمـوم، محـدث قمـی، ص۳۰۷؛ عوالم، بحرانی، ج۱۷، ص۲۸۸؛ أسرار الشّهادة،اصولی مـدقق علامـه دربنـدی، ص۳۷۱؛ و..
- به روایتی دیگر، تیری بر حلق مبارکش آمد و سیلاب خون جـاری شـد. ناگـاه فریـاد زد کـه: ای پـدر مهربان، بر تو باد سلام! اینک جدّ من رسول خدا تو را سلام می‌رساند و انتظار تو [را] می‌کشد. جـلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۸۲.

←

→

- قيل: بل رماه بسهم... أعيان الشّيعة، أمين، ج١، ص٦٠٧.

(٣) نيزه اى به حضرت على اكبر عليه السلام زد:

- فنظر إليه مرّة بن منقذ العبديّ، فقال: عليّ آثام العرب إن هو فعل مثل ما أراه يفعل، و مرّ بي أن أتكله أمّه. فمرّ يشدّ على النّاس، و يقول كما كان يقول، فاعترضه مرّة، و طعنه بالرّمح، فصرعه، و اعتوره النّاس، فقطعوه بأسيافهم. مقاتل الطالبيين، أبو الفرج، ص٧٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٥، ص٤٥؛ نفس المهموم، محدث قمى، ص٣٠٧؛ عوالم، بحرانى، ج١٧، ص٢٨٨؛ أسرار الشّهاده، اصولى مدقق علامه دربندى ، ص٣٧١؛ و..
- فبصر به مرّة بن منقذ بن النّعمان العبديّ، ثمّ اللّيثيّ، فقال: عليَّ آثام العرب إن مرّ بي يفعل مثل ما كان يفعل [ما فعل ذلك] إن لم أتكله أباه [أمّه]؛ فمرّ يشدّ على النّاس بسيفه، فاعترضه مرّة بن منقذ، فطعنه فصُرع، و احتوله [و احتواه] النّاس،[القوم] فقطّعوه بأسيافهم[إرباً إربا]»؛ مرة بن منقذ عبدى گفت: «گناه عرب به گردن من باشد اگر اين جوان بر من بگذرد و چنين حمله افكند و من داغ مرگش را بر دل پدرش ننهم. پس همچنان كه حمله افكند مرة بن منقذ راه بر او گرفت و با نيزه او را زد. آن جناب به زمين افتاد و آن بى‌شرم مردم گرد او را گرفته با شمشيرهاى خود پاره پاره‌اش كردند. مقتل الحسين، ابومخنف، ص١٦٤؛ إرشاد، شيخ مفيد، ج٢، ص١١٠؛ نفس المهمموم، محدث قمى، ص٣٠٥؛ الدمعة السّاكبه، بهبهانى، ج٤، ص٣٣١؛ أسرار الشّهادة، اصولى مدقق علامه دربندى ، ص٣٧٠؛ أعيان الشيعة، امين، ج١، ص٢٠٧؛ عيون العبرى، ميانجى، ص١٥١- ١٥٢؛
منبع اهل تسنن: تاريخ طبرى، طبرى، ج٤، ص٣٤٠.
- أقبل عليه رجل من عبد القيس يقال له مرّة بن منقذ بن النّعمان، فطعنه، فحمل، فوضع قريبا من أبيه. ترجمه امام حسين، ابن سعد، عليه السلام ،ص٧٣.
- فلم يزل يقاتل حتّى قتل، طعنه مرّة بن منقذ العبديّ، فصرعه، و أخذته السّيوف، فقتل. أخبار الطّوال، دينورى، ص٢٥٤؛ بغية الطّلب، ابن عديم،ج ٦، ص٢٦٢٨.
- فضربه مرّة بن منقذ العبديّ، فطعنه، و صرعه، و احتوشه القوم، فقطّعوه بأسيافهم، إعلام الورى، طبرسى، ص٢٤٢.
- يقال: بل حمل عليه مرّة بن منقذ بن النّعمان من عبد القيس، فطعنه، فأنفذه. شرح الأخبار، قاضى نعمان مغربى، ج٣، ص١٥٣.
- فطعنه مرّة بن منقذ، فصرعه، و احتوشوه، فقطّعوه بالسّيوف. المنتظم، ابن جوزى، ج٥، ص٣٤.
- فطعنه رجل، فقتله. ابن جوزى، الرّد على المتعصّب العنيد،ص ٣٩
- فحمل عليه مرّة بن منقذ العبديّ، فطعنه، فصرع و قطّعه النّاس بسيوفهم. ابن الأثير، الكامل، ٣/ ٢٩٣
- هو يشدّ على النّاس بسيفه، فاعترضه مرّة بن منقذ بن النّعمان العبديّ، و طعنه، فصُرع، و قطّعه النّاس بأسيافهم، النّويرى، نهاية الإرب، نويرى، ج٢٠، ص٤٥٥.
- فلمّا طعنه مرّة، احتوشته الرّجال، فقطّعوه بأسيافهم، ابن كثير، البداية و النّهاية، ٨/ ١٨٥

←

→

- فطعنه مرّة بن منقذ، فصرعه. ثمّ قطّعوه بالسّيوف. الباعوني، جواهر المطالب، ۲/ ۲۸۷
- فلم يزل يقاتل حتّى طعنه مرّة بن منقذ بن النّعمان العبديّ اللّيثي لعنه اللّه، فصرعه، و أخذته السّيوف، فقُتل. الحائري، ذخيرة الدّارين، ۱/ ۱۳۷: (روى عنه ابن إدريس رضى الله عنه في السّرائر، في باب المزار)

(٤) عمودی از آهن بر فرق مبارک حضرت علی اکبر علیه السلام زد:

حمل على القوم المارقين، و لم يزل يقاتل حتّى قتل مائة و ثمانين فارسا، فكمن له ملعون، فضربه بعمود من حديد على أمّ رأسه، فانجدل صريعا إلى الأرض، و استوى جالسا، و هو ينادي: يا أبتاه! عليك منّي السّلام، فهذا جدّي رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، مقتل أبي مخنف (المشهور)،/ ۸۱- ۸۳

همچنین: ملعونی بی‌رحم از کمین آن جوان تاخت و گرزی از آهن گران بر فرق همایون آن جوان نواخت که عمامه از سرش افتاد و مغز سرش مانند گیسوی معنبرش پریشان شد. خون از سر و صورت آن جوان جاری شد. شمشیر از دستش و سپر از دست دیگرش افتاد. دست خود انداخت به گردن اسب و فریاد کرد: بابا مُردم... کوفی بی‌مروت، دور آن ناکام حلقه زدند. هرچه هر که در دست داشت، مضایقه نکرد. ریاض القدس، قزوینی، ج۲، ص۹- ۱۰.

۲۰. احتمله الفرس إلى معسكر الأعداء لفظ احتمل له معنى غير الحمل و هو من باب الافتعال إشارة بأنّ عليّاً لا يمكنه الاستقرار على ظهر الفرس من كثرة ضرب السّيوف و الجراحات، لكن الفرس احتمله و تكلّف في حمله حتّى لا يسقط، وكان الدّم قد جرى من قرنه على وجه الفرس، و أخذ على عينيه، فمالت به إلى معسكر الأعداء، ففعلوا به ما فعلوا حتّى لم يتمكّن الفرس من احتماله، فسقط. معالي السّبطين، مازندرانی، ج۱، ص٤١٤.

۲۱. أنّ عليّاً سقط و نادى: يا أبتا! عليك منّي السّلام، قالت سكينة: لمّا سمع أبي صوت ولده، نظرت إليه، فرأيته قد أشرف على الموت و عيناه تدوران كالمحتضر، و جعل ينظر إلى أطراف الخيمة و كادت روحه أن تطلع من جسده، و صاح من وسط الخيمة: ولدي قتل اللّه قوماً قتلوك، إلى آخره. معالى السّبطين، مازندرانی، ج۱، ص٤١٦.

۲۲. «حمل على القوم المارقين، و لم يزل يقاتل حتّى قتل مائة و ثمانين فارسا، فكمن له ملعون، فضربه بعمود من حديد على أمّ رأسه، فانجدل صريعا إلى الأرض، و استوى جالسا، و هو ينادي: يا أبتاه! عليك منّي السّلام، فهذا جدّي رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله» مقتل أبي مخنف (المشهور)ص ۸۱- ۸۳

۲۳. لمّا قتل عليّ بن الحسين صرخن النّساء بالبكاء و النّحيب، فصاح بهنّ الحسين عليه السّلام أن: اسكتن، فإنّ البكاء أمامكنّ. و جعل يتنفّس الصّعداء، قال: ثمّ دعى ببردة رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله، فلبسها، و أفرغ على نفسه درعه الفاضل، و تعمّم بعمامته السّحاب، و تقلّد بسيفه ذي الفقار، و استوى على ظهر جواده، و حمل على القوم، و فرّقهم عنه، و أخذ رأسه، و وضعه في حجره، و جعل يمسح الدّم و التّراب عن وجهه، و يقول: يا بنيّ! لعن اللّه قاتلك». مقتل أبى مخنف (المشهور)،ص۸۲؛ معالى السّبطين، مازندرانی، ج۱، ص٤٠٩.

←

→

و همچنين: [قال أبو مخنف:] ثمّ إنّه [الحسين]صلوات اللّه عليه وضع ولده في حجره، [و جعل يمسح الدّم عن ثناياه، و جعل يلثمه و يقول][و قال]: يا ولدي أمّا أنت فقد استرحت من همّ الدّنيا و غمّها و [شداندها]...مقتل أبي مخنف (مشهور)، ص٨٢- ٨٣؛ الدمعة السّاكبة، مولى محمد باقر بهبهانى، ج٤، ص٣٣١- ٣٣٢؛ معالى السّبطين، مازندرانى، ج١، ص٤١١.

همچنين اقوال ديگر:

- «حمل عليه مرّة بن منقذ بن النّعمان من عبد القيس، فطعنه، فأنفذه. فأخذه الحسين عليه السّلام، فضمّه إليه، فجعل يقول له: يا أبتا! هذا رسول اللّه ﷺ يقول لي: عجّل القدوم علينا. و لم يزل كذلك على صدره حتّى مات». ، شرح الأخبار، قاضى نّعمانج٣، ص١٥٣.
- «و ضمّه إلى صدره و أتى به إلى باب الفسطاط».، مناقب، ابن شهر آشوب ، ج٤، ص١٠٩.
- «فضمّه أبوه [الحسين] إليه حتّى مات» ترجمة امام حسين (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٧٣؛ نسب قريش،مصعب زّبيرى، ص٥٧
- «فجاء الحسين ﷺ حتّى وقف عليه، و وضع خدّه على خدّه، و قال: قتل اللّه قوما قتلوك، ما أجرأهم على اللّه و على انتهاك حرمة الرّسول، على الدّنيا بعدك العفاء». لّهوف،ابن طاووس، ص١١٤.
- پس حسين ﷺ اسب برجهاند و بشتافت و صفوف لشكر را بشكافت و مردم را بپراكند و صيحه همى زد و «على» همى‌گفت. چون بر سر على رسيد، از اسب پياده شد و فرزند را به سينه خود بچسبانيد و چهره مبارك بر چهره او نهاد. ناسخ التواريخ سيد الشهدا ﷺ، سپهر، ج٢، ص٣٥٦.

همچنين: «[في النّاسخ] أنّ الحسين ﷺ أقبل إلى ولده و شقّ الصّفوف حتّى إذا وصل إليه و جعل يكرّر من قول: ولدي عليّ و يصيح، حتّى إذا وصل إليه، نزل و أخذ رأسه و وضعه في حجره، و وضع خدّه على خدّه، ففتح عليّ ﷺ عينيه في وجهه، و كان به رمق من الحياة، قال: يا أبتا! أرى أبواب السّماء قد انفتحت و الحور العين بأيديهنّ كؤوس الماء قد نزلن من السّماء و هن يدعونني إلى الجنّة و أنا رائح معهنّ إلى الجنّة...» معالى السّبطين، مازندرانى، ج١، ص٤١٦- ٤١٧؛ ناسخ التواريخ حضرت زينب كبرى ﷺ، ج١، ص٢١٤- ٢١٥.

٢٤. قال حميد: و كأنّي أنظر إلى امرأة خرجت مسرعة كأنها الشّمس الطّالعة تنادي: يا حبيباه! يا ابن أخاه! فسألت عنها، فقالوا: هذه زينب بنت عليّ بن أبي طالب. ثمّ جاءت حتّى انكبّت عليه، فجاءها الحسين، فأخذ بيدها إلى الفسطاط، و أقبل إلى ابنه، و أقبل فتيانه إليه، فقال: احملوا أخاكم. فحملوه من مصرعه ذلك. ثمّ جاء به حتّى وضعه بين يدي فسطاطه.

منبع اهل تسنن: مقاتل الطّالبيّين، أبو الفرج، ص٧٦

منابع شيعه: بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٤٥، ص٤٥؛ عوالم امام حسين ﷺ، شيخ عبد الله بحرانى، ص٢٨٥؛ أسرار الشّهادة، اصولى مدقق علامه دربندى ، ص٣٧١.

به همين مضمون و با اختلاف در عبارت در اين منابع: تسلية المجالس، محمّد بن أبى طالب ج٢، ص٣١٣؛ شرح الشّافية، ابن أمير حاج، ص٣٦٥- ٣٦٦؛ دمعة السّاكبة، بهبهانى، ج٤، ص٣٢٩-

←

→

۳۳۲؛ مثیر الأحزان، جواهری، ص۷۷.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۷.

همچنین: زینب خواهرش از خیمه بیرون آمد و خود را بر علی بن الحسین افکند. بانك و خروش برخاست. امام حسین فرمود تا علی را به خیمه درآوردند. روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱٦٤.

همچنین: قال الرّاوي: و خرجت زينب بنت عليّ ﷺ، تنادي: يا حبيباه! يا ابن أخاه! و جاءت، فأكبّت عليه، فجاء الحسين ﷺ، فأخذها، و ردّها إلى النّساء.»؛ راوی گفت: حضرت زینب دختر علی ﷺ از خیمه‌ها بیرون شد و فریاد می‌زد ای دلبندم! ای فرزند برادرم! و می‌آمد تا آنکه خود را بر روی کشته آن جوان انداخت؛ امام حسین ﷺ آمد و بازوی خواهر را گرفت و به سوی زنان حرم برگردانید. لهوف، سید بن طاووس، ص٦٨

به همین مضمون با اختلاف در عبارت در این منابع: إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٦٥؛ مثیر الأحزان، ابن نما، ص۵۱

منابع اهل تسنن: جواهر المطالب، ج۲، ص۲۸۷؛ منتظم،ابن جوزی، ج۵، ص۳٤۰؛ البدایة و النّهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج٦۹، ۱٦۹؛ مختصر ابن منظور، ج۹، ص۱۷٤

همچنین: راوی گفت: چون علی اکبر شهید شد، دیدم زنی مانند آفتاب تابان بی‌تابانه از خیمه حرم محترم آن حضرت بیرون دوید و فریاد واویلا وا ثبوراه برکشید و می‌گفت: «ای نور دیده اخیار، و ای میوه دل افگار، و ای حبیب قلب برادر بزرگوار!» پس جسد مطهر آن امامزاده بزرگوار را در بر کشید. پرسیدم که: «این خاتون کیست؟» گفتند: «زینب، خواهر حضرت امام حسین ﷺ است.» ناگاه حضرت آمد و دست او را گرفت و به سوی خیمه برگردانید و فرزند دلبند خود را برداشت و در میان سایر شهیدان گذاشت. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص٦۸۰- ٦۸۲

همچنین: «وقار و سکینه‌اش به آن رتبت نایل گشت که چون روز عاشورا دو پسرش را شهید کردند، از خیمه پا بیرون نگذاشت و در شهادت حضرت ابی الفضل العباس ﷺ از خیمه بیرون نتاخت؛ لکن چون نخل قامت قیامت آیت جناب علی اکبر ﷺ را بر خاك افکندند، با دیده نمناک و سر و پای برهنه فریادکنان بیرون دوید و همی فرمود: یا حبیباه! یا ثمرة فؤاداه! پرسیدند: کیست؟ گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالب ﷺ است. پس خود را روی نعش علی اکبر انداخت. امام ﷺ دستش را بگرفت و به خیمه بازآورد.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری ﷺ، ج۱، ص۷٤- ۷۵.

فهرست‌ها:

فهرست آیات
فهرست روایات
فهرست منابع
فهرست اعلام

فهرست آیات:

﴿الَّذينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ﴾ .. ٢٥٤
﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾ .. ٢٨٠
﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ ٢٠٧
﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ٣٢٢
﴿اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيبا﴾ ١٩١, ١٩٦, ٢٠١
﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ ٤٢٣
﴿الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ ٣٥٧
﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُون﴾ ١٩٤
﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ ٣٦٩
﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ ٥٧, ٢٩٣
﴿إِنَّ إِبْراهيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلهِ﴾ ٢٠٥
﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلهِ﴾ ٢٦٧
﴿إِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ ٤٣١
﴿إِنَّ اللهَ لَا يخفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ﴾ ١٥٦
﴿إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ ٢٨١
﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾ ٣٦١
﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...﴾ ٤٥٤
﴿إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون﴾ ٥٦, ٢٩٣
﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا﴾ ٢٠٠, ٤٢٥
﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ١٦٠
﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ٢٧١
﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ٢٧١
﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ .. ٣٦٩
﴿آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ ٢٦٧
﴿تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً﴾ ٣٢٣
﴿تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ ٤٦٣
﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ ٤٢٧
﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ﴾ ١٥٢, ١٥٣
﴿ذلِكَ الْكِتابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ ٤٦٥
﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ﴾ ٤١٦
﴿فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ ٣١٩
﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ١٥٢, ١٥٣
﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ٤٦٠
﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ ٣٦١
﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا، إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾ ٣٦١
﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ* رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ وَ إِقَامِ

الصَّلاةِ وَ إيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ﴾ ٤٥٣
﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ﴾ ٤٢٤
﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ ٤٢٣
﴿قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِن كُنتُمْ صادِقِينَ﴾ ٤٢٠
﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ ٢٦٥
﴿كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ ٩٨
﴿لَايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَاكَبِيرَةً إِلَّاأَحْصَاهَا﴾ ١٩١, ٢٤٧
﴿لِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ ٢٧١
﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ٢٨١
﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾ ١٤٥
﴿وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾ ٢١١
﴿وَ حَمَلَهَا الْإِنسانُ﴾ ٤٥٤
﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً﴾ ١٩١
﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَنَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ﴾ ١٥٢
﴿وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ ٤٦٦
﴿وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللهَ رَمَى﴾ ٤٧٠
﴿وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ٢٠٦
﴿وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا﴾ ٢٠٥
﴿وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ ٤٢٤
﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ ١٩٩
﴿وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ ... ٣٢٠, ٣٢٢, ٣٢٣
﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ ٤٠٣
﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ﴾ ٤٢٣
﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ ٣٦٢
﴿وَكَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ ٢٨٠
﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ ٢٠٧
﴿وَلِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ ٢٦٦
﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ ٢٠٦
﴿وما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ ٣٥٨
﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا﴾ ٤٢١
﴿وَيُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ﴾. ٤٦٥
﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾ ٣٥٩
﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ ٣٥٥, ٣٦١
﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ ٤٣٢
﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ١٥٦
﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ ٢١, ٢٠٧, ٢٦٥, ٢٧٤, ٢٨٤
﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ﴾ .١٥٧, ١٥٩
﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ ٢٨٠
﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ ٤١٠
﴿يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصاها﴾ ١٩٧
﴿يَلْقاهُ مَنْشُورا﴾ ١٩٢
﴿يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ ٤١٨

فهرست روایات

أَ لَسْتَ الْقَاتِلَ حُجْراً أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ يَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ وَ لا يَخافُونَ فِي اللهِ لَوْمَةَ لائِمٍ ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً..... ٢٤٤

أَ وَ لَسْتَ الْمُدَّعِي زِيَادَ ابْنَ سُمَيَّةَ الْمَوْلُودَ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ فَتَرَكْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ تَعَمُّداً وَ تَبِعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللهِ..... ٢٤٥

أَ وَ لَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ أَنِ اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ فَقَتَلَهُمْ وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِينُ عَلِيٍّ وَ اللهِ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرَفُكَ وَ شَرَفُ أَبِيكَ الرِّحْلَتَيْنِ..... ٢٤٦

أَ يَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ..... ٢٧٣

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ ٤٢٢

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللهِ أَبَداً مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.... ١٦٨

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللهِ..... ١٠٨

الْعِلْم وَ اسْتِجَابَة الدَّعْوَةِ..... ٤٦٨

الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ..... ٤٢١

الْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللهِ..... ٤٦٣

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ وَ أَنَا بِغَيْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَ لَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللهُ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَّاقُونَ الْمَشَّاءُونَ بِالنَّمِيمِ وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْباً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافاً وَ ايْمُ اللهِ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ وَ مَا أَظُنُّ اللهَ رَاضِياً بِتَرْكِ ذَلِكَ وَ لَا عَاذِراً بِدُونِ الْإِعْذَارِ فِيهِ إِلَيْكَ وَ فِي أَوْلِيَائِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُلْحِدِينَ حِزْبِ الظَّلَمَةِ وَ أَوْلِيَاءِ الشَّيَاطِينِ..... ٢٤٣

إِنَّ الحُسَينَ مِصبَاحُ الهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاة . ٥٧, ٢٥٠

إِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلا..... ٢٠٢

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ وَ خَيْرُهَا أَوْعَاهَا..... ٣٢٧

أَنَا دَارُ الحِكْمَة..... ٣٢٩

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلم وَ عَلِيٌّ بَابُهَا..... ٢٧٠, ٣٢٩

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ أُمُّكَ..... ٤٢٤

أَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ... ٢٢١

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنَ كِتابَ اللهُ وَ عِتْرَتِي أَهلَ بَيتِي إِنْ تَمَسَّكتُم بهما لَنْ تَضِلّوا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض..... ٢٦٩
بِحَقِ يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِ طه وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ ٢٨٦
بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ و فى سبيل الله وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ ١٦٥
تَرَقَّ تَرَقَّ..... ٤١٥
دَاخِلُهَا عَفْوُ اللهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللهِ..... ٢٠٧
رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ..... ٤٦٦
زَارَكِ آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ ٢١٥
سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي..... ٤٧١
عليكنّ منّى السّلام..... ٥١
عَلَيْنَا إِلْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمُ التَّفْرِيعُ..... ٣٣١
عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ..... ١٥٨
عِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ تُمَرِّضُنِي..... ٤٣٤
فَأَبْشِرْ يَا مُعَاوِيَةُ بِالْقِصَاصِ وَ اسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَاباً..... ٢٤٧
فأوصى إليه بالإسم الأعظم..... ٢٨٩
فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ. ٢٩٣
فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا..... ٢٧٤
كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ ١٥٨
لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ..... ٣٦٠
لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَة ٢٠٢
لا حول و لا قوة إلّا بالله..... ١٢٢
لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَام ٤٦٥
لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ..... ١٦١
لِزُوَّارِ الْحُسَيْنِ..... ٣٧٨
لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ١٠٠
متلطخ بدم..... ٢١٤
مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى..... ٤٠٤
مُعجِبٌ بنفسه..... ٣٧١
وَ اللهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةٍ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةٍ رَبَّانِيَّة..... ٤٧٢
وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ تَشْخُبُ دَماً..... ٢١٥
وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرُدَّهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيْهَا وَ لَا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُجَاهِدَكَ..... ٢٤٦
وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنْكِرْنِي وَ إِنْ أَكِدْكَ تَكِدْنِي فَكِدْنِي مَا بَدَا لَكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فِيَّ وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرَّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ..... ٢٤٧
وَ مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنِ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ ٢٤٨
وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بِئْراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا..... ٢٤٨
وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ..... ٢٤٨
وانفساه..... ٢٠٠
يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي ٤٧٧
يَا إِلهِي صَبْراً عَلَى قَضَائِكَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ..... ٤٣٨
يَا بُنَيَّ بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ ٢٤٩
يا بنيّ! إنّ عمّك قد قتل، قطّعوا يديه على شاطئ الفرات ٢٨٧
يَا مُحَمَّدَاه! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ [مَلِيكُ] السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ صَرِيعٌ بِكَرْبَلَاء مُقَطَّعُ الْأَعْضَاء..... ١٦٩

فهرست منابع

منابع شیعه:

١. أبصار العين في أنصار الحسين (عليه السلام) (تحقيق: الشيخ محمد جعفر الطبسي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤١٩ - ١٣٧٧ ش/ چاپخانه: حرس الثورة الإسلامية/ ناشر: مركز الدراسات الإسلامية لممثلية الولي الفقيه في حرس الثورة الإسلامية) [الشيخ محمد السماوي م. ١٣٧٠]

٢. اثبات الهدى [حر عاملى م. ١١٠٤]

٣. احتجاج طبرسى (تحقيق: السيد محمد باقر الخرسان/ المطبعة: منشورات دار النعمان للطباعة و النشر/ الناشر: دارالنعمان النجف الاشرف) [احمد بن على الطبرسى م. ٥٦٠]

٤. الاختصاص (التحقيق: على اكبر الغفارى - السيد محمد الزرندى/ الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ ق/ الناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع) [الشيخ مفيد م. ٤١٣]

٥. اختيار مصباح السالكين (تحقيق وتقديم وتعليق: الدكتور شيخ محمد هادي الأميني/ الطبعة: الأولى ١٤٠٨ - ١٣٦٦ ش/ المطبعة: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة/ الناشر: مجمع البحوث الاسلامية) [ابن ميثم البحراني م.٦٧٩]

٦. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) (تصحيح وتعليق: مير داماد الأسترابادي/ تحقيق: السيد مهدي الرجائي/ سال چاپ: ١٤٠٤/ چاپخانه: بعثت - قم/ ناشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث) [الشيخ الطوسي م. ٤٦٠]

٧. الإرشاد (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [الشيخ المفيد م. ٤١٣]

٨. إرشاد القلوب (چاپ: الثاني/ سال چاپ: ١٤١٥ - ١٣٧٤ش/ چاپخانه: امير - قم/ ناشر: انتشارات الشريف الرضي) [الحسن بن محمد الديلمي م. ٨]
٩. أسرار الشهادة، اصولى مدقق علامه دربندى [م. ١٢٨٥]
١٠. الإشارات والتنبيهات (الشرح: نصير الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي- شرح الشرح للعلامة قطب الدين محمد بن محمد أبي جعفر الرازي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٨٣ ش/ چاپخانه: القدس - قم/ ناشر: نشر البلاغة - قم) [أبو علي سينا م. ٤٢٨]
١١. الأصول الستة عشر (چاپ: الثانية/سال چاپ ١٤٠٥ - ١٣٦٣ ش/چاپخانه: مهدية/ناشر: دار الشبستري للمطبوعات قم) [عدة محدثين م.٢]
١٢. الاعتقادات في دين الإمامية (تحقيق: عصام عبد السيد/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
١٣. أعلام الدين في صفات المؤمنين (ناشر و تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث . قم) [الديلمي م. ق ٨]
١٤. إعلام الورى بأعلام الهدى (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الأول ١٤١٧- / چاپخانه: ستارة - قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة) [الشيخ الطبرسي م. ٥٤٨]
١٥. أعيان الشيعة (تحقيق وتخريج: حسن الأمين/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات - بيروت - لبنان) [السيد محسن الأمين م. ١٣٧١]
١٦. اقبال الاعمال (طبع/ مكتبة الاعلام الاسلامى) [سيد بن طاوس م. ٦٦٤ أو ٦٦٨]
١٧. إكمال النقصان من تفسير منتخب التبيان (موسوعة إبن إدريس الحلي) (تحقيق وتقديم: السيد محمد مهدي الموسوي الخرسان/ الطبعة: الأولى ١٤٢٩ - ٢٠٠٨ م/ ناشر: العتبة العلوية المقدسة) [ابن إدريس الحلي م. ٥٩٨]
١٨. ألقاب الرسول وعترته (المجموعة) (سال چاپ: ١٤٠٦ / چاپخانه : الصدر/طبعه: طبعة حجرية/ ناشر: مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم) [من قدماء المحدثين م. ق ٤]
١٩. امالى صدوق (تحقيق: قسم دراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة- قم/الناشر: مؤسسة البعثة/ الطبعة الاولى ١٤١٧ هـ) [شيخ صدوق م. ٣٨١]
٢٠. امالى طوسى (تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة/ الناشر و المطبعة/ دارالثقافة/ الطبعة الاولى ١٤١٤ هـ) [الشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسى م. ٤٦٠]

۲۱. امالی مفید (تحقیق: الحسین استاد ولی علی اکبر غفاری/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم) [شیخ مفید م. ٤١٣]
۲۲. بحارالانوار (الطبعة الثانیة المصححة ١٤٠٣هـ ق - ١٩٨٣م/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة الوفاء - بیروت، لبنان/) [علامه مجلسی م. ١١١٠]
۲۳. بحر المصائب و کنز الغرائب [ملامحمد جعفر تبریزی م. ق١٣]
۲٤. البرهان فی تفسیر القرآن (چاپ: الاولی/ سال چاپ: ١٤١٧ هـ ق/ چاپخانه: اسماعیلیان - قم/ ناشر: مؤسسة دار التفسیر) [سید هاشم بحرانی م. ١١٠٧]
۲۵. بشارة المصطفی (التحقیق: جواد القیومی الاصفهانی/ الناشر و الطبعة: مؤسسة النشر الاسلامی- قم المقدسة/ الطبعة الاولی ١٤٢٠ هـ ق) [محمدبن علی الطبری م. ٥٢٥]
۲٦. بصائر الدرجات (تصحیح وتعلیق وتقدیم: الحاج میرزا حسن کوچه باغي/ سال چاپ: ١٤٠٤ - ١٣٦٢ ش/ مطبعة الأحمدي - طهران/ ناشر: منشورات الأعلمي - طهران) [محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) م. ٢٩٠]
۲۷. البلد الأمین و الدرع الحصین (سال چاپ: ١٣٨٣/ چاپخانه: چاپ أفست مروي/ ناشر: مکتبة الصدوق - طهران - بازار سرای اردیبهشت) [الشیخ إبراهیم الکفعمي م. ٩٠٥]
۲۸. بناء المقالة الفاطمیة في نقض الرسالة العثمانیة (تحقیق: السید علي العدناني الغریفي/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ١٤١١ - ١٩٩١ م/ ناشر: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث - قم) [السید ابن طاووس م. ٦٦٤]
۲۹. بیت الاحزان (چاپ: الاولی/ سال چاپ: ١٤١٢ هـ ق و طبع آخر: مکتبة الفدک/ چاپخانه: امیر/ ناشر: دارالحکمة - قم/) [شیخ عباس قمی م.١٣٥٩]
۳۰. تاریخ آل زرارة (سال چاپ: ١٣٩٩/ چاپخانه: رباني) [أبو غالب الزراري م. ٣٦٨]
۳۱. تاریخ الفی في تاریخ ألف سنة من رحلة سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله إلی دار البقاء إلی عصر مؤلفه وهو المورخ الکبیر المعروف بقاضي زاده التنوي أحمد بن نصر الله الدیبلي السندي التنوي الشهید في لاهور.[م. ٩٩٦]
۳۲. التاریخ الاسلامی المعروف باسم التاریخ المظفری (نشر: قاهره - مصر / ناشر دارالثقافه/سال ١٩٨٩ میلادی) [القاضی شهاب الدین ابراهیم بن ابی الدم الحموی م. ٦٤٢]
۳۳. تأویل الآیات (تحقیق: مدرسة الإمام المهدي (عج)/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤٠٧ - ١٣٦٦ ش -چاپخانه: أمیر/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عج) - الحوزة العلمیة - قم المقدسة) [شرف الدین الحسیني م. ن ٩٦٥]

٣٤. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام/چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤٠٧ - ١٣٦٦ ش/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) [السيد شرف الدين علي الحسيني الأستر آبادي م. ٩٦٥]

٣٥. تحرير الأحكام (تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادري/ إشراف: جعفر السبحاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٠/ چاپخانه: اعتماد - قم/ ناشر: مؤسسة الإمام الصادق (ع)/) [العلامة الحلي م. ٧٢٦]

٣٦. التحصين (تحقيق: الأنصاري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٣/ چاپخانه: نمونه - قم/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب (الجزائري)) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]

٣٧. تحف العقول (تحقيق : تصحيح وتعليق : علي أكبر الغفاري - ناشر : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ : الثانية - سال چاپ : ١٤٠٤ - ١٣٦٣ ش) [ابن شعبة الحراني م. ق ٤]

٣٨. تذكرة الفقهاء (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ الطبعة: الأولى محرم ١٤١٤/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [العلامة الحلي م. ٧٢٦]

٣٩. تذكرة الشهدا (تحقيق و تعليق و تهذيب: موسسه فرهنگى شمس الضحى/ ناشر: شمس الضحى) [ملا حبيب الله كاشانى م. ١٣٤٠]

٤٠. تسلية المجالس [محمد بن ابيطالب معروف به كركى حائرى م. ق١٠]

٤١. التشريف بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم والفتن) (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٥ شعبان ١٤١٦/ چاپخانه: نشاط - اصفهان/ ناشر: مؤسسة صاحب الأمر عجل الله فرجه) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]

٤٢. تظلم الزهرا [ملا رضى الدين قزوينى م. ١١٣٤]

٤٣. التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة (تصحيح وتخريج : فارس حسون كريم) [أبي الفتح الكراجكي م. ٤٤٩]

٤٤. تفسير أبي حمزة الثمالي (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ١٣٧٨ ش/ مطبعة الهادي/ ناشر: دفتر نشر الهادي) [أبو حمزة الثمالي م. ١٤٨]

٤٥. التفسير الاصفى (التحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية/ الناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي/ المطبعة: مكتب الإعلام الإسلامي/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [فيض كاشانى ١٠٩١]

٤٦. تفسير الإمام العسكري عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف / چاپ: الأولى محققة/ سال چاپ: دربيع الأول ١٤٠٩/ چاپخانه: مهر - قم المقدسة/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف - قم المقدسة)
٤٧. تفسير الصافى (چاپ: الثانية ١٤١٦ رمضان المبارک/ چاپخانه: مؤسسة الهادي - قم المقدسة/ الناشر: مكتبة الصدر - طهران) [فيض كاشانى ١٠٩١]
٤٨. تفسير العياشى (التحقيق و التعليق و التصحيح: الحاج السيد هاشم الرسولى المحلاتى/ الناشر و المطبعة/ المكتبة العلمية الاسلامية) [ابى النظر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى م. ٣٢٠ هـ ق]
٤٩. تفسير المحيط الأعظم والبحر الخظم في تأويل كتاب الله العزيز المحكم (تحقيق: السيد محسن الموسوي التبريزي/ چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ١٤٢٨/ چاپخانه: الأسوة/ ناشر: مؤسسه فرهنگى و نشر نور علي نور) [السيد حيدر الآملي م. ٧٨٢]
٥٠. تفسير جوامع الجامع (التحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [الشيخ ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى م. ٥٤٨]
٥١. تفسير فرات الكوفى (التحقيق: محمد الكاظم/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٠ه.ق/ الناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي- طهران/) [فرات ابن ابراهيم الكوفى م. ٣٥٢]
٥٢. تفسير قمى (الناشر/ مؤسسة دار الكتاب- قم) [على بن ابراهيم قمى م. ٣٠٧]
٥٣. تفسير كبير منهج الصادقين في الزام المخالفين (فارسى) (سال چاپ: ارديبهشت ١٣٣٣ ش/ چاپخانه: محمد حسن علمى) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨]
٥٤. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب (تحقيق: حسين درگاهى/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: نيمه شعبان ١٣٦٦ - ١٤٠٧ ش/ ناشر: مؤسسة الطبع و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي) [الشيخ محمد بن محمد رضا القمي المشهدي م. ١١٢٥]
٥٥. تفسير مجمع البيان (التحقيق و التعليق: لجنة من العلماء و المحققين الأخصائيين/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٥ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان) [الشيخ ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى م. ٥٤٨]

٥٦. تفسير نور الثقلين (التحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى/ الناشر و المطبعة: مؤسسه ى اسماعيليان- قم/ الطبعة الرابعة ١٤١٢ هـ ق) [الشيخ عبد على بن جمعه العروسى الحويزى م. ١١١٢هـ ق]

٥٧. التمحيص (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام / ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم المقدسة) [محمد بن همام الإسكافي م. ٣٣٦]

٥٨. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٨ ش/ چاپخانه: حيدري - تهران/ ناشر: دار الكتب الإسلامية))[ورام بن أبي فراس المالكي الاشتري م. ٦٠٥]

٥٩. تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين (تحقيق: السيد تحسين آل شبيب الموسوي/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ٢٠٠٠ م/ چاپخانه: محمد/ ناشر: مركز الغدير للدراسات الإسلامية) [المحسن إبن كرامة م. ٤٩٤]

٦٠. تهذيب الاحكام (تحقيق سيد حسن خرسان و تصحيح شيخ محمد آخوندى / چاپ: چهارم/ سال چاپ: ١٣٦٥ش / چاپخانه: خورشيد/ الناشر: دارالكتب الاسلامية /) [شيخ طوسى م. ٤٦٠]

٦١. التوحيد (تصحيح وتعليق : السيد هاشم الحسيني الطهراني/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]

٦٢. الثاقب في المناقب (تحقيق: نبيل رضا علوان/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٢/ چاپخانه: الصدر، قم/ ناشر: مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر، قم المقدسة) [ابن حمزة الطوسي م. ٥٦٠]

٦٣. ثواب الأعمال (تقديم: السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسان/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٨ ش/ چاپخانه: أمير- قم/ ناشر: منشورات الشريف الرضي - قم) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]

٦٤. جامع أحاديث الشيعة (سال چاپ: ١٣٩٩/ المطبعة العلمية - قم) [السيد البروجردي م. ١٣٨٣]

٦٥. جامع الاخبار [محمد بن محمد بن حيدر شعيرى م. ق٦]

٦٦. جامع الأسرار و منبع الأنوار (چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٣٦٨/ چاپخانه: شركت انتشارات علمى و فرهنگى/ ناشر: شركت انتشارات علمى و فرهنگى وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالى و انجمن ايرانشناسى فرانسه) [سيد حيدر آملي م. ٨]

٦٧. جامع المدارك (تعليق : علي أكبر الغفاري/ الطبعة: الثانية ١٤٠٥ - ١٣٦٤ ش/ الناشر: مكتبة الصدوق - طهران) [السيد الخوانساري م. ١٤٠٥]
٦٨. جواهر الايقان اصولى مدقق علامه دربندى [م. ١٢٨٥]
٦٩. جواهر السنية (المطبعة: النعمان - النجف الاشرف/ تاريخ الطبع: ١٣٨٤ هـ ق) [شيخ محمد بن الحسن الحر العاملي م. ١١٠٤]
٧٠. جواهر الكلام (تحقيق وتعليق : الشيخ عباس القوچاني/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٥ ش/ چاپخانه: خورشيد/ ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران) [الشيخ الجواهري م. ١٢٦٦]
٧١. حبيب السير [خواند امير م. ٩٤١]
٧٢. الحدائق الناظرة (تحقيق: محمد تقى ايروانى/ الناشر جماعة المدرسين- قم) [محقق بحرانى م. ١١٨٦]
٧٣. الحدائق الورديه فى مناقب الأئمة الزيدية (ناشر: مكتبه بدر / محل نشر: صنعا- يمن) [حميد بن احمد محلى م. ٦٥٢]
٧٤. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة [صدر الدين محمد الشيرازي م. ١٠٥٠]
٧٥. حلية الابرار فى احوال محمد و آله الاطهار (الناشر و المطبعة: دار الكتب العلمية- قم/ تاريخ الطبع ١٣٥٦ هـ ش) [سيد هاشم بحرانى م. ١١٠٧]
٧٦. الخرائج والجرائح (تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي (ع) / بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي / چاپ: الأولى / سال چاپ: ١٤٠٩/ چاپخانه : العلمية - قم/ ناشر: مؤسسة الإمام المهدي - قم المقدسة) [قطب الدين الراوندي م. ٥٧٣]
٧٧. الخصال (التحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق) [شيخ صدوق م. ٣٨١]
٧٨. خصائص الأئمة (تحقيق: محمد هادي الأميني/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤٠٦/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - الآستانة الرضوية المقدسة- مشهد - إيران) [الشريف الرضي م. ٤٠٦]
٧٩. الخلاف (تحقيق : جماعة من المحققين - ناشر : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - سال چاپ : جمادي الآخرة ١٤٠٧) [لشيخ الطوسي م. ٤٦٠]
٨٠. الدر النظيم (ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [إبن حاتم العاملي م. ٦٦٤]
٨١. دعائم الاسلام (تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى/ الناشر: دار المعارف ١٣٨٣هـ ١٩٦٣ م) [القاضى ابو حنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى م. ٣٦٣]

٨٢. الدعوات (تحقيق : مدرسة الإمام المهدي (ع)/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٧/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (ع) - قم) [قطب الدين الراوندي م. ٥٧٣]
٨٣. دلائل الامامة (تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة- قم/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة البعثة- قم/ الطبعة الاولى ١٤١٣ هـ ق) [الشيخ ابى جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى م. قرن ٤]
٨٤. الدمعة الساكبة [بهبهانى م. ١٢٨٥]
٨٥. ذخيرة المعاد (چاپخانه: حجري/ ناشر: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث) [المحقق السبزواري م. ١٠٩٠]
٨٦. ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث چاپ: الأولى/ سال چاپ: محرم ١٤١٩/ چاپخانه: ستاره - قم/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث) [الشهيد الأول م. ٧٨٦]
٨٧. ذوب النضار (تحقيق: فارس حسون كريم/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: شوال المكرم ١٤١٦/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة)[ابن نما الحلي م. ٦٤٥]
٨٨. رجال ابن داود (تحقيق و تقديم : السيد محمد صادق آل بحر العلوم/ سال چاپ: ١٣٩٢ - ١٩٧٢ م/ ناشر: منشورات مطبعة الحيدرية - النجف الأشرف - منشورات الرضي - قم - ايران) [ابن داود الحلي م. ٧٤٠]
٨٩. رسائل الكركي (تحقيق: الشيخ محمد الحسون، إشراف: السيد محمود المرعشي/ الطبعة: الأولى ١٤٠٩/ المطبعة: مطبعة الخيام - قم- مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم) [المحقق الكركي م. ٩٤٠]
٩٠. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن (فارسي) (تصحيح: دكتر محمد جعفر ياحقّى- دكتر محمد مهدى ناصح/ سال چاپ: ١٣٧١ ش/ ناشر: مؤسسهء چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى) [الشيخ أبو الفتوح الرازي م. ٦]
٩١. روضة الشهداء (چاپ: سوم/ سال چاپ: ١٣٨٢ ش/ ناشر: نويد اسلام- قم) [ملا حسين كاشفى سبزوارى م. ٩١٠]
٩٢. روضة الصفا [ميرخواند م. ق٩]

٩٣. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (نمقه وعلّق عليه وأشرف على طبعه «السيد حسين الموسوي الكرماني والشيخ علي پناه الإشتهاردي»/ ناشر: بنياد فرهنك اسلامي حاج محمد حسين كوشانپور)[محمد تقي المجلسي (الأول) م. ١٠٧٠]
٩٤. روضة الواعظين (تحقيق: السيد محمد مهدى السيد حسن الخرسان/ الناشر: منشورات الرضى- قم، ايران) [العلامة زين المحدثين محمد بن الفتال النيشابورى الشهيد م. ٥٠٨]
٩٥. الروضة في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام (تحقيق: علي الشكرچي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٣) [شاذان بن جبرئيل القمي (ابن شاذان) م. ٦٦٠]
٩٦. رياحين الشريعه [ذبيح الله محلاتى]
٩٧. رياض الأبرار (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤٢٧ ق- ٢٠٠٦ م/ ناشر: مؤسسة التاريخ العربى- بيروت) [سيد نعمت الله جزائرى م. ١١١٢ ق]
٩٨. رياض القدس المسمى بحدائق الانس (انتشارات كتابفروشى اسلاميه) [مرحوم صدر الدين واعظ القزوينى م. ١٣٣٠]
٩٩. زبدة التفاسير (تحقيق: مؤسسة المعارف/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٣/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية - قم) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨]
١٠٠. الزهد (تحقيق: ميرزا غلام رضا عرفانيان/ سال چاپ: ١٣٩٩/ چاپخانه: العلمية - قم) [حسين بن سعيد الكوفي م. ق٣]
١٠١. زينب الكبرى [علامه نقدى م. ق١٣]
١٠٢. الشافي في الامامة (چاپ: الثانية/ ١٤١٠/ ناشر: مؤسسة إسماعيليان - قم) [الشريف المرتضى م. ٤٣٦]
١٠٣. شرح إحقاق الحق (تعليق : السيد شهاب الدين المرعشي النجفي / تصحيح : السيد إبراهيم الميانجي/ ناشر: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم - ايران) [السيد المرعشي م. ١٤١١]
١٠٤. شرح اشارات [خواجه نصيرالدين طوسى م. ٦٧٣]
١٠٥. شرح أصول كافى [ملا صدرا م. ١٠٥٠]
١٠٦. شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار (تحقيق: السيد محمد الحسينى الجلالى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ الطبعة الثانية ١٤١٤ هـ ق) [القاضى ابوحنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى م. ٣٦٣]

١٠٧. شرح الأسماء الحسنى [حاج ملا هادي السبزواري م. ١٢٨٩] (ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم - ايران/ طبعة حجرية)
١٠٨. شرح الشافيه [ابن امير الحاج م. ١١٨١]
١٠٩. شرح نهج البلاغة (چاپ: الأولى/ سال چاپ: تابستان ١٣٦٢ ش/ چاپخانه: دفتر تبليغات اسلامي/ ناشر: مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامي - الحوزة العلمية - قم - ايران/ چاپ أول: مؤسسه النصر) [ابن ميثم البحراني م. ٦٧٩]
١١٠. الصراط المستقيم الى صراط مستحقى التقديم (تحقيق: محمد الباقر البهبودى/ المطبعة: الحيدرى/ الطبعة الاولى ١٣٨٤/ الناشر: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية) [زيد الدين ابى محمد على بن يونس العاملى النباطى البياضى م. ٨٧٧]
١١١. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف (المطبعة: الخيام- قم/ الطبعة الاولى ١٣٩٩) [سيد بن طاووس م. ٦٦٤]
١١٢. عدة الداعي ونجاح الساعي (تصحيح : احمد الموحدي القمي/ ناشر: مكتبة وجداني - قم) [ابن فهد الحلي م. ٨٤١]
١١٣. العروة الوثقى (تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [السيد اليزدي م. ١٣٣٧]
١١٤. العقد النضيد والدر الفريد (تحقيق: علي أوسط الناطقي / المساعد : سيد هاشم شهرستاني ، لطيف فرادي چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٣ - ١٣٨١ش/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر) [محمد بن الحسن القمي م. ٧]
١١٥. علل الشرايع (التحقيق و تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم/ الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية فى النجف سال چاپ : ١٣٨٥ - ١٩٦٦ م) و طبع آخر (شريعت قم) [صدوق م. ٣٨١]
١١٦. العمدة (تحقيق: جامعة المدرسين- قم/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم) [ابن البطريق الاسدى حلى م. ٦٠٠]
١١٧. العوالم الإمام الحسين عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)/ چاپ: الأولى المحققة/ سال چاپ: ١٤٠٧ - ١٣٦٥ ش/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) [الشيخ عبد الله البحراني م. ١١٣٠]

۱۱۸. عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة (تحقیق: السیدالمرعشی و الشیخ مجتبی العراقی/ المطبعة: سید الشهداء- قم/ الطبعة الاولی ۱۴۰۳هـ ۱۹۸۳م) [ابن ابی جمهور الاحصائی م. ۸۸۰]

۱۱۹. عیون اخبارالرضا (تحقیق: علامه الشیخ حسین الاعلمی/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات- بیروت/ الطبعة الاولی ۱۴۰۴) [شیخ صدوق م. ۳۸۱]

۱۲۰. عیون العبری [ابراهیم میانجی م. ق۱۳]

۱۲۱. عیون المعجزات (سال چاپ: ۱۳۶۹/ چاپخانه: الحیدریة - نجف/ ناشر: محمد کاظم الشیخ صادق الکتبي) [حسین بن عبد الوهاب م. ۵]

۱۲۲. الغارات (تحقیق: السید جلال الدین الحسیني الأرموي المحدث) [إبراهیم بن محمد الثقفي الکوفي م. ۲۸۳]

۱۲۳. غایة المرام (التحقیق: سید علی عاشور) و (مطبعة/ مؤسسة التاریخ العربی- بیروت) [سید هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷]

۱۲۴. الغدیر (چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ۱۳۹۷ - ۱۹۷۷ م/ ناشر: دار الکتاب العربي - بیروت - لبنان) [الشیخ الأمیني م. ۱۳۹۲]

۱۲۵. الغیبة (تحقیق: عباد الله الطهرانی و الشیخ علی احمد ناصح/ المطبعة: بهمن/ الطبعة المحققة: الاولی ۱۴۱۱ هـ ق/ الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامیة- قم المقدسة) [شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی م. ۴۶۰]

۱۲۶. الغیبة (تحقیق: فارس حسون کریم/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۲۲/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: أنوار الهدی) [ابن أبي زینب النعماني م. ۳۸۰]

۱۲۷. الفتوح (تحقیق: علي شیري (ماجستر في التاریخ الإسلامي)/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۱۱/ چاپخانه: دار الأضواء/ ناشر: دار الأضواء) [أحمد بن أعثم الکوفي م. ۳۱۴]

۱۲۸. فرائد الأصول (إعداد: لجنة تحقیق تراث الشیخ الأعظم/ الطبعة: الأولی شعبان المعظم ۱۴۱۹/ المطبعة: باقري - قم/ الناشر: مجمع الفکر الإسلامي) [الشیخ الأنصاري م. ۱۲۸۱]

۱۲۹. الفصول المختارة (التحقیق: السید نور الدین جعفریان الاصبهاني، الشیخ یعقوب الجعفري، الشیخ محسن الأحمدي/ الطبعة: الثانیة ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م/ الناشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان) [الشیخ المفید م.۴۱۳]

١٣٠. الفصول المهمة في أصول الأئمة (تحقيق وإشراف : محمد بن محمد الحسين القائيني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش/ چاپخانه: نگين - قم/ ناشر: مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام)[الحر العاملي م. ١١٠٤]

١٣١. الفضائل (الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية النجف الاشرف ١٣٨١هـ - ١٩٦٢م) [شاذان بن جبرئيل م. ٦٦٠]

١٣٢. فضائل أمير المؤمنين عليه السلام [ابن عقدة الكوفي م. ٣٣٣]

١٣٣. فقه الرضا عليه السلام (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: شوال ١٤٠٦/ ناشر: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد المقدسة) [علي ابن بابويه القمي م. ٣٢٩]

١٣٤. فلاح السائل [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]

١٣٥. الفهرست (التحقيق: الشيخ جواد القيومي/ الطبعة: الأولى شعبان المعظم ١٤١٧/ المطبعة: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [الشيخ الطوسي م. ٤٦٠]

١٣٦. الفوائد الطوسية (علق عليه وصححه العالمان المتتبعان الحاج السيد مهدي اللازوردي والشيخ محمد درودي/ سال چاپ: شعبان ١٤٠٣/ المطبعة العلمية - قم) [الحر العاملي م. ١١٠٤]

١٣٧. فواند المشاهد [جعفر بن حسين شوشترى م. ق١٣]

١٣٨. قصص الأنبياء (تحقيق: الميرزا غلام رضا عرفانيان اليزدي الخراساني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش / چاپخانه: مؤسسة الهادي/ ناشر: الهادي) [الراوندي م. ٥٧٣]

١٣٩. كامل الزيارات (تحقيق: الشيخ جواد القيومي / چاپ: الأولى/ سال چاپ: عيد الغدير ١٤١٧/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [جعفر بن محمد بن قولويه م. ٣٦٧]

١٤٠. كتاب سليم بن قيس (تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش/ چاپخانه: نگارش/ ناشر: دليل ما) [سليم بن قيس الهلالي الكوفي م. ١]

١٤١. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد (تقديم وتعليق و تحقيق: الشيخ السبحاني) [العلامة الحلي م. ٧٢٦]

١٤٢. كشف اليقين (تحقيق: حسين الدرگاهي- چاپ: الأولى- سال چاپ : ١٤١١) [العلامة الحلي م. ٧٢٦]

١٤٣. كفاية الأثر (تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسيني الكوهكمري الخوئي/ سال چاپ: ١٤٠١/ چاپخانه: الخيام - قم/ ناشر: انتشارات بيدار) [الخزاز القمي م. ٤٠٠]
١٤٤. كمال الدين وتمام النعمة (تحقيق : تصحيح وتعليق : علي أكبر الغفاري / ناشر : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة / سال چاپ : محرم الحرام ١٤٠٥ - ١٣٦٣ ش) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]
١٤٥. كنز الفوائد (چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٦٩ ش/ چاپخانه: غدير/ ناشر: مكتبة المصطفوي- قم) [أبي الفتح الكراجكي م. ٤٤٩]
١٤٦. الكنى والألقاب (ناشر: مكتبة الصدر - طهران) [الشيخ عباس القمي م. ١٣٥٩]
١٤٧. الكافى (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر: دارالكتب الاسلامية آخوندى/ المطبعة حيدرى/ الطبعة الثالثة ١٣٨٨هـ) [كلينى م. ٣٢٩]
١٤٨. كامل بهائى [عماد الدين طبرى م. ق٧]
١٤٩. كبريت احمر [محمد باقر بيرجندى م. ق١٣]
١٥٠. كشف الغمة فى معرفة الائمة (الناشر و التحقيق: دار الاضواء- بيروت/ المطبعة الثانية ١٤٠٥ هـ ق- ١٩٨٥ م/ و (طبع آخر) مطبعة شريعت قم [على بن عيسى ابن ابى الفتح الاربلى م. ٦٩٣]
١٥١. اللمعة الدمشقية (الطبعة: الأولى ١٤١١/ المطبعة: قدس - قم/ الناشر: منشورات دار الفكر - قم) [الشهيد الأول م. ٧٨٦]
١٥٢. اللهوف في قتلى الطفوف (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - چاپخانه: مهر/ ناشر: أنوار الهدى - قم) [السيد ابن طاووس م. ٦٦٤]
١٥٣. لواعج الأشجان (سال چاپ: ١٣٣١/ مطبعة: مطبعة العرفان - صيدا/ منشورات مكتبة بصيرتي - قم) [السيد محسن الأمين م. ١٣٧١]
١٥٤. مائة منقبة (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، إشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الأبطحي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ذي الحجة ١٤٠٧/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) بالحوزة العلمية - قم المقدسة) [محمد بن أحمد بن علي بن الحسن القمي (ابن شاذان) م. ٤١٢]
١٥٥. المبسوط (تصحيح وتعليق : السيد محمد تقي الكشفي/ سال چاپ: ١٣٨٧/ المطبعة الحيدرية- طهران/ ناشر: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية) [الشيخ الطوسي م. ٤٦٠]

١٥٦. مثير الأحزان (سال چاپ: ١٣٦٩ - ١٩٥٠ م/ ناشر : المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [ابن نما الحلي م. ٦٤٥]
١٥٧. المجازات النبوية (تحقيق وشرح: طه محمد الزيتي/ ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم) [الشريف الرضي م. ٤٠٦]
١٥٨. المجالس الفاخرة في مصانب العترة الطاهرة (مراجعة و تحقيق: محمود بدري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢١/ چاپخانه: عترت/ ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية) [السيد شرف الدين م. ١٣٧٧]
١٥٩. مجمع البحرين (چاپ: الثانية/ سال چاپ: شهريور ماه ١٣٦٢ ش/چاپخانه: طراوت/ ناشر: مرتضوي) [الشيخ فخر الدين الطريحي م. ١٠٨٥]
١٦٠. مجمع النورين (طبعة حجرية) [الشيخ أبو الحسن المرندي]
١٦١. المحاسن (تصحيح و تعليق: السيد جلال الدين الحسيني (المحدث)/ سال چاپ: ١٣٧٠ - ١٣٣٠ ش/ ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران) [أحمد بن محمد بن خالد البرقي م. ٢٧٤]
١٦٢. المحتضر (الطبعة الاولى ١٣٧٠هـ ١٩٥١م / الناشر و المطبعة: الحيدرية النجف) و موافقة للطبع (طبع جديد تحقيق: سيد على اشرف/ المطبعة: شريعت/ الطبعة الاولى ١٣٨٢هـ ش ١٤٢٤ هـ ق/ الناشر: المكتبة الحيدرية) [الشيخ عز الدين حسن بن سليمان الحلى م. قرن٨]
١٦٣. المحجة البيضاء في تهذيب الأحياء (صححه و علق عليه: علي أكبر الغفاري/ چاپ: الثانية/ چاپخانه: مهر- قم/ ناشر: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم) [الفيض الكاشاني م. ١٠٩١]
١٦٤. محرق القلوب [ملا محمد مهدى نراقى م. ق١٣]
١٦٥. مختصر بصائر الدرجات (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٧٠ - ١٩٥٠ م/ ناشر: منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [حسن بن سليمان الحلي م. ٩]
١٦٦. مدينة المعاجز (تحقيق: الشيخ عزة الله المولانى الهمدانى/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٣هـ ق/ چاپخانه: بهمن- قم/ الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامية) [سيد هاشم بحرانى م. ١١٠٧هـ ق]
١٦٧. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (تحقيق: قدّم له: العلم الحجّة السيّد مرتضى العسكري، إخراج و مقابلة و تصحيح السيد هاشم الرّسولي/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤٠٤ - ١٣٦٣ ش/ چاپخانه: مروي/ ناشر: دار الكتب الإسلامية) [العلامة المجلسي م. ١١١١]

۱۶۸. المزار (تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ۱٤۱۹/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: نشر القيوم- قم) [محمد بن المشهدي م. ن ٦۱۰]
۱٦۹. المزار (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع) - ناشر: مؤسسة الإمام المهدي (ع)- قم المقدسة- چاپ: الأولى - سال چاپ : ذي الحجة ۱٤۱۰- چاپخانه: أمير- قم) [الشهيد الأول م. ۷۸٦]
۱۷۰. المزار (تحقيق: مدرسة الامام المهدى قم المقدسة- باشراف السيد الابطحى/ الناشر: مدرسة الامام المهدى قم المقدسة/ المطبعة مهر- قم/ الطبعة الاولى) [شيخ مفيد م. ٤۱۳]
۱۷۱. مستدرک الوسائل (التحقيق و الناشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث/ الطبعة الاولى ۱٤۰۸هـ) [ميرزا حسين نورى م. ۱۳۲۰]
۱۷۲. مستطرفات السرائر (تحقيق : لجنة التحقيق - ناشر : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ : الثانية - سال چاپ : ۱٤۱۱ - چاپخانه : مطبعة مؤسسة النشر الإسلامي) [ابن إدريس الحلي م. ٥۹۸]
۱۷۳. مسكن الفؤاد (التحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث/ الطبعة: الأولى ذي الحجة ۱٤۰۷/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم) [الشهيد الثاني م. ۹٦٥]
۱۷٤. مسند زيدبن على (تحقيق: احد علماء زيديين/ الناشر: دار الحياة ، بيروت) [زيد بن على م. ۱۲۲]
۱۷٥. مشارق أنوار اليقين (تحقيق: السيد علي عاشور/ چاپ: الأولى- سال چاپ: ۱٤۱۹- ۱۹۹۹ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات- بيروت- لبنان)[الحافظ رجب البرسي م. ح ۸۱۳]
۱۷٦. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار (تحقيق: مهدي هوشمند/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۱۸/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث) [علي الطبرسي م. ۷]
۱۷۷. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الايمان الباقية) (چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ۱٤۰۳ - ۱۹۸۳ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الشيخ إبراهيم الكفعمي م. ۹۰٥]
۱۷۸. مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة) (سال چاپ: ۱۳۸۸) [الميرجهاني م. ۱۳۸۸]
۱۷۹. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۰۰ - ۱۹۸۰ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان) [الإمام الصادق م. ۱٤۸]

١٨٠. مصباح الفقيه (التحقيق: محمد الباقري - نور علي النوري - محمد الميرزائي - الإشراف: السيد نور الدين جعفريان/ الطبعة: الأولى ربيع الأول ١٤١٧/ المطبعة: ستاره - قمالمؤسسة الجعفرية لإحياء التراث «قم المقدسة») [آقا رضا الهمداني م. ١٣٢٢]

١٨١. مصباح المتهجد (الناشر: مؤسسة فقه الشيعه- بيروت، لبنان) [شيخ طوسى م. ٤٦٠]

١٨٢. معارج اليقين في أصول الدين (تحقيق: علاء آل جعفر/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٠ - ١٩٩٣ م/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [الشيخ محمد السبزواري م. ٧]

١٨٣. معالى السبطين [حائرى مازندرانى م. ١٣٨٥]

١٨٤. معانى الاخبار (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم ١٣٦١ هـ ش) [شيخ صدوق م. ٣٨١]

١٨٥. مقتل الحسين (عليه السلام) (تعليق: حسين الغفاري/ چاپخانه: العلمية - قم) [أبو مخنف الأزدي م. ١٥٧]

١٨٦. مقتل الحسين عليه السلام(سال چاپ: ١٤٢٦ ق- ٢٠٠٧ م/ ناشر: مؤسسة الخرسان للمطبوعات- بيروت) [مقرم م. ١٨٩٨ م]

١٨٧. المقنع (لجنة التحقيق التابعة لمؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام)/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: اعتماد/ ناشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام) [الشيخ الصدوق م. ٣٨١]

١٨٨. مكارم الأخلاق (چاپ: السادسة/ سال چاپ: ١٣٩٢- ١٩٧٢ م/ ناشر : منشورات الشريف الرضي) [الشيخ الطبرسي م. ٥٤٨]

١٨٩. من لا يحضره الفقيه (تحقيق: على اكبر غفارى/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤٠٤ هـ/ الناشر: جامعة المدرسين) [صدوق م. ٣٨١]

١٩٠. مناقب آل ابى طالب (تحقيق: لجنة من استاذة النجف الاشرف/ المطبعة: محمد كاظم الحيدرى- مطبعة الحيدرية النجف الاشرف/ الطبعة ١٣٧٦) [ابن شهر آشوب م. ٥٨٨]

١٩١. مناقب آل محمد عليهم السلام [عبد الواحد موصلى]

١٩٢. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: محرم الحرام ١٤١٢/ چاپخانه: النهضة/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم المقدسة) [محمد بن سليمان الكوفي م. ٣٠٠]

١٩٣. مناقب علوى معروف به عتيق [محمد بن على بن حسين م. ٥]

۱۹۴. المنتخب للطريحي في جميع المراثي و الخطب المشتهر بالفخرى (ناشر: موسسة الاعلمى للمطبوعات / محل نشر: بيروت - لبنان) [فخر الدين محمد طريحى م. ۱۰۸۵]
۱۹۵. منتهى المطلب (ط.ق - طبعة حجرية) [العلامة الحلي م. ۷۲۶]
۱۹۶. منتهى الامال [محدث قمى م. ۱۳۵۹]
۱۹۷. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (تحقيق: السيد عبد اللطيف الكوهكمري/ سال چاپ: ۱۴۰۶/ چاپخانه: الخيام - قم/ ناشر: مكتبة آية الله المرعشي العامة - قم) [قطب الدين الراوندي م. ۵۷۳]
۱۹۸. ناسخ التواريخ [سپهر م. ۱۲۹۷]
۱۹۹. نفس المهموم [محدث قمى م. ۱۳۵۹]
۲۰۰. نهج الإيمان (تحقيق: السيد أحمد الحسيني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۸ - چاپخانه: ستارة - قم/ ناشر: مجتمع إمام هادي عليه السلام - مشهد) [ابن جبر م. ق ۷]
۲۰۱. نهج البلاغة (شرح: الشيخ محمد عبده/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۲ - ۱۳۷۰ ش/ چاپخانه: النهضة - قم/ ناشر: دار الذخائر - قم - ايران) [خطب الإمام علي م. ۴۰]
۲۰۲. نهج الحق و كشف الصدق (التحقيق و التقديم: السيد رضا الصدر/ التعليق: الشيخ عين الله الحسني الأرموي/ تاريخ الطبع: ۱۴۲۱ هـ ق/ الناشر : مؤسسة الطباعة و النشر دار الهجرة - قم) [علامه حلى م.۷۲۶ هـ ق]
۲۰۳. النوادر (تحقيق: سعيد رضا علي عسكري/ چاپ: الأولى/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: مؤسسة دار الحديث الثقافية) [فضل الله الراوندي م. ۵۷۱]
۲۰۴. نوادر الاخبار [فيض كاشانى م. ۱۰۹۱]
۲۰۵. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱۴۱۲/ چاپخانه: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - مشهد - ايران) [الحر العاملي م. ۱۱۰۴]
۲۰۶. الهداية الكبرى (چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱م/ ناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت - لبنان) [الحسين بن حمدان الخصيبي م. ۳۳۴]
۲۰۷. الوافي (عني بالتحقيق والتصحيح والتعليق عليه والمقابلة مع الأصل ضياء الدين الحسيني «العلامة» الأصفهاني/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: أول شوال المكرم ۱۴۰۶ هـ. ق ۱۹ / ۳ / ۶۵ هـ. ش) [الفيض الكاشاني م. ۱۰۹۱]

٢٠٨. وسائل الشيعة (تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث- قم/ المطبعة: مهر- قم/الطبعة الثانية جمادى الآخرة ١٤١٤ هـ ق) [حر عاملى م. ١١٠٤]

٢٠٩. وسيلة الدارين في أنصار الحسين عليه السلام[زنجانى- معاصر]

٢١٠. اليقين (تحقيق: الأنصاري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٣/ چاپخانه: نمونه/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب (الجزائرى)) [السيد ابن طاووس م. ۶۶۴]

منابع اهل تسنن:

۲۱۱. الإتحاف بحب الأشراف(چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۲۳ ق/ ناشر: دار الكتـاب-قـم) [جمـال الدين شبراوى م. ۱۱۷۱]

۲۱۲. اثبات الوصيه [مسعودى م. ۳٤٦]

۲۱۳. الآحاد و المثانى (التحقيق: باسم فيصل أحمد الجوابرة/ الطبعة: الأولى/ تاريخ الطبع: ۱٤۱۱ - ۱۹۹۱ م الناشر: دار الدراية للطباعة و النشر و التوزيع) [ابن ابى عاصم (ضحاک) م. ۲۸۷]

۲۱٤. أحكام القرآن (التحقيق: عبد السلام محمد علي شـاهين/ الطبعـة: الأولـى ۱٤۱۵ - ۱۹۹۵ م/ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الجصاص م. ۳۷۰]

۲۱۵. إحياء علوم الدين (ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت) [الغزالي م. ۵۰۵]

۲۱٦. الأخبار الطوال (تحقيق: عبد المنعم عـامر/ مراجعـة: الـدكتور جمـال الـدين الشـيال/ الطبعـة الأولى ۱۹٦۰/ الناشر: دار إحياء الكتب العربي) [ابن قتيبة الدينوري م. ۲۷٦]

۲۱۷. الأدب المفرد (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ۱٤۰٦ - ۱۹۸٦ م/ ناشر: مؤسسة الكتـب الثقافيـة - بيروت - لبنان) [البخاري م. ۲۵٦]

۲۱۸. الاستيعاب (تحقيق: علي محمد البجاوي/ چاپ الأولى/ سال چاپ: ۱٤۱۲/ چاپخانه: بيروت - دار الجيل/ ناشر: دار الجيل) [ابن عبد البر م .٤٦۳۰]

۲۱۹. أُسد الغابة (الناشر: انتشارات اسماعيليان- تهران) [عبد الواحد الشيبانى المعروف بابن الاثيـر م. ٦۳۰]

۲۲۰. الاصابة فى تميز الصحابة (التحقيق: الشيخ عادل احمـد عبـد الموجـود/ الناشـر: دار الكتـب العلمية- بيروت/ الطبعة الاولى ۱٤۱۵هـ ق) [احمد بن على بن حجر عسقلانى م. ۸۵۲]

۲۲۱. أضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، (الناشر : دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع بيروت - لبنان) [محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكني الشنقيطي م. ۱۳۹۳ هـ]

۲۲۲. الإعتصام (التحقيق: السيد محمد رشيد رضا منشئ مجلة المنار/ الناشر: دار الكتب العلميـة - بيروت) [إبراهيم بن موسى اللخمي الشاطبي الغرناطي م. ۷۹۰]

٢٢٣. إعجاز القرآن (تحقيق: السيد أحمد صقر/ چاپ: الثالثة/ ناشر: دار المعارف - مصر) [الباقلاني م. ٤٠٣]

٢٢٤. الأغاني (ناشر: دار إحياء التراث العربي) [أبي الفرج الأصفهاني م. ٣٥٦]

٢٢٥. إمتاع الأسماع (تحقيق: تحقيق و تعليق: محمد عبد الحميد النميسي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م/ ناشر: منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [المقريزي م. ٨٤٥]

٢٢٦. أنساب الأشراف (تحقيق: الدكتور محمد حميد الله/ سال چاپ: ١٩٥٩م/ مطابع دار المعارف بمصر - معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية بالاشتراك مع دار المعارف بمصر) [أحمد بن يحيى بن جابر (البلاذري) م. ٢٧٩]

٢٢٧. البداية والنهاية (التحقيق و التدقيق و التعليق : على شيرى/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤٠٨هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار احياء التراث العربى- بيروت) [ابى الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقى م. ٧٧٤]

٢٢٨. بغية الطلب في تاريخ حلب (حققه وقدم له : الدكتور سهيل زكار/ سال چاپ: ١٤٠٨ - ١٩٨٨دمشق/ ناشر: مؤسسة البلاغ - بيروت - لبنان) [عمر بن أحمد العقيلي الحلبي (ابن العديم) م. ٦٦٠]

٢٢٩. تاريخ الاسلام ، عهد الخلفاء الراشدين (التحقيق : عمر عبد السلام تدمرى / الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤٠٧ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الكتب العربى) [ذهبى م. ٧٤٨]

٢٣٠. تاريخ الخلفاء (مطابع معتوق اخوان - بيروت/ توزيع دار التعاون عباس أحمد الباز مكة المكرمة) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]

٢٣١. تاريخ الخميس [ديار بكرى م. ٩٦٦]

٢٣٢. التاريخ الكبير (ناشر: المكتبة الإسلامية) [البخاري م. ٢٥٦]

٢٣٣. تاريخ اليعقوبي (ناشر: دار صادر - بيروت - لبنان) [اليعقوبي م. ٢٨٤]

٢٣٤. تاريخ بغداد (دراسة و تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٧ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الخطيب البغدادي م. ٤٦٣]

٢٣٥. تاريخ طبرى، تاريخ الامم و الملوک (التحقيق و التصحيح: نخبة من العلماء الاجلاء/ الناشر: مؤسسة الاعلمى- بيروت) [ابن جرير الطبرى م٣١٠]

۲۳۶. تاريخ مدينة الدمشق (التحقيق: على شيرى/ الناشر و المطبعة: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان/ تاريخ الطبع ١٤١٥ هـ ق) [ابن عساكر م. ٥٧١]

۲۳۷. تخريج الأحاديث والآثار (تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٤/ ناشر: الرياض - دار ابن خزيمة) [الزيلعي م. ٧٦٢]

۲۳۸. التذكرة الحمدونية (تحقيق: احسان عبّاس و بكر عبّاس/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٩٩٦ م/ ناشر: دار صادر للطباعة والنشر) [ابن حمدون م. ٥٦٢]

۲۳۹. تذكرة الخواص (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤١٨ ق/ ناشر: منشورات الشريف الرضى- قم) [سبط بن جوزى م. ٦٥٤]

۲۴۰. تذكرة الحفاظ (ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [ذهبى م. ٧٤٨]

۲۴۱. ترجمة الإمام الحسين (من طبقات ابن سعد) (تهذيب وتحقيق: السيد عبد العزيز الطباطبائي/ الطبعة الأولى) [ابن سعد م. ٢٣٠]

۲۴۲. ترجمة الإمام الحسين (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ قم چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ - چاپخانه : فروردين/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية) [ابن عساكر م. ٥٧١]

۲۴۳. تفسير الآلوسي [الآلوسي م. ١٢٧٠]

۲۴۴. تفسير البحر المحيط (الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠١م/ چاپخانه: لبنان/ بيروت - دار الكتب العلمية/ ناشر: دار الكتب العلمية) [أبي حيان الأندلسي م. ٧٤٥]

۲۴۵. تفسير الثعلبي (تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة و تدقيق الأستاذ نظير الساعدي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠٢م/ چاپخانه : بيروت - لبنان - دار إحياء التراث العربي/ ناشر: دار إحياء التراث العربي) [الثعلبي م. ٤٢٧]

۲۴۶. تفسير الرازي (تفسير كبير) [الرازي م. ٦٠٦]

۲۴۷. تفسير القرطبي (تحقيق: تصحيح: أحمد عبد العليم البردوني/ ناشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [القرطبي م. ٦٧١]

۲۴۸. تفسير كشاف [زمخشرى م. ٥٣٨]

۲۴۹. تلخيص الحبير (ناشر: دار الفكر) [ابن حجر م. ٨٥٢]

٢٥٠. التمهيد (تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي ،محمد عبد الكبير البكري/ سال چاپ: ١٣٨٧/ چاپخانه: مغرب - وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلاميةاوزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية) [ابن عبد البر م. ٤٦٣]

٢٥١. تهذيب التهذيب (الناشر: دارالفكر/ الطبعة الاولى١٤٠٤هـ ق) [شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى م. ٨٥٢]

٢٥٢. تهذيب الكمال (تحقيق: تحقيق و ضبط و تعليق: الدكتور بشار عواد معروف/ چاپ: الرابعة/ سال چاپ: ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م/ ناشر: مؤسسة الرسالة- بيروت- لبنان) [المزي م. ٧٤٢]

٢٥٣. التواضع والخمول (تحقيق: محمد عبد القادر أحمد عطا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٩ - ١٩٨٩م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [ابن أبي الدنيا م. ٢٨١]

٢٥٤. الثقات (ناشر : مؤسسة الكتب الثقافية - چاپ : الأولى - سال چاپ : ١٣٩٣ - چاپخانه : مجلس دائرة المعارف العثمانية . بحيدر آباد الدكن الهند) ابن حبان م. ٣٥٤

٢٥٥. جامع البيان عن تأويل آي القرآن (ضبط وتوثيق وتخريج : صدقي جميل العطار/ سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [محمد بن جرير الطبري م. ٣١٠]

٢٥٦. الجامع الصغير (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠١ - ١٩٨١ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت) [جلال الدين السيوطى م. ٩١١]

٢٥٧. جامع بيان العلم وفضله (سال چاپ: ١٣٩٨/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [أبي عمر يوسف بن عبد البر النمري القرطبي المعروف بابن عبد البر م. ٤٦٣]

٢٥٨. جواهر العقدين [سمهودى م. ٩٩١]

٢٥٩. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (عليه السلام) (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: دانش/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم) [محمد بن أحمد الدمشقي الباعوني الشافعي م. ٨٧١]

٢٦٠. الجوهرة في نسب الإمام علي و آله (تحقيق: دكتور محمد التونجي / چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٢ /چاپخانه: مؤسسة الأعلم للمطبوعات . بيروت/ ناشر: مكتبة النوري، دمشق) [البري م. ق ٧]

۲۶۱. حياة الحيوان الكبرى (الطبعة: الثانية ١٤٢٤/ الناشر: دار الكتب العلمية) [كمال الدين دميري م. ٨٠٨]

۲۶۲. خصائص أمير المؤمنين (تحقيق وتصحيح الأسانيد ووضع الفهارس : محمد هادي الأميني - ناشر : مكتبة نينوى الحديثة - طهران) [نسائی م. ۳۰۳ هـ ق]

۲۶۳. دستور معالم الحكم ومأثور مكارم الشيم من كلام أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عليه السلام (ناشر: مكتبة المفيد - قم) [محمد بن سلامة القضاعي م. ٤٥٤]

۲۶۴. دلائل النبوة (تحقيق: أبو عبد الرحمن مساعد بن سليمان الراشد الحميد/ ناشر: دار العاصمة للنشر والتوزيع) [إسماعيل الأصبهاني م. ٥٣٥]

۲۶۵. دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨] (تحقيق: وثق أصوله وخرج حديثه و علق عليه: الدكتور عبد المعطي قلعجي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨]

۲۶۶. الديباج على مسلم (الطبعة: الأولى ١٤١٦ - ١٩٩٦ م/ الناشر: دار ابن عفان للنشر والتوزيع) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١]

۲۶۷. ذخائر العقبى (سال چاپ: ١٣٥٦/ ناشر: مكتبة القدسي لصاحبها حسام الدين القدسي - القاهرة) [احمد بن عبد الله الطبري م. ٦٩٤]

۲۶۸. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار (تحقيق: عبد الأمير مهنا/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٢ - ١٩٩٢م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الزمخشری م. ٥٣٨]

۲۶۹. رياض الصالحين (الطبعة: الثانية ١٤١١ - ١٩٩١ م/ الناشر: دار الفكر المعاصر بيروت لبنان) [النووي م. ٦٧٦]

۲۷۰. الرياض النضرة في مناقب العشرة (ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أبي جعفر أحمد (المحب الطبري) م. ٦٩٤]

۲۷۱. زاد المسير في علم التفسير (تحقيق: محمد بن عبد الرحمن عبد الله/ الطبعة الأولى/ سال چاپ: جمادى الأولى ١٤٠٧ - كانون الثاني ١٩٨٧ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [ابن الجوزي م. ٥٩٧]

٢٧٢. سبل الهدى و الرشاد (تحقيق: تحقيق و تعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود ، الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر : دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [الصالحي الشامي م. ٩٤٢]

٢٧٣. سنن ابن ماجة (تحقيق: تحقيق و ترقيم و تعليق: محمد فؤاد عبد الباقي/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [محمد بن يزيد القزويني م. ٢٧٣]

٢٧٤. سنن ابى داود (التحقيق و التعليق: سعيد محمد اللحام/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤١٠ هـ ق/ الناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع) [ابن الاشعث السجستانى م. ٢٧٥]

٢٧٥. السنن الكبرى (التحقيق: عبد الغفار سليمان البنداري و سيد كسروي حسن/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤١١ هـ ق/ الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [نسائى م. ٣٠٣ هـ ق]

٢٧٦. السنن الكبرى (الناشر و المطبعة: دار الفكر-بيروت)[احمد بن الحسين بن على البيهقى م. ٤٥٨ هـ ق]

٢٧٧. سنن ترمذى (تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الفكر- بيروت) [ابوعيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى م. ٢٧٩ هـ ق]

٢٧٨. سير اعلام النبلاء (شراف و تخريج: شعيب الأرنؤوط و تحقيق: حسين الأسد/ الطبعة: التاسعة/ تاريخ الطبع: ١٤١٣ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت) [ذهبى م.٧٤٨]

٢٧٩. السيرة الحلبية (سال چاپ: ١٤٠٠/ ناشر: دار المعرفة- بيروت) [الحلبي م. ١٠٤٤]

٢٨٠. السيرة النبوية (عيون الأثر) (الطبعة: جديدة مصححة ١٤٠٦ - ١٩٨٦ م/ الناشر: مؤسسة عز الدين للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [ابن سيد الناس م. ٧٣٤]

٢٨١. شرح السير الكبير (تحقيق: الدكتور صلاح الدين المنجد/ سال چاپ: ١٩٦٠م/ المطبعة: مطبعة مصر) [السرخسي م. ٤٨٣]

٢٨٢. شرح نهج البلاغة (التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم/ المطبعة: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى/ الناشر: دار احياء الكتب العربية) [ابن ابى الحديد م. ٦٥٦]

٢٨٣. شرف المصطفى[شرف النبىّ] (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤٢٤ ق/ ناشر: دار البشائر الإسلامية- مكه) [ابوسعيد خرگوشى نيشابورى م. ٤٠٦]

۲۸٤. شعب الإيمان (تحقيق: أبي هاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول/ تقديم: دكتور عبد الغفار سليمان البنداري/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٠ - ١٩٩٠م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين البيهقي م. ٤٥٨]

۲۸۵. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل (التحقيق: شيخ محمد باقر محمودى/ الناشر: مجمع احياء الثقافة الاسلامية- التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد/ الطبعة الاولى١٤١١ هـ ق) [عبيد الله بن احمد المعروف بالحاكم حسكانى م. ٤٩٠]

۲۸٦. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان (تحقيق:شعيب الارنؤوط/ الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع: ١٤١٤هـ ق - ١٩٩٣ م/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة) [محمد بن حبان بن احمد م. ٣٥٤ هـ ق]

۲۸۷. صحيح بخارى (الناشر و المطبعة: دارالفكر- بيروت/ الطبعة بالافست عن طبعة دار الطباعة العامرة باستانبول ١٤٠١ هـ ق) [محمد بن اسماعيل بخارى م. ٢٥٦ هـ ق]

۲۸۸. صحيح مسلم (الناشر: دارالفكر- بيروت/ طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة) [مسلم ابن الحجاج ابن مسلم القشيرى النيشابورى م.٢٦١ هـ ق]

۲۸۹. الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة (خرج أحاديثه و علق حواشيه و قدم له: عبد الوهاب عبد اللطيف/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥م/ چاپخانه: شركة الطباعة الفنية المتحدة/ ناشر: مكتبة القاهرة) [أحمد بن حجر الهيتمي المكي م. ٩٧٤]

۲۹۰. طبقات الشافعية الكبرى (تحقيق: محمود محمد الطناحي - عبد الفتاح محمد الحلو/ ناشر: دار إحياء الكتب العربية) [عبد الوهاب بن علي السبكي م. ٧٧١]

۲۹۱. الطبقات الكبرى (ناشر: دار صادر - بيروت) [ابن سعد م. ٢٣٠]

۲۹۲. عقد الدرر في أخبار المنتظر (تحقيق: الدكتور عبد الفتاح محمد الحلو/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٣٩٩ - ١٩٧٩م/ ناشر: مكتبة عالم الفكر) [يوسف بن يحيى المقدسي م. ٧]

۲۹۳. عمدة القارى (الناشر و المطبعة: دار احياء تراث العربى) [عينى م. ٨٥٥]

۲۹٤. عيون الأخبار چاپ: الثالثة/ سال چاپ: ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م/ ناشر:دار الكتب العلمية بيروت- لبنان) [ابن قتيبة الدينوري م. ٢٧٦]

۲۹۵. الفايق في غريب الحديث (چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٦ م/ ناشر: دار الكتب العلمية) [زمخشري م. ٥٣٨]

۲۹۶. الفتاوی الکبری (تحقیق: محمد عبد القادر عطا، مصطفی عبد القادر عطا/ چاپ: الأولی/ سال چاپ: ۱۴۰۸ - ۱۹۸۷ م/ ناشر: دار الکتب العلمیة) [ابن تیمیة م. ۷۲۸]

۲۹۷. فتح الباری (الناشر و المطبعة: دار المعرفة للطباعة و النشر- بیروت/ الطبعة الثانیة) [ابن حجر عسقلانی م. ۸۵۲ هـ ق]

۲۹۸. فتح القدیر (ناشر : عالم الکتب / چاپخانه : عالم الکتب) [الشوکاني م. ۱۲۵۵]

۲۹۹. فرائد السمطین (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱۴۰۰ ق/ ناشر: مؤسسة المحمود- بیروت) [ابراهیم بن سعد الدین شافعی م. ۷۳۰]

۳۰۰. الفصول المهمة في معرفة الأئمة (تحقیق : سامي الغریري - چاپ : الأولی - سال چاپ : ۱۴۲۲ - چاپخانه : سرور- ناشر : دار الحدیث للطباعة والنشر) [ابن الصباغ م . ۸۵۵]

۳۰۱. فضائل الثقلین (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱۴۲۸ ق- ۲۰۰۷ م/ ناشر: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامیة- المعاونیة الثقافیة) [احمد بن جلال الدین الشافعی الإیجی م. ۸۲۰]

۳۰۲. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل [م. ۲۴۱]

۳۰۳. فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر (التحقیق و التصحیح: أحمد عبد السلام/ الطبعة: الاولی/ تاریخ الطبع: ۱۴۱۵ هـ ق/ الناشر: دارالکتب العلمیة- بیروت) [مناوی م. ۱۰۳۱]

۳۰۴. کتاب المجروحین (تحقیق : محمود إبراهیم زاید) [ابن حبان م. ۳۵۴]

۳۰۵. کشف الخفاء (ناشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - چاپ : الثالثة - سال چاپ : ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م) [العجلوني م. ۱۱۶۲]

۳۰۶. کفایة الطالب اللبیب في خصائص الحبیبي (الخصائص الکبری) (سال چاپ: ۱۳۲۰/ مطبعه: طبع في حیدرآباد الدکن - الهند/ ناشر: دار الکتاب العربي) [جلال الدین السیوطي م. ۹۱۱]

۳۰۷. الکامل [ابن اثیر م. ۶۳۰]

۳۰۸. کنز العمال (ضبط و تفسیر: الشیخ بکري حیاني/ تصحیح و فهرسة: الشیخ صفوة السقا/ تاریخ الطبع: ۱۴۰۹ هـ ق/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة- بیروت) و (طبع آخر) [المتقی الهندی م. ۹۷۵]

۳۰۹. لسان الميزان (الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع: ۱۳۹۰هـ ق/ الناشر: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات- بيروت) [شهاب الدين ابی الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی م. ۸۲۵]

۳۱۰. مجمع الزواند (الناشر و المطبعة: دارالكتب العلمية- بيروت/ تاريخ الطبع ۱۴۰۸ هـ ق - ۱۹۸۸ م) [نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى م. ۸۰۷ هـ ق]

۳۱۱. مجموعة الفتاوى [ابن تيمية م. ۷۲۸]

۳۱۲. المحاضرات والمحاورات / (تحقيق: الدكتور يحيى الجبوري / چاپ: الأولى / سال چاپ: ۱۴۲۴ - ۲۰۰۳ م / چاپخانه: دار الغرب الإسلامي / ناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت - لبنان) [جلال الدين السيوطي م. ۹۱۱]

۳۱۳. المختصر في أخبار البشر تاريخ أبي الفداء (المطبعة: شركة علاء الدين للطباعة والتجليدادار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [أبي الفدا م. ۷۳۲]

۳۱۴. المستدرک على الصحيحين (التحقيق: الدكتور يوسف المرعشلی/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ تاريخ الطبع ۱۴۰۶ هـ ق) [محمد بن محمد الحاكم النيشابورى م ۴۰۵ هـ ق]

۳۱۵. مسند ابن الجعد (رواية وجمع: أبي القاسم عبد الله بن محمد البغوي (وفاة ۳۱۷) / مراجعة وتعليق وفهرسة : الشيخ عامر أحمد حيدر / چاپ: الثانية / سال چاپ: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۶م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [علي بن الجعد بن عبيد الجوهري م. ۲۳۰]

۳۱۶. مسند ابو يعلى الموصلى (التحقيق: حسين سليم اسد/ الناشر و المطبعة: دار المأمون للتراث) و (طبع آخر) [احمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى م. ۳۰۷ هـ ق]

۳۱۷. مسند احمد (الناشر و المطبعة: دار صادر- بيروت) [احمدبن حنبل م. ۲۴۱ هـ ق]

۳۱۸. المصنف (التحقيق: سعيد محمد اللحام/ الناشر و المطبعة: دار الفكر/ الطبعة الاولى ۱۴۰۹ هـ ق) و طبع آخر (تاريخ الطبع ۱۴۱۴ هـ ق/ الناشر: دار الفكر بيروت) [ابن ابى شيبة الكوفى م. ۲۳۵ هـ ق]

۳۱۹. مصنف عبد الرزاق (التحقيق: حبيب الرحمن الاعظمی/ الناشر: المجلس العلمی) [ابى بكر عبد الرزاق الصنعانى م. ۲۱۱ هـ ق]

۳۲۰. مطالب السؤول في مناقب آل الرسولﷺ (تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية) [محمد بن طلحة الشافعي م. ۶۵۲]

٣٢١. معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسولﷺ - (تحقيق: ماجد بن أحمد العطية) [الشيخ محمد الزرندي الحنفي م. ٧٥٠]

٣٢٢. معالم التنزيل فى تفسير القرآن (تفسير البغوي) (تحقيق: خالد عبد الرحمن العك - چاپخانه: دار المعرفة - بيروت - ناشر: دار المعرفة) [البغوي م. ٥١٠]

٣٢٣. المعجم الأوسط - (تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين - سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥م - چاپخانه: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع) [الطبراني م. ٣٦٠]

٣٢٤. المعجم الكبير (التحقيق و التخريج: حمدى عبد المجيد السلفى/ الطبعة: الثانى مزيدة و منقحة/ المطبعة: دار احياء التراث العربى/ الناشر: مكتبة ابن تميمية- القاهرة) [ليمان بن احمد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ٣٦٠ هـ ق]

٣٢٥. معجم المؤلفين [عمر كحالة]

٣٢٦. معرفة السنن و الآثار (تحقيق: سيد كسروي حسن/ چاپخانه: لبنان/ بيروت - دار الكتب العلمية/ ناشر: دار الكتب العلمية) [البيهقي م. ٤٥٨]

٣٢٧. معرفة الصحابة [ابو نعيم اصفهانى م. ٤٣٠]

٣٢٨. المعيار والموازنة (التحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ الطبعة: الأولى ١٤٠٢ - ١٩٨١ م) [أبو جعفر الإسكافي م. ٢٢٠]

٣٢٩. المفردات في غريب القرآن - چاپ: الثانية - سال چاپ: ١٤٠٤ - ناشر: دفتر نشر الكتاب) [الراغب الأصفهاني م. ٤٢٥]

٣٣٠. مقاتل الطالبيين (تقديم و إشراف: كاظم المظفر/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥ م/ چاپخانه: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم - ايران) [أبي الفرج الأصفهاني م. ٣٥٦]

٣٣١. مقتل الحسين عليه السلام(چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤٢٣ ق/ ناشر: انوار الهدى- قم) [خوارزمى م. ٥٦٨]

٣٣٢. الملل والنحل (تحقيق: محمد سيد كيلاني - چاپخانه: دار المعرفة - ناشر: دار المعرفة - بيروت - لبنان) [الشهرستاني م. ٥٤٨]

٣٣٣. المناقب (تحقيق: الشيخ مالك المحمودي، مؤسسة سيد الشهداء (ع)/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٤/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الموفق الخوارزمي م. ٥٦٨]

٣٣٤. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام (عام الأولى١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش/ چاپخانه: سبحان/ ناشر: انتشارات سبط النبي صلى الله عليه وآله)[ابن المغازلي م. ٤٨٣]

٣٣٥. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام (تحقيق : جمعه ورتبه وقدم له : عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين - چاپ : الثانية - سال چاپ : ١٤٢٤ - ١٣٨٢ش - چاپخانه : دار الحديث - ناشر : دار الحديث) [أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني م. ٤١٠]

٣٣٦. منتخب مسند عبد بن حميد (حققه و ضبط نصه و خرج أحاديثه: السيد صبحي البدري السامرائي، محمود محمد خليل الصعيدي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ:١٤٠٨ - ١٩٨٨ م/ ناشر: مكتبة النهضة العربي) [عبد بن حميد بن نصر الكسي م. ٢٤٩]

٣٣٧. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك (دراسة وتحقيق : محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا - راجعه وصححه : نعيم زرزور - چاپ: الأولى سال چاپ: ١٤١٢ - ١٩٩٢ م - ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [ابن الجوزي م. ٥٩٧]

٣٣٨. المواقف (تحقيق: عبد الرحمن عميرة/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٧م/ چاپخانه: دار الجيل/ ناشر: دار الجيل - لبنان - بيروت) [الإيجي م. ٧٥٦]

٣٣٩. مواهب اللدنيه [احمد بن محمد قسطلانى م. ٩٢٣]

٣٤٠. ميزان الاعتدال (التحقيق: على محمد البجاوى/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ الطبعة الاولى ١٣٨٢ هـ ق) و (طبع آخر) [ذهبى م. ٧٤٨ هـ ق]

٣٤١. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه / چاپ: الأولى/ سال چاپ: ١٤٠٨/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه - قم المقدسة) [الحلواني م. ٥]

٣٤٢. نظم درر السمطين (الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٣٧٧ هـ ق- ١٩٥٨م/ المطبعة: من مخطوطات مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام [محمد الزرندى الحنفى م. ٧٥٠]

٣٤٣. نهاية الأرب في فنون الأدب (مطابع: گوستاتسوماس وشركاه) [النويري م. ٧٣٣]

٣٤٤. نور الأبصار(ناشر: رضى - قم) [شبلنجى م. ق ١٣]

٣٤٥. نيل الاوطار من احاديث سيد الاخيار (الناشر: دار الجليل ، بيروت) [محمد بن على بن محمد الشوكانى م. ١٢٥٥]

٣٤٦. الوافي بالوفيات (تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى - چاپخانه: بيروت - دار إحياء التراث/ ناشر: دار إحياء التراث) [الصفدي م. ٧٦٤]

٣٤٧. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان (تحقيق: إحسان عباس - چاپخانه: دار الثقافة / لبنان - ناشر: دار الثقافة) [ابن خلكان م. ٦٨١]

٣٤٨. ينابيع المودة لذوى القربى (التحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤١٦ هـ ق/ الناشرو المطبعة: دارالاسوة) و (طبع آخر) [الشيخ سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى م.١٢٩٤هـ ق]

فهرست اعلام:

حضرت رسول خدا ﷺ ۲۹, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۲, ۵۳, ۵۸, ۹۶, ۹۷, ۱۰۷, ۱۰۹, ۱۵۴, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۸, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۹, ۲۱۲, ۲۱۶, ۲۱۹, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۵۰, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۷۹, ۲۸۲, ۲۸۳, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۶۴, ۳۶۸, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۸۱, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۲۱, ۴۳۶, ۴۵۶, ۴۶۰, ۴۶۴, ۴۸۱

حضرت علی ؑ ۴۲, ۵۲, ۵۳, ۵۸, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۷, ۱۰۹, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۷۰, ۲۷۷, ۲۸۳, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۴, ۳۷۸, ۳۸۱, ۴۲۷, ۴۳۶, ۴۷۰, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۷۷, ۴۸۱

حضرت فاطمه زهرا ؑ ۵۲, ۵۳, ۵۶, ۵۸, ۱۶۸, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۲, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۶, ۳۷۸, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۵, ۴۳۶, ۴۸۱

امام حسن ؑ ...۵۲, ۵۸, ۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲, ۴۲۸

امام حسین ؑ ...۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۸, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۳, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۳, ۱۴۳, ۱۴۵, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۸, ۱۷۰, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۰۶, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۹, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۷, ۲۴۹, ۲۵۱, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۷۲, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۵, ۲۷۶, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۸۹, ۲۹۱, ۲۹۳, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۴, ۳۸۵, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۹, ۴۰۳, ۴۰۴, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۰۷, ۴۰۸, ۴۱۰, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۳۶, ۴۳۸, ۴۶۴, ۴۶۷, ۴۶۸, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴

امام سجاد ؑ ۱۶۸, ۱۷۰, ۲۵۲, ۲۷۳, ۲۸۶, ۲۸۷, ۳۸۳, ۳۸۶, ۳۸۷, ۴۳۴

امام باقر ؑ ۲۴۰

امام جعفر صادق ؑ ۴۲, ۱۶۷, ۲۵۳, ۳۳۶, ۴۵۹

امام موسی کاظم ؑ ۳۸, ۳۹, ۴۱, ۴۲

امام رضا علیه السلام ۳۶۵, ۴۲۷
امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۸۸, ۲۹۴, ۳۹۰, ۴۲۱, ۴۲۶

الف:

ابراهیم علیه السلام ۲۸, ۵۰, ۹۶, ۱۰۷, ۲۰۵, ۲۷۲, ۲۷۳, ۲۸۰, ۳۶۲, ۴۱۰, ۴۷۷
ابن جوزی ۲۹, ۳۰, ۴۱۷, ۴۱۸
ابن حجر ۳۸, ۳۹, ۴۰۶, ۴۱۷
ابن عباس ۱۶۲, ۱۶۶
ابن هُبَیْرَه ۳۳۷
ابو حنیفه ۳۹
ابوذر غفاری ۲۲۰
ابوسفیان ۲۴۴, ۲۴۵
اسماعیل علیه السلام ۹۶
ام سلمه ۱۶۷, ۲۵۴, ۲۸۹, ۲۹۰
امّ کلثوم علیها السلام ۵۱
ایلیا ۴۷۳
آدم علیه السلام ۲۰۵, ۲۸۰

ب)

بخاری ۲۲
بختیشوع ۳۳۷
بنی امیّه ۳۲, ۳۸۱
بنی عبّاس ۳۳۷
بیهقی ۴۰۶

ج)

جابر بن یزید جعفی ۳۳۴
جبرئیل ۴۸, ۲۰۶, ۲۰۹, ۲۱۲, ۲۸۲
جعفر طیّار ۲۸۳
جلال الدّین سیوطی ۲۶, ۲۷, ۹۴

ح)

حافظ ابونعیم ۴۰۶
حبیب بن مظاهر ۲۸۵, ۲۸۸
حُجر بن عدی ۲۴۴
حرّ بن یزید ریاحی ۴۲۴
حمزهٔ سیّدالشهدا ۲۸۳

خ)

خدیجهٔ کبری ۳۷۸
خطیب بغداد ۳۸

د)

داوود ۳۸۱

ر)

راهب ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۵
رقیب ۳۶۸
رقیه علیها السلام ۳۸۷

ز)

زرارة ابن اعین ۴۲
زُهَری ۴۰۶
زهیر بن قین ۲۸۵, ۲۸۸
زینب کبری ۴۹, ۵۱, ۵۲, ۵۴, ۵۶, ۱۰۹, ۱۱۹, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۶۹, ۲۵۲, ۲۸۷, ۲۹۰, ۲۹۱, ۲۹۲, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۷, ۴۱۹, ۴۲۷, ۴۳۴, ۴۳۵, ۴۳۸, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۳
زیاد بن سمیه ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶

س)

سکینه علیها السلام ۴۹, ۱۲۲, ۴۸۴
سلمان فارسی ۴۲, ۳۳۴

سلیمان علیه‌السلام ۱۰۷
سمیه ۲۴۴, ۲۴۵
سیوطی ۴۰۶

ش)

شاپور ۳۳۷
شمر ۱۹۳
شمعون ۴۷۳
شیخ انصاری ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳
شیخ محمّد عبده ۳۸۱

ط)

طبرانی ۴۰۶

ع)

عایشه ۴۸
عباس عموی پیامبر ۲۱۸
عبدالملک مروان ۴۰۶
عتید ۳۶۹
علّامهٔ حلّی ۳۵۸
علی اصغر علیه‌السلام ۳۸۴
علی اکبر ۱۰۱, ۱۱۱, ۱۱۷, ۱۱۹, ۲۷۴, ۲۷۸, ۲۸۸, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴
عمر بن سعد ۹۴, ۴۲۲
عمرو بن الحمق ۲۴۴
عیسی بن مریم ۲۹, ۵۰, ۹۶, ۹۷, ۱۰۷, ۱۵۴, ۲۰۶, ۲۷۲, ۲۸۰, ۲۸۱, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۸۱, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۷۴, ۴۷۷

ف)

فارقلیط ۲۸۱
فرعون ۲۱۱, ۴۱۰

ق)

قارون ۳۲۶, ۳۲۷
قاسم بن الحسن ۴۸۳
قاضی ابو یوسف ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲
قمر بنی هاشم ۵۶, ۱۰۱, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۲۸۵, ۲۸۷, ۴۳۴, ۴۸۳

م)

مالك بن انس ۷۶
محمّد بن ابی عمیر ۴۲
محمد حنفیه ۹۹
مروان ۲۴۱
مریم ۲۰۵
مسلم ۲۲
مسلم بن عوسجه ۲۸۸
مسیح ۳۶۳
معاذ بن جبل ۳۶۸
معاویه ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۹, ۲۵۰, ۴۷۰, ۴۷۴, ۴۷۵
مغیرة بن شعبه ۲۲۱, ۲۲۲
ملّا آقای دربندی ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵
منصور دوانقی ۳۳۷
موسی بن عبد العزیز ۳۳۷
موسی بن عمران ۲۸, ۵۰, ۹۶, ۹۷, ۱۰۷, ۲۰۵, ۲۱۱, ۲۸۰, ۳۲۶, ۳۸۱, ۴۰۹, ۴۱۰, ۴۷۷
موسی بن عیسی هاشمی ۳۳۷, ۳۳۸

ن)

نوح علیه‌السلام ۲۸, ۵۰, ۲۰۵, ۲۸۰

هـ)

هارون ۳۳۷
هارون‌الرّشید ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۲

ى)

يزيد بن معاويه .....٣٢, ١٠٩, ١٩٣, ٣٨١, ٣٨٣, ٣٨٦, ٣٨٧ , ٤٦٤

يعقوب.....٢٥٣

يوحنّاى نصرانى..... ٣٣٧, ٣٣٨

يوسف ٢٥٣